ASL 1

– Quran Tafsir –

- Kamal-ud-Din Husain ... Kashfi Harwi
by order of Amir Nizam-ud-Din Ali Sher
- Tafsir-i-Husaini تفسیر حسینی
Hirat –
Start 897 H End 910 H under Sultan Husain Mirza
- writer passed away in 910 H – Hirat
His other books (1) Jawahi-ut-Tafsir
(2) Rawzat-u-Shuhada (3) Anwar-i-
Sahali (4) Makhzan-el-Insha
(5) Ikhlaki Muhsinin (6) Ikhtiarat
Printed in 1228 H – 326 Pages.
Large –

تفسیر حسینی

تصنیف کمال الدین حسینی

۹۱۰ ھ هرات

طبع کره

1228 H

16/12/25

تاریخ

بیع عبدالاحد صدیقی

۱۴/۱۰/۰۵

۲۰۰۵

یا لیت لنا [illegible] ای کاش مکی بودی ما را مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده شد مر قارون را

انه لذو حظ عظیم بدرستیکه قارون خداوند حظ بزرگ است در دنیا

فخسفنا [illegible] قارون [illegible] بداره الارض و سرای او را در زمین

[illegible] قارون مطعون ملعون [illegible] خود با مال و خانه [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز [illegible] درویشانی

وبه نستعین

هو الله

تفسیر قرآن مجید که مسمی بمواهب علیه معروف به تفسیر حسینی

تصنیف کمال الدین حسین واعظ کاشفی هروی بامر امیر نظام الدین علیشیر آغاز تصنیف در سنه ۸۹۷ هجری یافت و اختتام در سنه ۹۰۲ هجری بعهد سلطان حسین میرزا پذیرفت و رحلت مصنف در سنه ۹۱۰ هجری در هرات و این نسخه و جواهر التفسیر و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشاء و اخلاق محسنین و اختیارات از مصنفات اوست و در علم نحو و انشا و زبان خود بی‌همتا بود

شهر رجب ۱۲۷۸ طبع

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوة عن التناهی نموده می شود که قبل ازین
باشارتی مشتمل بر بشارت که از عالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب حضرت سلطانی مؤتمن
المملکة الخاقانیه عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الظاهرة مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والامارت والدنیا والدین قطعه
گوهر درج کرامت اختر برج کمال آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله شهسوار عرصهٔ عزت علی شیر آنکه هست والی والاجناب و داور دوران
مستفیض از نفحهٔ گلزار فضلش جان و دل مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه دولت او با جبال رفعت او با سپهر قائمی گویند هردم از سر تمکین و جاه
کای جهان از دولت ما هرچه میجویی بجوی وی سپهر از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه اعزه الله العزیز بعزة الدارین و وفقه تکمیل اسباب سعادات
المنزلین شرف صدور یافت جود عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف
پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیعی شامل صورت داده بنظر عالی امارت پناهی رسید و عز قبول یافت اما بواسطه
وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ تاخیر می افتاد تا غرهٔ محرم المکرم سنه سبع و تسعین
و ثمان مائة ایمای ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بندهٔ جانی حسین واعظ کاشفی رسید که عجالة الوقت را از ترجمهٔ مبرا از تکلف
سخن آرائی و معرا از اظهار فضیلت نمائی کلمات قرآنی را با قصر بیانی رقم زدهٔ کلک بیان گرداند تا حضرت مشار الیه بمطالعهٔ آن اوراق
اهتمام تمام نمایند و معنی کلمات قرآن را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی
بدین نوبادهٔ حدائق معانی که نسبت باسم سامی آنحضرت بمواهب علیه التسام یافته محظوظ گردانند امیدواری بعنایت حضرت
باری جل شانه و عز سلطانه چنانست که عنقریب بنسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود برگشاید و عرایس مجلدات ثلثه بر منصه
ظهور بجلوه درآید شعر ارجو من الله نیل المواهب :: و ربی لما یبتغی العبد واهب و درین ترجمه بعد از ملاحظهٔ
حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز واضح معنی آیت بروجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیر میباشد مذکور خواهد شد
و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام آنچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در مجلس صورت
تلفیق خواهد پذیرفت و چون قرّاء آحاد التلاوت بسیار است و اختلافات قراء در حروف و الفاظ بیشمار درین اوراق از قراآت متعدده و روایت بکر از امام
عاصم رحمة الله درین دیار بصفت اشتهار و رتبت اعتبار دارد ثبت میکرد و بعضی از کلمات که حفص را با او مخالفت است و معنی قرآن بسبب آن اختلاف تغیر کلی
می یابد اشارتی میرود و الله الهادی و علی کرمه اعتمادی اعوذ پناه میگیریم و التجا مینمائیم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر وسوسهٔ دیو
رمیده و سرکش یا دور مانده از رحمت یعنی الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمان تقدیر ملک منان

سورة الفاتحة الكتاب مكية وهي سبع آيات

بسم الله بنام خداوند سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بوجود حیات الرحیم بخشاینده و مهربان بر ایشان
به بقا و محافظت از آفات الحمد همه ثنائی و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده است و خواهد بود جمله آن تمام و کمال لله
مر خدایرا که مسمی و موصوف است بهمه اسما و صفات و کمالات رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده
و سازنده کارهای همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرحمن بخشنده وجود
بار دیگر در آخرت بعد فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار برافت و رحمت مؤمنان را و در آوردن ایشان به بهشت جاودان
مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن ناحیه غلط
نشود یا قاضی روز حساب که بدان میان بندگان حکم بحق کند و یا جزا دهند و براستی در روز پاداش ایاک نعبد ترا می پرستیم
و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سائر حوائج و مهمات
اهدنا مارا راه نمای الصراط المستقیم براهی راست که راه انبیا و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط
بود میان افراط و تفریط غلو و تقصیر تا ثابت دار مارا براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام است علیه الصلوة والسلام
حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبید الله قدس سره درین معنی نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن اینست
که بنمای مارا راه راستی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته تمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو
نه بینیم و جز تو نه اندیشیم یا آنکه بنمای مارا راه راست یعنی آن راهی که حضرت ترا هست به نسبت هر موجودی که آن موجود بی آن راهی
ندارد و بغایت کمال جلی آن نمیرسد تا در همه احوال جز تو نه بینیم و از توجه بغیر از تو آزاد گردیم صراط الذین بنمای مارا راه راست
آنانکه بفضل خود انعمت علیهم انعام کرده بر ایشان به نعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت
یا راه آنانکه اهل قرب اند بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و به جمال نعمت باطن که اطلاع بر حقایق اسرار حقیقت است
ایشانرا معزز و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آنکسانکه خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب
تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده و یا راه جهودان که بسبب تمرد در معانده و مکابره و قتل انبیا
علیه الصلوة والسلام و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته ولا الضالین و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه
بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند تا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب
حبیب صلوات الله علیهما گمراه گشته اند

سورة البقرة مدنية وهي مائتان وثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمٓ حروف مقطعه اسرار قرآن است وهر کس بران اطلاعی ندارد وگفته اند که معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای
دانا تر ذٰلِكَ آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود یا در لوح محفوظ نوشته
الْكِتَابُ این کتاب کامل است یعنی قرآن لَا رَيْبَ هیچ شک وشبه نیست فِيهِ درین کتاب
یعنی از ظهور حجت ووضوح دلالت بمثابه ایست که هرکه در وادی تامل کند از ریب باز ایستد ودانا شد
راه دران مجال نیست هُدًى دلالت کننده است وراه نماینده لِّلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران را که ایشان
بدان منتفع شده اند الَّذِينَ آنانکه از صدق عقیدت يُؤْمِنُونَ می گروند بِالْغَيْبِ بنادیده که حق تعالی
است وملائکه وقیامت با متعلقات آن یا پوشیده که وحی است وگفته اند که غیب قضا
وقدر است که مومنان بدان ایمان می آرند وَيُقِيمُونَ وبپای میدارند وادا می کنند الصَّلَٰوةَ
نماز پنجگانه را بشرائط وآداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز آنچه بدیشان عطا کرده ایم يُنفِقُونَ
نفقه میکنند بر اهل وعیال واقربا وهمسایکان وارباب استحقاق وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
وآنانکه ایمان می آرند بِمَا أُنزِلَ بدانچه که فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از قرآن وَمَا أُنزِلَ
وبانچه منزل گشته مِن قَبْلِكَ پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف وتوریت وانجیل وجز آن وَ
بِالْآخِرَةِ وبسرای دیگر که دار الجزا است هُمْ ایشان که یاد کرده شده است يُوقِنُونَ بیگمان
می شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند أُولَٰئِكَ آنگروه که موسوم بدین صفات وموصوف بدین
سمات اند که رقم ذکر یافت عَلَىٰ هُدًى بر راه راست ونشان درست اند مِّن
رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند وَأُولَٰئِكَ وهمان گروه
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران از عقبات عقاب وپیوستکان بدرجات ثواب

ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم
بیت
چو ایشان طریق رستکاریست :: سزای راستکاری رستکاریست :: این آیتها که گذشت در شان
مؤمنان امت از اهل اسلام واهل کتاب چون عبد الله بن سلام واصحاب او رضی الله
عنهم وبعد از مدح مؤمنان در ذم

کافران سفر مایدا إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی عناد كَفَرُوا بپوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسان است بر ایشان ءَأَنْذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی ایشانرا
وبترسانی از عذاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا تخویف نکنی وتهدید ننمائی یعنی اگر بیم کنی واگر نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ه ایمان نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ مهر نهاده است خدا تعالی عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمی کنند وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ ط وبر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ وبر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ
پوششی است تا راه حق نمی بینند وَلَهُمْ ومر ایشانراست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِيمٌ ه عذاب بزرگ در دنیا بقتل واسر ودر عقبی بزجر وقهر واین دو آیت
در شان کفار ومشرکان است که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابوجهل وکشتگان روز بدر وبعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاده
که قباحت ایشان بواسطه تلبیس وخداع از کافر اصلی زیادت است وَمِنَ النَّاسِ واز آدمیان مَنْ يَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا بگرویدیم بِاللَّهِ
به خدای وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین یعنی قیامت وَمَا هُمْ وحال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِينَ ه گرویدگان ودر حقیقت گویان يُخَادِعُونَ اللَّهَ
فریب میدهند بزعم خود خدا را وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانرا که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند واز روی خداع وَمَا يَخْدَعُونَ
ونمی فریبند ایشان إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد وَمَا يَشْعُرُونَ ه ونمی دانند که چنین است فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای
ایشان مَرَضٌ بیماری است وآن نفاق باشد وشک در دین وحقد مؤمنان وحسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ پس زیاده کرد خدای مر ایشانرا مَرَضًا بیماری
یعنی هرچند قرآن فرود می آید شک وشبه ایشان می افزاید وحقد وحسد ایشان روی بازدیاد می نهد وَلَهُمْ ومر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ ه عذاب دردناک
که آنرا انقطاع نباشد بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند واز روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَإِذَا قِيلَ وچون گفته شود
یعنی گویند مؤمنان لَهُمْ مر منافقانرا لَا تُفْسِدُوا افساد مکنید وتباهی نورزید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر ومعصیت وفریب با مؤمنان قَالُوا گویند إِنَّمَا
نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُونَ ط بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت وخیر أَلَا بدانید ای شنوندگان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند
تباه کاران وفتنه انگیزان وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ه ولیکن نمیدانند که ایشان مفسدان اند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون میگویند مر این منافقانرا آمِنُوا ایمان آرید
بدل كَمَا همچنانکه آمَنَ النَّاسُ گرویده اند مردمان از مهاجر وانصار قَالُوا گویند با خود ویا در میان قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ
السُّفَهَاءُ ط همچنانکه ایمان آورده اند جاهلان وبیخردان واهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلای زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم واحق
اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه وتعالی سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد وگفت أَلَا بدانید ای مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند جاهلان
وبیخردان ونادانان که نظر بر عاقبت ندارند وفکر آخرت نمیکنند وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ط ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَإِذَا لَقُوا وچون بینند اهل نفاق
وروی بروی ملاقات کنند الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانی را که ایمان آورده اند از صحابه رض قَالُوا آمَنَّا ج گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما
در اسباب نزول آمده که عبدالله بن ابی وشاگردان او روزی صدیق وفاروق ومرتضی رض را دیدند واز روی خوش آمد هر یک را مدحها گفتند مرتضی رض گفت
یا ابن ابی از خدای بترس ونفاق مکن ابن ابی گفت یا ابوالحسن نفاق را بما نسبت مفرمائی حال آنکه ما همچون شما مؤمن ومصدق ایم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مؤمنان را بینند
گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا وچون باز گردند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان ویارانی که دارند وبفریب ایشان که شیاطین
الانس اند مغرور می شوند قَالُوا گویند منافقان از روی صدق إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شمائیم ودر دین وآئین شمائیم إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِئُونَ
فسوس دارندگانیم واستهزاء کنندگانیم با مؤمنان اللَّهُ خداوند جزا دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای سخریه واستهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بسبیل ازدواج
است واگرنه حق را استهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای تعالی مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ ومهلت وبدرازمان دراز فرو گذارد مر ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در گزاف
واسراف وسرکشی وجهل وتکبر ایشان در آن حالتها يَعْمَهُونَ ه متحیر می باشند أُولَٰئِكَ آنها که اهل این صفت اند الَّذِينَ آن کسانیکه از روی نادانی اشْتَرَوُا
بخریدند وبدل کردند واختیار نمودند الضَّلَالَةَ گمراهی را بِالْهُدَىٰ ه براه یافتگی کفر را بایمان وشک را بیقین وجهل را بعلم ونفاق را باخلاص وهلاک
را بنجات ودوزخ را به بهشت وبدعت را بسنت فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکرد ونفع نرسانید تِجَارَتُهُمْ بازرگانی ایشان مر ایشانرا وَمَا كَانُوا واین گروه نیستند
مُهْتَدِينَ ه راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی وسود کردن در آن مَثَلُهُمْ مانند ایشان یا صفت ایشان كَمَثَلِ الَّذِي مانند وصفت آن کسی است که در
تاریک برناک در بیابان اسْتَوْقَدَ بر افروزد نَارًا آتشی بجهت آنکه راه بیند یا جای قرار مقرر کند تا از ددان ودشمنان ایمن شود فَلَمَّا أَضَاءَتْ

پس آن هنگام که روشن گردانید آن آتش ما حوله گرداگرد آتش افروزنده را ذهب الله به برد خدای بنورهم نور آتش ایشان را و ترکهم و فرو گذاشت ایشان را فی ظلمات
در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لا یبصرون نه بینند گرداگرد خود صم ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمی کنند بکم گنگان اند از گفتن حق
بزبان ایشان و با اقرار بالایمان با دل موافقت ندارد و بسبب گویا که سخن حق نمیگویند عمی کورانند بعدم بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نگردند
ازین صفتها و برهمین صفت محشور شوند و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم عمیا و بکما و صما مثل منافقان است که در شب تیره ظلمت کفر و ضلال
بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل امین شده عمر می گذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات حیرت
حسرت و سخط و عقوبت درمانند او یا مثل ایشان کصیب مانند سحاب باران بزرگ قطره است که به نهیب تمام بزیر آید من السماء از آسمان یا از ابر فیه
دران باران یعنی در اثنای باریدن آن باران یا در آن ابر ظلمات تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب و رعد و آواز صعب که از ان ابر شنوده شود و برق
و روشنی که از و لامع گردد یجعلون در می آرند اهل این باران از بیم آن اصابعهم انگشتان خود را فی آذانهم در گوشهای خود من الصواعق از بیم صدای
صاعقها که بدیشان نرسد و صاعقه آوازی هست هایل که با او آتشی باشد بی زبانه دود و که بهر جا رسد بسوزد پس آنگروه انگشتان در گوش کنند حذر الموت
برای پرهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ والله محیط و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بالکافرین بناگرویدگان اقوال و افعال ایشان برو
پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید یکاد البرق نزدیک باشد که روشنائی برق یخطف برباید ابصارهم
بینائیهای ایشان را کلما اضاء هرگاه که بدرخشد برقی و آن درخشیدن او روشن کند راه لهم برای ایشان مشوا روند ایشان فیه دران روشنی و اذا
اظلم و چون تار تاریک گردد علیهم بر ایشان بواسطه خفای نور برق قاموا همانجا بایستند و متحیر گردند و لو شاء الله و اگر خواستی خدا تعالی ذهاب سمع
و بصر ایشان را لذهب بسمعهم هر آینه ببردی شنوائی ایشان را بآواز رعد و ابصارهم و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق ان الله بدرستی که خدا
علی کل شیء قدیر بر همه چیزها توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند باران سخت
ابر تراکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را هراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و دران ظلمتها راه جاده بر ایشان پوشیده
شود هرگاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق درگذشته باشد تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند این جا اسلام را باران
تشبیه فرموده که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیزهای است که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک دنیای
قدیمه و این ها را بزعم ایشان ظلمات گفت و رعد مخاوف و شداید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس
منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و مثال آن نازل می شد خوف بر ایشان استیلا می یافت که مبادا حکم الهی بقتل و جلای ایشان
صدور یابد پنبه میخواستند که گوش از استماع قرآن بر بندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی و چون تاریکی
مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل آنکه بامید نعمت دوست و مدح گوی بودندی و از بیم محنت دشمن
و عیب جوی و احوال منافقان در هر زمانی بهمین منوال است بیت هنگام راحت متابع شوند • بوقت مشقت منازع شوند • چو دولت در آید همه چاکرند
به نکبت زهر دشمنی مدبر اند • یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا بپرستید و بندگی کنید ربکم پروردگار خود را که مستحق پرستش او است الذی آن آفریدگار
که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را و از نیست هست گردانید والذین و بیافرید نیز انکسان را که بودند من قبلکم پیش از شما و نتیجه این امر آنست که شما را
فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون پرهیزید از خشم و عذاب خدای الذی آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم برای نفع و فایده شما الارض
زمین را فراشا بساطی باز گسترده جهت آرام در رو و حرکت بر رو والسماء و گردانید آسمان را بناء سقفی برافراشته و انزل و فرو فرستاد من السماء از آسمان
یا از ابر ماء آب برفایده یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوها و نباتها رزقا روزی
ساخته و پرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مگردانید لله مر خدا را اندادا همتایان و انبازان در ملک و وانتم و حال آنکه شما تعلمون می دانید که او را
مثل نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست وان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و گمان
مما نزلنا از آن چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج یعنی قرآن علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلعم و میگوئید که آن ساخته و بافته اوست فاتوا این بیارید

شما که اگر اعتقاد کنید بسورة بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن وادعوا و بخوانید اگر بخود توانائی
معارضه ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید شاهدان خود را که مددکاری یا هر که را بمعاونت می خواهید من دون الله جز خدای تعالی ان کنتم اگر
هستید شما صادقین راست گویان در آنکه این کلام بشر است فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سورت نیاوردید و لن تفعلوا
و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فاتقوا پس بپرهیزید النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها به آنکه وقودها آتش انگیز آن
الناس مردمانند یعنی کافران انس والحجارة و سنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی آن ناخوشتر اعدت آماده کرده شده است چنین آتشی
للکافرین برای ناگرویدگان و بشر الذین و بشارت ده ای محمد آنکسان را که بتوفیق حق امنوا گرویده اند بخدای و رسول و قرآن وعملوا الصالحات و بجای
آورده اند کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن و مضمون بشارت چیست ان لهم آنکه مر ایشان راست در آخرت جنات بوستانها که در وی همه نوع میوه‌ها باشد
تجری می رود من تحتها از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن الانهار جویهای آب و شیر و خمر و عسل کلما رزقوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان
منها از آن درختان من ثمرة از هر نوع میوه رزقا روزی ساخته و طعامی پرداخته قالوا گویند بهشتیان هذا الذی این آن میوه است که رزقنا
داده و خورانیده بودند ما را من قبل پیش از این در دنیا و گفته اند هم در بهشت و قول اول اشهر است واتوا به و بیارند پیش مومنان از میوه بهشت متشابها
مانند میوه‌های دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشند چه مزه همه میوه‌ها در یک میوه بهشت است ولهم و مر اهل بهشت راست فیها در بوستانهای
بهشت ازواج زنان از حوری و انسی مطهرة پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیا را باشد وهم فیها و بهشتیان در آن بوستانها
خالدون جاوید باشند کاینند ان الله درستی که خدای تعالی لا یستحیی شرم نکند و باک ندارد ان یضرب آنکه بیان کند مثلا ما مثلی هر چه باشد و برای
چه باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای تعالی چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب مثل شرم ندارد
و اگرچه باشد مثل به بعوضة پشه حقیر فما فوقها پس آنچه فروتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فاما الذین امنوا پس آنکسان که گرویده اند و دانسته
که قرآن کلام حق است فیعلمون پس یقین میدانند انه الحق درستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست و راست من ربهم از نزد پروردگار ایشان
واما الذین کفروا و اما آنها که پوشیدند [illegible] حق را فیقولون پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس ماذا چه چیز اراد الله خواسته است
خدای بهذا بدین که گفت مثلا از روی [illegible] کافران شنیدند که حق تعالی بعدل خویش یضل گمراه گرداند به بدان مثل کثیرا بسیاری را از کفار و منافقان
که در آن تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند [illegible] یهدی به و بفضل خود راه نماید بهمان مثل کثیرا بسیاری را از مومنان که در آن تفکر فرمایند وما یضل و گمراه نکند خدای
به بدان مثل کسی را الا الفاسقین مگر [illegible] از مقام فرمان برداری الذین این فاسقان آنانند که ینقضون می شکنند بغدر و خیانت
عهد الله پیمان خدا را که از ایشان گرفته است من بعد میثاقه از پس استواری آن همان مراد عهدی است که در توریت با بنی اسرائیل بسته است
بر متابعت پیغمبر آخرالزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول فسقه کفار و منافقان باشند ویقطعون و می برند این بیوفایان
و عهد شکنان ما امر الله آنچه خدای فرموده است به بدان چیز ان یوصل آنکه او را بپیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را می بریدند چه با هیچ
قبیله از عرب نبود که آنحضرت قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود و یفسدون و این
گروه فساد میکنند فی الارض در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس اولئک آن قوم هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی کیف تکفرون
بالله چگونه کافر می شوید به خدای وکنتم و حال آنکه شما بودید امواتا مردگان یعنی اجسامی که آن را حیات نبود چون نطفه و علقه فاحیاکم پس زنده گردانید
شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال ثم یحییکم پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخه صور [illegible] شما را
زنده سازد برای نشور ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز گردانیده شوید برای مجازات هو الذی او آن خدای است که بقدرت بی علت خلق بیافرید
لکم برای انتفاع شما ما فی الارض آن چیزها که در زمین است جمیعا همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثم پس از آفریدن
زمین استوی قصد کرد الی السماء بسوی [illegible] آسمان فسویهن پس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سبع سموات هفت آسمان و هو
بکل شیء و اوست بهمه چیزها علیم دانا [illegible] یعنی داند که هر چیز چرا ساخته و برای چه آفرید واذ قال و یاد کن ای محمد چون گفت ربک پروردگار تو للملائکة

مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان إِنِّي جَاعِلٌ بدرستی که من آفریننده ام فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و اصح آنست که مطلق
زمین باشد خَلِيفَةً ٥ بدلی از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اجابت حق و امانت باطل خلیفه من در اجرای حقایق
آورده که خلیفه را باین معنی گفته اند که خلف است از جمیع موجودات و همه مکنونات با جمعهم خلف و نمی توانند بود زیرا که مجمع غرایب و منبع رغایب غیب و شهادت
خلاصه عوالم جسمانی و روحانی با او است و جامع حقایق علوی و سفلی همه او ؛ بیت : آدمی چیست برزخ جامع : صورت خلق و حق درو لامع : متصل با
دقایق جبروت : مشتمل بر حقایق ملکوت : قَالُوا گفتند آن ملایکه که مخاطب بودند أَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِيهَا در زمین مَنْ يُفْسِدُ کسی را که فساد کند
و نافرمانی از و صادر گردد فِيهَا در زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده یا در لوح محفوظ خوانده
بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست و به جهت آن این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی وَنَحْنُ و حال آنکه ما نُسَبِّحُ به پاکی یاد میکنیم
ترا بِحَمْدِكَ با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است وَنُقَدِّسُ لَكَ ط و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی از هر ناشایستگی قَالَ گفت خدای با این ملایکه إِنِّي أَعْلَمُ بدرستی
که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ ٥ آنچه شما نمی دانید وَعَلَّمَ و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدَمَ مراد آدم را که خلیفه عبارت از و بود الْأَسْمَاءَ
نامهای مخلوقات كُلَّهَا همه آن از علویات و سفلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان که قایل اتجعل فیها بودند
فَقَالَ پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان أَنْبِئُونِي خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما إِنْ
كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ ٥ راست گویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم تا بد و شما را نیست قَالُوا گفتند فرشتگان بعد از عجز خود ما
با یدان اسامی بطریق اعتذار که سُبْحَانَكَ تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه تو در آموختی ما را إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَلِيمُ ٥ بدرستی که تو دانائی آموزگار الْحَكِيمُ ط محکم کار صحت کردار قَالَ گفت خدای بی واسطه يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ ای آدم خبر ده این ملایکه را بِأَسْمَائِهِمْ
بنامهای ایشان که حاضراند فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس آن دم که آدم خبر داد ملائکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای مسمیات [illegible] حق تعالی با ملایکه بسبیل عتاب أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ
آیا نگفتم مر شما را که إِنِّي أَعْلَمُ به تحقیق من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها [illegible] آنچه مخفی است از امور زمین وَأَعْلَمُ
مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها وَمَا كُنْتُمْ و آنچه بودید شما که بزعم خود [illegible] پوشیده بودید از کراهت معزول شدن خودها
از حکومت زمین وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای رسول آن زمان که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان را که [illegible] سجده کنید لِآدَمَ مراد سجده تحیت و تعظیم
فَسَجَدُوا پس سجده کردند تمام ملائکه إِلَّا إِبْلِيسَ ط مگر عزازیل و وی بقول اصح از قوم بنی الجان [illegible] نماید و صورت نافرمانی او را ابلیس لقب نهادند یعنی
نا امید از رحمت خدای أَبَى سر باز زد از سجده آدم وَاسْتَكْبَرَ و تکبر کرد و گردنکشی کرد وَكَانَ [illegible] تعالی مِنَ الْكَافِرِينَ ٥ از جمله ناگرویدگان
وَقُلْنَا يَا آدَمُ و گفتیم ما از محض کرم که ای آدم اسْكُنْ أَنْتَ ساکن شو وَزَوْجُكَ و جفت [illegible] الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا و بخورید مِنْهَا از بهشت
یعنی میوه های آن رَغَدًا خوردنی بسیار حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید شما وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مگردید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر یا
گندم است فَتَكُونَا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ پس بلغزانید
و از جای ببرد آدم و حوا را آن دیو سرکش نافرمان بردار عَنْهَا از بهشت بعد از آنکه بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرد فَأَخْرَجَهُمَا
پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مِمَّا كَانَا فِيهِ از آنچه بودند در آن چیز از نعمت و کرامت
وَقُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن باشید چون
ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند وَلَكُمْ و مر شما را است و ذریت شما را فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ موضع قرار وَمَتَاعٌ و برخورداری تا
إِلَى حِينٍ ط تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فَتَلَقَّى آدَمُ پس فرا گرفت آدم مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خویش كَلِمَاتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر این است
رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٥ و این تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بر کوه سراندیب دویست
سال بگریست حق تعالی این کلمات وی را تلقین نمود و چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدای تعالی توبه قبول فرمود و بپذیرفت توبه او را إِنَّهُ بدرستی
که حق تعالی هُوَ التَّوَّابُ او است توبه دهنده بندگان الرَّحِيمُ ٥ مهربان بر ایشان قُلْنَا گفتیم ما دیگر بار اهْبِطُوا فرو روید مِنْهَا از بهشت یا از سموات

جمیعا

جميعاً همه شما فَاِمّا يَأتِيَنَّكُم پس اگر بيايد بشما مِنّي از نزديك من هُدىً دلالتي و بياني يا ارسال رسل و انزال كتب فمن تبع پس هركه پيروي كند داري رو هداي
دلالت و بيان مرا فلا خوفٌ پس هيچ ترسي از تخيل حلول مكاره نيست عليهم بر ايشان كه متابعت كردند رسول مرا چه ايشان از آفات ايمن باشند ولا هم مستفيد
كه از تحقيق فوت مقاصد ايشان يحزنون اندوهناك شوند زيراكه بنيل مرادات فايز گردند والذين كفروا وآنانكه پوشيده اند حق را يعني ايمان نياوردند وكذبوا
بآياتنا و بدروغ داشتند دلايل وحدانيت ما را يا و منكر شدند قرآن را با هرچه آنرا دليل ساختيم اولئك آن گروه اصحاب النار اهل آتش اند هم فيها ايشان در آن
خالدون جاويد مانندگانند يا بني اسرائيل اي فرزندان يعقوب اذكروا نعمتي ياد كنيد نعمتهاي مرا لفظ نعمت واحد است و معني او جمع التي آن
نعمتهايي كه از فضل خود انعمت عليكم انعام كردم بر پدران شما و نيكويي بجاي آباء همان نيكويي است بجاي اولاد كه فخر و مباهات پدران بشما ميرسد
است واوفوا و وفا كنيد بعهدي به پيمان من كه در شأن پيغمبر امي با شما بسته ام در توريت حق سبحانه و تعالى در توريت آنحضرت را به پيغمبر امي تعريف كرده كما قال
الله تعالى النبي الامي الذي يجدونه مكتوباً عندهم في التورية اوف بعهدكم تا وفا كنم بعهد شما يعني جزاي وفاداري بشما رسانم
واياي وخاصه از من فارهبون بترسيد در نقض عهد شكستن پيمان وآمنوا و بگرويد بما انزلت بآنچه فرو فرستاده ام از قرآن مصدقاً در حالتي كه آن
فرو فرستاده موافق و مطابق در اصول است از توحيد و وعد و وعيد لما معكم مر آن چيز را كه با شماست يعني توريت ولا تكونوا و مباشيد اول كافر به
اول گروهي منكر و بدگمان از اهل كتاب بقرآن ولا تشتروا و بدل مكنيد و مخريد بآياتي بآيتهاي كتاب من كه توريت است ثمناً قليلاً بهاي اندك را
مخاطب علماي يهودند كه بهدايا و صلات كعب ابن اشرف و امثال او آيات توريت تحريف ميكردند و آثار محمد عليه الصلوة والسلام را مي پوشيدند واياي
فاتقون و خاصه از من بترسيد بفروختن كتاب رباني به حطام دنياي فاني ولا تلبسوا و ميامزيد الحق سخن راست و درست را كه در توريت است از صفات
محمد عليه الصلوة والسلام بالباطل بنا حق كه شما بدست خود مي نويسيد وتكتموا و مي پوشيد الحق حق را كه صفت مصطفى عليه الصلوة والسلام است وانتم
تعلمون و شما ميدانيد كه اين آن پيغمبر است كه نعت او مي پوشيد واقيموا الصلوة و بپاي داريد نماز را با مسلمانان بر آن وجه كه ايشان ميگزارند وآتوا الزكوة
و بدهيد زكوة مال را بطريق اهل اسلام واركعوا مع الراكعين و نماز گزاريد با ركوع كنندگان يعني بجماعت مسلمانان اتأمرون الناس آيا ميفرماييد
مردمان را بالبر به نيكويي وتنسون و فراموش مي كنيد انفسكم نفسهاي خود را وانتم و حال آنكه شما تتلون الكتاب ميخوانيد توريت را افلا تعقلون
آيا عقل خود را كار نمي فرماييد اين آيت در شأن بعضي از يهودان مدينه است كه ياران خود را كه در ربقه اسلام در آمده بودند بر انقياد احكام شرع محمدي عليه الصلوة والسلام ترغيب
ميكردند و خود از سلوك سبيل مسلماني تحاشي مي نمودند واستعينوا و ياري خواهيد از خداي تعالى بالصبر به شكيبائي كردن در اداي طاعت يا بروزه داشتن
والصلوة و بگزاردن نماز فرايض وانها و بدرستي كه نماز بطريق مسلمانان لكبيرة هر آينه بزرگ و دشوار و گران است الا على الخاشعين مگر بر ترس
كاران و آرام گرفتگان بر طاعت كه مومنان اند و عبادت بر ايشان گران نيست زيرا كه نفسهاي ايشان بحسن حق مرتاض شده و در مقابله رياضت نفس عطايا و
افاضات حق بر ايشان رسيده بيت جهد كن تا نور تو رخشان شود تا سلوك و خدمتت آسان شود پس در صفت خاشعان ميفرمايد الذين
آنانكه يظنون يقين ميدانند انهم آنكه ايشان ملاقوا ربهم رسندگانند بجزاي پروردگار خويش وانهم و بدرستي كه ايشان اليه بسوي جزاي او
خود جهت پاداش گرفتن راجعون بازگردندگانند يا بني اسرائيل اذكروا اي فرزندان يعقوب ياد كنيد نعمتي نيكوئيهاي مرا التي آن نيكوئي كه من
انعمت عليكم انعام كرده ام بر شما واني و آنرا نيز ياد كنيد بدرستي كه من فضلتكم تفضيل كرده ام اجداد شما را و فضل نهاده ام على العالمين بر عالميان كه در روزگار
ايشان بودند واتقوا يوماً و بترسيد از عذاب روزي كه در آن روز لا تجزي حق گذاري نكند و نتواند نفس هيچ نفس مومنه عن نفس از نفس كافره شيئاً چيزي را از مكافات يا
نكند هيچكس چيزي از عذاب ولا يقبل و پذيرفته نشود منها از نفس كافره يعني براي او شفاعة و درخواستي بر آن تقدير كه كسي شفاعت كند ولا يؤخذ منها و گرفته نشود از آن نفس
كافره عدل فديه كه عوض خود بدهد براي كشيدن خود از عذاب ولا هم و نباشند كافران كه در آن روز ينصرون ياري داده شوند يعني هيچكس ايشان را ياري نكند و نتواند كردن به
دفع عذاب واذ نجيناكم و ياد كنيد اي بني اسرائيل چون برهانيديم شما را مر اجداد شما را و ايشان هست منت بر فرزندان نهاد زيرا كه حصول اولاد به سبب آباء و اجداد باشد و رهانيدن ايشان را كه بود
من آل فرعون از اتباع و متعلقان فرعون يسومونكم عذاب ميكردند يا ميچشانيدند شما را سوء العذاب سخت ترين و بدترين عذابي يذبحون ابناءكم مي كشتند
پسران شما را در طفوليت بسبب خوابي كه فرعون ديده بود و منجمان گفته بودند و تعبير آن كه ميان بني اسرائيل پسري متولد شود كه هلاك قبطيان و خرابي ملك بر دست او بود ويستحيون و باقي ميگذاشتند

نسائکم دختران شما را برای خدمت وفی ذالکم و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران شما بلاء محنتی و آزمایشی بود شما را من ربکم از پروردگار شما
عظیم بزرگ و بی نهایت واذ فرقنا و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که شکافتیم ما بکم بر شما یعنی به سبب نجات شما البحر دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید
و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فانجیناکم پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر واغرقنا و به آب فرو بردیم آل فرعون کسان فرعون را وانتم و حال آنکه
شما تنظرون می نگریستید بدریا که چگونه شکافته شد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چه سان غرق میگشتند واذ واعدنا موسی و یاد کنید آنرا که وعده دادیم
موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی علیه السلام ما را با آمدن بجانب طور اربعین لیلة چهل شبانروز یعنی بعد از انقضای آن ثم اتخذتم پس فرا گرفتید
شما العجل گوساله را به خدایی من بعده پس از رفتن موسی بطور وانتم ظالمون و شما ستمکارانید بوضع عبادت در غیر موضع آن ثم عفونا عنکم
پس عفو کردیم و در گذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را من بعد ذلک از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده و این عفو برای آن بود که لعلکم تشکرون
شاید که شما شکر گویید خدا را بر نعمت عفو واذ آتینا موسی و یاد کنید نیز آنرا که دادیم موسی را الکتاب توریت والفرقان و حجتی جدا کننده میان حق و باطل
لعلکم تهتدون تا گر شما ره راست یابید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی و یاد آورید آنرا که گفت موسی لقومه مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت
عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم ظلمتم انفسکم بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خویش باتخاذکم العجل بفرا گرفتن شما گوساله را به خدایی فتوبوا
الی بارئکم پس باز گردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش فاقتلوا انفسکم پس بکشید نفسهای خود را یعنی آن کسانی که گوساله نپرستیده اند بکشند کسان
خود را از گوساله پرستان ذلکم این کشته شدن شما خیر لکم بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عند بارئکم نزد آفریننده شما و بعد از این حکم عبده عجل بصحرا
رفتند و برانو در آمده سرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیر زن شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت چاشت هفتاد هزار مرد از
ایشان بکشتند پس رب العزت پیغمبر ما دید که چون فرمان حق قبول کردید فتاب علیکم پس توبه شما پذیرفت انه هو بدرستی که او است التواب پذیرنده
توبه از عاصیان الرحیم مهربان بر توبه کاران و در لطائف امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس درین امت منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس
کنند باشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضات صاحب بحر الحقائق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل
نفس در باطن جز مومن خالص را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد مثنوی نفس خود را کش جهانی زنده کن ، خواجه را کشتست او را بنده کن ، تو طمع
داری که او را بی جفا ، بسته داری در وفا رو در وفا ، هر خسی را این تمنا کی رسد ، موسیی باید که اژدرها کشد ، واذ قلتم و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی میثاق
بستند هفتاد تن از احبار قوم شما که با موسی علیه السلام بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی بشنوند و بعد از شنیدن آن گفتند یا موسی لن نؤمن
لک ای موسی ما تصدیق نکنیم مر ترا درین که این سخن از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است حتی تا وقتی که ببینیم نری الله جهرة ببینیم خدا را آشکارا و روی
بروی فاخذتکم پس فرا گرفت احبار شما را بدین گستاخی که کردند الصاعقة آتشی که از آسمان فرو آمد وانتم و شما یعنی آن مردم شما تنظرون می نگریستید
بدان آتش و گویند صاعقه آواز مهیبی بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند یکبار بمردند و موسی علیه السلام متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا
من با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشانرا زنده گردانید چنانچه فرموده ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را من
بعد موتکم از پس مرگ احبار شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه لعلکم تشکرون تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق را در زنده کردن
شما که حیات از اصول نعمت است وظللنا و یاد کنید که چون سایبان ساختیم علیکم بر سر شما الغمام ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود
که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود وانزلنا و فرو فرستادیم علیکم بر شما در تیه المن ترنجبین والسلوی و مرغی بر شکل
سمانی و آن طایری است در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و صوت
دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه و بریان بی رگ و بی خون و استخوان پس بنی اسرائیل بر سبیل
دوام با ترنجبین می آمیختندی کلوا گفتیم که بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه های اطعمه ای که روزی کردیم شما را یعنی هر چه هر روز می رسد بخورید و از برای
فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر می شد وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی ولکن کانوا ولیکن
بودند که از سوی نافرمانی انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند و بر رزاق حق اعتماد نانموده باو خواری میکوشیدند واذ قلنا و یاد آورید چون گفتیم

شما را که ادخلوا درآیید هذه القریة درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است فکلوا پس بخورید منها ازین دیه یعنی از میوه‌ها و طعامهای وی حیث شئتم
هرجا که خواهید و هرچه خواهید رغدا خوردنی گوارنده وادخلوا الباب و درآیید بدری از درهای این دیه سجدا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن از تیه
وقولوا و بگویید حطة درخواست ما حطه است این لفظ کلمهٔ استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را نغفر لکم تا بیامرزیم ما مر شما
خطایاکم گناهان شما را بسجود و دعا وسنزید و زود باشد که زیاده کنیم المحسنین ط نیکوکاران را در ثواب ایشان فبدل الذین پس بگردانیدند
از روی استهزا آنانکه ایشان ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آنکه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را
حق سبحانه فرموده بود که بگویید حطة ایشان گفتند حنطا سقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خوراکی خوردنی فانزلنا پس ما فرو فرستادیم علی الذین
ظلموا بر ایشان که ستمکاری کردند بتغییر قول رجزا عذابی و عقوبتی من السماء از آسمان بما کانوا بدان چیز که بودند بدان چیز یفسقون و بیرون
رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمده همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند
و بقولی هفتاد هزار واذ استسقی موسی و یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما لقومه برای قوم خود که بعد از خوردن من و
سلوی تشنه شده بودند فقلنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرب بعصاک بزن بعصای خود که از شعیب علیه السلام بتو رسیده الحجر ط سنگ معین را
و آن سنگی بود مربع به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی و گویند سنگ معین نبود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگ زد
فانفجرت پس شکافته شد منه اثنتا عشرة عینا ط از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانست کل اناس
هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مشربهم آبخورد خود را کلوا بخورید از من و سلوی واشربوا و بیاشامید از آب چشمه من رزق الله از رزق
که خدای تعالی بی‌رنج و تعب بشما داده ولا تعثوا و از حد مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که شما تباه کارانید واذ قلتم یموسی
و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی لن نصبر ما هرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هرچند طعام دو بود اما هر دو
در هم سرشته یکی می ساختند فادع لنا پس بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را از و درخواه تا بقدرت خود یخرج لنا بیرون آرد برای ما
مما تنبت الارض از آن چیزی که آنرا می رویاند زمین نسبت انبات بزمین مجاز است چه حق سبحانه بحقیقت می رویاند من بقلها از سبزها و ترههای
زمین وقثائها و از خیار و بادرنگ آن وفومها و از گندم یا سیر آن وعدسها و دانچه آن وبصلها و پیاز آن قال گفت خدای تعالی یا آنکه
موسی علیه السلام فرمود که اتستبدلون الذی آیا بدل میکنید آن چیزی را که عجب واقع هو ادنی آن فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز
بالذی بآن چیزی که فی نفس الامر هو خیر آن نیکوتر و بهتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید اهبطوا فرو روید مصرا شهری
از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام فان لکم پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست ما سألتم آنچه خواستید از بقول وضربت و زده شد
یعنی لازم گشت علیهم بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذلة خواری و فرومایگی بجزیه دادن والمسکنة و درویشی یعنی بر ایشان
وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هرچند توانگر باشند در روزی خود محتاجی و بینوائی بخلق نمایند وباءو و باز گشتند بغضب من الله ط بخشمی از خدای
یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلک آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را بانهم بآن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر می شدند
بایات الله بآیتهای توریت ویقتلون النبیین و می کشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بغیر الحق ط بناحق و ناواجب یعنی بزعم
ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن کفر و قتل ایشان بما عصوا بر آن بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وکانوا
یعتدون و بودند که از حد در می گذشتند و تجاوز از حد فرمان او می کردند بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ آئینه دل بیشتر می نشیند مثنوی
هر گنه زنگیست بر مرآت دل ۞ دل شود زین زنگها خوار و خجل ۞ چون زیادت گشت دل را تیرگی ۞ نفس دون را بیش گردد خیرگی ۞ ان الذین بدرستی که آنانکه از روی
نفاق امنوا گرویدند یعنی بهمین بزبان اقرار کردند والذین هادوا و آنانکه بیهودیت درآمدند والنصاری و ترسایان والصابئین و آنها
که از دینی بدینی گرایند کانند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آید اخذ میکردند یا ملائکه می پرستیدند و زبور میخواندند و روی بکعبه آورده نماز میکردند و گفته چه اینها
زنادقه اند یا ستاره پرستان من امن هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوایف بالله بخدای و صفات سلبی و ثبوتی او والیوم الاخر و بروز قیامت

ومتعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عملی شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست مزد کار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و ترسی
نباشد عَلَيْهِمْ بر ایشان در روز حشر وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ
پیمان شمارا بمتابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام توریت وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّورَ بر زبر سر شما کوه را تا پیمان بستند بنی اسرائیل بعد از نزول این آیت
تمرد نموده و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما کردن نمی‌توانیم حق تعالی کوهی را از کوههاء فلسطین که آنرا طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب
بود بطور بن اسمعیل حق تعالی فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخت و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون گریزگاهی ندیدند
بر روی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ فرا گیرید آنچه عطا دادیم شمارا از احکام شرعی بِقُوَّةٍ به جد تمام و جهدی قوی وَاذْكُرُوا
و یاد گیرید و پیوسته یاد کنید مَا فِيهِ آنچه در وی است از ثواب و عقاب لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدید
شما از فرمان ما مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس عهدی که کردید فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ پس اگر نبودی فضل و بخشایش خدای تعالی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشش
او بنسبت شما لَكُنْتُمْ هر آینه می‌بودید شما مِنَ الْخَاسِرِينَ از جملهٔ زیان زدگان وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ و هر آینه نیکو دانسته اید شما آنهارا که در زمان
داود علیه السلام اعْتَدَوْا از حد فرمان در گذشتند مِنْكُمْ از قوم شما در شهر ایلیا فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشانرا از صید ماهی
و ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی را می‌گرفتند فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم مر ایشانرا که چون خلاف امر کردید كُونُوا باشید قِرَدَةً بوزینگان
خَاسِئِينَ خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم آن عقوبت نَكَالًا عذابی
و عقوبتی که بند کننده و پند دهنده باشد لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و می‌دیدند وَمَا خَلْفَهَا و آنهارا که از پس ایشان آیند
و قصه ایشان بشنوند وَمَوْعِظَةً و گردانیدیم آنرا پندی لِلْمُتَّقِينَ مر برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَإِذْ قَالَ مُوسَى
و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و می‌جستند که قاتل او معلوم گردد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ
بدرستی که خدای تعالی میفرماید شمارا أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از آن بر مرده زنید و مرده زنده شود و بگوید که قاتل او کیست قَالُوا
گفتند قوم موسی علیه السلام أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا آیا فرا میگیری ما را از اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می‌پرسیم که عامیل را که کشته است و تو میگوئی گاوی بکشید
قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ موسی گفت پناه میگیرم به خدای أَنْ أَكُونَ از آنکه باشم مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان و فسوس کنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان
و سؤال کن ای موسی از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما مَا هِيَ که آن گاو را صفت چیست و سال او چند است سؤال ایشان
جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از انواع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجرای چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست
و فی نفس الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می‌پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قَالَ گفت موسی علیه السلام إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی
يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ میگوید که آن گاو گاوی است که لَا فَارِضٌ نه پیر که از کار افتاده وَلَا بِكْرٌ و نه جوان نارسیده عَوَانٌ میانه است بَيْنَ ذَلِكَ
میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فَافْعَلُوا پس بکنید مَا تُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اید شما قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان از برای ما پروردگار
خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا پیدا و هویدا سازد از برای ما که مَا لَوْنُهَا چیست رنگ آن بقره قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی که خدای میگوید إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ
آن گاوی است زرد فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت زردی رنگ او تَسُرُّ النَّاظِرِينَ آن گاو میگرداند مسرور می‌سازد از رنگ خود نظر کنندگانرا بوی
قَالُوا ادْعُ لَنَا دیگر بار گفتند بخوان از بهر ما رَبَّكَ خداوند خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا آشکار کند برای ما مَا هِيَ که آن چه گاوی است کار کننده است یا در صحرا
چرنده إِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که گاوان تَشَابَهَ عَلَيْنَا مشتبه شده اند بر ما چه میانه سال و زرد رنگ بسیار اند وَإِنَّا و بدرستی که ما إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خدا
خواهد لَمُهْتَدُونَ از جملهٔ راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز
آن گاو را نیافتندی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی که میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاوی است لَا ذَلُولٌ نه رام کرده و نرم کرده شده به حکم زراع
تُثِيرُ الْأَرْضَ بشورانند زمین را وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه گاوی است که آب دهد کشت را یعنی آب برکشد برای زراعت مُسَلَّمَةٌ و سالم داشته
شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب است و تمام خلقت لَا شِيَةَ فِيهَا نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد فیها در آن چون بنی اسرائیل

این نشانها شنیدند قَالُوا الْآنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی را و صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو و مدهبه نام داشت
و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را بآنکه پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوهَا پس بکشتند آنرا و نکته در کشتن آن سر آنست
که گوساله پرستان بودند پس معلوم شود که آنچه شما پرستیده‌اید قابل ذبح است نه لایق عبادت و مدح القصه او را ذبح کردند وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نمی‌خواستند
که بکشند این گاو را به سبب گرانی بهای آن وَإِذْ قَتَلْتُمْ و اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نَفْسًا کسی را که نام آن عامیل بود فَادَّارَأْتُمْ پس اختلاف کردید
فِيهَا در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللَّهُ مُخْرِجٌ و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ آن چیز را که پوشیدید شما که آنرا بیوم
از قتل بناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بِبَعْضِهَا بپاره از آن گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و بر هر تقدیری چون
بروی زدند زنده شده و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال او را به صحرا برده بقتل رسانیده
بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد كَذَلِكَ همچنانکه این مرده را زنده گردانید يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى زنده میگرداند خدای تعالی همه مردگان را
وَيُرِيكُمْ و می‌نماید بشما خطاب با آن جماعت است که در مجلس احیای عامیل حاضر بودند و میشاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم میگوید
که انکار حشر میکنند که آخر خدای بشما نماید آيَاتِهِ دلایل قدرت خود را در احیا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ مگر باشد که شما فکر کنید و دریابید که کسی قدرت دارد بر زنده
کردن نفسی هر آینه بر احیای همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوبُكُمْ دلهای شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس زنده شدن عامیل
فَهِيَ پس آن دلها که شما راست كَالْحِجَارَةِ همچون سنگ است در سختی و درشتی أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخت‌تر است در قساوت و غلظت از سنگ وَإِنَّ
مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستی که بعضی از آن سنگهاست لَمَا يَتَفَجَّرُ آنچه هر آینه روان میگردد مِنْهُ الْأَنْهَارُ از آن جویهای بزرگ وَإِنَّ مِنْهَا و بعضی
دیگر هست که از آن لَمَا يَشَّقَّقُ آنچه هر آینه بشکافد فَيَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَاءُ از او آب جز چون چشمها وَإِنَّ مِنْهَا و بتحقیق هست که از حجارت لَمَا يَهْبِطُ آنچه
فرود آید و از بلندی به پستی گراید مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای وَمَا اللَّهُ و نیست خدای بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ غافل از آنچه شما ای یهود می‌کنید
أَفَتَطْمَعُونَ آیا طمع در بسته‌اید ای مؤمنان أَنْ يُؤْمِنُوا آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لَكُمْ مر شما را در آنچه میگویید از نعت پیغمبر و حقیقت
دین اسلام وَقَدْ كَانَ و حال آنکه بودند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه يَسْمَعُونَ می‌شنیدند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدای را
بر کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس بگردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ پس از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون بمیان قوم در آمدند گفتند ما سخن حق
و امر و نهی او شنیدیم و لیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بجای آن بکنید و باک مدارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند
که افترا می‌نمایند و در بیان آورده که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که جهودان بعد از این در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان بمدینه فتنه
ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه در می‌آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و آخر روز بازگشته بیاران خود ملحق میگشتند کما قال الله تعالی وَإِذَا لَقُوا
و چون ملاقات کنند یهود الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده‌اند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز گرویده‌ایم وَإِذَا خَلَا
و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر ایشان إِلَى بَعْضٍ به برخی از اکابر ایشان چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب قَالُوا گویند آن اکابر ایشانرا
که أَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا شما حدیث می‌کنید و خبر میدهید اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بدانچه گشاده است خدای ابواب دانش آنرا عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما
نقل است که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت علیه السلام اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادندی و سایر ایشان از آن آگاهی
یافته مجبر ایشانرا از آن سرزنش نمودند که شما ایشانرا از صفات محمد خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ تا مخاصمت کنند و حجت گیرند با آنچه دانسته باشند عِنْدَ رَبِّكُمْ
نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا خرد در نمی‌یابید این مقدار که اسرار خود را با خصم در میان
نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند جهودان که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بتحقیق خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول و اصحاب
وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه تعالی دانای آشکارا و نهان است باید که ظاهر خود از نفاق
برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بی باکی بپردازد بیت بکن سر و علن را باکسی راست ؛ که دانای نهان و آشکارا است
وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ و از جهودان جماعتی‌اند نانویسنده و ناخواننده که لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریت را و نمی‌شناسند که در وی چه چیز است إِلَّا أَمَانِيَّ

نصف

مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اجداد ایشان ایشان را
شفاعت خواهند کرد وان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر آنکه گمان می برند و یقین نمیدانند فویل پس عذاب یا اندوه للذین مر آنان راست
که ایشان یکتبون الکتب می نویسند نوشته محرف را بایدیهم بدست خودها یعنی مباشر کتابت اند و بدیگری نمی فرمایند ثم یقولون پس میگویند
هذا من عند الله این نوشته از نزدیک خدای است و چرا چنین میکنند لیشتروا به تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام
تحریف داده ثمنا قلیلا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفات مصطفی را علیه الصلوة والسلام که در توریت بدین وجه بود
که مردی نیکوروی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغیر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد چشم سفید پوست فرو هشته موی یک
چشم باشد و این صفت دجال است که با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فویل لهم پس وای مر ایشان را مما کتبت ایدیهم از آنچه
نوشته و تغیر کرده دستهای ایشان وویل لهم و دیگر باره وای بر ایشان مما یکسبون از آن چیزی که کسب میکنند از رشوت و ماکل حرام وقالوا
و گفتند یهود بزعم خود لن تمسنا النار مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد الا ایاما معدودة مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت
روزه است هر روزی در مقابله هزار سال که از آن هفت هزار سال عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قل بگوای محمد مر ایشان را اتخذتم
آیا فرا گرفته اید عند الله از نزدیک خدای عهدا عهد و پیمانی که شمارا زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فلن یخلف
الله عهده پس خلاف نکند خدای وعده خود را ام تقولون بلکه میگوئید و افترا میکنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید بلی نه چنانست
که ایشان میگویند بلکه من کسب سیئة هر که بدی کند یعنی شرک آرد واحاطت به و فرا گیرد و گرد اگرد او را خطیئته گناه او یعنی بدو مستولی شود
تا بر کفر بمیرد فاولئک پس آن گروه مشرکان اصحاب النار اهل دوزخ و ساکنان آن اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند
والذین امنوا و آنانکه گرویده اند بخدای آنچه از نزد او آمده وعملوا الصالحات و عمل کردند نیکو و پاکیزه اولئک اصحب الجنة آن گروه اهل
بهشت و مستحق آن اند هم فیها خالدون ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید باشندگانند واذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت
میثاق بنی اسرائیل عهد و میثاق فرزندان یعقوب را و گفتند لا تعبدون نپرستید شما الا الله مگر خدای را که سزای پرستش اوست
وبالوالدین و نیکوئی کنید به پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی وذی القربی و دیگر به نسبت خویشان والیتامی و یتیمان والمساکین و بیچارگان
وقولوا و بگوئید للناس مر عامه مردمان حسنا سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد یا با مردم چنان سخن کنید که دوست دارند که با شما سخن گویند
واقیموا الصلوة و نماز را بر پای دارید با شرائط آن واتوا الزکوة و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم ثم تولیتم پس روی بگردانید بعد از این
پیمان و برگشتید از عهد و میثاق الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریت استقامت داشتند وانتم معرضون
و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از احکام توریت که در متابعت محمد علیه الصلوة والسلام صادر شده واذ اخذنا و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم میثاقکم
پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستدیم که لا تسفکون نریزید دماءکم خونهای اقربا و هم دینان خود را ولا تخرجون انفسکم و بیرون
نکنید کسان خود را بستم من دیارکم از خانمان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثم اقررتم پس اقرار کردید یعنی قبول نمودند
وانتم تشهدون و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده اند ثم انتم هؤلاء پس شما آنگروهید که پیمان را شکسته تقتلون
انفسکم می کشید کسان خود را وتخرجون فریقا و بیرون می کنید گروهی را منکم از قوم خود من دیارهم از سراها و منزلهای ایشان تظاهرون
هم پشت شوید علیهم بر آن قوم مغلوب شده از شما بالاثم به بزه کاری والعدوان و افزون طلبی و بیدادی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی
قریظه و دیگری نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج
اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب
بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادی چنانچه میفرماید وان یاتوکم و اگر بشما آیند اساری اسیران بنی اسرائیل تفادوهم
ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر بدل میکنید وهو محرم این آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام

کرده شده است عَلَیْکُمْ بر شما بحکم میثاق اِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان اَفَتُؤْمِنُوْنَ آیا می گروید شما بِبَعْضِ الْکِتٰبِ بپاره از احکام توریت
که فدیه اسیران است وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ و کافر می شوید ببعض دیگر که قتل و اخراج است فَمَا جَزَآءُ مَنْ یَّفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند
ذٰلِکَ همچنین عهد شکنی و نافرمانی مِنْکُمْ از شما که یهود اید اِلَّا خِزْیٌ مگر خواری و رسوائی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه
است و اجلای بنی نضیر وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و روز رستخیز یُرَدُّوْنَ باز گردانیده شوند از حشرگاه اِلٰٓی اَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذابی
که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدایتعالی غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُوْنَ از آنچه عهد شکنان میکنند
و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب هم یهود اند یا خطاب عام است اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ این گروه آنانند که از بخریدی اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا
خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْاٰخِرَةِ به نعمت جاودانی آن سرای دیگر فَلَا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان
عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه
در محشر به تخفیف عقوبات وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسَی بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الْکِتٰبَ توریت وَقَفَّیْنَا و از پی در آوردیم مِنْ بَعْدِهٖ
بِالرُّسُلِ از پس موسی بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و ذکریا و یحیی علیهم السلام وَاٰتَیْنَا عِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ و عطا کردیم عیسی
که پسر مریم بود الْبَیِّنٰتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار غیب و احیای موتی وَاَیَّدْنٰهُ و نیرومند گردانیدیم و قوت دادیم او را
بِرُوْحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه و یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام بودی یا اسم اعظم که به برکت او مرده زنده گشتی یا انجیل که تازگی دل و زندگی
جان از آن یافتندی رباعی دل تازگی از حسن کلامت دارد ٭ جان زندگی از سماع نامت دارد ٭ هر جا که دل واقف اسرار بود ٭ او نور صفای زیب نامت
دارد اَفَکُلَّمَا آیا هر گاه که از نزد ما جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ آمد به شما فرستاده بِمَا لَا تَهْوٰٓی بآنچه دوست ندارند اَنْفُسُکُمُ نفسهای شما آنرا و سخن او بر وفق
هوا و مدعای شما نباشد اسْتَکْبَرْتُمْ تعظیم کردید و گردن نهادید فَفَرِیْقًا کَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی
علیه الصلوة والسلام وَفَرِیْقًا تَقْتُلُوْنَ و گروهی را بکشتید چون ذکریا و یحیی علیهم السلام وَقَالُوْا و گفتند یهود قُلُوْبُنَا غُلْفٌ دلهای
ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول قول محمد علیه الصلوة والسلام بدین سخن ناامیدی گردانیدند حضرت پیغمبر را علیه السلام
از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنان است که ایشان میگویند بَلْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ بلکه خدایتعالی
ایشانرا رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بِکُفْرِهِمْ به سبب ناگرویدن ایشان فَقَلِیْلًا مَّا یُؤْمِنُوْنَ پس اندکی از ایشان ایمان
می آورند چون عبد الله بن سلام و اصحاب وی وَلَمَّا جَآءَهُمْ و آن هنگام که بدیشان آمد کِتٰبٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ نوشته از نزدیک خدای تعالی که آن
قرآن است مُصَدِّقٌ گواه و موافق لِّمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشان است در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند
و نگرویدند بدان وَکَانُوْا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی یَسْتَفْتِحُوْنَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی
که این کتاب بدو فرود آید هر گاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد علیه الصلوة
والسلام که رسول آخر الزمان است عَلَی الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بر آنانکه نگرویدند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَآءَهُمْ پس آنوقت که آمد بدیشان مَّا عَرَفُوْا آنکس را که شناخته
بودند کَفَرُوْا بِهٖ کافر شدند بدو چه ایشانرا گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فَلَعْنَةُ اللّٰهِ پس لعنت خدای
عَلَی الْکٰفِرِیْنَ بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکردند عنادا و در زیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشان است بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهٖ بد چیزی است که ایشان
فروختند بآن چیز اَنْفُسَهُمْ بهره نفسهای خود را و آن چیز کدام است اَنْ یَّکْفُرُوْا آنکه کافر میشوند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرو فرستاده است که آن قرآن است
بَغْیًا از جهت حسد یعنی رشک می بردند اَنْ یُّنَزِّلَ اللّٰهُ بآنکه فرو فرستد خدایتعالی مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود را که کتاب و وحی است عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ
بر آنکس که خواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود که سزاوار آن باشد فَبَآءُوْ پس باز گشتند جهودان بِغَضَبٍ به خشم از خدای تعالی یا مستحق گشتند خشمی را
عَلٰی غَضَبٍ بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی علیه الصلوة والسلام و انجیل و خشمی بانکار محمد علیه السلام و قرآن وَلِلْکٰفِرِیْنَ و مر کافرانراست عَذَابٌ مُّهِیْنٌ
عذاب خوار کننده وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ و چون گویند مر جهودان را که اٰمِنُوْا بگروید بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرو فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوْا نُؤْمِنُ

گویند باور میکنیم بِمَا اُنْزِلَ عَلَیْنَا بآنچه بر ما فرستاده شد یعنی توریت وَیَکْفُرُوْنَ و کافر میشوند بِمَا وَرَاءَهٗ بآنچه جز کتاب ایشان است وَهُوَ الْحَقُّ و آن
ماوراء یعنی انجیل و قرآن درست و راست است مُصَدِّقًا در حالتی که آن حق باور دارنده است لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتابی را که با ایشان است و ازینجا کفر ایشان
بتوریت نیز لازم می آید چه کفر بآنچه موافق چیزی است کفر باشد بآن چیز قُلْ بگوای محمد در جواب آنکه میگویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُوْنَ پس چرا میکشتید
اَنْبِیَاءَ اللّٰهِ پیغمبران خدایتعالی را مِنْ قَبْلُ پیش ازین اِنْ کُنْتُمْ اگر بودید شما مُؤْمِنِیْنَ ۝ گروندگان بتوریت وَلَقَدْ جَاءَکُمْ مُوْسٰی و هر آینه که آمد
بشما موسی علیه السلام بِالْبَیِّنٰتِ به نشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهٖ
از پس رفتن موسی علیه السلام بطور وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ ۝ و شما بیدادگرانید بر نفسهای خود وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِیْثَاقَکُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا
و برداشتیم فَوْقَکُمُ الطُّوْرَ ۭ بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین و آن شهری است از بلاد شام خُذُوْا بگفتیم که فرا گیرید مَآ اٰتَیْنٰکُمْ
آنچه بشما داده ایم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست وجد تمام وَاسْمَعُوْا و بشنوید یعنی فرمان برید قَالُوْا گفتند باشکارا سَمِعْنَا شنودیم و پذیرفتیم و پنهان باخود گفتند
وَعَصَیْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَاُشْرِبُوْا و خورانیدند یعنی در آورده شدند فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله را
بِکُفْرِهِمْ بسبب جحود و انکار ایشان قُلْ بِئْسَمَا یَاْمُرُکُمْ بگوای محمد بد چیزی است آنچه میفرماید شما را بِهٖٓ اِیْمَانُکُمْ بآن چیز ایمان شما و آن کفر است بقرآن و بمحمد علیه
والسلام اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ ۝ اگر هستید شما گرویدگان به خدایتعالی اگرچه کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نمی فرماید و جهودان با اینهمه رسوائی میگفتند که
جز جای ما نخواهد بود حق تعالی اجل و علی فرمود که قُلْ بگوای محمد در جواب این دعوی ایشان که اِنْ کَانَتْ اگر هست بزعم شما لَکُمُ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ مر شما را سرای
آخرت و نعمت بهشت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه و خاصه مِنْ دُوْنِ النَّاسِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را
اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝ اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان سرای نتوان رسید آرزوی مرگ از علامات اشتیاق
لقاست پس هرکه آرزومندتر بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقا فرد مرگ است که دوست را رساند بر دوست ۝ آن کیست که او بمرگ شادان نبود ۝ وَلَنْ
یَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیا علیهم السلام و تغیر نعت مصطفی
علیه السلام وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِالظّٰلِمِیْنَ ۝ و خدای داناست به ستمکاران و دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه یابی تو جهودان را اَحْرَصَ النَّاسِ حریص ترین
مردمان عَلٰی حَیٰوةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا و از آنکسانی که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که مراد اینجا مشرکان مجوس اند
زیرا که هیچکس زندگانی دنیا دوست تر از ایشان نیست یَوَدُّ اَحَدُهُمْ دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لَوْ یُعَمَّرُ که کاش عمر داده شود اَلْفَ
سَنَةٍ هزار سال و از نیست تحیت مجوس که چون بهم رسند گویند که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهٖ و نیست
که رهاننده او باشد مِنَ الْعَذَابِ از عذاب اَنْ یُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او دافع عذاب الٰهی نیست وَاللّٰهُ بَصِیْرٌ و خدای بیناست بِمَا
یَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان و بعضی از یهودی گفتند که صاحب محمد علیه الصلوة والسلام جبرئیل است و او وحی بدو فرو می آرد و هلاک
جبرئیل زحمت بسیار رسیده است و اکثر بلا و عذاب بر آبای ما بواسطه او نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه
فرمود که قُلْ بگوای محمد مَنْ کَانَ هرکه باشد عَدُوًّا لِجِبْرِیْلَ دشمن مر جبرئیل را و این نامی است عبرانی یا سریانی و معنی او عبدالله و او امین خزاین وحی
خدایتعالی باشد پس هرکه دشمن وی بود گو از خشم بمیرد فَاِنَّهٗ نَزَّلَهٗ پس بدرستی که او فرو می آرد قرآن را عَلٰی قَلْبِکَ بِاِذْنِ اللّٰهِ بر دل تو بفرمان خدا
مُصَدِّقًا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن چیزی را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشان است از کتب منزله چون توریت
و زبور وَهُدًی و قرآن راه نماینده است بحق وَبُشْرٰی و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِیْنَ ۝ مر گرویدگان را به تجارت و درجات مَنْ کَانَ هرکه باشد
عَدُوًّا لِلّٰهِ دشمن مر خدایتعالی را وَمَلٰٓئِکَتِهٖ و فرشتگان او را وَرُسُلِهٖ و فرستادگان او را وَجِبْرِیْلَ وَمِیْکٰالَ و این دو فرشته مقرب را
فَاِنَّ اللّٰهَ پس تحقیق که خدایتعالی عَدُوٌّ لِلْکٰفِرِیْنَ ۝ دشمن است مر کافرانی که دشمن ملائکه و رسل اند وَلَقَدْ اَنْزَلْنَآ اِلَیْکَ و هر آینه ما فرستادیم بسوی تو
اٰیٰتٍ بَیِّنٰتٍ نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست یعنی قرآن وَمَا یَکْفُرُ بِهَآ و کافر نشوند بدین آیتها اِلَّا الْفٰسِقُوْنَ ۝ مگر بیرون
رفتگان از فرمان خدایتعالی اَوَکُلَّمَا آیا هرگاه که یهود عٰهَدُوْا عَهْدًا عهد کردند عهد کردنی نَبَذَهٗ بشکستند آن را فَرِیْقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان بَلْ

١٢ ع

اکثرهم بلکه بسیاری از ایشان لا یؤمنون ٭ نمیگروند بتوریت ولما جاءهم و آن هنگام که آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده از نزد
خدای تعالی یعنی محمد علیه الصلوة والسلام مصدق باور دارنده لما معهم مر توریت را که با ایشان است نبذ فریق بیفکنند گروهی من الذین
اوتوا الکتب از آنکه عطا داده شده اند توریت یعنی علمای ایشان بینداختند کتب الله توریت را یا قرآن را وراء ظهورهم پس پشت خودها
کانهم گویا که آن علما لا یعلمون ٭ نمیدانند که آن کلام الله است و محمد علیه الصلوة والسلام رسول الله واتبعوا و پیروی کردند این یهود ما
تتلوا الشیطین آن چیز را که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام
شعبدهای صد رنگ را با نیرنگهای کهانت در آمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بر آن حال اطلاع یافته بفرمود
تا آن نوشتها را آوردند و در صندوقی نهاده مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن نمود و بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آن را از زیر تخت وی بیرون
آورده چنان فرمودند که سلیمان با آن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد و بعد از آن یهود سلیمان را به سحر نسبت میدادند حق سبحانه ابرای ذمه وی را فرمود
که وما کفر سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان جادوئی نکرد ولکن الشیطین ولیکن دیوان در زمان او کفروا کافر شدند یعلمون الناس
و می آموختند مردمان را السحر جادوئی وما انزل و دیگر یهود متابعت کردند آن چیز را که فرو فرستاده شده از سحر علی الملکین هر دو فرشته ببابل
در شهر بابل هاروت وماروت نام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان گنهکار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بشهوت نفس و هوا اند
و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان راهست بودی صدور عملهاء بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس
بشر را بدیشان داد و برای حکومت خلق بر زمین فرستاد ایشان بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و به سبب شرب خمر بر قتل بناحق
و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب بر ایشان در این جهان مقرر شده و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته
معذب اند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت می کردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت این هم
اسم اعظم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم در آموخت تا جمعی زیرکان را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده
معارض مدعیان نبوت کردند وما یعلمن و نیاموزانند این دو فرشته در این وقت که در چاه اند من احد هیچ یکی را حتی یقولا تا وقتیکه گویند بر آن آموزنده
آن کس را که انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای تعالی فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست فیتعلمون
پس می آموزند منهما از آن دو ملک ما یفرقون به آن چیز را که جدائی افکنند بآن بین المرء وزوجه میان مرد و زن او وما هم و نیستند جادوان
بضارین به ضرر رساننده به سحر من احد هیچکس را الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدای تعالی ویتعلمون و می آموزند ما یضرهم آنچه ایشان را زیان رساند
ولا ینفعهم و سود نکند ایشان را ولقد علموا و هر آینه بتحقیق دانستند یهود لمن اشتریه هر که سحر را به خرد یعنی بیاموزد و کار بندد ماله نیست مر او را
فی الاخرة در آن سرای من خلاق بهره از نیکوئی ولبئس ما شروا به و بد چیزی است آنکه فروختند بدان انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر را اختیار
کردند لو کانوا یعلمون ٭ اگر هستند ایشان که دانند زیان این سودا را ولو انهم امنوا و اگر این جهودان گرویدندی به محمد علیه الصلوة والسلام واتقوا
و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست لمثوبة هر آینه پاداش می یافتند من عند الله از نزدیک خدای تعالی خیر بهتر است
از رشوت که بر کتمان نعمت پیغمبر علیه الصلوة والسلام می ستانند لو کانوا یعلمون ٭ اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اند
لا تقولوا راعنا مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد علیه الصلوة والسلام که یهود کفار شما را دست آویز ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند و به لغت
ایشان دشنام فاحش است و مؤمنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگوئید وقولوا انظرنا و گوئید نظر نما
یعنی بنگر بسوی ما واسمعوا ٭ و بشنوید حکم خدای تعالی را السمع قبول وللکفرین و مر کافران را است یعنی آنها را که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عذاب الیم ٭
دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند الذین کفروا آنانکه حق را پوشیدند من اهل الکتب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین
و نه مشرکان ان ینزل علیکم آنکه فرو فرستاده شود بر شما من خیر هیچ نیکوئی من ربکم از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه خیرها است یعنی یهود
میخواستند که نبوت با آل اسمعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره و با نعیم سقفی رسد والله یختص و خدای اختصاص میدهد برحمته

به نبوت و وحی خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ است بر هر که خواست و را نبوت داده و در صفت فضل بعظمت نعمت تعالی
بدینکه فضل و فضیلت افزون از عدد و لطف و لطیفت بیرون از شمار. مَا نَنْسَخْ هرچه منسوخ میگردانیم مِنْ آيَةٍ از آیت قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضی
زمان أَوْ نُنْسِهَا یا فراموش میگردانیم و از دلها محو بریم نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا بیاریم بهتر از آن آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن از کافران منسوخ
کرده با دو تن مقرر ساخت أَوْ مِثْلِهَا یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه أَلَمْ
تَعْلَمْ آیا نمیدانی خطاب با منکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن پشیمانی است و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی
در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی پیغمبر را میفرماید که ای منکر مجادله آیا معلوم نداری یعنی میدانی أَنَّ اللّٰهَ آنرا که حق سبحانه عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از محو و اثبات
و نسخ و انسا قَدِيرٌ تواناست بر کمال أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی أَنَّ اللّٰهَ آنکه به تحقیق خدای است بی شک لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمین پس هرچه خواهد کند وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللّٰهِ جز خدای مِنْ وَلِيٍّ دوستی که از و بشما نفعی رسد وَلَا نَصِيرٍ و یاری
که از شما دفع ضرر کند أَمْ تُرِيدُونَ یا میخواهید أَنْ تَسْأَلُوا آنکه سؤال کنید رَسُولَكُمْ پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ همچنانکه سؤال کرده شده بود موسی
مِنْ قَبْلُ پیش ازین جهودان میگفتند که محمد علیه الصلوة والسلام باید که کتابی یکبار بیارد چنانچه موسی علیه السلام آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد همان طلب
از سؤالهای متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام مطلبیدند وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ و هر که بدل کند کفر را با ایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فَقَدْ
ضَلَّ پس هر آینه که گمراه گشته است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میان راه راست وَدَّ كَثِيرٌ دوست میدارند بسیاری مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت چون فنحاص
بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او از احبار لَوْ يَرُدُّونَكُمْ آنکه باز گردانند مر شما را مراد حذیفه یمان و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او مر ایشان را
دعوت به یهودیت میکردند حق سبحانه فرمود که یهود میخواهند که بگردانند شما را مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ از پس ایمان شما كُفَّارًا کافران ناگرویدگان حَسَدًا از روی حسد
مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست نه بفرموده کسی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ
الْحَقُّ مر ایشان را حق یعنی آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد علیه الصلوة والسلام و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام فَاعْفُوا پس در گذرانید ای
مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان وَاصْفَحُوا و روی بگردانید از ایشان حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ تا وقتیکه بیارد خدای تعالی فرمان خود را که حکم است بقتال اهل
خیبر إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از تعذیب و انتقام قَدِيرٌ تواناست وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ و بپای دارید نماز را نه
وَآتُوا الزَّكَوٰةَ و بدهید زکوة مال را وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه از پیش بفرستید لِأَنْفُسِكُمْ از برای خود مِنْ خَيْرٍ از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع
خیرات تَجِدُوهُ بیابید آنرا ثوابه عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یا ثواب آن بیابید نزدیک وی إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بآنچه
شما میکنید از خیر و صدقه بیناست وَقَالُوا و گفتند جهودان یا ترسایان لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز نیاید در بهشت إِلَّا مَنْ كَانَ مگر آنکه باشد هُودًا
یهودی أَوْ نَصَارَىٰ یا نصرانی یعنی یهود گفتند که به بهشت نروند مگر جهودان و نصرانی گفتند که به بهشت نروند الا ترسایان تِلْكَ این دعوی از هر دو طایفه
أَمَانِيُّهُمْ آرزوهای باطله ایشان است قُلْ هَاتُوا بگوای محمد بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بدین دعوی إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما از راست
گویان در قول خود بَلَىٰ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه مَنْ أَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهُ لِلّٰهِ همه خود را برای طاعت خدای تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و او نیکوکار
در کردار و گفتار فَلَهُ أَجْرُهُ پس مر آنکس راست مزد کار او عِنْدَ رَبِّهِ نزد آفریدگار او وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزدات
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه اندوهناک باشند از تصور زوال آن مرد جمعی از نصاری بنی نجران بمدینه آمدند و با روسای یهود مناظره نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری
نهایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت فرستاد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ نیستند گروه ترسایان عَلَىٰ شَيْءٍ
بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ و گفتند ترسایان لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند جهودان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی از دین که معتد به باشد وَهُمْ و حال آنکه همه ایشان
يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب خدا را یعنی یهود از توریت میدانند که نصاری بحجت اثبات زن و فرزند مرحق را برباطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود
بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بیحاصلند كَذٰلِكَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان
عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی گفتار ایشان در باره ایشان همین گفتند که جهود و ترسایان بر حق نیستند فَاللّٰهُ يَحْكُمُ پس خدای تعالی داوری کند

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ میان ایشان در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که هستند ایشان فِيهِ يَخْتَلِفُونَ که در آن چیز اختلاف میکنند از حق و باطل وَمَنْ أَظْلَمُ
و کیست ستمکارتر مِمَّنْ مَنَعَ از آنکس که باز داشت مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدای را أَنْ يُذْكَرَ از آنکه یاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت
که در مساجد خدای تعالی را یاد کنند و پرستش نمایند وَسَعٰى و سعی نمود فِي خَرَابِهَا در ویرانی آن مساجد و آن بخت نصر بابلی بود یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب
کرد و احبار را بقتل رسانید یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد به جهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدی است یعنی محل سجده أُولٰٓئِكَ آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند
مَا كَانَ لَهُمْ نیست مر ایشان را و نسزد أَنْ يَدْخُلُوهَا آنکه در آیند در آن مسجد إِلَّا خَائِفِينَ مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام ظهور یافت
که ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان راست فِي الدُّنْيَا درین جهان خِزْيٌ رسوائی و خواری و جزیه دادن وَلَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ وَلِلّٰهِ و مر خدای راست الْمَشْرِقُ جای برآمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای فرو رفتن
آن آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت علیه السلام شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند هر کسی تحری کرده برای خود محرابی ساختند و چون
روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود و چون بمدینه رسیدند باعادت قضای آن نماز از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام اجازت
خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آن که تحری کرده اید اعادت نماز حاجت نیست چه که همه جهات از آن اوست در تحقیق فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس هر کجا که روی
آرید فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس آنجا وجه خدای تعالی است یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق این آیت نکته است که از آن جمله زبان عالی بیان حضرت حقایق
رتبت ولایت منقبت که خلعت ظلال هدایت درین ابیات اشارتی بدان میفرماید مثنوی اذ نجا اینما تولوا خوان ٭ ثم وجه الله هش متم دان
یعنی آن سو که روی قصد آری ٭ ما حق بند کیش بگذاری ٭ وجه حق کان بود حقیقت او ٭ باشد آنجا بسوی او کن رو ٭ هیچ جا را اگر در استثنا ٭ بی وجه عین حق عیان آنجا
عارف حق شناس را باید ٭ که بهر سوی دیده بگشاید ٭ ببیند آنجا جمال حق پیدا ٭ نگسلد از جمال حق قطعا ٭ إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی وَاسِعٌ بزرگ
مغفرت است و بسیار عطا عَلِيمٌ دانا بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوا و گفتند بیباکان از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللّٰهُ فرا گرفت خدای تعالی وَلَدًا فرزندی
یعنی عزیر و مسیح سُبْحَانَهُ پاکی و بی عیبی او راست بَلْ نه چنان است که ایشان میگویند بلکه لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها است
وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر علیه السلام ولد او نتوانند بود چه ولد می باشد لا از
جنس والد و این مملوک من المالک كُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد لَهُ قَانِتُونَ مر او را فرمان بردارانند یعنی مغلوب اند در تحت تصرف قدرت او
بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ از نو پدید آرنده آسمانها و زمینها است وَإِذَا قَضٰى و چون خواهد یا تقدیر کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست
که گوید مر آن چیز را كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند خدای تعالی را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لَوْلَا
يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ اگر ما را بتوحید دعوت میکنید پس چرا سخن نمیگوید خدای با ما أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بهر یکی از ما پیغامی نمی آید كَذٰلِكَ همچنانکه این مشرکان میگویند
قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از یهود و نصاری مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بر انبیا علیهم السلام بعد از ظهور معجزات
تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ بیکدیگر مشابهت دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سؤالات از روی عناد و کدورت تیرگی قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ
هر آینه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که طالب یقین اند تابع تردد و تخمین إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا
ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِيرًا مژده دهنده مؤمنان وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران وَلَا تُسْئَلُ
و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از درهای عذاب بگشاید و آتش غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه
این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی و رسالت است بر ما حساب اهل ضلالت وَلَنْ تَرْضٰى
و هرگز خشنود نشوند عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارٰى از تو جهودان و نه ترسایان حَتّٰى تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگو ای محمد
که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند إِنَّ هُدَى اللّٰهِ بدرستی که راه نمودن خدای تعالی هُوَ الْهُدٰى او آنست راه نمودن بحق تمام است یهودیت و نصرانیت
منسوخ اند و ترا باسلام راه می نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمائی ای محمد أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را از ارباب دین بَعْدَ الَّذِي پس از آن چیزی که بتو رسید

جاءك آمده است بتو مِنَ العِلْمِ از دانش كه وحي است در حقيقت اسلام و بطلان ملت ايشان مَا لَكَ نيست مر ترا مِنَ اللّهِ از عذاب خداي مِنْ وَلِيٍّ دوستي
رهاننده وَلَا نَصِيرٍ و نه يار و نه كسي ياري دهنده صورت خطاب بحضرت عليه السلام منقبت است و معني راجع با امت اَلَّذِينَ آنانكه اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ عطا كرديم
ايشانرا كتاب يعني تورات بقولي كه آيت در شان عبد الله ابن سلام و اصحاب او باشد يا انجيل بقولي كه در شان اصحاب سفينه بود و از ملازمان نجاشي كه با جعفر ابن ابيطالب
رض از ديار حبشه بمدينه آمدند يا قرآن بقولي كه آيت در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بهر تقدير يَتْلُونَهٗ ميخوانند آن كتاب را يا متابعت ميكنند حَقَّ
تِلَاوَتِهٖ چنانچه حق خواندن يا متابعت كردن است اُولٰٓئِكَ آنگروه يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ايمان دارند بكتاب نه آنها كه تحريف كردند وَمَنْ يَّكْفُرْ بِهٖ و هر كه
كافر گردد بكتاب و احكام آنرا تغير دهد فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ايشانند زيان زدگان يٰبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ اي فرزندان يعقوب اذْكُرُوْا
ياد كنيد نِعْمَتِيَ نعمتهاي مرا الَّتِيْٓ آن نعمتها كه اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام كردم بر شما و اسلاف شما وَاَنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ و بدرستي كه من پدران شما را تفضيل كردم
عَلَى الْعٰلَمِيْنَ بر عالميان زمان ايشان تكرار اين آيت به جهت تقرير و تذكير نعمتهاي الهي است وَاتَّقُوْا يَوْمًا و بترسيد از عذاب روزي كه از هيبت آن
لَا تَجْزِيْ نَفْسٌ كفايت نكند كسي عَنْ نَّفْسٍ از كسي شَيْـًٔا چيزي را از عذاب وَّلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و قبول كرده نشود از هيچ نفسي عَدْلٌ فدائي او را يعني بدلي
كه بعوض او معذب گردد وَّلَا تَنْفَعُهَا و سودي نكند هيچ نفسي را شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بر تقدير وجود شفيع وَّلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ و نباشند كافران
كه ممنوع كردند از عذاب يعني ايشانرا كسي ياري نكند تا از عذاب باز رهاند بيت سودي ندهد ياري هر يار كه هست :. تا در نرسد وعدهٔ هر كار كه هست
وَاِذِ ابْتَلٰٓى و ياد كن اي محمد وقتي را كه بيازمود يعني امر كرد اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗ مر ابراهيم را پروردگار او بِكَلِمٰتٍ بسخنان او امر و نواهي با مناسك حج يا الجه از
فطرت اسلام شمرند و آن فرق است يعني شكافتن موي سر او و نيم ساختن آنرا كه كسي موي دارد و مضمضه و استنشاق و مسواك و چيدن موي لب و گرفتن
ناخن و بركندن موي بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا با آب فَاَتَمَّهُنَّ پس ابراهيم عليه السلام باتمام رسانيد آنرا و قيام نمود بدان قَالَ گفت خدايتعالي كه چون
متابعت فرمان كردي اِنِّيْ جَاعِلُكَ بدرستي كه من گردانندهٔ توام لِلنَّاسِ براي مردمان اِمَامًا پيشواي در دين كه همه نيكان بعد از تو بتو اقتدا كنند
وانكه حق سبحانه پيغمبر عليه الصلوة والسلام مارا فرمود كه اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا و امت مرحومه را نيز امر كرد كه مِلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرٰهِيْمَ براي ايجاب اين معني
است و چون خدايتعالي ابراهيم عليه السلام را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت ابراهيم عليه السلام با حق تعالي وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ و از فرزندان و نبيرگان
من نيز امامان پيدا كن قَالَ گفت خداي در جواب لَا يَنَالُ عَهْدِي نرسد عهد من يعني رحمت و نبوت اصح رسالت يا امامت مسلمانان الظّٰلِمِيْنَ
ستمكارانرا يعني كافرانرا از ذريت تو وَاِذْ جَعَلْنَا و ياد كن آنرا كه گردانيديم الْبَيْتَ خانهٔ كعبه را مَثَابَةً جاي بازگشت يا موضع ثواب لِّلنَّاسِ مر آدميان
يعني حاجيان را كه هر سال بوي باز گردند و از آنجا بثواب بي حساب رسند وَاَمْنًا و گردانيديم آنرا موضع ايمني كه در وي كسي را نكشند وَاتَّخِذُوْا و فرا گيريد اي مؤمنان
بعد از آنكه شرف حرم دانستيد مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ از مقامي كه منسوب است با ابراهيم مُصَلًّى نمازگاه و آن موضعي است كه دران حجري وضع كرده اند و اثر قدمهاي
مبارك آنحضرت بر وست و حفص و اتخذوا بصيغه ماضي ميخوانند يعني فرا گرفتند مردمان آنرا پيش از شما نمازگاه وَعَهِدْنَآ و عهد كرديم يعني فرمان فرستاديم
اِلٰٓى اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِيْلَ بسوي ابراهيم و اسمعيل عليه السلام اَنْ طَهِّرَا آنكه پاك سازيد بَيْتِيَ خانهٔ مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصي و طواف جنب و حائض
لِلطَّآئِفِيْنَ براي طواف كنندگان وَالْعٰكِفِيْنَ و براي مقيمان و معتكفان وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ و براي ركوع كنندگان و سجود آرندگان يعني نماز گزارندگان اهل اشارت
برآنند كه پاك داريد خانهٔ دل را كه حرم دوست است از ناس و گفته اند تطهير بيت از اوناس او است و تطهير دل از ملاحظه اغيار بيت
اگر حريم دل از غير دوست سازي پاك :. صفاي بو حدت صرف اندر و كني ادراك :. وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ و ياد كن آنرا كه گفت ابراهيم يعني دعا كرد كه رَبِّ اجْعَلْ اي پروردگار
من بگردان هٰذَا اين مكانرا كه براي تو دران خانه ساختيم بَلَدًا اٰمِنًا شهري ايمن از قحط و خسف و مسخ يا اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار وَّارْزُقْ اَهْلَهٗ و روزي
ده اهل اين بلده را مِنَ الثَّمَرٰتِ از ميوها حق تعالي دعا را مستجاب گردانيده حكم فرمود تا جبرئيل عليه السلام يكي از دههاي فلسطين را كه مشتمل بود بر ثمرات بسيار از آن
زمين منقطع ساخته بمكه آورد و هفت بار بگرد خانه طواف داده در زمين تهامه بر سه مرحله از مكه وضع كرده آن ده را به جهت طواف خانهٔ كعبه طايف ميگويند و ميوهٔ
اهل مكه از آنجاست پس ابراهيم عليه السلام تخصيص كرد و رزق را بمؤمنان و گفت مَنْ اٰمَنَ روزي ده هر كرا كه ايمان دارد مِنْهُمْ از آنكه ساكنان اين شهر باشند
بِاللّٰهِ بخداي وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و روز بازپسين قَالَ گفت خداي وَمَنْ كَفَرَ و هر كه كافر شود فَاُمَتِّعُهٗ پس او را برخورداري دهم قَلِيْلًا برخورداري اندك

یعنی در دنیا ثم اضطره پس او را بیچاره کنم برانم الی عذاب النار بسوی عذاب دوزخ وبئس المصیر و بد مرجعی است دوزخ واذ یرفع و یاد کن آنرا که بر داشت
ابراهیم القواعد ابراهیم اصلها و اساسها را من البیت از خانه کعبه واسمعیل عطف است بر ابراهیم یعنی پسر با پدر در رفع قواعد شریک بوده
و هر یک در طرفی از آن خانه کار میکرده یا بنوبت دیوار بر می آورده و صحیح آنست که اسمعیل علیه السلام سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم علیه السلام میداده تا بکار
می برده القصه بعد از اتمام آن خانه پدر و پسر دست تضرع بر داشته گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار خیر را انک بدرستی که تو انت
السمیع توئی شنوا مر دعای ما را العلیم توئی دانا به نیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا و گردان ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد
و مخلص لک مر ترا ومن ذریتنا و گردان از فرزندان ما امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده و منقاد شده مر ترا وارنا و بنمای ما را
مناسکنا موضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام عرفات برای وقوف و منا برای قربان وتب علینا و از ما در گذر ان اگر در عمل قصوری
و تقصیری واقع شده انک انت التواب و بتحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران الرحیم بخشنده بر گناه کاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم و بر انگیز در میان
ذریت ما یا امت مسلمه و مبعوث گردان رسولا منهم فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا ذریت مرا عزت و شرف باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر ایشان
آیاتک کتاب ترا یا بیان کند نشانهای وحدانیت ترا با ایشان ویعلمهم الکتب و بیاموزد ایشان را قرآن والحکمة و معانی آن یا بیان کند احکام
در وی هست از امر و نهی و حلال و حرام ویزکیهم و پاک کرداند ایشان را از گناه بسبب بیان شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستی که توئی توانای و غالب و قادر بر اجابت
دعای ما الحکیم توئی دانا محکم کار حق سبحانه این دعا را بشرف اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و بگفته انا دعوة
ابی ابراهیم اشارت برین است ومن یرغب و کیست که باز گردد و استفهام برای استبعاد و انکار است یعنی هیچکس باز گردد عن ملة ابراهیم الا من سفه مگر کسی که خوار
گرداند نفسه نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود ولقد اصطفینه و هر آینه ما برگزیدیم ابراهیم را فی الدنیا درین سرای بکرم و نبوت یا بشرف
نبوت یا بسیادت و خلت یا بعمارت خانه کعبه وانه فی الاخرة و بدرستی که او در آن سرای لمن الصالحین از جمله فیروزی یافتگانست بصلاح و فلاح اذ قال له یاد کن
آنوقت که گفت مر ابراهیم را ربه پروردگار او اسلم گردن نه فرمان مرا و تسلیم شو هر چه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لرب
العالمین پرورنده عالمیان تا هر چه خواهد کند فان شاء احیانی و ان شاء اماتنی بیت که بنهادم مصلحت خویش بدوست تا دوست یمن هر چه رسد بس نکوست
ووصی بها و وصیت کرد بملت خود یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم مر پسران خود را ویعقوب و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون
وصیت آن هر دو این بود که یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزید لکم الدین برای شما دین مرضی مشروع ماموربه که اسلام است فلا تموتن پس
ممیرید الا وانتم مسلمون مگر شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرگ برسد شما را بر اسلام در یابد پس نهی از ترک اسلام است نه از مرگ ام کنتم شهداء
آیا شما حاضر بودید اذ حضر آن هنگام که آمد یعقوب الموت به یعقوب مرگ یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید اذ قال آنوقت که گفت یعقوب لبنیه
مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید من بعدی از پس وفات من نعبد الهک خواهیم پرستید خدای ترا واله اباءک و خدای پدران ترا
ابراهیم واسمعیل واسحق ابراهیم که جد او بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که علیه السلام عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت
برابر پدر بجا آرند و این نظر بر اتحاد و اصل است الها واحدا عبادت میکنیم خدا را که یگانه و یکتا است ونحن له و حال آنکه ما مر آن خدای را مسلمون منقادیم
بطاعت تلک این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت که در گذشتند لها ما کسبت مر ایشانراست آنچه کسب کردند
ولکم ما کسبتم و مر شما را باشد آنچه کسب کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهد داد ولا تسئلون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند
ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ابنا ایشان را معاقب سازند که نه شما را باعمال ایشان عتاب خواهند
ساخت و نه ایشان را با فعال شما مواخذه خواهند کرد وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که کونوا هودا باشید از جمع یهود او نصاری
و گفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید قل بگوای محمد بل نه جهودی کنم و نه ترسائی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم ملة ابراهیم
کیش ابراهیم را حنیفا در حالتیکه آن ملت مایل است از همه کجیها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دین ها بدین اسلام وما کان و نبود ابراهیم
من المشرکین از شرک آرندگان قولوا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را به جهودی و ترسائی

دعوت میکنند بگویید آمَنَّا بِاللّٰهِ بگرویدیم بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وانچه فرود آمده است بما یعنی قران وَمَا أُنْزِلَ و بانچه فرو فرستاده شده است إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و بفرزندان او اسمعیل واسحق وَيَعْقُوبَ و به نبیره او یعقوب وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب
اگرچه باولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند کان که آن نیز بدیشان منزل است قرآن نیز منزل است
بر ما وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ و ایمان داریم بانچه داده شده اند موسی و عیسی یعنی توریت و انجیل و سایر دلایل نبوت وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و ایمان
داریم بانچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد خدای خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدائی نمی فکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان
بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای را مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند
آنچه شما ایمان آورده اید بدان یعنی به همه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافتند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر بر گردند و اعراض نمایند فَإِنَّمَا هُمْ
پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در مقام خلاف و عداوت اند وای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای
تعالی کفایت کند از تو باز دارد شر یهود و نصاری وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مقالات موحدان و کافران را باقرار و انکار الْعَلِيمُ دانا
باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت
آغاز نهادند که ما را صبغه ایست و شما را صبغه نی و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی و باعتقاد آنکه آن آب
پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آن را قایم مقام ختان دانستندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیه حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللّٰهِ
و بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین خداست و گویند مراد ختان است و آن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر
مِنَ اللّٰهِ از خدای صِبْغَةً از روی جهت تلقین و تطهیر مومنان از انجاس و تلویث وَنَحْنُ لَهُ و ما حق را باتباع صبغة الله عَابِدُونَ پرستش کنانیم گفته اند
صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است هر که را برنگ دوستی بر آوردند از همه عالمش بر آوردند و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگی است و تا کسی
از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد و خلاصه رسایل درویشان و نقاوه عبارات و اشارات بیان این صبغه است و بحقیقت آن زین رباعی
که صاحب لوایح خلوت ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح الهام مستفیدان ثبت فرموده پی می توان برد ؛ رباعی ؛ بس بی رنگ است یار دلخواه ای دل ؛
قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ؛ اصل همه رنگها ازان بی رنگ است ؛ من احسن صبغة من الله ای دل ؛ یهود و نصاری از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه
تعصب افتاده گفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّٰهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ما که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر
پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگو ای محمد علیه الصلوة والسلام در جواب ایشان أَتُحَاجُّونَنَا آیا مخاصمت میکنید با ما فِي اللّٰهِ در دین خدای و دعوی اولویت
در انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما و چون ربوبیت و همه را لازم است پس عبودیت و بر همه واجب باشد
وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد
و عمل أَمْ تَقُولُونَ آیا میگویند یهود و نصاری و خطاب منجوانند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و
يَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ بدرستیکه این پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند یهودی و این قول جهودان است أَوْ نَصَارَىٰ یا بر کیش نصرانیان بودند
و این سخن ترسایان است قُلْ تو بگو ای محمد علیه الصلوة والسلام أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید بادیان انبیا أَمِ اللّٰهُ یا خدای تعالی که ایشان را
بدان دین مبعوث گردانیده وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَتَمَ از آن کس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ گواهی که نزدیک او ثابت باشد
مِنَ اللّٰهِ از خدای تعالی یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود و درین تعریض اهل کتاب است بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت علیه
الصلوة والسلام وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای تعالی بی خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما می کنید از کتمان حق و تکذیب قران و انکار محمد علیه الصلوة والسلام
تِلْكَ أُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند قَدْ خَلَتْ رفتند و درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان را همان خواهد رسید که خود کسب کرده اند وَلَكُمْ
مَا كَسَبْتُمْ و مر شما را نیز همان خواهد رسید که کسب کرده اید وَلَا تُسْأَلُونَ و مسئول نشوید عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار
این آیه برای تاکید و تقریر است جهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام در مکه بوقت نماز توجه بکعبه

فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارید یهود ازین معنی مبتهج شده می گفتند که اگر محمد علیه الصلوة والسلام
دین ما ندارد باری بقبلهٔ ما نماز میگذارد و یا میگفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله نمی برند و تا نماز ما را ندیدند جهت قبله را نیافتند و خاطر
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ملول گشت و فرمان الٰهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان و منافقان
بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از آن حال بدین منوال خبر میدهد

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ

زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه مَا وَلّٰهُمْ چه چیز باز گردانید مسلمانان را عَنْ قِبْلَتِهِمُ
الَّتِي كَانُوا از قبلهٔ ایشان آن قبله که بودند عَلَيْهَا بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدای تعالی راست همه جهات
هم مشرق که خانهٔ کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده يَهْدِي راه نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
بسوی راه راست که دین اسلام و قبلهٔ ابراهیم علیه الصلوة والسلام است وَكَذٰلِكَ و همچنین قبلهٔ شما ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلْنَاكُمْ
شما را هم گردانیدیم أُمَّةً وَسَطًا گروهی عدل و برگزیده لِتَكُونُوا تا باشید شُهَدَاءَ گواهان برای انبیا عَلَى النَّاسِ بر منکران نبوت روز قیامت
وَيَكُونَ الرَّسُولُ و باشد فرستادهٔ من یعنی محمد علیه الصلوة والسلام عَلَيْكُمْ شَهِيدًا بر راستی شما گواه معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم قبلهٔ
عبادت تو الْقِبْلَةَ الَّتِي آن قبله که كُنْتَ عَلَيْهَا تو هستی بر آن یعنی کعبه إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آن کس را که پی روی رسول کند
در امر قبله مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آن کس که باز گردد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود و مثل است در باب کسی که باز گردد از راهی و عدول کند بغیر آن وَإِنْ
كَانَتْ و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً هر آینه بزرگ و گران إِلَّا عَلَى الَّذِينَ مگر بر آنانکه هَدَى اللّٰهُ خدای راه نمود ایشان را تا تحویل این قبله را
حق دانستند بخلاف یهود که بهر لحظه شبهه انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که گفتند اگر قبلهٔ حق جهت کعبه است پس آنان که بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند
از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته چون سعد بن زراره و براء بن معرور مرض بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللّٰهُ و نیست
خدای با فضل و کرم لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ که ضایع گرداند نمازهای شما را بهر طرف که گزارده اید یا تباه کند ایمان شما که روی به بیت المقدس داشته اید
إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی بِالنَّاسِ بر مردمان لَرَءُوفٌ هر آینه مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رَحِيمٌ بخشاینده مرد ایشان ضایع نکرد اند
قَدْ نَرَىٰ بدرستی که ما می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردانیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیت در امر تحویل قبله است سید عالم
علیه الصلوة والسلام از قول یهود که می گفتند محمد علیه الصلوة والسلام روی بقبلهٔ ما نماز می گذارد ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم
علیه الصلوة والسلام و اقدم القبلتین است و درین باب با جبرئیل علیه السلام سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده و سید کائنات علیه افضل الصلوة
هر ساعت از سر وی بآسمان مینگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا بآسمان میدیدیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس هر آینه
متوجه ساختیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانهٔ کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام در مسجد بنی
سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب کعبه توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت
و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که
نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را شَطْرَهُ بسوی مسجد مذکور وَإِنَّ الَّذِينَ و بتحقیق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده
اند ایشان را توریت لَيَعْلَمُونَ هر آینه میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل یا توجه درست و راست است و حکم آن مِنْ رَبِّهِمْ از پیش پروردگار ایشان
چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بدان باز ماند کعبه است وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی غافل نیست عَمَّا
يَعْمَلُونَ از آنچه یهود می کنند از انکار قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ و بخدای که اگر بیاری تو ای محمد علیه الصلوة والسلام الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ برای آنانکه داده
شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بِكُلِّ آيَةٍ بهر معجزی و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ

پیروی نکنند ایشان قبله ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ و تو نیز نیستی متابع قِبْلَتَهُمْ قبله ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ و نیست بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ
بَعْضٍ پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقی است و از آن یهود غربی است و جمع میان این هردو متعسر است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
و اگر پیروی کنی ای محمد صلی الله علیه وسلم بر سبیل فرض أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد ترا مِنَ الْعِلْمِ از دانستن
آنکه قبله ابراهیم حق است إِنَّكَ بدرستی که تو باشی إِذًا آن هنگام که متابعت ایشان نمائی لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه از جمله ستمکاران ظاهر خطاب راجع است
با پیغمبر علیه الصلوة والسلام اما معنی آن راجعست با متان الَّذِينَ آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ داده ایم ایشانرا تورات يَعْرِفُونَهُ میشناسند قرار او صح
آنست که پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُونَ همچنانکه می شناسند أَبْنَاءَهُمْ پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر علیه الصلوة والسلام
وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ بدرستی که گروهی از ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه می پوشند حق را از عوام و سفله وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که می پوشند
الْحَقُّ آنچه درست و راست باشد مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تواست فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب با آن حضرت علیه الصلوة والسلام است و مراد امت
اند یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در امر قبله در آنکه من عند الله است وَلِكُلٍّ و مر هر گروهی را از خداپرستان یا از انبیا که ارباب شرایع
اند یا هر متوجهی را وِجْهَةٌ جهتی و قبله ایست هُوَ مُوَلِّيهَا که او روی بدان دارد یا خدای تعالی روی او را بدان سوی گردانیده فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس شمای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوئیها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و از هر سویدائی سودائی ظهور
کرده که قبله اوست و هر یک روی بقبله خود آورده و از توجه بکعبه حقیقی باز مانده مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ
روی بمیگردانند مثنوی قبله شاهان بود تاج و کمر : قبله ارباب دنیا سیم و زر : قبله صورت پرستان آب و گل : قبله معنی شناسان جان و دل : قبله
ها محراب قبول : قبله بدسیرتان کار فضول : قبله تن پروران خواب و خورش : قبله انسان بدانش پرورش : قبله عاشق وصال بی زوال : قبله عارف
جمال ذی الجلال : قبله اصحاب شعف مال و جاه : قبله اهل سلوک اسباب راه : قبله حرص و امل باشد هوا : قبله قانع توکل بر خدا : صاحب الحقایق فرموده که
هر چیزی را از انسان قبله ایست که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه خواص خمس بدان لذت یابند از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن
و قبله نفس دنیاوی غذا است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت ربانی و کشف
حقایق و اطلاع بر معانی و در کشف الاسرار آورده که هر کسی روی بجانب آوردندی ای موحدان شما مارا باشید و روی از ما متابید قل الله ثم ذرهم در باب
ایشان شاهد است و میفرماید أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای تعالی همه شما را جمع
کند بروز قیامت برای امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احضار و تمییز قَدِيرٌ تواناست وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ و از هر جا که بیرون روی ای محمد علیه الصلوة والسلام برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را هنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی
مسجد حرام وَإِنَّهُ و بتحقیق تحویل قبله بکعبه لَلْحَقُّ هر آینه راست و پسندیده است و فرود آمده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی بیخبر
نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان و در هر زمان که بیرون می آئی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس روی خود را بگردان در وقت
ادای نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که شما باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید روهای خود یعنی
همه بدن خود را شَطْرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یهود یا مشرکان را عَلَيْكُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی و جدالی
یهود میگفتند که محمد علیه الصلوة والسلام دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس
بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود می گفتند
بری سبیل ها قربای خود روی به مکه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد علیه الصلوة والسلام دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید
از ایشان در توجه بخانه کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ معطوف است بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر
تا تمام کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِي نعمت خود را که اختصاص دارد بملت حنیفیه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و دیگر شاید که شما راه بیابید بشرایع و احکام
دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت كَمَا أَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا بارسال رسل و انزال کتب کرده ایم و فرستاده ایم فِيكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ

فرستاده ایم

فرستاده ایم از شما یتلوا علیکم میخواند بر شما ایتنا آیتهای ما که قرآن است ویزکیکم و پاک میگرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید
ویعلمکم و می آموزد شما را الکتب قرآن والحکمة و حلال و حرام آن ویعلمکم و تعلیم میدهد شما را مالم تکونوا آنچه نبسید که شما بخود تعلمون بدانید
فاذکرونی پس یاد کنید مرا بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رح میگوید که در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه و تعالی فرموده که من بندگان
خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم و در جواهر التفسیر قریب بصد وجه
درین آیت مذکور شده و چون درین ترجمه بساط اطناب مطوی است بیک دو نکته از سخن محققان اختصار میکند و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت
لایزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبان است بلکه ذکر دل و جان است و در
نهایت حال از سلطان العارفین رح پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و شیخ ابوبکر واسطی رح فرموده که حقیقت
ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و درین باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی است رباعی جز یاد تو ام از دل ما شاد برفت :: در سینه هوای کل و شمشاد برفت
مستغرق ذکر تو چنانم که ذکر :: در ذکر تو ام ذکر تو از یاد برفت :: واشکروا لی و سپاس داری کنید نعمتهای مرا ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید یا ایها
الذین امنوا ای گروه گرویدگان استعینوا یاری خواهید بقیام بر حقوق الهی بالصبر بشکیبائی که کلید در نجات است والصلوة
و بنماز که مجمع العبادات است ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت
و رعایت ولا تقولوا و مگوئید لمن یقتل مر آنکس را که کشته فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی در جهاد
اموات که ایشان مردگانند صحابه رض بعد از حرب بدر فکر شهدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان که در
روز بدر جان شیرین و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شده حق سبحانه فرمود که ایشانرا مرده مخوانید
بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولکن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم
و هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و اگر نه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است بشیء بچیزی اندک من الخوف
از بیم دشمن در غزا والجوع و گرسنگی و قحط و تنگی ونقص من الاموال و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود والانفس و نقصان در نفسها
به بیماری و ضعف و شیب والثمرات و نقصان میوه ها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند وبشر الصابرین و بشارت ده صبر
کنندگانرا بهر کرامت که ممکن است الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسد ایشانرا مصیبة دشواری و رنجی و گفته اند هر حادثه مکروه که به بنده رسد
مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف به تسلیم و رضا
وانا الیه راجعون و ما بسوی حق بازگردندگانیم اعتراف است به بعث و نشور اولئک آن گروه که در مصائب رجوع بکلمه استرجاع نمایند علیهم
بر ایشان است صلوات رحمتهای من ربهم از پروردگار ایشان ورحمة و نعمت و گفته اند مراد از رحمت بهشت چه بهشت را رحمت گفته است
انجا که و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک و آن کسان هم ایشانند نه غیر ایشان المهتدون راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع
که موجب ثواب عظیم تر است سعید بن جبیر رح فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم مرحومه بدین امت عطا فرموده اند و پس وگرنه بایستی که یعقوب علیه السلام
بوقت فقدان یوسف علیه الصلوة والسلام بجای یا اسفا انا لله گفتی و فاروق رضی الله تعالی عنه چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت
نیک دو همسنگند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سرباری است ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان میکنند
من شعائر الله از نشانهای حج خانه خدا است فمن حج البیت پس هر که قصد خانه خدا کند باعمال مخصوص حج در حالت احرام او اعتمر یا متوجه زیارت
کعبه شود بعملهای مخصوصه بعمره فلا جناح علیه پس بر وی هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما در آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در میان ایشان
چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عاری آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره بجا باید آورد و بی دغدغه
که آن از شعائر است ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خود نیکو عملی بجا آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس بدرستی که
خدای جزا دهنده شکر گویندگان است علیم دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستی که آنان از علمای یهود که بحقد و حسد یکتمون می پوشند ما انزلنا

آنچه فرو فرستادیم من البینات از حجتهای روشن در توریت چون حکم رجم والهدی وراه نمود فی صفت بعث مصطفی صلی الله علیه وسلم من
بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کرده ایم آنرا للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب در توریت یعنی ما آنرا آشکارا ساختیم وایشان مخفی کردند
اولئک آنگروه که پوشندگان حق اند یلعنهم الله میراند ایشانرا خدای واز رحمت خود دور میکند ویلعنهم اللاعنون ولعنت میکنند بر ایشان
لعنت کنندگان یعنی ملائکه با همه آفریدگان از جن وانس یا تمام مسلمانان ولعن لاعنان سوال لعنت است از حق بر این وجه که اللهم العنهم وهمه این طایفه
سزاوار لعنتند الا الذین تابوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرک بایمان یا توبه از کتمان نعت نبوی واصلحوا وبصلاح آوردند کارهای تباه شده را وبینوا
وبیان کردند از صفات حضرت صلی الله علیه وسلم آنچه پنهان میداشتند فاولئک پس ایشانند که بسبب توبه وصلاح اتوب علیهم باز گردم بر ایشان برحمت
وانا التواب ومنم قبول کننده توبه بندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت
محمد صلی الله علیه وسلم وماتوا وهم کفار ومردند وحال آنکه ایشان کافرند بکتمان حق اولئک علیهم آنگروه آنانند که بر ایشانست لعنة الله لعنت خدای
بعد از مرگ ایشان والملائکة ولعنت فرشتگان والناس اجمعین ولعنت همه مردمان مراد ازین ناس مومنانند که انتفاع ایشان بانسانیت
ثابت است خالدین فیها جاویدان در لاعنین جاویدانند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم
ینظرون ونباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند والهکم وخدای شما اله واحد معبودیست یکتا لا اله نیست هیچ معبود که مستحق
عبادت باشد الا هو مگر او که احد است در ذات وواحد است در کمال صفات الرحمن بخشنده است در تربیت اشباح الرحیم مهربانست بر تقویت ارواح ان
فی خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه است بی ستون برافراشته وبیعلاقه در هوا معلق بداشته والارض ودر آفرینش زمین که بساطی است مبسوط
ومهادیست مضبوط واختلاف اللیل والنهار وازپی درآمدن شب وروز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول وقصر وسواد وبیاض
والفلک التی تجری ودیگر در کشتیهای گرانبار که میرود فی البحر در دریا بما ینفع الناس بآنچه نفع رساند بمردمان از تجارات ومکاسب وما انزل الله
ودر آنچه فرو فرستاده خدای من السماء از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت وتازه گردانید بآن آب زمین را بعد
موتها از پس مردگی او وبث فیها وپراگنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم وسباع ووحوش وغیر آن وتصریف الریاح وگردانیدن
بادها از هر جهتی والسحاب المسخر ودر ابر فرود داشته ورام شده مر امر خدا را بین السماء والارض میان آسمان وزمین تا بهر طرف که حکم شود ببرد لآیات
هر آینه علامتهاست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت وبدایع فکرت لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد دارند ونظر تامل بر موجودات گمارند
کفار قریش میگفتند که ما سیصد وشصت بت داریم ومی پرستیم واینهمه معبودان کار یک شهر ما را است نمیتوانند کرد ومحمد صلی الله علیه وسلم میگوید من یک خدا دارم
وکار همه عالم میسازد اگر بدین سخن حجتی بیارد وعلامتی بما نماید ما براستی او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شده مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی ودر خبر آمده
که وای بر کسی که این آیت بخواند ودرو تفکر نکند ومن الناس من یتخذ واز مردمان کسی هست که فرا گیرد من دون الله بجز خدا اندادا همتایان
وشریکان یعنی بتان یحبونهم دوست میدارند ایشانرا کحب الله چنانچه خدا را دوست می باید داشت والذین آمنوا وآنانکه ایمان آوردند
اشد حبا لله ایشان قویتر وثابت ترند در محبت مر خدا را بجهت آنکه مشرک حجر میبیند ودوست میدارد ومومن نادیده دوست گرفته است وبامید
ودیدن عمر میگذارد ودیگر محبت کفار محبتی است فانی نفسانی ودوستی مومنان محبت باقی ربانی وحقیقت در معنی اشد حبا آنست که اول خدای ایشانرا
دوست داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان خدا را بدوستی خدا ایشانست مرایشانرا پیر طریقت قدس سره فرموده که اگر
تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی : فرد : اگر از جانب معشوق نباشد کششی : طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد : ولو یری الذین ظلموا وچون ببینند
ودانند آنها که ظلم کرده اند باتخاذ انداد اذ یرون العذاب بوقتیکه معاینه عذاب دوزخ ببینند بدانند ان القوة لله جمیعا آنکه همه قدرت وغلبه مر خدا را است
وان الله وآن نیز بدانند که خدای شدید العذاب سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد ودوزبان انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرا
یاد کن ای محمد صلعم آن هنگام را که بیزاری کنند الذین اتبعوا آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند من الذین اتبعوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی
پیشوایان عرصه شرک از ضعفا وسفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند ورأوا العذاب وببینند عذاب را هم تابعان وهم مطبوعان وتقطعت وبریده شود

بِهِمُ الْأَسْبَابُ ؕ از ایشان سبب‌ها و واسطه‌ها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که متابعت کرده
بودند مر گمراه کنندگان خود را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما و ایشان را بازگشتنی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا
بیزاری کنیم از ایشان كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا كَذٰلِكَ همچنان چه در آن روز نمود عذاب را بدیشان يُرِيهِمُ اللّٰهُ بنماید خدای تعالی
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ ؕ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالیکه بزعم ایشان حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط سازند و سبب
حسرت ایشان گردد با اعمال سیئه که مباشر آن می‌شدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد وَمَا هُمْ و نیستند تابعان و متبوعان بِخَارِجِينَ
بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ ؕ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است حَلَالًا
طَيِّبًا پاک پاکیزه یعنی روا و بی‌شبهه را وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ؕ و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه
شیطان حلال و حرام میکردانند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بر گام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید
إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ ؕ دشمنی است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریب و وسوسه بدوزخ برد إِنَّمَا
يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ ببدی وَالْفَحْشَاءِ و کار زشت و گفته‌اند سوء گناهان نهانیست و فحشا جرائم آشکارا
یا سوء میل است بدنیا که فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی را از صغائر و کبائر که شیطان آدمیان را بدان امر میکند وَأَنْ
تَقُولُوا دیگر میفرماید آنکه بگوئید و افترا کنید عَلَى اللّٰهِ بر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ ؕ آنچه نمیدانید حقیقت آنرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون
مر این طائفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ پیروی کنید آنچه خدای تعالی فرستاده یعنی قرآن و بحلال و حرام آن بگروید قَالُوا گویند بقرآن نگرویم
بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا آنچه یافته‌ایم عَلَيْهِ آبَاءَنَا پدران را بر آن چیزی پدران خود را این سخن نبی اسد عبدالدار گفتند أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت
پدران میکنند اگرچه بودند پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمیکردند شَيْئًا چیزی را از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ ؕ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ
الَّذِينَ كَفَرُوا و صفت پند دهندگان کافران كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوریکه نمیشنود إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً ؕ مگر
آوازی و هیچ از آن فهم نمیکند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گوینده خود جز آوازی نمی‌یابند صُمٌّ کرانند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن عُمْيٌ کورانند
از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ؕ پس ایشان نمی‌یابند آنچه پیغمبران ایشان میگویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌ها یعنی حلالات آنچه شما را روزی دادیم وَاشْكُرُوا لِلّٰهِ و سپاس گوئید مر خدا را بر روزی حلال إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی حصر
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ؕ خاص مر او را می‌پرستید بعد از تناول حلال آنها بیان میکند که حرام است و میگوید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةَ بر شما مردار و آن چیزی است که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه آن حیوان ماکول اللحم بود وَالدَّمَ و خون روا را چنانچه بحدیث دو مردار یعنی ماهی و ملخ و دو
خون چون سپرز و جگر حلال است و بعضی علماء بر جگر شش را قیاس کرده‌اند و خوردن حلال دانند وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و همه اجزای او را نیز حکم حرمت ثابت است
وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد آنچه آواز بردارند در وقت ذبح لِغَيْرِ اللّٰهِ برای غیر خدا بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که درمانده باکراه
یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالتیکه ستمکار نبود بقطع طرق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع
یا تشنه گشته برابت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ؕ و هیچ گناهی نیست در تناول آن إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است مر کسی را که عند الضرورة از این محرمات
بخورد رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستی که از علمای یهود می‌پوشند بجهت اخذ رشوت
مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ الْكِتَابِ از توریت و احکام آن وَيَشْتَرُونَ و میخرند یعنی بدل میکنند بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ؕ بدان کتمان بهای
اندک را أُولٰئِكَ آن گروه مَا يَأْكُلُونَ نمیخورند در روز قیامت فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش و ذکر شکم تاکید است در خوردن زیرا
که اکل در غیر تناول نیز مستعمل می‌باشد چنانچه گویند فلان از فلان مال خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت
میخورند یا کنایت است از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدا با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
بسخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی یابند وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نکرداند ایشان را از خباثت اعمال یعنی گناهان ایشان باتش سوخته نشود وَلَهُمْ مر ایشان را باشد

عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذاب دردناک اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بخریدند یهودیت را که محض گمراهیست بِالْهُدٰی بایمان
و معرفت واین معامله دنیا است وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ وبخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی واین سودای آخرت است فَمَآ اَصْبَرَهُمْ پس چه چیز ایشانرا
شکیبا گردانید یا چه شکیبا اند ایشان عَلَی النَّارِ بر آتش وچنان آتشی که ابدالآبدین دران باید بود ذٰلِکَ این عذاب مر ایشانرا بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدا
نَزَّلَ الْکِتٰبَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی وایشان حکم آنرا پوشیدند و درکتمان نعمت محمد صلی الله علیه وسلم کوشیدند تا آنرا فرستاد و ایشان متابعت ننمودند
و در مخالفت افزودند وَاِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که آنانکه اخْتَلَفُوْا اختلاف کردند فِی الْکِتٰبِ در توریت یا قرآن واکرام جنس گیرند در همه کتابهای منزله
آن باشند که به بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لَفِیْ شِقَاقٍ بَعِیْدٍ در خلاف وعناد دور از وفاق اند یا در ضلالت دور از هدی
اهل کتاب بعد از نزول این آیت گفتند که ما در شقاق وضلال نیستیم بلکه بجای ایمان وایم ونماز میگذاریم واین نیکوئی تمام است حق سبحانه وتعالی فرمود
لَیْسَ الْبِرَّ نیست نیکی عظیم که از سائر ابواب اقتصار باید کرد اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون
نصاری وَالْمَغْرِبِ وبطرف مغرب چون یهود وَلٰکِنَّ الْبِرَّ ولیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ آنکس است که بگرود بخدائی ویگانگی ویکتائی
او نه چون یهود و نصاری که عزیر وعیسی علیه السلام را در الوهیت شرک دهند وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وبگرود بروز قیامت و متعلقات آن نه تعریض است بجهودان
وترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند وَالْمَلٰٓئِکَةِ و دیگر فرشتگان وهمه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی میورزند وَالْکِتٰبِ
وایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِیّٖنَ و دیگر بگرود بهمه پیغامبران چون اهل کتابین که بعضی ایمان می آرند وَاٰتَی الْمَالَ
و بدهد مال خود را عَلٰی حُبِّهٖ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال با وجود آنکه دوست میدارد و از سر آن باز میگذرد و در راه خدا میدهد ذَوِی الْقُرْبٰی خویشانرا
درویش را وَالْیَتٰمٰی وبی پدرانرا که خورد سال اند وَالْمَسٰکِیْنَ ومحتاجانرا که سوال نکنند وَابْنَ السَّبِیْلِ وراه گذریانرا که هیچ در دست ندارند یا مهمانرا
وَالسَّآئِلِیْنَ و درویشان خواهنده را وَفِی الرِّقَابِ در بهای بندگان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگانرا بخرد وآزاد کند وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ
وبگذارد نماز مفروضه وَاٰتَی الزَّکٰوةَ وبدهد زکوة مقرره را آنچه قبل ازین در ایتای مال مذکور باشد در بیان نوافل صدقات بود وَالْمُوْفُوْنَ وصاحب بر آنهااند
که وفا کنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهود خود اِذَا عٰهَدُوْا وا چون عهد کنند واین عهد هم با حق میباشد وهم با خلق وَالصّٰبِرِیْنَ و نصب او بر مدح است
جهت اظهار فضل صبر بر سائر صفات یعنی این وفاکنندگان بعهد شکیبا اند فِی الْبَاْسَآءِ در فقر وفاقه وَالضَّرَّآءِ و در رنج وسختی وَحِیْنَ الْبَاْسِ و در هنگام
کارزار یعنی جهاد ومقاتله با اهل کفر وعناد اُولٰٓئِکَ آن گروه که موصوف بدین صفتها اند الَّذِیْنَ آنانند که به تحقیق صَدَقُوْا راست گفتند در دین یا عهد با تباع
حق وَاُولٰٓئِکَ وآن طائفه هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است
صحت اعتقاد وحسن معاشرت وتهذیب نفس اما صحت اعتقاد بتصدیق حق سبحانه وسائر مومن به است وحسن معاشرت مواسات کردن است بکمال [illegible]
استحقاق تهذیب نفس اقامت صلوة و دادن زکوة و وفا کردن عهد وصبر مجموع درین آیت مذکور است پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد
و در مواجز از ابوهریره رضی الله عنه نقل میکند که مَنْ عَمِلَ بِهٰذِهِ الْاٰیَةِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ اِیْمَانَهٗ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای مومنان و گروندگان
کُتِبَ فرض کرده شد عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت ومساوات نه تعدی وستم فِی الْقَتْلٰی در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل لعمد باشد قبل از
اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودند از قبیله اراذل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی العبد از هجرت چون این صورت
بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل وقصاص باید یعنی مساوات اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وبنده به بنده امام شافعی
وامام مالک رحمهما الله آزادی برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیت ونزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیت بآیه النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل در نفس
اعتبار نکنند وَالْاُنْثٰی بِالْاُنْثٰی وزنی بزنی وامام شافعی وامام مالک رحمهما الله بنابر اجماع قتل ذکر بانثی روا دارند وامام اعظم رحمه الله
بحدیث المسلمون تتکافؤ دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِیَ لَهٗ پس هر که عفو کند ویرا که قاتل است مِنْ اَخِیْهِ از قصاص برادر او که مقتول است
شَیْءٌ چیزی اشارت بآنکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه از خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتل است بعد از عفو از پی رفتن
بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی وآن طوع ورغبت است ودر دادن دیت وَاَدَآءٌ وادا کردن وجه دیت اِلَیْهِ بوارث مقتول بِاِحْسَانٍ بنزدیکی ونیکوئی

ربع

معطل ومحرومي ذٰلِكَ اين عفو از قصاص وطلب ديت تَخْفِيفٌ سبكساري است مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وبخشايش ودر تسهيل امر وتحصيل نفع فَمَنِ اعْتَدٰى
پس هركه از حد در گذرد بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از آنكه عفو كرده باشد وديت ستانده يعني قاتل الجنبه غير قاتل را براي قصاص بقتل رساند يا قاتل ستم كند وبعد از آنكه بگيرد الكنه وبجا وا
ديگر را بكشد فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيْمٌ پس مر او راست در آخرت عذابي دردناك وَلَكُمْ ومر شما راست فِي الْقِصَاصِ در حكم قصاص حَيٰوةٌ بقا وزندگي يعني چون كسي
قصد قتل كند بخوف قصاص باز ايستد آن شخص از كشتن سالم ماند واو از قصاص ايمن ماند پس حكم قصاص سبب بقاي شماست يَا اُولِي الْاَلْبَابِ اي خداوندان
عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ه تا باشد كه شما بپرهيزيد از قتل بناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد بر شما يعني فرض كرده شد اِذَا حَضَرَ چون حاضر شود اَحَدَكُمُ يكي از شما
الْمَوْتُ اسباب وعلامات مرگ از مرض وغير آن اِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالي را مراد مال بسيار است اَلْوَصِيَّةُ وصيت كردن لِلْوَالِدَيْنِ براي پدر ومادر
وَالْاَقْرَبِيْنَ وخويشاوندان وفرزندان بِالْمَعْرُوْفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده اين وصيت بحق ودرستي عَلَى الْمُتَّقِيْنَ ه بر پرهيزكنندگان كان لذ حرمان الوالدين
واقربا در جاهليت بريا وسمعه وصيت ميكردند ووالدين وخويشان را محروم مي ساختند حق سبحانه وتعالي ايشان را از آن منع كرده وصيت براي اين جمع مقرر ساخته
حكم اين آيت بآيت مواريث منسوخ شد وسهم بر ميراث قرار يافت وحالا وصيت فضيلت است نه فريضه وآن نيز در بارهء درويشان بايد ونشايد كه بر ثلث مال
بيفزايد فَمَنْ بَدَّلَهٗ پس هركه تبديل كند امر وصيت را يا قول موصي را بَعْدَ مَا سَمِعَهٗ بعد از آنكه شنيده باشد فَاِنَّمَآ اِثْمُهٗ پس نيست گناه تبديل مگر
عَلَى الَّذِيْنَ يُبَدِّلُوْنَهٗ بر آنانكه تبديل ايصا ميكنند وذمه موصي از آن بري باشد اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ بدرستي كه خدا شنواست هم كلام موصي را وهم قول مبدل را
عَلِيْمٌ ه وداناست به نيت موصي وتبديل وصي فَمَنْ خَافَ پس هركه بداند ودريابد وبترسد خواه وارث خواه وصي يا امام يا قاضي مِنْ مُّوْصٍ از وصيت كننده
جَنَفًا ميلي از حق بسهو يا عدول از ذوالقربي اَوْ اِثْمًا يا بزه كاري بعمد يا بزيادت از ثلث مال فَاَصْلَحَ پس اصلاح كند بَيْنَهُمْ ميان موصي لهم وميان ورثه
يا در حال حيات موصي كسي دانست كه در وصيت مخالفت شرع ميكند نگذارد وميان موصي وموصي له اصلاح نمايد فَلَآ اِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وهيچ وبالي نيست
اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستي كه خداي آمرزگار است مر موصي را چون بحق بازگردد رَّحِيْمٌ ه مهربانست بر وصي كه از مضمون وصيت درگذرد يَآ اَيُّهَا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا اي گروه كه گرويده اند كُتِبَ فرض كرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانكه نوشته شده بود عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانكه
پيش از شما بودند چون صوم عبادتيست شاقه پس بجهت تانيس خاطرهاي عابدان ميگويد اين عبادت خاص بشما نيست بلكه هيچ امتي از بقاي اين طاعت آزاد نبودند
ودر امثال آمده كه البلية اذا عمت طابت چرا روزه بر شما فرض كرده ايم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ه تا شايد كه بپرهيزيد شما از معاصي ومتقي شويد بشروع در صوم
كه شكننده آرزوهاست در تفسير عرائس آورده كه اين نداي اصحاب قلوبست يعني از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب ميرسد بطالبان هلال مشاهده در
اقطار سموات غيوب ونداي كه مفرح قلوب ومفرج كروب است ميگويد كه فرض شد بشما اي اهل يقين امساك از جميع مكونات كه نديد چرا كه شما در طلب ما ه ايد
ومتوجهان اين مطلوب را صوم واجب است از مالوفات طبيعت همچنانكه واجب بود نوشته شد بر انبيا واوليا پيش از شما تا باز رستند از حبس بشريت
ووصل شدند بمقام امن وقربت وعين القضات قدس سره در تمهيدات آورده كه صوم در شريعت عبارتست از ناخوردن طعام وشراب ودر حقيقت
عبارت از خوردن طعام وشراب اما طعام انا ابيت عند ربي يطعمني وشراب سقيهم ربهم شرابا طهورا ه ومقرر است كه اين صوم خوردن عارفان
دست ندهد ه مثنوي ه مرد عارف چو يافت لذت قرب ه نه بأكلش گذشتن بود نه بشرب ه اكل وشربش چه باشد انس بحق ه دائم او در حق است مستغرق
لقمه از خوان يطعمني بيني ه شربت از چشمه سار يسقيني ه اَيَّامًا مَّعْدُوْدٰتٍ روزه داريد روزهاي چند شمرده مراد روزهء رمضانست كه بيست ونه يا
سي روز گويند اين روزها ايام البيض است در هر ماهي وعاشورا كه قبل از روزهء رمضان فرض بوده فَمَنْ كَانَ پس هركه باشد مِنْكُمْ از شما مكلف بروزه
مَّرِيْضًا بيمار كه قوت روزه نداشته يا مرضش بروزه زيادت شود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ يا راكب سفري بود كه در آن قصر بايد كرد وچون افطار كند فَعِدَّةٌ پس بر اوست
روزه داشتن بشمار آن روزهاي كه افطار كرده مِّنْ اَيَّامٍ اُخَرَ از روزهاي ديگر وَعَلَى الَّذِيْنَ وبر آنانكه ايشان يُطِيْقُوْنَهٗ توانند كه روزه دارند وخواهند
كه روزه ندارند فِدْيَةٌ فدا دادن است وآن طَعَامُ مِسْكِيْنٍ خوردني درويش هر دو درويشي را بازاي هر روزي نصف صاعي از گندم بقول امام اعظم
رضي الله عنه كه قريب بدو من باشد اين حكم در ابتداي اسلام بوده وبعد از آن منسوخ شده وگفته اند اين جا لا مضمر است وتقدير ش لا يطيقونه يعني نمي توانند
روزه داشتن چون پيران از كار افتاده فديه دهد وبرين وجه حكم آيت منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هركه زياده كند بر تطوع خَيْرًا خيري نيكوئي را وزياده

از مقدار فدیه و بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فهو خیر له پس آن تطوع بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وان تصوموا
وانکه روزه دارید مطیقان را میگویند یا رخصت داده کار ادرا افطار خیر لکم بهتر است مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید شما که بدانید فضیلت صوم را
شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضانست الذی انزل فیه القرآن آن ماهی که فرو فرستاده شده در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بوده یا تمام
قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیت آیت یا سورت سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها و تخصیص روزه بدین
ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم
هدی للناس در حالتی که راه نماینده است مردمان را و بینات و دلالتهای روشن است من الهدی از حلال و حرام و الفرقان و از جدا
و احکام و سائر شرایع دین و جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی مقیم بوده بود در ماه
رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فلیصمه پس باید که روزه دارد آن شهر را ومن کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار کند
فعدة من ایام اخر پس بر او است قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیت اولی مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد یرید الله
میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی ولا یرید بکم العسر و نمیخواهد بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد ولتکملوا العدة و میخواهد
که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید ولتکبروا الله و تا به بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گوئید در
عید فطر از وقت رؤیت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید علی ما هدیکم بر آن راه نمود شما را بصوم ولعلکم تشکرون
و تا مگر که شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مزد که الصوم لی وانا اجزی به و از فضائل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود
تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و مجازات آن را بحضرت خود اختصاص میدهد که انا اجزی به بیت هرچه بدان شرع نشان
ده است تا از همه حرفی انا اجزی به است ٭ واذا سألک عبادی و چون پرسند ترا ای محمد بندگان من عنی از صفت من یا معامله من با ایشان
در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه رضی الله عنهم گفتند که خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوال کرد که یا رسول الله خدای
ما نزدیکست تا با او راز گوئیم یا دور است تا آواز بلند برداریم این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم و بهیچ نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست اجیب
اجابت میکنم دعوة الداع خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند حاجت او را روا سازم اگر خواهم یا سوال آن موافق قضا بود یا خیر بنده در آن
آن بود فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان مرا اجابت کنند ولیؤمنوا بی و باید که بر ایمان من ثابت باشند یا بوثوق ایشان باجابت متحقق باشند لعلهم
یرشدون تا شاید که براه راست باشند بعضی بر آنند که مراد ازین عباد و داعیان روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابت است و آنکه قبل ازین آیت حکم
روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرمود موکد این قول است و در بدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن
زیادت اجازت مفطرات بود و جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم رسید و این آیت نازل شد که احل لکم حلال کرده شد مر شما را لیلة الصیام در شب روزه الرفث کنایت از مباشرت
است الی نسائکم با زنان خود هن لباس لکم ایشان پوشش اند مر شما را وانتم لباس لهن و شما نیز لباس اید مر ایشان را کنایت از اختلاط
و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد علم الله دانست خدای در ازل انکم انکه شما کنتم تختانون انفسکم باشید که خیانت کنید با نفسهای
خود یعنی روا دارید بر خود به مباشرت در غیر وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه
وعفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت را فالئن پس اکنون باشروهن مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وابتغوا و بجوئید ما کتب الله
لکم آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آن است که غرض اصلی از مباشرت بقای انس باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ و شهوت
وکلوا و بخورید واشربوا و بیاشامید در شبهای روزه حتی یتبین لکم تا وقتیکه روشن شود الخیط الابیض مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنائی
روز است من الخیط الاسود از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیحین آمده که بعضی از صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته مفطرات تناول
می نمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنکاه که من الفجر بیان خط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثم اتموا الصیام

الی اللیل یعنی با تمام رسانید روزه را تا شب ولا تباشروهن و مباشرت مکنید زنان را وانتم عاکفون و حال آنکه شما مقیمان باشید فی
المساجد در مسجدهای مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله همه تلذذات بر معتکف حرام میدارد و نزد محققان اعتکاف نگاهداشتن
نفس است در دایره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چنان این سه شرط نگاه داری هر جا که
میخواهی معتکف توانی بود و عزیزی بدری درآمد و خادم را گفت مرا به بقعه پاک نشان ده تا نماز گذارم خادم گفت دل خود را از ماسوی الله پاک کن و هر جا که
میخواهی نماز گذار. فرد. از آن محراب برو رو مگردان :: اگر در مسجدی و ور در خرابات :: دل فارغ بباید پاک از اغیار :: که تا لذت بیابی در مناجات :: تو گر
در بند مال و جاه باشی :: کجا یابی صفا هیهات هیهات :: تلک آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حدود الله اندازهایی است که خدای تعالی در
دین مقرر کرده فلا تقربوها پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتیکه قرب بدان واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد کذلک
همچنانکه تبیین این احکام فرمود یبین الله بیان میکند خدای آیاته نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید للناس برای عامه مردمان لعلهم یتقون
شاید که بپرهیزند از حدود الله و نگذرند ولا تاکلوا و مخورید اموالکم مالهای شما را که واقع است بینکم در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل
بنا شایسته چون دزدی و خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وتدلوا عطف بر فعل نهی
است یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها بدان مالها الی الحکام بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام مدهید لتاکلوا تا بخورید بحمایت ایشان فریقا
مقداری من اموال الناس از مالهای مردمان بالاثم بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وانتم تعلمون و شما میدانید که ستم میکنید یسئلونک سوال
میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم عن الاهلة از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه رضی الله عنهما که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
پرسیدند که سبب چیست که جرم قرص ماه گاه باریک مینماید و بمرور ایام نور او تمامی میگیرد و دیگر باره روی بتناقص می نهد حق سبحانه و تعالی بعلم ازلی میدانست
که ایشان از حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فائده آن فرستاد که قل هی بگوی ای محمد که آن هلالها مواقیت نشانهایی هنگامها و وقت
هاست للناس برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها والحج و علامات اوقات
اند برای حج که موسم را بدان بدانند ولیس البر و نیست نیکوئی بان تاتوا البیوت بآنکه درآئید بخانها من ظهورها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسیکه بحج
یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی که از در خانه درآمدن اگر از اهل مدر بودی از بام درآمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل بر از پس خیمه در آمدندی و این عمل
را بر تمام دانستندی و تارک آن را فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشان
را بسبب صلابت در دین و آئین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از دری بیرون آمدی و متعاقب آن رفاعه انصاری
هم از آن در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت صلی الله علیه وسلم از او پرسید که این جرأت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه
عالم صلعم گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن که من هم از حمسم دین من دین تو است و آئین من آئین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این بر نیست
یعنی از قریش تو نیستی و گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من هم احمسم ولکن البر من اتقی و لیکن نیکی نیکی کسی است یا خداوند نیکی کسی است که از خشم خدا بپرهیزد یا
از اعمال زنان جاهلیت پرهیز کند واتوا البیوت و درآئید بخانها در حال احرام و غیره من ابوابها از درهای آن واتقوا الله و بترسید از خدای و پاس
اوامر و نواهی او بدارید لعلکم تفلحون تا مگر شما رستگار شوید وقاتلوا و بجنگید و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنان را
که با شما کارزار میکنند ولا تعتدوا و از حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتل تا اول ایشان آغاز نکنند این حکم بآیت سیف منسوخ است ان الله بدرستی که خدای
لا یحب المعتدین دوست نمیدارد ستمکاران را از اهل اسلام که حضرت صلی الله علیه وسلم با جمعی از صحابه رضوان الله عنهم به نیت عمره بمکه میرفتند سفهای عرب
و مشرکان بی ادب ایشان را از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان
بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که به نیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد درگذشته طرح جنگ افکنند
و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که واقتلوهم و بکشید مقاتلان خود را حیث
ثقفتموهم هر جا که بیابید ایشان را از حل و حرم واخرجوهم و بیرون کنید ایشان را از حرم من حیث اخرجوکم از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه

وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت‌تر است و ناپسندیده‌تر از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند
فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف نهاده‌اند و ابواب مقاتله
گشاده‌اند كَذَلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کفار ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک باز ایستند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه
خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان کفر مرتکب شده‌اند رَحِيمٌ مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام میرسانند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان
قتال کنید حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک اثر نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ
انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام
یعنی ذو القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذی القعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند شما بدیدکه ایشان
در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض ایشان آن دمار از ایشان برآرید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است
یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند با بتدای مقاتله فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
پس شما نیز بر وی ستم کنید یعنی با وی قتال نمائید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانند بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ بمانند آنچه بر شما
ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت و
معاونت و چون حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم و آنها را که دست رس هست با چیزی نمیدهند
که توشه راه سازیم حکم شد که وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید خود را
بدستهای خود إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مودی بهلاک است و دال است که الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ إِلَى النَّارِ
مثنوی : بخل جنت مرد را رسوا کند : بلکه در چاه هلاکش افکند : روی جنت را کجا بیند بخیل : بسته به افتاده اندر پای پیل : اختیار را با جهنم کار نیست
جای ممسک جز میان نار نیست : وَأَحْسِنُوا و نیکوئی کنید با غازیان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکاران را و
أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آنرا به تمامی بجا آرید لِلَّهِ برای خدای نه چون کفار که طواف
و تلبیه بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف دشمن و گم شدن قوت و گم شدن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شما است
آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آنرا بمنا باید فرستاد که محل ذبح است بقول امام اعظم رحمه الله وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید سرهای خود را
یعنی از احرام بیرون میائید حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتیکه برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که منا است فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِيضًا بیمار
در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه شپش کان در و بدین سبب ضرورت شود که
سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بر وی است فدا دادن در اسباب نزول آمده که کعب بن عجره را وقتیکه محرم بود خزندگان روی بوی آورده بودند و چون
مردم محیط دیده در کاسه سرش افتاده بودند حضرت صلی الله علیه و سلم بدان اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسپندی بکش و درویشان را نان
گفت یا رسول الله بدان دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه
دهد و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من از گندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی دادن آن گوسپندی است فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از
خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که برخوردار بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفر واحد بطریقه تمتع بباید دانست که حج و عمره
یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرائط آن بجا آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین حل و از آنجا بعمره احرام گیرد و اعمال وی بجا آرد و نزد
امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این افضل است یا بطریق قران که در وقت احرام نیت بحج و عمره کند و گوید لَبَّيْكَ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ معاً و بر اعمال حج اقتصار کند
که عمره در و مندرج است چون وضو در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله تعالی این قسم فاضلتر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد
و بمکه در آمده از اعمال عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و محظورات متمتع گردد تا آنکه از درون مکه یوم الترویه احرام گیرد بحج و بمکه در آمده از اعمال حج فارغ شود

و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده و درین آیت میگوید که هر که متمتع باشد فما استیسر پس بروست آنچه میسر شود از گاو و یا گوسفند یا شتر
من الهدی از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فصیام ثلثة
ایام پس حکم روزه داشتن هفت روز دیگر اذا رجعتم چون بازگردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمام است
این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن ذلک این حکم بدی یا صیام یا تمتع و قران لمن برکسی است که لم یکن نباشد اهله یعنی نباشد
ساکن مکه حاضری المسجد الحرام مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر از منع حج بعمره
احرام می توانند گرفت پس ایشان را قران و تمتع نباشد و این قول امام اعظم رحمه الله است و اتقوا الله و بترسید از خدای و برانچه در باب حج صادر
شده محافظت نمائید و اعلموا ان الله و بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر کسیکه حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج
اشهر معلومات ماههای معروف و مشهور اند یعنی شوال و ذو القعده و نه روز از ذو الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله و امام
اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورده فمن فرض پس هر که فرض گرداند بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را به تلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی
و به نیت احرام بقول شافعی رحمه الله فلا رفث نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبت با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق
و از حد شرع درنگذرد و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت نورزد فی الحج در ایام حج
قریش با یکدیگر مجادله می نمودند در منا و هر یک میگفت حج من تمام تر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید و ما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکوئی
یعلمه الله میداند آنرا خدای و تزودوا و توشه بر گیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله بقصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی
طلبیدندی حقتعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشد فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشه ها پرهیز کردن است از طمع و ترک تشویش
دادن مردم و سوال کردن از ایشان و نزد عرفا درین آیت اشارت است بزودوی به توشه گرفتن در سفر آخرت هست و بهترین زادی دران راه پرهیزکاریست
امام قشیری رحمه الله فرمود که تقوی عوام دور شدن است از لوث گناه و تقوی خاص اجتناب است بسر از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه
در راه عشق بسر نتوان برد بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد مبیت زاد راه عاشقان در دست روی زرد و آه * راه زین گونه است بسم الله که دارد عزم راه
و اتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم
حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار خود بواسطه تجارت جمعی از عرب تاجرانرا که بحج آمدندی می گفتند حاج لا حاج یعنی این آینده است بحج اصل حق سبحانه
فرمود که سودا و معامله ایشانرا از فیض حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون بر گردید من عرفات از موضعیکه
آنرا عرفات گویند بجهت آنکه حوا و آدم انجا بحال یکدیگر متعارف شدند فاذکروا الله یاد کنید خدا را بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر
حرام و آن موضعی است معین میان عرفات و منا که آنرا مزدلفه گویند و اذکروه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو کما هدکم همچنانکه
شما را راه نمود بمناسک حج و ان کنتم و بدرستیکه بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلب که محمد رسول الله صلی الله علیه
و سلم است لمن الضالین از جمله راه نایافتگان ثم افیضوا پس برگردید خطاب با قریش و خلفای ایشان است که همه عرب را وقوف بعرفات
بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف بود و افاضت نیز براه دیگر باز گشتندی
حق سبحانه فرمود که باز گردید من حیث افاض الناس از آنجا که باز میگردند همه مردمان و استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای ان الله
غفور بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفرانرا رحیم مهربان است بر انکه حج بگذارد فاذا قضیتم و چون حج بگذارید و بجا آورید
مناسککم کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید و ثنا گوئید خدا را کذکرکم همچون یاد کردن شما آباءکم پدران خود در رسم جاهلیت آن
بود که اشراف عرب بعد از فراغ در مناسک در پیش حرم یا مابین مسجد منا و جبل الرحمت بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخر
کردندی حکم شد که چنانچه پدرانرا یاد میکنید خدا را ذکر میکنید او اشد ذکرا فراوان تر و بزرگتر از ان زیرا که او پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده
بود فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی که هست که میگوید ربنا ای پروردگار ما اتنا فی الدنیا بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی

نصف

متاع محقر دنیا مي طلبند وَمَا لَهُ و نیست خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ دران سراي مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره اگر داعي کافر است نعمت آن سراي بي نصیب افتاده و اگر مومن است چون مکر مومنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و از مردمان کسی باشد که بگوید رَبَّنَا آتِنَا اي پروردگار ما عطا کن مارا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در این سراي نیکوئی یعني توفیق طاعت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و دران سراي نیکوئی یعني تحقیق اینست که گفته اند حسنه این جهان قناعت است و از آن سراي شفاعت وَقِنَا و نگاهدار مارا عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده حسنه این جهان زنی صالحه است و حسنه آن عالم حوري پسندیده و عذاب النار زوجه ناشائسته زشتخوي تلخ گوي مثنوي زن بد در سراي مرد نکو :: هم درین عالمست دوزخ او :: زنهار زنهار از قرین بد زنهار :: وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت مطلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانرا بهره ایست مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند و درخواست نمودند وَاللَّهُ و خداي سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بمقدار لمحه شمار همه خلائق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را یعني تکبیر گوئید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزها شمرده که آن ایام تشریق است و آن سه روز است بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعي رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منا برود فِي يَوْمَيْنِ درین روز یازدهم و دوازدهم ذي الحجه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بروي هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه و تعالی فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهي نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بروي هیچ چیزي نیست و مطلقا وزر و بال نباشد لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را که پرهیزد و بعد از اداي حج تا آخر عمر تقوي را شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خداي در بقیه عمر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید آنکه شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوي خدایتعالی محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يُعْجِبُكَ آنکسی که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفي بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و مرد شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را طراوت روي و حلاوت گفت و گوي او خوش آمده مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش اراده کشم و غاشیه خدمت سید انام صلوات الله علیه بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنان را بسوگند موکد ساخته خدا را گواهی آورد و چون باز گشت از عمارات مدینه در گذشته زراعت قومي را باتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که کسی از مردمان است که ترا در عجب می افکند سخنی که او میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ و بگواهی می آورد خدا را عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ بران چیزیکه در دل اوست یعني میگوید که دل و زبان من یکی است وَهُوَ و حال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ ستیزنده ترین دشمنان است وَإِذَا تَوَلَّى و چون برگردد از حضرت تو سعی کند و بشتابد فِي الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا فساد و تباهی کند دران وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود گرداند کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کند چهارپایانرا وَاللَّهُ و خداي لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ نمی پسندد معصیت و تباه کاری را وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدایتعالی أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ :: بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهُ پس بسنده است مر او را جَهَنَّمُ دوزخ و آن نام آتشی است که دوزخیانرا بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد فراشی است آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسیکه میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعني جان بذل میکند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ بطلب خوشنودي خداي و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضي الله عنهما که از مکه بمدینه رفتند و خبیب رضي الله عنه که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست مکیان افتاده بردار کشیده بودند و از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمد آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن و اخیه محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده باز گشتند و گویند که این آیت در شان صهیب رومي رضي الله عنه است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضاي خداي و خوشنودي پیغمبر صلعم را بمال و دنیا بخرید :: فرد :: بزر وصلش ار میتوانی بخر :: که وصلش غنیمت و زر هیچ نیست :: و گفته اند که در حق امیر المومنین علی رضي الله عنه است که در شب غار بفراش سید مختار صلی الله علیه وسلم

تحیه گرفت و جان را فدای آنحضرت صلعم کرد وَاللّٰهُ رَءُوفٌ و خدای مهربان است بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا می کردند یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ در آیید در اسلام كَافَّةً همه یکبار یا مؤمنان را میگوید بر اسلام ثابت باشید
و گفته اند که ابن سلام و اصحاب وی بعد از قبول احکام اسلام شرائع توریت را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند
حق سبحانه و تعالی فرمود که یکبارگی باسلام در آیید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه
قیام منمائید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است هویدا که بوسواس خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از
جادهٔ شرع و احکام دین و ایمان مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْكُمُ الْبَیِّنَاتُ آمد بشما احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ پس بدانید آنکه خدای
عَزِیزٌ غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان دین حَكِیمٌ محکم کار است انتقام نکشد الا بحق هَلْ یَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند یعنی چشم میدارند اینان که بکلی در
سلام داخل نمیشوند إِلَّا أَنْ مگر آنرا که یَأْتِیَهُمُ اللّٰهُ بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب وی فِی ظُلَلٍ در سایبانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید رقیق چنانچه قوم
شعیب علیه السلام در یوم الظله بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان که موکل اند بر عذاب وَقُضِیَ الْأَمْرُ و گذارده شود کار یعنی جزای هر کسی بدو رسد
وَإِلَى اللّٰهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْأُمُورُ بازگردانیده شوند کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت
باطل شود و امروز فرمان جز حق را نبود وَالْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ سَلْ بپرس خطاب بآنحضرت است یا هر کرا صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس بَنِی إِسْرَائِیلَ
یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را که كَمْ آتَیْنَاهُمْ ما چند داده ایم پدران ایشان را مِنْ آیَةٍ بَیِّنَةٍ از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمد صلی الله
علیه و سلم یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ یُبَدِّلْ و هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدا را
که صفت پیغمبر است مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو بتوریت فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است
بدو در دنیا بقتل و اسر و جلای وطن و در آخرت بعذاب بی منتها زُیِّنَ لِلَّذِینَ كَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَیَاةُ الدُّنْیَا
زندگانی دنیا را تا بدان فریفته می شوند و مغرور میگردند وَیَسْخَرُونَ و سخریت میکنند و افسوس میگیرند مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند یعنی
قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد صلی الله علیه و سلم را نگرید که میگوید باین گدایان کار جهان
راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان در هم شکنم و اگر کار وی حق بودی می بایستی که سادات عرب و اماثل قبایل با
طبع وی بودندی حق سبحانه فرمود که وَالَّذِینَ اتَّقَوْا و آنکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان
یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات اعلی علیین باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل سافلین سجین وَاللّٰهُ یَرْزُقُ و خدای
روزی میدهد مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروه یکی
بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللّٰهُ پس برانگیخت خدای النَّبِیِّینَ پیغمبرانرا یعنی شیث و ادریس علیهما السلام و غیر ایشان مُبَشِّرِینَ
مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِینَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد
همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم علیه السلام نیز همین واقع بود حق سبحانه و تعالی پیغمبرانرا فرستاد وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ
و منزل کرد با ایشان کتابها که احکام شرائع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِیَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغامبری بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان
فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ در آن چیز که اختلاف کردند وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ
مگر آنانکه کتابها بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تبدیل و تحریف می کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَیِّنَاتُ
معجزهای روشن و حجتهای هویدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بَغْیًا بَیْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری
فَهَدَى اللّٰهُ پس راه نمود خدای الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ بدان چیز که خلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ از حق
بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنانرا بحق مختلف فیه راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود این خلاف در امر قبله بود که بعضی روی
بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مؤمنانرا بکعبه که وسط است یا مخالفت در فضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه

اختیار کرد حق تعالی این امت را جمعه فاضلترین روزها است راه نمود والله یهدی و خدای راه می نماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که آن را انبیا و اولیا است ام حسبتم آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتار شده اید ان تدخلوا الجنة آنکه بهشت در آئید ولما یاتکم و نیامده بشما مثل الذین خلوا مانند آنان یعنی محنت آنها که گذشته اند من قبلکم از پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که می پندارید که رایگان بهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش ازین کشیده اند مستهم البأساء رسید بدیشان سختی و ناکامی و درویشی والضراء و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقل است که میان مکه و طایف پنجاه پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیا است و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت موید این معنی است مثنوی : زان بلاها کانبیا برداشتند : سر بچرخ هفتمی افراشتند : هر که در راه محبت پیشتر : بر دل او بار محنت بیشتر : پس انبیاء علیهم السلام و مؤمنان محنت گذرانند وزلزلوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حتی یقول الرسول تا آنکه گفت پیغمبر ایشان والذین امنوا معه و گفتند آنان که ایمان آورده بودند با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدا ما را و ظفر دادن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمود حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد الا ان نصر الله بدانید یاری دادن خدای مؤمنان را قریب نزدیک است یسئلونک می پرسند ترا ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی پیر و توانگر از حضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد ما انفقتم آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمائید من خیر از مال فللوالدین پس برای مادر و پدر اولی تر سوال از وجه نفقه بود جواب و در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است و زیرا که نفقه وقتی معتمد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جملها مصارف نفقه والدین اهم است والاقربین و خویشان نزدیک که وارث باشند چه آن صله رحم است والیتمی و بی پدران خورد سالان که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان که در چاره معیشت خود نمانند وابن السبیل و راه گذران و مهمانان وما تفعلوا من خیر و آنچه بکنید از نیکوئی با هر کسیکه باشد فان الله پس بدرستی که خدای به علیم بان چیز داناست و بران جزا خواهد داد کتب علیکم القتال فرض شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و نزد محققان قتال با نفس و شیطان است زیرا که عظیم ترین دشمنان اینانند و این قتال را شما سخت مکروه میدانید چرا که نفس را خوردنی و خوش خوابیدن و لباس علی پوشیدنی خوش مینماید و نخواهد که در گذشته روی به بندگی آرد خود را کی ازین بندگان حق شمارد پس خلاف نفس بر شما مکروه است و حال آنکه خلاف نفس بر شما بهتر است از عبادت صد سال وهو کره لکم و آن قتال مکروه است مر طبع شما را و شاق است بر نفس شما و این کراهیت نه فرمان خدا را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آن است که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد وعسی ان تکرهوا شیئا و شاید که شما مکروه دارید چیزی را بنفرت طبیعت خود وهو خیر لکم و حال آنکه آن نیکوئی باشد شما را چون غزو که مکروه می شمارید و نیکوئی شما در آن است هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وعسی ان تحبوا و شاید آنکه دوست دارید شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وهو شر لکم و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از ثواب غزوه بعد از درجه شهداء والله یعلم و خدای میداند مصلحت شما وانتم لا تعلمون و شما آن را نمیدانید یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از اصحابه به بطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طائف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شدند و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی الاخری بوده یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قل قتال فیه بگو ای محمد که جنگ در حرام کبیر کار بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت آن بآیت السیف منسوخ گشت و اگر چه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند از بی راهی وصد عن سبیل الله و باز داشتن مسلمانان از ایمان وکفر به و ناگرویدن بخدا والمسجد الحرام و کفر بمسجد حرام

یا منع مردم از طواف آن و نماز دران وَاِخْرَاجُ اَهْلِهٖ و بیرون کردن اہل مسجد را یعنی پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم واصحاب ورضی اللہ عنہم
مِنْهُ از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است اَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ بزرگ ترست نزدیک خدای از قتال حضرمی و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ
و شرک بخدای اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگ ترست از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُوْنَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُوْنَكُمْ با شمای مومنان
جنگ کنند حَتّٰى يَرُدُّوْكُمْ تا شمارا باز کردانند عَنْ دِيْنِكُمْ از دین شما که اسلام ہست اِنِ اسْتَطَاعُوْا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ
يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ و ہر که بر کردد از شما عَنْ دِيْنِهٖ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت
باقی ماند تا مردن فَاُولٰٓئِكَ پس آنکروه مرتدان حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل شود عملهای ایشان فِی الدُّنْيَا درین سرای که ایشان از امان نمانند
و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب کردد وَالْاٰخِرَةِ و دران سرا که مستحق ثواب نمانند وَاُولٰٓئِكَ وآنکروه اَصْحٰبُ النَّارِ
ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيْهَا ایشان دران آتش خٰلِدُوْنَ جاوید اند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آنانکه کرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِيْنَ
هَاجَرُوْا وآنها که بدرود کرده اند اوطان خود را وَجٰهَدُوْا و جهاد کرده اند فِیْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدا یعنی عبد اللہ بن جحش و یاران
او اُولٰٓئِكَ آنکروه يَرْجُوْنَ امید میدارند رَحْمَتَ اللّٰهِ رحمت خدا را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدان است رَّحِيْمٌ
برایشان مهربان است يَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا ای محمد صلعم عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه رضی اللہ عنہم
باین حضرت کفتند که فتوی ده مارا در خمر که زائل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است و دران زمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود
قُلْ فِيْهِمَا بکو درین هر دو اِثْمٌ كَبِيْرٌ کناه بزرگ ہست وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتها است مر مردمانرا و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون
اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرات بیدلان و یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای
آن و فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقائق سلمی آورده اثم کبیر است
در اشتغال بدانها وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ در ترک آنها وَاِثْمُهُمَآ و کناه خمر و قمار اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا بزرگ تر است از نفع وَيَسْـَٔلُوْنَكَ
و می پرسند ترا ای محمد مَاذَا يُنْفِقُوْنَ چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموع رضی اللہ عنه نوبت اول سوال کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد
دیکر باره کفت یا رسول اللہ دانستم که صدقه بکه می باید داد ما نمیدانیم که چه دهیم جواب آمد که قُلِ الْعَفْوَ بکو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال
و نزد بعضی از علما حکم این آیت بآیت زکوٰة منسوخ است كَذٰلِكَ همچنان که احکام انفاق بیان کرد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند و روشن میکرداند
خدای لَكُمُ الْاٰيٰتِ برای شما نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ باشد که شما تفکر کنید فِی الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ در کار این سرای
وآن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی رحمة اللہ فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بدانکه ایشان
قاطعان راه اند قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم الدنیا حرام علی اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا
وهما حرامان علی اهل اللہ بیت دنیا و عقبی حجاب عاشق است میل ایشان کی ز عاشق لائق ہست وَيَسْـَٔلُوْنَكَ و میپرسند
ترا ای محمد عَنِ الْيَتٰمٰى از کیفیت معیشت با یتیمان در سبب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیت وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ
الْيَتِيْمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و دران معاملات تصرف می نمودند جهت برات ذمه خود خواستند که از قیام مهمات
ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی اللہ علیه وسلم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ بکو با صلاح آوردن
حال و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا پختندی و از جلوس بر فرش
ایشان احتراز نمودندی و هیچ نوع راه مخالطت با ایشان نکشودندی حق تعالی فرمود وَاِنْ تُخَالِطُوْهُمْ و اگر با ایشان بیامیزید و طعام
خود را با طعام ایشان خلط کنید فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین یعنی برادر دینی وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند تباه
کننده مال ایشانرا مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدا تعالی لَاَعْنَتَكُمْ هر آئینه شمارا در رنج
افکندی و کار بر شما تنک کردی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستی که خدای غالبست و قادر بر اعنات

حکیم و دانا است در آنچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و بزنی مخواهید زنان مشرک را حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ تا وقتیکه ایمان آرند رسول خدا صلی الله
علیه و سلم مرثد غنوی را که مرد دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان در مانده را که از انجا بود ند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زن مشرکه عناق
نام که در نهایت جمال بود و در جاهلیت باهم رازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد و مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان ما و تو حایل
شده و مواصلت بر وجه زنا از محالات عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف است باجازت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس مرثد
بعد از مراجعت این صورت را بعرض آنحضرت صلعم رسانید و حکم الٰهی شد که مشرکان را تا ایمان نیارند در دایرهٔ ازدواج داخل نسازید و هم درین اوقات عبد الله
بن رواحه رضی الله عنه خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی باو زده بود داو داد خواهان بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه و سلم آمد و آنحضرت بطریق تلطف
از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول را دوست میدارد اما ستیزنده و فرمان نابرنده است
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود پس او مومنه باشد با وی نیکوئی کن عبد الله او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی زبان طعن کشادند که ابن رواحه
کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند آیت آمد که وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ و هر آئینه کنیزک مومنه خَيْرٌ مِّن
مُّشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگرچه شمارا در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و مدهید زنان
مومنه را بمردان مشرک حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا تا وقتیکه ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ و هر آئینه که بندهٔ مومن خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ بهتر است از مرد آزاد مشرک
وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگرچه شمارا در شگفت اندازد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت أُولَٰئِكَ آن مشرکین و مشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند بسوی
آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن است بدوزخ وَاللَّهُ يَدْعُو خدا تعالی میخواند بر السنه رسل یا اولیای خدا تعالی میخوانند إِلَى الْجَنَّةِ
وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهایی که بدان آمرزیده شوند و در بهشت رسند بِإِذْنِهِ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ و هویدا میکند
احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ و می پرسند ترا ای
محمد علیه الصلوة والسلام از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نیفکندندی و خوردن طعام و گفتن
کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در ان حال با ایشان مکالمه و مواکله می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند ثابت بن دحداح
رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلعم ما بزنان خود در حال حیض چه سلوک کنیم آیت آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم که حیض مکروهی است
که نفس آدمی از آن نفرت یابد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور باشید و یکسو روید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت
و لیس نه آنکه ترک مخالطت و مکالمت نمائید پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تا وقتیکه
غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و حفظ یطهرن بسکون طا و ضم ها خوانده یعنی و قتیکه پاک شوند و دم منقطع گردد
و این قول امام اعظم رحمه الله است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند
و یا پاک شوند فَأْتُوهُنَّ پس بیائید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از انجا که خدای تعالی امر کرده یعنی باتی مقرر که آن فرج است لا غیر إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدا تعالی دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نِسَاؤُكُمْ زنان
شما حَرْثٌ لَّكُمْ موضع کشت زار شما اند یهود میگفتند هر گاه در وقت مباشرت ظهر زوجه که جانب او باشد فرزند احول آید مسلمانان بدان نوع
اقدام نموده بودند حکایت بجناب نبوت مآب صلی الله علیه و سلم عرض کردند و جواب از حق سبحانه و تعالی رسید که زنان شما محل زرع و منبت
اولاد اند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیائید بکشت زار خود أَنَّىٰ شِئْتُمْ هر چه گونه خواهید بطریق ادبار و اقبال و استلقا و غیر آن جز این باقی واحد باشد یعنی
مآتی موضع حرث بود نه محل فرث وَقَدِّمُوا و فراپیش دارید لِأَنفُسِكُمْ برای نفس خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت خالص را و قصد
صیانت نفس کنید از حرام وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا تعالی در مخالفت امر و مباشرت نهی او وَاعْلَمُوا أَنَّكُم و بدانید که شما مُّلَاقُوهُ رسند کانید
بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که می پرستید یعنی او را در عقبی بدیدهٔ سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگانست بر خدای
کما قال و عرضوا علی ربك صفا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژدگانی ده مومنان را به بهشت و رویت وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مگردانید نام خدای

عُرْضَةً بهانه و دست آویزی لِاَیْمَانِکُمْ مر سوگندان خود را عبدالله رواحه رضی الله عنه را شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند
یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدایتعالی را مانع اَنْ تَبَرُّوْا از آنکه
نیکوئی کنید با قربا و احبا وَتَتَّقُوْا و از آنکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمت کنید وَتُصْلِحُوْا و از آنکه صلاح کنید بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان
وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدایتعالی شنوا است سوگند عَلِیْمٌ و دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده عبدالله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته
بود در گذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللّٰهُ نگیرد شما را خدای یعنی عتاب نکند بِاللَّغْوِ به بیهوده که واقع شود فِیْ اَیْمَانِکُمْ
در سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم رضی الله عنه آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمة الله
لغو آنرا داند که بی اختیار خود بر زبان کسی گذرد و بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و مراد از آن قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو
کفارت نیست و خدایتعالی بر آن مؤاخذه نکند وَلٰکِنْ یُّؤَاخِذُکُمْ ولیکن مؤاخذه میکند شما را بِمَا کَسَبَتْ قُلُوْبُکُمْ بآنچه عزم کند دلهای شما
و بعد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده بیاید انشاء الله تعالی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدایتعالی آمرزنده است
بنده را که بیمین لغو نگیرد حَلِیْمٌ بردبار است در سوگند عمد و عقوبت تعجیل نماید لِلَّذِیْنَ یُؤْلُوْنَ مر آنانرا که سوگند خورند مِنْ نِّسَآئِهِمْ از زنان خود دور
شدن و باز ایستادن را در جاهلیت چون کسی را بر زنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون او را بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال با وی سر و کار
نکند و او را در آن مدت پابسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی نه از کدخدا بیاسودی خدایتعالی آنرا نپسندید و حکم فرمود
که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است فَاِنْ فَآءُوْ پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان
رجوع نمایند بسوی زن بمباشرت کنند فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس بدرستی که خدایتعالی آمرزنده است مر شکننده سوگند را در این صورت رَحِیْمٌ مهربانست
که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود و حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح
ثابت است و بر وی کفاره سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بی عذر مقاربت نکند نزدیک امام اعظم رحمة الله طلاق بائن واقع شود و قول امام شافعی
رحمه الله آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آی و وطی کن و یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم
زن را از وی طلاق دهد وَاِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ پس خدایتعالی شنوا است قول مولی را عَلِیْمٌ داننده است بعزم
مولی وَالْمُطَلَّقٰتُ و زنان بالغه رها کرده مدخول بها که حامله نباشند یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفسهای خود تاکید است در انتظار ثَلٰثَةَ
قُرُوْٓءٍ سه قرء و آن بمذهب امام شافعی رحمة الله و امام مالک رحمة الله طهر است و نزد امام اعظم رحمة الله حیض و فائده خلاف در معتده
ظاهر می شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر را گویند و بقول آنکه حیض را گویند انقضای عدت بعد از انقطاع
حیض ثالثه است وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنانرا اَنْ یَّکْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللّٰهُ آنچه آفریده است خدایتعالی فِیْٓ اَرْحَامِهِنَّ
در رحمهای ایشان از فرزندان و چون کتمان ولد بسبب ابطال حق رجعت از زنان روا نبود اِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ و اگر هستند که ایمان دارند بِاللّٰهِ
وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدایتعالی و بروز قیامت وَبُعُوْلَتُهُنَّ و شوهران ایشان اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِیْ ذٰلِکَ در زمان
تربص اِنْ اَرَادُوْٓا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنانرا
طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زنرا با خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان فساد بود نه صلاح
وَلَهُنَّ و مر زنانرا بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ مانند آن حقوق که مردانرا بر ایشان هست بِالْمَعْرُوْفِ بخوبی معیشت و حسن
مباشرت و حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دائره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد
آنست که با او زندگانی بوجه احسن برد و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وَلِلرِّجَالِ و مردانراست عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ بر زنان افزونی و
بلندی و آنکه مهر بر ایشان است و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند و یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار آن بدست
رجال است و در حقایق نجمیه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است و در حدیث آمده که بسیار از مرد

از مردمان بکمال رسیده‌اند و از زنان گذشته دو تن کامل شده‌اند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران رضی الله عنهما وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای عزیز است
غالب میکرداند مردان را و فضل میدهد بر زنان حَکِیْمٌ و دانا است و بحکمت حکم میکند بر بندگان اَلطَّلَاقُ طلاق شرعی که دران رجعت باشد
مَرَّتٰنِ دو بار است عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود و اگر فرضاً زن را ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیاری بودی
که زن را طلاق میداد و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها می کردند روزی زنی بخدمت عایشه رضی الله عنها آمد از جور شوهر
که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع علیه نبویه صلی الله علیه و سلم رسید آیت نازل شد
که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق فَاِمْسَاكٌۢ بِمَعْرُوْفٍ با خود گرفتن است برجعت اَوْ تَسْرِیْحٌۢ بِاِحْسَانٍ یا رها کردن به نیکویی
یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از ان اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد
بران مرد حلال نشود وَلَا یَحِلُّ لَکُمْ و حلال نیست شما را ای مردمان اَنْ تَاْخُذُوْا آنکه فرا گیرید مِمَّاۤ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ از آنچه داده اید زنان خود را
شَیْئًا چیزی ثابت انصاری رض باغی بحساب مهر بزن خود داده بود و زن از و جدائی طلبیده بهمان کابین خود را باز خرید و آیت نازل شد که روا
نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق اِلَّاۤ اَنْ یَّخَافَاۤ فالمراد آنکه دانند و بترسند مرد و زن اَلَّا یُقِیْمَا آنکه بپای نمی توانند داشت حُدُوْدَ
اللّٰهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت فَاِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شما است اَلَّا یُقِیْمَا آنکه مرد و زن
اقامت نمی توانند کرد حُدُوْدَ اللّٰهِ حکمهای خدا را در امر معاشرت آن مرد و زن فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ وزر و وبال نیست مرد
و زن فِیْمَا افْتَدَتْ بِهٖ در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و بآن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق
و رجعت و خلع حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای خدای است که برای مصالح بندگان مقرر کرد فَلَا تَعْتَدُوْهَا پس از ان در مگذرید وَمَنْ
یَّتَعَدَّ و هر که درگذرد حُدُوْدَ اللّٰهِ از اندازهای خدای فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود
فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهٗ پس آن زن حلال نباشد بران مرد مِنْۢ بَعْدُ بعد از طلاق
ثالثه حَتّٰی تَنْكِحَ تا وقتی که بنکاح درآید زَوْجًا غَیْرَهٗ شوهر دیگر را و زوج ثانی از مباشرت او برخورد دختر عبد الرحمن بن عوف قرظی که مطلقه
ثلاثه بود و بعقد شوهری دیگر درآمده خواست که با شوهر پیشین آشتی قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت ع منع فرمود و گفت لا حتی
تَذُوْقِیْ من عسیلته و یذوق هو من عسیلتك فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رغبت نه بکره بعد از مباشرت
فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَاۤ پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه اَنْ یَّتَرَاجَعَاۤ آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت
شوهر ثانی اِنْ ظَنَّاۤ اگر میدانند یا گمان می برند اَنْ یُّقِیْمَا آنکه بپای دارند حُدُوْدَ اللّٰهِ اندازهای احکام خدا را و حق یکدیگر شناسند
وَتِلْكَ و اینکه گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای احکام است که خدای تعالی یُبَیِّنُهَا بیان میکند آن را لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ برای
گروهی که دانند که این حق است و بدان بگروند وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند بنزدیک
مدت یعنی بانقضای عدت خود فَاَمْسِكُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ پس مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید شان بطریق اصلاح نه بر وجه ضرار
اَوْ سَرِّحُوْهُنَّ یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوْفٍ به نیکوئی تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رض زن خود را
طلاق داد و دو سه روز مانده بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین ورنه ماه سه بار طلاق داد و سه بار رجعت کرد حق سبحانه
درین آیت از ان نهی کرد و فرمود که وَلَا تُمْسِكُوْهُنَّ و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِّتَعْتَدُوْا تا
ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرری بمسلمانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهٗ پس بیداد
کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده بزنان نزد صاحب شریعت ملعون است در اخلاق رکنیه آورده
که در امت موسی ع هر گرا خواستندی که دعای بد کنند گفتندی بد کردار و دل آزار باد چه کسی که آزار پیشه بود زود بورطه هلاکت در افتد
مثنوی نکوخواه مردم نباشد بدش ؛؛ نورزد کسی بد که نیک افتدش ؛؛ شر انگیز هم در سر شر شود ؛؛ چو کژدم که با خانه کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوْا

و فرا مگیرید آیٰتِ اللّٰہِ حکمهاي خدا را هُزُوًا افسوس یعني اعراض مکنید ازان و تهاون منمائید در عمل بدان این آیت در شان جماعتي است که امر نکاح و طلاق
را سهل میگرفتند و میگفتند بازي میکردیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰہِ نعمتهاي خدا را که فایض میکرداند عَلَیْکُمْ بر شما خصوصًا در باب مناکحات
چه در شرایع امم سالفه هیچکس را زیاده از یک زن در رتبه نکاح روا نبودي مگر پیغمبران را و این جا تا چهار صره در عقد واحد جایز است و آنا بر ابعاد از طلاق و رجعت
جایز نبودي و این جا روا است و مادامي که زن مطلقه زنده بودي مرد را حلال نبودي تزوج بزن دیگر خروي و درین شریعت حلال است وَمَا اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ
و دیگر ذکر کنید آن چیز را که بر شما فرستاده است مِنَ الْکِتٰبِ از قرآن وَالْحِکْمَةِ و احکام و حدود و آن یَعِظُکُمْ بِهٖ پند میدهد خداي شما را بقرآن و منع
میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللّٰہَ و بترسید از خداي در مخالفت احکام وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰہَ و بدانید که خدا تعالی بِکُلِّ شَيْءٍ عَلِیْمٌ بهمه چیز
از اعمال شما یا مصالح روزگار شما دانا است وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ و چون خواهید که طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند بانتهاي مدت
فَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید اَنْ یَّنْکِحْنَ انکه بنکاح در آیند اَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهي عموم خلق اند
یعني باید که این عضل مطلق در میان شما وجود نگیرد آورده اند که معقل بن یسار رض خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده بود و عبد الله وي را طلاق داده
و هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردي و باز آمده که رجوع کني بخداي که او
هرگز بتو نیاید و تو بدو نرسي حق سبحانه آیت فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع بازواج خود اِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ
میان یکدیگر بنکاح حلال و مهر جایز و قبول حسن معاش ذٰلِکَ این نهي عضل که کردیم یُوْعَظُ بِهٖ پند داده شوید و مَنْ کَانَ مِنْکُمْ هر که باشد از شما که از روي
اخلاص یُؤْمِنُ بِاللّٰہِ بگرود بخداي وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز که واپسین همه روزها است ذٰلِکُمْ این پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار اَزْکٰی لَکُمْ
پاکیزه تر است مر شما را از روي معاش چه زوجین هر یک یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان باهم انسب است از نکاح با کسي که ندیده و ندانسته باشد وَاَطْهَرُ
و پاکیزه تر از انکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند وَاللّٰہُ یَعْلَمُ و خداي میداند که زن و مرد خواهان یکدیگر اند وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نمیدانید وَالْوَالِدٰتُ
و مادران یعني زناني که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از ان
حکم آنست که ایشان یُرْضِعْنَ شیر دهند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ مر انکس را که خواهد اَنْ یُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ
انکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را وَعَلَی الْمَوْلُوْدِ لَهٗ و بر انکس است که فرزند براي او زاده اند رِزْقُهُنَّ روزي این شیر دهندگان یعني خورش ایشان
وَکِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوْفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُکَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسي اِلَّا وُسْعَهَا
مگر آنرا که گنجایش و توانائي آن دارد لَا تُضَآرَّ وَالِدَةٌ باید که رنج هیچ مادري بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید
که رنج رسانیده نشود و مادر بسبب فرزند یعني او را برضاع اکراه نکند و اگر قبول کند از کسوت و نفقه باز نگیرد وَلَا مَوْلُوْدٌ لَّهٗ و باید که ضرر نرساند مولود له
یعني پدر بِوَلَدِهٖ بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگي از مادر بستاند و یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعني از و زیاده از خورش و پوشش طلبند
وَعَلَی الْوَارِثِ و بر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفي شود یا بر وارث صبي که اگر فرضا صبي بمیرد وي وارث شود لازم است مِثْلُ ذٰلِکَ
مانند انکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم ضرار فَاِنْ اَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان یعني باز کردن از شیر
قبل از اتمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا از روي خوشنودي هر دو یعني والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلَا
جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ وبالي نیست بر ایشان ازین جهت وَاِنْ اَرَدْتُّمْ و اگر خواهید اي پدران و کساني که باسترضاع محتاجید اَنْ تَسْتَرْضِعُوْٓا
انکه دایه گیرند بجهت شیر دادن اَوْلَادَکُمْ براي اولاد خود خواه مادر را مانعي باشد از شیر دادن و خواه ني فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ پس بر شما هیچ گناهي نیست
در دایه گرفتن اِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَّآ اٰتَیْتُمْ انچه اراده کرده آید دادن آنرا بدیشان بِالْمَعْرُوْفِ بنیکوئي و خوشخوئي بي مضایقه
و مبالغه وَاتَّقُوا اللّٰہَ و بترسید از خداي عز و جل در باز گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰہَ و بدانید که خداي بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدانچه میکنید
از ارضاع و فصال و استرضاع بَصِیْرٌ بینا است وَالَّذِیْنَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ و آنانکه بمیرند از شما وَیَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا و بگذارند زنان را باید که
زنان ایشان یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا چهار ماه و ده روز مگر انکه حامله باشند که عدت ایشان
بوضع حمل منقضي شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فَاِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده اَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش فَلَا
جُنَاحَ عَلَیْکُمْ پس هیچ وزر و وبالي نیست بر شما اي امت مسلمانان یا اي ورثه و اولیاي ازواج فِیْمَا فَعَلْنَ در انچه زنان کنند فِیْٓ اَنْفُسِهِنَّ

در نفسهاي خويش از شوهر كردن بالمعروف به نيكوئى يعنى بموافقت شرع مراد صيغه ايجاب و قبول است و حضور شهود عدول والله بما تعملون خبير خداي
بانچه شما ميكنيد اي مردان و زنان خبير دانا است اي مطيع چون دانستي كه كار ترا ميدانند غم مخور كه جزاي آن بتو رسانند و اي عاصي چون ميداني
كه گناه ترا ميدانند ترك معصيت كن تا از عذاب برهاند رباعي هركه دانست انكه درهمه وقت حق تعالى بحال او بيناست همه كردار هاش باشد
خير همه گفتار هاش باشد راست ولا جناح عليكم و گناهى نيست بر شما اي راغبان نكاح فيما عرضتم به در انچه تعريض كنيد بدان يعنى
بكنايت خبر دهيد من خطبة النساء از براي خواستكاري زنان معتده يعنى كلامي گوئيد با ايشان كه موهم باشد برغبت شما در نكاح ايشان
مثلاً برين وجه كه تو از شوهر دور نخواهي ماند يا مرا مثل تو زني مي بايد يا چون عدت بسر آيد مرا خبر كن و از تصريح بنكاح احتراز لازم است اما دران گناهي
نيست كه سخن بتعريض گوئيد او اكننتم يا انكه بپوشيد في انفسكم در دلهاي خود علم الله دانست خداي بعلم قديم خود انكم انكه شما
ستذكرونهن زود باشد كه ياد كنيد آن زنانرا به نيكوئى يعنى بموافقت شرع بعد از تزويج ولكن لا تواعدوهن وليكن وعده مدهيد
ايشانرا سرا بعملى كه آنرا پنهان ميكنيد يعنى مباشرت مراد آنست كه بكثرت مجامعت وعده مدهيد الا ان تقولوا مگر انكه بگوئيد قولا معروفا
سخن نيكو برمز و اشارت نه بتصريح در عبارت ولا تعزموا و قصد مكنيد عقدة النكاح عقد نكاح ايشانرا حتى يبلغ الكتب تا برسد
كتاب يعنى انچه خداي نوشته و فرض كرده از عدت اجله بغايت خود و مدت او منقضي گردد واعلموا ان الله و بدانيد انكه خدايتعالى
يعلم ما في انفسكم ميداند انچه در دلهاي شما است از عزم هر كاري كه جايز نيست فاحذروه پس بترسيد و حذر كنيد از عذاب و عقاب او
واعلموا ان الله و بدانيد انكه خداي غفور آمرزنده است آنرا كه بترسد از عقوبت و حليم بردبار است و بعذاب تعجيل نكند لا جناح عليكم
گناهي و وبالي نيست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهيد زنان خود را مالم تمسوهن مادامي كه مس نكرده باشيد ايشانرا يعنى لمس واقع
نشده باشد امام اعظم رح خلوت صحيحه را موجب مس ميداند بشرط عدم مانع و امام شافعي رح مس را كنايت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت
الزام مهر نكند او تفرضوا لهن و باك نيست طلاق دادن زنان مادامي كه فرض نكرده باشيد و نام نبرده براي ايشان فريضة مهر مقرر
پس طلاق دهيد ومتعوهن و برخوردار سازيد ايشانرا يعنى چيزي بدهيد مردي از انصاري زني خواست و در صلب عقد نام مهر نبود و قبل
از دخول طلاق داد اين آيت نازل شد و حضرت رسالت عليه السلام فرمود كه متعها ولو بقلنسوتك غرض آنست كه متعه بايد داد
و آن بقدر حال طلاق دهنده بايد على الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه توانائى وي وعلى المقتر قدره و بر مرد درويش و تنگدست
بمقدار دسترس وي ابن عباس رض فرمود كه اكثر متعه چادري است و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رح كرته است و چادري و معجري مگر نصف مهر
المثل ازين كمتر باشد و اصح آنست كه تقدير متعه مفوض براي حاكم شرع است پس متعه دهيد ايشانرا متاعا بالمعروف باندازه توانائى
متعه دادني بروجهي كه شرعا و عرفا شايد حقا صفت متاع است يعنى متعه واجب يا مصدر فعل محذوف است يعنى خداي واجب گردانيد
متعه را واجب گردانيدني على المحسنين بر نيكوكاران وان طلقتموهن و اگر طلاق دهيد ايشانرا من قبل ان تمسوهن پيش
از انكه مس كنيد بشهوت ايشانرا وقد فرضتم و بدرستي كه مقرر كرده باشيد لهن فريضة براي ايشان مهري مقرر فنصف ما فرضتم
پس بر شما اداي نيمه از انچه فرض كرده ايد قبل از نزول اين آيت كسي كه زن ايش نه دخول طلاق دادي از مهر مسمى چيزي بروي لازم نبودي بلكه
متعه بايستي دادن چنانچه در سوره احزاب حكم شد فمتعوهن و سرحوهن پس بدين آيت حكم آن آيت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت
الا ان يعفون مگر انكه عفو كنند آن زنان كه اهليت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او يعفوا الذي يا انكه عفو كند آنكس
بيده عقدة النكاح بدست او است عقده نكاح يعنى ولي بقول قديم امام شافعي رح و اين وقتي است كه زن بكر و نارسيده
باشد و او را ولي بود و امام اعظم رح فرموده است مراد ازين كس شوهر است كه در گذارد يعنى تفضل كند و تمام مهر بدهد و مويد همين محمل است انكه ميگويد
وان تعفوا و انكه در گذريد شما كه شوهرانيد و تمام مهر بدهيد اقرب للتقوى نزديكتر است بپرهيزكاري از بيداد ولا تنسوا الفضل
بينكم و فراموش مكنيد يا ترك مگيريد تفضل را درميان يكديگر يعنى مرد انديشه كند كه اين زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم
و مايوس شده او را بمهر مسمى دلشاد گردانم و زن نيز تفكر كند كه اين مرد بمن نرسيده و از مواصلت من بهره مند نگشته اولى انكه از وى هيچ نگيرم
ان الله بدرستي كه خداي بما تعملون بانچه ميكنيد از جود و فضل بصير بينا است حافظوا محافظت كنيد و ايستادگي نمائيد

علی الصلوة برنمازهای فریضه بمواقیت وحدود وحقوق آن والصلوة الوسطی وشرایط محافظت بخصوصیت به نسبت صلوة وسطی
رعایت کنید ونماز میانه بقول انس بن مالك ومعاذ بن جبل وابو امامه وجابر رض نماز بامداد است که میان سواد لیل وبیاض نهار گذارند یا
میان دو نماز لیلی ونماز نهاری است یا از هر طرف او نمازی است که دران قصر میکنند وبقول ابن عمر وزید بن اسامه وبعضی دیگر از صحابه
رض نماز پیشین است ووجه وسطیت انکه اورا در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلوة نهاریه است وبروایت فاروق
ومرتضی وعایشه وام سلمه وحفصه وابن مسعود وجمعی دیگر از بزرگان صحابه رض اجمعین نماز دیگر است ودرین باب حدیثی صحیح وارد شده
در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر واو را وسطی بوسطه آن گفت که دو نماز روز ایکجانب دارد که در یکی قصر هست
ودر دیگری نی ودو نماز شب از هر طرف دیگر بهمین وجه دارد یعنی نماز شام وخفتن وبروایتی از ابن عباس وقبیصه بن ذویب رض نماز
شام است واو میانه نمازها است در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است واقل دو واو مابین اقل واکثر واقع شده یا میان
دو صلوة اخفائیه ودو صلوة جهریه است وطایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح واختتام
عبادات لیلیه بدیشان است یا مابین دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست وتخصیص هریك ازین نمازها ونکاتی که بدان متفرع
باشد در جواهر التفسیر بشرح وبسط مستوفی مذکور است وقوموا ودیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای خدای قانتین در حالتی
که فرمان بردارانید یعنی نماز گذارندگان وگفته اند که قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رض فرمود که هریك از ما در عهد رسول ص در نماز
با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر بترسید از دشمن مجاهد یا از سبع
ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رح ونزد امام شافعی رح
در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد وخواه نباشد او رکبانا یا سواره نماز گذارید در جنگ
بهر نوع که میسر شود در روی بقبله یا پشت بدان فاذا امنتم پس چون ایمن شوید فاذکروا الله نماز گذارید باتفاق اکثر علما انجام اداء
از ذکر نماز است وگویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدای را کما علمکم همچنانکه در امر زنانیه شما را از آداب نماز با شرایط
شکر ما لم تکونوا تعلمون انچه نبودید شما که آنرا دانید والذین یتوفون منکم وآنانکه وفات کنند از شما ویذرون
ازواجا ج وبگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یك سال عدت میداشتند وجامهای کهنه پوشیده قاعده
تزئین وتجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه
بنا کردندی واگر از اهل وبر بودندی از پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی ویکسال از خانه بیرون نیامدندی ونفقه از اولیای
شوهر گرفتندی ووقتی که از خانه مقرره بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت عم به مدینه آمد مردی طایفی درگذشت واز وی زنی
ومادری وپدری بماند آنحضرت عم ترکه او را بولد ووالدین قسمت کرد وزن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه شوهر نفقه بدو رسانند
ودران محل این آیت نازل شد وحکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند وزنان از ایشان باز مانند وصیة فرض کرده شد وصیتی وحفص بنصب
خواند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لازواجهم برای زنان ایشان متاعا متعه دادن بنفقه وکسوت ومسکن از ترکه
شوهر الی الحول تا یك سال غیر اخراج بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را
نفقه نباشد فان خرجن پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای
شوهر فیما فعلن در انچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای خود از زینت وطلب شوهر من معروف از آن چیزی که
بر وفق شرع باشد والله عزیز وخدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند حکیم صواب کار است در انچه
حکم فرماید واین حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخ است وعدت یکسال بچهار ماه وده روز آمد چنانکه گذشت
وللمطلقات ومر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند متاع متعه هست که بدان برخوردار شوند بالمعروف بطریق
نیکو وتوسط نه غلو وتقصیر حقا سزاوار گردانیده است خدای این را سزاوار گردانیدنی علی المتقین بر پرهیزکاران مراد متقیانند
از شرك یعنی همه مسلمانان کذلك همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله روشن میگرداند خدای لکم آیاته برای شما احکام خود را

در انچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خودرا در قبول آن و تفکر دران کار فرمایید اَلَمْ تَرَ آیا ندیده ای ببینید و یا ندانسته و نظر عجب
نکاه نکرده اِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها و سراهای خود وَهُمْ اُلُوفٌ و ایشان هزاران بودند امام سدی
رح کوید که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سال دیگر
که طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار یکبار از ده بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت حذر
کردن از مرک و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ پس کفت مر ایشانرا خدای که مُوتُوا بمیرید همه یکبار
به مردند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی و دیکری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار مردند با چهار پایان
خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز کشتند آخر الامر دیواری در کرد ایشان کشیدند و از انجا در کذشتن مدتی برایشان بکذشت
و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ اَحْيَاهُمْ پس زنده کردانید ایشانرا و این صورت بران وجه بوده که روزی حزقیل ابن بوزی را که ثالث خلفای موسی
بود بران موضع کذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود و کفت الٰهی چنانچه اثر هیبت برایشان نموده نظر رحمت برایشان افکن از حق سبحانه
خطاب رسید که فلان کلمه بکوی تا من ایشانرا زنده کردانم حزقیل آن کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و رحمت است عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بسیاری از مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس
داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه ها دیدند فرمان حق را کردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت کیرید وَقَاتِلُوا و کارزار کنید
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدا وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای سَمِيعٌ شنوا است قول مخالفانرا از جهاد
که با عذار ناپسندیده تمسک می نمایند عَلِيمٌ دانا است بضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه بخلوص نیت يُقْرِضُ اللّٰهَ وام دهد خدایرا یعنی
بندکان درمانده او را که وام خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح
ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض عباد اللّٰه و اصح آنست که اینجا حذف
مضاف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل اللّٰه در لزوم جزا بوام که بی عطای عوض دران لازم است و قرض
حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام اعظم رح استفهام را حمل بر تمنی میکند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد
خدایرا فَيُضَاعِفَهُ پس تا خدای مضاعف کرداند و زیاده بر زیاده سازد ذخیره آن قرض لَهُ از برای او اَضْعَافًا كَثِيرَةً ضعفهای بسیار
مبهم کذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از خیر شمار تصور کنند چون این آیت نازل شد یهود به طعنه کفتند مکر خدای چیزی ندارد که از ما قرض
میطلبد و چون مؤمنان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند و ابو الدحداح انصاری رض پیش آمد و کفت یا رسول اللّٰه
خدای این قرض چرا میطلبد آنحضرت عم فرمود که میخواهد که تا شما را بواسطه آن به بهشت برد ابو الدحداح کفت یا رسول اللّٰه مرا دو خرماستانها است و بهترین
آن خرماستان حنیبه نام دارد اکر آنرا بقرض خدا دهم شما ضامن بهشت من می شوید سید عالم عم فرمود که من ضامن میشوم که سبحانه ده چندان
در ریاض جنان بنوازانی دارد کفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه عالم عم فرمود که آری چنین باشد پس
دست مبارک رسول عم بکرفت و حنیبه را در راه حق سبحانه صدقه داد فی الحال بدر خرماستانها آمد مادر فرزندان آنرا کفته یا ام الدحداح این
حدیقه را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت ده چندان بستانیم و تو و کودکان تو با من باشید ام الدحداح کفت خوش سودایی است بارک اللّٰه
لک فیما اشتریت و حضرت رسالت عم درباره او فرمود که کم من غرف دواح و دار فیاف فی الجنة لابی الدحداح وَاللّٰهُ
يَقْبِضُ و خدای فرا میکیرد و تنک میکند روزی را بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان در آنست وَيَبْسُطُ و کشاده میکرداند رزق از برخی
بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان دران است وَاِلَيْهِ و بسوی حق یعنی بپاداش او تُرْجَعُونَ باز کردیده خواهید شد
و معنی قابض و باسط محققان راسخان است در بحر الحقایق کفته که فرا میکیرد از اغنیا تا دهند که ستاننده او است منت بر فقرا ننهند
و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق ببینند و منت اغنیا نه کشند قابض او است تا دیده شهود اغنیا جزوی نه بیند یا باسط او است تا بصر بصیرت
فقرا جزوی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکیرا بقبض در زندان خودی کرفتار کرداند و دیکریرا ببسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد دیر طریقت
قدس سره کفته که الٰهی هرکاه بخود نکرم کویم از من زارتر کیست و چون بتو نکرم کویم از من بزرکوارتر کیست رباعی کاهی که بخود در نکرم پست ترم

کاهی که بدو نگه کنم مست شوم ؛ در حیرتم از حالت خود با دلدار ؛ حیران شده ام فتاده و از دست شوم أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد
إِلَى الْمَلَإِ بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى بعد از وفات موسی إِذْ قَالُوا
چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبر را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند
آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که به حکم خدای ابْعَثْ لَنَا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما
مَلِكًا پادشاهی تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد
که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و میان ایشان ملکی
و کار فرمائی نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بدو او جهاد توانند کرد قَالَ گفت این پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید شما
إِنْ كُتِبَ چون فرض گردانیده شود عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین أَلَّا تُقَاتِلُوا انکه شما مقاتله نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا
گفتند چیست ما را و چه بر آن دارد أَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا و بدرستی که بیرون کرده اند ما را
مِنْ دِيَارِنَا از مواضع و مساکن وَأَبْنَائِنَا و پسران ما یعنی ما را مهجور ساختند از ایشان در خبر است که جالوت از ابنای ملوک زمانه ایشان چهار
صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ
پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با اعدای دین تَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان
و ایشان سیصد و سیزده تن بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ به ستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشموئیل مر ایشان را
حجت گرفت و ایشان بر سبیل حجت جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصائی و ظرفی پر از
روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را نیز او را است
اشموئیل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعظم بنی اسرائیل بخانه وی تردد و آمد و شد آغاز نهادند و برای هیچکدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت
ایشان مساواتی نبود تا روزی مردی که سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل آمد فی الحال دهن
القدس آغاز غلیان کرد و عصا بقامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
قَدْ بَعَثَ لَكُمْ به تحقیق برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاهی فرمان فرمائی قَالُوا گفتند از روی استبعاد أَنَّى يَكُونُ چگونه
باشد و از کجا است لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ و ما سزاوارتریم به پادشاهی که از سبط یهوداییم مِنْهُ
از وی که از سبط ابن یمین است و در آن سبط نه مملکت است و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط او مملکت نیست مردی سقا است وَلَمْ يُؤْتَ و او را
عطا نکرده اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال و دنیا یعنی اگر از نسبت و نسب عاری است باری بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی
تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما
وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود بامور سیاست و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ
و دیگر بفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مرد تمام قد و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلند تر می نمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خدای
که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت مملکت داری هست بیت
ملک بدو و ملک ستان او ست بس ؛ راه بحکمش نبرد هیچکس وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای تعالی با بسیاری فضل است در دادن زمام اختیار بقبض اقتدار هر که خواهد
عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی که او را بر میگزیند باری دیگر چنانچه بنی اسرائیل داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاج در آمده گفتند ما را بر اصطفای
طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما را بفرمان برداری و هواداری او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدای درخواست و خدای از علامت پادشاهی
او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ
التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت همه انبیا در آن منقوش بود فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا سکینه است
مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو مشعله
افروخته که کسی را طاقت دیدن آن نبود و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که روی او مشابه بروی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار

از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر دشمنان جستی و ایشانرا متفرق ساختی ولهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی
وَبَقِيَّةٌ و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِّمَّا تَرَكَ از آنچه بگذاشته است آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ یعنی موسی و هارون و آل شخص با گوش
که در لغت نفس او میتواند بود چنانچه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ ای نفسه و در حدیث آمده که او تیت مزمارا من
مزامیر آل داود و مراد نفس داود و دم است و آنچه از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود دو نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه بدیشان میبا
و ریزه الواح و خاتم سلیمان ع م و آن تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که و اشتندی آفتی با اهل آن موضع رسیدی
آخر کار الی مزبله دفن کردند و حق سبحانه فرشتگانرا فرمود تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند حق سبحانه فرمود که تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما
آرند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لَآيَةً لَّكُمْ هر آینه حجتی است شمارا بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید باور
دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در رکاب جالوت روان شدند و هوا بغایت
گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان شموئیل از شهر ایلیا بِالْجُنُودِ با آن لشکرها ساخته قَالَ
گفت طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بدرستی که خدای آزماینده شما است در حرب جوی
گرم بِنَهَرٍ بجوئی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید فَمَن شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشا
ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب
آمده کما فی قوله تعالی جناح فیما طعموا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستی او از من است یعنی بر مذهب من باشد و هر که آب نخورد
إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که بردارد غُرْفَةً بِيَدِهِ کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آبی
در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوای با عطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده
از غرفه إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند
و هم مطهره های ایشان از بقیه آب غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بمرتبه غلبه کرد
که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی رح فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه
مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن جوی
آب مال و متاع دنیا است هر که بآن بیارامد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند
بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد مثنوی کاسه چشم حریصان پر نشد ؛ تا صدف قانع نشد پر در نشد
اگر بریزی بحر را در کوزه ؛ چند گنجد قسمت یکروزه ؛ و چنین کس بر لب آب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است
و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که از آن چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه و تعالی او را بقرب خود
مشرف گردانیده از روی معنی مستغنی سازد بیت قناعت توانگر کند مرد را ؛ خبر کن حریص جهانگرد را قطعه
ای قناعت توانگرم گردان ؛ که ورای تو هیچ نعمت نیست ؛ کنج صبر اختیار لقمان است ؛ هر کرا صبر نیست حکمت نیست فَلَمَّا
جَاوَزَهُ پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آن کسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را
تصدیق نموده مَعَهُ بگذشتن با او قَالُوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور نه نموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست مارا
توانائی امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ به جالوت و لشکرهای او و قولی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی نگذشتن
و از آن چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده
گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه بیقین میدانستند أَنَّهُم مُّلَاقُو اللَّهِ آنکه ایشان
ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزا و دن خدایرا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیار
گروه اندک از مؤمنان غَلَبَتْ غالب شده اند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و عدد آن بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت
و مددکاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر کنندگان است بتائید و قوت و چون خائفان ابا نمودند و مخالفان بر

طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف بر کشیده و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار جرار خنجر گذار
تیغ زن نیزه دار بودند بیت چو شیران آهن دل الماس چنگ ٭ چو گرگان بد گوهر آشفته رنگ ٭ و جالوت نیز جوانمرد عظیم الجثه و شدید الشوکت
بود و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام
که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ از برای جالوت و لشکرهای او قَالُوا گفتند مؤمنان رَبَّنَا
ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا
و نگاه دار تا بند قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ
پس شکستند و روی بهزیمت کردند مؤمنان کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُودُ و بکشت داود بن ایشاع جالوت
جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود و سرش بشکست و مغزش پریشان و لشکر او تمام را کشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر
خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و با آخر تمام مملکت بدو
رسید وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت و زبور
وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست و آن علمی است که پیغمبر را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود یا زبان مرغان
وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشتی خدای مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان به برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای
شر کافران بسبب مؤمنان جهاد کننده لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
و لیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت است عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان تِلْكَ این قصها که در و معجزات و اضحات بود
آيَاتُ اللَّهِ نشانهای قدرت خداوند است نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل ع بر تو میخواند بفرمان ما بِالْحَقِّ براستی
بروجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب آن را مسلم میدارند وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی به همه خلایق

الجزو الثالث

تِلْكَ الرُّسُلُ این پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را بخصایص
و فضایل عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ از پیغمبران کسی بود که خدای با وی سخن گفت بیواسطه چون آدم علیه السلام که گفت
اسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی ع که گفت انی انا ربک و چون پیغمبر ما ع که فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی وَرَفَعَ
بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ و برداشت برخی را از ایشان بپایهای بلند و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان
بودند و بعضی باکثر ایشان یا به تمام زمرهٔ ایشان یا به مجموع جن و انس چون پیغمبر ما ع و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در سن
و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس ع است که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت فرمود کما قال وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا
صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ما است ع که مفضل است بر انبیا بفضایل بیکران و خصایص بی پایان همچنان
که مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم میگردد مثنوی همه انبیا در پناه تواند ٭ مقیم در بارگاه تواند ٭ تو مهر منیری همه
اختر اند ٭ تو سلطان ملکی همه چاکر اند ٭ وجوه افضلیت آنحضرت نقلاً و عقلاً به بیان مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وَآتَيْنَا
و دادیم ما عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ
و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ به جان پاک که جبرئیل ع در ما و روی دمید یا نیرومند گردانیدیم او را بموافقت جبرئیل ع
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن اختلاف
کردند فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ پس ازین امتان کس بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود شده وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ
و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی
از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال

اراده کرده ذکر سبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ
میکند آنچه میخواهد یعنی از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید أَنْفِقُوا نفقه دهید
مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آن چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید بشما يَوْمٌ روزی که از هول
و هیبت آن لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد دران تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند
وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند
حق خدا را از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر موضعش اللَّهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود
مر خلق را إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت مر او را ثابت است الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده
در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نه مقدمهٔ خواب از فتور و غیر آنکه نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ
و نه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهر است لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها است از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملایکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزدیک او
روز قیامت کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها
و زمینها است از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند آفریدگان
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ
کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانها است یا فرا گرفته است علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها را و آنچه در آن است وَالْأَرْضَ و تمام زمین را
و آنچه بران است وَلَا يَئُودُهُ و او را در رنج نیفگند و بدو گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد
اوهام الْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریف ترین آیتی است از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را ملکی است که تقدیس میکند
نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل قراءات او در اخبار بسیار است لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام
بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان به بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این
آیت با آیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند
ابوالحصین انصاری رض دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام به مدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نمودند بوجه فسون و افسانهٔ وی مغرور
گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابوالحصین از حضرت رسالت پناه عم دستوری خواست تا برود و ایشان را
باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است قَدْ تَبَيَّنَ بدرستی که روشن شده است الرُّشْدُ
راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بِالطَّاغُوتِ بآنچه
می پرستند جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستی که چنگ فرو زده
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدستاویزی محکم که قرآن است یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر ماست عم سلمی قدس سره
گوید عروهٔ وثقی توفیق است در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق نجمیه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعت است و مر خواص را
مزید عنایت به محبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گرداند و بانوار خلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات
حضرت خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدسنا الله بسره حقایق کلامه مذکور است که درین طریق طاغوت ما سوای حق است کفر بوی
و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است و پیغمبر ما عم فرموده که الهوی عند الله ابغض من جمیع الآلهة بدترین خدایان که در
زمین می پرستند هوای ایشان است أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ ای محمد آنرا که هوای خود را بخدائی گرفته است آن بیچاره
می پندارد که او بندهٔ خدا است بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی : حاصل خواجه بجز پندار نیست * و در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم
و تعس عبد الزوجه در هلاک است بندهٔ زر و سیم و بندهٔ زن و فرزند هر آینه هر که بندهٔ چیزی باشد آنرا پرستند و نعم ما قال قطعه
هر چیز که اندر دو جهان بندهٔ آنی : آن هست ترا در دو جهان مونس و معبود : پس بالضرورت از همه چیزها می باید برید و بحق سبحانه بباید پیوست

این است سر فقد استمسک بالعروة الوثقی و این عروه است که لا انفصام لها هیچ انقطاعی و انفصالی نیست مر آنرا والله سمیع و خدای
شنوا است قول کسی را که متوسل بعروه وثقی بود علیم دانا است به نیت خالص متمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا خدای دوست
آن کسان است که بوحی گرویده اند یا متولی کار ایشان است در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشان را من الظلمات
از تاریکیهای کفر و ضلالت الی النور بسوی روشنائی ایمان و هدایت یا از فکرت به معرفت و یا از شک به یقین یا از ظلمت نفس بنور دل
یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت والذین کفروا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهودیان یا مرتدان و اصح آن است که عام گیرند جمیع
کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوت اند یهود را کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستان را
اصنام و آلهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین یخرجونهم این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشان است بیرون می آرند
یعنی می خواهند کافران را من النور از ایمان میثاقی الی الظلمات بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که به توریت داشتند بتکذیب
آن یا مرتدان را از اقرار بانکار اولئک اصحاب النار آن کافران با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون
ایشان دران آتش جاوید مانند کانند الم تر آیا ندیدی و به بصر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی آنکس که از روی عناد حاج ابراهیم
حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار و این مجادله کرد ان
آتاه الله الملک بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی و با این جرأت و مجادله چرا نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت
و او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد و سر کبر از گریبان عصیان بر کرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف
داشت دران وقت که ابراهیم عم بتان را شکست و رای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند
نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم یاد کن آنوقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن او
ربی الذی پروردگار من آنکس است که از روی قدرت یحیی زنده میگرداند و از عدم بوجود می آرد و یمیت و می میراند و از منزل بقا
ببادیه فنا می برد قال گفت نمرود انا احیی و امیت منهم زنده کنم و بمیرانم پس زنده واجب القتل را که رشته امید از زندگانی قطع
کرده بود طلبید و آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده میکردم و دیگری را بیگناه طلب نمود و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم
اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که مر احیا بعفو است و امانت بقتل و نه میدانست که احیا و امانت خلق حیات و موت است در اجساد و آن
خبر حضرت قادر مختار را انبا شد یا میدانست که بر حضار مجلس خود تلبیس می کرد لاجرم ابراهیم عم به حجت روشن تر انتقال نمود قال ابراهیم
گفت ابراهیم فان الله بدرستی که خدای یاتی بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من المشرق از افقیکه محل طلوع او است فات
بها پس تو بیار آنرا من المغرب از جائی که محل غروب او است فبهت الذی پس مبهوت گردانیده شد آن کسی که کفر کافر شد
یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بطریق احتجاج القوم الظالمین گروه ستمکاران را او کالذی
این سخن مترتب بآیت اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آن کسی که مر علی قریة بگذشت بر دیهی و هی خاویة
و آن دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود و پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابی است
و اشهر آن است که گذرنده برین دیه خراب عزیر عم بود که توریت حفظ داشت و از اکابر احبار یهود و بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس
او را اسیر گرفته ببابل آورده و حق سبحانه و تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر عم توجه به بیت المقدس نموده به قریه سایر
آباد بود یا بدیه عنب که بر دو فرسخی از ایلیا بود رسید پس موضعی ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور بار کرد
و در سایه دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بیفشرده پاره بیاشامید و بقیه در خنبکی بریخت و دراز گوشی که داشت
پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرده بران دیه ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قال انی یحیی گفت عزیر چگونه
و بر چه وجه زنده گرداند هذه الله این دیه را خدای تعالی یعنی چگونه آبادان سازد بعد موتها بعد از خرابی او یا اهل او را به چه کیفیت زنده
گرداند بعد از مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فاماته الله پس میرانید او را خدای
در وقت این تامل و تفکر مائة عام صد سال و خر او نیز مرد ثم بعثه پس زنده گردانید او را بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق

سبحانه او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارسی را
برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت اول باز آورد و این دیه عنب ازانچه پیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر
زنده گردانیده گفته اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر
زنده شد و چشم میمالید قَالَ كَمْ لَبِثْتَ گفت مر او را اینجا چند وقت است که درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ گفت عزیر درنگ کردم این
جا يَوْمًا روزی و چون بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پارهٔ از روز قَالَ بَلْ لَبِثْتَ گفت آن فرشته نه چنان
است که تو گمان برده بلکه درنگ کردی این جا مِائَةَ عَامٍ صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر ع با خود آمد و در نگریست
اوضاع آن موضع را بهیچ وجه دیگر یافت تعجب او بیفزود دیگر باره با او گفت فَانْظُرْ پس بنگر نگاه کن إِلَىٰ طَعَامِكَ بسوی
طعام خود یعنی انجیر که سله نهاده بودی وَشَرَابِكَ و بنگر به شراب خود یعنی بشیرهٔ انگور که در خیک ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ هیچ تغیر
نکرد آن عصیر وَانْظُرْ و در نگر إِلَىٰ حِمَارِكَ بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده انگاه خطاب
رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد وَلِنَجْعَلَكَ و دیگر تا گردانیم ترا آيَةً لِلنَّاسِ نشانه و عبرتی از برای
مردمان که در حشر حساب و شک دارند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا به بینی که بقدرت بی علت كَيْفَ
نُنْشِزُهَا چگونه او را حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی مرتب می سازیم ثُمَّ نَكْسُوهَا پس می پوشانیم مر آن استخوانها را لَحْمًا گوشتی عزیر ع
دران استخوانها می نگریست ندائی شنید که ای پوست و گوشت و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع بدان صورت
او سمت تسویه یافت و جان بجسد او درآمد فی الحال برجست و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن شد عزیر را آثار
قدرت الٰهی در احیای موتی بطریق معاینه قَالَ أَعْلَمُ گفت من میدانم حال العیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان أَنَّ اللَّهَ
انکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احیا و امانت قَدِيرٌ توانا است پس عزیر ع میان قوم و پیران آن قبیله او را بشناختند و گویند
کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت نصر کتب ایشانرا سوخته بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای بمن که بقدرت کامله كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده میکردانی
مردگانرا سؤال از برای شهود کیفیت احیا فرموده نه انکه در اصل احیا او را شبهه بود قَالَ گفت خدای أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده
که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و امانت و باز نمودگفتی رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي
وَيُمِيتُ قَالَ بَلَىٰ گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت نیز گرویده ام وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ولیکن این سؤال کردم
تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چگونگی آن در فتوحات مکی مذکور است که احیا متنوع می باشد چنان چه وجود خلق که بعضی به کلمه
کن موجود شدند و برخی را بید و برخی را به یدین ایجاد کرده و جمعی را ابتداء بوجود آورده و طایفه را به سبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون
ابراهیم ع تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته و احیای خلق بعد از موت وجودی دیگر است و نیز متنوع می تواند بود در خواست نمود که بمن
بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من ازان آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب آب دریا میگذشت
نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ان صحرا هر یک از و پارهٔ می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران
سبکساران گران مرطبع را فریب میتوان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع
تواند کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل ع که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام مکری گسترده است و سر رشته زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را
به قید پریشانی درآرد خلیل ع بیامد و ابلیس متحیر و اشبه خود را القا کرد خلیل ع فرمود که چه محل تحیر است همانکس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای
وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از زاویهٔ تفرقه بساحت جمعیت رساند مثنوی کوزه گر گر کوزهٔ را بشکند؛ چون بخواهد باز قایم میکند
انکه داند کوزه کردن از نخست؛ چه عجب گر سازد اشکسته درست؛ پس ابراهیم ع بزبان سؤال بگشاد که الٰهی بمن بنمای که چگونه زنده میکنی
تا این تاغی باغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قَالَ گفت خدای اگر مشاهدهٔ این حال آرزو داری فَخُذْ پس فراگیر
أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر این نیز گفته اند فَصُرْهُنَّ پس جمع کن ایشانرا إِلَيْكَ

بسوي خود يعني برو دست گير و در اشکال و هيئت ايشان نيکو تأمل کن و دقايق هيئه هر يک را بنظر تدقيق باز بين تا بعد از زنده شدن بر تو
مشتبه نگردد يا مجمع ساز بدان ايشانرا با يکديگر بعد از ان که پاره پاره کرده باشي و سرهاي ايشان بدست خود نگاهدار ثُمَّ اجْعَلْ پس بنه
عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهي ممکن باشد که جزوي از انها بر و تواني نهاد چه قسمت انها بر جميع جبال متعذر است و اين از قبيل ايراد
خاص ملخص سخن آنست که بر هر کوه که نزديکتر باشد و تواني بنه مِنْهُنَّ ازين مرغان متمزق شده با يکديگر آميخته جُزْءًا پاره ثُمَّ
ادْعُهُنَّ پس بخوان اين مرغانرا بنامهاي ايشان تا اجابت نموده يَأْتِينَكَ سَعْيًا بيايند بسوي تو و مي شتابند شتافتني
وَاعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ و بدان از روي يقين آنکه خداي عَزِيزٌ غالب است و عاجز نيست از انچه تو طلبيدي حَكِيمٌ محکم کار است در
هر چه ميسازد القصه ابراهيم عم مرغانرا ذبح کرد و اجزاي او ابعاض لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوايم و اجنحه ايشانرا پاره
پاره کرده با يکديگر بياميخت و گويند در هاون بکوفت تا اختلاطي تمام يافتند و منقسم ساخته بر چهار يا هفت پاره کوه نهاد و
سرهاي ايشانرا بر دست گرفته آواز داد که اي کبوتر و اي طاوس و اي زاغ و اي خروس بجانب سرهاي خود بشتابيد بفرمان خداي
عز و جل اجزاي هر يک از ديگري منفصل شده و با يکديگر ملتئم گشته ابدان ايشان درست شد و بسوي سرهاي خود بر زمين دويدن گرفتند
و حکمت در دويدن آن بود که اين صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم از ان مي شد که مرغان پرنده نه آن مرغانند يا به خيال ميرسيد
که شايد پايهاي ايشان شکسته نشده باشد و ديگر آنکه ادراک باصره مر کيفيت مرغي را در وقت دويدن بيشتر است از ادراک آن در وقت پريدن پس آن بدن
ها تا پيش پاي ابراهيم عم ميدويدند و از انجا پرواز نموده بسرهاي خود که در دست وي بود متصل ميشدند و در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را حيات
ابدي زنده گرداند بايد که قوي بدني را به تيغ رياضت بسمل ساخته بعضي را با بعضي بياميزد تا صورت ايشان شکسته منقاد فرمان شوند و ايشانرا بدعوت
شرع و عقل بخواند تا به طريق مطاوعت شتابان باز آيند محققان گفته اند که در ذبح طيور اربعه اشارت چنين بوده که کبوتر را که پيوسته با مردم مستأنس
است بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مايل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر
و صفت حرص و آز بگذار و طاوس را که مجمع زينت است سر بردار و ديده همت را از آرايش دنيا فرو بند که بتيغ مجاهده اين چهار صفت مذمومه را ذبح کند
و حيات ابد و زندگي سرمدي يابد و گويند چهار صفت از طبايع ارکان اربعه در آدمي پديد آمد و ذبح آنها به تيغ مخالفت لازم است اول صولت کبر
که نتيجه آتش است دوم داعيه شهوت که ثمره هوا است سيوم تکاپوي حرص که عادت آب است چهارم تيرگي امساک که صفت خاک است و حکيم
ثنائي روح الله روحه بدين معني اشارتي فرموده مثنوي چار مرغ است چار طبع بدان ‡ جمله را بهر دين بزن گردن ‡ پس با يمان و عقل و عشق و دليل
زنده کن هر چهار را چو خليل مَثَلُ الَّذِينَ نمونه نفقه کردن آنکسانيکه بي شائبه غرض و داعيه عوض يُنْفِقُونَ بيرون ميکنند و صرف مينمايند أَمْوَا
لَهُمْ خواستهاي خود را فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خداي بر غازيان و مجاهدان و نزد جمعي همه ابواب البر راه خداي است و بر هر تقدير مثل نفقه کردن
اين منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل حبه است که در زمين طيب بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ بر و يا ند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بدان نوع
که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که يکي را هفصد حاصل آمده باشد
وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ و خداي زياده ميگرداند اين هفصد را بهفصد هزار و بيشتر لِمَنْ يَشَاءُ براي هر که خواهد از منفقان بحسب نيت وَاللّٰهُ وَاسِعٌ
و خداي بسيار بخشاينده است که يکي را هفصد زياده ميدهد عَلِيمٌ دانا است بنفقه کنندگان و عزايم و نيات ايشان غرض ازين تمثيل تصوير اضعاف است
و ترغيب متصدقان که چون نظر با جر کنند که يکي را هفصد است پيوسته بتصدقات اشتغال نمايند مثنوي آنکه بشارت بجودت ميدهد
دانه يکي هفصدت ميدهد ‡ دانه با نبازي شيطان مکار ‡ تا زيکي هفصد آيد ببار الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنکسانيکه نفقه ميکنند أَمْوَالَهُمْ مالهاي
خود را فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خداي در جهاد و يا ساير خيرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پي در نمي آرند مَا أَنْفَقُوا آن چيزرا که نفقه کرده اند
مَنًّا منتي يعني منتي بر کسي نه نهد در صدقه دادن وَلَا أَذًى و ديگر آزاري در نيارند صدقه خود را آزاري يعني فقير و درويش را نرنجانند قولا و فعلا
لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ايشانرا است مزد صدقه ايشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ايشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسي نيست مر ايشانرا از
کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نيستند ايشان که اندوهگين شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نيکو و وعده جميل مر درويش را
وَمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتي سخن سائل يعني عفو کردن از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهتر است مر مسئول را در نفع مِنْ صَدَقَةٍ از ان صدقه

له نسبت به سائل يتبعها اذى آزاري در آيد از رنجي وآزاري از سرزنش وغيره والله غني وخداي بينياز است از صدقه
آنها كه مشرب نفقات خود را بجنس وخاشاك منت وآزار مكدر سازند حليم بردبار است تعجيل نكند در عقوبت منان ومؤذي يا ايها
الذين آمنوا اي گروه گرويدگان لا تبطلوا باطل مكنيد وتباه مسازيد صدقاتكم بالمن مزد صدقهاي خود بمنت نهادن
بر درويش چه مال ازان حق است وتوانگر حمال آن پيش نيست ومنت صاحب مال را است نه حمال را وحضرت حقايق پناهي اشارتي بدين معني
در سبحة الابرار ميفرمايد مثنوي بار فقر از فكني از پشت تن بار منت منه بر گردن تن چون عطا بخش خدا آمد و بس نه بدكه دانا ننهد منت كس
در كرم حيله گري پيشه نه جود داره كه كذي پيشه نه پس متصدق را بايد كه بشكرانه آنكه مظهر اثر خير واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده
والاذى وديگر بيت مكنيد صدقهاي خود را بايذا يعني رنج رسانيدن بدرويشان نه بزبان كه او را بگدائي سرزنش كنند نه بفعل كه روي
ترش كرده چين بر جبين افگنيد چه اگر درويش نباشد توانگر مظهر صفت جود وكرم نه تواند شد بيت اي توانگر بحقارت منگر سوي گدا
كه گدائي وي انشه زرداري تست حق سبحانه درين آيت جهت تكميل صدقه مؤمنان ميفرمايد كه نفقه خود را بمنت وآزار باطل مسازيد كالذي
همچون ابطال آنكسي كه از طريق حق منحرف وبسمت نفاق متسم گشته ينفق ماله نفقه ميكند مال خود را رئاء الناس براي وي نمودن
مردمان ولا يؤمن وبحقيقت نمي گرود بالله واليوم الآخر بخداي وبروز قيامت اگر بخداي گرويده بودي صدقه براي وي دادي
نه براي ديگران واگر بقيامت اعتقاد داشتي براي معامله مجازات كردي نه براي مرايات فمثله پس نمودار صدقه اين منفق مرائي كمثل صفوان
همچون نمودار سنگي است خاره هموار عليه تراب كه بران سنگ خاك خشك است فاصابه پس بران سنگ رسيد وابل باران
بزرگ قطره كه سيل از و زود وبسيار خيزد فتركه پس بشست آنخاك را از سنگ وبگذاشت آنرا صلدا سنگ تهي وپاك از گرد وخاك وصفوان
مثل منافق است وخاك بران سنگ نمودار نفقهاي او كه بريا كرده وچون قطرات باران عدل از سحاب رباني بريزان گردد آثار آن
نفقات محو شده سنگي بي حاصل بماند وتمام اعمال اهل ريا همين حال دارد بيت ترا آتش فشان برقي چه آيد گر افروختن شمعي چه آيد
لا يقدرون قادر نباشند اين نفقه كنندگان مرائي على شيء بر ثواب چيزي مما كسبوا از آنچه تصدق كرده باشند بريا والله
لا يهدي وخداي راه ننمايد وعزم هدايت در دل نيفكند القوم الكافرين گروه ناگرويدگان را ومثل الذين ومثل نفقه آنانكه باعتقاد
واخلاص ينفقون اموالهم بيرون ميكنند مالهاي خود را وبدرويشان ميدهند ابتغاء مرضات الله براي طلب خوشنودي
خداي وتثبيتا از براي ثبات ويقين صادر شده من انفسهم از نفسهاي ايشان بيافتن صدقه كمثل جنة مانند ميوه دار بوستاني
است كه واقع باشد بربوة بموضع بلند كه تابش آفتاب زودتر بوي رسد ورياح لواقح بر وبيشتر وزد ببار نزد ديگر واز آفت معمورستان
در آب ووزر تر واين باغ در چنين مبني اصابها برسد بوي وابل باران بزرگ قطره فآتت پس بداد وبر آورد اكلها ميوه خود را
ضعفين دو برابر يعني يك سال چندان بر دهد كه زمينهاي ديگر بدو سال دهند فان لم يصبها پس اگر نرسد بدان باغ وابل
باران عظيم القطرات فطل پس بدو رسد باران ضعيف وآن نيز او را كافي است يعني اثر باران ضايع نميكند وبهم وبيش محصول ميدهد ومقصود
ازين مثل حصول جزاي مخلصان است كه انچه براي رضاي خداي تصدق كنند زيادش نيكو حالي نيست خواه آن صدقه اندك باشد وخواه بسيار
والله بما تعملون وخداي بدانچه شما ميكنيد از روي اخلاص وريا بصير بينا است ومناسب هريكي جزا خواهد داد ايود احدكم
تمثيل ديگر است براي صدقه اهل ريا مي فرمايد كه آيا دوست ميدارد يكي از شما همزه انكار است يعني دوست ندارد ان تكون له آنكه باشد مر او را
جنة بوستاني من نخيل از درختان خرما واعناب وانگورها يعني باغي مشتمل بر اشجار كه تجري ميرود من تحتها الانهار
از زير درختان او جويهاي آب كه مر صاحب باغ راست فيها در ان بوستانها من كل الثمرات از همه ميوها نه همين خرما وانگور وتخصيص
آن ها بجهت تفضيل وكثرت ايشان است واصابه الكبر وحال آنكه فرا رسيد خداوند اين باغ پيري وبزرگ سالي وله ذرية ومر او راست
درين پيري فرزندان ضعفاء خوردان وناتوان ومعيشت پدر وفرزندان همه ازين بوستانها است فاصابها اعصار پس بدين بوستان
رسيد باد گرم وگويند گرد بادي فيه نار دران باد آتشي وهمچنين باد آتشين را سموم ميگويند فاحترقت پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم وصاحب
باغ متحير ومهموم فرو ماند اين مثل عمل منافق ومرائي است كه سموم عدل الهي باغ اعمال ايشان را كه بدان اميدواري دارند بسوزند وايشان محجور ومحروم

بمانند ـ مثنوي ـ نه کاري که بابند مردي بران : نه مالي که بینند نفعي دران : زابر ریا برقي او وخته : همه کشت اعمالشان سوخته كَذَٰلِكَ همچون
بیاني که درباب صدقه وجها ذکر کرده شده يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خداي لَكُمُ الْآيَاتِ براي شما نشانهاي الطاف واحسان خود لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما دران تفکر نمائید ودر عبادت دیگري را باو شریک نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه مؤمنان أَنْفِقُوا انفقه کنید
در راه خداي مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزهاي انچه کسب میکنید بتجارت وصناعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا واز انچه بیرون آوردیم لَكُمْ مِنَ
الْأَرْضِ براي شما از زمین چون حبات واشجار مثمره اغنیاي انصار بوقت رسیدن خرما انچه رسیده تر وگزیده تر بودي پنهان ازکید بمسجد رسول ع
در گوشه نهادندي تا فقراي مهاجرین تناول نمودندي روزي یکي از مال واران دنیا دوست دو لیست صاع خرما ازان متاع که هیچ نیرزیدي با کل
بیاورد ودر میان خرماهاي نیکو بریخت وکالائي خبیث خود را بآن متاعهاي پاکیزه برآمیخت حق تعالي ازین معامله نهي کرد وفرمود که از اطیب مال
صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ وقصد مکنید بچیزهاي تباه وناخوش که از دنائت همت مِنْهُ تُنْفِقُونَ ازان چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ
بِآخِذِيهِ وحال آنکه نیستید شما فراگیرنده چنان چیز را اگر بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ مگر آنکه چشم فروخوابانید در اخذ آن و
مساهله ومسامحه کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید که خداي غَنِيٌّ بي نیاز است از کسي که تصدق کند بمال خبیث حَمِيدٌ ستاینده است آنرا که صدقه
از مال پاکیزه دهد الشَّيْطَانُ دیو سرکش یعني ابلیس ودر تفسیر کبیر گوید که یکي از شیاطین انس یا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و
احتیاج یعني میترساند در وقت انفاق از درویشي ومحتاجي وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ ومیفرماید شما را به بخل وامساک ومنع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ
وخداي وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشي مِنْهُ از خود مر گناهان شما را در عقبي وَفَضْلًا وافزوني روزي مکافات در دنيا وَاللَّهُ
وَاسِعٌ وخداي بسیار فضل است بر منفقان عَلِيمٌ دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل ومغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خداي حکمت یعني فقه
مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد تا داند که چه وبکه مي باید داد یا دانستي که میان القاي رحماني ووسوسه شیطاني تمیز نماید تا از وعید شیطاني نترسد وبوعده
رحماني مستظهر باشد وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ وهرکرا حکمت دادند فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس بدرستي که دادند او را نیکوئي بسیار امام ابو اللیث
رح فرموده که حق سبحانه مال ومتاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنيا قليل ودانش وحکمت را خیر موصوف ساخته که فقد أوتي خيرا كثيرا این عالم باید
که اهل دنیا را ملازمت نکند وداغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود ننهد که او را خیر کثیر داده اند وآنها را متاع قلیل ودر کلام مرتضي رض وارد است که
شعر رضينا قسمة الجبار فينا : لنا علم وللأعداء مال : فان المال يفني عن قريب : وان العلم باق لا يزال
بیت علم داد ندبا ورسید بقارون زر وسیم : شد یکي فوق سما ودگري تحت سمک : وَمَا يَذَّكَّرُ ودر نیابند وپند نگیرند بدین موعظها
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا أَنْفَقْتُمْ وانچه بیرون کردید اي مؤمنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض
یا تطوع از روي ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب کردانیدید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت
فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ پس بدرستي که خداي میداند او را وفراموش نمیکند وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند ویا نذر معصیت کنند
یا نذري که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند مِنْ أَنْصَارٍ از یاري دهندکان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ
اگر آشکارا کنید صدقهاي خود را بوقت دادن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزي است انچه دیگران را رغبت افتد وبر بخیلان حجت لازم شود وقلوب بسکان
آشنائي یا اهل حق میل کند وَإِنْ تُخْفُوهَا واگر پنهان دارید صدقات خود را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ وبدهید آنرا بدرویشان بخفیه فَهُوَ
خَيْرٌ لَكُمْ پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا وسمعه دور مي ماند ودرویش نیز از مذلت آمد وجي ناموسي محفوظ مي باشد
بعضي از علما حکم اخفا عام دارند ودر فرایض ونوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در اخفا مبالغه عظیم وهشتند هم
در نفقه فرض وهم در صدقه تطوع وجمعي بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است ودر فرایض اظهار اولي است تا مظنه ترک زکوة بکسي نه برند ودیگران
مسارعت است یا مر حق سبحانه وتعالي وسبب رغبت توانگران دیگر مي شود باداي زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولي باشد واز ابن عباس رض
منقولست که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه ودر حدیث آمده که صدقة السر تطفي غضب الرب واز کمال کرم الهي است
که در صدقه فرمود اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ ودور رانیم از شما انکه در صدقه فرمود حفص يكفر میخواند یعني خدا تعالي دور کند از شما مِنْ
سَيِّئَاتِكُمْ بعضي از گناهان شما یعني آنکه صغایر بود وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخداي بدانچه میکنید از اداي صدقه خفا خفاي آن خَبِيرٌ دانا است آورده

که اهل ذمه را قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و احکام
اکرام سید انام علیه الصلوة والسلام شرف معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شمردند و چون صورت حال بر حضرت رسالت
علیه الصلوة والسلام عرض کردند این آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم هُدٰىهُمْ راه نمودن یهود بهدایت
توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای بعنایت خود يَهْدِي مَنْ يَشَاۤءُ راه می نماید بایمان هر کرا خواهد پس
حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جایز است وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه
می کنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِكُمْ پس از برای نفسهای خود می کنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد خواه مسلمان بیت
گر او سر دهش آتش سجود تو والیس چرا میری دست جود نخورشید کجکک و ملک و حمام که روزی در افتد بهمائی بدام جوهر گوشه تیر بیان افکنی
بنا کاه مینی که صیدی کنی وَمَا تُنْفِقُوْنَ و نفقه نمی کنید شما که مؤمنانید اِلَّا ابْتِغَاۤءَ وَجْهِ اللّٰهِ مگر برای طلب ثواب و خشنودی
خدای و وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعا وما اتیتم من زکوة تریدون وجه الله وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه
میکنید از مال خود يُوَفَّ اِلَيْكُمْ توفیه میکند بر آن می کنند برای شما یعنی جزای آن تمامی بتمامی رسانند وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ و شما ستم دیده
نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنند لِلْفُقَرَاۤءِ این صدقه و نفقه شما برای درویشان است الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا آنانکه باز
داشته شده اند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در طاعت خدا تعالی یا در جهاد لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نمی توانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت
ضَرْبًا سیر کردنی فِي الْاَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون خباب بن ارت و بلال
و ابن مسعود و امثال ایشان رض که در مدینه کمینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان صفه مسجد پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود و بر
ملازم آنحضرت بودندی نه سایه التفات بر کس می انداختند و نه بسوال طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ
می پندارد ایشانرا مرد نادان و بیخبر از حال ایشان اَغْنِيَاۤءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ
تو می شناسی ایشانرا ای محمد صلی الله علیه وسلم بِسِيْمٰهُمْ و بنشان و علامت ایشان که صفرة اللون است و زاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری
اشک لَا يَسْئَلُوْنَ النَّاسَ سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان اِلْحَافًا از روی الحاح و ابرام و بغیر چه ایشان موصوف اند
بتعفف که ترک سوال است ترک سوال بجهت مرحمت و شفقت می کردند تا که مردم رد سوال نکنند و از ستکاری باز مانند ما افلح من رد السائل
وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود برای اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای بِهٖ عَلِيْمٌ بدان
دانا است میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید الَّذِيْنَ آنانکه يُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند در راه حق برای مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را
بِالَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ و بروز سِرًّا در نهان وَّعَلَانِيَةً و آشکار اغرض استغراق اوقات است با عطای صدقات در اسباب
آورده که مرتضی علی رض چهار درم داشت یکی بطاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی آیت فرستاد و حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام از مرتضی رض پرسید که ترا چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون از چهار وجه
ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از آنها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که صدیق رض چهل هزار دینار
صدقه داده ده هزار درم در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و به همان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیق رض
را بستود فَلَهُمْ پس مر ایشانرا است که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان
که آن بهشت باقی و نعمت جاودانی هست و گفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوف نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندهگین شوند الَّذِيْنَ آنانکه يَاْكُلُوْنَ الرِّبٰوا میخورند
مال ربوا را یعنی معامله میکنند و زیاده می ستانند لَا يَقُوْمُوْنَ برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور اِلَّا كَمَا يَقُوْمُ مگر آنچنانکه برمی خیزد
الَّذِيْ آن کسی که يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطٰنُ بزند و بیفکند او را دیو یا بر ساند بدو مِنَ الْمَسِّ از سودن مراد صداع و صرع و جنون است عرب آنرا که جنون
جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مخبط می سازد و حق سبحانه سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان
ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشانه بشناسند ذٰلِكَ آن عذاب ایشانرا بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بسبب

که ایشان گفتند اِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبٰوا مانند ربواست کفار مکه درم بده درم بیع میکردند و میگفتند این ربوا نیست بیع است
میان ربوا و بیع فرق میکردند وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ و حال آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وَحَرَّمَ الرِّبٰوا و حرام ساخته ربوا را فَمَنْ جَاءَهٗ
مَوْعِظَةٌ پس هرکه بیاید بدو یعنی بوی رسد پندی مِنْ رَّبِّهٖ از پروردگار او که نهی کرده است از ربوا فَانْتَهٰى پس باز ایستد از آن فَلَهٗ
مَا سَلَفَ پس مر او راست آنچه گرفته است قبل از تحریم و آن را ازو نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور است
وَاَمْرُهٗ و کار او مفوض است اِلَى اللّٰهِ به خدای یعنی او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد
وَمَنْ عَادَ و هرکه بازگردد باستحلال ربوا پس از آنکه آن را خدای تعالی حرام گردانید فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی اَصْحٰبُ
النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آنجا جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربوا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ
يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا کم و کاست میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هرچه
از آن مال بصدقه دهند یا در راه حج و غزوه نفقه کنند پذیرفته نشود و این بکمال نقصان است وَيُرْبِي الصَّدَقٰتِ و افزونی گرداند خدای صدقها را
یعنی هرچند که کم باشد مزد او بسیاری خواهد بود وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ و خدای تعالی دوست نمیدارد كُلَّ كَفَّارٍ اَثِيْمٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود
بزه کاری که بر ارتکاب ربوا مصر بود اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بتحقیق آنانکه گرویدند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و در عمل آوردند او امر را موجب فرمان
وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدادند زکوة را لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار
ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ایشان را ترس نباشد از آنچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و ایشان اندوهگین نشوند برای آنچه
گذشته اند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای وَذَرُوْا و دست بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا
از آنچه مانده است از ربوا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما باور دارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی بر ربوا با یکدیگر معامله
داشتند حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو بشرط آنکه ربوای ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوای دیگران
از ایشان ساقط شود صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت کردند و ایشان فریاد آورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا را
از همه مردمان وضع کرده اند و ما هنوز بدان مبتلا گرفتاریم پس قصه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت حال ماجرای ایشان بجناب
نبوت مآب نوشت این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا پس اگر نکنید و بقیه ربوا ترک نمائید فَاْذَنُوْا پس آگاه کنید یکدیگر را
و آماده باشید بِحَرْبٍ بجنگ کردنی مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ از خدای و رسول او و حفص فَاٰذِنُوْا خوانده از اذن که معنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید
آگاه باشید و بدانید که لایق آید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وَاِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فَلَكُمْ پس شما راست
رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ سرمایهای اموال شما لَا تَظْلِمُوْنَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُوْنَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه
چیزی بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی
تا ادای سرمایه مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیت آمد که وَاِنْ كَانَ و اگر واقع باشد غریم ذُوْ
عُسْرَةٍ خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادن است اِلٰى مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی
وَاَنْ تَصَدَّقُوْا و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر دانید شما که آنچه خدای تعالی میفرماید
متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجاح جاودانی است وَاتَّقُوْا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ بازگردیده شوید
در آن روز اِلَى اللّٰهِ بحساب خدای یا جزای که مقرر کرده است از ثواب و عتاب ثُمَّ تُوَفّٰى پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ
جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ و ایشان یعنی بازگردیدگان بوی ستم کرده نشوند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای جماعت
گرویدگان اِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى
تا وقت نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوْهُ پس بنویسید آن را در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار
اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَّيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ براستی و درستی
یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَاْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتاب بقول بعضی

فرض کفایت است و بقولی فرض عین بشرطیکه فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده لقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب یعنی اولی آنست
که ابا نکند کاتب چون التماس کنند ان یکتب انکه بنویسد وثیقه معامله را کما علمه الله همچنانچه بیاموزانید او را خدایتعالی یعنی بدان نوع که امر شرعی واقع
شد فلیکتب پس باید که بنویسد ولیملل و باید که املا کند کاتب الذی علیه الحق انکسی که بروی است دین و بزبان خود اقرار کند ولیتق الله
و باید که بترسد املا کننده از خدایتعالی ربه که پروردگار اوست ولا یبخس و کم نکند در وقت اقرار منه شیئا از ان حق که بروست چیزی را
فان کان پس اگر باشد الذی علیه الحق انکسی که بروست حق یعنی بر ذمه اوست سفیها جاهلی بی وقوف یعنی بالغی غیر رشید چون مجانین
و مردم مبهوت او ضعیفا یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیری نیک رسیده او لا یستطیع یا انکه مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند ان یمل
هو انکه املا کند او که مدیون است به جهه انکه اخرس باشد یا بواسطه انکه مرض لکنت در زبانش پدید آید یا انکه بدان لغت که متعارف قوم است گویا
نبود فلیملل پس باید که املای آن حق کند ولیه ولی از ینها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع
و باید که ولی اقرار کند بالعدل براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند واستشهدوا و گواه گیرید بر معامله خود شهیدین دو گواه من رجالکم
از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد فان لم یکونا پس اگر این دو گواه نباشند رجلین دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند
فرجل پس یکمرد وامرأتان و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بمردان در بکارت و ولادت و عیوب نسائی در موضع مستور مسموع است و با
مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبول
است و گواه باید گرفت ممن ترضون از آن کسانیکه پسندیده و رضی باشند من الشهداء از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را
در امرأتین یعنی دو زن برای آن باید ان تضل تا چون فراموش کند احدهما یکی از ان دو زن معامله را که بران گواه بوده فتذکر پس باید که یاد
دهد احدهما الاخری یکی از ایشان آن دیگر را چون بجهت غلبه رطوبت نسیان بر امزجه نسوان غالب است پس دو زن باید که تا بتذکیر یکی نسیان
دیگری زایل گردد ولا یاب الشهداء و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای ادا یا تحمل
آن ولا تسئموا و ملول مشوید ان تکتبوه از انکه بنویسید حق را صغیرا در حالتی که خورد باشد آن حق او کبیرا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید
الی اجله تا مدتی که او مقرر شده باقرار مدیون ذلکم این کتابت شما اقسط راست تر است عند الله نزدیک خدای تعالی واقوم و صواب
تر للشهادة مر گواهی دادن را چه کتاب مذکر شهود است وادنی و نزدیکتر است کتابت الا ترتابوا بانکه شک نشوید در مقدار حق و مدت آن
و تعین شهود حق چون رجوع نمائید بکتاب الا ان تکون مگر انکه باشد معامله تجارة حاضرة بازرگانی بحضور تدیرونها بینکم که میگردانید
آنرا میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی الا تکتبوها انکه ننویسید آنرا واشهدوا
و گواه گیرید اذا تبایعتم چون خرید و فروخت کنید نقد بنقد و حکم این آیت منسوخ است بآیت فان امن بعضکم بعضا الآیه
ولا یضار کاتب و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند ولا شهید و نه گواه را ضرر رسانند
بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد ایمعنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منقول
آنست که باید که کاتب تجاوز نکند کسی را و وثیقه راست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی
در نگذرد و گواهی بنوشد بوقت طلبیدن و باز نگیرد وان تفعلوا و اگر بکنید ای معاملان بانها که نهی کردم از اضرار کاتب فانه فسوق
بکم پس آن فعل منهی که گفتیم نافرمانی باشد لاحق بشما واتقوا الله و بهمه شما بترسید از خدایتعالی و فرمان او را خلاف مکنید ویعلمکم الله
و می آموزاند خدایتعالی شما را مصالح دین و دنیای شما را والله بکل شیء و خدایتعالی بهمه چیزها علیم دانا است وان کنتم
و اگر باشید شما علی سفر در سفری علی بیجا یعنی بی است ولم تجدوا کاتبا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد
و ادوات کتابت یافته نشود فرهان مقبوضة پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فرا ستده فان امن پس اگر ایمن دارد بعضکم بعضا
بعضی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فلیؤد الذی اؤتمن پس باید که ادا کند انکس که امین داشته شده است یعنی مدیون امانته وام او را
و انکار حق نکند ولیتق الله و باید که بترسد از خدایتعالی ربه اعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند ولا تکتموا الشهادة و مپوشید گواهی که پوشیدن آن
از گناهان کبایر است ومن یکتمها و هرکه بپوشد گواهی را فانه آثم قلبه پس بدرستی که بزه مند و گناهکار است قلب او یعنی سخت تر و غلیظ تر است از آثام

اضافت اثم بقلب نسبت دل و دوات ... [illegible] شهادت

متعلقهٔ اعضای ظاهره وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بانچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِيمٌ داناست لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و خدایراست انچه در آسمانها است از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه که اسرار غیوب و بواطن صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمینها است از ارکان و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال اند وَإِنْ تُبْدُوا واگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از عزائم و نیات أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید یُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ شمار میکند شما را خدای تعالی بدان چیز یا خبر میدهد شما را ازان تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر است آورده اند که حق سبحانه و تعالی روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ پس بیامرزد بعد از احصا مر انکس را که خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای تعالی بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِيرٌ تواناست بعضی بر آنند که این آیت بآیت لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا منسوخ است و جمعی گویند محکم است از برای که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیت خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیت لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ بعد ازین برای آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام رض از تامل در مضمون آن متالم گشته بی طاقت شدند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان نقبا رضی اللّٰه عنهم اجمعین اتفاق نمودند که بملازمت حضرت رسالت پناه صلوات اللّٰه علیه رفته صورت حال بموقف عرض باید رسانید پس بجناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول اللّٰه کلفنا من العمل ما لا نطیق به ما را تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز و کدام عمل است گفتند یا رسول اللّٰه عنان دلها در قبضهٔ اقتدار و زمام اندیشها در قبضهٔ اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور مینماید و ما از ان اکراه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم و حق سبحانه میفرماید که یُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید سید عالم علیه السلام فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لاجرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و اطعنا دلهای اصحاب از کلام سید جناب اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره به برکت این گفتار کار دشوار ایشان روی باسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در ثنای این امت و سبکباری ایشان این آیت فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد علیه الصلوة والسلام بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدان چیز که فرستاده شد باو مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول ع به تحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود كُلٌّ همه ایشان از نبی و متابعان او آمَنَ بِاللّٰهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کاملهٔ او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند نه بنات وی و بنو ملیح میگویند که الملائکة بنات وی و رسل اند از حق سبحانه بانبیا در وصول وحی اند رسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای منزلهٔ وی که همه حق است و سخنان او است غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق اند لَا نُفَرِّقُ میگویند نبی و مؤمنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچیک مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم به خلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر اند وَقَالُوا سَمِعْنَا و گفتند مؤمنان شنیدیم قول خدایرا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروهٔ خطاب بر آمده گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی تو است بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر انکه این آیت و تالی او مکی است و بی واسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی اللّٰه عنه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرموده اند نمازهای پنجگانه و خواتیم سورهٔ بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزند مر کسی را از امت که شرک نیارد بخدای و در ینابیع آورده که چون رسول علیه السلام به معراج رفت و بساط کونین را بر قدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید مثنوی

سوی عالمی شد که عالم نماند ؛ وزو در میان سایه هم نماند ؛ برون آمد از پردهٔ بود خویش ؛ نگه کرد بی پرده مقصود خویش

بوقتی که در مقام أَوْ أَدْنٰى سلام و کلام الهی در مقابلهٔ تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل علیه من ربه چنانچه خواجهٔ عالم صلوات اللّٰه علیه السلام مناجاتی کرد محتوی بر آنکه مرا شربت این کرامت بی مؤمنان امت

گوارنده نیست حق تعالی فرمود والمؤمنون كل امن الایه حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه عالم علیه السلام فرمود قالوا سمعنا
واطعنا خطاب آمد که منهم بر ایشان سهل کردم لا یکلف الله در رنج نیفکند خدای نفسا هیچ نفسی را یا نه فرماید بکاری الا وسعها مگر بمقدار
طاقت و لها ما کسبت مر آن نفس را باشد انچه کسب کند از نیکوئی هاي و علیها ما اکتسبت و بروي باشد انچه بجا آرد از بدیها حضرت
علیه السلام درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که ربنا لا تؤاخذنا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم عملی
نیکو از ما فوت شد او اخطانا یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم ربنا ای پروردگار ما ولا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا بار گران
کما حملته همچنان که بار کردی آن چیز گران را علی الذین من قبلنا بر آنکسانیکه پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکلیف شاقه
بر ایشان واقع شده بود ربنا ولا تحملنا ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة لنا به آنچیزی را که نیست طاقت ما را بآنکه حدیث
نفس است و وسوسه او بقول مفسران که این آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقول دیگر مکی است مراد استیلای شیطان است
بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان برداری او باز دارد و گفته اند لا طاقة لنا به [illegible]
از صراط مستقیم واعف عنا و عفو کن و در گذار از ما خطاها و فراموشیهای ما را واغفر لنا و بیامرز گناهان ما را وارحمنا و ببخش بر ما
بقبول طاعتهای ما انت مولنا تو کارساز و یاری دهنده مائی فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه
کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رض این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت پناه علیه السلام این دعا را در شب
معراج میگفت و ملایکه آمین میگفتند حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود

سورة آل عمران و هي مائتان آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الم مفتاح صورة یا اسم او است یا الف اشارتی بالای عمیم حق است و لام بلقاء کریم او و میم به محبت قدیم یعنی برکت آلای او در دنیا
همه را علی العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص و اصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل
الله خدای سزاوار پرستش او است لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیات هر زنده از وی است القیوم
پاینده که قیام هر پاینده بدو است جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت علیه السلام در باب عیسی علیه السلام مناظره
بکنند حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بر دوش و حلقه دین الهی بگوش داریم حضرت جواب داد
که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی علیه السلام بحق سبحانه
محقیم و اگر عیسی علیه السلام پسر او نیست پس پدر او کیست رسول علیه السلام فرمود که در مذهب ما و شما فنا بر خدای روا نیست و خود میدانید
که عیسی علیه السلام شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیده شما
پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری نیز بدو نسبت میکنید
و حق سبحانه از این همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخواستند و هشتاد و نه آیت از اول این سوره نازل شد
و چون نزاع ترسایان تارة در الوهیت عیسی علیه السلام و تارة در نبوت محمد علیه السلام واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق
و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از ان در بیان نبوت فرمود که نزل فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را
بالحق براستی و راخبار به درستی و در دلالات مصدقا در حالتی که موافق است این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از وی
بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و انزل التوراة والانجیل و فرو فرستاد توریت و انجیل را
من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله
مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهود و نصارا در انچه نسبت بعزیر و عیسی علیه السلام میگویند ثابت میشود وانزل الفرقان و فرو
فرستاده کتابهای دیگر را که جدا کننده است میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتی است که مقارن انزال کتب بوده
و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود ان الذین کفروا بدرستی که آن کسانیکه نگرویدند بایات الله به نشانهای قدرت
الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق ابتدای لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت یعنی

وَاللّٰهُ عَزِيزٌ وخداي غالب است وقادر بر عذاب كفار ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب وغضب بر ايشان إِنَّ اللّٰهَ بدرستي كه خداي
لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشيده نمي ماند بر وي چيزي از كائنات فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در زمين ونه در آسمان بلكه علم الهي
محيط است به جميع معلومات وموجودات وعلم عيسى عليه السلام به بعضي از مغيبات حاصل بوده وآن نيز بتعليم حق بود وبدين گمان علم
ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبيت او هُوَ آن خداي كه علم او محيط است به همه موجودات الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنكس است كه تصوير
ميكند شمارا فِي الْأَرْحَامِ در رحمهاي مادران شما كَيْفَ يَشَاءُ به هر نوع كه ميخواهد دراز وكوتاه وذكور واناث سياه وسفيد وناقص وكامل
زشت وزيبا سعيد وشقي وقدرت عيسى عليه السلام برين وجه نبوده بلكه در رحم مادر تصوير يافته ومصور مصور خود نتواند بود زيرا كه مصو
مخلوق است ومخلوق محتاج به خالق ومحتاجي خدارا نشايد وخالق همه الله است لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ تكرير جهت تقرير وحدانيت است
على رغم انف نصارى كه بثالث ثلاثة قائل اند الْعَزِيزُ بي همتا وبي مانند الْحَكِيمُ داناي محكم كار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ او است آنكه فرو فرستاد عَلَيْكَ
الْكِتَابَ بر تو قرآن را مِنْهُ بعضي ازين كتاب آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ نشانهاي روشن است وآيتهاي مفصل ومبين كه در لفظ ومعنى
آن هيچ اشكال نباشد هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ آن آيات محكمه ام الكتاب اصل ومعظم قرآن است وَأُخَرُ وآيتهاي ديگر مُتَشَابِهَاتٌ مانند اند بيكديگر
در ظاهر وادراك معاني آن بي تامل دست نميدهد بعضي بر آنند كه محكم آنست كه محتمل يك وجه بيش نباشد ومتشابه آنكه احتمال وجوه دارد
شيخ ابو منصور ماتريدي رح فرموده كه عقل بيان محكم ميداند ومتشابه بي مدد نقل دخل كردن نميتواند وگفته اند متشابه حروف مقطعه اند
كه يهود ونصارى از روي حساب جمل مدلت بر مدت دولت اسلام استدلال ميكردند وچون هر سوره از مقطعات غير مكرره در حساب تفاوت
بسيار ميداشت چنانچه در الم هفتاد ويك است والمص صد وشصت ويك الر دويست وسي ويك است والمر دويست وهفتاد ويك
وانچه طلب ميكردند بر ايشان مشتبه مي شد گفتند ما بدين ايمان نداريم حق سبحانه فرموده كه فَأَمَّا الَّذِينَ پس اما آن كسانيكه از جهت تقليد وتعصب
فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاي ايشان زَيْغٌ كجي وتباهي است با شك در سخن الهي فَيَتَّبِعُونَ پس پيروي مينمايند مَا تَشَابَهَ آن چيزي را
كه لفظا ومعنا متشابه ومشكل است مِنْهُ از كتاب ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ براي طلب كردن فتنه كه شرك است يا تكذيب قرآن يا تلبيس
بر جهال چنانچه يهود گفتند اين حسابهاي مختلف بر ما مشتبه است وغرض آن بود كه جاهلان قوم خود را در شك اندازند وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وديگر اتباع
متشابهات ميكنند بجهت طلب تاويل آن بر وفق مدعي ومتمناي خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ ونميداند تاويل آنچه متشابه است إِلَّا اللّٰهُ مگر خداي
كه آنرا فرو فرستاده وامام سجاوندي رح فرموده كه بمذهب اهل سنت وجماعت اينجا وقف لازم است يعني بر الا الله وقف بايد كرد تا راسخان
علم كه بعد ازين مذكور مي شوند در دانستن تاويل داخل نكردند چه حقيقت جز حق سبحانه به تاويل آن عالم نيست وَالرَّاسِخُونَ وثابت قدمان
فِي الْعِلْمِ در دانش كه مومنان اهل كتاب اند يا هر كه او را در علم رسوخي بود يَقُولُونَ ميگويند آمَنَّا بِهِ ما گرويده ايم بمتشابه كُلٌّ مِنْ عِنْدِ
رَبِّنَا همه محكمات ومتشابهات از نزديك پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ وياد نكنند يا پند پذير نشوند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان
عقول صافيه رَبَّنَا هم قول راسخان علم است وايشان قومي اند كه متاع دانش خود را بزيور عمل بياراسته وميگويند اي آفريدگار ما لَا تُزِغْ ميجان
ومنحرف مساز قُلُوبَنَا دلهاي مارا از دين حق بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنكه مارا راه راست نمودي وَهَبْ لَنَا وببخش مارا مِنْ لَدُنْكَ
رَحْمَةً از نزديك خود توفيقي بر استقامت كه آن رحمت ومحض رحمت است يا بما ارزاني دار عصمتي خالي از شك وشبهه إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
بدرستي كه تويي بخشنده هر عطيه رَبَّنَا اي پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستي كه تو فراهم آرنده همه مردماني بعد از مرگ ايشان لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ
فِيهِ براي حساب روزي كه هيچ شك نيست در وقوع آن إِنَّ اللّٰهَ بدرستي كه خداي لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نكند وعده كه در بعث
ونشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقيق آنانكه كافر شدند يعني يهود وقريظه ونضير يا كفار قريش كه حضرت رسالت عليه السلام را سرزنش ميكنند
كه درويش است وپسر آن ندارد وخود باموال واولاد مفاخرت ومكاثرت ميكردند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نكند وباز ندارد از ايشان أَمْوَالُهُمْ
مالهاي ايشان كه بدان مي نازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ ونه فرزندان ايشان كه با وجود آنها علم مباهات مي افراشتند مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب
خداي هيچ چيز نه در دنيا اگر به محنت در مانند ونه در آخرت كه ايشانرا به سوي مضيق جهنم رانند وَأُولٰئِكَ وآن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ايشان
آتش انگيزان دوزخ وعادت اين مشركان يا يهود يا نصارا در تكذيب حضرت رسالت عليه السلام كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند عادت متابعان فرعون

است در تکذیب موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و عادت آن کسان نیز که پیش فرعونیان بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند
آیتهای ما را با معجزات انبیای خود را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشانرا خدای بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان از انکار و تکذیب و غیر آن وَاللَّهُ
شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است بر کافران قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا بگوای محمد مر آن کسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند
در واقعه احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب میشوید در دنیا بنصرت مؤمنان بر شما وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی
دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهی است دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید که قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ بدرستی که بود شما را علامتی و نشانی
در ثبوت نبوت محمد علیه السلام فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در قصه آن دو گروه که بهم روی و بهم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ گروهی کارزار میکنند در راه خدای که لشکر پیغمبر علیه السلام بودند سیصد و سیزده تن و هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و
سی و شش تن انصاری وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروهی ناگرویده به خدای که لشکر ابوجهل بودند نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُم می دیدند مسلمانان ایشانرا
یعنی لشکر کفار را مِّثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما خدای تعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنان
را بر دو تن از کافران غالب گردانم مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده الهی مستظهر شده
روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند و در اخبار آمده است که در میدان حرب مؤمنانرا اندک بچشم کافران
درآورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنانرا ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل برون
کافران باشند ضمیر هم راجع به مؤمنان و علامت صحت نبوت این بود وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت دهد بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ بیاری کردن خود هر کرا
خواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر آینه اعتباری است لِّأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بینائی را مراد
بینائی دل است که بصیرت گویند زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی
آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و داعی اوست و تزئین جهت امتحان بندگان باشد
و گفته اند مزین شیطان است که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِينَ
و پسران که محبوب طباع و الدین اند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ و قنطارهای گرد بکرد نهاده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشت هزار مثقال نقره یا بپری پوست گاوی دینار و درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان
علامت دار مراد آن نشان اسپ است که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و غره محجل و مثال آن و گفته اند مسومه اسپ آراسته است
با تمام خلقت یا راهوار یا فربه تا ابلق که میل عرب بدان بیشتر بوده وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ و کشت زار
یا زمینها برای زرع ذَٰلِكَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزی است که برخورداری یابند از آن در
زندگانی دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک اوست نیکوئی های بازگشت حسن المآب
خبر در قرب رب الارباب متصور نیست بیت ای دل از درگاه جانان رخ متاب ✻ زندگی خواهی بجانان اقتراب ✻ چند گردی
کوه و صحرا در هوس ✻ پیش او آی انه حسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بگوای محمد یا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ
به بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که علت مؤمنان باشد یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع
دنیا را دوست باز بداشتند چون اهل صفه مر ایشانرا است عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانها است که اندکی
از آن بهتر است از دنیا و آنچه در و است و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خير من الدنيا وما فيها پس صفت
آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید
باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آن است که نعمت خلود در آن بخوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشانراست جفتها
از حوری و انسی مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه و از قاذورات که لنسائی دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ و دیگر ایشانراست
خوشنودی است از خدای و این از بهشت و نعیم او بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بینا است بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال
ایشان الَّذِينَ متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا

آمنا بدرستی که ما گرویده‌ایم بآنچه تو فرمودی فاغفر لنا پس بیامرز برای ما ذنوبنا گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش بفضل تو وقنا
عذاب النار و نگاهدار ما را از عذاب دوزخ نگاهدار الصابرین والصادقین دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند بر ادای فرایض و سنن
یا در ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت والقانتین و فرمان بردارانند امر خدا را در پنهان و آشکارا
والمنفقین و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق والمستغفرین و آمرزش خواهندگانند بالاسحار در سحرها که اوقات اجابت دعوات است
یا نمازگذارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد به جماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در نهاج
مناهج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و فتور و منفق صفات و ذوات‌اند و از روی محبت و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجه است
بغیر حق بیت گناه آمد شهود ماسوی الله ٭ ازین نوع گناه استغفر الله ٭ و ازین صفات که مذکور شد صبر مبدأ سلوک است و صدق ابتدا
تخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقص نفس بر الفضول و انفاق سبب تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحید است و تا ستاره هستی
سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این
فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد در شب وجود ما عدا که نمودی بوده است زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت
روی نماید و این سحر کلام تمام طفای السراج فقد طلع الصبح این جا چهره گشاید بیت لمعه نور قدم چو تافت ز اکوان ٭ جمله مرادات محدثات بر آمد
صبح وصالش میدمد در همه آفاق ٭ هر طرفی بانگ الصلوة بر آمد در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت رسالت
علیه السلام سؤال کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین شهادتی در کلام خدای کدام است این آیت نازل شد که شهد الله گواهی داد خدای بحجتها حکم کرد
یا اعلام نمود یا بیان فرمود انه آنکه او است خدای بحق که از روی تحقیق لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او والملائکة و فرشتگان
نیز بهمین وجه گواهی دادند واولوا العلم خداوندان علم که مؤمنان اهل کتاب اند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این است همین گواهی میدهند قائما
در حالتی که هر یک از علما قایم اند بالقسط بعدل در ادای شهادت یا خدا گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم مقام بود بعدل یعنی حاکم براستی
و گفته اند شهادت حق نصیب دلائل است بر توحید و شهادت ملائک اقرار بوحدانیت و گواهی علمای ایمان بدان و احتجاج بران و فضیلت علما
و شرف ایشان از اقران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو تکرار جهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادله
توحید العزیز قوی است غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی مگر بر وصف امر چه همه مامورند باظهار
کلمه توحید الحکیم دانا در شهادت بوحدت خود ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله الاسلام نزدیک خدای دین اسلام
است نه یهودیت و نصرانیت وما اختلف الذین و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد رسول علیه السلام پیغمبر بحق آنانکه
اوتوا الکتاب داده اند بدیشان کتاب یعنی توریت و انجیل الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانش به حقیقت امر
یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنگه آغاز خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جور که در میان ایشان است یا میل بریاست
و بزرگی قوم ومن یکفر بآیات الله و هر که انکار کند بقرآن یا معجزاتی که خدای تعالی محمد علیه السلام را ارزانی داشته فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
سریع الحساب زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم بروند و خدای تعالی بعد از حساب ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فان
حاجوک پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصارا نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام فقل
اسلمت پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وجهی لله روی خود را یعنی خود همه و گفتار و کردار و نیت و دل خود را سپردم مر خدای را
ومن اتبعن و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وقل و بگوای محمد للذین اوتوا الکتاب مر آن کسان را که کتاب بدیشان
داده اند یعنی یهود و نصاری والامیین و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند ءاسلمتم آیا اسلام می آرید چنانچه من آورده‌ام استفهام است
بمعنی امر یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت
بمقصد اصلی رسیدند وان تولوا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو پیغام
رسانیدن است و بس والله بصیر و خدای بینا است بالعباد به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان ان الذین یکفرون بدرستی که
آن گروه که کافر شوند بآیات الله بقرآن محمد علیه السلام یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتابهای وی ویقتلون

نصف

النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن براستی باشد درین سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشتند
واین صورت اقبح است از آنکه تصور نکنند که بحق میکشند از حضرت رسالت پناه علیه السلام مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی
اسرائیل چهل وسه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخواستند تا بر ایشان امر معروف
و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدایتعالی میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشتند آنانرا نیز که از روی حقانیت
يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ امر فرمودند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی ماسوای انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده
ایشانرا بعذاب دردناک یعنی وعیده ایشانرا بجای بشارت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند
که بی شائبه شبهه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشته و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند ما پذیرنده احکام توریتیم و بشریعت موسی علیه السلام
عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا درین سرای که کس او را نمی ستاید وَالْآخِرَةِ و دران سرای که ثواب بران مترتب نمی شود وَمَا لَهُمْ مِنْ
نَاصِرِينَ و نیست مر ایشانرا یاری دهندگان در قیامت که عذاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی
آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره را مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی اندک چیزی را دانسته اند از آن يُدْعَوْنَ إِلَىٰ
كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند در میان ایشان در قصه یهود خبر است که حکم رجم را منکر شدند
و در سوره مائده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی گویند روزی حضرت رسالت علیه السلام جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان
بن ابی اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور علمای دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست
بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قول ابا نمودند آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریت می خوانید
ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس روی میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسای یهود اند وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند
از حق ذَٰلِكَ این اعراض از حکم توریت مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید
بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت است یا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد مر ایشانرا فِي دِينِهِمْ
در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آن چیزی که هستند که بر می بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فَكَيْفَ
إِذَا جَمَعْنَاهُمْ پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ از برای حساب روزی که هیچ شک نیست
در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را تمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیآت عمر بن عوف رض روایت کرده که در غزوه احزاب حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید
آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع به پیغمبر علیه السلام نمودند و آنحضرت علیه السلام بدان موضع آمد کلند متین بدست مبارک
گرفت و بقوت روحانی بل بتائید ربانی چنان ضربتی فرود آورده که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست
که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شده بمداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت
مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره
روم بنظر در آمد صحابه تکبیر فتح گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من برین مداین ظفر یافته کوشکهای
چیره بتصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقه رایت شریعت من سائیمین و دولت بر مفارق اهل
یمین افکند مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی به تقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا در افکنده زبان طعن
بگشودند که عجب کاری که این مردانیم کارزار مشرکان عرب خندق میکنند و بجز آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهند و یاران
خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ بگوای محمد که بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ
خداوند پادشاهی و متصرف دران تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و میستانی
الملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه
اقتدار هر که میخواهد میسپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اختیار بدست قضای وست از هر که خو

بسنده آنرا که خواست داده وگفته اند ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستید و به بنی اسمعیل داد یا بالت مکه وحوالی آن که کفار قریش را ازان محروم
ساخته بلا زمان عتبه علیه نبوت صلی الله علیه وسلم حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک
توفیق است که هر کرا اعطا کرد عزیز دو جهانی شد و از هر که باز گرفت مخذول و دو سرای گشت امام احمد غرب رحمة الله فرمود که این ملک قبول دلها است
و دلها در قبضه قدرت خدا و ند یکتا است هر کرا مقبول قلوب سازد او را بنظرات عنایت صاحب دلانش بنوازد و هر کرا از دلهای درویشان بنید ازد
بشعلات نیران غضب و مذلتش بگدازد وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ و ارجمند میسازی هر کرا میخواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان وی وَتُذِلُّ
مَنْ تَشَاءُ و خوار و بیمقدار میکردانی هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پیروان وی یا مراد عزت این امت است باستیلا بر دیار عرب
و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت این مؤمنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا جلا و گفته اند عزت بشرف قناعت است و ذلت بخست حرص چه استغنای قناعت فقیر را بصدق عقیدت بر صدر تمکن رساند
و نکابوی حرص توانگر را در صف نعال افکند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری
غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل
من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی آیت این است که ترا با هزار و هفصد پیل جنگی
و بنجهزار فرسنگ ولایت ابادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب زیادتی ملک به خانه همچو من گدایی آرد و در صف نعال باز دارد و مرا
با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد بیت آنکو بقناعت آشنا شد ؛ از فیض تعز من تشاء شد
وانکو ره حرص و از پیمود ؛ مقهور تذل من تشاء شد ؛ و نزد محققان عزت بشهود لقاء و کشف غطا است و ذلت بحجاب حرمان و باز داشتن
عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نیکویها از اعطای ملک و اعزاز مؤمنان و اگرچه شر نیز چون نزع ملک
و اذلال بدست قدرت واست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه بسبب نزول معلوم شد که کلام مبنی بر اشارت بر اهل ایمان است
و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنائم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از ضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده
است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است
چنانچه در مثنوی مولوی معنوی میفرماید مثنوی بد به نسبت باشد این را هم بدان ؛ پس بد مطلق نباشد در جهان ؛ زهر ماران مار را باشد حیات
نسبتش با دیگران باشد ممات ؛ یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را با عدم آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام
در بعضی از ادعیه فرمود که الخیر کله بیدک و الشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این سخن
ایمائی مینماید آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة والمصلین میفرماید بیت بلبل شاخسار باغ بلاغ ؛ شاهباز نشیمن مازاغ
داشت چشم سرش چو دیده سر ؛ روشنائی ده ز کحل بی بصر ؛ چون بنظاره جهان پرداخت ؛ هر بد و نیک را که دید شناخت ؛ کانچه نیک است خصایص قدم
وانچه بد از نقایص عدم است ؛ گفت الخیر کله بیدیک ؛ لکن الشر لا یعود الیک ؛ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع
و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانائی تُولِجُ اللَّيْلَ در می آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول
آفتاب بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می افزائی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام
سال میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده می
سازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی می شود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا
مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه
و دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری یا طیب را از خبیث یا کافر را از مؤمن
چون کنعان از نوح علیه السلام و مؤمن را از کافر چون ابراهیم علیه السلام از آذر وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه هر کرا
خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستان ند
الْكَافِرِينَ ناگرویدگان را که دشمنان اند أَوْلِيَاءَ دوستان متولیان و امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بدون از مؤمنان یعنی دوست

مؤمن جز مؤمن نشاید پس مؤمنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد
مواخات درمیان آورده حق سبحانه از آن نهی فرموده از روی تهدید گفت وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این دوستی با دشمنان
فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ پس نیست آن کس از دین خدای فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد إِلَّا أَن تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر
کنید مِنْهُمْ تُقَاةً از ضررهای کافران ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت
تقیه جز در دار الحرب نیست وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ و میترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی نَفْسَهُ از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد
از محض قهاریت حق سبحانه بی‌واسطه غیری نفس عبارت است از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا که لفظ نفس در شأن حق سبحانه
ایراد کنند مراد ذات او باشد وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ و بسوی جزای خداوند است بازگشت همه قُلْ إِن تُخْفُوا بگوای محمد اگر پنهان
دارید مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینه‌های شماست یعنی در دلها از موالات کفار أَوْ تُبْدُوهُ یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را يَعْلَمْهُ اللّٰهُ
خدای آن را میداند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع سفلیات
وَاللّٰهُ و خدای که علم ذاتی او بدینهمه محیط است عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها توانا است و قدرت او بر همه مقدرات احاطه کرده پس هرچه میکنید میداند
و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید يَوْمَ تَجِدُ از روزی که بیابد كُلُّ نَفْسٍ هر کسی از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده
باشد از نیکوئی مُحْضَرًا حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی ببیند صحایف حسنات را وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس
لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا آنکه باشد میان او وَبَيْنَهُ و میان آن عمل بد أَمَدًا بَعِيدًا اندازه دور یعنی خواهد که مطلقا عمل خود را نبیند وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ
و حذر میفرماید خدای شما را از غضب و عقوبت خود در فتوحات آورده که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند
میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب قطعه چه نسبت ذره را با عین خورشید ٭ چه دعوی خاک را با عالم پاک
وَاللّٰهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و خدای مهربان است به بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قُلْ إِن كُنتُمْ بگوای محمد اگر هستید
شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّونَ اللّٰهَ دوست میدارید خدا را
فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ تا خدای شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللّٰهُ
غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَّحِيمٌ مهربان است بر ایشان برحمت خاصه با خطاب
با قریش است که میگفتند ما بتان را برای خدای دوست میداریم و به شفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امیدواریم ایشان را گفت اگر
حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو مگذارید قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ بگو فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را
در احکام شرع فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس بدرستیکه
خدای دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفر است إِنَّ اللّٰهَ
اصْطَفَىٰ آدَمَ بدرستی که خدای برگزید آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملایکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوحًا و نوح را بطول
عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای
خانه کعبه وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران را که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان گفته اند
این عمران پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بوده اند که خدای تعالی ایشان را برگزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت
ذُرِّيَّةً و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا برخی از ایشان مِن بَعْضٍ از برخی زاده شده مراد اولاد پسندیده
از آبای برگزیده وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه یا مزخرفات نصاری را
که نبیره عمران را ابن الله گفتند عَلِيمٌ دانا است باغراض فاسده ایشان ازین مقالات آورده اند که عمران نیک مردی بود از اولاد سلیمان نبی
داشت حنه نام که خواهر او در نکاح زکریا بود وقتی به بیت المقدس رسیده بود در حالت توجه عبادت آنچه خوش داشت در خاطرش گذشت که چه بودی
که مرا فرزندی بودی و آنجا فرستادمی چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدای تعالی چون بزاد دختری بود غمناک شد حق تعالی بر شکستگی دل او ترحم فرمود
و دخترش که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود اینست که حق از حکایت او میفرماید وَإِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ یاد کن ای محمد چون گفت زن

عمران بن ماثان بکه حنه بنت فاقوذ بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم لک ما فی بطنی برای تو
آنچه در شکم من است محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند و دران زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ
مید اشتند و فرزند را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهرا و عمران
گفت ویحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه
نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفتم العلیم دانائی بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها
پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید بجنه است یا نذیره قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی که من
بنهادم آن بار انثی فرزند ماده والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت بآنچه بار بنهادم حفص وضعت خواند یعنی خدای داناتر بود بآنچه
حنه وضع کرد و بقراءت بکر این جمله مقوله قول حنه است و بقراءت حفص مستانفه من قول الله تعالی و لیس الذکر گفت حنه که نیست فرزند که من طلب کردم برای
خدمت کنیسه کالانثی همچون فرزند ماده که بمن داده وانی سمیتها و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بر زبان ایشان
امة الله است یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها بک و بدرستی که من در پناه می آورم او را بحضرت تو و ذریتها و فرزندان او را من الشیطان
الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او و برکت دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده
که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسران او که ازین صورت محروس بودند
فتقبلها پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه وانبتها و برویانید او را یعنی نشو و نما
داد نباتا حسنا نشو و نمائی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون به نه سالگی رسید بانواع عبادت بر همه احبار غالب
شد و گویند بر پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده سدنه و احبار را گفت خذوا
دونکم هذه النذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خدای است بزرگان بقول وی رغبت نمودند و میان ایشان خلاف افتاد تا قرعه
زدند بران وجه قلمهای خود را که بدان کتابت تورات میکردند بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش
مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا مقرر شد و کفلها زکریا و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا علیه السلام
او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه که جز بنردبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب
داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایت کوشش نمودی تا مریم
بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت کلما دخل علیها هر گاه که در آمدی بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که مریم آنجا می بود
وجد عندها رزقا یافت نزدیک او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستانی زکریا که چند نوبت
این صورت معاینه دید قال یا مریم گفت ای مریم انی لک هذا از کجا است ترا این میوه در غیر وقت او قالت هو من عند الله گفت
مریم این رزق که می بینی از نزدیک خدا است ان الله یرزق من یشاء بدرستی که خدای روزی مید هد هر کرا میخواهد بغیر حساب
بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک در آنوقت که زکریا ثمره تازه دید در غیر هنگام طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی گس
در همان محراب دعا زکریا ربه بخواند زکریا پروردگار خود را قال رب هب لی گفت ای پروردگار من ببخش مرا من لدنک ذریة
طیبة از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه انک سمیع الدعاء بدرستی که تو از کرم شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آنی
فنادته الملئکة پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و به جهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرد و هو قائم و حال آنکه زکریا
علیه السلام ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز میگذارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت ان الله بدرستی که خدای یبشرک بیحیی
مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آن است که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پدر بدو زندگی یافت مصدقا در حالتی
که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بکلمة من الله بعیسی علیه السلام و او کلمه الهیست یعنی عیسی را کلمه الهیست این گفته شد که بی پدر او تولد شد
و بکلمه کن پیدا شد من الله از نزدیک خداوند تعالی آورده اند که اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود علی نبینا و علیه السلام و دیگر
صفت یحیی این است و سیدا و مهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادت است آراسته و حصورا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو

ونبيا من الصالحين و پیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند
که باید و شاید و چون زکریا را به چنین فرزندی بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی غلام از کجا باشد مرا پسری وقد
بلغنی الکبر و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وامرأتی عاقر و زن من یعنی ایشاع و او خواهر مادر مریم بوده نازاینده است
آیا ما را جوان می سازی یا در همین پیری فرزندی میدهی قال گفت خدای با جبرئیل گفت بفرمان خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید از پیری
الله یفعل ما یشاء خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی آیة گفت زکریا ای پروردگار من
ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قال آیتک گفت جبرئیل که خدا میگوید نشانه تو الا تکلم الناس آن است
که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثلثة ایام سه شبانه روز الا رمزا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا بسر یا دست یا بر زمین نویسی
واذکر ربک کثیرا و یاد کن پروردگار خود را بسیار وسبح بالعشی والابکار و تسبیح گوی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصهٔ زکریا
در سورهٔ مریم خواهد آمد ان شاء الله تعالی واذ قالت الملئکة و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملایکه مشافهه گفتند یا مریم
ای پرستار خدای ان الله اصطفک بدرستی که خدای ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا به خدمت یا پرورش داد ترا
بعصمت وطهرک و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذوراتی که نسا را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه
واصطفک تکرار از برای تاکید است یعنی و بی شبهه ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان یا آنکه ترا بی شوهر فرزند داد
و بنفخه جبرئیل مخصوص گردانید یا مریم اقنتی لربک ای مریم فرمان برداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را واسجدی و سجده کن
خدای را وارکعی مع الراکعین و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت المقدس ذلک اینها
که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو ای محمد علیه الصلوة
والسلام نوحیه الیک وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت و نبودی تو ای محمد لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس
اذ یلقون اقلامهم آن هنگامی که انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند ایهم یکفل مریم که کدام
است از ایشان که پاینده آن شود بتعهد مریم وما کنت لدیهم و نبودی تو نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مخاصمت میکردند
برای کفالت مریم اذ قالت الملئکة دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و صحیح آنست که جبرئیل علیه السلام گفت یا مریم ان الله
یبشرک بکلمة منه ای مریم بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بکلمه از و مراد حضرت عیسی علیه السلام است و او را کلمه از آن گفت و کلمه
کن حاصل شد بی پدر و اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بتوسط این کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق
عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسمه المسیح عیسی ابن مریم نام آن کلمه مسیح لقب است و عیسی اسم
تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است علیه السلام و علی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری
مشیحا باشد یعنی مبارک وجیها فی الدنیا و خداوند جاه و صاحب تمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوت یا به محافظت یا به مخلوق شدن
بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه ومن
المقربین و از نزدیک گردانیده شدگان است بکرامت خدای ویکلم الناس و سخن میگوید این فرزند با مردمان فی المهد
در کنار تو که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره بود وکهلا و سخن گوید این فرزند با مردمان در وقتی که کهل باشد
یعنی دو موی و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت ومن الصالحین و از انبیا شایسته است قالت رب گفت مریم
از روی استفهام یا بطریق استعظام که ای پروردگار من انی یکون از کجا و بر چه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی بشر
و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک گفت جبرئیل بر همین حال
که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی امرا چون خدای حکم کند کاری را فانما
یقول پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم او است کن فیکون بباش پس میباشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت
تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق بر و دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با سباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفرین

اشیای سببی و ماده بیت انکه از وی پدید گشت سبب :: بی سبب آفرینش چه عجب :: قدرتی را که عجز نیست در آن :: هست ازین نوع
کارها آسان وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث و ابراهیم علیه السلام و جز آن
وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که حکم شریعت است وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و تعلیم دهند او را توریت و انجیل تخصیص این از کتب منزله
جهت تفضیل است وَرَسُولًا و گرداند او را و فرستاده حق إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان
أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ با آنکه من بتحقیق آمده ام به شما بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست
و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ بدرستی که من میسازم و تصویر میکنم برای شما
از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَأَنْفُخُ فِيهِ پس میدمم نفس خود را در آن مرغ از گل ساخته فَيَكُونُ طَيْرًا پس میگردد
آن گل مصور مرغی زنده پرواز کننده بِإِذْنِ اللَّهِ ج بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته
نفس در و میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان پرواز می آمد و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق
غائب میشد مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بری میکردانم نابینای مادرزاد را از علت و علامت سوم آنکه
وَالْأَبْرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض و علامت چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را
بِإِذْنِ اللَّهِ ج بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد مفسران بر آنند
که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح علیه السلام بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت
پنجم وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بانچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ ط در خانهای شما
مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند و ایشان بخانه آمدندی
و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین پنج معجزه لَآيَةً هر آینه علامتی است مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمده ام بشما باور دارنده لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیز را
که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن کتاب موسی علیه السلام است و من تقریر کننده شهادت آنم وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر برای آن آمده ام تا حلال
کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي برخی از آنها که در شریعت موسی علیه السلام حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان
و تعظیم روز شنبه بر دارم وَجِئْتُكُمْ و آمده ام بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ به نشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلائل است و ایراد آیت بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه
همه در دلالت حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت امر من وَأَطِيعُونِ ه و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ
رَبِّي به تحقیق که خدای پروردگار من وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما است فَاعْبُدُوهُ ط پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ه اینست راه راست و رساننده
بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آن هنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمه و دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون
عیسی ع آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی بر خواستند عیسی ع فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی ع
با ایشان گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدامست فرمود که بیائید تا دام توجه در لجه توحید افکنیم اگر این جا شکار ماهی میکنید آنجا شکار ارنا الاشیاء
کما هی بکنید و در معالم آورده که عیسی علیه السلام گفته بیائید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان
آوردند بعد از آن قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ ط گفت عیسی کیانند از شما یاران من در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ
گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریان گازران و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در جواب
عیسی علیه السلام فرمودند که نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ج ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ ج بگرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ
بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ه و توای عیسی گواه باش بانکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را پس آغاز دعا کردند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم
بِمَا أَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادۀ بعیسی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستادۀ ترا یعنی عیسی علیه السلام فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ
پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدۀ احسان قدیم با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند کتابت بمعنی جمع است و مراد
از شاهدین امت بزرگوار سید مختار علیه السلام و معنی دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد علیه الصلوة والسلام که به برکت

آن حضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الاخرون السابقون السابقون حلوای آورد و نمک اول نظم ای ختم پیمبران مرسل
حلوای پسین و ملح اول ⁂ پیشوای ماست صدر المرسلین ⁂ ماهتاب اوست بدر المؤمنین ⁂ هست از پیغمبران او خوبتر امت او از همه محبوبتر
وَمَكَرُوا و مکر کردند آن کسانیکه عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی علیه السلام را ببینند
بغتة بکشند و اصح آنست که بانواع حیل عیسی علیه السلام را بدست آوردند و در خانه محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته
مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستاد تا عیسی ع را بیرون آرد حق سبحانه تعالی در آن شب عیسی ع را باسمان برده بود و همین که یهودا در آن خانه در آمد عیسی ع را بیرون آرد
حق سبحانه شبه عیسی ع بر او افکند چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی ع درینجا نیست در وی آویختند و هر چند گفت من فلانم نشنیدند و استغاثه کرد بجائی نرسید و او را
بر دار آویخته تیرباران کردند این است که خدایتعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای جزای مکر بدیشان رسانید تا یا خود را به خواری تمام کشتند
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝ و خدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن آنرا که گفت خدای يَا عِيسَىٰ إِنِّي
مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدرستی که من فراگیرنده توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملایکه خود وَمُطَهِّرُكَ و پاک
کننده و نجات دهنده توام مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد و مکر آن کسانیکه کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گرداننده آن کسانیم که متابعت
تو کردند یعنی مومنان از امت تو فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت
و برهان در اثبات رسالت عیسی علیه السلام یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران او فَأَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ در آن چیز که شما هستید در وی اختلاف میکنید یهود موسی علیه السلام را
تصدیق میکنند و عیسی و محمد علیه الصلوة والسلام را منکرند و نصاری عیسی و موسی را تصدیق میکنند و بمحمد علیه الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیا
منکرند و ثالث ثلاثه قایل میشوند و مومنان میگویند الله تعالی یکی است موسی و عیسی و محمد علیه الصلوة والسلام فرستادگان اویند بحق پس
خدایتعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشانرا
عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت فِي الدُّنْيَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری وَالْآخِرَةِ ۝ و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود
در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ و نیست مر این کافرانرا یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
و اما آن کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد علیه الصلوة والسلام وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۝ و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس با تمام بدهیم ایشانرا
و حفص یوفیهم خواند یعنی خدای بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا به نیکنامی و در عقبی بدرست کامی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝ و خدا
دوست نمیدارد ستمکارانرا ذَٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ و آن از علامات نبوت
و دلایل رسالت است وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ۝ و از یاد کردن است محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی علیه السلام
نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر و مینهی خواجه عالم علیه السلام فرمود که معاذ الله که نام
عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده ئیست فرستاده خدای ما و کلمه ایست القا کرده شده به بتول عذرا ایشانرا آتش غضب بر افروخت و گفت
هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ بتحقیق صفت عیسی و شان عجیب او
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافرید كَمَثَلِ آدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او
بی پدر و مادر مخلوق شده حال آنکه او را ابن الله نمی گوئید پس شخص که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت
مشارکت است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین که عدم آب است یا در آنکه موجودی است خارج از عادت مستمره و امام
قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرده هر دو را به تطهیر روح ایشان از مرور بر ارحام و اصلاب و بحقیقت بوجه مماثلت ظهور هر دو بغیر است
به محض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ بیافرید خدای قالب او را از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت
مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من كُنْ بباش زنده بروح فَيَكُونُ ۝ پس به بود تنبیه میفرماید که خاک را گفتیم آدم باش و باد را گفتیم عیسی باش
الْحَقُّ این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست و یقینی است رسیده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو ای تو فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۝

پس مباش از شک آرندگان یعنی ثابت باش بر یقین و ثبات بر آن و صحیح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر علیه السلام است اما مقصود بخطاب
آن حضرت امتند یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میافتند چون نصاری که در ظلمت ظن
و تخمین مانده اند و لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند بیت زاسرار یقین حرفی نخواندند ❊ بزندان گمان محبوس ماندند ❊ بدستان گشته ظاهر آفتابی
به پیش دیده ایشان حجابی ❊ چو بند چشم نابینا ز خورشید ❊ چه داند دور سر جام جمشید ❊ فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید
فِيهِ در باب عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد ترا مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسی که رسول و بنده ویست فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشان را که بیائید
تا از برای مباهلت نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران ما و پسران شما وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ و زنان ما و زنان شما را وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم و تضرع و دعا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ پس کنیم لعنت
خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت علیه السلام وفد نجران را طلبیده گفت
هر چند ما در حجت می افزائیم شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد وفد نصاری
بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام حسین رضی الله عنه را بر داشته و دست
حسن رضی الله عنه را گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها از عقب و علی مرتضی کرم الله وجهه همراه بعد از آن روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون
من دعا کنم شما آمین گوئید از آن جانب ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با اینهمه در برابر پیغمبر
علیه الصلوة والسلام صف بر کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد بر کشید و گفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران
بر حذر باشید بخدای که من روهای ایشان می بینم که اگر از خدا در خواهند کوهها را از موضع آن زایل گرداند و بیقین میدانم که اگر با ایشان مباهله کنید
یک ترسا بروی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند پس بر این
منوال صلحنامه نوشته بمنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدایتعالی ایشان را مسخ کردی
و آتش ایشان فرو بختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی إِنَّ هَذَا بدرستی که این قصه ها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ
الْحَقُّ هر آینه آن است خبر راست و درست وَمَا مِنْ إِلَهٍ و نیست هیچ معبودی سوای پرستش إِلَّا اللَّهُ مگر الله که استحقاق عبودیت او راست
وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق که خدایتعالی لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هر آینه اوست غالب و قوی و محکم کار فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند ترسایان و روی از مباهله بر تابند
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ دانا است بفساد تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است
از طریق توحید بیت هر که بر این ره نرفت راه بجائی نبرد ❊ هر که از این رخ بتافت روی رهائی ندید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب خطاب
با ترسایان است قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز در این خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا بیائید إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخن راست
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیز است أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ یکی آنکه نپرستیم مگر خدای را
تعریض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی علیه السلام وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا و دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه
ظاهر است وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا و سیوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ خدایان جز خدایتعالی یعنی اتخاذ
ارباب نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب یهود
اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند اهل کتاب از این کلمه عدل فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ پس
بگوئید شما ای پیغمبر و صحابه ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ
چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید در دین ابراهیم و ادعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا
در دین او مجادله می نمائید و او را جهود و ترسا میخوانید وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ و حال آنکه فرستاده نشد توریت که یهود بر شریعت
او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار
سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او بر دین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمی کنید هَا أَنْتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید که شمائید هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ آن گروه که خصومت کردید

وحجت آوردید فیما لکم به علم در انچیزی که شمارا بدان چیز دانشی هست یعنی نعت محمد علیه الصلوة والسلام که در توریت وانجیل خوانده بودید و آنرا
تغییر دادید فلم تحاجون پس چرا حجت می آرید فیما لیس لکم به علم در انچیزی که نیست شمارا بآن چیز دانشی یعنی قصهٔ ابراهیم که در کتاب شما نیست
که او یهودی بود یا نصرانی والله یعلم و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچیک از شما نبوده وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت
حال او را ما کان ابرهیم نبود ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا جهود و نه ترسا ولکن کان حنیفا مسلما ولیکن بود پاک
و موحد و منحرف از عقاید ردیه مخلص و تسلیم کننده وما کان من المشرکین ونبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد
الوهیت عیسی و عزیر علیه السلام ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان بابرهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه هر آینه آن کسانند
که پیروی کردند او را در فرمان او وهذا النبی و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست والذین امنوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر جمعی از معارف
اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله آمده گفتند که ما بتعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد علیه السلام حسد بر آن داشت
که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد این آیت در رد قول ایشان نازل شد و صحیح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب
رض با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانانرا بدست
ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشانرا الزام ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و تابعان و اساقفه
ایشان در استماع قرآن رقت و گریه ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم و عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کیانند
نجاشی گفت این گروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم
حق سبحانه موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر با براهیم علیه السلام حضرت پیغمبر ماست و اصحاب او
والله ولی المؤمنین و خدای دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان است ودت آرزو می برند طائفة من اهل الکتاب
گروهی از یهود لو یضلونکم آنکه شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشانرا بدین خود دعوت میکردند چنانچه در سوره بقره گذشت
و میخواستند که ایشانرا از راه راست بیفکنند وما یضلون الا انفسهم و گمراه نمیسازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است
وما یشعرون و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید بآیات الله
بقرآن یا بنعت محمد علیه الصلوة والسلام وانتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت وانجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب
هست یا اهل الکتاب ای گروه یهود لم تلبسون الحق چرا بر می آمیزید راستی را بالباطل بکجی و ناراستی یا خلط میکنید توریت را بمحرفات
خود یا می پوشید اقراری که بعد از بعث به پیغمبر آخر الزمان داشتند بانکاری که بعد از آن وارید وتکتمون الحق و چرا می پوشید سخن راست را
که نعت و صفت حضرت مصطفی است علیه الصلوة والسلام وانتم تعلمون و حال آنست که شما میدانید که آن حق است یا میدانید که آنرا از حسد
می پوشید و بعناد در اخفای آن میکوشید و گفته اند که میپوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر سر و نفسی
منطفی نمیگردد والله متم نوره بیت لشکر باد اگر جهان گیرد ۞ شمع خورشید را نمی میرد ۞ وقالت طائفة و گفتند گروهی من اهل
الکتاب از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد در آیند از روی مکر و حیله و با آخر روز چنان فرا نمایند
که ما در کتاب خویش تأمل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین او فساد آئین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست
ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتاب اند چندین سخن از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف البته حق را
نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد علیه الصلوة والسلام منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مؤمنان را از این مکر آگاهی داد و آیت فرستاد
که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد امنوا بالذی ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزیکه انزل علی
الذین امنوا فرو فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز واکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر
روز بدان چیز که در اول روز اقرار کرده اید لعلهم شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد اقرار در شک افتاده یرجعون باز گردند از دین خود
و چون خیبریان دیدند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا و تصدیق مکنید الا لمن تبع دینکم مگر آنکس را که پیروی
کند دین شمارا که یهودیت است قل ان الهدی هدی الله بگو ایشانرا بدرستی که دین حق دین خدای است یعنی دین اسلام این جمله

معترضه بود در میان سخن یهود در قول ایشان از بار تتمه کلام ایشان از بیان میکند که تصدیق مکنید جز همدینان خود را و باور مدارید ان یؤتی احد
انکه داده باشند هیچکس را مثل ما اوتیتم مانند انچه شما را داده اند از علم وفضل وحکمت او یحاجوکم واین را نیز باور مکنید که مسلمانان
با شما مخاصمه کنند عند ربکم نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست تر است وحجت شما قوی تر وروشن تر قل ان الفضل بگو بدرستی
که برتری وبهتری یا افزونی در علم وحکمت بید الله بدست قضای تصرف خداوند است یؤتیه من یشاء میدهد آنرا بهر که میخواهد
والله واسع وخدای بسیار رحمت است علیم دانا باهل استحقاق در عطای فضل یختص خاص میگرداند برحمته باسلام یا دادن نبوت
من یشاء هر کرا میخواهد ومیداند که استحقاق آن دارد والله ذو الفضل العظیم وخدای خداوند فضل بزرگ است بر مومنان ومن اهل الکتاب
واز اهل کتاب من ان تأمنه کسی باشد که او را امین سازی بقنطار بهزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک ادا کند آن مال را بتو واو عبد الله
بن سلام بود در ضمن که یکی از قریش هزار و دویست وقیه زر بامانت بوی داده بود وابن سلام او را ادا کرد ومنهم واز ایشان باشد من ان تأمنه کسی او را
امین گردانی بدینار یک دینار زر لا یؤده الیک ادا نکند وباز ندهد بتو الا ما دمت مگر آنکه مادام باشی علیه قائما بر سر وی ایستاده بجهت
تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بدو امانت داده بودند واو خیانت کرد در آن ذلک این خیانت مر یهود را بانهم قالوا بسبب آنست
که گفتند لیس علینا نیست برما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خواننده ونویسنده نیستند سبیل عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود
تورت نداند امی است ومال امی را بر خود حلال میدانستند ودیگر میگفتند تورت روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم ویقولون
ومیگویند در این سخن علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه ملل وشرایع بادی امانت حکم رفته است وهم یعلمون وحال آنست
که ایشان میدانند که خیانت حرام است بلی نه چنان است که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفته است در خیانت عرب وحکم این است من اوفی
بعهده هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته در تورت باداء امانت وترک خیانت واتقی وپرهیزد در باب حلال وحرام فان الله
پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکاران را ان الذین بدرستی آنانکه یشترون می فروشند وبدل میکنند
بعهد الله عهدیرا که با خدای بسته اند و آن ایمان است بمحمد علیه الصلوة والسلام وایمانهم وسوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی علیه الصلوة
والسلام وتغییر آن میخورند ثمنا قلیلا بهای اندک وآن صاعی چند جو وکرپاسی چند بود که از کعب بن اشرف ستانده اند ونعت پیغمبر را تحریف
کرده وبدین افترا پیش عوام سوگند خورده اولئک آن عهد شکنان وسوگند بدروغ خورندگان لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست مر ایشان را
فی الآخرة در آن سرای از ثواب خدای ولا یکلمهم الله وسخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند ولا ینظر الیهم
بنظر رحمت بدیشان ننگرد یوم القیامة روز رستخیز ولا یزکیهم وپاک نسازد ایشانرا از لوث گناه ولهم عذاب الیم ومر ایشانرا
باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد وان منهم لفریقا وبدرستی که از جهودان هر آینه گروهی هستند چون کعب وابو یاسر وحیی که از روی
ناراستی یلوون السنتهم می پیچانند زبانهای خود را بالکتاب بخواندن کتابی که نوشته وبر بافته احبار ایشان است وآن نقرها
بلغت عبری میخوانند لتحسبوه تا شما پندارید که انچه ایشان میخوانند من الکتاب از تورت است وما هو من الکتاب
وحال آنکه نیست از تورت ویقولون ومیگویند هو من عند الله آن محرف ومفتری از نزد خدای است وما هو من عند الله
ونیست آن از نزدیک خدای ویقولون علی الله الکذب ومیگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند وهم یعلمون
وایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت
کرده وامت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان میفرماید که ما کان لبشر هرگز نبوده ونباشد ونیست ولنشر مر آفریده را یعنی عیسی
ان یؤتیه الله الکتاب بانکه بدهد خدای او را انجیل والحکم وفهم آن یا فصل امور وقضیه نبوت والنبوة وپیغمبری ثم یقول
للناس پس آنکس گوید مر امت خود را که کونوا عبادا لی باشید شما بندگان یا پرستندگان من من دون الله جز از خدای
ولکن کونوا ولیکن گوید که باشید ربانیین رهبانان در دین واستواران در دانش بما کنتم بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص
تعلمون الکتاب بیاموزید مر دیگرانرا کتابی که از حق فرود آمده است وبما کنتم تدرسون وبآنکه باشید شما که پیوسته بخوانید
ودرست کنید کتاب را از معنی آیت چنان مفهوم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده واستفاده وانکه محمد بن حنیفه رض در روز دفن

عبد الله بن عباس رض فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان محیر دانند که قدم بر سر کونین
زده اند و از کمال توکل بغیر حق ملتفت نشده چهار تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده و روی توجه از خود برتافته و بدو دست آورده بیت
رخته ما بران عرفان ز اصحاب کرامت ؛ نشسته نقش حرف غیر از صفحه پندار شان ؛ و در لطایف قشیریه آورده که ربانیان و انامایان باشند بخدای
و بر دباران در راه خدای قائم بالله و فانی از ماسوی الله شنودن ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق مصرع با او گویند انچه از و شنوند
وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نمی سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا و پیغمبران را
خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیر علیه السلام اند أَيَأْمُرُكُمْ
بِالْكُفْرِ آیا میفرماید آن پیغمبر شما را به پوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۵ بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان
مروین اسلام وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون فرا گرفت خدای مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پیمان و عهد پیغمبرانرا و امم در اخذ
میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران فرا ستده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد علیه الصلوة والسلام و مضمون میثاق
چنین است که لَمَا آتَيْتُكُمْ هرچه بدهم شما را مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از کتاب منزله و فهم آن ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ پس بیاید بشما فرستاده
از نزد من آن محمد علیه الصلوة والسلام است مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آن چیزیرا که با شما است از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ
بِهِ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ ط و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرما
قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ بر این که گفتیم
إِصْرِي عهد مرا بر وجهی که بران وفا کنید قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند انبیا علیهم الصلوة والسلام اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوا
گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملایکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ط و من که خدایم
با شما از گواهانم بدین اقرار فَمَنْ تَوَلَّىٰ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از این عهد
و پیمان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه معرضان هُمُ الْفَاسِقُونَ ۵ ایشان بیرون رفتگانند از دائره فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان أَفَغَيْرَ
دِينِ اللَّهِ آیا بجز دین خدای يَبْغُونَ می طلبید دین دیگر را و حفص یبغون میخوانند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق می طلبند دین دیگر را وَلَهُ
أَسْلَمَ و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده است مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ و هر که در آسمانها است وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا وَكَرْهًا برغبت
و بنکرت یعنی اگر خواهند و اگر نی بر سر خط فرمان او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهیت یا انقیاد
ما عدای ثقلین بطوع است و از ان ایشان بکره وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۵ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد ای طایعان و کارهان و حفص بغیبت خواند
یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ آمَنَّا بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که ایمان آورده ایم ما بِاللَّهِ به خدای که یکتاست در ذات
و بیهمتا در صفات وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویده ایم بانچه فرو فرستادند بر ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بانچه نازل کرده اند عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ ؛ بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت
شریعت او بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ و بانچه داده اند به موسی که توریت است وَعِيسَىٰ و بعیسی که آن انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و بانچه
داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیب علیه السلام که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از نزد
پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدائی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ ز میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه به بعضی دون بعضی چون یهود و انصاری
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۵ و ما مر خدا و ندرا گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا و هر که بطلبد بجز دین مسلمانی دین
دیگر را فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ج پس پذیرفته نشود آن دین از و وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۵ و او بواسطه ترک اسلام در ان سرای از زیان
زدگان باشد و این آیت تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آن ها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دین متین
باز داشتند و مرتد شوند میفرماید كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قَوْمًا كَفَرُوا گروهی
که کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته بدار کفر پیوستند چون
حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس ابن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند به خدای وَشَهِدُوا و گواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ آنکه

فرستاده خداي يعني محمد عليه الصلوة والسلام حق حق است وقول وصدق وَجَآءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وآمده بود بديشان آيتهاي روشن يعني قرآن ومعجزات
پيغمبر عليه الصلوة والسلام وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وخداي راه ننمايد گروه ستمكارانرا وضع كفر كردند در موضع ايمان أُولٰئِكَ
جَزَاؤُهُمْ آنگروه مرتدان پاداش ودن ايشان أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست كه برايشان باشد لَعْنَةَ اللّٰهِ ولعنت حق است آن دوريست از رحمت
وَالْمَلَائِكَةِ ولعنت فرشتگان وآن بيزاريست از ايشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ولعنت همه مردمان وآن مذمت كردن است مرايشانرا خَالِدِينَ فِيهَا
جاويدان باشند در لعنت يا در اثر لعنت كه عقوبتست لَا يُخَفَّفُ سبك گردانيده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ايشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ
يُنْظَرُونَ ونباشند ايشان كه مهلت داده شوند از براي رجوع بدنيا يا در تاخير عذاب از وقتي بوقتي إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانكه بازگردند بحضرت
ربوبيت مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنكه برگشته اند از حق وَأَصْلَحُوا وبصلاح آورند آن چيزرا كه دران فساد كرده اند فَإِنَّ اللّٰهَ پس بتحقيق كه خداوند تعالى
غَفُورٌ آمرزنده توبه گناه كارانست رَحِيمٌ مهربانست برايشان برادر حارث بن سويد اين آيه را بر دست اميني داده نزد برادر فرستاد حارث
بعد از تلاوت آيت فرستاده را گفت كه من هرگز از تو دروغي نشنيده ام وبرادرم نيز بر رسول خدا افتراي ميكند ورسول نيز بر خدا دروغ نمي بندد وخداي
از همه راستگوي تر هست پس چرا نا اميد باشيم توبه كنان روي بمدينه نهاد وبوقت رجوع همين آيت را بر ان يازده تن ديگر خواند وايشان از توبه ابا
نموده جواب دادند كه ما حالا در مكه طرح اقامت داريم وانتظار مغلوبيت محمد صلى الله عليه وسلم واخوان وانصار او مي بريم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد والا چون حسيم
بدين اسلام باز گرديم وتوبه ما پذيرفته شود حق سبحانه در شان ايشان آيت فرستاد كه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستي آنانكه كافر شدند بخدا ورسول بَعْدَ
إِيمَانِهِمْ پس از گرويدن ايشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زياده كردند كفر را بر كفر يعني ثبات ورزيدند بران يا باين آيت توبه نيز كافر شدند
لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذيرفته نشود توبه ايشان وَأُولٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ وآنگروه كه بر كفر اقامت ورزيدند ايشانند گمراهان از طريق
هدايت وهالك شدگان در باديه غوايت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستي آنانكه كافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ وبمردند وايشان كافر بودند بر كفر مردند
فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ پس قبول كرده نشود هيچ يكي از ايشان مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا پري زمين زر وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ واگرچه فدا دهد آن
همه را يعني اگر كافري آنمقدار زر كه سطح زمين را از مشرق تا مغرب مملو سازد وفديه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وي مقبول نخواهد بود أُولٰئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وآنهايي كه كافر ميرند مرايشانراست عذابي مشتمل بر الم بيحساب وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ونباشد مرايشانرا هيچ
كس از ياري دهنده كان در باز داشتن از عذاب ايشان

الجزو الرابع

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا هرگز نيابيد نكوئي وبدانچه ميطلبيد از خير نرسيد يا نيابيد بهشت را تا آنكه نفقه كنيد وصدقه دهيد مِمَّا تُحِبُّونَ از آنچه دوست
ميداريد از مال كه بر فقراء تصدق نمائيد يا جاه كه بدان معاونت درماندگان كنيد يا بدن كه قوت آنرا بطاعت مبذول سازيد يا دل كه آنرا وقف محبت
الهي گردانيد يا جان كه آنرا در راه رضاي حق در بازيد يا سر كه آنرا از ناس تعلق بما سوي الله بپردازيد وگفته اند كه هركه محبوب خود را نفقه كند
در دنيا بمطلوب خود برسد ودر عقبي وهركه از سر دنيي وعقبي بگذرد بقرب حضرت مولى برسد بيت مي صرف وحدت كسي نوش كرد • كه دنيا
وعقبي فراموش كرد • بعد از نزول اين آيت ابو طلحه انصاري رض بجناب رسالت پناه صلى الله عليه وسلم آمده گفت يا رسول الله اطيب اموال
واحب آن نزديك من بيرحا ني هرجا كه باشد خداي حكم كند وضع كن وآن باغي بود در غايت مرغوبي ونهايت تازگي وخوبي كه حضرت رسول عليه الصلوة
والسلام گاه گاه بدان در آمدي واز آب وميوه آن تناول فرمودي پس در جواب ابو طلحه گفت بخ بخ اين مالي است با سود بسيار وحضرت عليه الصلوة
والسلام آن باغ را در ميان اقرباي او قسمت فرمود وَمَا تُنْفِقُوا وآنچه نفقه ميكنيد مِنْ شَيْءٍ از چيزي خواه اندك خواه بسيار وخواه از محبوبات
اموال خود خواه از غير آن فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستي كه خداي بدان چيز داناست وبر حسب نيت شما شما را خبر خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ
همه انواع خوردنيها كَانَ حِلًّا بوده است حلال لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان يعقوب را آورده اند كه چون اين آيت فرود آمد كه فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ
هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ يعني بشومي ظلم ومعصيت جهودان بعضي از طعامهاي پاك حلال چون لحوم ماهي وشحوم غنم
وبقر وامثال آن برايشان حرام كرديم يهود ازين سخن آشفته شده گفتند اينها ابدا حرام بوده است حق سبحانه اين قول را تكذيب كرد وفرمود
كه خوردن همه طعامها بر يعقوب واولاد او حلال بوده إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام كرد إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ يعقوب بر تن خويش وآن چنان بود كه يعقوب

امر عنی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدای تعالی شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت
و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقربا الی الله تعالی و وفا بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او تناول آنها
اجتناب نموده گفتند در توریت بحرمت آنها حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان می گویند بلکه یعقوب علیه السلام
آنها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرٰىةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار
نمایند قُلْ فَاْتُوْا بِالتَّوْرٰىةِ بگو پس بیارید توریت صحیح را فَاتْلُوْهَا پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید اِنْ كُنْتُمْ
صٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریت ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شده فَمَنِ افْتَرٰى
پس هر که افترا کند و بربندد عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه ظاهر شده و تحریم اسرائیل علیه السلام
بوده نه از ملک جلیل فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ پس آن مفتریان ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ
بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فَاتَّبِعُوْا پس متابعت کنید مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ کیش ابراهیم و دین او را حَنِيْفًا ط بیان
حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝ و نبود ابراهیم علیه السلام از شرک آرندگان اِنَّ اَوَّلَ
بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که در روی زمین وُّضِعَ عمارت کرده و ساخته شده لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِيْ بِبَكَّةَ
آن خانه است که در بکه واقع شده و بکه اسم مکه است همچنانکه مکه با اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند
که آیا کعبه اول خانه هست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نی پیش از آن بسی خانها بود اما اول خانه است که حق سبحانه تعالی
مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخته کما قال مُبٰرَكًا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او
تا حدیست که نظر کردن وران بی طواف و نماز برابر است صد ثواب با عبادت یک سال که در غیر مکه واقع شود وَّهُدًى و این خانه
هدایت است لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝ مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را هدایت میسازد و راه نماینده است مسلمانان را به بهشت فِيْهِ و درین خانه
یا در حرم اٰيٰتٌۢ بَيِّنٰتٌ نشانهای روشن است یکی از آنها مَقَامُ اِبْرٰهِيْمَ ج و آن سنگی هست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن سنگ
آیت بلکه چهار آیت است اول اثر آن سنگ از قدم ابراهیم علیه السلام دوم غرض کردن قدم آنحضرت در وی تا کعبین سیوم بقای آن با
مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر وَمَنْ دَخَلَهٗ هر که آمد درین خانه كَانَ اٰمِنًا ط باشد ایمن از قتل
و غارت یعنی گناهکاری که بپناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادامیکه درخانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره
ایمن است از عقوبات و مکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم
و نهایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعی که
مقام ابراهیم را یک آیت و امنیت داخل حرم را آیت دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت
تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیار هست و ذکر آن مستغنی و از حد شمار و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب با آن و انحصار آنها
بقبله مومنان و آنکه قاصد تخریب آن خانه هست مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بجانب آن کند
البته دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان به طواف آن مایل باشند و امثال این آیات
واضح بسیار است بیت هر چه گفتیم در اوصاف وی از رو ـــــ کمال همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان است ؛ محققان گویند که نخستین
خانه که در کعبه صدر انسان به جهت منظوریت و لیکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم موضوع شد خانه دل است و جمیع اجزای وجود به برکت دل
راه حق می یابند چه هر گاه که اشعه لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و به صفت
وسعت و لکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار فبی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامات روشن است که طالب آنها بر مطلوب خود
استدلال می کند و مقام تسلیم باشد یکی از آنها است شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که بدین مقام
در آید از همه فتنه ها ایمن گردد و در آمدن به حرم صورت سبب امان است از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت
دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق دوست زیاده نیست بیت به تیغم گر زنی باکی ندارم ؛ به هجرانم کشی طاقت ندارم ؛ وَلِلّٰهِ

علی الناس مر خدای را است بر مردمان حج البیت قصد خانهٔ کعبه من استطاع هرکه توانائی دارد الیه سبیلا به سوی بیت از جهت راه و ا
بقول امام شافعی رح زاد و راحله است و بسخن امام مالک رح صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی که زاد از ان حاصل شود و امام اعظم رح زاد و راحله
و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرط است و من کفر و هرکه نگرود به فرضیت حج فان الله پس بدرستی که خدا تعالی غنی عن العالمین
بی نیاز است از همه عالمیان و از ان نقصی بذات اقدس آن حضرت راجع نمی شود بلکه وبال بر تارک آن است قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لم
تکفرون چرا می پوشید یا منکر می گروید بآیات الله بآیتهای که خدا در وجوب حج فرستاده والله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما
تعملون بدانچه شما میکنید از کتمان حق و کفران با آیات ربانی قل یا اهل الکتاب بگوی ای اهل تورات لم تصدون چرا باز میدارید عن
سبیل الله از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید من آمن کسی را که بگروید به خدای و دین حق را قبول کرده مر دعا یا
او که یهود ایشان را از کیش خویش میخوانند تبغونها عوجا می طلبید برای آن راه راست عوجا کجی و انحراف یهود مسلمانان را می گفتند که در دین شما کجی هست
یعنی این شخصی که متابعت او میکنید پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او را بر وجهیکه تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند چون شبهه تعالی فرموده که کجی
می طلبید در دین اسلام و انتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیه السلام دانسته
اید و ما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با جماعت
انصار است رض میگوید ان تطیعوا فریقا اگر شما فرمان برید گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب او بند
یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند
و این شاس جهود حقود و حسود بود پیوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یک جهتان انصار اندازد و
دو قبیله بودند اوس و خزرج و در حالت جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بود او و اتحاد مبدل
شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از وقعه
بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند به خواند القصه چون ذکر آن محاربه
در میان آمد و ابیات قصیده بر مسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجای او کشادند و اوسیان تحمل ناکرده آغاز بسبب خزرجیان
کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مصاف مقاتله و میدان محاربه بیاراستند و آغاز به تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا
برانگیختند مثنوی زیک جانب گروهی رزم پرداز ؛ زدیگر سوی جمعی در تگ و تاز ؛ در افتادند همچون شیر غران ؛ بگرز و نیزه و شمشیر بران ؛ فی
الحال جبرئیل علیه السلام بدین آیتها نازل شد و خواجهٔ عالم علیه الصلوة والسلام بمعرکه ایشان در آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود
آنکه من در میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدا تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارید و بشنوید که خدای
چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود
میبردند از ایمان بکفر باز میگردیدند و حقتعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند و کیف تکفرون و چگونه کافر میشوید و انتم تتلی و حال آنکه
شما هستید که خوانده میشود علیکم آیات الله بر شما قرآن را و فیکم رسوله و در میان شماست
رسول او و من یعتصم بالله و هرکه چنگ در زند بدین خدای یا به کتاب او فقد هدی پس بدرستی که راه نموده شود الی صراط مستقیم
بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزای ترسیدن است نزد اکثر علما
این آیت منسوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشد هیچکس را ممکن نبود پس عنایت الهی بار این مشقت از ین امت رفع فرموده ناسخ این
فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شما است و لا تموتن و ممیرید الا و انتم مسلمون مگر آنکه
شما مسلمانان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند و اعتصموا و چنگ در زنید ای انصار
بحبل الله بدین خدای که حبل المتین است جمیعا همه شما و بقول بعضی علما حبل الله اینجا قرآن است یا موافقت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام علیه السلام چه بی آنکه به ظاهر و باطن چنگ در اتباع آن حضرت زنید نه راه بمقصد اصلی
توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید رباعی حقا که بی متابعت سید رسل ؛ هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت ؛ از هیچ رو بهیچ دری ره نمی‌زند

آنرا که ز آستانهٔ او روی دل بتافت ولا تفرقوا و پراگنده مشوید از خدمت وی واذکروا و یاد کنید نعمة الله علیکم نعمتهای خدایرا
که بر شما افاضت کرده و آن اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام به بلدهٔ ایشان اذ کنتم اعداء آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر
دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما به برکت اسلام و میمنت خواجه انام علیه الصلوة والسلام
فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته اخوانا برحمت خدای برادران یکدیگر وکنتم و بودید شما بواسطهٔ ضلالت وجهالت علی شفا حفرة بر کنار
مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در ان و اگر مرگ شما را بران حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرفتید فانقذکم منها
پس شما را باز رهانید خدای ازان حفره یا ازان آتش کذلک همچنانکه بیان کرد حال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدد یبین الله بیان میکند خدای
و روشن میگرداند لکم آیاته برای شما دلائل وحدانیت خود لعلکم تهتدون تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت ولتکن منکم و هر آینه
باید که باشد از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند مردمانرا به نیکوئی یعنی بدین اسلام یا با ایتلاف مؤمنان با یکدیگر و جمعی بر آنند که آن
داعیان مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند ویأمرون بالمعروف و میفرمایند به نیکوئی وینهون عن المنکر و باز دارند از منکر و معروف
آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس واولئک
و آن گروه که داعی خیر و امر معروف و نهی منکر اند هم المفلحون ایشان رستگارانند ولا تکونوا و مباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا مانند
آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موسکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه
و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر واختلفوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از
سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام باسمان و این اختلاف ایشان بود من بعد ما جاءهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن
در کتب ایشان واولئک و آن پراگندگان و مخالفان لهم عذاب عظیم مر ایشانراست عذابی بزرگ یوم تبیض وجوه در آن
روزی که سفید و روشن گردد رویها وتسود وجوه و سیاه گردد رویها فاما الذین اسودت وجوههم پس آنانکه سیاه گردد رویهای
ایشان حق تعالی بطریق از روی توبیخ با ایشان گوید اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید پس از ایمان خود و مراد اهل کتاب اند که پس از ایمان به پیغمبر
ما علیه السلام کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند
یا مرتدان که بعد از استعداد سعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند و صحیح آنست که خوارج و روافض بعد از تمسک بسنت در ورطهٔ
بدعت افتادند فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید واما الذین ابیضت
وجوههم و اما آنانکه سفید شده رویهای ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی در بهشت
از قبیل تسمیه محل است باسم حال و عرفا گویند رحمت روح وصال است و شهود جمال هم فیها خالدون این سفید رویان در رحمت
یا جنت جاوید مانندگان تلک آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیات الله آیتهای خداوندست در زواجر و بشارت و وعد
و وعید نتلوها علیک بالحق میخوانیم آنرا بواسطهٔ وحی بر تو بدرستی و براستی وما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما
للعالمین هیچ بیدادی از نزد خود مر جن و انس را یعنی بر ایشان ستم نکند و بیجرم عقوبت نفرماید ولله ما فی السموات و مر خدایراست
آنچه در آسمانها است از نجوم و ملائکه وما فی الارض و آنچه در زمینها است از ارکان و مواعید ثلثه والی الله و بسوی خدا
ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها کنتم خیر امة هستید شما بهترین گروهی که از خلوتخانهٔ غیب اخرجت للناس بیرون
آورده شده است از برای مردمان قول آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب
الست بربکم مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت علیه السلام منتظم اند شعر
لما دعا الله داعینا لطاعته :: باکرم الرسل کنا اکرم الامم بیت چون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده است :: افضل پیغمبران
او لاجرم ما خیر الامم و گفته اند خیریت این امت درین سه صفت است که یاد میکند تأمرون بالمعروف میفرمائید بمعروف و آن چیزی است
که شرع آنرا مستحسن دارد وتنهون عن المنکر و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وتؤمنون بالله
و میگروید از روی تحقیق بخدا و ایمان بخدای متضمن آن است که ایمان داشته باشید بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی

محقق

متحقق شود که هرچه فرموده که ایمان آرید ایمان نیاورده باشند ولو آمن اهل الکتاب واگر ایمان آرند وتصدیق کنند علمای بنی اسرائیل
آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لکان خیرا لهم هر آینه باشد آن ایمان وتصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر وانکار منهم
المؤمنون بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام واصحاب او واکثرهم الفاسقون وبیشتر ایشان بیرون روندگانند از دایره
دین لن یضروکم به شما ضرر نتوانند رسانید الا اذی مگر اندک رنجی که شمارا بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا اهل اسلام را
بقتال خود بترسانند وان یقاتلوکم واگر کارزار کنند با شما یولوکم الادبار بگردانند پشتها بر شما برگردانند ره هزیمت روند
ثم لا ینصرون پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند ونه از حق مددکاری ضربت وضع کرده شد علیهم الذلة بر جهودان
علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتیکه هرگز منفک نگردد واصح آنست که ذلت آن جزیه است اینما ثقفوا هر کجا که یافته شوند ذل با ایشان است
الا استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان است لیکن ایشانرا زنهار میدهند بحبل من الله به عهدی از خدای که قبول جزیه است
وحبل من الناس وعهدی از مومنان باذن خدا تعالی بعد از قبض جزیه وباءو بغضب من الله وبازگشتند بهو و بخشمی از خدای
یعنی سزاوار غضب الهی شدند وضربت وزده شد یعنی موضوع گشت علیهم المسکنة بر ایشان علامت درویشی واحتیاج یعنی احاطه کرده شد این
نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب براهل آن ذلک این خواری ومسکنت ورجوع بغضب حق بانهم کانوا بآنست که ایشان مستمر بودند
عنادا یکفرون بآیات الله می گروند بقرآن یا باحکام توریت یا به معجزات محمد علیه الصلوة والسلام ویقتلون الانبیاء بغیر حق و
پیغمبرانرا بنا سزا وناواجب فی نفس الامر قتل الانبیا ناحق است اما به حسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود واین قبیح است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند
در قتل ایشان وگفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان بود در اعداد قاتلان می آرد ذلک این کفر وقتل بما عصوا
بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون وبودند که از میگذرانیدند از حدود خدای تعالی آورده اند که چون عبدالله بن سلام ویاران او
چون ثعلبه واسد واسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده می گفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه
آیت فرستاد که لیسوا سواء نیستند مومنان اهل کتاب برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب امة قائمة از اهل کتاب گروهی اند ایستاده
بر دین اسلام یا قائم به حدود الهی وگفته اند مستقیم بر قول راست وعمل خالص ودین درست واین گروه ابن سلام واصحاب او بودند یا چهل تن از نجران
وسی ودو تن از حبشه وهشت کس از روم وبعیسی علیه الصلوة والسلام ایمان داشتند وبمحمد علیه الصلوة والسلام نیز ایمان آورده اند واحکام شریعت وقران
تعلیم گرفتند یتلون آیات الله میخوانند قرآنرا آناء اللیل در ساعات شب وگفته اند میان مغرب وعشا وهم یسجدون وایشان سجده
تلاوت میکنند یا در ساعت شب نماز میگذارند واشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده وحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام تاخیر عشا فرموده
بودند ومردمان منتظر نماز بودند بیرون آمده گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما یؤمنون بالله صفت امت
قائمه میکنند ومیگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای والیوم الآخر وبروز قیامت ویأمرون بالمعروف ومیفرمایند خلق را به تصدیق محمد علیه الصلوة
والسلام یا بموافقت شرع وینهون عن المنکر ونهی میکنند از تکذیب پیغمبر علیه الصلوة والسلام یا از تمام منهیات ویسارعون فی الخیرات
ومی شتابند در ارتکاب خیرات واشتغال به مبرات واولئک من الصالحین وآن گروه یعنی امت قائمه موصوف بدین صفات که مذکور شد از جمله
شایستگان وبرگزیدگان اند وما یفعلوا من خیر وآنچه میکنند از نیکی فلن یکفروه پس هر آینه سپاس داشته نخواهد شد یعنی نقصانی بثواب
اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگویند فی قوله وکان سعیهم مشکورا وحفص هر دو کلمه بیا می خواند یعنی آنچه میکنند
امت قائمه از خیرات که در آن مسارعت اند عمل ایشان ضایع نخواهد بود والله علیم وخدای داناست بالمتقین باحوال پرهیزکاران ان الذین
کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند به قرآن ومحمد علیه الصلوة والسلام وآن کعب بن الاشرف واصحاب او بودند لعنهم الله لن تغنی عنهم اموالهم
بازندارد از ایشان مالهای ایشان که برشوت میدهند مر علمای خود را یا آنچه رشوت میگیرند از اراذل قوم خود ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان که باعانت
وامداد ایشان مستظهر اند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی واولئک اصحاب النار وآن گروه کافران ملازمان آتش دوزخ اند
هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان
واصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود یا نفقه منافقان بریا وسمعه فی هذه الحیوة الدنیا

وخبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده بازگشتند واهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان درمیان گرفتند وسید الشهدا حمزه رض با بعضی از اصحاب
شربت شهادت چشیدند وبرخی دیگر روی بگریز نهادند وجمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام جان نگردار درمیان بستند القصه
صنم بدان انجامید که بسنگ بدگوهران درشاهوار درج لعل ابدار سید مختار علیه الصلوة والسلام آزرده شد مثنوی بود لعلش سهیل رخشنده : سنگ را
رنگ لعل بخشنده : چون سهیلش رفیق سنگ آمد : سنگ دردم عقیق رنگ آمد : وحضرت درمیان کشتگان افتاد وبعد جمعی از اصحاب بجانب
شعب احد رفت وکافران بازگشته روی بمکه نهادند وحضرت علیه الصلوة والسلام چون از شهادت عم خود حمزه رضی الله عنه ومثله کردن او با بعضی از کشتگان
وقوف یافت برخاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال این اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا وجلال این آیات نزول اجلال یافت که لَيْسَ
لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ نیست مر ترا ازین کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال واستصلاح این طایفه بدست تو نیست أَوْ يَتُوبَ
عَلَيْهِمْ گفته اند أَوْ این جا بمعنی إِلَّا أَنْ است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را وقول آنست که أَوْ برای عطف باشد ویتوب
معطوف است بر لیقطع ومعنی چنین است که خدای نصرت داد شما را به یکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا به هزیمت
روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد خدای ایشان را چون مسلمان شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر مصر باشند فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ
پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ومر خدای راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ
وآنچه در زمینهاست يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ بیامرزد هر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وعذاب کند هر کرا خواهد وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وخدای
آمرزنده است دوستان خود را مهربان است بر بندگان خود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربوا را أَضْعَافًا
مُضَاعَفَةً چندانی افزوده تو بر تو گفته اند اضعاف در درهم است ومضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربوا میداد تا وقت معین آنکه در اجل
وربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق می شد وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما
رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ وبترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که رساند شما را بآتش الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ آن آتش که آماده کرده شده
مر کافران وغیر ایشان را بالذات از برای کفار است وبالعرض از برای عاصیان تباه کار با کافر از نار تعذیب است ومؤمن را نار تادیب وَأَطِيعُوا اللَّهَ
وفرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ واطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا باشد که شما رحمت کرده شوید ودر عذاب نیفتید
وَسَارِعُوا وشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بآن چیزی که سبب آمرزش باشد شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت آنکه شوند بنده
بموجبات مغفرت وآن کلمه شهادت است یا ادای فرایض یا تکبیر اول بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت
سنت یا استغفار یا جهاد ومقتضای مقام عود این است چه این آیت در خلال قصه احد نازل شد ومحققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم
دل است بیت این راه بپای تن بپایان نرسد : تا جان نزند قدم بجانان نرسد : ودر بحر الحقایق آورده که شتابید درین راه بقدم
تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب وجنت وصال رسیدن محال است بیت بگذار ره هوا پرستی
رو آسوی خدا پرستی : در راه محبتش روان شو : بگذار ره جفا پرستی وَجَنَّةٍ وشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی از روی عظمت
عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنای آن آسمان ها است یعنی مانند آسمان ها وَالْأَرْضُ وزمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول
و[illegible] بشره گفته ودر تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها وزمین هفتا طبق طبق سازند چنانچه هریک ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لایتجزی وموصل گرداند
این طبقات را با یکدیگر تا همه طبقی واحد شود عرض بهشت این مقدار تواند بود أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ آماده شده چنین بهشتی برای پرهیزکاران از شرک
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ در آسانی ودر سختی مراد همه احوال است چه انسان هیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه
نفقه میکنند وگفته اند که منفق اند در توانگری ودرویشی یا در صحت ومرض یا در گرانی وارزانی وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وفرو خورندگانند خشم را با وجود قدرت آورده
اند که کسی امام اعظم را طپانچه زد امام فرمود که منهم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم وقادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم ومیتوانم که در سحرگاه از جفای تو
بحضرت اله بنالم ولی ننالم ومیسرم میشود که بقیامت مر خصومت بر بندم وداد خود از تو بستانم آن نیز نکنم واگر در فردا رستگاری باشد وشفاعت من در بند
میشود قدم در بهشت ننهم بیت مردی نگمان بهر که زور است ورد دلی : با خشم اگر بر آئی دانم که کاملی : وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وعفو کنندگانند
از مردم خرید گان وازبندگان بلکه از هر کسی که بر ایشان ستم کرده باشد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وخدای دوست دارد نیکوکاران را وبهترین اقسام احسان است

که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی رض با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسهٔ آش گرم
به مجلس در آمد و از غایت دهشت پایش به حاشیهٔ بساط در آمد بر سر امام حسین افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش فرو ریخت امام حسین از روی تادیب
از راه تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس فرمود که عفو کردم
خادم تتمه آیت بر خواند که والله یحب المحسنین امام حسین رض جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم بیت بدی را مکافات کردن بدی ؛ بر اهل صورت بود
نکو کردی ؛ بمعنی کسانیکه پی برده اند ؛ بدیده بد و نیکوئی کرده اند والذین معطوف است بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی
آنها که به صفت انفاق و کظم و عفو و احسان موصوف اند دوم تائب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون
بکنند کاری ناشایسته او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود به مباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده
یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا و عمد است یا زنا و آنچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری
بعد از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب او را یا بنده که چه احسان کردی یا متذکر شوند وعدهٔ مغفرت را که باستغفار باز بسته است
فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم برای گناهان خود و من یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی
یعنی هیچ کس نیامرزد جرایم بندگان را الا الله مگر خدای و لم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شده از معاصی
یعنی دیگر باره بر سر آن فعل نرفتند و هم یعلمون و ایشان میدانند که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم است نزول آیت در شان نبهان تمار بوده
که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد و نبهان را دل بر وی فتنه گشت و به بهانهٔ خرمای خوب در گوشهٔ کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن
زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدا بترس و دامن پاک مرا از لوث حرام آلوده مگردان نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام شتافت و صورت حال بعرض سید عالم علیه الصلوة والسلام رسانید فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها میکنید حق سبحانه برای تمهید
واری تا بیان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمده یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار
آوردند اولئک آن گروه متقیان بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزشی است از پروردگار ایشان و جنات تجری
و بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند کانندران و نعم اجر
العاملین و نیکو مزدی است مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلت بدرستی که گذشته بوده من قبلکم پیش از شما سنن
وقایع ها میان جهانیان از غم و شادی و محنت و راحت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده به حدوث و این وقایع ها یا اهل سنن مراد است
باشد یعنی امتان بوده اند با انواع دینها و به جهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند فسیروا فی الارض پس بروید و سیر کنید در زمین و به بینید بلاد عاد
و دیار ثمود و بیابان لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت که به سبب نا فرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان
هذا این کلام که در قصهٔ احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار دادیم بیان سبب هویدائی سخن حجت است للناس برای عامهٔ مردمان
و هدی و زیادتی بصیرت و موعظة و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت للمتقین خاصه مر پرهیزکاران و لا تهنوا و سست مشوید و ضعف
مورزید چون در حرب احد خواجهٔ عالم علیه الصلوة والسلام بشعب کوه در آمد ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد و صحابه دفع غائله
رسید حضرت عزت جل و علی جهت تسلیهٔ ایشان این آیت فرستاد که سستی مکنید و لا تحزنوا و اندوهناک مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم و انتم
الاعلون و حال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما بر آن است که کشتگان شما
در صدر نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در درجات عالیه خواهد بود و از ایشان در درک اسفل و حقیقت آن است که این بشارت بود مر مومنان را بعلو
و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد و ایشان مقهور و مغلوب خواهند گشت ان کنتم مومنین هر گاه باشید گرویدگان بوعدهٔ حق که در
و ان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فقد مس القوم قرح پس بدرستی که رسیده است گروه
کفار را در حرب بدر مثله زخمی و المی مثل قرح و جرح شما و تلک الایام و این روزها که مدار زندگانی بر آن است نداولها میگردانیم آن را
بین الناس میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی به نکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مداولت برای آن است که

تا بند

ببرند وَلِيَعْلَمَ اللّهُ و براي آنكه ببيند خداي يا بداند دوستان خدايرا وَالَّذِينَ آمَنُوا صبر انانرا كه بدو گرويده اند وَيَتَّخِذَ و براي آنكه فرا گيرد مِنكُمْ
شُهَدَاءَ از شما گواهان يعني گواهان يكديگر باشيد كه در معركه جهاد كدام جان فدا كرده بود و كه رو بگريز نهاده وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خداي دوست
نميدارد ستمكارانرا كه مشركانند وَلِيُمَحِّصَ اللّهُ و فايده ديگر در مداوله آنست كه پاك گرداند خداي الَّذِينَ آمَنُوا مومنانرا از گناه چه بلاها كه باهل ايمان
ميرسد بكفر ذنوب ايشان است وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و ديگر آنكه در نقصان افكند و هلاك سازد كافرانرا أَمْ حَسِبْتُمْ آيا مي پنداريد أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ
آنكه در آييد به بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّهُ و نديد خداي الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ آنهاكه جهاد كرده اند از شما وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ و نديد شكيبايانرا بر زخم
رسول يا صابرانرا بر هجوم مصايب و وقوع نوائب ملخص سخن آنست كه بي محنت مجاهده برحمت مشاهده نتوان رسيد بيت بلبلي گو ستم خار تحمل نكند
بهر آنست كه ديگر سخن گل نكند وَلَقَدْ كُنتُمْ و بدرستي كه شما بوديد كه از روي اشتياق لقاي الهي تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو ميبرديد مرگ را يعني شهادت را
مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ پيش از آنكه مشاهده كنيد اسباب آنرا كه خوب است فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقيق ديديد آنچه مي طلبيديد از مقاتله كفار وَأَنتُمْ
تَنظُرُونَ و حال آنكه شما مينگريستيد به ياران و برادران شما كه مقتول مي شدند يا نظر ميكرديد در پيغمبر عليه الصلوة والسلام و او را تنها گذاشته در خلاص
خود ميكوشيديد آورده اند كه چون حضرت عليه الصلوة والسلام زخم خورده در ميان كشتگان پنهان شد ابليس لعين صداي أَلاَ إِنَّ مُحَمَّداً قَدْ قُتِلَ در ميان
خاص و عام افكند قومي از ضعفاء اهل اسلام خواستند كه رجوع بعبد الله ابي نموده التماس كنند كه از ابو سفيان براي ايشان خط امان بستانند و قوم ديگر
بگريختند و بعد از آن كه آنحضرت رسالت عليه الصلوة والسلام منهزمانرا ملامت ميكرد كه چرا فرار بر قرار اختيار كرديد و پشت بميدان كارزار آورديد ايشان زبان
عذر گشوده گفتند كه ما آوازه قتل تو شنيديم روز كار بر ما شوريده شد و از غايت ترس بگريختيم حضرت عزت دفع عذر ايشان را آيت فرستاد وَمَا مُحَمَّدٌ
و نيست محمد يعني ستوده إِلاَّ رَسُولٌ مگر فرستاده از پيش من قَدْ خَلَتْ بدرستي كه بگذشته اند مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ پيش از وي فرستادگان
أَفَإِن مَّاتَ آيا اگر بميرد اين پيغمبر أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ يا كشته گردد باز ميگرديد شما عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهاي خود يعني ترك جهاد ميكنيد يا مرتد ميشويد
وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ و هركه بر گردد و به پس باز رود بارتداد يا ترك جهاد كرد فَلَن يَضُرَّ اللّهَ پس هرگز زيان نرسانند بدان برگشتن خود
خدايرا شَيْئاً چيزي را كه ورود مضار و منافع بر او روا نيست وَسَيَجْزِي اللّهُ و زود باشد كه جزا دهد خداي الشَّاكِرِينَ مر سپاس دارندگانرا وَمَا كَانَ
لِنَفْسٍ و نباشد و نسزد هيچ نفس را أَنْ تَمُوتَ آنكه بميرد إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ مگر بمشيت خدا و فرمان او نوشته است خداي اين حكم را در لوح محفوظ كِتَاباً
مُّؤَجَّلاً نوشتني زمان او پيدا كرده شده كس پيش از آن نميرد و از آن نيز در نگذرد و درين آيت تحريض مسلمانان است در جهاد و دلير ساختن ايشان
در معركه مقاتله با اهل عناد چه هركه داند كه عمر او مقرر و اجل او مقدر است هر آينه دلير خواهد شد در مبارزت معارك و شروع در مهالك حضرت مرتضي علي رض
درين معني بيتي است رباعي اي يومين من الموت افر: يوم لا يقدر او يوم قدر: يوم لا يقدر لا يت الاجل: يوم قد
قدر لا يغني الحذر: رباعي دو روز حذر كردنت از مرگ روا نيست: روزيكه قضا باشد و روزيكه قضا نيست: روزيكه قضا باشد كوشش نكند سود
روزيكه قضا نيست در و مرگ روا نيست: وَمَن يُرِدْ و هركه خواهد بجهادي كه ميكند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش اين جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهيم او را از دنيا
آنچه مقدر كرده ايم وَمَن يُرِدْ و هركه خواهد كه باعمال خود ثَوَابَ الآخِرَةِ جزاي آن جهاني نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهيم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت
وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد كه ما پاداش دهيم شكر گويندگانرا بر نعمت جهاد وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ و چند از پيغمبران يعني بسا پيغمبران كه در راه حق
قَاتَلَ كارزار كردند مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ با او بودند سپاه فراوان ربي نام سپاهي است كه كم از ده هزار نباشد و در عين المعاني گويد ربي بمعني ده هزار رباني يا
بمعني رباني است يعني فقها و علما و حكما و اتقيا كه با پيغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُواْ پس سستي نورزيدند اين پيغمبران و اصحاب ايشان لِمَا أَصَابَهُمْ
بدانچه بديشان رسيد از محنت فِي سَبِيلِ اللّهِ در راه خدا يعني در جهاد با كفار وَمَا ضَعُفُواْ و ضعيف نگشتند از بسياري حرب وَمَا اسْتَكَانُواْ
و فروتني نكردند با دشمنان تعريض منهزمان است و آنهاكه التجا بابن ابي نموده از ابو سفيان خط امان مي طلبيدند وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خداي
دوست ميدارد صبر كنندگان در جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانيان بعد از قتل نبي ايشان اگر واقع شده إِلاَّ أَن قَالُواْ مگر آنكه گفتند رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا اي پرور دگار ما بيامرز ذُنُوبَنَا گناهان ما را كه سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود وَإِسْرَافَنَا و در گذار از حد در گذشتن ما را فِي أَمْرِنَا
در كار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار قدمهاي ما را در وقت مقاتله با اعداي دين وَانصُرْنَا و ياري ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرويدگان
فَآتَاهُمُ اللّهُ پس داد خداي ايشانرا به بركت دعا و استغفار يا بسبب صبر بر مقاتله كفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش اين عالم يعني نصرت بر دشمنان

و دريافتن

و در یافتن غنایم وحُسن ثواب الآخرة و نیکو عطا کرد ایشانرا نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا والله یحبّ المحسنین و خدای
دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابرانرا و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفریدگار هر دو بیت من فارغم از هر دو مراد وصل تو بس
ای خالق هر دو کون فریادم رس یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید مر کافرانرا این آیت در شان جمعی
است که از ابو سفیان طلب امان می کردند و در کشاف آورده که منافقان مؤمنانرا می گفتند که این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استیلا
یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید اگر فرمان منافقان کار کنید یردّوکم باز گردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی
بکفر باز برند فتنقلبوا پس بازگردید شما خاسرین زیان زدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بل الله مولاکم بلکه بدانید که خدای
یار و مددکار و دوست دار شما است پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وهو خیر الناصرین و خدای بهترین یاری دهندگان است
سنلقی زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای کافران الرعب ترس و بیم را خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار
افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته باز گشتند و القای رعب در دلهای ایشان بجهة سبب بود بما اشرکوا بالله بانکه ایشان
شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند ما لم ینزّل به آن چیزرا که نفرستاده است خدای باشراک آن سلطانا حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بود
غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی ومأواهم النار و جای ایشان آتش دوزخ است وبئس مثوی الظالمین ٥
و بد آرامگاهی است ستمکارانرا دوزخ ولقد صدقکم الله و هر آینه راست کرد شما را خدای وعده وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط
بصبر بود تا صبر کار کردند مظفر بودند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از ابن عباس رض نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را
این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی بدین سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای می گویم فرموده که وعده نصرت من با شما راست شد
اذ تحسّونهم آن هنگام که میکشتید کافرانرا از روی شتاب باذنه بخواست خدای یا بحکم او یا بمعاونت او در اول روز شما را ظفر بود حتی
اذا فشلتم تا آنگاه که شما بد دل شدید و تنازعتم فی الامر و مخالفت کردید در کار حرب وعصیتم و عاصی شدید در امر امیر خود عبد الله
بن جبیر و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت من بعد ما اریکم پس از آنکه نمود شما را ما تحبّون آنچه شما دوست میداشتید از نصرت
و غنیمت منکم من یرید الدنیا از شما کس باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام ملبند و آن طایفه بودند که پای از خیز امر و مرکز فرمان بیرون نهاده
بغارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند و منکم من یرید الآخرة و از شما است آنکه خواهد رستکاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند
که بر مرکز بثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثم صرفکم پس شما را باز داشت خدای و روی شما را بگردانید عنهم از قتل کافران
بعد از غلبه شما بر ایشان لیبتلیکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند با شما تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکار گردد ولقد عفا
عنکم و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید از شما که بشومی مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند والله ذو فضل و خدای تعالی خداوند فضل
و رحمت است علی المؤمنین بر گرویدگان و از جمله فضل آنکه شما را بتمامی هلاک نگرداند اذ تصعدون آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا به بالای کوه
می دویدید ولا تلوون و می ایستادید و التفات نمیکردید علی احد بر هیچیک از مردمان یا می نگریستید بر یکی که آن پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود والرسول
یدعوکم و پیغمبر شما را می خواند فی اخریکم در عقب شما و میگفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابتش نمی کردید فاثابکم پس مکافات کرد شما را
خدای غمّا بغمّ لکیلا تحزنوا غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غم دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه رض یا یکی هزیمت و یکی فوت
غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر اندوهگین نگردید علی ما فاتکم بر آنچه از شما فوت شده است
از فتح و غنیمت ولا ما اصابکم و نه اندوه خورید بآنچه بشما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت والله خبیر و خدای دانا است
بما تعملون بآنچه شما میکنید ثم انزل علیکم پس فرستاد خدای بر شما من بعد الغم از پس اندوه و ملال امنة ایمنی و آرامی آن
چه بود نعاسا خوابی سبک یغشی می پوشید یعنی در می پیچید آن خواب طائفة منکم گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند در تبیان
آورده که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد بن ابی وقاص از مهاجران و حارث بن صمه و سهیل بن حنیف را از انصار و بعضی دیگر
نیز داخل کرده اند رض اجمعین و فایده نعاس رفع خوف ایشان بوده و دفع کلال و ملال از ایشان وطائفة و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب
که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که در غم افکنده بود ایشانرا انفسهم نفسهای ایشان یظنون بالله گمان میبردند بخدای غیر الحق

حق ناروا و مانند ظن الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد علیه الصلوة والسلام به اتمام نخواهد رسید یقولون می گویند هل لنا
آیا هست ما را استفهام بر سبیل انکار یعنی ما را نیست من الامر از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود من شیء هیچ چیز یعنی طمع داشتیم بر لشکر
ابوسفیان و میسر نشد قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج و او در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ
اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قل ان الامر کله لله بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم بدرستی که همه کارها از
غنیمت و هزیمت مر خدا راست و بفرمان اوست یخفون فی انفسهم نهان میسازند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات
ما لا یبدون لک آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو به جهت خوف از شمشیر مسلمانان یا هم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات
فاسده ایشان یقولون لو کان لنا میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را من الامر شیء از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما
بر حق بودی ما قتلنا هٰهنا این جا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر میبودید
شما ای منافقان فی بیوتکم در خانهای خود و منع میکردید که با ما بیرون آیند لبرز الذین هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه
در ازل کتب علیهم القتل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن الی مضاجعهم به سوی کشتن گاه خود یعنی اگر شما تخلف میکردید
هر آینه مؤمنان که خدای تعالی قتل کفار بدست ایشان مقرر ساخته است بیرون می آمدند به معرکه حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مؤمنان
میفرماید که بعد از چنان غمی و المی که داشتید امنی و آرامی بشما فرستاد تا بوعدهٔ او واثق باشید و لیبتلی الله و برای آنکه ظاهر گرداند
خدای ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست از اندیشها و لیمحص ما فی قلوبکم و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلها دارید از
عزیمت یا رخصت والله علیم و خدای داناست بذات الصدور به آنچه در سینهها باشد از سرایر و خفیات ان الذین تولوا منکم
هر آینه آن کسانیکه روی بگردانیدند از شما به هزیمت رفتند یوم التقی الجمعان آن روزی که روی بروی آوردند دو گروه یعنی کافران و مسلمانان
در حرب احد انما استزلهم الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند ببعض
ما کسبوا به شامت بعضی از آنچه کسب کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول علیه الصلوة والسلام و لقد عفا الله عنهم و بدرستی که خدای
درگذرانید از ایشان این گناه به جهت توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور حلیم بدرستی که خدای آمرزگار است بردبار و تعجیل نکننده
در عقوبت گناه کار یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا کالذین کفروا مباشید مانند آن کسانیکه کافر شدند یعنی منافقان
و قالوا لاخوانهم و گفتند برای برادران کشته و مردهٔ خود نسبی یا سببی اذا ضربوا فی الارض چون در رفتندی در زمین برای تجارت و مردندی
او کانوا غزّی یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما و به سفر و غزوه نرفتندی ما ماتوا
نمردندی در آن سفر و ما قتلوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل الله تا گرداند خدای ذلک
آن مخالفت شما را یا گمان ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای ایشان والله
یحیی و خدای زنده میدارد نه حذر و تدبیر و یمیت و او می میراند نه سفر و حرب والله بما تعملون و خدای بر آنچه میکنید ای گرویدگان
از صبر و ثبات بصیر بیناست و لئن قتلتم و به خدای که اگر شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدا
بر فراش لمغفرة من الله هر آینه آمرزشی از خدای و رحمة و بخشش از و خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنید از مال دنیا و حظ
نعیمت خواند یعنی آمرزش و بخشایش حق سبحانه شما را خوبتر است از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور و لئن متم و اگر بمیرید ای مؤمنان
با خشنودی حق او قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله هر آینه بسوی خدایی که معبود شماست تحشرون حشر کرده شوید عرفا
گفته اند اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید گردید به تیغ ریاضت در طریق طلب لقایش شما را حشر با آن کس خواهد بود که دل و جان
در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و ازین جا گفته اند اذا کان المسیر الی الله طاب المصیر الی مثنوی گر مرگ رسد چرا هراسم
کان راه به بهشت می شناسم * سر کان بره تو پایمال است * شایسته افسر و مال است * فبما رحمة من الله پس ببخشایشی که ترا رسید از حق سبحانه
لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت در آن وقت بود که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان
تغلیظ و تشدید نه فرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی به نسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه و تعالی میفرماید که نرم سخنی و نیکوخوئی تو بر

من بود ولو كنت فظا و اگر بودي تو درشت خوي يا سخت گوي يا جفا كننده غليظ القلب سخت دل و نامهربان لانفضوا هر آينه اصحاب تو
پراكنده شدندي من حولك از نزديك تو و با تو بيار اميد نديدي فاعف عنهم پس در گذار از ايشان تقصيري كه در خدمت تو كرده
واستغفر لهم و آمرزش خواه از من براي ايشان اهمالي را كه در اداي حقوق من ورزيدند وشاورهم في الامر ج و مشورت نماي با
ايشان در كاري كه از حق تعالى دران حكم جزم صادر نشده كلبي گويد كه مشاورت مخصوص به امور محاربه و مقاتله با كفار فاذا عزمت پس
چون قصد كاري كردي بعد از مشاورت فتوكل على الله ط پس توكل بر خداي كن نه بر مشاورت ان الله بدرستي كه خداي يحب
المتوكلين دوست دارد توكل كنندگان را و متوكل حقيقي كسي است كه از غير حق نه ترسد و جز بدو اميدوار نباشد ان ينصركم الله
اگر خداي شما را نصرت دهد چنانكه در حرب بدر واقع شد فلا غالب لكم ج پس نباشد غلبه كننده مر شما را وان يخذلكم و اگر فرو گذارد شما را
چنانكه در جنگ احد وقوع يافت فمن ذا الذي پس كيست آنكه ينصركم من بعده ياري دهد شما را پس فرو گذاشتن او وعلى الله
و بر كرم خداي فليتوكل المؤمنون پس بايد كه توكل كنند باور دارندگان وما كان لنبي ان يغل و نباشد سزاوار مر پيغمبر را آنكه خيانت
كند در غنيمت بعضي از قرباي صحابه رض از پيغمبر عليه الصلوة والسلام درخواست مي نمودند كه ما را از هر غنيمت كه مي افتد زياده از حصه ضعفا چيزي بده آيت آمد
كه خيانت پيغمبر عليه الصلوة والسلام در قسمت غنائم روا نيست و گويند غنائم بدر گليمي يا قطيفه سرخ رنگ گم شد و جمعي سيه گليمان از روي نفاق نسبت
آن بسيد على الاطلاق صلوات الله كردند و حق تعالى ذمه حبيب خود را خصوصا و ذمه جميع انبيا را عموما ازين خيانت بري گردانيده فرمود كه هيچ پيغمبر
در غنيمت خيانت نكرده و نكند ومن يغلل و هر كه خيانت كند در غنائم يات بما غل بيايد بدانچه خيانت دران كرده است يا بيارد
آن چيز را كه دران خيانت كرده يوم القيمة روز رستخيز و على رؤس الاشهاد بران فضيحت يابد اگر همه سوزني يا رشته باشد در اخبار آمده كه شخصي بعد
قسمت غنائم رسن كهنه كه قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت عليه الصلوة والسلام آورده بود آنحضرت قبول نكرد و فرمود نگاه دار تا
در قيامت بياري ثم توفى پس تمام داده شود دران روز كل نفس هر تني را ما كسبت جزاي آنچه كسب كرده باشد از خير و شر وهم
لا يظلمون ه و ايشان ستم كرده نشوند در وقت جزا افمن اتبع آيا هر كه پيروي كند رضوان الله خشنودي خداي را در ترك غلول باشد
يعني نباشد كمن باء همچون كسي كه باز گردد بسخط من الله به خشمي از خداي بسبب خيانت ومأويه جهنم ط و آرام جاي او باشد دوزخ
وبئس المصير ه و بد جاي باز گشتني است دوزخ هم درجات انبيا و اهل امانت كه تابع رضوان حق اند درجات خداوندان پايهاي بلند اند يا مر
ايشان راست درجها عند الله نزديك خداي والله بصير و خداي بيناست بما يعملون ه بانچه ميكنند مردمان از امانت داري و خيانت
گذاري لقد من الله هر آينه بتحقيق منت نهاد خداي على المؤمنين بر گرويدگان اذ بعث فيهم چون فرستاد در ميان ايشان رسولا
من انفسهم پيغمبري هم از ايشان يعني آدميان يتلوا عليهم آياته ميخواند بر ايشان آيتهاي قرآني يا نشانهاي توحيد ويزكيهم و پاك
ميگرداند ايشان را از ادناس مقتضيات طبيعت برشحات ينابيع احكام شريعت يا زكوة از ايشان فرا ميگيرد يا كار ايشان بصلاح مي آرد يا بر پاكي ايشان
گواهي ميدهد ويعلمهم الكتاب و مي آموزد ايشان را قرآن يا معارف شرعيه والحكمة ج و حكمت يعني حديث يا معارف عقليه وان كانوا
من قبل و بدرستي كه بودند همه مردمان پيش از بعث رسول لفي ضلال مبين در گمراهي هويدا و ظاهر نه حق را ميدانستند و نه از باطل
دوري مي توانستند بيت تاريك بد ز ظلمت باطل همه جهان … عالم ز روز روشن او نور حق گرفت اولما اصابتكم آيا هر گاه شما را
مصيبة نا بايستي از هزيمت و قتل و جراحت از اعادي و حال آنكه قد اصبتم مثليها لا رسيده بوديد ايشان دو چندان را يعني يافته
بوديد از كافران دو برابر آن ايشان در احد هفتاد تن از شما كشتند و شما در بدر هفتاد تن را كشته بوديد و هفتاد تن را اسير گرفتيد قلتم انى هذا
گفتيد از روي تعجب و جزع كه اين از كجا بما رسيد و ما مسلمانيم و پيغمبر خدا در ميان ماست قل هو من عند انفسكم بگوي اي محمد اينكه شما را پيش آمد
هم از نزديك شماست كه نافرماني كرديد و از مدينه بيرون آمديد يا ترك مركز نموده روي بطلب غنيمت آورديد ان الله بدرستي كه خداي على كل
شيء قدير ه بر هر چيزي از فتح و غنيمت و قتل و هزيمت تواناست وما اصابكم و آنچه بشما رسيد از مكروهات طباع شما يوم التقى
الجمعان دران روزي كه لشكر ابو سفيان با سپاه مؤمنان روي بروي آوردند فباذن الله پس بامر خداي و بقضا و قدر او بود وليعلم
المؤمنين ه و تا به بيند خداي ثبات قدم مؤمنان را و ظاهر سازد وليعلم الذين نافقوا ج و تا اظهار كند خصومت آنرا كه نفاق ورزيدند

وقيل لهم و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تعالوا بیایید و از حرب بازگردید و به جد تمام قاتلوا
في سبيل الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدای او ادفعوا یا دفع کنید مشرکان را و داعیه قتل و غارت اہل مدینه وا رہند قالوا لو نعلم
قتالا گفتند اگر مراسم حرب میدانستیم لاتبعناکم ہر آئینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که اینجا جنگ خواہد بود می آئیم اما جنگ واقع نخواہد
محمد علیه الصلوة والسلام با اقربای خود صلح خواہد کرد هم للكفر يومئذ این منافقان بسوی کفر آن روز که این سخن بگفتند اقرب منهم
للايمان نزدیکتر بودند از خود که بسوی ایمان یا باہل کفر اقرب اند در یاری دادن باہل ایمان يقولون بافواههم میگویند بزبانهای خود
ما ليس في قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواہد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود
والله اعلم و خدای داناتر است بما يكتمون بآنچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الذين این منافقان آنانند که از روی جهل یا
بجهت فریب جهال قالوا لاخوانهم گفتند برای امثال خود یا اقربا و همنشینان خود که در احد شهید شده بودند وقعدوا و حال آنکه این گویندگان
نشسته بودند در خانهای خود و بازایستاده از قتال لو اطاعونا اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون و مساکن خود
ما قتلوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم اگر اختیار مرگ بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید عن
انفسكم الموت از نفسهای خود مرگ را ان كنتم صادقين اگر ہستید شما راستگویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده
که در آن روز که منافقان این سخن گفتند بمقدار ہفتاد تن را از ایشان مرگ رسید ولا تحسبن الذين و مپندار آنان را که بصدق نیت قتلوا
في سبيل الله کشته شدند در راه خدای امواتا که ایشان مردگانند ابن عباس رض نقل کرده است که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
صحابه را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز با جای داد که در ہوای بهشت طواف کنند
و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویهای فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین در سایه پایه عرش اوست و ایشان
میگویند خداوندا که خبر دہد یاران و برادران ما را ازین دولت که ما یافته ایم تا رغبت ایشان به جهاد و جهد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف
حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رض که از شهدا بود از خدای تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت
بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفت که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس ای خدایا از سعادت حال و نعمت بیزوال که مرا داده یاران مرا خبر کن
این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بل احياء بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزدیک پروردگار خود بدان معنی که ہر سال ثواب
غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمیخورد یا می شویند ایشان را چون سایر مردگان یا درود و سلام زایران میکنند بدیشان زندگانی يرزقون روزی داده
می شوند از میوهای بهشت فرحين در حالتی که شادمان باشند بما اتاهم الله بدان چیزی که عطا کرده است خدای بدیشان من فضله از
فضل خویش که آن دولت خوشنودی حق است و عطائی که ورای آن متصور نیست و در تفسیر کبیر فرموده که چون جواہر قدسی را بانوار الوهیت منور بدید
ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانید یرزقون اشارت بر آنست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحين عبارت از آن
و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول به مقام وصال و مسرتی را فزون تر از نظر بجمال چه کریم نمی تواند بود بیت مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجا
میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم ويستبشرون و مسرور میشوند به بشارت پادشاهی می کنند بالذين بآنکه ہنوز لم يلحقوا بهم در نرسیده
بایشان من خلفهم از پس ایشان و امید میدارند که به بهشت بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان بآنست
که بر احوال اخرویت بلا اختلاف صاحب وقوف شده به یقین میدانند الا خوف عليهم آنکه ہیچ ترسی نیست بدیشان از آنچه در پیش ایشان خواہد آمد
ولا هم يحزنون و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا آنچه در وی گذارند يستبشرون شادمانی می نمایند بنعمة من الله بنعمتی
که فایض شده است از خدای بدیشان یعنی ثواب اعمال وفضل و افزونی بر آن نعمت به قدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بر آن بنده ارزانی دارد
وان الله و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لا يضيع اجر المؤمنين ضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد الذين استجابوا
آنانکه از روی صدق اجابت کردند لله والرسول مر فرمان خدای و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آن چنان بود که چون ابو سفیان از احد
بازگشت سید عالم علیه الصلوة والسلام آخر همان روز که شنبه بود و هفتم ماه شوال به مدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکر اسلام از عقب دشمنان
بروند و ہر که در معرکه احد حاضر بوده بدین غزوه بیرون آید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر

همایون مقرر شده شب و شنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت لشکر اسلام به احیاء و قبائل عرب رسیده و دانند که ایشان را عجزی و انکساری نیست
حق سبحانه بدین آیت می ستاید آن ها را که اجابت خدا و رسول کردند مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود ایشان را جراحت
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ مر آن کسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ
مزدی بزرگ است یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزم معاودت تصمیم داد ناگاه
خبر رسیدن آنحضرت به حمراء الاسد باو و گفتند هراسی در دل ایشان افتاد از روحا روی هزیمت به مکه آوردند و در راه قافله تجار یا طائفه از اعراب را دید
که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد و یاران را هر جا که ببینید از ما بترسانید و چنان بازنمائید که ایشان با لشکر آراسته بازگشته اند و جدال و قتال بلکه
استیصال شما را میان بر بسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ازلی مسلمانان را
دریافته هیچ حال اثر تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مراد تصدیق افزوده جواب ایشان به کلمات حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ باز دادند
و حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا
یا اعراب إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ هر آینه جمع شده اند و متفق الکلمه گشته برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس
بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیادت گردانید این سخن مومنان را إِيمَانًا تصدیق و یقینی در کار
خود تا می ترسیدند وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گفتند بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نیکو کارگذاری است
حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از او است در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابوسفیان در هنگام رجعت مقرر کرد
که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که در جواب او بگوید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید
ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر بازکشند
نعیم به یثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد در جواب حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ
الْوَكِيلُ شنود و حضرت علیه الصلوة والسلام با محاربان احد و جمع دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند به بدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمود
و بازارها قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیت ها فرستاد و برین تقدیر
آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود این جا نعیم بن مسعود باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع اویند و تتمه حال مومنان
را این است که فَانْقَلَبُوا پس بازگشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ بعافیتی تمام یا ثوابی لاکلام مِنَ اللَّهِ از خدای
وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسید ایشان را مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند
و بکرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ و پی روی کردند خشنودی خدای را به فرمان برداری رسول وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ و خدای خداوند فضلی
بزرگ است بدفع مشرکان از مومنان إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می ترساند بدان دوستان
خود را یعنی آنچه اعراب بادیه یا اهل قافله یا نعیم میگفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب
شکست کار مسلمانان گردد فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما ای مومنان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُونِ و بترسید از من در مخالفت امر من إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ میشتابند
در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که در جنگ احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فروگذاشتند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا
هرگز زیان نرسانند خدا را یعنی دوستان خدا را چیزی بسبب مسارعت در کفر يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مر ایشان را یعنی بهره
حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره در ثواب آن جهانی وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر این مسارعان را عذاب بزرگی است یعنی بسیار و همیشه إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا
الْكُفْرَ بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بِالْإِيمَانِ با ایمان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا هرگز زیان نکنند خدا را چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بدیشان
عاید گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه پندارند آن
کسانیکه کافرند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ جز این نیست که آنچه مهلت میدهیم ایشان را خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ بهتر است مر
نفسهای ایشان را إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ بدرستی که مهلت میدهیم ایشان را لِيَزْدَادُوا إِثْمًا تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند وَلَهُمْ

عذاب مهین و مر ایشانراست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله خدای بر آن نیست لیذر المؤمنین که بگذارد مؤمنانرا
علی ما انتم علیه بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان و جفا و استهزا با ایشان و انکار ایشان بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شمارا
بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاق است من الطیب از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز یا به جهاد
باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم را علیه الصلوة والسلام
معلوم گردد و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که امت مرا بصورت
و حلیت بمن نمودند بهمان مثابه که ذرات ذریات را بآدم صفی علیه الصلوة والسلام نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول
قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل ما غافلست اگر راست میگوید نام
ما گو علی التعیین با ما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد که وما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان
علی الغیب بران سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند ولکن الله یجتبی و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران من رسله از
فرستادگان خود من یشاء هر کرا خواهد فآمنوا پس شما ای مؤمنان بگروید بالله بخدای بران وجه که او منفرد است بعلم غیب ورسله و باور
دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وان تؤمنوا و اگر ایمان آرید برین وجه وتتقوا و بپرهیزید از نفاق
یا از شرک و نفاق فلکم اجر عظیم پس شما را باشد مزدی بزرگ ولا یحسبن الذین و نه پندارند آنانکه از دناءت همت یبخلون بخیلی میکنند
بما آتاهم الله بآنچه خدای از مال دنیا بدیشان داده است من فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم که آن بخل بهتر است مر ایشانرا بل هو
شر لهم نه چنین است بلکه آن بخل بدتر است مر ایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شداید و اهوال سیطوقون زود
باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود ما بخلوا به آنچه بخل کرده اند بآن از مال و زکوة نداده اند و این فضیحت ایشانرا واقع باشد یوم القیمة
روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه و تعالی مال عطا فرموده و آن کس از بدخوی بخل زکوة آن ادا نه نموده تمثیل و تصویر کنند بروز قیامت
مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین
حیات است پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و بزبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک انا کنزک یعنی من آن
مال توام در دنیا که بدان لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افکندی بیت گنج از دل برون کن مال افکن چنینم
مال تو مار است در معنی و گنجت اژدهاست ولله و مر خدایراست میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک زمین
و آسمان از دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گویند میراث در حقیقت چیزیرا گویند که بملک
کسی در آید و پیش از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین میراث را بر وجه مجاز گفته چه عاریت است در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوند
لله ملک السموات والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت او به صاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر
مالی نیست آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد بیت ای آنکه به بخل کیسه را بند کنی
خود را بوجود مال خورسند کنی این مال خداست صرف کن در ره او امساک بمال دیگری چند کنی والله بما تعملون خبیر و خدای بآنچه
شما میکنید از انفاق و امساک دانا است لقد سمع الله بدرستی که بشنید خدای قول الذین قالوا سخن آنها که گفتند ان الله فقیر
بدرستی که خدای درویش است ونحن اغنیاء و ما توانگرانیم چون آیت واقرضوا الله قرضا حسنا بپیغمبر علیه الصلوة والسلام فرود آمد جهودان گفتند
خدای محتاج است که از ما قرض می طلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب ما قالوا زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند
آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وقتلهم الانبیاء و دیگر بنویسیم کشتن اسلاف ایشان پیغمبرانرا بغیر حق به ناحق ونقول و ما
ایشانرا بعد از مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید آتش سوزنده را ذلک اینچنین عذابی شما را بما قدمت ایدیکم به
سبب چیزی است که از دستهای شما پیش فرستاده است ذکر ید برای تحقیق فعل است و اگر نه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و ما
آن وان الله و دیگر این عقوبت به سبب آن است که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی
عدل را معذب میسازد الذین قالوا دیگر بشنید قول آنها که گفتند ان الله عهد الینا بدرستی که خدای عهد کرده است و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر

ألّا نؤمن لرسول به آنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حتی یأتینا بقربان تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تأکله النار
بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان آن خانه ایستاده
مناجات کردندی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان
آن که آتش سفیدی دود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریت مذکور است
که هر زمان پیغمبر ما بیاید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشانرا الزام میکند بدین آیت که قل قد جاءکم بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم تحقیق آمدند
بشما رسل من قبلی فرستادگان خدای پیش از ظهور من بالبینات بمعجزات روشن چون عیسی علیه السلام وبالذی قلتم و دیگر آمده
بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شما است چون زکریا و یحیی علیه السلام فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را
که صاحب مذبوح بود و پسر او یحیی را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی می باید کرد فان
کذبوک پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم ملول مباش فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل من قبلک
فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جاءو بالبینات آورده اند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر والزبر و مواعظ زاجره
یا احکام شرعیه والکتاب المنیر و کتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام کل نفس هر تنی ذائقة الموت چشنده مرگ
است و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وانما توفون اجورکم و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای
اعمال خود را یوم القیامة روز برخاستن از قبور فمن زحزح عن النار پس هر کرا دور کردند از آتش دوزخ وادخل الجنة و در آورند به بهشت
فقد فاز پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور مگر برخورداری ناپایدار حیات
دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خرنده در ان غرور یابد مراد آن است که زندگانی دنیا مردم را فریب دهد و اگر بحقیقت آن دانا شوند معلوم گردد که هیچ نمی ارزد
بیت ورودیده اعتبار خوابی است : بر ره گذر راحل سرای است : ای من منشین ز گرم و سردش : مشغول مشو به سرخ و زردش : لتبلون
بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران به مدینه دست تعدی بضیاع و مال ایشان
که در مکه داشتند دراز کرده میغارتند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش میسوختند حق سبحانه آیت فرستاد که هر آینه مبتلا
شوید در مالهای خود به نقصان و تلف وانفسکم و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل ولتسمعن و هر آینه خواهید شنید من الذین
اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیگر میشنوید از آن کسانیکه شرک آورده اند
اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم به نسبت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و هم به نسبت خود وان تصبروا و اگر صبر
کنید بر آزار این گروه وتتقوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و ما منتقم حقیقی گذارید فان ذلک پس بدرستی که این صبر و اتقاء من عزم الامور
از استواری کارهای دین است و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمان است واذ اخذ الله و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای میثاق
الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشانرا توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لتبیننه
هر آینه ایشان بیان کنند للناس برای مردمان کتاب را که در شان محمد علیه الصلوة والسلام است ولا تکتمونه و نه پوشند امر پیغمبر را حفص
هر دو کلمه خطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید پیغمبر را و مپوشید فنبذوه پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وراء
ظهورهم از پس پشت خود این کلمه مثل است در عدم التفات واشتروا به و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بر آن بود ثمنا قلیلا بهای
اندک را و آن مأکل و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزی است که میخرند یعنی بدل میکنند
نعیم جاودانی را به حطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم آنانرا که شادی میباشند بما اتوا بآنچه آمدند یعنی کردند از تلبیس
نعت تو ویحبون ان یحمدوا و اینها دوست میدارند آنکه ستوده شوند بما لم یفعلوا به آنچه نکردند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از یهود
خبری پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر دادند و با خود آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان نیز بود
این آیت نازل شد یا در شان منافقان است که از غزوه تخلف کردند و چون محمد علیه الصلوة والسلام باز آمد ایشان زبان باعتذار گشوده توقع تحسین
داشتند فلا تحسبنهم پس مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم و مؤمنان ایشانرا بمفازة من العذاب که اهل رستن اند از عذاب قیامت

یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذاب دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ و مر خدای راست
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین ها وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ به همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِيرٌ
توانا است آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزهٔ موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند که از نصاری
اعجاز عیسی علیه الصلوة والسلام سؤال کردند احیای موتی و ابرای مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ما از معجزات
موسی و عیسی علیهما السلام خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه
این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات اید و مدانید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است وَالْأَرْضِ و در آفریدن
زمین و آنچه بر وی است وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآيَاتٍ
هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان مغزها خداوندان خرد را که عقول ایشان از
شوایب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الَّذِينَ و این اولو الالباب آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ
یاد میکنند خدا را قِيَامًا در حالت ایستادن وَقُعُودًا و در وقت نشستن وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام
ذکر است یعنی دایم با ذکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره و نعم ما قال بیت در شب و روز بجز یاد تو در خاطر ما
بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست ۞ یا مراد از ذکر نماز است که برین هیأت سه گانه می گذارند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاس داری
می کنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آن است و بر نعمت قعود که پایداری صحبت در آن است و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب
آن است محققان گفته اند که مراد از ذکر ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمی باشد پس مراد ازین ذاکران
صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند قِيَامًا در حالتی که قایم اند یعنی متوجه بامر الهی وَقُعُودًا و قاعدا باز ایستاده اند از ملاهی وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و بر جانب
انداز ارتکاب مناهی یا قایم اند بر آستانهٔ خدمت و قاعد اند بر بساط قربت وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ آسوده کانند در بارگاه وجد و حال بر کناره انداز
پندار وهم و غرور خیال ۞ بیت ۞ حجاب کثرت از هم بر دریده ۞ بخلوتگاه وحدت آرمیده ۞ ره وهم و خرد بر خویش بسته ۞ بحق پیوسته و از خویش رسته
وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند از روی استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم
و مبدع حکیم و محنت بعد و حرمان از نظر دل ایشان برخواسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا
خَلَقْتَ هَٰذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است بَاطِلًا آفریدن باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث و هزل سُبْحَانَكَ پاکی تراست
از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ پس نگاهدار ما را به حمایت لطف خود از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ
بدرستی که تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بدوزخ و در انجا جاوید باشد فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که او را خوار گردانیدی بعقوبت
وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یکی از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّنَا بتحقیق که ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم ندای ندا زننده را که آشکارا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ میخواند خلق را بسوی ایمان
و این منادی محمد علیه الصلوة والسلام و یا قرآن و این عام تر است چه بسی بسیار کس دعوت رسول علیه الصلوة والسلام در نیافته اند و همه کس قرآن میشنوند
که بزبان بیان ندا میزنند أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ برین وجه که بگروید به پروردگار خود فَآمَنَّا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم رَبَّنَا ای
آفریننده ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبایر است یا مطلقا گناهان گذشته وَكَفِّرْ عَنَّا و در گذران و بپوشان از ما سَيِّئَاتِنَا
بدیهای ما را مراد صغایر است یا گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران ما را مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران رَبَّنَا ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده
کار ما وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا و بده آنچه ما را وعده کرده عَلَىٰ رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی است یا آنچه بر زبان رسل وعده
فرموده از نصرت مؤمنان یا آن آمرزش که می طلبیم که انبیا گفته که ازما آمرزش خواهید چنانچه نوح علیه السلام گفت ولمن دخل بیتی مؤمنا
وللمؤمنین والمؤمنات چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود رب اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین چنانچه پیغمبر علیه الصلوة والسلام مارا
امر کردی که واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و رسوا مکن ما را در روز رستخیز إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ
الْمِيعَادَ بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیت هاست از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام و چهار

خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام از مرتبهٔ شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا
وصدیق اکبر رضی الله عنه در مقام خوف فرمود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و فاروق رضی الله عنه از تحقیق تصدیق خود خبر داد
که ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی و ذوالنورین رضی الله عنه در مرتبهٔ رجا طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضی کرم الله
وجهه از سر همت روی بطلب موعودات آورد که ربنا واتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بر هدف اجابت رسید پروانهٔ رحمت
از دیوان عنایت برین وجه صادر شده که فاستجاب لهم ربهم پس اجابت کرد مر دعاهای ایشانرا پروردگار ایشان بانکه گفت انی
لا اضیع من ضایع نگردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه رض نقل میکند که من از سید عالم علیه الصلوٰة والسلام سوال کردم
که هر عاملی را جزی است این چگونه باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار کرده و مهاجرات را از ان نصیبی ارزانی نفرمود این آیت آمد که عمل هیچ عامل را از شما
ضایع نمی کنم من ذکر او انثی از مرد و زن بعضکم من بعض برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان
از زنان ملخص سخن آنکه شمارا در ثواب یک حکم است هر که عمل کند مزد برد و ذکورت و انوثت را دران مدخل نیست فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت
کردند از شرک یا از اوطان خود واخرجوا من دیارهم و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام و آنانکه مشرکان
ایشان از مکه بیرون کردند واوذوا فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را به ضرب
و ستم و صهیب رومی که او را به نهب اموال میرنجانیدند وقاتلوا و کارزار کردند با کفار وقتلوا و کشته شدند در جهاد این عامهٔ مهاجرانند لاکفرن
عنهم هر آینه در گذارم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا ولادخلنهم و در آرم ایشانرا جنات تجری به بوستانها که میرود من تحتها
الانهار از زیر درختان یا از تحت منازل آن جویها و پاداش دهیم ایشانرا ثوابا من عند الله پاداش دادنی از نزدیک خدای وضع مظهر
در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعندیت و تقیید باسم الله دال است بر ذات با مجموع صفات نشانهٔ تعظیم ثواب
است والله عنده حسن الثواب و خدای است که نیکوئی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست و در تفاسیر آورده است که مشرکان مکه
در عشرت بودند و فقرای مؤمنان بعسرت میگذرانیدند و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدای شناسان
در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیهٔ ایشان با پیغمبر خود خطاب فرموده و مراد درویشان امت اند لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب
الذین کفروا رفتن و آمدن کاروان کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان متاع قلیل بهره برخورداری
اندک است که زود زائل شود ثم ماویهم جهنم پس آنکه به آخرت روند باز گشت ایشان دوزخ باشد وبئس المهاد و بد آرامگاهی است
دوزخ لکن الذین اتقوا ربهم لیکن آنها که بترسیدند از عقوبات پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند لهم جنات مر ایشانرا بوستانها
است بران وجه که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر قصور آن یا درپای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خالدین فیها
جاویدان باشند دران بوستانها نزلا در حالتی که این بهشتها پیش کشی باشد من عند الله از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان
نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی
جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد بیت تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت ∴ نمیخواهم بهشت و نعمت دیدار میخواهم وما عند الله
و آنچه نزدیک خدای است از الطاف خفیه خیر للابرار بهتر است مر نیکوکارانرا از متاع فانی وان من اهل الکتاب و هر آینه از اهل
کتاب لمن یؤمن کس هست که میگرود بالله به خدای وما انزل الیکم و بانچه بر شما منزل شده که قرآن است وما انزل الیهم و بدان
نیز که بدیشان فرستاده اند که تورات است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خاشعین لله در حالتی که ترس کاران
اند یا متواضعان مر خدای را لا یشترون بدل نمیکنند بایات الله با حکام تورات یا نعت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام ثمنا قلیلا بهای اندک
چنانچه احبار یهود رشوت خوار اولئک آن گروه مؤمن خاشع و متدین لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده عند ربهم نزدیک
پروردگار ایشان ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب است باسانی و زود حساب مؤمنان خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مؤمنان اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد یا بر ایذای اعدا و حقیقت آن است که بر امتثال احکام شرعیه یا به همه طاعت را شامل
باشد وصابروا و شکیبائی نمائید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه ورابطوا و ساخته و آماده باشید مقاتلهٔ اعداء الله

مرابطه آن است که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نمازی است بعد از نمازی وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس به نهی از هوا و امر به طاعت مولی و مصابره فرمائید بر مراقبه قلوب مع الله به تسلیم در بلا و رضا به جریان احکام قضا و اقدام نمائید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی ورزید به محافظت اسرار و التفات باغیار تا باز رسته شوید از حجب وجود و بفنا فی الله و فایز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله بیت گر بقا خواهی فنا شو کز فنا ؛ کمترین چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء مائة وستّ وسبعون آية مدنية

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اتَّقُوا بترسید و بپرهیزید رَبَّكُمُ از خشم و عذاب پروردگار خویش الَّذِي آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آن آدم ؑ است وَخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از آن تن زَوْجَهَا جفت وی را که حواست و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم علیه الصلوة والسلام آفرید وَبَثَّ مِنْهُمَا و پراکنده کرد و ظاهر گردانیده از آدم و حوا علیه الصلوة والسلام بواسطه توالد و تناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً ج و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از مخالفت امر خدای الَّذِي آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تَسَاءَلُونَ بِهِ حاجت میطلبید و سوگند یکدیگر میدهید به آن خدای وَالْأَرْحَامَ ط و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر به مهربانی پیوند کنید إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست و بود و همیشه باشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۝ بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان او است باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد بوقت عظمت بر ناپاکی و بی باکی از وی شرم دارد مثنوی هر که موقن بود بانکه خدای ؛ حاضر و ناظر است در همه جای ؛ در و دیوار حاجب و بواب ؛ نیست در دیدن خدای حجاب ؛ در پس پرده های تو بر تو ؛ کی تواند مخالفت با او ؛ در بن چاه و در شب تاریک بیند او مور و رشته باریک وَآتُوا الْيَتَامَىٰ و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که به حکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته می کردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ ص و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را به مال پاک خود یعنی فرا مگیرید جید از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی را که بنسبت شما طیب است وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ ط آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبیله غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عمومیت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسیده و مال خود را از عم طلب نمود در ادای آن تعللی میکرد مرافعه ایشان به محکمه علیه نبوی افتاد و این آیت فرود آمد و عطفانی کلمه نعوذ بالله من الحوب الکبیر بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید و یا میدانید أَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَىٰ در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رض نقل میکند که این آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجره تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعین کابین یتیمان چنانچه باید فرو گذارد بانواع مشقت او را مزاحم می شد و هرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیت آمد که اگر میدانید که در تعین کابین یتیمان و ادای مال ایشان اندر وقع عدالت دور بد فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَىٰ دوگانه وَثُلَاثَ وسه گانه وَرُبَاعَ و چهارگانه ناکح مختار است که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد به خواهد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یک زن أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ط یا سریه گیرید آن چیز را که مالک آن است دستهای شما یعنی شما را به ملکیت در آن تصرف هست ذَٰلِكَ این اختیار واحده یا سری أَدْنَىٰ نزدیکتر است أَلَّا تَعُولُوا ط به آنکه میل نمائید و انحراف نورزید یا جور نکنید وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کابینهای ایشان را در حالتی که هست آن نِحْلَةً هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده با ایشان فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ پس اگر این زنان خوشخوی باشند و به بخشند مر شما را و بگذرند عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ

نفسا از سر خیر کاین جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا پس بخورید آن چیز را و بکار برید سازگار و خوش گوار در مدارک آورده
که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام برین وجه تفسیر فرموده که یعنی آن بود که در وی گناهی نبود و مری آنکه در وی رنجی و دردی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید
سفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را خطاب با اولیای نسوان و ایتام است و اضافت مال بدیشان جهت تصرف ایشان است و در ان
الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ آن مالهایی که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا مر برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة
و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فِيهَا در ان مالهای بقدر کفایت ایشان
وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید بعد از منع مال مر ایشان را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر
یتیم باشد گویید این مال از آن تو است و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که دل ایشان را خوش سازد وَابْتَلُوا
الْيَتَامَىٰ و بیازمایید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و وثایق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا
النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند به حد نکاح و این کنایت از بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک
راه راست یعنی صلاح دین و صلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شما بوده وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید
ای اوصیا و اولیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید
در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال
از شما باز ستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست او است توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و
خویشتن داری بجای آرد وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از ان جماعت که مال یتیم در دست ایشان است فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد
از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی او است فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز گذارید إِلَيْهِمْ
أَمْوَالَهُمْ به یتیمان مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید با قرار ایشان بقبض مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا گواه و بندگان را جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب
در جاهلیت چنان بود که زنان را مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمی دادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمتها
در حوزه تصرف تواند آورد و چون حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام به مدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی ام کجه بجناب نبوت
علیه الصلوة والسلام آمد و گفت که اوس بن صامت رض دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من با زو سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او
بحیطه تصرف در آورده اند و مرا و صغار را محروم گذاشته حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ایشان را طلبید و صورت ماجرا به حضور ایشان باز راند
ایشان همان قانون جاهلیت از پیش آورده خواستند که طریق سداد آبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را اگر خورد باشند
و اگر بزرگ بهره است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان و مردان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مر زنان را حصه است
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بگذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته
برای ایشان نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره باندازه پدید کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشانی
که میراث نمی برند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ پس بدهید ایشان را چیزی از آنچه مقسوم
میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آن است که بحضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث
و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید مر این جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که
بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان از بینوایی
و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند
که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان به چنان مجلسی در آیند حرمان ایشان جایز هست یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم
خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند به نسبت دیگران نیز جایز نه شمارند بیت دانی که چه خیر است کمال مردی مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فَلْيَتَّقُوا
پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخن راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو

اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستي آنانكه از روي جرءت يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى مي خورند و تلف ميكنند مالهاي يتيمان را ظُلْمًا از جهت بيداد و ستم اِنَّمَا يَأْكُلُوْنَ
جز اين نيست كه مي خورند فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا در شكمهاي خويش آتشي مرانوار از ابو برده رض نقل ميكنند كه حضرت رسالت پناه صلوات الله عليه فرمود كه حق سبحانه
برانگيزد در روز قيامت قومي را از گورها و بيرون مي آيد آتش از دهنهاي ايشان گفتند كه يا رسول الله اين كدام طائفه باشند فرمود كه نمي بينيد كه خداي ميگويد انما
يأكلون في بطونهم نارا و در تفسير كبير است كه روز قيامت خورنده مال يتيم بعرصات در آيد و آتشي كه درون او از آن مملو است زبانه ميزند و از دهن و بيني و گوش
و چشم او بيرون مي آيد و بدين علامت همه كس بشناسند كه اين اكل اموال يتيمان است پس بدين سخنان حمل اكل نار بر ظاهر است وَسَيَصْلَوْنَ و زود باشد كه در آيند
خورندگان مال يتيم حفص بصيغه معلوم خواند معني آنست كه بزودي در آيند خورندگان مال يتيم سَعِيْرًا در آتش افروخته يُوْصِيْكُمُ اللّٰهُ امر ميكند خداي
شما را فِيْ اَوْلَادِكُمْ يعني در كار فرزندان شما و مقادير ميراث ايشان با فريضه ميكرداند به حكم خويش درباره فرزندان شما سهام ميراث را برين وجه كه لِلذَّكَرِ مر پسر را
باشد مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن فَاِنْ كُنَّ نِسَاۤءً پس اگر باشند اولاد ميت زنان خالص كه با ايشان مردي نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالاي دو
يا دو فَلَهُنَّ پس مر ايشان را باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفي بگذاشته است وَاِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد يك وارث دختر و بس
فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفي از متروكه متوفي وَلِاَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر ميت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مر هر يكي مِنْهُمَا السُّدُسُ از ايشان حصه
شش يكي است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذشته باشد فرزندان اِنْ كَانَ لَهٗ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندي خواه و خواه زن فَاِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهٗ وَلَدٌ
پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندي وَّوَرِثَهٗ اَبَوٰهُ و ميراث برند از وي همين مادر و پدر او فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست يك بخش از مال او
حصر وراثت كرد بر ابوين و نصيب ام تعين فرمود مقرر شد كه باقي نصيب اب است فَاِنْ كَانَ لَهٗٓ اِخْوَةٌ پس اگر باشد مر اين متوفي را برادران مادري
و پدري يا بعضي پدري و بعضي مادري فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر ميت را باشد شش يك از متروكه و اين نصيب ها كه بجهت ورثه مفروض شده بديشان
ميرسد مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصيتي كه يُّوْصِيْ بِهَا وصيت كرده شده است بدان حفص معلوم ميخواند و مدعا آنكه موصي ميت است اَوْ دَيْنٍ
يا بعد از اداي ديني كه در ذمه مورث باشد اٰبَاۤؤُكُمْ پدران شما وَاَبْنَاۤؤُكُمْ پسران شما لَا تَدْرُوْنَ نميدانيد شما اَيُّهُمْ كه كدام از
ايشان اَقْرَبُ نزديك تر است و بكار آينده تر لَكُمْ نَفْعًا مر شما را از جهت منفعت يعني نميدانيد كه از اصول و فروع ورثه كيست نفع رساننده به شما در دنيا
به شفقت و در آخرت به شفاعت و چون حق تعالى با حوال ورثه و مورث دانا است پس قطع كرد سهام مواريث را و فرض كردانيد فَرِيْضَةً فرض كردانيدني
مِّنَ اللّٰهِ ثابت از نزديك خداي اِنَّ اللّٰهَ بدرستي كه خداي هست كَانَ عَلِيْمًا دانا بمراتب هر يك از ورثه حَكِيْمًا حكم كننده در تقدير سهام ايشان
وَلَكُمْ و مر شما راست اي شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ نيمه آنكه تركه گذارند زنان شما اِنْ لَّمْ يَكُنْ اگر نباشد لَّهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنان را فرزند
خواه يكي و خواه بيشتر خواه از شما و خواه از غير شما خواه مذكر خواه مؤنث خواه صلبي و خواه ولد ابن يا ولد ابن الابن هر چند پايان رود فَاِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر
آن زنان را فرزند باشد بهر وجه كه بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما را حصه چهار يك باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات شما و اين نصف يا ربع كه حصه شما است
به تواند گرفت مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصيتي كه زوجات شما يُّوْصِيْنَ بِهَا وصيت كرده باشند بدان اَوْ دَيْنٍ يا از پس قضاي وامي كه در ذمه
ايشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان راست چهار يكي مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما مي گذاريد خواه زن يكي باشد و خواه زياده همه در ربع شريك اند اِنْ لَّمْ يَكُنْ
لَّكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزند خواه يكي و خواه زياده خواه مذكر و خواه مؤنث خواه از ايشان و خواه از غير ايشان فَاِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ
مر شما را فرزند بهر وجه كه بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست هشت يكي مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذاشته ايد از اموال مِّنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصيتي
كه تُوْصُوْنَ بِهَآ وصيت ميكنيد بدان اَوْ دَيْنٍ يا بعد اداي ديني كه در ذمه شما باشد وَاِنْ كَانَ و اگر باشد رَجُلٌ يُّوْرَثُ مردي كه از و ميراث
مي گيرند كَلٰلَةً كسي كه والدين و اولاد ندارد اَوِ امْرَاَةٌ يا زني بود كلاله وَّلَهٗٓ و مر اين مرد را و زن نيز درين حكم داخل است اَخٌ برادر مادري باشد اَوْ اُخْتٌ
يا خواهر مادري فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر يكي را مِّنْهُمَا از ين برادر و خواهر السُّدُسُ شش يك حصه رسد از ميراث كلاله و مذكر درين صورت با مؤنث يكسانست
فَاِنْ كَانُوْٓا پس اگر باشند اولاد ام اَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ بيشتر از برادري يا خواهري فَهُمْ پس ايشان به تمامي خواه ذكور و خواه اناث يا مختلط از فريقين
شُرَكَاۤءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند در سه يك مال بي مزيت ذكور بر اناث و اين ميراث بديشان مي رسد مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصيتي
كه بوقت مرگ يُّوْصٰى بِهَآ اَوْ دَيْنٍ كه وصيت كرده شده است بدان يا پس از اداي دين غَيْرَ مُضَاۤرٍّ در حالتي كه ميت غير زيان آرنده باشد
بر ورثه در وصيت و دين ضرر در وصيت آنست كه از ثلث مال متجاوز باشد و زيان در دين آنكه اقرار كند بدين مر كسي را كه در ذمه او چيزي نداشته باشد

وَصِيَّةً

وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است به نیات شما و نفع و ضر حَلِيمٌ بردبار است
بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و به توبه گناه از ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث
حُدُودُ اللَّهِ اندازهای حکم خدا است که از آن درنشاید گذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدا و رسول او را درین حکمها
يُدْخِلْهُ درآرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که
جاودانان درین جنات جاودان باشند وَذَلِكَ و این ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدای و رسول را چون عیینه بن حصین فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نشد و گفت
من میراث ندهم مگر کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیت فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از آن
اندازهای که در حلال و حرام و سایر احکام میراث مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا درآرد خدای او را در آتش وچه آتشی خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن
مذهب صحیح آنست که خلود به جهت استحلال محرمات بود وَلَهُ و مر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنانی
که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهردار
فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً مِنْكُمْ چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مؤمنان باشند
تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بر زنا ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را
و بند کنید در خانها و اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زنا کار برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ
الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا
برای ایشان راهی یا حدی تعیین کند از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن
سبیلا اصحاب رض متوجه شدند که آن راه کدام است خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة و تغریب عام پس
حکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و اینها دو آیتها باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ
بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان آزادید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را از زبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رض فرموده که ایشان را بدست
نیز ایذا باید داد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود بصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید یعنی دست باز دارید
از ایشان این حکم نیز به حکم جلد و نفی منسوخ شده إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه
بندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللَّهِ بر خدای است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در آن متصور نیست و وعده
قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی است که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ به نادانی و سیاطی فرموده که گناه مؤمن به جهل است یعنی نماز روی
شک و عناد و جحود و استکبار و می شاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان به جهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس باز گشت مینمایند بحق
سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد
و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است اگر چه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه
بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید این معنی است آنکه حضرت رسالت پناه فرمود که ان الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر
بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت
غافل مشو ای عاصی یاد ره و ندم باش ۞ هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش ۞ فَأُولَئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند
يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تایبان حَكِيمًا حکم کننده بانچه عیب
عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آن کسان را که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّى إِذَا حَضَرَ
تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه کردم اکنون این سخن در شان توبه
منافقان است و توبه ایشان قبول اسلام باشد به حسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه
توبه مقبول است مر آنها را که میرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سدق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که

یاس است و آن سود نمیدارد قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا اولئک آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر میرند و حال آنکه
اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابا الیما عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم
جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زنی ازو باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت
جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا شوهر دادی
و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بردی
و اگر آن زن قبل از القای ثوب بر وی باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر وی دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری
وفات کرد و زنی کبیشه نام ازو باز ماند پس ابو قیس فرزندی که از زن دیگر بود کبیشه را بتحت تصرف در آورد و با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرض
آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بموقف عرض رسانید خواجه عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که بخانه باز گرد
و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودندی بدرگاه نبوت پناه
آوردند و گفتند یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشه ما همه بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیت نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی
رافت این آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا یحل لکم روا نیست مر شما را ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید زنان را کرها
از روی ناپایست و کراهیت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمی کند که بطوع و رغبت ایشان را میراث توان گرفت چه آنکه تخصیص شیء بذکر
بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیه املاق هم جایز نیست ولا تعضلوهن و منع
مکنید این زنان را از تزویج و گفته اند خطاب با مردانی است که زنان خود را بتنگ آورده برای آنکه از سر مهر خود در گذرند یا ایشان را از خانه باز میداشتند حق سبحانه
میفرماید که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید لتذهبوا برای آنکه ببرید ببعض ما آتیتموهن بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر الا ان
یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعمل زشت روشن کرده شده بشهود عدول و حفص بکسر یا خواند یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان
را و فاحشه درین آیت نشوز است یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد مرد را روا بود که ازوی خلع طلبد و گفته اند فاحشه زنا است و حد آن در جاهلیت و در
بدایت اسلام حبس او و صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ است و عاشروهن و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فاحشه نشده اند بالمعروف
به نیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی و بیاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست فان کرهتموهن پس اگر ایشان را
نخواهید صبر کنید بر آن فعسی ان تکرهوا شیئا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را و یجعل الله و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فیه
در آن چیز مکروه خیرا کثیرا نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره و ان اردتم و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت از صحبت زوجات بی وقوع
نشوز و فاحشه از ایشان استبدال زوج طلب بدل کردن زنی مکان زوج بجای زن دیگر و آتیتم و داده باشید احداهن یکی از ایشان
را که داعیه طلاق او دارید قنطارا مال بسیار بجهة کابین فلا تاخذوا منه شیئا پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده اید چیزی نه اندک و نه بسیار
اتاخذونه آیا می گیرید چیزی از آن بهتانا به باطل و ستم و اثما مبینا و جرمی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل استعمال میکنند
و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده
و این بهتان صریح است کیف تاخذونه و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرامی ستانید مال را از زنان خود و قد افضی و حال آنکه رسیده است
بعضکم الی بعض برخی از شما به برخی دیگر افضی کنایت از مباشرت است و اخذن منکم و فرا گرفته اند زنان از شما در وقت عقد میثاقا
غلیظا پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند که جمعی از اهل
در زمان جاهلیت ازواج آبای خود را نکاح می کردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت و لا تنکحوا و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید ما نکح
آباؤکم آنرا که خواسته اند پدران شما من النساء از زنان و بنکاح در آورده الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه
انه کان بدرستی که نکاح زن پدر بود قبل از نهی و هست و بعد از تحریم فاحشة عمل زشت و ناپسندیده و مقتا و مبغوض خدای و مؤمنان
این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت می گفته اند یعنی دشمن داشته شده و ساء
سبیلا و بد راهی که این راه است گفته اند مراتب قبیح سه است یکی قبیح عقلی که فاحشه اشارت بدان است دوم قبیح شرعی که مقت عبارت از آن است

ع ۱۵

بسبد و قبیح عرفی و ساء سبیلا و مثل آن است حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بر شما أُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران شما و این عمومی وارد
هر زنی که نسبت مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر و مادر مادر
هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسبت او بمرد بیک درجه یا ازیادت
در بنات داخل است وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مردی در صلبی بوده باشد یا در رحمی گذشته از خواهر اوست پس خواهر عام باشد بعضی پدری و مادری
و یا پدری و یا مادری وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما هر زنی را که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده باشد یا در رحمی مرو منوده عمه آنکس است
اینجا نیز طرق ثلاثه متصور است یعنی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر او تا بجا رسد در صلبی
استقرار داشته یا در رحمی گذشته خاله آن کس است و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر بر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه
ثلاثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چند انچه دور شوند همان حکم دارند وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهران از هر وجه که اختیت تحقق
یابد و این نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد و اولاد ایشان است هر چند پایان روند همه داخل بنات اخت اند وَأُمَّهَاتُكُمْ و حرام کرده شده اند
بر شما مادران شما اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنها که شیر داده اند شما را مرضعه را مادر میگوید از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را و زنیکه داده باشد
آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او از زوجه او یا ام ولد او رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ
و خواهران شما از جهة شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آنند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و به مذهب امام شافعی
و امام احمد حنبل رح بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی شود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل پدر و مادر
به نسبت و رضاع همین حکم دارد وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت
ایشان آنست که متولد شده باشد مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید
شما که بخلوت دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت است از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب
وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهاء شما اند چون حضرت رسالت پناه زینب را
بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آن حضرت علیه الصلوة و السلام بود طلاق داد حضرت علیه الصلوة و السلام بعقد نکاح در آورد مشرکان عرب آغاز
سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیت فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است و زن کسی که پسر خوانده باشد وَأَنْ تَجْمَعُوا و دیگر حرام است
بر شما آنکه جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است
و برخی از مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آن است که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیا مادر یهودا و راحیل مادر
یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بوده إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزگار آن کسان را از اهل ایمان که در زمان جاهلیت
این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل بجای آورده اند و بعد از آن توبه کرده تامل در معنی این دو اسم مغاسان فی [illegible]
را سرمایه تمام است بیت سرمایهٔ عاصیان ببازار امید ٭ غفران تو و رحمت بیغایت

الجزو الخامس

وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شده بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک او شده است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما ابو سعید
خدری رض نقل میکند که در حرب حنین از غنایم اوطاس ما را ماحل بقیاس با اهل جاه در رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان از جهت نسب میشناختیم بقید
اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهرداران ما را معلوم شده بود در حل و حرمت ایشان متردد گشتیم و ایشان را اگر چه ملک یمین ما بودند از قبیل محصنات
می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر داده اند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما اند تصرف در ایشان
حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم است رح و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال میدانند كِتَابَ اللَّهِ
لازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات یا مصدر مؤکد است یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما در محرمات وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال گردانید بر شما را
و حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ بجز غیر از این محرمات مذکوره است و به حدیث محرمات نیز ثابت شده چون
نکاح مراة بر عمه او و بر خاله او و بر خواهر زاده او و برادر زاده او و نکاح مطلقه ثلاثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح است بر آزاد و تزویج به خامسه و نکاح ملاعنه و نفاس

اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را اَنْ تَبْتَغُوْا آنکه طلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید
و کابین کنند بِاَمْوَالِكُمْ بمالهای خود مُحْصِنِیْنَ در حالتی که با آن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید غَیْرَ مُسٰفِحِیْنَ ط نه
زناکنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ پس هر که برخورداری یافته آید بدو مِنْهُنَّ از زنان به سبب نکاح فَاٰتُوْهُنَّ پس بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان
فَرِیْضَةً ط مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ و هیچ وبال و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجات اید فِیْمَا
تَرٰضَیْتُمْ بِهٖ در آنچه با یکدیگر راضی شوید بآن چیز مِنْ بَعْدِ الْفَرِیْضَةِ ط از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن بر افکند از مهر
و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِیْمًا
بدرستی که خدای هست دانا به مصالح بندگان حَكِیْمًا محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا و هر کرا استطاعت نیست
از شما از روی توانائی و توانگری اَنْ یَّنْكِحَ الْمُحْصَنٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ پس باید
که بخواهد بزنی آنچه مالک آن است دستهای شما مِنْ فَتَیٰتِكُمُ الْمُؤْمِنٰتِ ط از کنیزکان شما که گرویده گانند وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِاِیْمَانِكُمْ
بگرویدن شما بتفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید و اماء اید مِّنْ بَعْضٍ ج از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از
یکدیگرید در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام فَانْكِحُوْهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان
مملوک دیگری اند وَاٰتُوْهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوْفِ ط به نیکوئی یعنی بی کاستن و مضایقه و دادن مهر به
ایشان هم باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنٰتٍ در حالتی که این کنیزکان نگاه دارنده فروج خود باشند غَیْرَ مُسٰفِحٰتٍ نه زناکنندگان به آشکارا
وَّلَا مُتَّخِذٰتِ اَخْدَانٍ ج و نه فراگیرندگان دوستان به نهانی فَاِذَآ اُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج
و حصن بصیغه مجهول میخوانند و معنی آنست که آن هنگام که جاری شوهر کرده شدند فَاِنْ اَتَیْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند به زنا فَعَلَیْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود
نِصْفُ مَا عَلَی الْمُحْصَنٰتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد شوهردار مِنَ الْعَذَابِ ط از حدی که خدای مقرر کرده و حد زنی آزاد بی شوهر صد تازیانه است و از آن کنیز پنجاه
تازیانه باشد و زن آزاد و تغریب عام هست امام شافعی رح میگوید که تغریب کنیزک نصف عام باشد امام اعظم رح فرموده که میان جلد و نفی جمع نکند مگر برای سیاست
و در همه مذهب در زنای عبید و اماء رجم نیست ذٰلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ مر آن کسی است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد مِنْكُمْ از شما
که عزب باشد وَاَنْ تَصْبِرُوْا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خَیْرٌ لَّكُمْ ط بهتر است مر شما را و با احتیاط نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است
مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اماء رَّحِیْمٌ ع مهربان است برخصت بندگان یُرِیْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای لِیُبَیِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَیَهْدِیَكُمْ
و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِیْنَ راههای آن کسانی که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما از دین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق و باطل وَیَتُوْبَ عَلَیْكُمْ
و باز گرداند شما را به تسهیل اثقال و رفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست مصلحت شما در آنچه فرماید حَكِیْمٌ درست کار و راست گفتار
در هر چه حکم کند وَاللّٰهُ یُرِیْدُ و خدای میخواهد اَنْ یَّتُوْبَ عَلَیْكُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَیُرِیْدُ الَّذِیْنَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت
یا از روی عناد یَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوٰتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس را اَنْ تَمِیْلُوْا آنکه میل کنید شما از راه راست مَیْلًا عَظِیْمًا میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم
خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد
که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند یُرِیْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای اَنْ یُّخَفِّفَ عَنْكُمْ
آنکه سبک گرداند شما را در احکام نکاح به وجهی که سبک سار شوید شیخ منصور ماتریدی رح فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه
از جنایات و ترک استیصال بالعقوبات به خلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ و آفریده شده آدمی
ضَعِیْفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کرده اند و گفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده قال الله تعالی
خَلَقَكُمْ مِّنْ ضَعْفٍ یا ضعیف است در منع زنان و قوت آنکه خود را از میل بایشان باز دارد یا در سراء و ضراء و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند
حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بالضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال
او پدید آید بسمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیه بظلوم و جهول هم ازین مقوله است **بیت** من آن ظلوم جهولم که
اولم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم و نجبال • یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای زمره گرویدگان لَا تَاْكُلُوْۤا اَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَیْنَكُمْ

درمیان

در میان یکدیگر بالباطل به آنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا به سوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواهی زور
القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إلا أن تکون مگر آنکه باشد جهت تصرف تجارة بازرگانی و بیعی صادر عن تراض منکم از خوشنودی و
هر یک از شما که متعاقد اید ولا تقتلوا أنفسکم و مکشید بناحق و نامه و انفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون
کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مکنید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب
کاری مکنید که مؤدی بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا به متابعت هوای نفس و یا بمباشرت
اعمالی که موجب سخط ربانی است إن الله کان بدرستی که خدای هست بحکم شما از امت محمد علیه الصلوة والسلام رحیما مهربان و امر و نهی که میفرماید آن
از غایت رحمت است ومن یفعل ذلک و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عدوانا از روی تعدی و تجاوز از حد و ظلما و از روی
ستم و بیدادی فسوف نصلیه نارا پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مراد دوزخ است وکان ذلک و هست این در آوردن بآتش علی الله
یسیرا آسان و سهل ان تجتنبوا اگر یکطرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی پرهیز کنید کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید
عنه ازان نکفر در گذرانیم و عفو کنیم عنکم سیئاتکم از شما گناهان خورد را از نماز تا نماز و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضان وندخلکم و در آریم شما
مدخلا کریما در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است ظاهر آیت آن است که هر که از کبائر پرهیز کند صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز
میشاید که حق سبحانه تعالی از کبائر عفو کند و بصغائر مؤاخذه نماید یا بر عکس علما را در کبایر که پرهیز کنند اختلاف است بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای ازان نهی کرده
کبیره است و گفته اند که هر چه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بالغضب یا لعنت مانند وغضب الله علیهم ولعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم
آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت سیده آن است که کبیره گناهی است که شارع بر آن حدی مرتب ساخته
یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در تأویلات کاشفی مذکور است که اگر پرهیزید از کبائر که اثبات غیر است در وجود و اقرار
بوجود غیر سیئات شمارا عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم ایشان را به مدخل
کریم که حضرت جمع است **بیت** تا یکی در تفرقه سوزی چو شمع ۞ غرقه شو در لجه دریای جمع ۞ در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه
تعلق بامور متعدده پراگنده سازی و جمعیت آنکه از همه به مشاهده واحد پردازی **رباعی** ای در دل تو هزار مشکل زهمه ۞ مشکل شود آسوده ترا دل زهمه
چون تفرقه دل است حاصل زهمه ۞ دل را بیکی سپار و بگسل زهمه ۞ در سبب نزول آورده که ام سلمه رض بعرض رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسانید که مردان
جهاد دارند و زنان ازان مثوبت محروم اند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر ما از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج
نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت میسپرند کاشکی ما را در دایره رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیت آمد که ولا
تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله بخیری که خدای افزونی داده بدان خیر از امور مالی و جاهی بعضکم برخی را از شما که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند للرجال
نصیب مردان را نصیبی است و بهره مقدر مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وللنساء نصیب و مر زنان را بهره است مقدر مما
اکتسبن از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج پس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزوی بهره دیگری مبرید واسئلوا الله
و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد ان الله کان بدرستی که خدای هست بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد
که وی داناست پس هر چه خواهد بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید **بیت** گر مفلس و گر توانگرت گرداند ۞ او مصلحت تو از تو به میداند ۞ آورده اند که در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را
پسر خود میخواندند و در میراث او دخل سایر ورثه می شد حق سبحانه ازان نهی کرد و فرمود ولکل و برای هر یک از شما جعلنا موالی آفریدیم عصبه و میراث خواران تا احراز نصیب خود
کنند مما ترک الوالدان از انچه باز گذارند پدر و مادر او والأقربون و خویشاوندان نزدیک و دیگر رسم در میان عرب بود که با یکدیگر معاقده میکردند و هم
مخالفت و معاهدت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت حربک حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن است تو از
من میراث بری و من از تو و تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنان را بسوگند مؤکد میساختند و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود و چون آیت مواریث
نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمده هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیت
نازل گشت که والذین عقدت و آن کسانکه در مخالفت ایمانکم دستهای شما اسناد معاقده بایدی بطریق مجاز است و سبب درین اسناد آنکه
متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فاتوهم پس بدهید مر ایشان را نصیبهم بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت با ولوا

منسوخ گشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِيدًا گواه آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن
ربیع رض یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر بی‌ادبی بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده و او شکایت پیش پدر خود
برد و باتفاق وی بملازمت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب
قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگذارنده و تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معیشت ایشان
حضرت رسالت پناه پدر و دختر را آواز داد که بازگردید ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست وَالَّذِي أَرَادَ اللَّهُ خَيْرٌ و مفهوم این آیت تفضیل مردان است بر زنان
چه مردان ادب کننده و کار فرماینده زنان اند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ به سبب آنچیز که تفضیل کرده و افزونی داد خدای بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان را که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر
برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و حلم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و یک بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز
عیدین و نماز جماعت و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا علیه الصلوة والسلام و ایمه از مردان اند از همه فضائل
اکمل و اشرف اند وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت دادن مردان را بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر
و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برندگانند مر خدای را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاه دارندگان
مرغیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت عصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ به آنکه نگاه داشت خدای مر ایشان را وَاللَّاتِي تَخَافُونَ و آن زنانی که
میدانید یا میترسید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند گوئید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید
از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاه‌های یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید
وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که نه خراشد و نشکند و هیچ عضو را زشت نکند گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب
بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شما است باز آیند فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا پس مطلبید بر ایشان راه
بیدادی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيًّا برتر از آنکه به ظلم بر ایشان راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید
شما ای حکام شرع یا اولیای زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری
که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از او معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد
مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او تیر مکنون خاطر زن را از طلب صحبت یا میل فرقت بداند إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا اگر خواهند حکمین باصلاح آوردن
کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا سازگاری افکند خدای تعالی میان زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيمًا خَبِيرًا دانا
بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و انباز مگیرید بوی چیزی را از اصنام و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ
و نیکوئی کنید مادر و پدر را إِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَى و با خویشان بصله رحم وَالْيَتَامَى و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسَاكِينِ و
با درویشان بصدقات و زکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى و با همسایه خویشاوندان بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایگان بیگانه یعنی آنکه خویشی
ندارد و با همسایه کار وحه جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند مطلقا حق همسایه اراده خیر باشد بر ایشان و دفع ضر ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رض وارد شده
که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده هرگاه که جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس تو حق همسایه
نفس را که دل است بطریق اولی که فرو نگذاری خواطر متفرقه و خیالات بدیه را از وی باز داری و با همسایه دل که روح است نیکوئی نمائی و او را از مساکنت با مکونات
و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایه روح را که سر است از غیب موطن بشهودات و حجاب مکاشفات مانع شوی و از همه سر او را نزانکه از سر و هو معکم غافل
نکروی و یقین دانی که بیت همسایه و همنشین و همره همه اوست : با دلق گدا و اطلس شه همه اوست ... در انجمن فرق و نهان خانه جمع : بالله همه اوست ثم بالله همه
اوست وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحب است و این میتواند بود که رفیق سفر باشد
یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفت یا همنشین در مسجد و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ و با
رهگذریان و مهمانان مسافر وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست
نمیدارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا هر که را که باشد خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند
فَخُورًا نازنده خود ستاینده که حقوق الهی مؤدی نسازد و به احسان با خلق پردازد و فخر و تکبر کند الَّذِينَ يَبْخَلُونَ دوست نمیدارد خدای آنان را که بخل میورزند

آورده اند که جمعی از یهود و نصاری از روی نصیحت می گفتند مال خود برین مرد یعنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و یاران مهاجران او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرو مانده
و محتاج گردیده مال کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای آنانرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمانرا
بِالْبُخْلِ به بخیلی وَيَكْتُمُونَ و می پوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریت و آنرا بپوشیدند وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کردیم برای
یهود که بخل ورزیده اند و عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را می پوشند عَذَابًا مُهِينًا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ است
وَالَّذِينَ و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدار مردمان و ملاحظه
ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان می نمودند یا منافقان که نفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود
یا در صفت یهود می گوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه می کنند وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و نمیگروند از روی حقیقت به خدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه
بروز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو رانده یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر او را یار و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارنی که او است
در دنیا و هر آینه در آخرت نیز با او خواهد بود و قال الله تعالی فبئس القرين حکیم ثانی میفرماید **مثنوی** هر کرا این جا بکه قرین تو او ست ؛ آن سر انیز همنشین تو او ست
دوستی جو که جان بیفزاید ؛ در دو عالم ترا بکار آید ؛ دیو را همنشین خویش مکن ؛ نفس بد را قرین خویش مکن ؛ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه ضرر بودی بر کافران و چه زیان
داشتی مر ایشانرا لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال و را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی
حق خدا را بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِهِمْ عَلِيمًا با ایشان و اقوال و افعال و احوال
ایشان دانا جزای فراخور آن ها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را میگویند که از
غایت صغر بی تعمق نظر بر نگرنده ظاهر نشود و اشهر آن است که ذره چیزی است که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و او را چندان وزنی نبوده که بوزن
در آید حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین همه سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود و صحیح آن است که در عمل کافر
و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان بنده مومن يُضَاعِفْهَا ثواب آنرا زیاده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ
و بدهد او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ و بی اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع است
و مزید بران فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم ما مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان
خواهد بود و بر اقوال و افعال امت خود گواهی داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ برین گروه از امت تو شَهِيدًا گواه تا اقامت شهادت
کنی بر ایمان مومنان در لطایف قشیریه مذکور است که چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام را شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز میسازند و مقرر است که شهادت
بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود در وی گواهی انبیا و آن روز قیامت است يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند
آنانکه کافر شدند به خدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول وی را لَوْ تُسَوَّىٰ آنکه راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند
ایشانرا چون مردگان و مبعوث نکردند یا کنایت است از آنکه ایشان آرزو مندانند که خاک شوند چه زمین بخاک راست گرده شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند
یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اند بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز
مگردید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی است مامور بها بلکه نهی است از
اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که دران وقت مباح بود اشتغال
داشتند و در زمان سر اندازی و بیهوشی صدای اذان نماز شام باستماع صحابه کرام رسیده بنماز برخواستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون
حرف لا را که چهار موضع مثبت است حذف نمود و این آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا
تَقُولُونَ آن چیز را که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید
بنماز قریب مسجد جامع دل دران وقتی که مستان باشید از سکر غفلت تا وقتی که از مستی هوا هشیار شده و دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی
یناجی ربه **بیت** ای که در مستی هستی مانده ؛ دایما در خود پرستی مانده ؛ بر سر ایوان وحدت کی رسی ؛ چون تو در زندان پستی مانده وَلَا جُنُبًا
و نزدیک مشوید به نماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و یا شما آب نبود در آن

محل به تیمم نماز تواند گذارد و دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گذاردن حَتّٰى تَغْتَسِلُوْا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوٰة موضع آنست
یعنی جنب در مسجد نباید مگر آنکه راه بران باشد وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَرْضٰٓى بیماران مراد بیماری است که دران استعمال آب ترسند
که ضرر بود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا باشید در سفر اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَآئِطِ از خلا جای و محدث شده باشد به خروج خارجی از سبیلین
اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رح بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه و صغیره وضوی لامس
و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رح بر آنند که لمس بشهوت وضو را می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رح مباشرت فاحشه را
که تماس فرجین است بی حائل و انتشار آلت ناقض وضو میداند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید
آب فَتَيَمَّمُوْا پس قصد کنید صَعِيْدًا طَيِّبًا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر آنست که غزوهٔ بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام
در منزل بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را با آب رسانند قضا را عقد عایشه رض گم شده و عزیمت بسبب فقدان
آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند در شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رض بردند و او به خیمهٔ عایشه رض در آمد
دید که حضرت رسالت پناه سر در کنار وی نهاده در خواب است صدیق رض زبان طعنه بعایشه رض بگشاد و سر انگشتان طعن نیز بر تهیگاه وی زد ناگاه سید عالم
علیه الصلوٰة والسلام بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت علیه السلام جبرئیل در رسید و حکم
آورد که چون آب نمی یابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که خاک پاک باشد و دست بر آن زنید فَامْسَحُوْا پس مسح کنید دست
خود را بِوُجُوْهِكُمْ بتمام رویهای خود وَاَيْدِيْكُمْ ط و بسائید دستهای خود را بدان تا مرفق اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا در گذرنده
از شما و تخفیف کننده غَفُوْرًا آمرزنده کسانیکه تیمم کنند اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نَصِيْبًا مِّنَ
الْكِتٰبِ بهره از علم توریت يَشْتَرُوْنَ الضَّلٰلَةَ می خرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت
حضرت مصطفی علیه الصلوٰة والسلام راغب بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آن حضرت انکار وی نمودند وَيُرِيْدُوْنَ و میخواهند این گمراهان از روی
حسد و عداوت اَنْ تَضِلُّوا السَّبِيْلَ و آنکه شما نیز ای مومنان راه گم کنید وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِاَعْدَآئِكُمْ ط بدشمنان شما که یهود اند
وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا و بس است خدای یاری دهنده شما بر دشمنان
مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا و بعضی از آن کسانکه بدین یهود متدین شده اند يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عَنْ مَّوَاضِعِهٖ از اماکن
آن مراد تحریف نعت پیغمبر است علیه السلام یا تاویل کلمات توریت را بر وفق رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام یا کتمان آیت رجم
آورده اند که زمرهٔ از یهود به ملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند
و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را منحرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان شما یهودی
سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَيَقُوْلُوْنَ و می گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ
و عصینا آشکارا می گفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اطعنا اظهار اطعنا و اضمار عصینا می کردند و حقیقت آن است که زبان مقال ایشان سمعنا می گفتند و لسان
حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی که غیر شنونده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روئی در مدح
دارد و روئی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعاء له باشد و وجه ذم چنان است که اسماع
شنوانیدن بود می گویند که بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق می ساخته اند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت
بوده و دیگر می گفتند وَرَاعِنَا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدح آنکه از مراعات باشد یعنی نگاهدار ما را و در ما نگر و وجه ذم آنکه از
رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بران حضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند کسرهٔ عین را و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض
میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقدیری این کلمه می گفتند لَيًّا بِاَلْسِنَتِهِمْ در حالتی که گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی مغلی که از مراعات
است بلغت عرب آنرا بر رعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند و به طریق لحن راعینا می گویند و بآن ذم آنحضرت
میخواهند وَطَعْنًا فِي الدِّيْنِ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینیکه پیغمبر او بشبانی منسوب بود آیا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی
موسی علیه الصلوٰة والسلام معترف بودند وَلَوْ اَنَّهُمْ قَالُوْا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا

واسمع وبشنو سخن ما را وانظرنا و در ما نگاه کن لکان خیرا لهم هر آئینه این گفتار بودی بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام و طعن در
دین اسلام واقوم و راست تر بودی سخن ایشان ولکن لعنهم الله ولیکن رانده است خدای ایشان را از رحمت خود و دور کرده بکفرهم
به سبب کفر ایشان و مجازات بران فلا یؤمنون پس نمیگروند ایشان الا قلیلا مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیفی که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمان
به بعضی از کتب و رسل و دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رض در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت پناه
احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبیده گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام بنهید چه من سوگند میخورم
بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریت از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن باعث
و اگر فته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت و توصیف قرآن خبر داریم آیت آمد که یا ایها الذین اوتوا الکتب ای آن
کسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی توریت امنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بانچه که فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرآن است مصدقا
در حالتی که باور دارنده است و تصدیق کننده لما معکم مر آن چیزی را که با شما است یا آنکه مطابق کتاب توریت است و حصول این پس بگروید
من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را یعنی صور آن را نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر رو نماند فنردها
پس باز گردانیم آن رویها را علی ادبارها بر هیئات قفاهای آن یعنی شکل و در صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون انف
و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا ردی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در موضع خویش ثابت باشند
و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیئاتی است در غایت زشتی و رسوائی او نلعنهم یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم
کما لعنا همچنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم اصحب السبت طایران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچیدند روز شنبه بصید ماهی اشتغال
کردند وکان امر الله و هست فرمان خدای یا وعید او مفعولا کرده بودنی و هر آئینه خواهد بود ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نمی آمرزد آن
ان یشرک به آنرا که شرک آورند بدو و شریک گیرند در عبادت او و یغفر ما دون ذلک و بیامرزد آن گناهی را که غیر شرک بود لمن یشاء مر آنکس را
که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان شیخ امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب جمیع عصات را خواهد امرزید ومن یشرک
بالله و هر که شرک آرد به خدای و انباز گیرد با او فقد افتری پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما دروغ بزرگ را که بدان مستحق
عذاب بزرگ گردد و چون مضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود را که عبده اجل و پرستنده عزیر علیه الصلوة والسلام بودند وعیدی و تهدید
عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت میدانیم پدران ما مالکان ممالک نبوت و
سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشان را نپسندید و فرمود الم تر الی الذین آیا نمی بینی
یا نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون انفسهم می ستایند و ثنا می گویند نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله و احباؤه
یا بپاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحر بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را به حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی اینها بی گناه اند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم
زیرا که گناهان شب ما را بروز در میگذرانند و خطیات روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بل الله بلکه خدای
یزکی من یشاء به پاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند ولا یظلمون و آنگروه که خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب
و ثواب فتیلا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار فتیله از وسخ که در میان دو انگشت بدر آید مراد آن است که عقوبت تزکیه
خود خواهند کشید و نقصان بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید انظر بنگر درین جهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا میکنند
و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد وکفی به و بسنده است آن افترای و دروغ ایشان اثما
مبینا گناه ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نظیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم
و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان و اتباع او را به محاربه با حضرت پیغمبر علیه السلام و صحابه
او رض تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش بر بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسبانیده با ایمان غلاظ و شداد بر حرب و جدال
اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما آن است

ع

که ازان حرم امیهمانی میکنیم وکعبه را معمور میداریم وصله رحم بجای می آریم وبعبادت اصنام بطریق آبای خود مشغول میباشیم بهدایت اقرب ست یا دین محمد
که درین وقت احداث کرده وبدعت راسنت نام نهاده ودین پدران ما را بد میداند وما را کافر وجاهل میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما
حق تر است وآیین شما بانسق تر ابوسفیان گفت ما براعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت وطاغوت را که بتان قریش بودند
سجده کردند حق سبحانه وتعالی از معانده ومکابره وکفر وزندقه ایشان خبر میدهد ومیفرماید أَلَمْ تَرَ آیا نمی دانی ونمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه
داده اند ایشان را نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توریت که بواسطه عداوت مسلمانان يُؤْمِنُونَ می گروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت
که قریش راهست وگفته اند جبت سحر است ویهود از معتقد بودند وطاغوت شیطان وایشان متابعت وی می نمودند ونزد محققان جبت نفس اماره است
وطاغوت آرزوهای او وَيَقُولُونَ ومیگویند این جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران وبرای ایشان که از روی اجتهاد هَٰؤُلَاءِ این گروه کفار
قریش أَهْدَىٰ هادی تراند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام واصحاب و سَبِيلًا از جهت راه یعنی راه یافته
تراند أُولَٰئِكَ آن گروه متعنت ومتعصب وخود رای الَّذِينَ آنکسانند که بجزای لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَن
يَلْعَنِ اللَّهُ وهر کرا خدای براند ودور سازد فَلَن تَجِدَ لَهُ پس هرگز نیابی تو مر او را نَصِيرًا یاری که دفع کند عذاب از وی أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست
یعنی جهودان را نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی دنیا استفهام است بر سبیل انکار زعم یهودان بود که ایشان بملک ونبوت از غیر خود احق وسزاوار تر
وبدین سبب از متابعت عرب ننگ می داشتند ومیگفتند آخر منصب نبوت وملک داری وحکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از ملک دنیا وآخرت
بهره نیست بیت دولت هر که تو بینی بسر آید روزی ۞ دولت آل نبی تا بقیامت باشد ۞ واگر بالفرض از ملک ومال بهره مند شوند فَإِذًا پس آنهنگام ایشان
لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمانرا یا پیغمبر علیه الصلوة والسلام واصحاب او را نَقِيرًا باندازه گوهی که بر پشت دانه خرما است واین غایت مبالغه است
در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقیری بنقیری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی ودرویشی پیدا است که چه خیر بکسی دهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه
حسد می برند بر مردمان یعنی قبائل عرب عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بر آنچه خدای بدیشان داده است مِن فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعث حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام از ایشانست ونه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسمعیل است یا مردم عرب حسد بر محمد علیه الصلوة والسلام می بردند که پایه چنین عالی از یتیم
ابوطالب باشد بایستی که جبرئیل علیه الصلاة والسلام بر ما فرود آمدی مصرع تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد ۞ گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت پناه
است علیه الصلوة والسلام وعرب جمع را بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آنمقدار خصال خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی
إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً ومراد از فضل نبوت باشد وکتاب واعزاز دین وبعضی گفته اند فضل آن است که حق سبحانه مباح کردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن
ویهود برین حال حسد میبردند وطعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی وبکار ایشان نپرداختی حضرت عزت تعالی فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر
بواسطه نبوت وکتاب است پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب نیز حسد بردندی چه این صورت مختص بدان حضرت علیه الصلوة والسلام نیست واگر بواسطه زن
این مخصوص آنحضرت است وکسی دیگر را نرسد که چنین کند واین فضل خداوند است بیت حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ ۞ قبول خاطر ولطف سخن خداداد است
فَقَدْ آتَيْنَا پس بدرستی که ما عطا کردیم آلَ إِبْرَاهِيمَ اولاد ابراهیم را که موسی وداود وعیسی علیه السلام الْكِتَابَ یعنی توریت وانجیل وزبور وَالْحِكْمَةَ وعلم حلال
وحرام وَآتَيْنَاهُم ودادیم ایشان را با وجود نبوت مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف وداود وسلیمان علیه الصلوة والسلام داشتند وگویند
ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود علیه السلام صد زن داشته وسلیمان هزار ودرین سخن تعریض یهود است که اگر حسد شما بر محمد علیه الصلوة والسلام
بواسطه کثرت ازواج است پس داود وسلیمان علیه السلام به حسد سزاوار تراند ودر تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد علیه الصلوة والسلام است واز کتاب قرآن
واز حکمت شرایع واز ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تائید بملائکه فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ پس از یهود کسی بود که ایمان آورد بحدیث آل ابراهیم یا محمد
علیه الصلوة والسلام وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ واز ایشان کسی هست که اعراض کند از خبر انبیا در باب ثنا وتصدیق نکرد آنرا یا ره وی از متابعت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام بگردانید وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ وبسنده است دوزخ سَعِيرًا آتشی افروخته برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آن
کسان که حق را بپوشیدند ونگرویدند بِآيَاتِنَا بدلائل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر علیه الصلوة والسلام سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا
زود باشد که در آریم ایشانرا در آتشی وچه آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُم پوستهای ایشان بآتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم مر
ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا پوستها غیر آنکه پخته وسوخته شده واین تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد واز حسن بصری رح منقول است که در شبانروزی هفتاد هزار بار

تبدیل

تبدیل جلود یابد و تبدیل جلود در سبیل تحقیق آنست که احتراق اران میرند و بحال اول باز آرند پس این تبدیل وصف است نه تبدیل عین و تجدید این حال بجهة تعذیب
و حساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشان را تازه می سازند لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
بدرستی که خدای هست عَزِیْزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِیْمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
و آنانکه گرویده اند بخدای تعالی و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را
جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَاۤ در حالتی که جاوید باشند
این مومنان دران اَبَدًا همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لَهُمْ فِیْهَاۤ مر این بهشتیان را باشد دران بوستانها اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از
حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس وَّنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشان را ظِلًّا ظَلِیْلًا در سایهٔ پاینده که آفتاب آنرا زائل نکند چون در بلاد عرب
حرارت بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید
چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل ظلیل چرا باشد و فائدهٔ او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت
پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و معرا است

بیت

این سایها زوال پذیرند عاقبت ✤ در سایهٔ گریز که آنرا زوال نیست اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُكُمْ بدرستی که خدای میفرماید شمارا اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ آنکه ادا
کنند امانتها را اِلٰۤی اَهْلِهَا باهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانهٔ کعبه از عثمان بن طلحه طلب دارید و کلید پیش مادر او سلافه بود و عثمان
بن طلحه نزد مادر رفت مادر کلید بوی نمیداد و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان بن طلحه مبالغه
می کرد و سلافه مضایقه می نمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رض بر در سرای سلافه آمدند و فاروق رض بآواز بلند گفت ای
عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد می گذرد و سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که نیم و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام آورد و دان سرور عالم دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض برخواست که یا رسول الله چنانچه سقایهٔ زمزم بمن تفویض فرموده
حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد عباس رض
همان سخن اعاده کرد و عثمان خواست که دست باز کشد حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک
بستان بامانة الله القصه بعد از آنکه علیه السلام از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت و گفت یا رسول منصب
حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایهٔ زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل علیه السلام بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که از ان نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و فرمود که خذوها
یا بنی طلحه خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید را به برادر خود شیبه داد تا امروز مفتاح کعبه
در دست ان قوم است و اگرچه حکم باداي امانت درین قصیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانت درین حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر آیات
بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی است والتبراان وارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال بنسبت با آفتاب بس همچنانکه وجود ظل
امانت آفتاب است در وقتی که آفتاب بجلوه گری تجلی نموده و با اشعهٔ عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ اِلٰۤی
اَهْلِهَا پس چگونه ظلال متلاشی می گردند و اثر ایشان بکلی محو میشود در همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی از عن التمثیل از افق غنای ذاتی
والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باهل آن باز میگردد و سر لمن الملك الیوم لله الواحد القهار ظهور
می آید

بیت

ملک ملک تست ملک آن ذات اوست ✤ جمله سرها را به پیش او نهید ✤ خصم هر شیر آمده هر روبه او ✤ کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهٗ ✤ وَاِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند که چون
خواهید که حکم کنید بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ آنکه حکم کنید براستی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا یَعِظُكُمْ بِهٖ
نیکو چیزی است که شما را بآن پند میدهد یعنی ادای امانات و عدل در حکومات اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست سَمِیْعًا شنوا بقول عثمان
که گفت بگیر بامانة الله بَصِیْرًا بینا بود بمفتاح بوی یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان اَطِیْعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدای را در فرایض
وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ و فرمان برداری رسول کنید در سنتها وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما و امرای مسلمانند

که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در عهد خود تعین می نمود چنانچه در اسباب نزول است که حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بر سریه امیر کرد و عمار یاسر را

با وی فرستاد جمعی که به خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده اند و من با استظهار

ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دست گیری خواهد کرد تا باشم و الا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنا بر فرموده وی در خانه

خود ساکن شد خالد بامداد آن لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرده غیر از آن مستامن کسی دیگر را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد

آوردند عمار فرمود که او مسلمان است و بفرموده من در امان مانده بود خالد گفت از ادب دور می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت او کسی را

امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار گذشت و به جناب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم علیه السلام امان عمار را برقرار

گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان برید اولوا الامر را یعنی امرای سرایا ثعلبی فرموده که اولی الامر ابوبکر و عمر رض اند

وزیرین صدیق بودند و اشارت اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر در شان ایشان ماخذ شده و ابوبکر وراق رحمه الله گفته که خلفای اربعه

اند و مجموع صحابه نیز گفته اند رض رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم یا فقها و علما یا ارباب عقول و اهل رای و نزد عرفا

اولوا الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بر تربیت اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالک را فرمان برداری ایشان لازم است **بیت**

هر که سر از خط فرمان ولیلی نه نهد ۞ کی میسر شودش روی براه آوردن ۞ هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد ۞ بایدش پیروی راه نمایان کردن فَاِنْ

تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ اِلَى اللّٰهِ پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای وَالرَّسُوْلِ و رجوع کنید با رسول

در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ می گروید بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز

رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای و رسول نمایند و برای ناقص خود مغرور نباشند در اعمال و اقوال ذٰلِكَ

خَيْرٌ آن رجوع بهتر است شما را وَاَحْسَنُ تَاْوِيْلًا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده کار بجائی کشید که مرافعه مهم خود کنند مجمع

کشند یهودی منافق را بمحکمه نبوت می کشید و منافق به حکومت کعب بن اشرف میل نمود عاقبت پیش حضرت رسالت پناه علیه السلام آمدند و حکم بر وفق دعای

یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم محمد علیه الصلوة والسلام راضی نیستم بیا تا نزد عمر رض رویم و دیگر باره

مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین

وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوالست اما من بران حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رض فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا

من از خانه بیرون آیم و برآستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر رض با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را به صحرا افکند و فرمود که هر که

به حکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام عمر را لقب فاروق داد و حق سبحانه این آیت

فرستاد که اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آن کسانیکه يَزْعُمُوْنَ گمان می برند اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا انکه ایشان گرویده اند بِمَا اُنْزِلَ

اِلَيْكَ بدانچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا يُرِيْدُوْنَ میخواهند با وجود دعوی ایمان

اَنْ يَّتَحَاكَمُوْا انکه مرافعه کنند اِلَى الطَّاغُوْتِ بسوی کعب ابن الاشرف که بغایت طاغی و باغی است وَقَدْ اُمِرُوْا و حال انکه مامور بوده اند

مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور اند اَنْ يَّكْفُرُوْا بِهٖ به انکه نگروند به حکم طاغوت وَيُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ و میخواهد دیو دور شده از رحمت با سر گشته

از خدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنه اَنْ يُّضِلَّهُمْ انکه گمراه کرداند ایشان را که مایل طاغوت اند ضَلٰلًاۢ بَعِيْدًا گمراهی دور که هرگز از ان باز براه راست

رجوع نتوانند نمود وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ و چون گویند مر این منافقان را که در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیایید اِلٰى مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ به حکمی که خدای فرستاده است

در کتاب خود وَاِلَى الرَّسُوْلِ و به حکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رَاَيْتَ الْمُنٰفِقِيْنَ می بینی منافقان را که از روی عناد يَصُدُّوْنَ عَنْكَ اعراض

میکنند از تو از روی عداوت فَكَيْفَ پس چگونه باشد و چه خواهند کرد اِذَاۤ اَصَابَتْهُمْ چون برسد ایشان را مُّصِيْبَةٌ عقوبت صد و دوم

بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بانچه دستهای ایشان تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثُمَّ جَآءُوْكَ پس

بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بکشایند یا دیت قتیل خود طلبند يَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند به خدای و مضمون سوگند ایشان انکه اِنْ اَرَدْنَاۤ

اگر خواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا به ترافع بدر خانه عمر رض اِلَّاۤ اِحْسَانًا مگر نیکوئی که بما لاحق شود وَّتَوْفِيْقًا و تالیف و موافقت که

میان الخصمین پدید آید اُولٰٓئِكَ آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الَّذِيْنَ يَعْلَمُ اللّٰهُ آن کسانند که خدای میداند مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ

بچه در دلهای ایشان است از نفاق و دروغ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول عذر ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده ایشان را بر بلا یعنی منع کن از نفاق
و دروغ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ و بگوی مر ایشان را در خلوت در باب نفسهای ناپاک ایشان قَوْلًا بَلِيغًا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان یعنی
که ازان غمناک گردند و آن تهدید است بقتل یا به حلول مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده را که به بندگان خود
إِلَّا لِيُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برند بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان إِذْ ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود
بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جَاءُوكَ بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ و پس طلب آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ
و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللَّهَ هرآینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را تَوَّابًا قبول کننده توبه گناه
کاران رَحِيمًا مهربان بآمرزش تائبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو ازان مزروعات خود را
آب دادندی چون تحاکم ایشان بمحکمه سید عالم علیه الصلوة والسلام رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی
بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آن حضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فَلَا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان می برند وَرَبِّكَ
بحق پروردگار تو که ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتَّى يُحَكِّمُوكَ تا وقتی که ترا حکم سازند فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه اختلاف
افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا يَجِدُوا و پس باز نیابند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا تنگی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مِمَّا قَضَيْتَ از آنچه
تو حکم کردی هرچند مخالف طبع ایشان باشد وَيُسَلِّمُوا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تَسْلِيمًا فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت
آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد رض بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او
و در سخن کردن گردن را تاب میداد و روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قَاتَلَ اللَّهُ هَؤُلَاءِ این چه گروه اند که گواهی میدهند برسالت این مرد
و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند و موسی علیه السلام حکم فرمود که توبه شما آن است که یکدیگر را بکشید فی الحال
انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای محمد علیه الصلوة
والسلام که اگر محمد علیه السلام امر فرماید که خود را بکشم بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و اگر چنانچه ما فرض
می گردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان می کنند أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ
یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان چون
ثابت بن قیس و عمار و ابن مسعود رض وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقان اند فَعَلُوا بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف
می نمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هرآینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
وَإِذًا و آنوقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ هرآینه ما میدادیم ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا عَظِيمًا مزدی
بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت است وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هرآینه راه می نمودیم ایشان را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راه راست که ازان بمقصد رسند یا به بهشت روند
آورده اند که ثوبان رض که مولای رسول خدا علیه الصلوة والسلام بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته
حضرت رسالت پناه فرمودند که ای ثوبان ما غیر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت
نمی نگرم آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم بیت بی توای آرام جانم زندگانی مشکل است ⁂ بی تماشای جمالت کامرانی مشکل است
حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم بیت از مرگ غمی نیست ازان میترسم
کز نور دیدار تو مهجور شوم ⁂ و سخت تر محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانچه درجه رفیع تو است چگونه رسم
و بعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری رض که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده اند که نزدیک حضرت رسالت پناه گریان آمد و بعد از
استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من بهتر و دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم میترسم
از آنکه تو فردا در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار انوار تو محروم باشم حق سبحانه شکسته دلان فراق را به مژده
وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان خدای برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کند در احکام
و حدود دین فَأُولَئِكَ پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت مَعَ الَّذِينَ با آن کسانکه أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان

من النبيين از پیغمبران و رسل و اولو العزم نیز داخل اند والصديقين و راستگویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا علیه الصلوة والسلام کرده اند
والشهداء و کشتگان راه خدا مراد شهدای احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را والصالحين و شایستگان در اعمال و افعال و این ها
نیز عام است وحسن اولئك رفيقا و نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیقی اند و در معالم
فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ما است علیه السلام و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهدا عمر و عثمان و علی اند رض و صالحین سایر
صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب **بیت** همچو بلبل دوستی گل اگر این
تا شوی باخر من گل همنشین : زاغ چون مردار را شد هم نفس : یار او مردار باید بود و بس : ذلك آن بودن با جماعت مذکوره الفضل
من الله افزونی کرامت است از خدای وكفى بالله و بسنده است خدای عليما دانا بمقاصد و نیات يا ايها الذين امنوا ای آن کسانیکه
ایمان آورده اید بقتال دشمنان خذوا حذركم فرا گیرید به صلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فانفروا پس بیرون روید به قتال دشمنان
ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا جميعا یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده وان منكم لمن ليبطئن و بدرستی که از
شما کسی هست که درنگ مینماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی و اصحاب او است که در غزو احد تخلف ورزیدند فان اصابتكم
پس اگر رسد شما را ای مؤمنان مصيبة واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید آن مبطی منافق قد انعم الله على بدرستی که خدای انعام کرد بر من اذ لم
اكن معهم شهيدا چو من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال ولئن اصابكم و اگر برسد به شما فضل من الله نیکوئی زیاده از خدای
چون فتح و غنیمت ليقولن البته گوید آن متخلف از غزوه كان لم تكن چنانکه گوئی نبوده بينكم وبينه مودة میان شما و میان وی دوستی
یعنی خود را دور انداز دو سخن بر وجهی ادا کند که گویا هرگز شما را ندیده و به صحبت شما نرسیده و سخن او اینکه يا ليتني كنت معهم ای کاشکی من بودمی
درین غزوه با مسلمانان فافوز فوزا عظيما تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فليقاتل پس باید که قتال کنند
في سبيل الله در راه خدای با دشمنان دین الذين آنانکه در بازار معامله يشرون الحيوة الدنيا بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فنا
دارد بالاخرة بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی ومن يقاتل و هر که کارزار کند في سبيل الله در راه دین فيقتل پس کشته گردد و درجه شهادت
یابد او يغلب یا غالب آید بر دشمن و مظفر گردد فسوف نؤتيه پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظيما مزدی بزرگ که در
صفت نیاید وما لكم و چیست شما را ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد شامل لا تقاتلون جهاد نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید في سبيل
الله در راه خدای والمستضعفين و برای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان
را از هجرت به مدینه منع میکردند من الرجال از مردان چون سلمه بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان
والنساء و از زنان چون ام شریک و غیرها والولدان و از کودکان چون ابن عباس رض که میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نسا و ولدان
الذين و این مستضعفان آن کسانند که بزبان تضرع يقولون می گویند یعنی دعا میکنند که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را
من هذه القرية ازین دیه یعنی مکه الظالم اهلها دیهی که ستمکارند اهل آن و به سبب شرک که ظلمی بغایت عظیم است آن ان الشرك لظلم
عظيم واجعل لنا و بساز از برای ما من لدنك از نزدیک خویش وليا کسی که دوستدار و متولی کار ما باشد واجعل لنا و دیگر بساز از برای
ما من لدنك نصيرا از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه
میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت پیغمبر فرستاد تا در روز فتح مکه همه را او لنوازی نموده مهمات ایشان را سر انجام فرموده و نصیری
و حامی را برای ایشان تعین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار آن بیچارگان
بود الذين امنوا آن کسانیکه گرویده اند به خدا و رسول يقاتلون کارزار میکنند في سبيل الله در راه خدای والذين كفروا و آن کسانیکه
کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی يقاتلون مقاتله می نمایند في سبيل الطاغوت در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او
فقاتلوا پس بجنگید ای دوستان حق اولياء الشيطان با دوستان و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و مصائب او مترسید ان كيد الشيطان
بدرستی که حیله و وسوسه شیطان كان ضعيفا هست سست و بی قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان الم تر آیا نظر نکردی الى الذين
بسوی آنانکه در مکه مبالغت می کردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود رض و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک

حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و به حکم الهی قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را از کارزار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان
الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكٰوةَ ج و بدهید مستحقان زکوة فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که به مدینه آمدند و نوشته شد
یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنوقت که گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ میترسیدند از
از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللّٰهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً ج بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن را حمل بر ضعف
بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت میترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب
گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ ج بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را نگذاشتی ایمن و فارغ نکردی إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ط تا اجلی که نزدیک است
به همه کس و اگر این سوال از منافقان صادر شده چندین عجیب نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته باشد از روی خوف و بددلی سخنی گفته باشند
و باز توبه کرده قولی آنست که قومی از مؤمنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند این سخن ایشان بود و صحیح آنست که سوال
را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قُلْ بگوای محمد مر این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع میگیرید از دنیا
قَلِيلٌ اندک است در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ بهتر از دنیا و فاضلتر مر آن کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات
وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب و درجات جهاد کم نخواهد کرد فَتِيلًا ۵ به مقدار رشته که بر دانه خرما است پس بوعده
استیفای ثواب منتظر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ کردنی را از وی کمند رهائی میسر نیست و در هیچ بنا از حدوث
این واقعه خلاصی متصور نی أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ در یابد شما را مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ و اگرچه باشید شما
فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ ط در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی هر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست
رباعی گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند : ور کار تو چون سلسله در هم سازند : هم عاقبت این حجره فانی ترا : زکان اجل سرای محکم سازند
و حکیم ثنائی قدس سره میفرماید بیت چه کنی خانه گل آبادان : ولمن اینما تکونوا خوان : چون درآید اجل چه بنده چه شاه
وقت چون در رسد چه بام و چه چاه : وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود
يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ج میگویند این نیکوئی از نزدیک خدا است وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد بر ایشان و سستی تنگی و قحط
یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ ط گویند این سختی از نزدیک تو است که محمدی و به سبب تدبیرات تو که صادر
بوده در انوار فرموده که چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت فرمود و میوه ها در آن سال بر منوال سنه سابقه نبود و نرخها روی بگرانی نهاد
منافقان و جهودان آن حال را نسبت به مقدم سرور عالم علیه الصلوة والسلام کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان را میگوید قُلْ كُلٌّ بگوای
محمد که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ط از نزدیک خداوند است و بارادهء او فَمَالِ پس چیست و چه حالست
هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه جهود و منافقان را که لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا ۵ سخنی را که مشتمل است بر مواعظ
ایشان یا آنکه نیستند که سختی دریابند بلکه چون بهایم که می شنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشان است که میگویند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ آنچه
برسد از غنیمت و فتح فَمِنَ اللّٰهِ ز پس از فضل خداوند است وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ آنچه بتو رسد از قتل و هزیمت اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ ط
پس از نفس تو است و بعضی معنی آیت برین وجه فرو آرند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد از فضل و کرم خداوند است و هر بلائی که ترا پیش آید
بسبب گناهان تو است وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا ط فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدر کنی
اسناد حسنه و سیئه بتو کند وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا ۵ گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را
فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ ج پس بدرستی که فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند یا امر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری
حق باشد هر آینه خلیفه و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که
قائم بالله باشد هر آینه خلیفه الله او بود پس خلافت حق مر آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق می نموده کما قال الله تعالی و ما رمیت اذ رمیت
و بیشک خلیفه بود در هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شبهه
نسبت طاعت مستخلف است مثنوی چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست : بیشکی فرمان این فرمان اوست : ما رمیت اذ رمیت گوید برملا

اگر بیفکندی ترا افکندیم ما • تو را افکندن تو خر التی • فعل فاعل را بود می علتی • عقل انجاره به آنکه هم نیز • چشم کشا لب فرو بند ای عزیز
وَمَنْ تَوَلّٰى و هرکه اعراض کند از فرمان تو فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا ط بر ایشان نگاهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت
کنی بعضی از علما این حکم را بآیت السیف منسوخ دانند وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ ز ما را فرمان برداری است از تو حکم فَاِذَا
بَرَزُوْا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ شب با یکدیگر می گویند گروهی از ایشان غَيْرَ الَّذِيْ تَقُوْلُ
غیر آنکه وزبان تو میگویند یا می گویند غیر آنکه تو با ایشان می گوئی لفظ تقول غائبه مؤنث است و فاعلش ضمیر عاید بطائفه یا مخاطب مذکر که حضرت
علیه الصلوة والسلام وَاللّٰهُ يَكْتُبُ و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین به امر خدای می نویسند مَا يُبَيِّتُوْنَ ج آنچه ایشان میگویند
و تدبیر میکنند در شب فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که هنوز اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط
و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بس است خدای وَكِيْلًا ه قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده
مهمات متوکلان اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ ط آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمی کنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد و آثار اعجاز
که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است
لَوَجَدُوْا هر آینه یافتندی اهل عقول و فهم فِيْهِ اخْتِلَافًا كَثِيْرًا ه در وی خلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت
و خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی وَاِذَا جَآءَهُمْ و چون بیاید بمنافقان اَمْرٌ کاری یعنی خبری یا مهمی مِّنَ الْاَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد
چون عزم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر مصالح قوی یا ظفر لشکر اسلام اَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از
سرایای مسلمانان اَذَاعُوْا بِهٖ ط افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و در آن افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهیج فتنه است در میان دشمنان
و آهنگ ایشان بحرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان است وَلَوْ رَدُّوْهُ و اگر باز گذارند آن خبر را اِلَى الرَّسُوْلِ بسوی
صاحب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکار کند وَاِلٰٓى اُولِى الْاَمْرِ مِنْهُمْ ط یا بسوی خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لَعَلِمَهُ
الَّذِيْنَ هر آینه بدانند آنرا آنانکه يَسْتَنْبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ ط استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولو الامر آنکه دانند که کدام خبر را
افشا و کدام خبر را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای بودی بر شما بارسال رسل وَرَحْمَتُهٗ و به بخشایش او با نزال قرآن
و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه برکت این ها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰنَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را
اِلَّا قَلِيْلًا ه مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن میماندید و گفته اند قلیل جماعتی اندک که قبل از بعث رسول علیه الصلوة
والسلام و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن
و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ج در راه طاعت و رضای خدا نزول آیت در بدر موعود بود که حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام عزیمت بدر فرمود و نعیم بن مسعود و مردمان از لشکر ابوسفیان می ترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت پیغمبر فرمود
که اگر همه نمی روند من تنها میروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو تنها برو مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ تکلیف کرده
نشده تو در جهاد مگر بر نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ ج و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض
است نه تکلیف عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَاْسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ط شدت کارزار آنها که کافر شدند
یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان انداز و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و در موضع عرب بمدینه نیامد چنانچه در سورهٔ آل عمران
مذکور شد وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاْسًا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش وَّاَشَدُّ تَنْكِيْلًا ه و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان
مَنْ يَّشْفَعْ هرکه درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواست نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد
يَكُنْ لَّهٗ باشد مر آن شفیع را نَصِيْبٌ مِّنْهَا ج بهره از ثواب آن خواهد وَمَنْ يَّشْفَعْ و هرکه درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواست بد بدان
حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد يَكُنْ لَّهٗ كِفْلٌ مِّنْهَا ط باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللّٰهُ و هست
خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيْتًا ه بر همه چیزها توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَاِذَا حُيِّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت
داده شوید بسلام فَحَيُّوْا پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیت گوئید بِاَحْسَنَ مِنْهَآ به نیکوئی تر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیک شما در جواب

گویند

نصف الجزء

گوئید وعلیکم السلام ورحمة الله واگر او سلام با رحمت جمع کند شما جواب او برکاته زیادت کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را بازگردانید یعنی در
جواب السلام علیك بگوئید وعلیك السلام این مقدار فرض است وانچه اول گفته شد سنت است فصل شرائط سلام وجواب وآداب آن در جواهر
التفسیر از روی تفصیل مذکور است وبعضی بر آنند که اگر مسلّم مسلم باشد جواب با حسن باید گفت واگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ وعلیك إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ۝ بدرستی که خدای هست بر همه چیزها حساب کننده پس شما را به تحیت وجواب آن حساب خواهد کرد اللَّهُ خدای است که نیست
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ط هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ به خدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت
که برانگیزد لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع آن وَمَنْ أَصْدَقُ وکیست صادق تر مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ۝ از خدای تعالی یعنی
نیست از روی راست گوی تر از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است وخدای از نقص مبرا است
آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند ودر اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند وبه پیغمبر علیه الصلوة والسلام پیغام از اسلام خویش به مدینه فرستادند
مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد وجمعی با ایمان ایشان قائل بودند وبعضی به نفاق ایشان حکم میفرمودند آیت آمد که فَمَا لَكُمْ پس
چیست مر شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَيْنِ بدو فرقه وجمعی بر آنند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را
بهانه ساخته از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام اجازت اقامت بادیه نمودند واز مدینه بیرون رفته به مشرکان مکه پیوستند وصحابه در
اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ وحال آنست که خدای
رد کرد ایشان را به حکم کفر از قتل وسبی بِمَا كَسَبُوا به انچه عمل کردند وروی از مؤمنان بر تافته رجوع بکافران نمودند أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا
آیا میخواهید که راه نمائید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که گمراه ساخته است خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهر کرا خدای تعالی گمراه گرداند فَلَنْ تَجِدَ لَهُ
سَبِيلًا ۝ پس نیابی تو مر او را راهی بحق وَدُّوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُونَ که کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا چنانچه
ایشان کافر شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ از ایشان أَوْلِيَاءَ دوستان
حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتیکه ایمان آرند وتحقق شود ایمان ایشان به آنکه هجرت کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ ط در راه رضای خدای هجرتی خالی
از غرض وریا فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان وهجرت فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را واسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ وبکشید ایشان را
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ص هر کجا که یابید در حل وحرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وفرا مگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا ۝ ونه یاری
ومددکاری بلکه ایشان را بگیرید وبقتل آرید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر آنان را که پیوند کنند وپناه برند إِلَىٰ قَوْمٍ بگروهی که واقع شده است
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما وایشان پیمانی وآن قبیله خزاعه بود ویا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر علیه الصلوة والسلام با ایشان مقرر
کرده بود که هر که بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد علیه الصلوة والسلام أَوْ جَاءُوكُمْ ویا به پیوندند به قومی که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ
وحال آنکه تنگ بود سینهای ایشان وکراهیت داشتند أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ آنرا که با شما جنگ کنند أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند
با قوم خود از کفار وایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند وبا قریش نیز بر همین گونه عهد کردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر
خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما
قتال کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان وحلفای معاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ پس کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا
إِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا کنند بجانب شما انقیاد واستسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ پس نساخت ونداد خدای مر شما را
عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ۝ بر ایشان راهی در قتل النفس ونهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ منسوخ است سَتَجِدُونَ
زود باشد که بیابید آخَرِينَ قوم دیگر را یعنی قبیله غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که ایمن
باشند از شما چون از مدینه باز گردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ ط واراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که بخوانند ایشان را
إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا ج بازگردند بدان فتنه فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوا
إِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا نکنند بسوی شما صلح وطلب امان را وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ وباز ندارند دستهای خود از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید
ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ وبکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر کجا که بر ایشان دست یابید وَأُولَٰئِكُمْ وآن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم بامر شما عَلَيْهِمْ

براایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعریض تقبل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشان راست وما کان و نسزد و روا نباشد
لمؤمن مر مومنی را ان یقتل مؤمنا انکه بکشد مومنی را بغیر حق الا خطاء مگر کشتنی به خطا ومن قتل مؤمنا خطاء و هرکه مومنی را بکشد به خطا
فتحریر رقبة پس بر وست آزاد کردن بنده مؤمنة گرویده ودیة مسلمة و بر وست دیت تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول
که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر انکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را ازو عفو نمایند نزول آیت در شان عیاش
بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخت و روی بمدینه نهاده و مادر او در فراق او ناله و فریاد برگرفت
و ابوجهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه و افسون باز
گردانیدند و در مکه دست و پای او بربسته بآفتاب می انداختند تا از مسلمانی باز گردد و حارث بن زید روزی بر او بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی
مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبید بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که ازین دین
که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش ازو در غضب شده سوگند خورد که اگر روزی بر تو
دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر
نبود روزی عیاش حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنا بر آن سوگند وی را بقتل رسانید صحابه رض عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت
چه جواب خواهی داد عیاش بران صورت نادم شده بخدمت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم به خطا
امری واقع شده منتظر جزا ام این آیت فرود آمد و حکم قتل خطا چنین شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی
کافران وهو مؤمن و قاتل مؤمن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل واجب است آزاد کردن بنده مومن و ادای دیت با اهل او نشاید کرد
زیرا که میان کافر و مومن وراثت نیست وان کان من قوم و اگر انکه کشته شده از قومی باشد که بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمان
است یا اهل ذمه بود حکم او در دیت و کفارت حکم مسلمانان است فدیة مسلمة پس بر قاتل است دیتی ادا کرده شده الی اهله با اهل او وتحریر
رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مومن فمن لم یجد پس هرکه نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن او فصیام شهرین متتابعین پس بر وست
روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة من الله و این حکم کرد خدا تعالی تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن از خدای تعالی است و بتوفیق او وکان الله
علیما و هست خدا تعالی دانا به حال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را
در محله بنی النجار کشته یافت به حضرت رسالت پناه آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد
که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید والا دیت او بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند
و مقیس با زهیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که زهیر فهری بیگناه را بکشت و با خود گفت نفسی
بقصاص نفسی بکشتم و مراد دیت سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیت نازل شد که ومن یقتل و هرکه بکشد مؤمنا متعمدا مومنی را بالقصد و عمدا
و حلال دانسته کشتن او را فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخ است خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در ان وغضب الله علیه و خشم گرفت
خدا تعالی بر او ولعنه و بر انداز او دور ساخت از رحمت خویش واعد له و آماده ساخته هست برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت ارتکاب
این گناه بزرگ آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سریه را بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند
و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مؤمنان سلام کرده
زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر او تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت
غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت علیه الصلوة والسلام رسید بغایت متالم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی شهادت نموده
به یگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود وکیف بلا اله الا الله
و روایتی هست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او راست
میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدا تعالی یعنی بجهاد
روید فتبینوا پس نیک بپرسید و به آشتی تفحص کنید ولا تقولوا و مگوئید لمن القی الیکم السلام هر کسی را که القا کند بر شما سلام را یعنی تحیت اهل

اسلام گوید لست مؤمنا تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تبتغون می طلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مالی فانی
دنیا را مراد غنیمت وغنم مرداس است واگر شما طالب غنیمتید فعند الله پس نزدیک خدایتعالی مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد
داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال واگر چنانچه بفرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت وسلام کرد کذلک کنتم وهمچنین بودید شما من قبل
پیش از این یعنی براول که در اسلام درآمدید نه جهت عصمت خون ومال خود توسل بکلمه شهادت می نمودید فمن الله علیکم پس منت نهاد خدایتعالی بر شما به
استقامت داد شمارا در دین فتبینوا پس نیک روشن ومبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده کردن هزار کافر نزدیک خدایتعالی
کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که خدایتعالی هست بما تعملون خبیرا بآنچه شما میکنید دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند
نشینندگان در خانهای خود من المؤمنین از مومنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری وعجز والمجاهدون وجهاد کنندگان فی سبیل
در راه خدای باموالهم بمالهای خود که تهیه اسباب قتال وتجهیز مقاتلان میکنند وانفسهم وبنفسهای خود که در معرض قتل در می آرند وچگونه برابر تواند بود کسی که
در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رض میفرماید که این آیت فرود آمده و در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رض گفت یا رسول الله حال
من چون باشد که نابینا ام ومحروم از دولت مقاتله با عدای همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف الحال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر
فضل الله وتفضیل داد خدایتعالی المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم وانفسهم بمالها ونفسهای خود علی القاعدین درجة بر نشینندگان
بعذر بپایه بلند که آن غنیمت است وظفر ونام نیکو وکلا وهمه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند ونمیتوانند ومجاهدان که بخود مباشر انند وعد الله الحسنی
وعده کرده است خدایتعالی پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات وتفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وفضل الله المجاهدین وتفضیل کرد
خدایتعالی مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بی عذر اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن درجات منه پایهای بلند از خدای تعالی در آخرت وگفته اند هفتاد درجه
است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو در راه هفتاد سال ومغفرة ورحمة وآمرزش بخشایش وکان الله غفورا وهست خدایتعالی آمرزنده
گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه وقیس بن ولید وامثال ایشان با وجود
قدرت آنکه بمدینه هجرت نکردند وچون رؤسای قریش بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحرب گاه حاضر گشتند وبشمشیر مسلمانان کشته شدند
حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که ان الذین بدرستی آنانکه توفیهم الملائکة جان می ستانند از ایشان که ملائکه اعوان ملک الموت اند
ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت ودر آن وقت هجرت فرض بوده وبا موافقت با کفار ودر آن ممنوع بوده قالوا
گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که فیم کنتم در چه چیز بودید شما از کار دین وبا کدام طایفه بودید از مشرکان وموحدان قالوا کنا گفتند بودیم ما مستضعفین
فی الارض ضعیفان وعاجزان در زمین مکه وکفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را که الم تکن ارض الله واسعة آیا نبود
زمین خدایتعالی گشاده وبسیار فراخ که شما هجرت کنید فتهاجروا فیها پس شما هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه ومدینه هجرت کردند
یعنی بعضی مردمان مکه ایمان آورده بودند وحضرت علیه الصلوة والسلام ایشانرا فرموده که شما در میان کفار نخواهید ماند شما جائی ساکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت
شود شما بیائید بعضی بطرف حبشه هجرت کردند وبعضی سوی مدینه رفتند وچون حضرت علیه الصلوة والسلام هجرت کرد با حضرت علیه الصلوة والسلام ملاقی شدند
ایشان در حبشه ومدینه بودند فاولئک پس آنگروه تارکان هجرت ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است وساءت مصیرا وبد بازگشتی است ایشانرا
دوزخ واین عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است الا المستضعفین مگر کسانی را که بحسب واقع ضعیف وعاجزاند من الرجال از مردان والنساء واز زنان
والولدان وکودکان لا یستطیعون حیلة که توانائی وچاره سازی ندارند ولا یهتدون سبیلا ونمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن
فاولئک پس آنگروه بیچارگان عسی الله شاید خدایتعالی ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند بر آنکه ترک هجرت امری خطیر بوده
حتی که مضطر این نمی تواند بود وکان الله عفوا وهست خدایتعالی عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده گناهان ایشان ومن یهاجر فی سبیل الله
وهر که هجرت کند در راه طاعت خدایتعالی یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا موضع بسیار یعنی آرامگاه ها وسعة وفراخی در روزی یا گشادگی
در اظهار دین واعلای کلمه توحید عمر بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک
هجرت نازل شد ونوشته آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت که من پیر وبیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم وراه مدینه
دانم میترسم که ناگاه بدست اجل در مانم وسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد ومرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شده

استعداد او را مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده از موت بر جمیع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن

رسول تو بیعت میکنیم ترا بانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب بگفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر

و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیت فرستاد که وَمَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ و هر که بیرون آید از خانهٔ خود مُهَاجِرًا إِلَی اللّٰهِ وَرَسُولِهِ در حالتی که هجرت کننده

باشد بجانب خدای و رسول او یعنی برای امتثال او و برای تقرب به ایشان ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و به هجرت گاه نرسد

فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستی که ثابت شد مزد او عَلَی اللّٰهِ بر خدای وَکَانَ اللّٰهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه کسی که تاخیر در هجرت کرده رَحِیمًا

مهربان در وعدهٔ مثوبت او بحسن نیت او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی

أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ در آن که کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر بترسید أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا آنکه شما را

رنجند آن کسانیکه کافران اند این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالی بی ترس نیز قصر باید کردن إِنَّ الْکَافِرِینَ

بدرستی که کافران کَانُوا لَکُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِینًا دشمنی آشکارا وَإِذَا کُنْتَ فِیهِمْ و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی

فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم سازد فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَکَ پس باید که بایستند

گروهی از ایشان با تو و نماز گذارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْیَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را

از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس تا چون سجده کنند نماز گذارندگان فَلْیَکُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز میگذارند مِنْ وَرَائِکُمْ از پس

شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَیٰ و باید که بیایند آن طایفهٔ دیگر که لَمْ یُصَلُّوا نماز نگذارده

اند و پاس لشکر میکردند فَلْیُصَلُّوا مَعَکَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَلْیَأْخُذُوا و باید که بردارند

ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان

وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ آنرا که غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِکُمْ از سازهای حرب خود وَأَمْتِعَتِکُمْ و از متاعهای

خویش چون البسه و سایر رخوت فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ پس حمله آورند بر شما مَیْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هر چه یابند ببرند نقلست که حضرت رسالت پناه بغزو

رفته بود همین که بعصفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف

برکشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حایل بود حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام با صحابه باقامت صلوة

اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نمیکردیم و ترک آن

شوکت و مار از ایشان بر نمیاوردیم یکی از زمرهٔ کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه به تقدیم میرسانند

فرصت نگاهداشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد

و کیفیت نماز خوف بدین آیت به حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهیه

مقرر شد وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ کَانَ بِکُمْ أَذًی اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرداند سلاحهای شما را أَوْ کُنْتُمْ

مَرْضَیٰ یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَکُمْ آنکه بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَکُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات

نگاهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و بر حذر باشید إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْکَافِرِینَ عَذَابًا مُهِینًا آماده

کرده است خدای برای کافران عذابی خوار کننده فَإِذَا قَضَیْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْکُرُوا اللّٰهَ پس یاد

کنید خدای را قِیَامًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلَیٰ جُنُوبِکُمْ و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده

واقع شده اید و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه حال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قیامًا در وقت در تصرف امور

و قعودًا در حال اشتغال با کل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمان توجه بمنام کرده آید و مژده الاتحاف قوا نتیجه چنین خوف تواند بود

بیت هر که بی در خوف گشته هوش او :: نشنود الاتحاف گوش او :: خایف از الاتحاف گشت در بس :: هر که خوفش نیست چون گوئی مترس ::

فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون بیارامید و از خوف ایمن شدید فَأَقِیمُوا الصَّلٰوةَ پس بگذارید نماز را به تعدیل ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ

الصَّلٰوةَ بدرستی که نماز کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ هست بر مومنان کِتَابًا مَوْقُوتًا فرضی بوقت یعنی محدود با وقات که اخراج آن از اوقات

آن روایت ولا تهنوا وسستی مکنید و ضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوه حمراء الاسد نازل شد
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از جنگ احد متوجه است که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه میفرماید که
ان تکونوا تألمون اگر هستید شما ای مومنان که درد مند شده اید از جراحها فانهم یألمون پس بدرستی که کافران نیز دردمند اند و زخم خورده
کما تألمون همچنانکه شما هستید و ترجون من الله و شما با وجود الم امید میدارید از خدای ما لا یرجون آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب
آخرت و نصرت در دنیا وکان الله و هست خدای تعالی علیما دانا بضمایر شما حکیما حکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر
شبی در خانه قتاده بن نعمان نقبی زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید و قضارا انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا به خانه طعمه
آن آرد در خانه ننهاد بلکه از خانه بیرون آمده بخانه یهودی که او را زید بن السمین میگفتند برد و بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت
و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه به خانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را به خیانت بگرفت
زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در انبان نهاده بود و ودیعت بمن داده و جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبوت رفع کرد و بنو
ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او بخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاکدامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و دل حضرت
علیه الصلوة والسلام بر آن بود که خیانت به جهود ثابت کرده مسلمانان از آن خیانت مبرا باشند و بهمین که حضرت قصد عقاب یهودی فرمود و خواست
که به قطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید انا انزلنا بدرستی که ما فرستاده ایم الیک الکتب بسوی تو قرآن را بالحق براستی
و حکم درست لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اریک الله بآنچه خدای ترا آشنا ساکرداننده و وحی فرستاده ولا تکن للخائنین
و مباش برای خیانت کنندگان خصیما دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خاین واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای
از قصدی که بعذاب یهودی کردی ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رحیما مهربان برو ولا تجادل و خصومت
مکن عن الذین از قبیل آنانکه یختانون انفسهم خیانت میکنند بانفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت ورد ساخته اند ان الله لا یحب
بدرستی که خدا دوست نمیدارد من کان خوانا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بر آن اثیما گناه کاری مستغرق در گناه خود یستخفون شرم میدارند
من الناس از مردمان و پنهان میکنند خیانت را ولا یستخفون من الله و شرم نمیدارند از خدای وهو معهم و حال آنکه خدای آشناست
و اسرار ضمایر ایشان از و پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از و شرم دارند و نمی دارند اذ یبیتون آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر میکنند ما لا یرضی
الخبیر را که نمی پسندد خدای تعالی من القول از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند دروغ خورد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام سوگند
او را که مسلمان است باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود وکان الله و هست خدای تعالی بما تعملون بدانچه شما میکنید
از تدبیر محیطا احاطه کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست ها انتم هؤلاء شمائید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جادلتم عنهم
دفع میکنید از خائنان خیانت را به جدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت کند با خدای
و دفع خیانت کند عنهم یوم القیمة از ایشان روز قیامت ام من یکون آیا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگاهبان بآنکه نگذارد ایشان را
که عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب ایشان باز دارد ومن یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از آن ضرری بغیری رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود
ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای تعالی بتوبه و انابت یجد الله یابد خدای را غفورا آمرزنده گناهان او رحیما مهربان بفضل خود برو
درین آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را به توبه و استغفار ومن یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه
پس جز این نیست که میکند آن عمل را علی نفسه بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وکان الله علیما و هست خدای دانا بسارق
دروغ حکیما حکم کننده در مجازات او بقطع ید ومن یکسب خطیئة و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود او اثما یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد
از و صادر گردد ثم یرم به پس تهمت کند بآن گناه بریئا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که بر داشت
دروغی را که از آن متحیر و مبهوت میشوند بیگناهان واثما مبینا و دیگر حامل شد گناه ظاهر را ولولا فضل الله و گرنه فضل خدای بود علیک
بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت متهم آن اعلام داد و رحمته و به بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لهمت طائفة
هر آینه قصد کرده بودند گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک بآنکه ترا بگردانند از حکم راست وما یضلون و در خطا و ضلالت نمی اندازند الا

انفسهم مگر نفسهای خود را چه دبال این عمل عاید بدیشان است وَمَا یَضُرُّونَكَ مِن شَیْءٍ و ترا زیان نمیتوانند رسانند هیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدائی
وَأَنزَلَ اللهُ و فرو فرستاد خدای عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آنرا وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است ترا مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ آنچه نبودی
که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر و جمهور گفته اند آن علم است که بربوبیت حق و جلال او و بشناختن عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق معقر ما
که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت صلعم عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من چکید
فعلمت بها ما کان و ما سیکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ اللهِ و هست فضل خدای عَلَیْكَ عَظِیمًا بر تو بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از
نبوت کامله که تراست نیست لَا خَیْرَ نیست نیکوئی فِی كَثِیرٍ مِّن نَّجْوٰهُمْ در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورتها کردند در خلاص طعمه
و گفته اند نجوی اسم مناجیانست یعنی هیچ نیکوئی در ان راز گویان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند به معروف
و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دست گیری بیچاره کان أَوْ إِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان
و رفع کدورت از دلهای ایشان وَمَن یَفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند از اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ برای طلب خوشنودی خدای فَسَوْفَ
نُؤْتِیهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِیمًا مزدی بزرگ وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ از پس
آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدٰی مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل و حجات وَیَتَّبِعْ و پیروی کند غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ غیر آن راه که مؤمنان
بر آنند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بدبخت بجانب مکه و مرتد شد و از آنجا نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن ماند
روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و بناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست
پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروانرا مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بدبخت آخر الامر بگرفتند
و سنگسار کردند و مدتها هر که آنجا میرسید سنگی بروی از سنگها می انداخت تا تلی عظیم شد و در شب آن بماند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه
دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را می گوید نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰی واگذاریم او را در آن سرای
به آنچه دوست میدارد و در این سرای که آن کفر و ردتست یعنی او را در دایره کفر و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهٖ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِیرًا و
و بد باز گشت است دوزخ إِنَّ اللهَ لَا یَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَن یُشْرَكَ بِهٖ آنرا که شرک آرد بخدای وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ و بیامرزد آنچه
جز شرکت است لِمَن یَشَاءُ هر کرا خواهد نزول آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده بعرض رسانید که یا رسول الله پیری ام
در گناه غرق شده الا آنست که خدای را شناخته ام و برو شریک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرءت و بی ادبی با خدای
نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدا را بگریختن خود عاجز گردانم و حالا آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه خدای جل شانه حال من چگونه می
یعنی خدای بدین آیت مژده داد که همه گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وَمَن یُشْرِكْ بِاللهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه
گمراه شد از حق ضَلٰلًا بَعِیدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِن یَدْعُونَ مِن دُونِهٖ نمی پرستند
بدون حق تعالی إِلَّا إِنٰثًا مگر مادهٔ کان از بتان را ماده میگوید بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود
که آنرا انثی بنی فلان می گفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساختندی و گفته اند مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که گفتند
فرشتگان دختران خدا اند وَإِن یَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا شَیْطٰنًا مَّرِیدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری خدای یعنی ابلیس را
چه او امر میکند مشرکانرا بعبادت آنها لَّعَنَهُ اللهُ مرانده است خدای او را و دور کرده از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ
مِنْ عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِیبًا مَّفْرُوضًا بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس چند به بهشت خواهند
رفت فرمود که از هزار کس نه صد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت اصحاب رض مضطرب و گریان شدند پس آنحضرت
فرمود که یکی از سایر امم و باقی از یاجوج و ماجوج وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشانرا گمراه میکنیم از طریق حق وَلَأُمَنِّیَنَّهُمْ و در آرزو می افکنیم ایشانرا و می
آریم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَاٰمُرَنَّهُمْ و هر آینه
میفرمایم ایشانرا فَلَیُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعٰمِ پس میشکافند گوشهای چهار پایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکردانند اشارتست باعمر
حرام داشته اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مایده بیاید انشاء الله تعالی العزیز وَلَاٰمُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم ایشانرا فَلَیُغَیِّرُنَّ

پس تغییر میدهند خلق الله آفریدهٔ خدای را به صورت یا به صفت چون خصی کردن و تیره ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم و کبود زدن بر روی و لب
و دست و پای یا مراد تغییر فطرت است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله ومن یتخذ الشیطان ولیا و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی من
دون الله بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فقد خسر پس بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا زیان روشن چه سرمایه عمر و فوت
از دست بدهد و از سود دینی بی بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت و سود کند بحصول دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشان را شیطان آنچه وفا نکند
ویمنیهم و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نیابند ومایعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشان را شیطان الا غرورا مگر فریب
و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است اولئک آن گروه که پرستنده بتان و تابع شیطانند ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است
ولا یجدون عنها و نیابند از آن دوزخ محیصا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و عملهای
پسندیده کرده اند سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها
خالدین فیها در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن ابدا تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وعد الله وعده کرد خدای وعده کردنی
درست گرو سخن خود را حقا راست کردنی ومن اصدق و کیست راست گوی تر من الله قیلا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند که روزی از مسلمانان
و اهل کتاب حاضر بودند با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهود
و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیت آمد لیس بامانیکم آنچه وعده کرد خدای از ثواب
یافته نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی
هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید بیت بآرزو و هوس بر نیاید همی : بآب دیده و خون جگر توان بود من یعمل سوءا هر که بعمل آرد
کار بد را یجز به جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا و این حکم عام است بر همه عاملان آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متألم گشتند و ابوبکر صدیق رض گفت یا رسول الله
الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چو هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسالت پناه علیه الصلاة
والسلام فرمود که نه بیماری می شوی و نه اندوه ناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه عالم فرمود که هو ذاک یعنی اینها جزای آن بدیهاست
و در تیسیر فرموده که حضرت رسالت پناه بعد از این سخن فرمود که یا ابابکر تو و اصحاب تو و مؤمنان را جزای گناه در دنیا خواهند داد تا به خدای رسید و شما را هیچ گناه
نباشد و دیگران را جزاهای ایشان جمع کنند و روز قیامت بدیشان رسانند و امام حسن بصری رح میگوید عمل سوء شرک است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید من یعمل سوءا
یجز به ولا یجد له و نیابد مر عمل سوء برای نفس خود من دون الله جز خدای ولیا دوست داری که مدد بدو رساند ولا نصیرا و نه یاری
که از عذابش برهاند ومن یعمل من الصالحات و هر که بجای آرد یعنی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ادراک تمام آن نیست من ذکر او انثی
از مرد و زن وهو مؤمن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئک پس آن گروه عمل کنندگان یدخلون الجنة در آورده
شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی در آیند بجنت ولا یظلمون و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرا بمقدار نقیری که بر پشت دانه خرما
باشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود ومن احسن دینا کیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم از آنکه خالص گرداند وجهه نفس خود
لله برای خدای یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی وهو محسن و حال آنکه او آینده است به نیکوئی ها و ترک کننده بدیها واتبع ملة ابراهیم
حنیفا پیروی کرد دین ابراهیم را در حالتی که ابراهیم یا این پیروی مائل است از همه دینها بدین اسلام واتخذ الله و گرفت خدای ابراهیم
خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله
علی نبینا و علیه قحطی پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی بهره فواید یافته بودند در این سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت
بر ایشان ایثار کرد و همین که انبارها تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر و شام فرستد و چون پیغام خلیل بدان دوست
مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شد و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام را از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوان
نمود اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف نماید القصه گندم بملازمان
ابراهیم علیه السلام نداد و به بهای نیز نیافتند بضرورت باز گشتند و ایشان را شرم آمد که شتر را خالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بدان داشتند
که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت به تمام عرض کردند

ابراهیم علیه السلام ازین حال تنگدل شده روی بمسجد نهاد و دران حال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود و چون بیدار شد جوالها پر دید و خوشدل شده سر یکی باز کرد
آردی بنهایت سفید و پاکیزه کی بیرون آمد پاره ازان خمیر کرده و نان بخته بعیال و اطفال و درویشان داد و چون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام
او رسید پرسید که این از کجا است گفت از نزد دیگ دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام گفت که این از نزد دیگ دوست من الله است خدای بدین جهت وی را دوست گرفت
بزرگان گفته اند شرط خلت استیلاء بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم به خلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب
است در محبوب و بقفای او بود و این مقام محمد است علیه السلام لاجرم بحبیب مسمی گشت و ازاینجا است که ذکر خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابراهیم
خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و درین معنی گفته اند بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف : عجب
آنست که محبان تو محبوبانند : خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل
بدین عبارت خبر داد که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لیلا لاجرم انجا که نظرگاه خلیل بود که نوری
ابراهیم ملکوت السموات والارض قدمگاه حبیب گردانید که دنی فتدلی بیت خلیل ازخیل تا شان سپاهش : مسیح از جاوشان بارگاهش
وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدا راست انچه در آسمانها بود وَمَا فِی الْاَرْضِ وانچه در زمینها باشد پس هر کرا خواهد از آسمان و زمین بدوستی
برگزیند وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطًا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت وَیَسْتَفْتُوْنَکَ و طلب فتوی میکنند از تو
فِی النِّسَآءِ در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت و اعتراض عیینه بن حصن که دختر و خواهر را نصف مال میدهی و اوگفت نمیدهیم مرکسی را
که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیْکُمْ بگوای محمد که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فِیْهِنَّ در باب ایشان وَمَا یُتْلٰی عَلَیْکُمْ
و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند بر شما انچه خوانده میشود بر شما فِی الْکِتٰبِ در قرآن فِیْ یَتٰمَی النِّسَآءِ در شان یتیمان که زنان اند الّٰتِیْ آن زنانی
که لَا تُؤْتُوْنَهُنَّ نمیدهید ایشانرا مَا کُتِبَ لَهُنَّ انچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُوْنَ و رغبت میکنید اَنْ تَنْکِحُوْهُنَّ انکه
نکاح کنید ایشانرا اگر جمیله باشند و مالهای ایشانرا بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِیْنَ و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزند
خرد که ایشانرا میراث نمیدهند وَاَنْ تَقُوْمُوْا و دیگر حکم میکند قرآن بانکه قیام نمائید لِلْیَتٰمٰی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی
وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَیْرٍ و انچه میکنید از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدای هست بِهٖ عَلِیْمًا بان
دانا و بران جزا خواهد داد و در سبب نزول آورده که مردی بزن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت
مرا طلاق مده و هر کجا میخواهی رو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج بود که منحوست او را طلاق دهد همین میگفت که مرا رها مکن و من
نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حقتعالی آیت فرستاد وَاِنِ امْرَاَةٌ خَافَتْ و اگر زنی بداند و دریابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوْزًا سر باز زدنی از صحبت او
اَوْ اِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان اَنْ یُّصْلِحَا بَیْنَهُمَا در انکه بصلاح آرند
میان یکدیگر صُلْحًا بصلح یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر خود به بخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از
خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَیْرٌ و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر آورده اند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام سوده بنت زمعه رض طلاق داد و او
بسر راه آنحضرت به نشست تا وقتی که سید عالم علیه الصلوة والسلام برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد
در دل من هیچ نمانده لیکن میخواهم که فردا قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله می بخشم حضرت علیه الصلوة والسلام بوی مراجعت
فرمود و در روز نوبت او در خانه عایشه رض می بود و این آیت در قصه وی نازل شد وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ و فرود آورده شده اند نفسها به بخل
یعنی مجبولند نفسها به بخل و از نیست که هر یکی از زوجین در مسامحت و مروت بخل می ورزند وَاِنْ تُحْسِنُوْا و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید
از نشوز و اعراض فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرًا بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِیْعُوْا و نتوانید
ای کسانی که زیاده از یک زن دارید اَنْ تَعْدِلُوْا انکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَیْنَ النِّسَآءِ میان زنان برای انکه عدل آنست که البته میل دل نبود
و آن متعذر است و لهذا حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام با انکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت من
چیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در انچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی ما لبعضی چنانچه عایشه را رض از همه ازواج دوستر میداشت
وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید بران فَلَا تَمِیْلُوْا کُلَّ الْمَیْلِ پس میل مکنید تمام میل با انکه مرغوبه است در قسم و نفقه یعنی

میل فعلی یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشید فَتَذَرُوهَا پس میگذارید آن دیگر را كَالْمُعَلَّقَةِ ط مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار
وَإِنْ تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا و پرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بتحقیق
هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان ماضی رَحِيمًا مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَإِنْ يَتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او
بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا بی نیاز گرداند خدا هر یکی را مِنْ سَعَتِهِ از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یکی را ابدلی پدید آرد وَكَانَ اللَّهُ
وَاسِعًا هست خدای فراخ بخشش بر بندگان خود حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از جواهر
علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کردیم و فرموده ایم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانرا
که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها را که نیز قبل از ایشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرمائیم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ
بآنکه بپرهیزید از شرک بخدای وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ پس بدرستی که مر خدا راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي
الْأَرْضِ ط و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد و چنانچه بطاعت ط از شما منتفع نمیشود وَكَانَ اللَّهُ
غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از همه خلق خود و اگر فرمان برند و اگر نبرند حَمِيدًا ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نگویند وَلِلَّهِ و مر خدا راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و غیر آن وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است
خدای وَكِيلًا کارساز مهمات بندگان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ و اگر خواهد ببرد خدای شما را و فانی گرداند أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ
و بیارد یعنی ایجاد کند دیگرانرا که فرمان بردارتر باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام دست مبارک بر پشت سلمان
زد و گفت قوم این اند یعنی پارسیان باشند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا بر ایجاد و اعدام توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد
بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدا ثَوَابُ الدُّنْيَا پاداش دنیا
و آن خسیس است وَالْآخِرَةِ و پاداش آخرت و آن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریفترین چیزی باز ماند و اگر باشرف مائل گردد
خس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد غنیمت دنیا نیز
هم رسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده همه قولها بَصِيرًا بیننده همه فعلها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَاءَ لِلَّهِ باشید گواهان
برای خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ و اگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست و در تیسیر از ابو العالیه
نقل میکند که شخصی از انصار گفت یا رسول الله کسی را بر پدر من حقی است و من بر آن گواهم و مرا باز می دارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من
این آیت نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگرچه همه بر نفسهای شما باشد أَوِ الْوَالِدَيْنِ یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ ج و خویشاوندان نزدیک إِنْ يَكُنْ
اگر باشد مشهود و علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غَنِيًّا توانگر أَوْ فَقِيرًا یا درویش یعنی غنی برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید
فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فَلَا
تَتَّبِعُوا الْهَوَى پس شما متابعت هوای نفس مکنید أَنْ تَعْدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانهای خود در اداء گواهی را
أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و میل خَبِيرًا آگاه و شما را
بدان مکافات خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند ما برسول
الله ایمان داریم و بموسی و عزیر و زبور و تورات و دیگر هیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می شاید که مسلمانانرا میگوید
ای آن کسانیکه ایمان آورده اید بدل و زبان آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقانرا میفرماید که ایمان آورده اید بزبان آرید بدل و مؤمنان اهل کتاب را
میگوید ایمان آورده اید به بعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافرانرا میگوید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ
و بفرستاده او که محمد است علیه الصلوة والسلام وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بآن کتابی که خدای فرستاده عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ
الَّذِي أَنْزَلَ و آن کتابها نیز که فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند ای آن کسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بسبیل
کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت مآب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقول است که فرموده

گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی یکبار بیکبار نوشته بخط سماوی چنانچه توریت موسی ع م آورده آیت آمد که یَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتٰبِ سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی در منجهود
اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ آنکه فرود آری بدیشان كِتٰبًا مِّنَ السَّمَآءِ کتابی از آسمان بیکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی ع م یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود آید یا
بنام هر یک از ما کتابی بیارد که نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیه پیغمبر نماید آنحضرت را علیه الصلوة والسلام
که این سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَاَلُوْا مُوْسٰۤى پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواسته اند از موسی ع م اَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ بزرگتر از این درخواستی
در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فَقَالُوْۤا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً پس گفتند بنمای خدا تعالی بعیان فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان
آمد و بسوخت ایشان را بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رؤیت است در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ
الْبَيِّنٰتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی ع م فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَاٰتَيْنَا مُوْسٰى و بدادیم ما موسی
سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّوْرَ و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بِمِيْثَاقِهِمْ
بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را از زبان یوشع ع م که در آیند بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتیکه
سجده کنندگان باشید و ایشان از این حکم ابا کردند وَّقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را از زبان داود ع م لَا تَعْدُوْا فِى السَّبْتِ ستم مکنید و از حد در مگذرید در روز شنبه یعنی
کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان از این امر تجاوز نمودند وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک از این حکمها مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّيْثَاقَهُمْ
پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را لعنت کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَكُفْرِهِمْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریة یا بقرآن وَقَتْلِهِمُ
الْاَنْۢبِيَآءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَّقَوْلِهِمْ قُلُوْبُنَا غُلْفٌ و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده
محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم آنچه محمد علیه الصلوة والسلام میگوید ندارد و نه چنان است که میگویند بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا بلکه مهر نهاده است خدا بر دلهای
ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق ندبر در آیات و تذکر در مواعظه از ایشان منقطع ساخته فَلَا يُؤْمِنُوْنَ پس ایمان نمی آرند اِلَّا
قَلِيْلًا مگر اندکی چون عبد الله بن سلام رض و یاران او یا ایمان اندک غیر معتبر وَّبِكُفْرِهِمْ و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی علیه السلام وَقَوْلِهِمْ عَلٰى مَرْيَمَ
و بگفتن ایشان نسبت به مریم بُهْتَانًا عَظِيْمًا بهتانی عظیم یا که انتساب بزنا بوده وَّقَوْلِهِمْ و دیگر بگفتن ایشان که اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيْحَ ما کشتیم مسیح را عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ
عیسی پسر مریم را رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستاده خدای این وصف خدای است عیسی را ع م نه قول یهود وَمَا قَتَلُوْهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوْهُ و بر دار نکردند او را وَلٰكِنْ شُبِّهَ
لَهُمْ و لیکن مشتبه شده بر ایشان وقتی که شبیه و مانند عیسی ع م بر مهتر افتاد و این قصه در سوره آل عمران گذشت وَاِنَّ الَّذِيْنَ اخْتَلَفُوْا فِيْهِ و بدرستی آنانکه اختلاف کردند
در شان عیسی ع م لَفِيْ شَكٍّ مِّنْهُ هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل وی چه در وقتیکه مهتر خود را بر دار آویختند که این عیسی است و بطلب وی مشغول شدند و چون مهتر
خود خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجا است و بعضی گفته اند شبه عیسی ع م همین بر روی یهودا پیش بود و روزی دیگر بیای دار
آمدند و مقتول را در آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهٖ نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او مِنْ عِلْمٍ از دانشی اِلَّا اتِّبَاعَ
الظَّنِّ مگر آنکه پیروی گمان میکنند وَمَا قَتَلُوْهُ يَقِيْنًا و نکشته اند عیسی را بیقین بَلْ رَّفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ بلکه خدای برداشته است او را و بمحل کرامت برده
وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حَكِيْمًا حکم کننده بلعن یهود یا تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی ع م وَاِنْ مِّنْ
اَهْلِ الْكِتٰبِ و نیست از اهل کتاب یکی اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی ع م قَبْلَ مَوْتِهٖ پیش از مرگ خود آن در وقت معاینه مرگ بوده که آنرا ایمان یأس گویند
و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی ع م پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید با دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی یقین دانند که او پیغمبر
بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی ع م بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما ع م عمل کند و چهل سال در زمین باشد
آنگه متوفی شود و مؤمنان بر وی نماز گذارند وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز رستخیز يَكُوْنُ باشد عیسی ع م عَلَيْهِمْ شَهِيْدًا بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد
بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفته اند فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیت باشند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ
حرام کردیم بر ایشان طَيِّبٰتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال کرده بود ند بر ایشان از طیور و سائر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید انشاء الله
تعالی وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كَثِيْرًا بسیاری را از مردمان یعنی تعریف دادند حکم توریت و نعمت پیغمبر ما
علیه الصلوة والسلام و با مردمان گفتند بدو ایمان نیارید که او پیغمبر موعود نیست وَّاَخْذِهِمُ الرِّبٰوا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوْا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده
شده اند از آن خدا بلوا در توریت وَاَكْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه وَاَعْتَدْنَا

و آماده کرده‌ایم لِلْكَافِرِينَ برای کافران مِنْهُمْ از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم بسیار لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لکن راسخان در علم یعنی آنها که علم
شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
ایمان می‌آرند بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
و ایمان می‌آرند بگذارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران علیه الصلوة والسلام که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة
وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر که قیامت است أُولَٰئِكَ آن گروه که متصدق و مصدق اند سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد
که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو ای محمد علیه الصلوة والسلام كَمَا أَوْ
حَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که منکران را بیم کرد و بدعای او امت او هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند که این سخن جواب
اهل کتاب است که میگفتند کتابی یکبار بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچون نوح است وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از و چون هود و صالح و شعیب
علیه الصلوة والسلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ بسوی ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و فرزندان یعقوب ع م
وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم ع م اول اولو العزم است
و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشرف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر
و نواهی بلکه شریعت داود هم همان شریعت توریت بود وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولان را که در قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ بتحقیق نام برده ایم و قصه ایشان بر تو خوانده ایم
مِنْ قَبْلُ پیش از این چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولانی که خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان
بر تو ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا سخن گفتنی بی‌واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر کوه طور بوده با حضرت
علیه السلام در غرفه نور بود فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ از آن کلام تمامی بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی علیه السلام اطلاع نیافت
بیت: موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدای ∴ بالای عرش پایه طور محمد است ∴ و فرستادیم رُسُلًا پیغمبران را مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان مر اهل ایمان را وَمُنْذِرِينَ
و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر مردمان را عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را
پیغمبری نبود که با ایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرد در امر
نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از روسای کفار جمعی نزد سید مختار محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام آمده گفتند ای محمد ما احبار
یهود را از دین و آیین تو سوال کردیم و از نبوت و کتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند ما او را نمی‌شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این احوال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت
در آمدند سید عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیت آمد اگر ایشان از عداوت گواهی نمیدهند لَٰكِنِ اللَّهُ
يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد و بنیان نبوت تو میکند بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بانچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآن است معجزه روشن و دلالت کننده بر نبوت تو أَنْزَلَهُ
فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهِ ملتبس بعلم خاص و منفرد بدو و آن علمی است بانزال قرآن بنظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان
نیز گواهی میدهند به نبوت تو وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است خدای گواه بر آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان را از راه خدای بکتمان شهادت نعت محمد علیه الصلوة والسلام و تغییر آن قَدْ ضَلُّوا هر آینه گمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان
ضلال و اضلال جمع کرده اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا به تحقیق آنانکه بپوشیدند حق را که نبوت است وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد علیه الصلوة والسلام بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع
ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه راه نماید ایشان را طَرِيقًا راهی إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ که بدوزخ
رونده باشند خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاویدان در آن و همیشه ساکن آن وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای آسان
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمده است بر شما فرستاده بِالْحَقِّ بسخنی درست که آن کلمه شهادت است یا قرآن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما
فَآمِنُوا پس بگروید بدو خَيْرًا لَكُمْ گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه
در آسمانها و زمینها است پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا حکم کننده در باب شما
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب با یهود و نصاری است میفرماید لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید بر آن وجه که او را عزیر ابن الله میگویید و در طرف نکوهش عیسی غلو می‌نمایید تا حدی که او را
ابن الغائبه میگویید و ترسایان را میگوید که در جانب ستایش عیسی غالی میشوید بدان مثابه که او را ابن الله میگویید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و هیچکدام شما مگویید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ

مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند بلکه بندگان اویند اِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم است رَسُولُ اللّٰهِ فرستادهٔ خدا

است وَكَلِمَتُهُ و کلمهٔ او و گفته اند مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس اَلْقٰىهَا برسانیدن آن کلمه را خدای اِلٰى مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِّنْهُ

و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او خطاب با ترسایان است خاصة

وَلَا تَقُوْلُوْا ثَلٰثَةٌ و مگوئید که خدایان ما سه اند عقیدهٔ بعضی از نصاری آن بود که ما آله سه اند یعنی عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب

یعنی ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه می گفتند حق سبحانه فرمود اِنْتَهُوْا باز ایستید از تثلیث خَيْرًا لَّكُمْ باز ایستادنی که آن

خیر باشد شما را اِنَّمَا اللّٰهُ جز این نیست که خدای اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را هیچ وجه از وجوه در وی راه نیست سُبْحٰنَهٗ بپاکی یاد میکنیم او را بپاکی یاد

کردنی اَنْ يَّكُوْنَ لَهٗ وَلَدٌ از آنکه او را فرزند باشد لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانها و زمینها است و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند

خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید چه از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان یعنی نگاهدار بندگان و سازندهٔ

کار ایشان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی خود قایم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبر است

که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما آن را عیب بر میدارید گفتند که تو میگوئی که او بندهٔ خدای است و بندگی عیب باشد

حضرت فرمود که بندگی خدای عار نباشد و هیچکس آن را عیب نمی شمرد و موافق قول آنحضرت این آیت آمد که لَنْ يَّسْتَنْكِفَ الْمَسِيْحُ ننگ ندارد عیسی علیه السلام و تعظیم نورزد اَنْ يَّكُوْنَ

عَبْدًا لِّلّٰهِ از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عبده ملایکه که نیز ایشان را فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند وَلَا الْمَلٰٓئِكَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ و نه از بندگی او

عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند و در معالم آورده که این با حملهٔ عرش اند که ایشان را فرزندان میدانستند و در انوار گفته که اینها کروبیانند در حوالی عرش وَمَنْ يَّسْتَنْكِفْ

و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ اِلَيْهِ پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مستنکفان را بسوی خود جَمِيْعًا

همه ایشان را تا جزا و مکافات بدیشان برساند فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فاما آنهاکه ایمان آورده اند و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيْهِمْ اُجُوْرَهُمْ پس تمام بدهد

خدای مزدهای موعود ایشان را وَيَزِيْدُهُمْ و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِّنْ فَضْلِهٖ از افزونی کرم خود وَاَمَّا الَّذِيْنَ اسْتَنْكَفُوْا وَاسْتَكْبَرُوْا و اما آن کسانی که

از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا اَلِيْمًا عذابی دردناک وَّلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ و نیابند مر ایشان

مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَّلَا نَصِيْرًا و نه یاری و نه مددکاری يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَآءَكُمْ بدرستی که آمد شما را بُرْهَانٌ

مِّنْ رَّبِّكُمْ حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد است علیه الصلوة و السلام با معجزات او یا دین اسلام وَاَنْزَلْنَآ اِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُوْرًا مُّبِيْنًا

نوری ظاهر که قرآن است فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ پس آنهاکه ایمان آورده اند بخدای وَاعْتَصَمُوْا بِهٖ و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بردند بدو از وسوسهٔ شیطان

فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد ایشان را فِيْ رَحْمَةٍ مِّنْهُ در ثوابی که از و بازای ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان

وَّيَهْدِيْهِمْ اِلَيْهِ و بنماید ایشان را بجو یا بآنچه وعده کرده صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر بن

عبد الله انصاری رض منقول است که من بیمار شدم و سید عالم علیه الصلوة و السلام بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی است و من کلاله ام یعنی والدین و ولد

ندارم و مرا خواهری چند هست و پس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیه نازل شد يَسْتَفْتُوْنَكَ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ بگو که

خدای حکم میکند فِي الْكَلٰلَةِ در میراث کلاله اِنِ امْرُؤٌا هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که لَيْسَ لَهٗ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختری باشد اخت را ساقط

نمیکند از عصبه و راثت وَّلَهٗٓ اُخْتٌ و مر او را باشد خواهری فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر آن خواهر راست نیمهٔ آنچه میگذارد از مال وَهُوَ يَرِثُهَآ و آن مرد میراث میگیرد

از خواهران اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مال است آنگه خواه مذکر خواه مؤنث والا مراد مذکر است چه مؤنث حجب برادر نمیکند

فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثٰنِ پس مر ایشان راست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرد وَاِنْ كَانُوْٓا اِخْوَةً

و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رِّجَالًا وَّنِسَآءً مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ مانند بهرهٔ دو مؤنث يُبَيِّنُ اللّٰهُ

و بیان میکند خدای احکام میراث را لَكُمْ برای شما اَنْ تَضِلُّوْا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست است برای کراهت آنکه گمراه گردید وَاللّٰهُ

بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیز از مصالح در محیا و ممات عَلِيْمٌ داناست

سورة المائدة مدنية مائة و عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحیم

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ وفا کنید بعهدها که با یکدیگر میکنید یا العقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد

بیع و امثال آن اُحِلَّتْ لَکُمْ حلال کرده شده برای شما بَهِیْمَةُ الْاَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز و یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو دشتی و کوهی و گورخر یا جنینی که از بطون انعام بیرون آید اِلَّا مَا یُتْلٰی عَلَیْکُمْ مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما درین سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة الآیة غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را وَاَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنکه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حالت احرام بر شما حرام است اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ بدرستی که خدای حکم کند در حلال و حرام مَا یُرِیْدُ آنچه خواهد یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مؤمنان لَا تُحِلُّوْا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَآئِرَ اللّٰهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطیم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد مرا بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و ادای زکوة مواظبت نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امنا و امرا باشند که کارها بمشورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول علیه الصلوة والسلام با صحابه بعمرة قضا توجه فرموده بودند و چون بموضع تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را قلادها آراسته برسم هدی بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعایر الله را مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در آن وَلَا الْهَدْیَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَآئِدَ و نه خداوند قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای خرما یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند وَلَا آٰمِّیْنَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند یَبْتَغُوْنَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِّنْ رَّبِّهِمْ اگر مؤمنانند زیادتی ثواب از خدا یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند می طلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا و می طلبند مؤمنان خوشنودی خدای و کافران صلاح معیشت دنیا در تبیان آورده که رضوان حج است وَاِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آئید و حلال شوید فَاصْطَادُوْا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ و بر آن ندارد شما را شَنَاٰنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار قریش اَنْ صَدُّوْکُمْ برای آنکه باز داشتند شما را در سال حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام اَنْ تَعْتَدُوْا یا آنکه از حد در گذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید و حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آئید و کافر را به هدی و قلاده امان نیست وَتَعَاوَنُوْا و یاری کنید یکدیگر را عَلَی الْبِرِّ بر نیکوئی که متابعت امر است و امتناع بدعت یا پیروی سنت وَالتَّقْوٰی و بر پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوْا عَلَی الْاِثْمِ و یاری مکنید بر بدع که ترک فرمان است یا حب دنیا یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از نافرمانی خدا اِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبت کننده است بر نافرمانان حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ حرام کرده شده بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِیْرِ و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن وَمَآ اُهِلَّ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهٖ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را نزدیک ذبح و مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را اختناق میکردند تا میمرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوْذَةُ و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّیَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِیْحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده بود وَمَآ اَکَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود اِلَّا مَا ذَکَّیْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از اینها و ذبح او را و در وی زندگانی باشد بر آن مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون بیت الحرام که اهل جاهلیت تعظیم آن بجا می آوردند و بر آن قربانی میکردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوْا و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بِالْاَزْلَامِ به تیرهای اقداح باید دانست که عرب را سه تیر بودی بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل می بوده می سپردندی بر یکی نوشته که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سیم که آنرا منیح گفتندی از کتابت خالی بودی پس کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و دست در آن خریطه کردی و سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یک سال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بیرون آمدی باز رجوع بآن خریطه کردی و گفته اند مراد از استقسام جزور است بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذٰلِکُمْ این استقسام فِسْقٌ بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که افترا است بر خدای اگر مراد رب او را میخوانند یا شرک اگر غیر او را میگویند اَلْیَوْمَ امروز روز جمعه است و یا عرفه یَئِسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ناامید شدند کافران مِنْ دِیْنِکُمْ از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه ایشان وَاخْشَوْنِ و بترسید از

من این آیت نماز دیگر روز عرفه است در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقهٔ عضبا سوار بود و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز زیست الیوم اکملت لکم امروز کامل
گردانیدم برای شما دینکم دین شما را و دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود واتممت علیکم و تمام کردم بر شما نعمتی نعمت خود را که حج گذارید ایمن و مطمئن باشید و هیچ مشرکی
با شما حج نگذارد ورضیت و اختیار کردم لکم الاسلام برای شما اسلام را دینا دینی که پاکیزه تر از همه دینها فمن اضطر پس هر که بیچاره ماند فی مخمصة در گرسنگی و نا
یافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بجز دو غیر متجانف لاثم در حالتیکه مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله
غفور پس بدرستی که خدای آمرزگار است مر او را درین گناه رحیم مهربان بر وکه با کل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر علیه الصلوة والسلام
او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما برخانی باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری مهمانداری میکنیم و سگان آل ذریح و آل جویریه جانوران وحشی میگیرند
بعضی از آن جمله است که ما در پی یابیم پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق سبحانه فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد
آیت آمد که یسئلونک از تو می پرسند که از مطاعم ماذا احل لهم چه چیزی حلال کرده شد بر ایشان قل احل لکم الطیبات بگو که حلال کرده شده بر شما گوشتهای پاکیزه
که بنام خدای ذبح کرده باشند وما علمتم و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده آید من الجوارح از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرخ و باز
و جز آن مکلبین در حالتی که شما مؤدب و معلمید ایشان را تعلمونهن می آموزانید جانوران شکاری را مما علمکم الله از آنچه خدای شما را آموخته است از طریق تادیب و آن
چنان است که از پی شکار روند و چینکه خداوند سر و بد ایشان را بخوانند او باز آیند و شکار را نخورند نگاه دارند فکلوا پس بخورید از و پاک و حلال مما امسکن علیکم از آنچیزی که جانوران
شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا باین حد متعذر است واذکروا اسم الله علیه و یاد کنید نام خدای
بر آن چیزی که تعلیم داده اند در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم الله اللهم اهل صل و دفا باید گفت و بسم الله نیز کفایت است واتقوا الله و بترسید از خدای در تناول
آنچه حرام کرده است ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای زود حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الیوم امروز یعنی در روز نزول این آیت احل لکم الطیبات
و حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدای وطعام الذین اوتوا الکتاب و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حل لکم حلال است مر شما را
وطعامکم حل لهم و طعام شما نیز حلال است ایشان را در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید والمحصنات و دیگر حلال است بر شما زنان آزاد و پارسا من المؤمنات
از آنها که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر نه امهٔ مومنه نیز حلال است والمحصنات و دیگر حلال است زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب از آنها که ایشان را کتاب
داده اند من قبلکم پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رح آزادانند پس امهٔ کتابیه حرام باشد به مذهب او و نزد امام اعظم رح عفائف اند پس بقول او حرائر و اما از کتابیات
مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد اذا آتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان محصنین در حالتیکه شما بر آن نکاح عفت و صلاح جوئید غیر مسافحین
نه مجاهر باشید بزنا ولا متخذی اخدان و نه فرا گیرنده دوستان به پنهانی ومن یکفر بالایمان و هر که کافر شود بآنچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از
حلال و حرام فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل شد کردارهای او وهو فی الآخرة و است در آن سرای من الخاسرین از زیان کاران یا ایها الذین آمنوا ای گرو
گرویدگان اذا قمتم الی الصلوة چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهکم پس بشوئید رویهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول و میان
هر دو نرمهٔ گوش در عرض وایدیکم الی المرافق و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق مفصل ذراع و عضد است وامسحوا برؤسکم و مسح کنید سرهای خود را امام مالک
رح نظر بر ظاهر آیت میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رح مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رح میگوید آن مقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافی است
وارجلکم و بشوئید پایهای خود را الی الکعبین تا آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است و بکسر لام وارجلکم بطریق جر جوار است و همچنانکه در
عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خوانده عطف بر وجوهکم وان کنتم جنبا و اگر باشید جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید وان کنتم و اگر باشید مرضی بیماران و استعمال
آب شما را مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشید او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجائی یعنی محدث بود او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را
بمباشرت فاحشه فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حایلی باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس که متیقن باشد و یا آب در چاهی باشد و آلت استقا
یافته نشود یا میسر نشود و شما ثمنت آن ندارید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید خاک پاک و یا هر چیزی که پاک باشد از جنس زمین الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم
وایدیکم برویهای و دستهای خود منه از آن خاک بدو ضربت یکی برای وجوه و یکی برای ایدی ما یرید الله نمیخواهد خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لیجعل
علیکم من حرج تا بر شما تنگی فرا گیرد ولکن یرید و لیکن میخواهد خدای لیطهرکم تا شما را پاک گرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوب است ولیتم نعمته و تا
تمام گرداند نعمت خود را علیکم بر شما بآنکه رخصت میکند شما را در تیمم لعلکم تشکرون تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی این آیه بزبان
اهل اشارت اینست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنماز که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده آید بشوئید باب توبه و استغفار

و دستهارا پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرهای خود را یعنی بذل کنید نفسهای خود را در راه حق و پایها را از طین طبیعت بدو قیام با ثبات
غسل دهید اگر شمارا اجابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را بمعاصی و دلها را از رؤیت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما و سر را از لوث
وجود که هیچ آلودگی از آن کثیف‌تر نیست وجودك ذنب لا یعادله ذنب　بیت　ای به پندار وجود آلوده خود را پاک ساز * که طهارت سالک ره را نمازی میکند　واذکروا و یاد کنید نعمة الله
نعمت خدا را که انعام کرده علیکم بر شما باسلام و احکام شرایع آن ومیثاقه و یاد آرید پیمان او را الذی واثقکم به آنکه با شما پیمان بست بآن یعنی عهدی که خدای بسته
است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت رسالت پناه بستند که بر سمع و اطاعت بیعت کردید اذ قلتم چون گفتید سمعنا شنیدیم قول ترا واطعنا
و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوان است که در تحت شجره واقع شده در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت بمحلش مذکور خواهد شد واتقوا الله و بترسید از خدای
در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او ان الله بدرستی که خدای علیم بذات الصدور داناست بآنچه در سینها مخفی باشد یا ایها الذین آمنوا ای زمره مؤمنان
کونوا قوامین باشید قیام کنندگان بحق لله برای خدای شهداء بالقسط گواهان براستی ولا یجرمنکم و بر آن ندارد شما را یعنی نیارد شمارا شنان قوم
دشمنی گروهی از مشرکان علی الا تعدلوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعدلوا عدل کنید هو اقرب للتقوی که عدل نزدیکتر است
بپرهیزکاری و چون عدل با کفار در مرتبه تقوی اقرب است اقبلیل باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود　مثنوی　عدل کن زانکه در ولایت دل * در پیغمبری زند عادل
عدل شاه ولایت ملک آرای * دین و دولت ز عدل ماند بجای　واتقوا الله و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست
بما تعملون بآنچه میکنید از ظلم و عدل وعد الله الذین آمنوا وعده کرده است خدای آنکسان را که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عملهای ستوده کرده اند
وعده اینست لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناه واجر عظیم و مزدی بزرگ از فضل اله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند
بآیتهای ما یعنی قرآن اولئک اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در غزوه غطفان بحرب جمعی از
محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند در وقتی که باران باریده بود
و حضرت عم از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند دریاب که محمد تنها در پای اندرخت
تکیه فرموده و یارانش ازو دورترند و درین محل بمشقت بر دست میتوان یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعك الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا
امروز از تو کفایت کند حضرت فرمود که یمنعك ربی که الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل عم را فرمان رسید که دریاب حبیب مرا جبرئیل عم دست بسینه
غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم علیه الصلوة والسلام را برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعك منی آن مرد گفت لا احد یمنعك منی
هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت گفت و بمیان قوم خود باز رفت و ایشانرا باسلام دعوت کرد و آیه آمد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان
اذکروا نعمت الله علیکم یاد کنید نعمتهای خدای را که بشما ارزانی فرموده اذ هم قوم چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او ان یبسطوا الیکم آنکه
بجنبانند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را فکف ایدیهم پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا عنکم از شما و مضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه
در قصه بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بحصار ایشان رفته بود بجهة دیت عامریان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد انشاء الله تعالی واتقوا الله و بترسید
از خدای از کفران نعمتها وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده خیر و راننده شر اوست ولقد اخذ الله و بدرستی که
فرا گرفت خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی عم و محاربه با جباران وبعثنا منهم و بر انگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا
دوازده مهتر هر یکی از سبطی که تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنان است که حق سبحانه وعده داده بود
موسی عم را که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقه میگفتند مردمان
بلند بالا و توانا بودند از بقیت قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دیهی
هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی عم دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد و هر یکی کافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک ریحا رفتند و نقبارا بتجسس
اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عنق میگفتند و درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بوده و سه هزار سال عمر داشت
و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و در تیسیر آورده که از هشت صد گز تا هشتاد گز بود و پس لیاقت ایشانرا دیدند یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس نتوانستند برداشت
و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان میگنجیدند نقبا این حال دیده باز گشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی
شده و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون عم را از حقیقت

حال خبردار ند و ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوقنا
از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و غوغا در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وقال الله و گفت خدا تعالی
انی معکم بدرستی که من با شمام بنصرت و اعانت شما بر دشمنان و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة و به خدای که اگر بر پای دارید نماز را با شرایط آن وآتیتم الزکوة
و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وآمنتم برسلی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وعزرتموهم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آرید چه امر ایشان امر خدای
است و التعظیم لامر الله واجب واقرضتم الله و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا نفقه دادنی نیکو لاکفرن عنکم هر آینه در گذرانیم
از شما سیئاتکم گناهان شما را ولادخلنکم و در آرم شما را جنات تجری به بوستانها که جاریست من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها فمن کفر
بعد ذلک پس هر که کافر شود بعد از این شرط موکد منکم و از شما فقد ضل پس هر آینه گم کرده است سواء السبیل راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند
و حق سبحانه فرمود فبما نقضهم پس بشکستن ایشان میثاقهم پیمان خود را لعناهم براندیم ایشان را از رحمت یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم
وجعلنا قلوبهم و گردانیدیم دلهای ایشان را قاسیة سخت بمثابه که متاثر نشوند از مشاهده آیات و استماع تخویفات یحرفون الکلم عن مواضعه میگردانند
سخنان توریة را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگر بجای صفت پیغمبر علیه الصلوة والسلام وضع میکنند یا کلمات توریت را تاویل میسازند
بتاویلات فاسد ونسوا حظا و ترک کردند بهره تمام را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
ولا تزال تطلع و همیشه هستی تو که مطلع شوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب
فاعف عنهم پس عفو کن و درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند واصفح و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیه السیف
منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را ومن الذین قالوا و از آنانکه گفته اند انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم خود
را بجهت نصرانی گفتند یا نسبت دادند به نصران یا ناصره که حضرت عیسی ع م در آن وقت می بود و یا آنکه میگفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان اخذنا میثاقهم
گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از یهودان گرفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیطا
که احمد مرسل است علیه السلام فاغرینا پس بر انگیختیم بشومی پیمان شکنی بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر والبغضاء و بغضی نهان در دل الی یوم القیمة
تا روز رستخیز و آن چنان است که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران بر آنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان وسوف ینبئهم الله و زود باشد که
بیاگاهد و خبر دهد ایشان را خدای بما کانوا یصنعون بآنچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان و ترسایان
قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یبین لکم روشن میگرداند برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون از آنچه هستید که آنرا پنهان میدارید من الکتاب
از توریت چون نعت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد ع م ویعفوا عن کثیر و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بآنچه هیچ
مهم دینی وابسته بآن نیست نقل است که یهودی با آنحضرت ع م گفت که کدام است آن کثیر که از وی عفو کردی حضرت از وی اعراض کرد دویم و سیوم نوبت مبالغه کرد حضرت علیه الصلوة
والسلام روی از وی مکرر دانید و قصد یهودی آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود به ترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی ندید و مشاهده تکرر و صدق آنحضرت متیقن
شده فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نور روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالت است وکتاب مبین و کتابی روشن کننده
و بخود روشن گفته اند نور حضرت رسالت پناه است علیه الصلوة والسلام و کتاب مبین قرآن است و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت علیه الصلوة والسلام بنور آنست
که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور قدم از ظلمت کده عدم بوجود آورده نوری بود صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که اول ما خلق الله نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور و نور
ظهور او موجود گردانید و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشاء و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است
علیه الصلوة والسلام که صورت حضرت واحدی احدیت جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم و عالمیان
صور و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله علیه الصلوة والسلام انا سید ولد آدم و بقوله علیه السلام آدم و من دونه تحت لوائی　نظم

آنچه اول شد پدید از جیب غیب : بود نور جان او بی هیچ ریب : بعد از آن آن نور مطلق زد علم : گشت عرش و کرسی و لوح و قلم : یک علم از نور پاکش عالم است :
یک علم ذریتست و آدم است : نور او چون اصل موجودات بود : ذات او چون معطی هر ذات بود : واجب آمد دعوت هر دو جهانش : دعوت ذرات پیدا و نهانش

یهدی به الله راه می نماید خدای بدین نور یا کتاب من اتبع رضوانه آنرا که پیروی خوشنودی او میکند سبل السلام بطلب راههای سلامت از عذاب
که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشت است ویخرجهم بیرون می آرد ایشان را من الظلمات از تاریکی کفر یا شک یا جهل الی النور بروشنائی

ایمان یا بعنی با علم بإذنه بارادت و توفیق خود و یهدیهم و راه نماید ایشانرا الی صراط مستقیم بسوی راه راست که نزدیک ترین راه هاست بحق
لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه قالوا ان الله گفتند بدرستی که الله هو المسیح ابن مریم او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری
یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم خداست ظاهر است چه مادر اقدام است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر
آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه دور است که اصغر آله اکبر باشد قل فمن یملک بگوای محمد علیه الصلوة والسلام پس کیست که مالک باشد و منع کند من الله
از ارادت خدای شیئا چیزی را یعنی کس مانع نتواند شد ان اراد اگر خدای خواهد ان یهلک المسیح ابن مریم آنکه هلاک کند عیسی پسر مریم را وامه و مادر
او را ومن فی الارض جمیعا و آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدایرا نشاید ولله ملک
السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها وما بینهما وآنچه درمیان ایشانست یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد قادر
علی الاطلاق اوست بی اصلی و مادۀ می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم ع م
از خاک و از اصلی که جنس است چه ولد از والدین یا از مردی بی زن چون حوا از آدم یا از زنی بی مرد چون عیسی علیه السلام از مریم والله علی کل شیء قدیر و خدای
بر همه چیز توانا است وقالت الیهود والنصاری و گفتند جهودان و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خدائیم و او ما را چون پدر است در مهربانی
و رافت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهیم نخعی رحمه الله فرموده که در توریت با ایشان خطاب کرده یا ابناء احباری ایشان خواندند که یا ابنا و ابکاری و در
کلمات انجیل هست که میروم الی ربی و ربکم ایشان چنین خواندند الی ابی و ابیکم واحباؤه و دیگر گفتند که ما دوستان خدائیم قل فلم یعذبکم بگو پس چرا
عذاب میکند شما را بذنوبکم بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسر است و در آخرت بسخن ایشان بدوزخ ایام معدودات پس اگر پسران خدائی می بودید
شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر رنج پسر نمیخواهد و دوست نیز عذاب دوست را روا نمیدارد پس شما نه پسرید و نه دوست بل انتم بشر بلکه شما آفریدگانید ممن خلق
از آنها که خدای آفریده است همچون سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت یغفر لمن یشاء می آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند ویعذب من
یشاء و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها منکرانند ولله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و حکم فرمودن در آن و در
وما بینهما و آنچه درمیان اینها باشد والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری قد جاءکم رسولنا
بدرستی که آمد بشما فرستادۀ ما یبین لکم روشن میکرداند برای شما راه حق را علی فترة من الرسل بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل ان تقولوا تا نگوئید
شما که ما جاءنا نیامد بما من بشیر از مژده دهنده ولا نذیر و نه بیم کننده فقد جاءکم پس بتحقیق آمد بشما بشیر بشارت دهنده میان شما بکرامت
ونذیر و ترسانندۀ کافران بعذاب قیامت والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز قادر است اگر خواهد رسولان از پی در پی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد
سال که میان موسی و عیسی علیهما الصلوة والسلام بوده هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع را بار سال رسل راه دهد چنانچه در مدت شش صد سال که میان عیسی و محمد علیه
الصلوة والسلام بود چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان عرب و درین مدت می بند بر بندگان که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع
بود من شما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم بیت
تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان ؛ عالم ز رای روشن و نور حق گرفت
واذ قال موسی و یاد کن ای محمد چون
گفت موسی ع م لقومه مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت خدا را که بر شما است اذ جعل فیکم انبیاء
چون گردانید درمیان شما بعضی پیغمبران تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود وجعلکم ملوکا و گردانید شما را پادشاهان
یعنی مملوک فرعونیان بودید و حالا مالک نفس خودید و یا منازل شما وسیع است و در آن آب جاری است چون منازل ملوک وآتاکم و بداد شما را از من و سلوی
و سایه ابر و شکافتن بحر ما لم یؤت احدا آنچه نداد کسی را من العالمین از عالمیان زمان شما یا قوم ای گروه من ادخلوا الارض المقدسة در آئید در زمین
پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی گویند اردن است و صحیح آنست که اریحا و ایلیا که حالا زمین بیت المقدس است التی کتب الله
لکم آن زمین که خدای تعالی نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد یا جایزه و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند و بسخن نقباء خود میگفتند اگر ما را امر کرده باشد
بمصر باز میگردیم موسی ع م گفت ولا ترتدوا علی ادبارکم و باز مگردید بهمان راه که آمده اید فتنقلبوا خاسرین پس اگر چنین کنید باز گردید زیان زدگان
باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد قالوا یا موسی ایشان گفتند ای موسی ان فیها بدرستی که در عرض مقدسه قوما جبارین گروهی
اند متغلب و با قوت و شوکت که بمقاومت ما با ایشان میسر نیست وانا لن ندخلها و ما در نمی آییم بدان زمین جهت جنگ حتی یخرجوا منها تا وقتیکه بیرون
آیند ایشان از انجا فان یخرجوا منها پس اگر بیرون آیند ایشان از انجا بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند فانا داخلون پس ما در آیند گانیم در آن قال رجلان

من الذین یخافون گفتند دو مرد از آنانکه می‌ترسیدند از خدای أنعم الله علیهما انعام کرده خدای بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل
گفتند ادخلوا علیهم الباب درآئید بر جباران از باب ایشان ناگهان و ایشان را در راه گذر تنگ گیرید و به صحرا راه مکنید فاذا دخلتموه پس چون درآئید از آن در بدین وجه گفته
شد فانکم غالبون پس بدرستی که شما غالب باشید زیرا که ایشان جسمی چند اند بیدل و تنآور اند بیجا اصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی ع م و علی الله فتوکلوا
و بر خدای توکل کنید درین حرب ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر وعدهٔ حق را قالوا یا موسی گفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستی که ما
هرگز در نیائیم بولایت ما داموا فیها مادامیکه ایشان درین موضع اند و نود و کس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری فاذهب انت پس برو تو و ربک
و پروردگار تو فقاتلا پس جنگ کنید انا ههنا قاعدون بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدای و رسول گفته اند مراد از رب هارون بوده و رب
یعنی سید است پس هارون را که از و بزرگتر بود سید گفتند و کلمه فقاتلا موید این قول است قال رب گفت موسی ای پروردگار من انی لا املک الا نفسی من مالک
نیستم مگر نفس خود را و اخی و برادر خود را فافرق بیننا پس جدائی کن میان ما و بین القوم الفاسقین و میان این گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان قال گفت
خدای فانها پس بدرستی که ارض مقدس محرمة علیهم حرام است بر ایشان یعنی نه در آیند در آن و نه مالک شوند بدان بسبب شامت نافرمانی اربعین سنة چهل سال
یتیهون فی الارض سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است از شهر مصر پس قوم موسی ع م چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر
کردندی و تا شام راه برفتندی و شب همانجا بودندی و بامداد از همانجا رحلت کرده بودندی و قولی آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت
و اریحا را بکشاد و وعدهٔ حق انجا بود و اصح آنست که موسی و هارون علیهما السلام در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان که جوانان توانا رسیدند و خدای تعالی
یوشع را پیغمبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران برانداخت در اخبار آمده که چون موسی ع م بر قوم
خود دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی ع م از آن پشیمان شد و حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فلا تأس
پس اندوه مخور و غمناک مباش علی القوم الفاسقین بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبر ماست علیه الصلوة والسلام میفرماید که قوم موسی ع م مدتی سرگشته بودند
تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار نفرین موسی ع م شدند و اتل علیهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل
و هابیل بالحق خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا ع م هر بطنی دختری و پسری می آوردی و چون بزرگ می شدند آدم جاریهٔ یک بطن با غلام دیگر
سپردی آنگه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا می گفتند و چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم ع م لیوذا را بقابیل نامزد کرد
و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده او بمن اولی است آدم ع م گفت که حکم خدای برین وجه صدور یافته مراد این
چه اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنکه خوب روی تر است بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربانی
کنید با آنچه میتوانید قربانی هر کرا مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه این قصه خبر میدهد اذ قربا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قربانا
تقرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نگردد ترک اقلیما کنم و
قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر این قربانی من قبول شود فبها و اگر نه من دست از خواهر خود باز
ندارم فتقبل من احدهما پس قبول کرده شد یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفیدی دود از آسمان فرود آمده و گوسفند را بخورد و لم یتقبل من الآخر
و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد
قال گفت مر هابیل را لاقتلنک بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود قال هابیل گفت انما یتقبل الله جز این نیست که قبول میکند
خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند لئن بسطت اگر بگشائی و دراز کنی الی یدک بسوی من دست خود را لتقتلنی تا مرا بکشی
ما انا بباسط من باری نیستم دراز کننده یدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشم انی اخاف الله بدرستی که من میترسم از خدای رب العالمین
که پروردگار عالمیان است با آنکه هابیل از قابیل قوی تر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت انی ارید ان تبوأ باثمی من میخواهم که تو باز
گردی تو بعقوبت گناه در قتل من و اثمک و با دانش گناه تو که آن سبب رد قربانی تو بوده و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فتکون پس تو باشی بسبب این
دو گناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ و ذلک جزاء الظالمین و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل
و یاری داد مر او را نفسه نفس او قتل اخیه در کشتن برادر او و ندانست که او را چون بکشد پس ابلیس بشکل بشری برو متمثل شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را
بر سنگ نهاد و سنگ دیگر بروی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر او بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سروی زد و مغز سر

پریشان ساخت فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیانکاران در دنیا با آنکه بقیه عمر در دنیا مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب جن
و دوزخ تنها او را خواهد بود و صاحب امام ثعلبی در تفسیر خود آورده و پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامه پیچیده و چهل روز او را بر پشت گرفته بهر طرف میرفت و ابن عباس
رض فرموده که یک سال بکشید تا گنده شد و بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند و هر وقت بیفکند بخورند و بسیار تنگ آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای
زاغی را يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد
سَوْءَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و دران حفره بنهاد و خاک بران می پاشید تا پوشیده گشت قَالَ يَا وَيْلَتَى
گفت قابیل که وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ درین عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي پس بپوشیم
تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس گشت از جمله پشیمان شدگان بر آنکه یکسال او را بکشید و گویند ندامت وی بران بود
که مادر و پدر از وی تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شده و ندائی شنید که کن خایفا ابدا بعد از ان قابیل هرگز امید بر میسر نشد که ناگاه او را بکشند و آخر بدست پسری نابینا از ابن
خود کشته شد مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ آنکه هر کس بکشد نَفْسًا کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ
بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت و یا زنا با شرط احصان
فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس بدان ماند که همه مردمان را کشته باشد از ان حیثیت که هتک حرمت دماء کرده و مردم را دلیر ساخته با آنکه قتل واحد و جمع یکی است
در استجلاب غضب الهی وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس بدان
باشد که سبب زندگی همه مردمان شده مقصود ازین کلام ترهیب از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و هر آینه آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادگان
ما بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن و آیتهای واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری از ایشان بَعْدَ ذَلِكَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ
در زمین هر آینه اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یا در گذشتگان از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرینه
بخدمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت مآب علیه الصلوة والسلام اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان
موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت علیه الصلوة والسلام رسید حضرت علیه الصلوة والسلام ایشان را همیان شتران شیردار که نزدیک جبل بر بوده [?]
فرستاد و روزی چند دران موضع بسر برده شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده
روی بقبیله خود نهادند یسار که مولای رسول علیه الصلوة والسلام بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست
و پای وی بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد حضرت علیه الصلوة والسلام ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او
همه را گرفته دست برگردن بسته نزد آنحضرت آورد و حق سبحانه آیه فرستاد إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ جز این نیست که جزاء آنانکه حرب کنند با دوستان
خدا و رسول وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و بشتابند در زمین فَسَادًا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت است أَنْ يُقَتَّلُوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند
و مال نبرده أَوْ يُصَلَّبُوا یا بکشند و بر دار کشند اگر کشته باشند و مال برده أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهای ایشان را مِنْ خِلَافٍ بر خلاف
یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشته أَوْ يُنْفَوْا یا برانند ایشان را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ
موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند و امام اعظم رح نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری دیگر بمسلمانان نرسد پس
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند ذَلِكَ این حدود
که مذکور شد لَهُمْ مر ایشان راست خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوائی است در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ
بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه حق الله است مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان پس اگر
مشرک است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت برو و خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد ازو ساقط گشت بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد
و اگر از مسلمانان است که قبل از قدرت برو توبه کرد مالک بن انس رض میگوید که حدود از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند که باید
رد کند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت بتوبه او حدود الله ازو ساقط شود نه حقوق ناس فَاعْلَمُوا پس بدانید
أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده گناهان است به توبه رَحِيمٌ مهربان است بر تائبان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مومنان بترسید از خدا
وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان کرد و طلب قرب بحضرت او و کلمه جامع درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی

ملاحظهٔ اوامر و نواهی است و در لطایف قشیری می‌گوید وسیله تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوال است از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیله
عابدان بفضایل است و ازان عالمان بدلایل و ازان عارفان بترک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه وجود و عارف بمعاینه راه نظر کند عابد بفکر درین
آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر درین آیه دارد اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم
پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبد الله الانصاری قدس الله سره العزیز گفت که الهی وسیله بتو هم توئی اگر کسی راه بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم نظم
این طلب ما بی طلب تو داده ❊ کنج احسان بر همه بگشاده ❊ این طلب در ما هم از ایجاد تست ❊ رستن از بیداد یارب داد تست ❊ ای بقدر ارشاد تو بخشیده
تا بدین بس عیب ما پوشیده ❊ قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش ❊ متصل گردان بدریاهای خویش ❊ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید در راه او با عدو
ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز بازبسته که بی آن رستگاری حقیقی دست
ندهد اول ایمان که اصابت نور است در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک
بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوت است در بقاء لاهوت و عارف بسبب این از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد
و آن اضمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد نظم چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب ❊ از ظلمت
هستی تو آثار نماند ❊ از چهرهٔ وحدت بکف پردهٔ کثرت ❊ تا در نظرت اندک و بسیار نماند اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند به پرستش اصنام
و ملایکه و عجل و غیر آن لَوْ اَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشانرا مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن همه با آن همه
یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس از آن کافران باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس خود کنند مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ از عذاب روز رستخیز
مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ و مر ایشانراست در آن روز عذابی دردناک يُرِيدُونَ میخواهند
یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند اَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وَلَهُمْ
عَذَابٌ مُقِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دائم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد فَاقْطَعُوا اَيْدِيَهُمَا پس ببرید دستهای
راست ایشان را چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک رح زیاده چند آنچه باشد از حرز یعنی
جائیکه در آن نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد و پنهان بردارند جَزَاءً بِمَا كَسَبَا جزای پاداش میدهد ایشانرا پاداش
دادنی بآنچه کرده اند و آن ترک حرمت است در مال مؤمن نَكَالًا مِنَ اللّٰهِ و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا ایشان و دیگران بازدارد و از رجوع بمثل آن عمل
وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است در حکم خود حَكِيمٌ دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی
وَاَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی عود ننماید فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ پس بدرستی که خدای توبه او را قبول
کند اما قطع ید ساقط نشود بر آن تائب اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است گناهان او را رَحِيمٌ مهربان است برو که در محشر او را رسوا نکند اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب
بحضرت علیه الصلوة والسلام است و مراد امت اند یعنی دانستید اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین يُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها
از مغفرت و تعذیب قَدِيرٌ توانا است يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب بآنحضرت علیه الصلوة والسلام است که آنحضرت را بلقب یاد کرد و انبیای دیگررا
بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم ءانت قلت چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه
و علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ ترا اندوهناک نگرداند کردار آنکسانیکه از روی عناد
يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند و خود را می افکنند در کفر مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه گفتند اٰمَنَّا ایمان آوردیم ما و آن گفتن همین است بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای
ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِينَ
هَادُوا و بعضی ازان کسانیکه دین یهود دارند سَمّٰعُونَ لِلْكَذِبِ شنوندگان قول ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون
میرفتند و میگفتند از محمد علیه الصلوة والسلام چنین شنیدیم و نشنیده بودند و آنها یهود مدینه بودند سَمّٰعُونَ لِقَوْمٍ اٰخَرِينَ شنوندگان برای گروهی دیگر که
لَمْ يَاْتُوكَ نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند نزول آیت اسباب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا
کرده بودند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم تورات رجم بود یهود ملاحظهٔ بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد

که به یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف او یند کسی بدیشان فرستند تا حد زانی محصن و پرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر برجم امر
فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه درمیان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمودند که به حکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل ع م بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود
که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریت فرموده که ایشانرا چهل تازیانه طلا کرده بقیر زنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه کرده بازگونه
بر درازگوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل علیه الصلوة والسلام آنحضرت را خبر داد که دروغ می گویند و ابن صوریا که اعلم ایشان است میداند که حکم توریت رجم است
نه جلد حضرت فرمود که درمیان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناترین همه اهل زمین است بتوریت حضرت
علیه الصلوة والسلام فرمود که درمیان ما و شما در حکم توریت او حکم باشد گفتند آری به حکم او راضی می باشیم حضرت علیه الصلوة والسلام بحضور او امر فرمود بعد از چند
روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت میان من و اینها تو حاکم باش که داناتر یهودی ابن
صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریت را بر موسی علیه الصلوة والسلام نازل گردانید و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل فرعون نجات
داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است یا نی ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم که توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم
اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه حکم کرد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون چهار گواه بزنای محصن و محصنه گواهی
دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی ع م که در توریت نیز همین حکم فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم
قرار داده اند پس حضرت علیه الصلوة والسلام بفرمود تا هر دو را رجم کردند و نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر داد **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ** تغییر میدهند کلمها
یعنی آیت رجم را **مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ** بعد از آنکه خدای وضع کرد آن را در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند **يَقُولُونَ** میگویند یهود خیبر **إِنْ
أُوتِيتُمْ هٰذَا** اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد علیه الصلوة والسلام به جلد حکم کند **فَخُذُوهُ** پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید **وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ** و اگر این حکم
نشما ندهند و برجم فرمایند **فَاحْذَرُوا** پس حذر کنید از قبول آن **وَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ** و هر کرا خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او **فَلَنْ
تَمْلِكَ لَهُ** پس هرگز بدست نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او **مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا** از خدای چیزی را در دفع آن فتنه **أُولٰئِكَ** آن گروه **الَّذِينَ** آنانند در ازل
لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ نخواست خدای **أَنْ يُطَهِّرَ** آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق **قُلُوبَهُمْ** دلهای ایشان را **لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ** مر ایشانراست در دنیا
رسوائی و یا آنکه جزیه دهند و از مومنان ترسند **وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ** و مر ایشانراست در آن سرای **عَذَابٌ عَظِيمٌ** عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ
سَمّٰعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ بستن **أَكّٰلُونَ لِلسُّحْتِ** خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام **فَإِنْ
جَاءُوكَ** پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ** پس حکم کن میان ایشان **أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ** یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را
درین آیت میان حکم و اعراض **وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ** و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی **فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا** پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزیرا **وَإِنْ
حَكَمْتَ** و اگر حکم کنی **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ** پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل **إِنَّ اللّٰهَ** بدرستی که خدای **يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** دوست میدارد عدل
کنندگان را در حکم **وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ** و چگونه حکم می سازند ترا **وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ** و حال آنکه توریت نزد ایشان هست **فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ** در آن حکم خدای است
برجم **ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ** پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند **مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ** از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان **وَمَا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ**
و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا **إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ** بدرستی که ما فرو فرستادیم توریت را **فِيهَا هُدًى** در وی راه نمودنی بحق **وَنُورٌ** و روشنی
که ظلمات شبهات را دفع کند **يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ** حکم کرده اند بتوریت پیغمبران بنی اسرائیل **الَّذِينَ أَسْلَمُوا** آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را **لِلَّذِينَ هَادُوا**
برای آنها که متدین اند بدین یهودیه **وَالرَّبّٰنِيُّونَ** و حکم کرده اند عارفان ربانی **وَالْأَحْبَارُ** و زاهدان ایشان نیز برای ایشان **بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ
كِتٰبِ اللّٰهِ** بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت توریت یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضییع **وَكَانُوا عَلَيْهِ** و بودند بر آن کتاب **شُهَدَاءَ**
گواهان که بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا **فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ** پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق بر مردمان **وَاخْشَوْنِ** و از من بترسید در حکم نمودن
مکنید **وَلَا تَشْتَرُوا** و مخرید شما ای **بِآيٰتِي** احکام شما **ثَمَنًا قَلِيلًا** بهای اندک را که رشوت مال بی اعتبار و جاه ناپایدار است **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ**
و آنها که حکم نکنند **بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ** بآنچه خدای فرو فرستاد یعنی یهود **فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ** پس آن گروه ایشان کافرانند **وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ** و نوشتیم بر بنی اسرائیل
فِيهَا در توریت **أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ** آنکه بکشند یکتن را بقصاص یکتن و بنی نظیر بخلاف حکم خدای عوض یکتن دو تن میکشتند از بنی قریظه **وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ**

و دیگر حکم کردیم که چشمی بچشمی و بر بردن روشنائی نه در کندن وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ و بینی به بینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان
وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ و جراحتها که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند دران چیز که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و دران چیز که مساوات نگاه
نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق
كَفَّارَةٌ لَهُ کفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفاره معفو عنه باشد بسقوط قصاص ازو و اجر عفو کننده بر خدای باشد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و انها که حکم نکردند
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای منزل گردانیده و آن جهود اند که در عوض یکتن دو تن میکشند فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند
در غیر موضع ان وَقَفَّيْنَا و در آوردیم ما عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بر پی پیغمبران عیسی ابن مریم را مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده بود لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مر آن چیز را که پیش ازو فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب تورت وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و دادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در وی راه نمودنی است بتوحید
وَنُورٌ و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آن چیز را که پیش ازو بود از تورت وَهُدًى
و گردانیدیم او را راه نمائی وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پند دهنده مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
فِيهِ بآنچه خدای فرو فرستاده است و مراد حکم است در وقتیکه منسوخ نشده بود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنکه حکم نکرد بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای نازل کرده چون
ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن گروه بیرون رفتگان اند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی و راستی مُصَدِّقًا در حالتیکه او مطابق است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنرا که پیش ازو
بوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نگاه بان است بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از وی راست میشود یا گواه است مر
کتب را بصحت فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص و این آیه ناسخ حکم تخییر است
که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و از پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتیکه مایل باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آن چیزیکه بتو آمده است از حکم راست لِكُلٍّ
جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر هر گروهی را ساختیم از شما شِرْعَةً شریعتی وَمِنْهَاجًا و راهی روشن شریعت آن است که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود
به حدیث پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر آینه میساخت شما را یک امت متفق بر یک ملت وَلَكِنْ
لِيَبْلُوَكُمْ و لیکن می آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه شما را داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس شتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است إِلَى اللَّهِ بسوی خدای است مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را در
وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید که در و اختلاف می کنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان
اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده بتو سبب نزول آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم
نزد محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام شاید که او را از راه بریم و بشعبده و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند که ای محمد علیه الصلوة والسلام دانسته که ما از اشراف
قوم و دانایان ایشانیم و چو ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم ما در دها و انواع خصومتها است و ترا حکم میسازیم
اگر در قصاص چنان حکم کنی که رضای ما است دین ترا مسلم داریم حق سبحانه و تعالی رسول خود را خبر داد و از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرموده و گفت حکم کن بفرستاده
خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوهای ایشان وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ
از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است
که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بدیشان عقوبت بهاء بر خی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ
لَفَاسِقُونَ بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این آیه جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیه آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیه را يَبْغُونَ
می طلبند و حد زنا و قصاص چون به حکم تورت و قرآن راضی نمی شوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
برای قومی که تدبیر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت رض با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام مخاصمه کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعدد زن و مردان ایشان مستظهر توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا
کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبدالله بن ابی گفت که من از دوایر کار روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفا
منند گزیر ندارم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ فرا مگیرید یهودان و ترسایان را

بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان‌اند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هرکه از شما ایشان را دوست
دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که او نیز از جملهٔ ایشان باشد این سخن غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ پس تو می‌بینی
آنان را که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ میشتابند در دوستی و یاری جهودان يَقُولُونَ میگویند
نَخْشَى میترسیم أَنْ تُصِيبَنَا از آنکه برسد ما را از گردش روزگار دَائِرَةٌ حادثه‌ای یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این
اندیشهٔ ایشان را باطل کرده فرمود فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول علیه الصلوة والسلام و یاران او و مراد فتح مکه است
یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیماء و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان
عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند از نفسهای خود در موالات یهود یا شک در کار پیغمبر علیه الصلوة والسلام نَادِمِينَ پشیمان شدگان
وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند مؤمنان مر یکدیگر را أَهَؤُلَاءِ آیا این گروه‌اند الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آنانکه سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
غلیظ‌ترین سوگندان خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ بدرستی که ایشان با شما اند و امروز پردهٔ ایشان دریده شده و معلوم گشت که دروغ میگفتند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
باطل شد همه عملهای ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس گشتند زیان‌زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ هرکه برگردد از شما یعنی مرتد شود عَنْ دِينِهِ از دین خود این اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن
و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة والسلام تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از بحران و بعضی از دادن زکوة باز
ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی‌یاری و مددکار
نخواهد ماند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که يُحِبُّهُمْ آنکه او دوست میدارد ایشان را وَيُحِبُّونَهُ و ایشان دوست
میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ سخت‌دل و منقلب و بیرحم باشند بر کافران
و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت روی با موسی اشعری کرده گفت هم قوم هذا و هستند
مجاهدان روز قادسیه که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل عرب یمن اند و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری
رض بر آنند که این قوم ابابکر صدیق است رض و اصحاب او از مهاجر و انصار رض که با اهل ردت جنگ کردند يُجَاهِدُونَ صفت آن قوم میکند و میگوید
جهاد کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَخَافُونَ و نترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت‌کننده ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ این صفتها
که مذکور شده افزونی کرم اوست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا میدهد هرکه میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر خلق خود عَلِيمٌ داناست بکسی
که استحقاق آن دارد و علما را در باب يحبهم و يحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست
در دنیا و عطای حسن ثواب و کرامت بی‌حساب در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقه محبت
خدای با بنده آنست که او را بحضرت خود قریب و نزدیک گرداند و محبت بنده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند و ارباب حقیقت بر آن‌اند
که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث　بیت　چون تجلی کرد اوصاف قدیم ٭ پس بسوزد وصف محدث را کلیم ٭ هرگاه که صدمات
سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام يحبهم وجود فانی محبت را در توبهٔ اضمحلال انداز و دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت يحبونه
رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد لله افناء الناسوتیه فی بقا اللاهوتیه و محبة الله للعبد
ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة و در منازل السائرین پیر هراة خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده که محبت در بدایات تلذذ است
بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات و در حضرت احدیت بفنای رسم حدوث در عین ازلیه از سمنون
محب پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می‌پرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود در این ساعت با حضرت علیه الصلوة
والسلام بودم و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملایکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ [illegible]
از طائر آشیانهٔ منه بدأ و الیه یعود بود و در هوای هویت طیران مینمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد
و آن مرغ در خاک و خون غلطان می‌بود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة التی بود بمرد و بالش بسوخت و جان بداد　نظم

بسکن مرغ سحری وغم کلزار بسوخت ؛ جکر لاله بران ولشده زار بسوخت ؛ حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه
آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت کشت وبجهة موعظهٔ حاضران وتنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد صاحب
لوامع انار الله قلوبنا بلمعاه وارادات فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خویش جمعا وتفصیلا وآن یا از مقام جمع بود بجمیع وآن شهود جمال
ذات است در مرات ذات بی توسط کائنات ؛ رباعی ؛ معشوق که کس سر جمالش نشناخت ؛ در ملک ازل لوای خوبی افراخت ؛ بی طاس سپهر
بوده بی مهره مهر ؛ هم خود بخود این نرد محبت می باخت ؛ ویا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یکانه در مظاهر بیچون وکرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند
وسطوات صفات کمال خود می نماید رباعی جانانکه دم عشق زند با همه کس ؛ کس را نرسد بدا عشق وست هوس ؛ مرآت شهود اوست ذرات وجود
با صورت خود عشق همی بازد وبس ؛ یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده میکنند والیشان
جمال مقید زائل را مقصود کلی دانند وبلذت جمال خورسند وبمحنت فراق دردمند گردند نظم ای حسن توکرده جلوها در پرده ؛ صد عاشق ومعشوق
بدید آورده ؛ بربوی تو لیلی دل مجنون برده ؛ در شوق تو وامق غم عذرا خورده ؛ ویا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص خت فکرت از کارخانه فعال
وآثار بیرون برده اند وخرق حجب واستار شئون وصفات که مهاوی افعال وآثار ند کرده متعلق همم وقبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی
صفات رفیع الدرجات دیگر نیست نظم بیرون زحدود کائنات است دلم ؛ برتر ز احاطهٔ جهات است دلم ؛ فارغ ز تفاصیل صفات است دلم ؛
مرآت تجلیات ذات است دلم ؛ وازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبهٔ میل است از وبتفصیل ویحبونه از مقام میل از تفصیل
به جمع وحضرت عبد الله قدس سره در رساله که برنام والدین بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون نیک درنگری حق جل وعلا در هر مرتبه از مراتب جز خود را
دوست نداشته است بیت یحبهم ویحبونه چه اقرار است ؛ بزیر پرده نگر خویشرا خریدار است ؛ زیرا که دوست داشتن صاحب جمال
آئینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ جمال خود است در وی پس در حقیقت خود را دوست داشته است وصاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبت ومحبوبیت
که در این آیت لسان را ثابت است به حقیقت قرب فرایض ونوافل پی تواند برد بتامل وافی والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله بن ابی سلام تابع
خود بحضرت نبوت علیه الصلوة والسلام آمد وگفت یا رسول الله قریظه ونظیره که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان وموافقت ما مسلمانان سوگند خورده
اند که با ما در یک جا جمع نشوند وتا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند وما بواسطه بعد منازل از صحبت مجالست اصحاب شما محروم میمانیم
حال ما چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ جز این نیست که دوست شما به حقیقت خدای است وَرَسُولُهُ وفرستادهٔ او
یعنی محمد علیه الصلوة والسلام وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وآن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام ابن سلام چون این آیت بشنید گفت
رضینا بالله ورسوله وبالمؤمنین اولیاء پس صفت مومنان میکند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ آنانکه بر پای میدارند نماز را وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ ومیدهند
زکوة را وَهُمْ رَاكِعُونَ ؛ وحال آنکه ایشان خشوع وفروتنی میکنند در نماز وزکوة خود وگفته اند این حال مخصوص است به يُؤْتُونَ یعنی زکوة میدهند در
حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که باحسان دارند ومسارعتی که در ادای آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان مرتضی علی رض
نازل شده ودر اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد ومردمان بعضی در رکوع وجمعی در قیام بودند
دیده مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود گفت این خاتم بمن داده اند حضرت فرمود که این عطا
کرده است درویش اشارت بعلی رض کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داده است سائل گفت عطای وی در رکوع حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
تکبیر گفت واین آیه برخواند که گذشت وَمَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وهر که دوست دارد خدا را وَرَسُولَهُ ورسول او را وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وآنانرا که ایمان آورده اند
یعنی مهاجر وانصار فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ پس بدرستی که لشکر خدای هُمُ الْغَالِبُونَ ایشان غالبانند در خبر است که رفاعه بن زید وسوید بن حارث
از یهود که اظهار اسلام میکردند وبآخر منافق شدند وبعضی از اصحاب را با ایشان طریق مودتی ومصاحبتی در میان بود آیت فرستاد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ
اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا مگیرید آنانرا که گرفته اند دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزاء وبازی یعنی ظاهر میکنند
اسلام را ومخفی میدارند کفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ وفرا میگیرید
کافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای بترک مناهی او إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی مقتضای آن میکند
که با دشمنان حق دوستی مکنید وَإِذَا نَادَيْتُمْ وچون ندا میزنید ومردم را میخوانید إِلَى الصَّلٰوةِ بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا میگیرند منادات

یا نماز را سخریه و بازی چون مؤمنان بعد از استماع بنماز برخواستندی یهود با یکدیگر میگفتندی بطریق استهزا قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدندی و در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی بخانه او در آورد و ترسا با اهل و عیال خود بخواب بود شراره از آن بجست و خانه او را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذٰلِكَ این استهزاء از ایشان باذان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند درین استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری چند از یهود از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بآنچه بما فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الخ چون نام حضرت عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدا که ما نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای محمد ای اهل کتاب مراد یهود اند هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا آیا عیب میکنید ما را و انکار میکنید یعنی عیب و انکار میکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنرا که ما ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه بما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و دیگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگوای محمد آیا خبر دهیم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ به بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادیان است و اهل این دین کم بهره اند یعنی شما را آگاه کرده ایم و خبر دهیم از دین قومی که بدترند مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ از جهت جزای که ثابت است ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ آنکه لعنت کرد خدای ورا وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بروی و آن یهود اند که خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بران صورت چنانچه اصحاب السبت را وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی را وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستند طاغوت را مراد او گوساله است یا کعب ابن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برداری او کردند أُولٰئِكَ آن گروه ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدترند از جهت منصرف خود در روز قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد وَأَضَلُّ و گمراه ترانند عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از میان راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان آوردیم همچو شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشان است در وقت دخول و خروج وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق و کینه با مسلمانان وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتابی میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت یا ربوا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نمیکنند ایشانرا علماء ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت یا ربوا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ هر آینه بد چیزیست آنکه ایشان و نهی و منع ایشان می پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت روزگار میگذرانیدند و چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان با نکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان به سخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بربسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ می سازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده شده اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن واهی بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه دستهای الله تعالی گشاده است یعنی جواد و وافر کرم او وافی است و ید صفتی است مر خدایرا از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد و در ینابیع آورده که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی وی را موافق به حکم او وا باید نمود چنانچه درین محل این سخن همه دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله در عطاء بید واحد واقع میباشد اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیل است بر آن که عطاء او اکثر من آن یحصی است يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده میکرداند بسیاری را از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرود می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافر اند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیان است باستماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذائی که صالح است مر اصحاء را مرض بعض روی با فزونی مینهد وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکندیم ما در میان طوائف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نشود كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی برای حرب کردن با رسول الله علیه الصلوة والسلام أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشانید آن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند پرداخت وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا

در زمین فسادا برای تباه کاری که فتنه انگیزند والله لا یحب المفسدین ۝ خدای دوست نمیدارد تباه کاران را ولو ان اهل الکتاب و اگر چنانچه اهل کتاب
امنوا ایمان آوردندی به محمد علیه الصلوة والسلام واتقوا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لکفرنا عنهم هر آینه ما در میگذرانیدیم از ایشان
سیئاتهم گناهان ایشان را ولادخلناهم و هر آینه در می آوردیم ما ایشان را یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنات النعیم ۝ در بهشتها با ناز و نعمت ولو
انهم و اگر ایشان اقاموا التورىة والانجیل بپا داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم و اقامت کردندی آن را
که فرو می آید بدیشان من ربهم از پروردگار ایشان که آن قرآن است لاکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش ومن تحت
ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه و میوه ایشان چندان میشدی که از زبر سر می چیدندی و از زیر پای
برمیداشتندی از بسیاری آنکه بر زمین ریخته بودی منهم از جهودان امة مقتصدة گروهی اند راست رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت علیه الصلوة
والسلام ایمان آورده اند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان ساء ما یعملون ۝ بد است آنچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ
برسان بکافه خلایق ما انزل الیک تمام آنچه فرو می آید بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد
و غیر آن وان لم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام آن را نرسانیدی فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند
آن را که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است والله یعصمک و خدای نگاه میدارد من الناس از شر مردمان کسی را بقتل بر تو دست نخواهد
بود ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الکافرین ۝ راه ننماید گروه کافران را بتسلط بر تو از انس ابن مالک رض منقولست که آنحضرت را شبها حراست
و پاسبانی میکردندی چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان
باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قل بگو ای محمد یا اهل الکتاب که ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیموا
التورىة والانجیل تا وقتیکه اقامت کنید حکم توریت و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از آن پا قائم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن
ایمان آوردن است به محمد علیه الصلوة والسلام وما انزل الیکم و تا زمانیکه بپا دارید اوامر و نواهی آن را که فرستاده میشود به شما من ربکم از آفریدگار شما
یعنی قرآن ولیزیدن کثیرا منهم و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی
باستماع قرآن می افزاید ایشان را طغیانا و کفرا بیدادی و ناگرویدگی فلا تاس پس اندوهناک مباش علی القوم الکافرین بر زیادتی کفر و طغیان
گروه کافران ان الذین امنوا بدرستی که آنها که ایمان آورده اند بزبان والذین هادوا و آنانکه دین یهودی گرفتند والصابئون والنصاری
و صابیان و ترسایان همچنین من امن هر که ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بالله والیوم الاخر بخدای و بروز بازپسین وعمل صالحا و بکند عملی
پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عقاب ولا هم یحزنون ۝ و نیستند ایشان که اندهگین باشند از فوت ثواب لقد
اخذنا هر آینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان به محمد علیه الصلوة والسلام وارسلنا و فرستادیم
الیهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی ع م کلما جاءهم رسول هر گاه که آمد بدیشان رسولی بما لا تهوی انفسهم
با آنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد ع م وفریقا یقتلون و گروهی را
بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب علیه السلام وحسبوا و می پنداشتند بنی اسرائیل الا تکون فتنة آنکه نباشد بلای و محنتی ایشان را از قتل و تکذیب
انبیاء فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وصموا و کر شدند از استماع سخن راست که بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله علیهم پس عرض
کرد خدای تعالی توبه را بر ایشان به بعثت عیسی علیه السلام ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور و کر شدند کثیر منهم بسیاری از ایشان با نکار محمد مصطفی
علیه الصلوة والسلام والله بصیر و خدای بینا است بما یعملون ۝ با آنچه عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لقد کفر الذین
بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم مسیح پسر مریم است وقال المسیح و گفت
مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را ربی و ربکم که پروردگار من و آفریدگار من و شما است یعنی من بنده ام مخلوق
و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب شاید نه مربوب انه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آرد بخدای فقد
حرم الله علیه الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرده است بر وی بهشت را وماویه النار و جای او در دوزخ است وما للظالمین و نیست
ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند من انصار هیچ یاری و مددکاری که دفع عذاب از ایشان کند لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند

آنان از ترسایان که از وط بادانی قالوا ان الله ثالث ثلثة گفتند که الله یکی از سه آله است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان
خدای و مریم و عیسی علیهما السلام و هر یکی ازینها آله اند و خدای یکی ازین سه است وما من اله و حال آنکه نیست خدای در وجود ذاتی و واجب مستحق عبادت الا اله
واحد ط مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شوکت وان لم ینتهوا و اگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند و بتوحید
قائل نشوند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم ه عذابی دردناک که الم او دایم بود افلا یتوبون آیا
رجوع نمیکنند الی الله بخدای از قول تثلیث ویستغفرونه و آمرزش نمیخواهند ازو باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند
والله غفور و خدای آمرزنده تائبان است رحیم ه مهربان است بر مستغفران وما المسیح ابن مریم نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدای میگویند
الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته اند پیش ازو فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشان
را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی ع م اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر عیسی ع م بی پدر مخلوق شد
آدم علیه السلام بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس آیات انبیاء علیه الصلوة والسلام ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد
وامه صدیقة و مادر او یعنی مریم بسیار صدق گو بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار می نمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه
وکانت من القانتین کانا یاکلان الطعام ط بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت
بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف ببین که چگونه نبین لهم الایات بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس باز بنگر در حال ایشان که انی
یؤفکون ه چگونه برگردانند ایشانرا از دریافتن و پذیرفتن حق قل بگوای محمد ترسایانرا اتعبدون من دون الله آیا می پرستید بدون خدای
ما لا یملک لکم آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا ط نه زیان و نه سود را یعنی عیسی ع م تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلا و عنا
یا عطا کند سودی از صحت و غنا والله و خدای که معبود بحق است هو السمیع او است شنوای اقوال باطله شما العلیم ه دانا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب
بگوای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه غلوی یهود است در مذمت
عیسی ع م و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف قوم خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند
پیش ازین قبل از بعث پیغمبر علیه الصلوة والسلام واضلوا کثیرا و بعناد گمراه ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء
السبیل ع از طریق راست بعد از بعث آنحضرت علیه الصلوة والسلام لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل لعنت کرده شدند کافران از فرزندان
یعقوب ع م یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم ط و بر زبان
عیسی ع م نیز که اصحاب مائده را نیز همین گفت ذلک این لعن مر ایشانرا بما عصوا وکانوا یعتدون ه بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد در
میگذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان مر بعضی را عن منکر فعلوه ط از عملی زشت که میکردند لبئس ما کانوا
یفعلون ه بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکنند درین آیت تهدید عظیم است آنها را که نهی منکر نمیفرمایند با آنچه میتوانند ترى کثیرا منهم می بینی بسیاری را
از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یتولون الذین کفروا ط دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه
رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص نمود لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزی است آنچه پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان
نفسهای ایشان و آن چه چیز است ان سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان وفی العذاب هم خالدون ه و ایشان جاوید باشند
در عذاب ولو کانوا یؤمنون اگر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدای و پیغمبر خود وما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است بر آن پیغمبر
یعنی توریت ما اتخذوهم اولیاء هر آینه فرا نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی ع م و حکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد
منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و بمحمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن کثیرا و لیکن بسیاری منهم از یهود و یا منافقان
فاسقون ه خارجانند از دائره ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمانرا عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا با آن
کسانیکه گرویده اند الیهود جهودانرا والذین اشرکوا و آنانرا که شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنانرا جهودان و مشرکان اند و بدین سبب در
مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم و هر آینه می یابی نزدیک ترین آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مؤمنان الذین
قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمی جویند ذلک آن قرب مودة بان

مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّیْسِیْنَ دانایان و راستگویانند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه نشین اند وَاَنَّهُمْ لَا یَسْتَكْبِرُوْنَ ۝ و بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب اویند چه انصاری حبشی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما انصاری حبشه که چون قرآن از جعفر بن ابی طالب رض استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مائل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آورد و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علماء مملکت خود بخدمت حضرت محمد مصطفی علیه الصلوٰة والسلام فرستاد و چون ایشان بآستانهٔ حضرت رسالت پناهی رسیدند آن حضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام و ایمان قبول کرده بایکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بآنچه بر عیسی نازل شده و مقصود از قائلان انا انصاری ایشانند والسلام

وَاِذَا سَمِعُوْا ۷

مَا اُنْزِلَ و چون می شنوند این علماء و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار علیه الصلوٰة والسلام آنچه فرستاده شده است اِلَى الرَّسُوْلِ بسوی رسول علیه الصلوٰة والسلام تَرٰۤى اَعْيُنَهُمْ می بینی تو چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ میریزد اشک مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناختند از سخن راست يَقُوْلُوْنَ میگویند رَبَّنَاۤ اٰمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ پس بنویس ما را از گواهان که اداء شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد مصطفی علیه الصلوٰة والسلام یا ما را داخل امت محمد علیه الصلوٰة والسلام گردان که گواهان انبیا علیهم الصلوٰة والسلام اند بر روز قیامت در خبر است که یهودان مدینه رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و مدعیها است که ما را دعوت میکنند و قبول نمیکنیم با اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای وَمَا جَآءَنَا مِنَ الْحَقِّ ۝ و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام وَنَطْمَعُ اَنْ يُّدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنکه ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصّٰلِحِيْنَ ۝ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام اند فَاَثَابَهُمُ اللّٰهُ پس جزا داد خدای ایشان را بِمَا قَالُوْا بآنچه گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا منازل آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ؕ در حالتیکه جاوید باشند وَذٰلِكَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ و اینست پاداش نیکوکاران را وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَاۤ و بدروغ داشتند آیتهای ما را اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ ۝ آنگروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام برای صحابه وصف قیامت میکرد و از اهوال شمه آن روز بازمی نمود تنی چند اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رض از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شدند و بر آن اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراشی خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام رسیده با ایشان گفت که من مامور نیستم بر آنچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حق است پس روزه دارید و افطار کنید و شب قیام نمائید و بخسپید که من بر می خیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار می نمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتي فليس مني و این آیت نازل شد يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مؤمنان لَا تُحَرِّمُوْا حرام مکنید طَيِّبٰتِ مَاۤ اَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده وَلَا تَعْتَدُوْا ؕ و تجاوز از حدود الٰهی که آنچه حلال ساخته است بر شما بر خود حرام مسازید اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ ۝ بدرستی که خدای دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند وَكُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حَلٰلًا طَيِّبًا ۪ در حالتیکه حلال و پاک باشد وَّاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْۤ و بترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ ۝ شما بدو گروید گان اید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده ایم این آیت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ مواخذه نمیکند شما را خدای بِاللَّغْوِ فِيْۤ اَيْمَانِكُمْ بلغو در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی که بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست وَلٰكِنْ يُّؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُّمُ الْاَيْمَانَ ۚ بآنکه به بندید سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فَكَفَّارَتُهٗۤ پس کفارت شکستن آن اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسٰكِيْنَ طعام دادن ده مسکین هر یکی را مدی بقول امام شافعی رح و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رح صاعی بوزن عراقی چهار من است که هشت

رطل باشد و بوزن حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل الحجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من است و بر هر تقدیر طعام باید داد مِنْ
أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میان آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع
که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بزنی دهد معجر نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا کفارت
آزاد کردن بنده است و امام شافعی رح در وی ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب می باید خواه مومن و خواه کافر فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد یکی ازین
کفارات ثلثه فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس کفارت او روزه سه روز است پی در پی و نزد امام شافعی رح تتابع شرط نیست ذَٰلِكَ این که مذکور شد كَفَّارَةُ
أَيْمَانِكُمْ کفارت سوگندان شما است إِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاه دارید زبان
خود را و سوگند مخورید كَذَٰلِكَ همچنین که کفارت یمین را بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما نشانهای شرع را لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ تا شاید که شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیت نازل گردانیده اول در مکه وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ
وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا و در آن زمان حلال بوده دوم وقتیکه عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت محمد
مصطفی علیه الصلوة والسلام جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمع بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال می نمودند
سیوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رض که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا آت خواند آیه آمد لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری
اکثر صحابه گفتند که شرب چیزیکه میان ما و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی ترک نمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان
را که سعد بن وقاص رض از ایشان بود بمهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد بن وقاص رض از انشاء شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود
فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام عرض کرد فاروق اعظم
رض بان نیاز بگشاد و دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره مومنان إِنَّمَا
الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است وَالْمَيْسِرُ و قمار و این نیز عام است نرد و کعب و بیضه و غیر آن وَالْأَنْصَابُ و بتان که نصب کرده اند
برای عبادت و سنگها که بران ذبح میکنند وَالْأَزْلَامُ و تیرهای اقداح رِجْسٌ پلید است مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسه و تزیین شیطان فَاجْتَنِبُوهُ پس
اجتناب کنید ازین پلیدها لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ آنکه
افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَيْسِرِ و در باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
از یاد کردن خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گذاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس هستید شما باز ایستادگان و استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه
بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیت نازل شد عمر رض گفت انتهینا یا رب و در تفسیر آورده که درین آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول
آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و شرک سر همه حرامها است پس این نیز حرام باشد
سیوم او را رجس گفت یعنی پلید است حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو بر کناره شوید و هر چه دور
بودن ازو فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری باجتناب ازو منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام است هفتم فرمود که بسبب دشمنی
و خصومت است و هر چه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد آن حرام است نهم
سبب منع است از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید ازان یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیدی که در حدیث آمده
عاقلان را همین کفایت است که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چو بت پرستنده است نظم می نگی دان جگر آمیخته * بر جگری بی نمکان ریخته
بیخبر آن مرد که چیزی چشید * کش قلمی بیخردی در کشید * وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید رسول را
در آنچه امر و نهی میکند وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا
آنکه نیست بر رسول ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن روشن پس حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند بلکه ضرر بشما عاید شود آورده اند که چون آیه
تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا
نیست بر آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کرده اند جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا گناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان
نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اثمی نیست إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکنند کارهای پسندیده

ثُمَّ اتَّقَوا پس پرهیز نمایند از محرمات وَآمَنُوا و ایمان آورند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود وَأَحْسَنُوا ٥ و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ٥ و خدای دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده میان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متالم میشدند حق سبحانه این آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّٰهُ ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید شما را خدا تعالی یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ میرسند بآن دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُكُمْ و نیزه های شما چون کبار صید و این ابتلا برای آن است لِيَعْلَمَ اللّٰهُ تا به بیند خدای یا بداند دوستان او مَنْ يَخَافُهُ آنکس را که از و میترسد بِالْغَيْبِ ٥ در غیب یعنی هنوز او را ندیده فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد درگذرد و شکار کند بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد ازین ابتلا فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٥ پس مر او راست عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ مکشید شکاری را و آن در مذهب امام اعظم رح حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی رح و امام مالک رح مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ و مردار خواره کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وَأَنْتُمْ حُرُمٌ ٥ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ و هر که بکشد از شما صیدی را مُتَعَمِّدًا بعمد یعنی داند که محرم است و قتل صید برو حرام مراد ابو الیسر است رض که در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت بر واست و گرنه هر محرمی که بکشد بعمد صیدی یا بخطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس برو واجب است جزا مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند آن يَحْكُمُ بِهِ که حکم کند بران جزا ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود هَدْيًا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بَالِغَ الْكَعْبَةِ رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین أَوْ كَفَّارَةٌ یا بر وست کفارت آن قتل طَعَامُ مَسَاكِينَ ٥ طعام دادن درویشان أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ تا بچشد کشنده صید در احرام وَبَالَ أَمْرِهِ ٥ گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت بباید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثله نزد امام شافعی و مالک رحمهم الله برابر در خلقت و هیئت است چنانچه مثلا در شترمرغی شتری و در گورخری گاوی و در آهو گوسفندی و در آهو بره بره و علی هذا القیاس و بقول امام اعظم رح آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی دارد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد و نزد امام شافعی رح هر درویشی را مدی طعام باید داد عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ درگذشت و عفو کرد خدای آنچه گذشت است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ ٥ پس خدای انتقام کشد ازو وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ ٥ خداوند انتقام است بر کسی که اصرار میکند در معصیت أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخلند وَطَعَامُهُ و طعام دریا حلال کرده شد یعنی آنچه آب برکنار افکند مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادامیکه باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدا تعالی کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ بسبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهة آنکه ایمنی از نهب و قتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج و مناسک در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در وی از قتل و غارت ایمن باشند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قوام کارها یعنی باینها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون اند ذَٰلِكَ آنچه گفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللّٰهَ آنکه به تحقیق خدا تعالی يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانها و زمین هاست وَأَنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٥ بهمه چیزهای داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستی که خدا تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت کننده است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥ و بدرستی که خدا تعالی آمرزگار و مهربان است بر کسی که از محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نباشد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدا می داند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ ٥ و آنچه نهان میسازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ بگو ای لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ مساوی نیست پلید وَالطَّيِّبُ و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اعمال و اموال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر چه بشگفت

اگر چه ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار جودت و روائت دارد نه قلت و کثرت فاتقوا الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یا اولی الالباب
ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم تفلحون ۰ و شاید که شما رستکار شوید و در معالم از ابن عباس رض نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام سوالها میکردند یکی میکفت پدر من کیست و دیکری میکفت که شتر من کم شده کجا است حق تعالی آیت فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه کرویده اید
لا تسئلوا مپرسید عن اشیاء ان تبد لکم از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تسؤکم اندوهکین کرداند شما را وان تسئلوا عنها و مپرسید از چیزها
که اگر بپرسید از آن حین ینزل القرآن در وقتیکه فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما و از عهده آن بیرون نتوانید آمد عفا الله عنها عفو کرد
خدای از آن یعنی مپرسید از چیزهای که خدای درکذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد بندکان را آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک کفت آیا در
هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از وی اعراض فرموده و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا اگر کفتمی نعم هر سال واجب شدی
و شما را توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و این آیت نازل شد که خدایتعالی درکذرانید و بدین سوال شما را مواخذه نیست والله غفور و خدای آمرزکار است
که عفو میکند حلیم ۰ بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی نماید قد سألها بدرستی که پرسیدند از چیزها قوم من قبلکم کروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند
و حواریان که درخواست مائده کردند ثم اصبحوا بها کافرین ۰ پس کشتند بآن سوءالها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نکرویدند و سبب نزول عقوبت
شد بر ایشان پس نیکبخت آنست که از حال دیکران عبرت کیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال نکند و درین باب کفته اند نظم
بکو آنچه کفتن ضرورت شود ؛ و کر کفتها را فرو بند در ؛ بجا آر فعلی که لازم بود ؛ ز افعال بیحاصل اندر کذر ؛ آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرک را از قبایل
عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوائب از پیش
او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن زادی و آخرین بطن مذکر بودی کوش او را بشکافتندی از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن
او منع کردندی و از هیچ آب و کیاه دور نساختندی و آنرا بحیره می کفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهة شفای بیماری و قدوم مسافران
ناقه را کفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه کفتندی و کوسفند چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی
اگر انثی بودی می کفتندی از آن ماست و در میان رمه سر میدادندی و اگر ذکر بودی می کفتند از آن خدایان ما است آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودندی نر را نمی کشتندی
و میکفتندی وصلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم او کرفت آنرا وصیله خواندندی و محلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میکفتندی حمی ظهره یعنی
پشت خود را حمایت کرد و دیکر سواری نمی کردندی و از هیچ آب و کیاه منع نمی نمودندی و او را حام می کفتندی و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام اهل این قبایل سبع بدین آئین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدایتعالی بدین وجه امر فرموده که حق تعالی رد سخن ایشان کرد و آیت آمد که ما جعل الله
تعیین نکرده است خدایتعالی و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز من بحیرة از ناقه کوش شکافته ولا سائبة و نه ناقه رها باز کذاشته ولا وصیلة
و نه شاتی که به برادر خود پیوسته بود و لا حام و نه حمایت کننده ظهر خود را ولکن الذین کفروا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یفترون
افترا می کنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند و اکثرهم و بیشتر کافران لا یعقلون نمیدانند حلال و حرام
و تحلیل آن عقل را کار نفرمایند بلکه بتقلید کذشتکان راه می روند و اذا قیل لهم و چون کویند مر ایشان را که ای سرکشتکان تعالوا بیائید الی ما انزل الله بانچه
خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و بیائید برسول که بیان کننده آن حکم است قالوا حسبنا کویند بس است مارا ما وجدنا علیه اباءنا
آنچه یافته ایم پدران خود را بران اولو کان اباؤهم آیا تقلید میکنند و اگر چه باشند پدران ایشان لا یعلمون شیئا نمیدانند چیزی را و لا یهتدون و نمی یابند
راه را یعنی ایشان جاهل و کمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و رهنمای باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد موافق این نظم است نظم
از مقلد تا محقق فرقهاست ؛ این یکی کوهست و آن دیکر صداست ؛ منبع کفتار این سوزی بود ؛ وان مقلد کهنه آموزی بود ؛ دست در بنیاز نی آزادی
دست در کوری زنی افتی بچاه ؛ یا ایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان علیکم انفسکم بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لا یضرکم
زیان نرساند شما را من ضل هر که بی راهی آنکس که کمراه شد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بحسب طاقت خود و نکوید
که ضلال دیکری مرا زیان ندارد بیت اگر بینی که نابینا و چاه است ؛ و کر خاموش بنشینی کناه است ؛ این آیت وقتی فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند
که بر کافران و تمنای ایمان ایشان میکردند آورده اند که حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نکاه دارید که از کمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست الی الله
مرجعکم جمیعا بسوی خدایتعالی است بازکشتن همه شما فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید آورده اند که تمیم داری

وعدي بن مالک که از انصاري بودند بتجارت عزيمت شام کردند و مسلماني بديل نام که مولاي عمرو بن عاص بود بديشان همراه شد چون بولايت شام رسيدند بديل بيمار شد
آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحيفه ثبت کرده در ميان رخوت مختفي ساخته و مرض وي اشتداد يافت تميم و عدي وصيت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ايشان بعد از
وفات او رخوت او را بجوزه تصرف در آوردند و آنائي از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سيصد مثقال نقره در آنجا بود از ميان امتعه وي برداشتند و باقي را بمدينه آورده
تسليم اهل وي کردند ورثه در ميان اين صحيفه بديل را که مشتمل بر مفصل رخوت و نقود وي بود يافتند و چون اناي مذکور در ميان آن يافته نشد رجوع به تميم و عدي کردند
ايشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلاي حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام آمدند اين آيت آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي کسانيکه گرويده ايد از آنچه شما را
فرموده اند شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهي وصيت است در ميان شما إِذَا حَضَرَ چون ظاهر شود أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ يکي از شما را علامت مرگ پس بايد که گواه شود حِينَ
الْوَصِيَّةِ بهنگام وصيت کردن اثْنَانِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف مِنْكُمْ از اقارب شما يا از مسلمانان أَوْ آخَرَانِ يا دو تن ديگر مِنْ غَيْرِكُمْ
از غير شما يعني از اهل ذمه و حالا اين حکم منسوخ و گواهي ذمي بر مسلمانان نمي شنوند باجماع إِنْ أَنْتُمْ چون شما ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ سفر کنيد در زمين فَأَصَابَتْكُمْ پس
برسد شما را مُصِيبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسيدني يعني نزديک شويد بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بموت مشرف شويد و کس را بر وصيت خود گواه گيريد مسلمانان يا از غير
ايشان اگر در سفر باشيد و گواه ضرورت باشد تَحْبِسُونَهُمَا باز داريد آن دو کس را که غير از شما اند مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز ديگر که هنگام شريف است و وقت اجتماع
فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخداي إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک داريد شما در ايشان و مضمون سوگند اين باشد لَا نَشْتَرِي بِهِ ما بدل نميکنيم باين سوگند
ثَمَنًا بهاي اندک را که آن مال دنيا است يعني براي طمع مال بهيچ سوگند بدروغ نميخوريم وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى و اگر مشهود له نيز خويش ما باشد که سوگند بدروغ ياد
نميکنيم وَلَا نَكْتُمُ و نمي پوشيم شَهَادَةَ اللَّهِ گواهي خدايتعالي يعني گواهي که خدايتعالي ما را باقامت آن فرموده إِنَّا إِذًا بدرستي که ما آن وقت که بپوشيم گواهي را
لَمِنَ الْآثِمِينَ از بزه کاران باشيم پس حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام تميم و عدي را بعد از نماز ديگر نزديک منبر سوگند داد که ما قصد مال بديل نکرده ايم و اين
سوگند را براستي ميخوريم و بفرمود که تا دست از ايشان باز داشتند بعد از آن آن اناي گمشده را در دست ايشان باز يافتند و ميان ايشان و ورثه بديل در آن باب
مجادله از حد اطناب بگذشت و ايشان ميگفتند که ما اين ظرف را از بديل خريده بوديم اما بسبب آنکه ما را بينه نبود اقرار نکرديم و انکارش آورديم ديگر باره بمجلس اشرف
حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام مرافعه کردند آيت آمد فَإِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع يافته شود عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا بر آنکه اين دو گواه کسب کرده اند
گناه را بسبب خيانت فَآخَرَانِ پس دو گواه ديگر يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا بر خيزند بجاي آن دو خيانت کننده مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از قوم آنانکه جنايت
بسبب ايشان واقع شده بر گواهان يعني ورثه الْأَوْلَيَانِ آنانکه اول بودند در ذکر مراد همه اولياي ميت اند و حفص و استحق معلوم ميخواند و اوليان نيز قراءت است
يعني دو گواه که احق و اولي اند بشهادت از آن دو بيگانه زيرا که خويشانند و شناسا بحقيقت اوام ايشان بگواهي قيام نمايند فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند
بخداي مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَا هر آينه گواهي ما أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا سزاوار تر است و راست تر از گواهي آن دو تن که قبل ازين گواهي داده اند وَمَا اعْتَدَيْنَا
و ما ستم نميکنيم و از حد در نميگذريم درين گواهي إِنَّا إِذًا بدرستي که آنهنگام که چنين کنيم لَمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران باشيم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت
رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابي وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخداي بعد از صلوة عصر که اين اناء حق بديل بوده و ايشان
خيانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اناي را بورثه بديل دادند ذَلِكَ اين حکم که کرديم از رد يمين بشاهد أَدْنَى نزديک تر است أَنْ يَأْتُوا بآنکه بيايند
گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهي عَلَى وَجْهِهَا بر وجهي که حق آنست أَوْ يَخَافُوا يا نزديک است بآنکه بترسند أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعيان
بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ بعد از سوگند آنکه ايشان خورده اند و مدعي سوگند خورد و ايشان بظهور خيانت و سوگند دروغ رسوا شوند وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از خداي بخوردن
سوگند دروغ وَاسْمَعُوا و بشنويد امر خدا را بسمع اجابت وَاللَّهُ و خداي لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه نمايد فاسقان را که خائنان و گواهان دروغ اند
يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ ياد کنيد روزي را که خدايتعالي جمع کرداند پيغمبران را فَيَقُولُ پس گويد مر ايشان را مَاذَا أُجِبْتُمْ و چه چيز اجابت کرده شديد يعني قوم شما شما را
در چه چيز اجابت کرده اند وقتيکه ايشان را بتوحيد دعوت کرديد سوال براي توبيخ منکران است يا جهة اداي شهادت انبيا عليهم الصلوة والسلام بر مومنان است ايشان
قَالُوا گفتند پيغمبران لَا عِلْمَ لَنَا هيچ علمي نيست ما را در جنب علم تو يا هيچ دانشي نيست ما را بخيري الا آنکه تو او را با ما سپردي إِنَّكَ أَنْتَ بدرستي که تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ
داننده نهانيهائي پس تو ميداني که با ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چيز را اجابت نمودند و چه چيز را انکار کردند إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
ياد کن اي محمد صلعم چون گفت خدايتعالي عيسي پسر مريم را اذْكُرْ نِعْمَتِي ياد کن نعمت مرا که افاضت کردم عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ بر تو و بر مادر تو إِذْ أَيَّدْتُكَ ياد
کن آنگه چون تقويت کرديم ترا بِرُوحِ الْقُدُسِ به جبرئيل يا بکلامي که بدان احياي دين کردي يا احياي موتي و گفته اند روح القدس انجيل است تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن ميگوئي

مردم فِي الْمَهْدِ در گهواره و آن معجزه تو بود وَكَهْلًا و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسان است
باین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی ع م باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَإِذْ عَلَّمْتُكَ
الْكِتَابَ و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و معانی و حقایق توریت و انجیل وَإِذْ تَخْلُقُ
و یاد کن آنرا که می سازی مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند هیات مرغ بِإِذْنِي بدستوری من فَتَنْفُخُ فِيهَا پس میدمی در آن صورت که از ان گل ساخته فَتَكُونُ
طَيْرًا پس بشود آن صورت گل مرغ زنده بِإِذْنِي بفرمان من وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و از علت بیرون می آری کور مادرزاد را و چشم او را روشن میکنی وَالْأَبْرَصَ و پاک و
بی علت میسازی ابرص را بِإِذْنِي بامر من وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى و چون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان زنده بِإِذْنِي بفرمان من وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ و
یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان را عَنْكَ از تو که قصد قتل تو داشتند إِذْ جِئْتَهُمْ وقتی که آمده بودی بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن از انچه
مذکور شد فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل إِنْ هَذَا نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی ع م می نماید إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ
مگر جادوی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نمانده که این سحر است وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود أَنْ آمِنُوا بِي
انکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِي و بفرستاده من یعنی عیسی علیه السلام قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ و تو گواه باش تا آنکه ما گردن نهادگانیم
و فرمان ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی پسر مریم هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ هیچ فرمان
تو بری یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا آنکه فرو فرستد بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را می گویند
که بران طعام باشد ایشان از عیسی ع م خوانی طلبیدند قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ گفت عیسی بترسید از خدایتعالی و مثل این سوالها مکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور
دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت من قَالُوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم
که بخوریم طعامی ازان مائده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا
و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هرچه از خدایتعالی درخواهید شما را ارزانی داده وَنَكُونَ عَلَيْهَا و باشیم بر آن مائده مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان وقتیکه از ما گواهی
طلبند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی ع م فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدایتعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان
سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان رضی الله نقل میکند که چون
حواریان سوال مائده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی پسر مریم اللَّهُمَّ ای خداوند
ما اللهم کلمه بزرگوار است ابو رجا عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل میکند که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده مانند عیسی ع م
در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت رَبَّنَا ای آفریدگار ما أَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا که باشد
آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لِأَوَّلِنَا مر اهل زمان ما را وَآخِرِنَا و آنرا که از پس ما آیند یا اول و آخر ما از ان خوان بهره یابند وَآيَةً مِنْكَ و باشد آن خوان آیتی
علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَارْزُقْنَا و روزی کن ما را ازان خوان یا توفیق شکر آن وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی
قَالَ اللَّهُ گفت خدای إِنِّي مُنَزِّلُهَا بدرستی که من فرو فرستنده ام این خوان را عَلَيْكُمْ بر شما جهة اجابت سوال شما فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ مِنْكُمْ
بعد از نزول مائده از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ پس من او را عذاب کنم عَذَابًا عذابی کردنی چنانچه لَا أُعَذِّبُهُ آن عذاب نکنم أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ هیچ یکی را
از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان بود تا بزمین آمد و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی ع م بگریه در آمد
و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست
و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته و برو ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن ازوی
میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی آن انواع ترها مگر گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دومی عسل و بر سیوم
روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخواست که یا روح الله این از طعام دنیا است یا از طعام آخرت عیسی ع م فرمود که از هیچکدام نیست بلکه طعامی است
که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر بنمائی موجب ازدیاد
یقین شود عیسی علیه السلام بآن ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی
بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده ازان مائده نخوردند و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید

شمارا عطا است و دیگرانرا بلا است هزار و سیصد تن ازان طعام بخوردند و هیچ چیز بر آن خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری ازان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نوشید الا که شفا یافت پس مایده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا هم ازان تناول نمودند بعد از چهل روز غایب شد و روزی می آمد و روزی نمی آمد همچون ناقه صالح علیه السلام پس وحی آمد که ای عیسی مایده مارا بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مایده شک آوردند و بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ مر مردمانرا که بگیرید مرا و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدای قَالَ سُبْحَانَكَ گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنیم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ انکه بگویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه در ذات من است وَلَا أَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات تو است یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو پنهان داری إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بدرستی که تو دانای پوشیدهای مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مرایشانرا یعنی امت خود را إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا بآنکه بایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشانرا مگر أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ پروردگار من و شما پس من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا گواه و آگاه مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادامیکه بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آن هنگام که فراگرفتی مرا یعنی رفع کردی بآسمان یا میرانیدی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیزها شَهِيدٌ گواه و مطلع بر آن و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشانرا یا آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا در هرچه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللَّهُ گفت خدای تعالی مراد آنست که گوید خدای تع و ایراد لفظ ماضی برای تحقیق وقوع است کانه که قیامت قائم شد و خدای گفت هَٰذَا يَوْمُ این روزی است که درین روز يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ سود میرساند راستگویانرا صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مر این صادقانرا بهشتها است که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود گشتند ایشان از وی بنیل کرامت ذَٰلِكَ این دخول جنان و حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز توانا است بقدرتیکه از عجز و ضعف منزه و مقدس است تبارک و تعالی و تقدس

سورة الانعام مائة و خمس و ستون آية مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدایراست و مرجع همه ثناها حضرت کبریا است الَّذِي آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و زمین را بی هیولی و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که گفته اند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم و یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرمود که هدی و ضلالت از آنجهة ظلمت را بلفظ جمع یاد آورده که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکی است و در حقایق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثم پس باینهمه دلایل و آیات الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ بپروردگار خود برابری مینهند بتانرا یا عدول میکنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست آن کسیکه بیافرید پدر شمارا مِنْ طِينٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شمارا از طین یعنی ابو البشر را ازان مخلوق ساخت ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید اجل برسد وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قائم باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک می آرید ای مشرکان با وجود این آیت در توحید و در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلقت خلق از وست پس شک نباید آورد که معاد خلق بدو است وَهُوَ اللَّهُ و اوست خداوند و معبود مطلق فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ در آسمانها

ورزمین ها و همه اجزا و خدائی نیست یَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید وَجَهْرَكُمْ و آنچه آشکار اشماست یعنی بزبان می آرید وَیَعْلَمُ
مَا تَكْسِبُونَ ۝ و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بران جزا خواهد داد و در فتوحات آورده که سرکم اشارت است به نسبت باطنی انسان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری
اوست صاحب بحر الحقایق آورده که مراد از سر سر خلافت است که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتی است
جسمانی و معنیی روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر سرش از مرتبه امر شود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مرآتی است ذات وجهین در یک روش
خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر روش نقائص عبودیت هویدا چون بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوار تر است و چون نقائص عبودیت شمری از همه
کائنات خوار و بیمقدار تر است شعر چون در رخ دارای اوصاف تو بایم اثری ؛ حاشا که بود نیک تر از من دگری ؛ وانذم که فتد بجمال خویشتم نظری ؛ در هر دو جهان نباشد
از من بتری ؛ حق سبحانه و تعالی میفرماید که من اسرار خصایص شما را در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید
از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این و دانائی سالک را بران دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده
از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بذروه استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد نظم حیف باشد که عمر انسانی ؛ چون بهایم بخواب و خور گذرد ؛ آدمی میتواند که خوش
گرو فرشته بفضل در گذرد ؛ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید بکافران از آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه
چون انشقاق قمر و انقطاع شجر و غیر آن إِلَّا كَانُوا مگر که هستند عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ از آن آیت و معجزه اعراض کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی بدروغ
داشتند قرآن را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه
بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ ۝ استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان بهنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سده سنیه
خیر الانام علیه السلام و ظهوران اخبار بر کافران در آخرت روشن است أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند که ما بقوت تجارت كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از
ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانیکه در و پیغمبر بوده و قرن هفتاد یا هشتاد سال است که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت
اهل قرن میکند مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشانرا در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا در ان زمین اهل آنرا متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده
بودیم از مکنت مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام از وسعت و استظهار بخشیدیم و حشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرو فرستاده بودیم ما باران را
عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا ۝ بر ایشان پی در پی هنگامی که محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت در زیر
درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود میبردند محصل کلام آن است که ایشان
متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و وسعت عیش میگذرانیدند فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بگناهان ایشان و سود نکرد ایشانرا
آن قوت و نعمت وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ و بیرون آوردیم پس از هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ ۝ گروهی دیگر و درین آیه کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است
که نضر بن حارث و نوفل ابن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتیکه چهار فرشته
نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج که تو رسول اوئی آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ
و اگر بفرستیم بر تو كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس به بینند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان
مرتفع نشود لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند إِنْ هَذَا نیست این آنچه که آورده بما إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ مگر جادوی روشن بر همه کس وَقَالُوا
و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو نفرستند بر محمد فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لَقُضِيَ الْأَمْرُ
هر آینه حکم کرده شود بهلاک ایشان چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود و چون بگروند ثُمَّ
لَا يُنْظَرُونَ ۝ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرموده که وَلَوْ
جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته را لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه متمثل گردانیدیم اورا بصورت آدمی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیه الکلبی متمثل
می سازیم و این صورت بجهة آنست که قوت بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیه السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود
پس ما چون فرشته را فرستیم بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر آینه دران حال پوشیده گردانیم عَلَيْهِمْ بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ ۝ آنچه بر خود پوشیده کرده اند
امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر را تا از قول کافران
غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت علیه الصلوة والسلام ننشیند و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ هر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند مِنْ قَبْلِكَ

پس فحاق پس فرود آمده است بالذین سخروا منهم بآنانکه سخریت کرده اند از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند ما کانوا به جزای آنچه کرده بودند
که بدان یستهزءون استهزاء میکردند و آن جزای عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قل بگوای محمد و بپرس از ایشان اگر عذاب مشرکان را مسلم نمیدارید
سیروا فی الارض سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثم انظروا پس بنگرید بنظر عبرت کیف کان که چگونه بوده است عاقبة
المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان قل بگوای محمد و بپرس از ایشان لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها و زمین هاست
از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و گرنه قل لله تو بگو که مر خدایراست کتب نوشت خدای علی نفسه الرحمة بر نفس خود یعنی التزام نموده از
روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک وی است فوق العرش مضمونش
آنکه ان رحمتی غلبت علی غضبی و می شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادن است
بی سابقه سوال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق که در مثنوی معنوی وارد است نظم در عدم ما مستحقان کی بدیم ۰ که برین جان و بدین دانش شدیم
ما نبودیم و تقاضا ما نبود ۰ لطف تو ناگفته ما می شنود ۰ لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیمة تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد
شما را در قبول تا روز قیامت لا ریب فیه روزی که در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را
که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد وله و مر خدایراست ما سکن آنچه آرام دارد فی الیل والنهار
در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان را فرا گرفته وهو السمیع و اوست شنوا بآنچه کافران گویند العلیم دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول
این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته تا برای تو بطریق ربع از اشراف
قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگر تر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دین رجوع نمائی حق سبحانه و تعالی فرمود که هر چه بشب و روز بران اشتمال دارد از آن خداست
و اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگر ترین خلق شود قل اغیر الله بگوای محمد آیا غیر خدا را اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست نگیرم
فاطر السموات والارض خدای که پدید آرنده آسمان و زمین است وهو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم و روزی داده نمی شود
یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
قل انی امرت بگوای محمد بدرستی که من مأمور شده ام ان اکون اول من اسلم بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق امت است
در دین ولا تکونن من المشرکین و مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی شرک آرندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من میترسم ان عصیت
ربی اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که قیامت است من یصرف هر که بگرداند خدای عذاب
عنه ازو و حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی هر که بگردانیده شود عذاب ازو یومئذ در آن روز فقد رحمه پس بدرستی که حق بروی بخشایش فرموده است
وذلک و این بخشایش خدای الفوز المبین رستگاری هویداست وان یمسسک و اگر برساند بتو خدای بضر سختی چون مرض و فقر فلا
کاشف له پس هیچ بازدارنده و برنده نیست آنرا الا هو مگر او وان یمسسک بخیر و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء قدیر
پس او بر همه چیزها تواناست وهو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان چه فوقیت بمکان نیست تصویر استعلا و غالبیت حق است بقدرت
و قهر بر همه مخلوقات وهو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خود الخبیر دانا بخفایای احوال بندگان نقل است که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی را نمی بینیم
که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بنمای که گواهی دهد بر رسالت
تو بر حقیقت کتاب تو آیت آمد قل بگوای محمد در جواب ایشان ای شیء چه چیز است اکبر شهادة بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از
همه گواهیها قل الله شهید بگو خدای بزرگتر است از جهت گواهی بینی وبینکم او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیت من و بطلان شما او است واوحی
الی هذا القران و من وحی کرده اند این قرآن را لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن و اگر چه در بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین ومن بلغ و دیگر
انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله فرموده هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر علیه السلام نذیر اوست و از اینجاست که محمد بن کعب
قرظی فرموده که من بلغه القران فکانما رای محمدا علیه السلام ائنکم لتشهدون آیا شما گواهی میدهید ان مع الله آنکه با خدای هستند
الهة اخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو من باری گواهی نمیدهم برین قل انما هو بگو جز این نیست که او اله واحد خدای است یگانه و من
برین وجه گواهی میدهم واننی بریء و بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن الذین اتیناهم الکتاب آنانکه ایشان را

داده ایم کتاب یَعْرِفُونَهُ می شناسند رسول خدایرا علیه السلام بحلیه و صفتی که مذکورست در توریت کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ۵ همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه و صفت
ایشان مراد معرفتی روشن است آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبدالله بن سلام پرسید که معرفت شما حضرت راچه کونه که خدای از ان خبر میدهد که همچون معرفت فرزندانست
برچه وجه تواند بود ابن سلام رض گفت من برسالت پیغمبر علیه السلام متیقن ترم از انکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریت دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند
عمر رض فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرداند ای عبدالله فقد اصبت و صدقت الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان
و اهل کتاب فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۵ پس ایشان ایمان نمی آرند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کند و به بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغ را بانکه ملائکه دختران اویند و بتان ما نزدیک وی شفیع خواهند بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآن است و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهد
إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۵ بدرستی که رستکار نشود ستمکاران یعنی کافران وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ۵ یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان ثُمَّ
نَقُولُ پس گوئیم از روی توبیخ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنان را که شرک آورده اند أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجا اند خدایان شما که شریک خدای میساختید الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ
آنان را که گمان می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدای که پروردگار
ما است مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ۵ که ما نبودیم شرک آورندگان و دروغ گوینده و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید
کنند بعضی بعضی را گویند بیائید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه تعالی بر دهنهای ایشان مهر نهد تا جوارح
ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند که الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ الآیة انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا بنگر که چگونه دروغ میگویند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود بنفی شرک از ان
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گشت از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۵ آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدای را نقل است که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف
و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده
بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میخواند آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میجنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه احیانا
من هم بر شما میخوانم این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ و از کفار مکه مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ کسان هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا و افکنده
ایم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا فهم نکنند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا حق نشنوند
وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ و اگر به بینند هر معجزه که از تو می طلبند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسید
حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ تا چون بیایند بتو يُجَادِلُونَكَ جدال و خصومت کنند بتو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنها که کافر اند إِنْ هَٰذَا نیست این کتاب إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ ۵ مگر افسانه پیشینیان وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مردمان را از ایمان برسول وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ ج و دور میشوند بنفس خود
از و یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را میگذارند و گفته اند این آیت در شان ابوطالب است و معنی آنکه نهی میکند دشمنان را از تعرض رسول علیه السلام به حمایت خود
از دین او دوری میجوید وَإِنْ يُهْلِكُونَ و هلاک نمیکنند بدین عمل إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را وَمَا يَشْعُرُونَ ۵ و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی
نمیکند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر به بینی ایشان را إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه بینی امری در غایت شناعت و ایشان را مشاهده کنی
که از سختی عذاب فریاد می کنند فَقَالُوا پس میگویند يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ کاشکی که ما باز گردانیده شویم بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار
ما را وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۵ و باشیم از جمله باور دارندگان بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند چون بدنیا روند مومن باشند بلکه همان کفر خواهند بود و این اقرار و تمنی
حالی برای آنست که بَدَا لَهُمْ ظاهر شده است مر ایشان را مَا كَانُوا يُخْفُونَ آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا چون
امروز بشهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شد اعتذار می کنند و تمنای رجوع بدنیا میکنند وَلَوْ رُدُّوا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیا لَعَادُوا هر آینه باز گردند لِمَا نُهُوا
عَنْهُ بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از ان یعنی شرک و عصیان وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۵ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون این آیت
یا در وعید قیامت بر کافران خوانده شده بعث و نشر را منکر شدند وَقَالُوا و گفتند إِنْ هِيَ نیست این زندگی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی ما در دنیا وَمَا
نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۵ و نیستیم ما برانگیختگان از قبور وَلَوْ تَرَىٰ و اگر به بینی إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ط چون باز دارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض قَالَ
گوید خدای أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقراری کنند موکد بسوگند قَالَ
گوید خدای فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۵ بانچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که
زیان کردند آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ ط تکذیب کردند دیدن خدای را یا باور نکردند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا چون

بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا گویند ای حسرت و پشیمانی ما عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا بر آنچه تقصیر کردیم فِيهَا در حیات دنیا وَهُمْ يَحْمِلُونَ و ایشان بر
دارند أَوْزَارَهُمْ گناهان خود را عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ بر پشتهای خود مراد آن است که گناهان ایشان لازم باشد بر ایشان و از ایشان منفک نگردد در معالم آورده که چون
مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید نی ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا بر ما سوار شو که من در دنیا بسیار
بر تو سوار بودم و آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین است و چون کافر سر از خاک بردارد و پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و بدگوئی و گوید مرا میدانی
کافر گوید نی ترا نمیدانم گوید من کردار بد و ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار می شوم و آیت وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم عبارت از آن است
أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ۝ بدانید که بد باری است بار گناه که میکنند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرور اند بدان إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی کودکان
و مشغولی دیوانگان وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۝ بهتر است برای کسانیکه پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقی است و لذتهای
و خالص از شوایب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زوال أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو سرای کدام بهتر است آورده
اند که اخنس بن شریف و ابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم می کنی در دعوی خود کاذب است یا صادق حالا کسی بر ما مطلع
نیست که اگر راست گوئی باز خواستی کند ابو جهل گفت محمد راست گو است و آنچه بما میرساند آسمانی است نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف میکنیم محذوری وارد و آن چنان است
که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرفراز اند از لواء و ندوه و سقایه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوت نیز با ایشان باز گردد اشراف آل قریش و بقیه آل لوی
بیکبار محروم مانند و قول ابو میسره آن است که ابو جهل مشافهه با حضرت رسالت پناه علیه السلام گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی
نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق ما میدانیم إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ بدرستی که ترا اندوهگین میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فَإِنَّهُمْ پس بدرستی
که ایشان لَا يُكَذِّبُونَكَ تکذیب نمی کنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ ولیکن ایشان ستمکاران اند بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ۝ انکار میکنند آیتهای
خدا را از روی عناد پس برای تسلی آنحضرت علیه السلام میفرماید وَلَقَدْ كُذِّبَتْ و بدرستی که تکذیب کرده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو فَصَبَرُوا و ایشان
شکیبائی نمودند عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند وَأُوذُوا و بدانکه رنج بدیشان رسانیدند حَتَّىٰ أَتَاهُمْ تا وقتیکه آمد بدیشان نَصْرُنَا یاری کردن ما و ما وعده
کرده ایم صابران را بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغییر دهنده لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر وعدهای خدا را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده
وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ وَلَقَدْ جَاءَكَ و هر آینه آمد بتو مِنْ نَبَإِ
الْمُرْسَلِينَ ۝ از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا و رسلی وَإِنْ كَانَ
كَبُرَ عَلَيْكَ و اگر چنان است که گران باشد بر تو إِعْرَاضُهُمْ روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فَإِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر میتوانی أَنْ تَبْتَغِيَ آنکه بجوئی
نَفَقًا فِي الْأَرْضِ سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را بر ایمان قوم بودی خواست که هر معجزه که اقتراح میکنند حق سبحانه و تعالی
ظاهر گرداند تا باشد که بدایره مؤمنان در آیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر میتوانی که بدست آری نفقی هند بر زمین
و بدان جا در آئی أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ یا نردبانی پیدا کنی و بآسمان بر آئی فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه خواهند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای
لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ هر آئینه جمع کردی همه ایشان را بر هدایت و توفیق ایمان دادی فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش صورت خطاب متوجه آن حضرت علیه السلام است و در معنی مت...
میگوید مباشید مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝ از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته خذلان و توفیق من است إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الَّذِينَ يَسْمَعُونَ
آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ و مردگان را بر انگیزاند خدای آنگاه
ایشان بدانند و دانستن سود نکند ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۝ پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات وَقَالُوا و گفتند رؤسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا
فرو نمی فرستد بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ علامتی از پروردگار او یعنی معجزه که مطلبیم ازو قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو بدرستی که خدای قادر است عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً بر آنکه فرستد
آیتی از مقترحات ایشان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ ولکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا و عنا است زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه
طلبند و حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ و نیست
هیچ جنبنده در زمین وَلَا طَائِرٍ و نه هیچ پرنده که در هوا يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ بپرد به بالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان خبر بچشم دیدم و فلان
سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت می باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز می کند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مگر گروهی مانند شما که ایشان
امتانند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و زایل نیست و ان من شیء الا یسبح بحمده مَا فَرَّطْنَا

نصف الحزب

فِي الْكِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر دلائل و دقایق امور علوی و سفلی ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس بسوی پروردگار
خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صُمٌّ کرانند از شنودن دلائل ربوبیت وَبُكْمٌ
و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و در تقلیداند مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ هر که را خواهد خدای گمراه کرداند
یعنی توفیق هدایت از و منقطع سازد وَمَن يَشَأْ و هر که را خواهد يَجْعَلْهُ ثابت کرداند و نگاه دارد عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راه راست قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو ایشان را
که چه می بینید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت
أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی میخوانید غیر او را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بل
نه چنان است که بتان را خوانید بلکه إِيَّاهُ تَدْعُونَ او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی برید فَيَكْشِفُ پس بردارد و دفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ
او را بکشف آن میخوانید إِن شَاءَ اگر خواهد وَتَنسَوْنَ و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید مَا تُشْرِكُونَ آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که فرستادیم ما رسولان را إِلَىٰ أُمَمٍ بامتان ایشان مِّن قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فَأَخَذْنَاهُم پس گرفتیم ایشان را
بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و بآفتها و بیماریها لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ تا شاید که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند
فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی
وَلَٰكِن قَسَتْ و لیکن سخت شده بود قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و آراسته کرد برای ایشان
ابلیس مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است که ثلث
مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لاف که از گریبان هستی
او سر بر زد سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه بچاه او باز می اندازد و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته می سازد
تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن باز می مانند بیت مرد معجب ز اهل دین نبود :: هیچ معجب خدای بین نبود :: بیخبر زان جهان و مست یکی :: خویشتن
بین و بت پرست یکی است :: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ پس آنهنگام که فراموشی کردند کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند بدان از بأساء و ضراء فَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ بگشادیم برایشان أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیزها از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پندپذیر نشدند بآسانی و وسعت معیشت نیز امتحان کردیم
حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا تا وقتی که شاد شدند بِمَا أُوتُوا بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل دران بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته به نعمت از منعم
باز ماندند و برسم شکرگذاری و لوازم سپاس داری نه قیام نمودند أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً بگرفتیم ایشان را ناگهان فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ پس ایشان بعد از معاینه
عذاب بودند پشیمانان و ناامیدان فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا آخر آنگروه که ایشان ستمکاران بودند یعنی نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم
بتمامی اعدای خود را وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیان است بر اهلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردم
است از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرگ و غنیمت شگرف است هر آینه مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ
شنوای شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ و بینائیهای شما را تا کور گردید وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند مَّنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام است معبود
غیر الله که بقدرت و کرم يَأْتِيكُم بِهِ باز آرد برای شما آنچه گرفته است انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ نگاه کن و در نگر که ما چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی با سلوبی یعنی
گاهی در ترهیب و ترغیب سخن میگوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس کافران اعراض کنند از ان و حق را انقیاد نکنند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو ای محمد کافران را که چه
بینید و چه کنید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بران أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر
گردد و گفته اند بغته آنست که شب فرود آید و جهره عذابی است که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ آیا هلاک شوند یعنی هلاک نشوند بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ
الظَّالِمُونَ مگر گروه ظالمان و مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم پیغمبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان به بهشت و بیم
کنندگان کافران از دوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آرد وَأَصْلَحَ و اصلاح کار خود کند به تقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب
جاودانی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب ایمان وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنها که تکذیب کردند آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ
برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بگو نمیگویم شما را عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزد
منست خزانهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و من نمیدانم غیب را مادامیکه وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ

نبی کویم شمارا که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم ملکه من همچون شما بشرم اِنْ اَتَّبِعُ متابعت نمی کنم اِلَّا مَا یُوحٰی اِلَیَّ مگر آنچیز راکه وحی کرده شود بمن قُلْ بگو ای
روی متبیل هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمٰی آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِیْرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم اَفَلَا تَتَفَکَّرُوْنَ آیا هیچ فکر نمی کنید
تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل وَاَنْذِرْ بِهٖ و بیم کن بآن چیزیکه بتو وحی میکنند الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ آنکسانرا که میترسند از بسیاری ذلل و تقصیر در عمل اَنْ یُّحْشَرُوْا
از آنکه حشر کنند ایشانرا اِلٰی رَبِّهِمْ بجزای خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که ویرا پند پذیر و گوش نصیحت شنوا ایشانراست
لَیْسَ لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای وَلِیٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَلَا شَفِیْعٌ و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا
بیم کن لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامان
اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسانرا از مجلس خود دور کنی با تو بنشست و برخواست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن
بگوئیم و بشنویم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که من راندن مؤمنانرا از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عار است اگر بوقت
حضور ما ایشانرا عذر خواهی تا برونند شاید که ما انقیاد امر تو کنیم نقل است که فاروق رض گفت یا رسول الله چنین میتوان کرد تا به بینیم که فهم رؤسای عرب بچه میکشد حضرت
درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان برین وعده وثیقة التماس نمودند پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی رض را امر کرد تا این صورت را در حیز
کتابت آرد آیت آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او میگویند بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِیِّ بامداد و شبانگاه
یا میگزارند نماز بامداد و صلوة عصر یُرِیْدُوْنَ وَجْهَهٗ میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدایرا و گفته اند وجه صله است یعنی میخوانند خدایرا و از شیخ ابو یعقوب
نهرجوری را قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت خواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و در کشف الاسرار آورده که ارادت
بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن
و از درویشان و مسلمان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد الاخرة وسعی لها سعیها و این نیز دو علامت دارد در سلامتی
دین به نقصان دنیا رضا دادن و در مواسات و الفت بروی درویشان گشادن سیوم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن
پای بر سر کونین نهادن است و از خود و خلق آزاد گشتن   بیت   اگر مارا خواهی خطی بعالم درکش ؛ در بحر فنا غرق شو و دم درکش مَا عَلَیْکَ نیست بر تو
مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِکَ و نیست از حساب عمل تو عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی
ایشانرا پس بهیچ وجه مران فَتَکُوْنَ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ پس تو باشی از ظالمان اگر برانی وَکَذٰلِکَ فَتَنَّا و چنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنان آزمودیم
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی اشراف را به بعضی از ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم این ضعیفانرا بر اقویای عرب در سبقت با یمان لِیَقُوْلُوْا تا گویند بزرگان اَهٰؤُلَاۗءِ
مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ آیا این گروه اند که بنعمت ایمان و احسان یا توفیق و هدایت منت نهاد خدای بر ایشان مِنْ بَیْنِنَا از میان ما اَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای
بِاَعْلَمَ دانا تر یعنی هست بِالشّٰکِرِیْنَ بشکر گویندگان بر نعمت اسلام وَاِذَا جَاۗءَکَ الَّذِیْنَ و چون بیایند بتو آنانکه یُؤْمِنُوْنَ بِاٰیٰتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما
فَقُلْ سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ پس بگو سلام بر شما باد و مراد همان درویشان اند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود و بعد از آن هرگاه که بحضرت مصطفی محمد علیه الصلوة
والسلام آمدی آنحضرت علیه الصلوة والسلام بروی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول الله
گناهان بزرگ کردیم و جرائم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت علیه الصلوة والسلام بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید
از عتبه نبوت بازگشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مؤمنان گنهکاران که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام
گوی که بشارت است بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی و بگو بعد از سلام کَتَبَ رَبُّکُمْ نوشت پروردگار شما عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی
وعده داد رحمت یعنی وعده که از شائبه خلف مبرا بود اَنَّهٗ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ بدرستی که هر که بکند از شما سُوْۗءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل
باشد بتبعه آن و نداند عقوبتی راکه بدان متفرع است ثُمَّ تَابَ مِنْۢ بَعْدِهٖ پس توبه کند بعد از آن عمل وَاَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود آن
گناه فَاَنَّهٗ غَفُوْرٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است تائبانرا رَّحِیْمٌ مهربان است بر ایشان امام قشیری رح فرموده که اگر ملک بر تو زلت می نویسد ملک برای
تو بر خود رحمت می نویسد پس ترا دو کتاب است یکی ازلی و یکی وقتی مقرر است که کتاب وقتی کتاب ازلی را باطل نتواند ساخت مضمون این آیت شربت شفای است
مر بیماران گناه را و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار   رباعی   دردمندان گنه را روز و شب ؛ شربتی بهتر ز استغفار نیست ؛ آرزومندان وصل یار را
چاره غیر از ناله‌های زار نیست ؛ وَکَذٰلِکَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ تفصیل میکنیم آیات قرآنرا در وصف

مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ٥ راه گناه کاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقل است که چون قریش آنحضرت علیه الصلوة
والسلام را بدین آباء دعوت کردند این آیت نازل شد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه پرستم آنرا که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
می پرستید بدون خدای یعنی بتان را که آرزوی شمان است که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا
بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ٥ و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث و روسای قریش گفتند ای محمد چند
مارا بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه عقوبت میتوانی بیار بر سان و بیش ازین مارا مترسان این آیت آمد قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم
مِنْ رَبِّي از پروردگار من که آن قرآن است و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَكَذَّبْتُمْ بِهِ ٥ و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِنْدِي نیست
نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می نمائید بران یعنی عذابی إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تاخیر و تعجیل عذاب إِلَّا لِلَّهِ مگر مر خدایرا يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای
خبرهای درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ٥ و او بهترین کارگذاران است یا بیان کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ
بِهِ آنچه شما بران شتاب میکنید یعنی عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه گذارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل و میان
من و شما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِالظَّالِمِينَ ٥ بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ و نزدیک او است مَفَاتِحُ
الْغَيْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب
وابسته بحکمت او ست و متعلق بمشیت او و از سید عالم علیه الصلوة والسلام مروی است که مفاتح غیب پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از ان این آیت خواند
که إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر یعنی این آیت در سورة لقمان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابان است از نبات
و حیوانات وَالْبَحْرِ و آنچه در دریا است از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در عالم شهادت و بحر عالم غیب است وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگ از درخت إِلَّا
يَعْلَمُهَا مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر و باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشت این مبالغه است
در احاطه علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمی است که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تری است وَلَا يَابِسٍ
و نه خشکی است إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ٥ مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزها است از جسمانیات زیرا که جسم از صفت
رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی بر آنند که رطب اشارت بعالم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ
و او ست آن خداوندی که میخواند شما را و متوفی میکرداند بِاللَّيْلِ بشب توفی فرا گرفتن چیزی است بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان
مشارکت است در زوال احساس و تمییز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخ الموت اشارت بدین است وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ
در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس بر انگیزاند شما را از خواب فِيهِ در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود اجل
نام برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی او ست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شما را در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید
که عمل میکردید و خبر کردن بآنچه جزا دهد بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و او ست غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ و فرو فرستد بر شما حَفَظَةً
فرشتگان که نگاه بانانند مر اعمال شما را یعنی می نویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آن است که بنده از فضیحت روز رستخیز
اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقراء کتابک عمل خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد

نظم

بیندیشی از آن روزی که و روی : جگرها خون و دلها ریش بینی : دهندت نامه اعمال و گویند : بخوان تا کردهای خویش بینی : مکن بد و رکنی باری در آن کوش :
که اندر نامه نیکی بیش بینی : و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا
جان او را بردارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملایکه رحمت است و هفت دیگر از ایشان ملایکه عذاب پس چون ملک الموت
روح مومن قبض کند به فرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بملایکه عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ٥ و این فرشتگان تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر
نمی نمایند چون وقت رسد ثُمَّ رُدُّوا پس بازگردانیده شوند مردمان بعد از موت إِلَى اللَّهِ بحکم و جزای خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند ایشان است و حق است
یعنی است کار و راست گوی أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر او را است حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ٥ و او ست شتاب کننده تر حساب کنندگان گفته اند
که حق سبحانه کننده ترین حساب بمقدار دوشیدن گوسفندی شما همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت است
قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بگو کیست که میرهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار است

مراد در ماندگی و سختی و شبها و کشتیها است تَدْعُوْنَهٗ میخوانید نجات دهنده خود را تَضَرُّعًا از روی زاری آشکارا وَّخُفْيَةً ط و به پنهانی لَئِنْ اَنْجٰىنَا و میگوئید اگر نجات دهد
خدای ما را مِنْ هٰذِهٖ ازین شدت و محنت لَنَكُوْنَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشّٰكِرِيْنَ ه از شکر گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيْكُمْ بگوای محمد که خدای نجات
میدهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوهی و غمی که باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُوْنَ ه پس آنگه شما باز رجوع بشرک میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی
نمائید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو او است توانا عَلٰٓى اَنْ يَّبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح علیه السلام آمد و حجاره
که بر سر قوم لوط بارید اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالم اند
و من تحت ارجل بندگان و خدمتکاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یا در آمیزد شما را با همدیگر گروه گروه و هر گروهی را سودای
و تمنائی و آرزوی و مدعائی بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد وَّيُذِيْقَ بَعْضَكُمْ و بچشاند خدای بعضی را از شما بَاْسَ بَعْضٍ ط رنج و سختی بعضی مراد شیوع مختلفه
که همدیگر را کشته سازند اُنْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ میگردانیم آیتها را بوعده و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُوْنَ ه تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهٖ و دروغ
میدارند عذاب یا قرآن را قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ ط و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قُلْ لَّسْتُ عَلَيْكُمْ بگو من نیستم بر شما بِوَكِيْلٍ ط نگاهبان
که مهم شما بمن باز گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَاٍ مُّسْتَقَرٌّ ز مر هر خبری را از وعد و وعید وقتی است که دران وقت قرار یابد یعنی
واقع شود یا هر عملی را جزائی است وَّسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ه و زود باشد که بدانید آن را وَاِذَا رَاَيْتَ الَّذِيْنَ و چون بینی تو آنکسان را که به تکذیب و استهزا يَخُوْضُوْنَ خوض
میکنند و گفت و گوی می نمایند فِيْٓ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما که قرآن و دران طعن میکنند فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن و منشین با ایشان حَتّٰى يَخُوْضُوْا تا وقتی که در آیند
فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖ در سخنی دیگر غیر قرآن وَاِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطٰنُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرت علیه السلام مراد
است اند فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّكْرٰى بعد آنکه یاد کنی ذکر خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ه با گروه ستمکاران که در منع تکذیب و استهزا کنند در موضع تصدیق
و تعظیم سبب نزول آیة این بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی از کلمات آن حق سبحانه
و تعالی حکم فرمود چون به بنشیند که کفار شروع تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام
چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا اثم باشیم
بانی این آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِيْنَ و نیست بر آنانکه يَتَّقُوْنَ بپرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرائم و آثام ایشان مِّنْ شَيْءٍ
از چیزی وَّلٰكِنْ ذِكْرٰى ولیکن بر ایشان است که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از افعال و اقوال ایشان لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُوْنَ ه تا باشد که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِيْنَهُمْ لَعِبًا وَّلَهْوًا دین خود را بازی
و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بحائر و سوائب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند آن سخریه
میکنند و استهزا یا عید خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب میگذرانند وَّغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا بدان سبب انکار
حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهٖ و پند ده ایشان را بقرآن اَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا نگردد و باز گرفته نشود نَفْسٌۢ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری
بآنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَّلَا شَفِيْعٌ ج و نه خواهنده
که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَاِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر فدا دهد آن نفس هر فدای که فدا باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدیه
از او اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنکسانند که اُبْسِلُوْا سپرده شده اند بهلاک عذاب بِمَا كَسَبُوْا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشان را است در دوزخ شَرَابٌ
مِّنْ حَمِيْمٍ آشامیدنی از عذاب جوشانیده که درون ایشان بجوشاند و بسوزاند وَّعَذَابٌ اَلِيْمٌ ه و عذابی دردناک که بیرون ایشان محرق می سازد بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ ه
بجهة آنکه ایشان بودند که کافر می شدند قُلْ اَنَدْعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم آیا می پرستیم بدون خدای یعنی بپرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه ما را سود
نکند اگر طاعت او آریمش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلٰٓى اَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود
یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ اِذْ هَدٰىنَا اللّٰهُ پس از آنکه ما را ره نمود خدای تعالی باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق بگردیم باشیم مثل كَالَّذِي
اسْتَهْوَتْهُ الشَّيٰطِيْنُ مانند کسی که برده باشند او را دیوان فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور و از راه راست بیفکنده حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه
می داند و نه چاره کار خود می تواند لَهٗٓ اَصْحٰبٌ مر او را یاران و مصاحبانند که از روی شفقت يَّدْعُوْنَهٗٓ میخوانند او را اِلَى الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه
راست و میگویند بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می افتد

واگر سخن اصحاب می شنود وبسر منزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هرکه مرتد شد مشابه است بکسی که او را غولان ودیوان از میان کاروان که مومنانند بر بوده وبیابان خطرناك برده اند رفیقان کاروان که مؤمنانند او را باراه شارع که منهاج شرع است میخوانند وبوی فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشند اگر برگردد وخود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود واگر با دیوان باند در کفر وزندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدایتعالی یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ او است دین درست وراه راست وَأُمِرْنَا ومارا فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ ودیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ وبترسید از خدای عز وجل در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ واو است آن خدای که بسوی او تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد بروز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ واو است آنکس که بیافرید آسمانها وزمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت ووحدانیت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ ویادکن روزی را که خدایتعالی گوید یعنی هر چیز را که تکوین او خواهد امر فرماید کُنْ فَيَكُونُ ط باش پس باشد آن چیز مراد روز قیامت است وتکوین حشر اموات واحیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست است وَلَهُ الْمُلْكُ ومر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در آن روزی که در دمند در صور وآن شاخی است که در آن خواهند دمید سه دمیدن وذکر آن بیاید انشاء الله تعالی عَالِمُ الْغَيْبِ واست یعنی خدایتعالی داننده غیب که عالم ملکوت است وَالشَّهَادَةِ ودانای شهادت که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيمُ واو است خداوند حکمت در بعث وحشر خلایق الْخَبِيرُ ط دانا بآنکه کی برانگیزد وهرچه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ویادکن برای اهل مکه قصه ابراهیم علیه السلام را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید وپرستش واجب الوجود وقصه او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را ودر کتب تواریخ نام او تارخ است وآزر لقب او است ومعنی آزر پرستنده بت وبر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدائی إِنِّي أَرَاكَ بدرستی که من می بینم ترا وَقَوْمَكَ وگروهی را که متابع تواند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ه در گمراهی هویدا وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه بتو نموده بودیم گمراهی قوم ترا همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عجایب وبدایع آسمانها وزمین ها وگفته اند ملکوت آسمان شمس وقمر است وملکوت زمین شجر وحجر حق سبحانه وتعالی ابراهیم عم را بر صخره برآورد وآسمانها وزمینها از زروه عرش تا تحت الثری بر ومنکشف ساخت تا استدلال کند بران بر قدرت کامله حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ه وتا باشد از بیگمانان یا موقن بود در علم استدلالی در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود ودر شعشعه جمال او نور آفتاب ومهتاب نابود گشت از غایت فزع بیدار شد وکاهنان وحکمای مملکت تعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو واهل مملکت تو بر دست او باشد وهنوز این مولودی از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان وشوهران تفریق کردند وبر هر ده یک از ایشان یکی را موکل ساخت وآزر را که یکی از مقربان ومحرمان نمرود بود شبی با زن او وا بنی بنت نمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد واو حامله شد وبامداد کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم مادر پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند تا نیکه در تفحص احوال حامل بودند چون بر مادر ابراهیم اثر حمل ظاهر نبود او را در گذشتند ودیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیک رسید ادنی را ترسید که اگر پسر زاید وبنگاه خبر وی بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند بهانه از شهر بیرون رفت وغاری درمیان دو کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم عم را بزاد ودر خرقه پیچیده همان جا گذاشته در غار بسنگ استوار کرده آزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم وپسری بزادم فی الحال بمرد در خاک دفن کردم وبازگشتم آزر باور کرد وادنی روزی دیگر بغار آمده دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر واز دیگری عسل بیرون می آید خوشدل شده بشهر مراجعت نمود القصه ابراهیم علیه السلام چون شیر تربیت از پستان عنایت الٰهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودکی دیگر بماهی وبماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی بیت چو ماه نو که بارویٔ دل افروز : بود زاینده نورش روز تا روز : چو پانزده ماه شد با جوانی پانزده ساله مقابل گشت واز غار بیرون آمد وگفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود وبر هر تقدیر چون ابراهیم عم بزرگ شد ادنی گفت با آزر پسر تو که آنروز خبر مرگ او بدروغ دادم بجوانی رسیده است در غایت خوبروئی ونیکوخوئی پس آزر را در غار در آورد وابراهیم عم بزرگ شده بوی نمود آزر بجمال پسر خویش خوش برآمد ومادرش را گفت این پسر را از غار بخانه در آر که بملازمت نمرود بریم آزر برفت وادنی ابراهیم عم را از غار بدر آورد نماز شام بود ودر بیابان غار گلهای اسب وشتر ورمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم عم از مادر پرسید که این ها چه چیز است وچه نام دارد مادر او را خبر داد ابراهیم علیه السلام گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده او حالا روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی که آفریدگار او باشد وبه دو تربیت او پرورش یابد چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم عم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر زد که مثل این سخنان مگو که خطر

کلی ... دوور زمان نمرود بعضی ستاره وآفتاب وماه رامی پرستیدند وبرخی بت پرست بودند وجمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم علیه السلام با مادر بجانب شهر روان شد
فلما جن علیه اللیل آن هنگام چون شب بر او درآمد وتاریک شد رای کوکبا دید ستاره درخشان یعنی زهره وبعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب طلوع
کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال گفت ابراهیم علیه السلام هذا ربی آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا بزعم القوم فلما
افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الآفلین گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال وانتقال به پروردگار عالم روا نباشد پس
قدری راه دیگر برفت وشب چهاردهم بود برطبق سیمین ماه برکناره خوان سبز فلک نمودار گشت فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا برآینده وتابنده وجمعی از ماه
پرستان پیش وی بسجده درافتادند قال هذا ربی گفت آیا اینست پروردگار من فلما افل پس آنوقت که روی بغروب نهاد وبعضی از خط نصف النهار بجانب
مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم ع م لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت وشناخت خود لاکونن هر آینه باشم من القوم الظالمین
از گروه گمراهان پس از انجا درگذشتند ونزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد وجمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فلما رای الشمس پس چون دید
ابراهیم ع م آفتاب را بازغة برآینده وجهان را بنور خود آراینده قال هذا ربی گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار من است هذا اکبر
این کوکب بزرگتر است درجرم وبیشتر است در روشنایی فلما افلت پس چون نشان زوال وانتقال بروظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم من انی بریء
بدرستی که من بیزارم مما تشرکون ازانچه شما انباز میگیرید بخدای تعالی انی وجهت وجهی بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم
للذی مرآنکسی را که از محض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها وزمین را حنیفا درحالتی که من مایلم از همه ادیان باطله بدین توحید وما انا
من المشرکین ونیستم من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکور است که چون ابراهیم ع م بشهر آمد اورا بدیدن نمرود بردند واو مردی کریه منظر بود ابراهیم ع م اورا بدید
برتخت نشسته وغلامان ماه منظر وکنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدیدن او آورده گفت خدای همه است ابراهیم
این ملازمان برحوالی تخت کیانند گفت آفریدگار اوئید ابراهیم ع م تبسمی فرمود وگفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران از خود خوبتر آفریده است بایستی که
او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم ع م پیوسته مذمت بتان کردی وپرستندگان ایشان را دشنام دادی وقوم او با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد
وحاجه قومه وحجت جستند بروی قوم وی ومخاصمه کردند در توحید قال اتحاجونی گفت آیا بامن حجت باطل میگوئید فی الله در وحدانیت خدا تعالی
ومیخواهید که برمن غلبه کنید وقد هدان وحال آنکه خدایتعالی مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا مکن که ایشان
بلاهای بتو خواهند رسانید ابراهیم ع م فرمود ولا اخاف ونمیترسم ما تشرکون به ازانچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که کسی
ضرر نتوانند رسانید الا ان یشاء مگر آنکه خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وسع ربی ورسیده است پروردگار من
واحاطه کرده کل شیء همه چیزها را علما از جهت علم افلا تتذکرون آیا یاد نمیکنید وپند نمیگیرید ومیان عاجز وقادر وعالم وجاهل تمیز نمی نمائید وکیف
اخاف ما اشرکتم وچگونه ترسم از آنکه شما بانبازی گرفتید ولا تخافون ونمی ترسید شما انکم اشرکتم بالله ازانکه شرک می آرید بخدای وشریک
او میدارید ما لم ینزل به آن چیزی را که فرو نفرستاده است خدایتعالی بشریک کردن او علیکم برشما سلطانا کتابی وحجتی فای الفریقین پس کدام
ازین دو گروه موحدان ومشرکان احق بالامن سزاوارتر اند بایمن بودن از عذاب خدایتعالی پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید
آنرا که از و باید ترسید که قادر است برایصال نفع وضر آنکه حق سبحانه وتعالی از سوال ابراهیم ع م جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الذین آمنوا آن کسانیکه ایمان
آوردند ولم یلبسوا ونیامیختند ایمانهم ایمان خود را بظلم بشرک یعنی از شرک جلی ایمان خود را خالص کرده بشرک خفی نیز نیامیختند اولئک آن گروه لهم
الامن مرایشان راست ایمنی از خلود در دوزخ وهم مهتدون وایشانند راه یافتگان وتلک وآنچه گذشت از استدلال ابراهیم علیه السلام براقوال کواکب تا اینجا
حجتنا حجت وبرهان ما بود که از روی درستی آتیناها ابراهیم دادیم آنرا بابراهیم تا حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات برمیداریم پایهای
بلند من نشاء هرکرا خواهیم در علم وحکمت ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در برداشتن وفرو گذاشتن بندگان علیم داناست باستحقاق
هرکس دررفع وخفض او ووهبنا له وبخشیدیم مر ابراهیم را اسحق پسر او واسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است ویعقوب ونبیره او اسرائیل است کلا
هدینا هر یکی ازین هر دو راه نمودیم ونوحا هدینا من قبل واو راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم ومن ذریته وهدایت دادیم از ذریت نوح
علیه السلام وبعضی گفته اند از ذریت ابراهیم ع م واول اصح است زیرا که یونس ولوط ع م که درین آیتها مذکور اند از ذریت ابراهیم نبوده اند وباقی که از ذریت ابراهیم ع م
اند هم از ذریت نوح علیه السلام اند زیرا که ابراهیم علیه السلام از ذریت نوح علیه السلام است باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح ع م راه نمودیم داود

داؤد را که پسر ایشان است از اولاد یهود وَسُلَيْمَانَ و پسر او سلیمان وَأَيُّوبَ و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق وَيُوسُفَ و یوسف بن
یعقوب را وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ و موسی و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ابراهیم علیه السلام را جزا دادیم
برفعت درجات نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را در خور استحقاق ایشان وَزَكَرِيَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آزر بن مسلم است از اولاد رحبعیم
بن سلیمان وَيَحْيَىٰ و پسر او یحیی را وَعِيسَىٰ و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر اشهم بن عمون است از
اولاد سلیمان علیه السلام و ازین جا معلوم میشود که نسب از طرف مادر صحیح است که عیسی علیه السلام را در ذریت نوح یا ابراهیم علیه السلام یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر است
نه از پدر پس حسن و حسین رض از اولاد رسول عم باید دانست و بنو امیه درین باب مضایقه می کردند وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر بشیر بن فنحاص بن عیزار
بن هارون است و آنکه گفته اند مراد ادریس است دور می نماید چه ادریس علیه السلام از آبای نوح است نه از اولاد او كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران از پسندیدگان
وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ و الیسع را که پسر اخطوب است و با ابن العجوز مشهور وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط را که پسر
هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم علیه السلام است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را فضیلت دادیم به نبوت عَلَى الْعَالَمِينَ
بر ملایکه و جن و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وَذُرِّيَّاتِهِمْ و برخی را از فرزندان ایشان وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی را از برادران
ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذَٰلِكَ آن دینی که این انبیا
بدان متدین بودند هُدَى اللَّهِ دین خدای تعالی است يَهْدِي بِهِ راه می نماید بدان دین بفضل خود مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا
و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای تعالی با وجود اینهمه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُم هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه ایشان عمل کرده باشند زیرا
که کفر محبط اعمال است و درین آیه تهدید عظیم است مر مشرکان را أُولَٰئِكَ آن گروه انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ و داده ایم حکمت
و فصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِن يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هَٰؤُلَاءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستی
که ما بر گماشتیم و مهیا کردیم برای ایمان بدین ها قَوْمًا گروهی را که از روی صدق لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشان
و گفته اند این قوم اشارت بانصار است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارت است بایمان ایشان
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه انبیا آنانند که هَدَى اللَّهُ راه نمود خدای ایشان را بدین خود که اسلام است فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آنچیزی
است که بدان متفق بوده اند از توحید و اصول دین و فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه و تعالی حضرت محمد علیه الصلوة والسلام را فرموده فبهداهم
اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پیروی نما اشارت است بر آنکه بوصف و سیرت هریکی مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان
در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشان است پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف ایشان بوده و از صفات
سنیه و خصال مرضیه هر چه با همه ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت علیه السلام تنها مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد

نظم

هر چه بخوبان جهان داده اند ؛ قسم تو نیکوتر از آن داده اند ؛ هر چه بناز ندازان دلبران ؛ جمله ترا هست و زیادت بر آن ؛ قُل بگوای محمد
صلی الله علیه وسلم با کافران که لَّا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهیم از شما عَلَيْهِ بر پیغام رسانیدن بخدای تعالی أَجْرًا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت
نطلبیده إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر عالمیان وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند جهودان خدای تعالی را حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه
سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید خدایرا نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت
بزرگی را از شناخت الهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالك فهو علی خلاف ذلك

بیت

هر چه آن بر هم نهاده دست عقل و حس فهم ؛ کبریایش سنگ بطلان اندران انداخته ؛

و حضرت حقایق پناهی خلدت ظلال کماله بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه و تعالی باعتبار
کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق سبحانه را زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است و بردای کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان
او و ماسوای او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجه اضاعت بضاعت و وقت است

مصرع

بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان ؛

و امام علامه قدس سره در [illegible]
التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت از تو و بال

قطعه

کنه خردم در خور اثبات تو نیست ؛ مفهوم دلم از تو جز آیات تو نیست ؛ من ذات ترا بواجبی کی دانم ؛ داننده ذات تو بجز ذات تو نیست ؛

و گفته اند معنی این آیت است که ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن الضیف که حلقه احبار
یهود بود بخدمت سید عالم علیه الصلوة والسلام آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدائیکه توریت را بر موسی علیه السلام نازل کرد دانید که تو در توریت دیده

که خدایتعالی دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بهیچکس نازل نساخته است آیت آمد که اینها خدایرا چنانچه می بایست وصف نکردند اِذْ قَالُوا چون گفتند مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند قُلْ بگو مَنْ اَنْزَلَ الْکِتٰبَ الَّذِیْ که فرستاد آن کتاب را جَآءَ بِهٖ مُوْسٰی آمد بوی موسی یعنی توریت نُوْرًا در حالتیکه بود روشنائی دهنده وَّهُدًی لِّلنَّاسِ و راه نماینده مر مردمانرا تَجْعَلُوْنَهٗ میگردانید آنرا قَرَاطِیْسَ صحیفها و طومارها و ورقهای پراگنده تُبْدُوْنَهَا آشکارا میکنید آنچه میخواهید وَتُخْفُوْنَ كَثِیْرًا و پنهان میسازید بسیاری را از آن چون نعت مصطفی علیه الصلوة والسلام و آیت رجم و غیر آن وَعُلِّمْتُمْ و آموخته شده اید ای اهل اسلام بزبان محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام مَّا لَمْ تَعْلَمُوْٓا آنچه ندانستید اَنْتُمْ وَلَآ اٰبَآؤُكُمْ نه شما و پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قُلِ اللّٰهُ بگوی ای محمد که خدای فرستاد و این جواب آن است که فرستاد توریت را ثُمَّ ذَرْهُمْ پس از یهود دست بدار و بگذار ایشانرا پیوسته فِیْ خَوْضِهِمْ یَلْعَبُوْنَ در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله روحه در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بس و ماسواه هوس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس روحه فرموده که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود میگفت علیک بالله و دع ماسواه بیت چون تفرقه دل است حاصل همه ٭ دل را بیکی سپار و بگسل همه ٭ وَهٰذَا كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ و این قرآن کتابی است که فرستادیم او را مُبٰرَكٌ بسیار فایده و با برکت مُّصَدِّقُ الَّذِیْ بَیْنَ یَدَیْهِ باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب وَلِتُنْذِرَ و نامه این کتاب و حفص بتا میخوانند یعنی تا تو بیم کنی اُمَّ الْقُرٰی اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را قری جمع قریه است و ام القری گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر کجا مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجمع ایشانرا در وقت حج وَالَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ و آن کسانیکه ایمان آورده اند بآخرت یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان می آرند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر در آنچه نجات بمتابعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و قرآن دست دهد وَهُمْ و ایشان که بنبی و کتاب میگروند عَلٰی صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُوْنَ بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود بن عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسول علیه الصلوة والسلام از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمکاری ایشانرا شرح داد که وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از آن کس که افترا کرد و بربست عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گفت که من پیغمبرم اَوْ قَالَ یا گفت اُوْحِیَ اِلَیَّ وحی میکنند بمن وَلَمْ یُوْحَ اِلَیْهِ شَیْءٌ و حال آنکه وحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بهم می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمده و اسود بن عنسی میگفت که شخصی بر من ظاهر می شود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند وَّمَنْ قَالَ و کیست ظالمتر از آنکس که گفت سَاُنْزِلُ زود باشد که نازل کنم مِثْلَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ مانند آنچه خدای نازل گردانیده گوینده این سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیة وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلٰلَةٍ مِّنْ طِیْنٍ می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت بنویس که همچنین نازل شده عبد الله در شک افتاد و مرتد گشت و الفت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر محمد فرود می آید و اگر کاذب است منهم گفتم چنانچه او میگوید وَلَوْ تَرٰٓی و اگر ببینی تو اِذِ الظّٰلِمُوْنَ چون باشند ظالمان یعنی کافران فِیْ غَمَرٰتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدتهای مرگ وَالْمَلٰٓئِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُوْٓا اَیْدِیْهِمْ گسترانندگان دستهای خود را برای قبض ارواح ایشان و در بیع گفته که دستهای گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند اَخْرِجُوْٓا اَنْفُسَكُمْ بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از عذاب اگر می توانید اَلْیَوْمَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآبدین تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُوْنِ بعذاب خوار کننده بِمَا كُنْتُمْ تَقُوْلُوْنَ بسبب آنکه بودید که میگفتید عَلَی اللّٰهِ غَیْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزیکه نه راست بود وَكُنْتُمْ عَنْ اٰیٰتِهٖ و بودید که از آیات او تَسْتَكْبِرُوْنَ گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در ان تامل در دلها نمیکردید وَلَقَدْ جِئْتُمُوْنَا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فُرَادٰی تنها نه مال با شماست و نه فرزندان و نه خدم و حشم و نه یار و نه مددگار كَمَا خَلَقْنٰكُمْ و نه آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه وَّتَرَكْتُمْ و بگذاشتید مَّا خَوَّلْنٰكُمْ آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وَرَآءَ ظُهُوْرِكُمْ از پس پشت خود نه ازپیش فرستادید و نه با خود بردید وَمَا نَرٰی مَعَكُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَآءَكُمُ شفیعان شما الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ آنانیکه گمان بردید از روی جهالت اَنَّهُمْ فِیْكُمْ شُرَكٰٓؤُا بدرستی که ایشان

در زیست شما شریکان خدااند لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ بدرستی که بریده شد پیوند شما و حفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وَضَلَّ
عَنْکُمْ و گمشد از شما مَا کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شما شفیعان شما اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای فَالِقُ الْحَبِّ شکافنده تخم است که از وی نبات
روید وَالنَّوٰی و شکافنده دانه است تا نهال از ان بر آید یُخْرِجُ الْحَیَّ بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که بنشو و نما حیاتی دارد مِنَ الْمَیِّتِ از مرده که تخم و دانه است
یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَیِّ ط از زنده
که نبات و آدمی و مرغ است ذٰلِکُمُ اللّٰهُ این زنده کننده و میراننده الله است فَاَنّٰی تُؤْفَکُونَ پس کجا گردانیده می شوید از و فَالِقُ الْاِصْبَاحِ ج شکافنده عمود صبح
از ظلمت شب یعنی تاریکی بر دور روشنائی آورد وَجَعَلَ الَّیْلَ و گردانید شب را سَکَنًا آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز بر آسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت
آفتاب و ماه را حُسْبَانًا ط نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذٰلِکَ این کار که تسییر و تدویر شمس و قمر
برای حساب تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ تقدیر خداوندی است غالب که حکم او بر همه جاری است الْعَلِیْمِ ه دانا به تدبیر مملکت خود وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آن خداوندی
که بقدرت کامله و حکمت بالغه جَعَلَ لَکُمُ النُّجُوْمَ بیافرید برای شما ستارها لِتَهْتَدُوْا بِهَا تا راه یابید بسبب آنها فِیْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان
وَالْبَحْرِ ط و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیطان و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه در اینجا دلیل قدرت ظاهر نیست زیرا
که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را
لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِیْ اَنْشَاَکُمْ و اوست آنکس که بیافرید شما را مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از یک تن که آدم
است فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را قرارگاهی است در صلب پدر یا روی زمین وَّمُسْتَوْدَعٌ ط و جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر
و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع او است چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر او است و ازین جهت آخرت را دار القرار
گفته است و محققان را درین آیت اشارت است که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذور اند نظم قومی که حقایق و معانی گویند : با خلق کجا بسر نهانی گویند
اسرار غم عشق تو دلها با هم : هر دم بزبان بی زبانی گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ بدرستی که ما بیان کردیم علامات وحدانیت خود لِقَوْمٍ یَّفْقَهُوْنَ ه برای
گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِیْ و او است آنکه اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَآءً آبی فَاَخْرَجْنَا بِهٖ پس بیرون آوردیم بآن آب نبات
کُلِّ شَیْءٍ رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد آنگه مفصل میگوید فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم ازین آب خَضِرًا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ
پیدا کرده نُّخْرِجُ مِنْهُ بیرون آوردیم ازین گیاه سبز حَبًّا مُّتَرَاکِبًا ج دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشها وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون آوردیم از خرمابنان مِنْ طَلْعِهَا
از شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ دَانِیَةٌ شاخها بیکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بر زمین نزدیک از بسیاری بار وَّجَنّٰتٍ مِّنْ اَعْنَابٍ و دیگر بیرون آریم بوستانها
از انگور وَّالزَّیْتُوْنَ و بیرون آریم بآب باران درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و درخت انار را مُشْتَبِهًا در حالتیکه آن درختان بعضی به بعضی مانند اند در برگ وَّغَیْرَ
مُتَشَابِهٍ ط و نه مانند یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش شیرین اُنْظُرُوْا اِلٰی ثَمَرِهٖ بنگرید بمیوه هر درختی اِذَا
اَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خرد و بی مزه در حین خامی وَیَنْعِهٖ ط و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکلی و بوی و مزه و نفعی در وی پدید می آید اِنَّ
فِیْ ذٰلِکُمْ بدرستی که درینها که یاد کردیم لَاٰیٰتٍ نشانها است بر وجود قادر حکیم لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ه مر گروهی را که بگروند وَجَعَلُوْا و ساختند کافران و صحیح آنست
که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود لِلّٰهِ برای خدای شُرَکَآءَ الْجِنَّ انبازان جن را یعنی دیو را گفتند که شیطان شریک خدا است هر چه خیر است
خدای می آفریند و آنرا یزدان میگویند و هر چه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن مینامند وَخَلَقَهُمْ و حال آنست که او آفریده است مرین کبر را نه شیطان بلکه شیطان
نیز مخلوق او است و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وَخَرَقُوْا لَهٗ و بر می بافتند بعضی کافران برای او بَنِیْنَ پسران چون عزیر و عیسی علیه السلام وَبَنٰتٍ
و دختران چون ملایکه بِغَیْرِ عِلْمٍ ط بی آنکه علم باشد ایشان را به حقیقت آنچه میگویند سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای وَتَعٰلٰی و برتر است عَمَّا یَصِفُوْنَ ه از آنچه صفت میکنند
که او را شریک و فرزند است و حاشا و کلا تعالی عن ذٰلک علوا کبیرا بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط اوست پدید آرنده آسمانها و زمین اَنّٰی یَکُوْنُ از کجا باشد
و چگونه بود لَهٗ وَلَدٌ او را فرزندی وَّلَمْ تَکُنْ لَّهٗ صَاحِبَةٌ ط و حال آن که نیست مر او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنان و شوهری
کفاءت و جنسیت شرط است او را کفوه نیست و میان او و ماسوی مجانست نی وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ ج و بیافرید همه چیزی را و خالق را مانند نیست وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ه
و او بهمه چیزها است دانا و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نیست و نه بود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی محال بود ذٰلِکُمُ این که بدین
صفتها موصوف است اللّٰهُ خداوند مستحق عبادات اوست رَبُّکُمْ ج پروردگار شما لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ج هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ آفریننده

همه چیزها فاعبدوه پس وی را پرستید وهو واوست با وجود این همه صفات علی کل شیء بر همه چیزها وکیل نگاهبان ومتولی امور بندگان است لا تدرکه الابصار درنیابد
او را دیدها وهو یدرک الابصار واو دریابد خداوند دیدها را این آیت دلالتی بر نفی ادراک دارد که وقوف است بر کنه شیء واحاطه بدو نه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراک ممکن
است واگر ادراک را بمعنی رؤیت دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه رؤیت در عقبی بنص قرآن وحدیث ثابت شده وهو اللطیف واوست نیکوکار الخبیر دانا باسرار
در ینابیع گفته که اوست باریک بین نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند وکسی نداند آنچه وی داند قد جاءکم بصائر بدرستی که بشما نشانهای روشن من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر
فلنفسه پس هر که ببیند منفعت او مراو راست ومن عمی فعلیها وهر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن براوست وما انا علیکم
ونیستم من بر شما بحفیظ نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم وبر آن شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است وبس وکذلک ومثل این تصریف که در آیتهای گذشته
کردیم نصرف الآیات دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا واز وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند ولیقولوا وتا نگویند اهل مکه که تو درست خوانده
وتعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة از جبیر ویسار که دو بنده بودند از بنی روم تعلیم میگیرد ومیگوید خدای بمن وحی میکند
حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات می کنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست ولنبینه ودیگر تصریف برای آنست که بیان
میکنیم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی میدانند که این کلام خدای است نقل است که در محلی که کفار عرب آن حضرت را علیه السلام بدین آبا دعوت میکردند
این آیت نازل شد اتبع ما اوحی الیک پیروی آن کن که وحی کرده شد بر تو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید وبدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی
سزاوار پرستش نیست مگر او واعرض وروی بگردان عن المشرکین از شرک آرندگان وباقوال ایشان التفات منمای ولو شاء الله واگر خواستی
خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرک نمی آوردندی وما جعلناک ونگردانیدیم ترا علیهم حفیظا برین کافران نگاهبان وما
انت علیهم بوکیل ونیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله
حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بربند وگرنه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی بجا گوییم آیت آمد ولا
تسبوا الذین یدعون ودشنام مدهید آنان را که میپرستند من دون الله بجز خدای وقبایح ایشان یاد مکنید فیسبوا الله پس ایشان در مقابله آن
گویند خدا را عدوا از روی ظلم وتجاوز از حق بغیر علم ببی دانشی یعنی این عمل کنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است
تا در برابر آن سب واقع نشود وکسی را که مستحق سب نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زینا لکل امة بیاراستیم برای هر گروهی
عملهم کردار ایشان از نیک وبد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشان است مرجعهم بازگشت
ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد وعیسی علیه السلام مرده را بدم زنده کرد ازین آیتی بما نمای
تا ما بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت ع م فرمود که اگر این معجزه بتحقیق پیوندد مر التصدیق خواهید کرد جمله قبول
دعوت عهد کردند وسوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمائی در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرموده که حضرت علیه السلام بدعا مشغول
نمود ومقارن آن حضرت جبرئیل علیه السلام نزول فرمود وپیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون امم از انبیا برهان
ایشان نشانی خواهند وآن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی وارد
واگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت علیه السلام قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد واقسموا بالله وسوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سختترین سوگندان ایشان
لئن جاءتهم آیة اگر بیاید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان آرند بدان قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیت ها یعنی
نشانهای نبوت که معجزات است عند الله نزدیک خدای است واو بر اظهار کردن آنچه خواهد قادر است وما یشعرکم وچه چیز دانا گرداننده شما را ای
مؤمنان بآنچه از کافران صادر گردد انها اذا جاءت بدرستی که چون معجزها بیاید بدیشان ومشاهده کنند لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ونقلب افئدتهم
ومیگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق وابصارهم ودیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایشان ایمان نمی آرند در آخرت کما لم یؤمنوا به همچنان که ایمان
نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار چون شق قمر وغیر آن ونذرهم فی طغیانهم یعمهون ومیگذاریم ایشان را تا در بیراهی خود سرگردان میشوند

الحزب ۸

واگر چنانچه ما فرو فرستادیم الیهم الملائکة بسوی این کافران فرشتگان را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة وکلمهم الموتی واگر سخن میگفتند
با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فأتوا بآبائنا وحشرنا علیهم واگر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء همه چیز را که در دنیا است قبلا گروه گروه تا گواهی
دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام ما کانوا لیؤمنوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای
ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر کفار یجهلون نمیدانند که اگر همه معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد وکذلک و چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جعلنا
ما گردانیدیم لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس والجن گردنکشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور اند
از رحمت رحمن یوحی بعضهم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی بعض برای برخی از شیاطین انس یا وسوسه میکنند و خبر میدهند بعض جن
جن را و برخی از انس انس را زخرف القول سخنان دروغ آراسته را غرورا از برای فریب ولو شاء ربک و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را ما فعلوه
نمیکردند دشمنی با پیغمبران فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشان را و آن دروغها که برمی بافند و از اینجا معلوم شده که وسوسهٔ شیطان در سخنان رنگین بی اصل
برای فریب خلق است ولتصغی الیه برای آنکه میل کنند بآن افئدة الذین دلهای آن کسانیکه لا یؤمنون بالآخرة منکرند بآخرت ولیرضوه و برای
آنکه پسندند آنرا ولیقترفوا و برای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان افغیر الله بگو ای محمد که آیا بغیر خدای ابتغی حکما
میطلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وهو الذی و اوست آنکه انزل الیکم الکتاب بفرو فرستاده بشما قرآن را مفصلا بیان کرده شده در حق و باطل
والذین آتیناهم الکتاب و آنانکه داده ایم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری یعلمون میدانند انه منزل آنکه قرآن فرو فرستاده شده است
من ربک از پروردگار تو بالحق براستی و درستی فلا تکونن پس مباش تو مخاطب پیغمبر علیه السلام است و مراد امت اند یا هر احدی یعنی چون اوله بر حقیقت قرآن
ظاهر شد مباشید من الممترین از شک کنندگان وتمت و تمام شد کلمت ربک حجت آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صدقا از روی راستی
در اخبار و مواعید وعدلا و از روی عدالت در اقضیه و احکام لا مبدل هیچ کسی نیست تبدیل دهنده لکلماته مر اخبار و احکام آنرا چنانچه تبدیل دادند
آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده که انا له لحافظون وهو السمیع و اوست شنوای گفتار همه العلیم دانا باسرار همه وان
تطع و اگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند یعنی کفار و جهله و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را یضلوک
عن سبیل الله گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان
بر حق اند وان هم الا یخرصون و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک و عبادت وی ان
ربک هو اعلم بدرستی که آفریدگار تو داناتر است من یضل عن سبیله بآنکس که گم میشود از راه وی وهو اعلم و اوست داناتر بالمهتدین به راه یافتگان
فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله از چیزی که یاد کرده شده است نام خدای علیه بر وی در زمان ذبح او ان کنتم اگر هستید شما بآیاته مؤمنین بآیتهای خدای
بگرویدگان وما لکم و چیست شما را الا تأکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه یاد کرده اند نام خدای بر وی در زمان ذبح کردن
وقد فصل لکم و بدرستی که تفصیل کرده است خدای تعالی و بیان فرموده برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل در آن آیت این است که حرمت
علیکم المیتة الآیة و حفص حرم فعل معلوم میخواند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام کرده بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته الیه
بسوی آن از محرمات که آن نیز حلال است عند الضرورة وان کثیرا و بدرستی که بسیاری از مردمان لیضلون هر آینه گمراه می کنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال
باهوائهم بآرزوهای خویش بغیر علم به بیدانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او است داناتر بالمعتدین به مدانهای که
که از حد درگذشته اند وذروا و دست بدارید ظاهر الاثم آشکارای گناه وباطنه و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه آشکارا باشد یا پنهان
گفته اند نکاح محارم مکنید و بر زنا مائل مشوید بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمت های دنیا است
و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بمشتهیات نفس بجوارح
و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آن است که گناه ظاهر اقوال و افعال
سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقائد فاسده و عزایم باطله است و در بحر الحقایق فرموده که همچنان که انسان را ظاهری است یعنی
بدن جسمانی و باطنی است یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهری است و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالفت شرع و باطنی که صفات حیوانی است و اوصاف سباعی و شیطانی
پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی بتخلق اخلاق ملکی و ربانی و امام قشیری قدس سره

میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتوارزانی داشته واسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه اینجا میگوید که ذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه
ظاهر و باطن ست و ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و ترک گناه باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان　بیت　ظاهر و باطن خود پاک کن از شرک گناه
تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْسِبُوْنَ الْاِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر او باطنا سَیُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا کَانُوْا
یَقْتَرِفُوْنَ ۝ بانچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندی محمد کو سفندی که میمیرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده گفتند عجب چیزیکه
یاران تو میکشند و سگ و چرغ بلاک میکنند حلال و پاکست هرچه خدای کشد حرام و ناپاک است ازین سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد و آیت آمد وَلَا تَاْکُلُوْا و مخورید
مِمَّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ از آنچه یاد نکرده اند نام خدا را بذبح آن و امام احمد حنبل رح حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی
رح بخلاف این میگویند که ذبیحه مسلمان حلال است اگرچه تسمیه نگفته باشند و امام ابوحنیفه رح میان عمد و نسیان فرق میکنند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام است و الا حلال وَاِنَّهٗ
لَفِسْقٌ و بدرستی که خوردن آن فسق است وَاِنَّ الشَّیٰطِیْنَ و بدرستی که دیوان لَیُوْحُوْنَ هر آینه وسوسه میکنند اِلٰۤی اَوْلِیٰٓـئِهِمْ بدوستان خود از کافران لِیُجَادِلُوْکُمْ
تا با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید میخورید آنچه خدا کشته میگذارید وَاِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ و اگر شما ای مؤمنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام اِنَّکُمْ لَمُشْرِکُوْنَ
بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بفرمان برداری غیر او شرک است اَوَمَنْ کَانَ مَیْتًا یا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَاَحْیَیْنٰهُ پس
زنده کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهٗ نُوْرًا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل یَمْشِیْ بِهٖ فِی النَّاسِ میرود بآن نور در میان
مردمان براه راست پس اینچنین کس باشد یعنی نباشد کَمَنْ مَّثَلُهٗ فِی الظُّلُمٰتِ مانند کسی که صفت او آن است که در تاریکیها مانده لَیْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا نیست بیرون
آینده از آن کَذٰلِكَ همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مؤمنان زُیِّنَ لِلْکٰفِرِیْنَ زینت داده اند برای کافران مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ آنچه میکنند از عبادت
اصنام این آیت در شان حمزه رض و ابوجهل لعنة الله نازل شده در وقتیکه ابوجهل از روی جهل و جرات بی ادبی نسبت با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کرده بود
که ذکر آن لایق جال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رض در آن روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بحرمتی ابوجهل با وی حکایت کردند حمزه رض خشمناک
بر سر آن ناپاک بیباک رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رض است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در باره عمر بن الخطاب
رض و ابوجهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت عم دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت علیه الصلوة والسلام
در باره فاروق رض سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بمنکر
است و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی با
که حیات بشریت بسر آید کل نفس ذائقة الموت و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فَلَنُحْیِیَنَّهٗ حیٰوة طیبة و از اینجاست که المؤمن حی فی الدارین　　بیت
نمیرد هر گرا جانش تو باشی : خوشا جانی که جانانش تو باشی : شاه کرمانی قدس سره این آیت خواند که او من کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیات
سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی این معنی را بنظم فرموده　قطعه　برروی خلایق در صحبت بکشایی : میباش بکلی متوجه بخدائی : غافل مشو
از ذوق دل و ذکر زبان : تا زنده جاوید شوی در دو سرای وَکَذٰلِكَ و همچنانکه در مکه بزرگان گنهکاران هستند جَعَلْنَا آفریدیم فِیْ کُلِّ قَرْیَةٍ در هر دهی اَکٰبِرَ مُجْرِمِیْهَا
بزرگان گنهکاران آن موضع اند یا گردانیده ایم بزرگان هر دهی و شهری را مجرمان آن مقام لِیَمْکُرُوْا فِیْهَا تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه روسای مکه بر سر چهار
راه کسان باز داشته اند که در موسم حج هر که بیاید از حال پیغمبر عم سوال کند گویند ساحر است و شاعر و کاهن و مثال آن وَمَا یَمْکُرُوْنَ و مکر نمیکنند این کافران اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ مگر بنفسهای
خود چه وبال مکر ایشان رجعت بدیشان وَمَا یَشْعُرُوْنَ ۝ و نمیدانند ایشان که نتیجه مکر بصاحب او میرسد وَلَا یَحِیْقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ آورده اند که ابوجهل و متابعان او میگفتند که ما
با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبری است که بر وی وحی فرود می آید راضی نمی شویم تا ما را وحی نیز فرود آید چنانچه بر وی نازل
می شود و حق سبحانه آیت فرستاد وَاِذَا جَآءَتْهُمْ اٰیَةٌ چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان علیه الصلوة والسلام قَالُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ
یمان نمی آریم برین آیت یا معجزه حَتّٰی نُؤْتٰی تا وقتیکه بدهند ما را مِثْلَ مَاۤ اُوْتِیَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللّٰهِ پیغمبران خدا را یعنی وحی و کتاب بما فرود آید
چنانچه بدیشان فرود می آید امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب همه باوست و این بر سبیل تعظیم است
در شرح معارف آورده که تا حق سبحانه و تعالی شمایل همه انبیا با وی جمع نکرد او را بآیت یا ایها الرسل خطاب نفرمود　مصرع　هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری
در تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت که اگر نبوت حق است من از تو بآن سزاوار ترم بجهت آنکه بسن از تو اکرم و بمال از تو بیشتر حق
سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناتر است حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ ط آنجا که می نهد پیغامهای خویش را سَیُصِیْبُ الَّذِیْنَ

اجرموا رزود باشد که برسد آن کسانرا که مجرم شدند بکفر صغار خواری و رسوائی عند الله نزدیک خدای وعذاب شدید و عذاب سخت بما کانوا یمکرون
بسبب آنکه بودند که مکری کردند با مؤمنان و بدی سگالیدند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا کرداند
یشرح صدره بگشاید دل ورا للاسلام ط برای قبول کردن اسلام ومن یرد و هر کرا خواهد ان یضله آنکه فرو گذارد او را واز طریق ایمان بگرداند یجعل صدره
گرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت که بمثابه که سر باز زند و سخن حق اباکند کانما یصعد گوئی بالا میرود فی السماء ط در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق
ومیخواهد که بآسمان رود واین غایت تباعد است در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر را یجعل الله می گمارد خدای الرجس عذاب یا لعنت را
علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنانکه میگروند و توحید را تصدیق نمیکنند وهذا واین اسلام صراط ربک راهیست پسندیده پروردگار تو مستقیما
در حالتی که راست است و در او کجی نیست قد فصلنا الایات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآنرا لقوم یذکرون ه برای گروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام مر این
پند پذیران راست بهشت عند ربهم ذخیره نزدیک خدای وهو ولیهم و او ناصر ایشان است در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب
آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا و حفص یحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن وانس را جمیعا همه ایشانرا
پس گوید یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار یافتید من الانس از آدمیان که باغوای تابع خود ساختید وقال اولیاؤهم و گویند
دوستان شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بودند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما به بعضی
دیگر برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا بآرزوهای نفس راه نمای نمودند و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده
که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند وبلغنا و دیگر میگویند که الهی
باستمتاع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا ط بدان وقتیکه برای ما مقرر کرده بودی مراد بر انگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود
قال گوید خدای النار مثویکم آتشست آرامگاه شما خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر
نقل کند ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس علیم داناست باعمال و احوال ایشان وکذلک و همچنانکه فرو میگذاریم
کفار جن و انس را نولی مسلط میگردانیم بعض الظلمین بعضا بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا یا وامیگذاریم برخی را بر برخی مالک ابن دینار رح الله فرموده که در یکی
از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که دوست میگردانم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشانرا بدوستان خود و اشهر آنست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و
انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچیک نفع بدیگری نمی توانند رسانید واین صورت واقع می شود بما کانوا یکسبون بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی
باز دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم آیا بشما نیامد یعنی آمد رسل منکم پیغمبران از شما
اگرچه پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را نذر گویند
وایشان رسل رسولانند بجن همچنانکه بعث نفر از جن پیغام حضرت ع بقوم خود رسانیدند قال الله تعالی ولوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیری حق سبحانه
میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت یقصون علیکم میخوانند بر شما ایاتی آیتهای کتاب مرا وینذرونکم و بیم کننده شما را لقاء یومکم هذا
و بدین آن روز که قیامت است قالوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وغرتهم
الحیوة الدنیا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا علی
انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین ه آنکه ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن رسولان ان لم یکن ربک برای آنست
که نیست آفریدگار تو مهلک القری هلاک کننده دیها و ساکنان دیها و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون ه و حال آنکه اهل دیها و شهرها غافلان
باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد وایشان را از خدای و قیامت خبر نداده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید واگر نه ایشانرا
بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی بسوی ما تا پیروی میکردیم ولکل درجات و مر هر عمل کننده را مراتب هست در ثواب
وعقاب مما عملوا از برای عملهای که کرده اند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون ه بی خبر از آنچه مردمان میکنند از خیر و شر وربک الغنی پروردگار
تو بی نیاز است از عبادت بندگان ذو الرحمة ط خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشان است و گفته اند بی نیاز است از عبادت
بندگان و طاعت مطیعان و ذو الرحمه است بر مجرمان و عاصیان ان یشا یذهبکم اگر خواهد ببرد شما را وعید اهل مکه است ویستخلف و خلیفه و جانشین
شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر کرا خواهد از آفریدگان خود کما انشاکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریة قوم آخرین ط از ذریت قوم دیگر

که بدان شما بود نه اِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات آن لَآتٍ هر آینه بودنی و آمدنی است بیشک وَمَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ
و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدایرا در بعث و حشر شما قُلْ یَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگو ای محمد ای قوم من مراد کفار قریش اند که عمل کنید عَلٰی مَکَانَتِکُمْ هر یک بر حال خود آنچه نهایت تمکن
و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید که شما بر حالت خود باشید که اِنِّی عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ تَکُونُ لَهُ آنکس که باشد که عَاقِبَةُ الدَّارِ مراد او عاقبت پسندیده در سرای آخرت اِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه
فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار آورده که همدرین زودی بدانید که حال دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد به بینید که درویشان شکسته
بال را بسرای کرامت چون برخوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند قطعه باش تا کل یابی آنها را که امروز ند جزو ، باش تا کل بینی
آنها را که امروز ند خار ، تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور ، تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار ، آورده اند که مشرکان عرب درمیان کشت زار خود خطی کشیدندی
و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را بر قسمت نمودندی بعضی برای الله و بعضی و برخی برای بتان آنچه نصیب خدای بودی
بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی
بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای درمیان نصیب بتان افتادی نگذاشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان با نصیب
خدای مختلط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلّٰهِ و مقرر کردانیدند
برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْاَنْعَامِ و از چهارپایان نَصِیبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا پس گفتند هٰذَا لِلّٰهِ
این نصیب مر خدایرا است بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَهٰذَا لِشُرَکَائِنَا و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکائی که برای خدا پیدا کرده ایم
فَمَا کَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَکَائِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا یَصِلُ اِلَی اللّٰهِ پس نمیرسد بخدای و در ان تصرف میکنند وَمَا کَانَ لِلّٰهِ و آن
نصیبی که مر خدایرا است فَهُوَ یَصِلُ پس آن میرسد اِلٰی شُرَکَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا بر میدارند و نامزد بتان میکنند سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ
بد حکمی است که ایشان میکنند وَکَذٰلِکَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان زَیَّنَ می آرایند لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ برای بسیاری از مشرکان
قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشانرا شُرَکَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشانرا در چشم مشرکان
لِیُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشانرا یعنی گمراه سازند وَلِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِینَهُمْ دین ایشانرا یعنی آنچه بر ان بودند
از کیش اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا
یَفْتَرُونَ پس بگذار ایشانرا با افتراء و دروغی که میگویند وَقَالُوا هٰذِهِ و گویند این نصیب آلهه ما اَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان
و کشت حرام است لَا یَطْعَمُهَا نه خورد و نه چشد آنرا اِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و هر مردان مطلق زنانرا داخل نمیدانند
بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی و برهانی وَاَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهارپایان است که حرام کرده شده است
پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی وَاَنْعَامٌ و دیگر چهارپایان اند که برای قربانی بتان لَا یَذْکُرُونَ اسْمَ
اللّٰهِ یاد نمیکنند نام خدایرا عَلَیْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَیْهِ و درینها افترا میکردند و افترا کردنی برای خدای که میگفتند
خدای فرموده سَیَجْزِیهِمْ زود باشد که خدا جزا دهد ایشانرا بِمَا کَانُوا یَفْتَرُونَ بسبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِی بُطُونِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ
آنچه در شکمهای این چهارپایان است یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان خَالِصَةٌ لِذُکُورِنَا پاک است و حلال مر مردمان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلٰی اَزْوَاجِنَا و حرام
کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَاِنْ یَکُنْ مَیْتَةً و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِیهِ شُرَکَاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن
آن شریک باشند سَیَجْزِیهِمْ زود باشد که پاداش دهد خدای وَصْفَهُمْ وصف ایشانرا که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم اِنَّهُ حَکِیمٌ بدرستی که خدای
حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند عَلِیمٌ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان
خود را سَفَهًا از روی بی خردی بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن باسیری افتد
چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز فراوان و ما محتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وَحَرَّمُوا و حرام
ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحایر و سوایب و غیر آن افْتِرَاءً عَلَی اللّٰهِ بربافته اند افترا بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستی که گم شدند
اند و در راه ضلالت وَمَا کَانُوا مُهْتَدِینَ و نیستند ایشان راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِی و اوست آنکس که برای شما اَنْشَاَ پیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها

الربع

ازانكه معروشات بر داشته و جفته بسته وغير معروشات و بر زمين افتاده بي جفته وگفته اند معروشات آنست كه مردمان بدست خود نشانده باشند وغير
معروشات آنكه در كوه و بيشه رسته باشد والنخل و بيافريد درخت خرما را والزرع وكشتهايي ازانچه ساق ندارد و ثمره او حبوب است مختلفا اكله در حالتيكه
مختلف ثمره هر يك ازين ها در هيئت و كيفيت والزيتون و ديگر پيدا كرد درخت زيتون را والرمان و انار را متشابها در حالتي كه مانند يكديگر است برگهاي
او وغير متشابه و مانند نيست مزه ميوه او يعني بعضي ترش است و برخي شيرين و بعضي ميان آن و اين كلوا من ثمره بخوريد از ميوهاي هر يك اذا اثمر چون
ميوه پيدا كند واگرچه نارسيده و خام باشد واتوا حقه و بدهيد حق آن ميوه را يعني تصدق كنيد يوم حصاده در روز درو كردن زرع و بريدن نخل و چيدن
ميوه ها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخير در اداي آن اشهر اقوال آنست كه مراد ازين صدقه است نه زكوة مفروضه چه زكوة در مدينه فرض شده و اين
آيت مكي است و بعضي گفته اند مراد زكوة است و اين آيه مدني است آورده اند كه ثابت بن قيس رض قريب با نصد نخل بود كه خرماهاي آنرا بريد و تصدق كرد تا او را
هيچ نمانده آيت آمد كه ولا تسرفوا و از حد مگذرانيد در صدقه دادن يعني هرچه هست يكبار تصدق مكنيد و در معالم آورده كه منع صدقه مكنيد يعني از حد تجاوز منمائيد در بخل
و امساك امام قشيري قدس سره فرموده كه هرچه در حظ نفس خود نفقه كني اسراف است اگرچه يك كنجد دانه بود و هرچه براي خداي دهي اسراف نه اگرچه هزار خزانه بود
انه بدرستي كه خداي لا يحب المسرفين دوست نميدارد مسرفان را يعني نمي پسندد عمل ايشان را ومن الانعام و اوست كه بيافريد از چهارپايان حمولة آنرا
كه بار كنند چون شتر و گاو و غير آن وفرشا و آنرا كه بر زمين افكنند براي ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله كبار انعام است و فرش صغار آن كه از خودي بزمين نزديكست
مانند فرش كلوا بخوريد مما رزقكم الله از انچه شما را روزي داد خداي و حلال كرد بر شما ولا تتبعوا و پيروي مكنيد خطوات الشيطن گامهاي شيطان را يعني
راه او مرويد و حلال را حرام مسازيد بقول او انه لكم بدرستي كه او مر شما را عدو مبين دشمني است آشكارا ثمانية ازواج و از چهارپايان بيافريد هشت زوج
زوج آنرا گويند كه با جنس خود مزاوجت كند پس ذكر زوج انثي بود و انثي زوج ذكر و هر دو را نيز زوج ميگويند اما مراد آنست كه گفتيم و اين هشت زوج هشت فرداند هر يكي زوج
ديگري من الضان از انچه پشم دارند و ايشان را ميش خوانند اثنين دو زوج يكي زوجه و ديگري جفت و من المعز و از آنها كه موي دارند و ايشان را بز گويند
اثنين دو زوج يكي نر و ديگر ماده قل بگواي محمد آلذكرين حرم آيا دو نر را حرام كرد خداي ام الانثيين يا دو ماده را از ايشان اما اشتملت عليه يا آنرا
حرام كرد كه مشتمل است بر او ارحام الانثيين رحمهاي دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نبئوني خبر دهيد مرا بعلم بامري معلوم كه دلالت
كند برانكه خداي كدام را حرام كرده است ان كنتم صادقين اگر هستيد شما راست گويان كه تحريم از نزديك اوست ومن الابل اثنين و از شتر دو زوج نر و ماده
ومن البقر اثنين و از گاو نيز همان سوال در زوج قل بگواي محمد آلذكرين حرم آيا هر دو ذكر را از شتر و گاو حرام كرد ام الانثيين يا دو ماده را از ايشان
اما اشتملت عليه يا آنرا حرام ساخته كه گرفته است آنرا ارحام الانثيين رحمهاي هر دو ماده ام كنتم شهداء يا بوديد شما حاضران و مشاهده كنندگان
اذ وصاكم الله بهذا آن هنگام كه وصيت كرد شما را بدان تحريم سبب نزول اين آيت آن بود كه عوف بن مالك بحضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام آمد
و گفت اي محمد حلال كردي آنچه پدران ما حرام كرده بودند حضرت عليه الصلوة والسلام فرمود كه آنچه پدران شما حرام كرده اند حرام نيست و عوف گفت خداي تحريم كرده آنست
اين آيت نازل شد و حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرموده كه خداي ازواج ثمانيه را براي اكل و انتفاع آفريده است پس شما بعضي را چون بحيره و سايبه و وصيله
و حام حرام ميگوئيد اين تحريم از قبل ذكر است يا از قبل انثي عوف ساكت شد پس فرمود اگر ميگوئيد تحريم بسبب ذكورت است پس جميع ذكور بايد كه حرام بود و اگر باعتبار
انوثت است پس تمام اناث بايد كه در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنين پس بايد كه همه حرام باشند چه در رحم يا ذكر است يا انثي پس حضرت
فرمود كه اي عوف چرا سخن نميگوئي گفت تو سخن گوئي تا من بشنوم حضرت اين آيت برو خواند فمن اظلم پس كيست ستمكارتر ممن افترى از انكس كه افترا كند
على الله كذبا بر خداي دروغ را و نسبت دهد بدو تحليل و تحريم اشيا ليضل الناس تا گمراه گرداند مردمانرا بغير علم بي دانشي مراد از كاذب ايشان
كه قرار اين مهم متعلق بر ايشان است يا عمرو بن لحيي كه موسس اين قاعده بود و حضرت رسالت پناه عم ميفرمايد كه من او را ديدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن
امعاي او در رنج بودند ان الله بدرستي كه خداي لا يهدي القوم الظالمين راه نمي نمايد گروه ظالمانرا كه متدين بدين جاهليت اند مشركان چون اين آيت
شنيدند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام كدام است آيت آمد قل بگواي محمد لا اجد نمي يابم في ما اوحي الي در انچه بمن وحي كرده اند محرما چيزي كه حرام كرده شده على
طاعم يطعمه بر خورنده كه بخورد آنرا الا ان يكون ميتة مگر آنكه باشد آن چيز مردار او دما مسفوحا يا خون ريخته شده مراد خوني كه در وقت ذبح از اوداج مذبوح
و ديا در زندگي از و بيرون آيد و جگر و سپرز درين داخل نيست او لحم خنزير يا گوشت خوك فانه رجس پس بدرستي او نجس است او فسقا يا كشته شده
و آن چهارپايه است كه اهل آواز برداشته شده است لغير الله به براي غير خداي بوقت كشتن او يعني انچه بر نام غير خداي كشته باشند و آنرا فسق گفت زيرا كه

عمل فاسق می شوند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هرکه بیچاره گی درمانده شود غَيْرَ بَاغٍ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود وَلَا عَادٍ ونه از حد در گذشته در خوردن زیادت از ضرورت
فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربان است که بیچارگانرا در آن رخصت
وعلی هد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا وبر آنکسانیکه یهود اند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوریکه ناخن دارد چون شتر وسباع وطیور وگفته اند هرچه منقار وسم
دارد درین داخل است ودر معالم آورده که مراد شتر مرغ وبط که بر ایشان حرام بوده وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ واز گاو وگوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان
شُحُومَهُمَا پیهها که در درون ایشان بود چون پیه گرده وغیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته بودی ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چسپیده بود بر پشت وپهلوی
ایشان از درون وبیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آن چربی که متعلق بودی بران برودهای ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته بودی باستخوان چون دنب وپیه پهلوها
ومغز استخوان ذَلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ پاداش داده بودیم جهودانرا بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ وبدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن
از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزیکه من بتو وحی کرده ام فَقُلْ پس بگوی ای محمد رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشش
بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب وتعجیل عذاب نمیکند وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ وباز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ
از گروه مجرمان که مکذبانند حاصل سخن آنست که اگر امهال است اما اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند
ودرین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد وبعد از نزول آیت مشرکان گفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا
آبَاؤُنَا ونه پدران ما این سخن درست است اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا می کردند واعتقاد ایشان آن بود که حق
مشروع ومرضی عند الله این است که ما میگوئیم ومی کنیم یعنی بفرموده اوست واگر نه ما شرک نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ وحرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی
اوامر فرموده بتحریم اینها كَذَلِكَ همچون این تکذیب که قوم تو میکنند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بودند حَتَّى ذَاقُوا
بَأْسَنَا تا آنوقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود
فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید وظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ شما پیروی نمی کنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان وپندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا
تَخْرُصُونَ ونیستید شما مگر قومی که دروغ میگوئید قُلْ بگوی ای محمد اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدا راست حجتی رسیده بنهایت
صحت فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی خدای لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ گواهان
خود را آنانکه گواهی دهند أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای حَرَّمَ هَذَا حرام کرده است این محرمات شما را از انعام وحرث وغیر آن فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند
خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان تصدیق مکن ایشانرا در آن وَلَا تَتَّبِعْ وپیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای آنکسانرا
که از روی عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال وحرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ودیگر پیروی مکن آنانرا که نمی گروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای
یعنی دیگر بت پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ وایشان بپروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتان را قُلْ تَعَالَوْا بگو بیائید ای مردمان وبشنوید تا من
أَتْلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیت با دو آیت که تالی اوست از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ
نبوده واین ده حکم است از اوامر ونواهی واز جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا آن است که شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ ونیکوئی کنید با پدر ومادر
إِحْسَانًا نیکوئی کردنی در تاویلات فرموده که توحید واحسان والدین را در یک سلک انتظام داد وجهت آنکه ایشان سبب اند در وجود وتربیت ودو واسطه
اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار وصفت ایجاد وربوبیت خود ساخت وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ومکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی
واحتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ وایشانرا چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما چرا مرتکب قتل بناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ
ونزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها وناپسندیدها را وگفته اند فواحش زنا است ومقدمات آن اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی واوباشان وبی باکان
بآشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ وآنچه پنهان بود وگفته اند ما ظهر منها خمر است
وما بطن زنا ومحققان گویند ما ظهر فعل است وما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي ومکشید آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرد خدای کشتن او را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق
که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَلِكُمْ این چهار نهی است ویک امر وَصَّاكُمْ بِهِ امر کرد خدای شما را بنگاهداشت آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید
وبدانید که راه راست آنست وَلَا تَقْرَبُوا ونزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم ودر آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید
ودر آن تجارت کنید تا بیشتر شود واز آن مخورید وبکسی مدهید حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوت خود وبالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وتمام پیمائید کیل را در مکیلات وَالْمِيزَانَ

وترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در تیسیر آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم در آنکه در وزن
زبانهٔ ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که بیک موی میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف نمی‌کنیم کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه گنجایش او باشد
یعنی تقصیری اگر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی دیگر از احکام آن است که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید
فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که تادیهٔ
احکام شرع است یا نذری که کنید أَوْفُوا وفا نمائید ذَٰلِكُمْ این همه امر و نهی وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند پذیر
شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا راه من
است راه راست تا به بهشت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ
بِكُمْ پس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق ذَٰلِكُمْ این اتباع شما وَصَّاكُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید
که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله ابن مسعود رض نقل می‌کند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط
راست راه خداست پس بکشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راههاست بر راهی از آن دیوی موکل است که میخواند مردمان را بآن راه پس این آیت
برخواند و آن هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط مستقیم نگردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه بکیست و حضرت شیخ
صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطهٔ حق بهمه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط و آن احاطهٔ حق است یا وجودی است یا عدمی
باختلاف افعال و اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور رباعی

هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود ؛ هر گوشه که رفتیم هیاهوی تو بود ؛ گفتیم مگر سوی دگر راهی هست ؛ هر راه که دیدیم همه سوی تو بود

ثُمَّ پس بخوان
بر ایشان آنکه آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی علیه السلام را توریت تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسی که نیکو قیام نماید
باحکام وی وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر چیزی که بکار آید در دین بر سبیل تفصیل وَهُدًى وَرَحْمَةً و خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید که
بنی اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او يُؤْمِنُونَ ایمان آرند وَهَٰذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابی است أَنْزَلْنَاهُ که فرستادیم او را
مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید آنرا وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی أَنْ تَقُولُوا
و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگوئید شما ای زمرهٔ عرب که إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرستاده شده است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ
قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که ما بودیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ از قراءت ایشان مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بیخبران یعنی نمیدانیم که
ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا و برای آنکه تا نگوئید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ اگر فرستاده بودندی عَلَيْنَا الْكِتَابُ بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان
لَكُنَّا أَهْدَىٰ هر آینه ما می‌بودیم راه یافته‌تر مِنْهُمْ از ایشان فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن تر از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت
شما فرود آمده وَهُدًى و راه نمای که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد وَرَحْمَةٌ و بخشایش مر مؤمنان را و این هر سه صفت قرآن است بعضی بینه را یعنی گواه گیرند
و گویند مراد از آن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام که گواه امت است و هدی و رحمت نیز او است یعنی خداوند هدایت و رحمت است مر اهل ایمان را فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست
ستمکارتر مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدا را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد از آن سَنَجْزِي الَّذِينَ زود باشد که جزا دهیم آنان را که يَصْدِفُونَ
عَنْ آيَاتِنَا اعراض میکردند از آیات ما سُوءَ الْعَذَابِ بشدت عذابی که بدترین عذابها باشد بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند
از قرآن و احکام آن هَلْ يَنْظُرُونَ اما انتظاری برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه بیایند فرشتگان
بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات و مراد از این آیات علامات قیامت
باشد و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی ع م و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب أَوْ يَأْتِيَ
یا آنکه بیاید بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ روزیکه بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ روزیکه بیاید بعضی
از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب بر آید دراز باشد و درازی آنرا متهجدان و اهل اوراد دریابند
چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد باز گیرند و چون تمام شود و از صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانهٔ
غیب بعرصگاه شهادت بی تضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر آفتاب از افق غربی بر آید و او را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند

وچون این آیتی عظیم ظاهر گردد و غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب آن لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن امنت نبوده است
که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین و ایمان امروز آرد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا درایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده این دلیل
کسی است که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمیکند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز یعنی میگویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر
درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هرکه پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما امرها را
فرو گذاشته باشد و خیر نا کرده چون این آیت معاینه بیند و آنگاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که دران روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست
و مؤید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگوای محمد انتظروا انتظار برید این آیت ها را انا منتظرون
بدرستی که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حالی بر ما ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده گردند دینهم دین خود را که به بعضی از انبیا
و کتب ایمان آوردند و به بعضی کافر شدند وکانوا شیعا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه بودند و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لست
منهم نیستی تو در قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقتی محاربه با ایشان نیست این حکم بآیت سیف منسوخ است و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعتند و معنی لست منهم
فی شیء آن است که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدای است اگر خواهد ایشانرا عقوبت کند و اگر خواهد درین سرای مهلت
دهد و در آخرت عتاب کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بروز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه میکنند در دنیا من جاء هر
هرکه بیاید بالحسنة به نیکوئی فله عشر امثالها پس مر اوراست ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام ماتریدی رح گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه
اظهار تفضیل است به تضعیف و در بحر الحقایق آورده که هرکه بیاید بحسنه پس مر او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه می تواند رسید حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در حسن تقویم
و تربیت و رزق و بعث رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجا آرد و من جاء
بالسیئة و هرکه بیاید بسیئه یعنی فعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر بمانند آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه
اند ستم دیده نخواهند شد به نقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بگوای محمد مر این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که اننی هدانی ربی بدرستی که راه
نموده است مرا پروردگار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده درست ملة ابراهیم که آن ملت ابراهیم علیه السلام است
حنیفا در حالتیکه ابراهیم علیه السلام از همه دینها بدین دین مایل بوده که آن توحید خدای است وما کان و نبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین از شرک آرندگان
یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستی که نماز من ونسکی و قربانی من یا حج من ومحیای و زندگانی من یعنی آنچه من برآنم در
زندگانی ومماتی و آنچه بر آن می میرم از ایمان و طاعت لله همه مر خدای راست رب العالمین آورندگار عالمیان لا شریک له هیچ انبازی نیست
مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمی سازم و چون بت پرستان و قربانی که انجام او میکنم نه بنام غیر او و در حج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نمی کنم بخلاف
اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هرچه کنم و گویم و دارم همه برای
خدا است وبذلک امرت و بدین مامور شده ام وانا اول المسلمین و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت
مبالغه کفار مر آنحضرت علیه الصلوة والسلام را در رجوع با دین ایشان این آیت نازل شد که قل اغیر الله بگوای محمد آیا بدون خدای ابغی ربا طلبم پروردگاری
و در عبادت او را شریک سازم وهو رب کل شیء و حال آنکه خدای است آفریدگار همه چیزها پس ما سوای او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب برای
ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفس از بدیها الا علیها مگر و بال آن بر آن باشد ولید بن مغیره میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید
و گناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود ولا تزر وازرة و بر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار گناه دیگری را یعنی هرکس عذاب گناه خود خواهد کشید
ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه بآنچه بودید که در آن
تختلفون اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم و اوست آنکس که گردانید شمارا
ای آدمیان خلائف الارض خلیفه های زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد علیه الصلوة والسلام خلیفه امم گذشته ساخت ورفع
بعضکم و بر داشت بعضی را از شما فوق بعض زبر برخی دیگر درجات پایه های بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن لیبلوکم تا بیازماید شمارا
فیما اتکم در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب زود عقوبت
کننده است ناسپاسان و ناشکیبا را وانه و بدرستی که او لغفور رحیم هر آینه آمرزنده مهربان است بر شاکران و صابران

سورة الاعراف مكية مائتان وست آية

بسم الله الرحمن الرحيم

المص ح نام قرآن است یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارت است باسمی از اسمای الهی چون الله ولطیف وملک وصبور یا هر حرفی کنایت است از صفتی چون اکرام
ولطف ومجد وصدق یا ایمانی است باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد وبعضی بر افعال تقدیر چنین بود که انا الله اعلم وافصل ومنم خدای که مبدا انم
وبیان میکنم یا از همه دانا ترم وحق از باطل جدا میکردانم ودر تاویلات کاشفی مذکور است که الف اشارتست بذات احدیت ولام عبارت است از ذات با صفت
علم ومیم کنایت است از جامعیت که آنرا معنی محمدی گویند علیه الصلوة والسلام وصاد صورت محمدی است علیه الصلوة والسلام وقول ابن عباس رض آنست که صاد
جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمای بدین معنی میکند ودر حقایق سلمی گوید الف ازل است ولام ابد ومیم ما بین ازل وابد وصاد اشارت است باتصال هر متصلی وانفصال
هر منفصلی وفی الحقیقت نه اتصال را مجال گنجایش ونه انفصال را محل نمایش **نظم** این چه راهست این برون از فصل ووصل ؛ کاندرو نی فرع میگنجد نه اصل
نی معانی نی عبارت نه عیان ؛ نی اشارت نی حقایق نی بیان ؛ برتر است از مدرکات عقل ووهم ؛ لاجرم گمگشت در وی فکر وفهم ؛ چون بکلی روی گفت و
گوی نیست ؛ هیچکس را جز خموشی روی نیست ؛ کتاب انزل الیک این کتابی است فرو فرستاده شده الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک
در سینه تو حرج منه تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی واز تکذیب قوم اندوهناک نباشی که این کتاب بر تو فرو آمده است
لتنذر به تا بیم کنی بدو کافرانرا وذکری وتا پند دهی پند دادنی للمؤمنین مر مومنانرا اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه فرستاده شد بسوی شما
من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاهداشت اوامر ونواهی او ولا تتبعوا وپیروی نکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستانرا از اصنام
اند که کفار ایشانرا دوست میگرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را در گمراهی می افکنند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید وقتیکه متابعت غیر حق کنید وکم
من قریة وبسیار اهل دیهها وشهرها از کفار وفجار که اهلکناها حکم کردیم ما بهلاک ایشان فجاءها پس آمد باهل آن دیه وشهر باسنا عذاب ما بیاتا
در شب که هنگام غفلت وخواب است مانند قوم لوط علیه السلام او هم قائلون یا فرو آمد عقوبت با ایشان وبودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم
شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهه آنست که زمان آسایش واستراحت اند وتصور وتوقع عذاب درین نیست پس بلیه غیر منتظره صعب تر وسخت تر
است چنانچه نعمت غیر مترقب خوب تر ولذیذ تر است فما کان پس نبود دعویهم درخواست ایشان اذ جاءهم وقتیکه آمد بدیشان باسنا بلاء وعذاب
ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود وملطفهٔ ایشان آنکه اعتراف
بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب وحال آنکه نزول عذاب وارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه واستغفار مفید نباشد وقوم یونس
علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فلنسئلن پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم آنهائی
راکه فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران وسوال ایشان از قبول رسالت واجابت رسل خواهد بود واین سوال تعنیف وتعذیب است ولنسئلن المرسلین وهر آینه
خواهیم پرسید فرستاده شدگانرا یعنی پیغمبرانرا از ادای رسالت وتبلیغ احکام واین سوال تشریف وتکریم است وگفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند وانبیا را
از مهربانی بر امم فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل وامم ایشان گفتار وکردار ایشانرا بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند وگفت وشنود
ایشان چه بود وما کنا غائبین ونبودیم ما پنهان ودور وبیخبر از اقوال وافعال ایشان والوزن وسنجیدن اعمال هر کس یومئذ الحق آن روز که قیامت
درست است وبودنی وگفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی ودو کفه باشد وهمه خلایق دران نگرند واین صورت برای اظهار معدلت است
ودر تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است وکفتین او یکی از نور است ویکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند وسیئات
را در کفه ظلمت وکفتین همچو آسمان وزمین است فمن ثقلت پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او وبرین تقدیر موازین جمع موزونست واگر جمع میزان
دارند نظر بر تعدد وزن واختلاف موزونات باشد وبهر حال گرانی میزان بطاعت است وآنرا که میزان ایشان گران بود فاولئک پس آنگروه هم المفلحون
ایشانند رستگاران ورسیدگان بنجات ومن خفت وهر کرا سبک باشد موازینه عملهای وزن کرده او وآن سبکی معصیت خواهد بود فاولئک پس
آنگروه الذین خسروا انفسهم آنانند که زیان کردند بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که بآیاتنا بر دلائل
آیات ما یظلمون ستم می کردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم وبدرستی که ما ممکن گردانیدیم شمارا ای آدمیان فی الارض
در زمین جهت سکنی وزرع وگفته اند خطاب با قریش است میگوید شمارا دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام ویمن در تابستان وزمستان وجعلنا لکم واو

برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ ط اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب معیشت باشد قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ٥ اندکی شکر میگوئید با وجود تخصیص
بچندین نعمتی یا از شما اندکی است که بمراسم شکرگذاری و سپاسداری قیام می نماید بیت نعمت بسی و شکرگذارنده اندکی است : کو بنده سپاس الهی ز صدیکی است
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه بتحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران شما ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس
تصویر اجسام شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را اسْجُدُوا سجده کنید سجده تعظیم
و تحیت لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملائکه آدم را علیه السلام از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد لَمْ يَكُن
نبود مِنَ السَّاجِدِينَ ٥ از سجده کنندگان مر آدم علیه السلام قَالَ گفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ آنکه سجده نکردی
آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ چون فرمودیم ترا بسجده او قَالَ گفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد مینماید
از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرماید پس مانع آنست که من از او بهترم خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِن نَّارٍ از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانی است وَخَلَقْتَهُ
مِن طِينٍ ٥ و آفریدی آدم علیه السلام را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس درین صورت مغالطه خورد که فضیلت را باعث بار عنصر ملاحظه کرد و اگر
باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت است از آن و به نسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارت است بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست
نه او را نظم ز آدمی ابلیس صورت دید و بس : غافل از معنی شد آن مردود خس : که چرا من خدمت این طین کنم : صورتی را من لقب چون دین کنم : نیست صورت
چشم را نیکو بمال : تا ببینی شعشعهٔ نور جلال : و قیاس نیز در فضیلت نار از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش خائن است هرچه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است
هرچه بدو سپارند نگاه دارد و امین نیک از خائن باشد و آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیرد چنانچه آدم علیه السلام نقش معرفت پذیرفت
کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش را بسوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است
قطعه صورت خاک ارچه دارد تیرگی در ذات خود : نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفاست : اینهمه خاک است کاندر وصف و صاحبدلی : نکته گفته است گر زوی دیده
را جلاست : جستن گوگرد احمر عمر ضایع کردن است : روی بر خاک سیاه آور که نیکو کیمیاست : قَالَ گفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرود آ
از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت و گفته اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی
فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا نباشد ترا أَن تَتَكَبَّرَ آنکه گردنکشی کنی فِيهَا در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت
که جای طاعت کنندگانست فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ ٥ از خوارشدگانی و در تبیان آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی
و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قَالَ گفت ابلیس وقتیکه ممسوخ شد و از رحمت نا امید گشت أَنظِرْنِي مهلت ده مرا
إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ٥ تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا در قیامت قَالَ گفت خدای إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنظَرِينَ ٥ از مهلت دادگانی ابلیس دعوی
مهلت داشت تا روز قیامت یعنی منتهی است که نمیرد حق تعالی در خواست او قبول کرد تا نفخه صعقه و را امان داد چنانچه جای دیگر فرموده که فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ
الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صاعقه است یعنی تو داعیه ضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت
داده ام قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینیم برای باز داشتن فرزندان آدم صِرَاطَكَ
الْمُسْتَقِيمَ ٥ براه تو که آن راه راست است و درست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را از راه برنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم پس هر آینه بیایم بدیشان مِّن
بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در پیش چشم
ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و در آیم از دست راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَن شَمَائِلِهِمْ و از جانب چپ ایشان
یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ ٥ شکر گویندگان یعنی
کافران باشند که منعم را نشناسند قَالَ گفت خدای ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا مَّدْحُورًا ط در حالیکه نکوهیده
باشی و عیبناک رانده و دور کرده از رحمت لَّمَن تَبِعَكَ بخدای که هرکه پیروی تو بیاید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را
مِنكُمْ أَجْمَعِينَ ٥ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو
که حوا است الْجَنَّةَ در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر جا که خواهید یا هرچه خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید هَٰذِهِ
الشَّجَرَةَ این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید فَتَكُونَا پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ ٥ از ستمکاران بر نفس خویش فَوَسْوَسَ

پس وسوسه کرد لهما الشیطان مر آدم و حوا را علیه السلام شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا کرد اند برای ایشان ما وری عنهما آنچه پوشیده کرده
بودند از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمی دیدند و هیچیک از آدم و حوا علیه السلام نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمی کردند
و گویند حق سبحانه ایشان را جامه‌های ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنا فرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود و لیس خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس
از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملایکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از انکه پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و یا بصورت دیگر
بر آمده چنانچه در قصص و کتب مطوله مذکور است و قال و گفت شیطان مر آدم و حوا علیه السلام را ما نهکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما آفریدگار شما عن هذه
الشجرة از خوردن این درخت الا ان تکونا مگر آنکه نگردید شما ملکین دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنای از غذا او تکونا یا باشید شما من الخالدین
از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود چنانچه ملایکه خزینه بهشت اند و این از ان گفت که در دل آدم علیه السلام گذشته بود که بهشت خوش آرامگاهی
است که در وی جاودان میتوان بود و هم دران خطره وسوسه کرد و هم از انجاست که محققان گفته که هر آرزو که بی ذات خداوند است خالی از وسوسه شیطان نبود و چون با وجود
این وسوسه آدم علیه السلام در خوردن آن تامل می نمود ابلیس تدبیر دیگر کرد و قاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت انی لکما بدرستی که من مر شما را لمن
الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان برد که کسی بخداوند تعالی سوگند بدروغ نخورد و بدان سوگند
فریفته شد فدلّهما پس ایشانرا فرود آورد ابلیس تنزل کرد بدین سوگند ایشانرا از درجه عالیه بمرتبه سافله افکندشان بغرور به فریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنهنگام که مزه
بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشانرا سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان برجست تا عورت یکدیگر دیدند
در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید و ایشان ازین صورت منفعل شدند و طفقا و در ایستادند و قصد کردند به برگهای اشجار یخصفان می
چسبانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند علیهما بر عورات خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم می بستند تا چون پیراه
عذاری شد و عورات خود را بدان بپوشیدند و ازین طرف بدان طرف می گریختند و ناداهما ربهما و ندا کرد ایشانرا آفریدگار ایشان که الم انهکما آیا نه شما را نهی
کرده بودیم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت و اقل لکما و نه گفته بودیم شما را و تحذیر نکرده بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان هست شما را
عدو مبین دشمنی آشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملایکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرت منی یا آدم
از من میگریزی آدم گفت لا یا رب بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیا است از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحانه و تعالی از روی نیاز گفتند
قالا ربنا گفتند ای پروردگار ما ظلمنا انفسنا ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نافرمانی و ان لم تغفر لنا و اگر نیامرزی تو گناهان ما را و ترحمنا و نه
بخشایی بر ما لنکونن هر آینه ما باشیم من الخاسرین از زیانکاران قال گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم
برخی از شما لبعض عدو مر برخی دیگر را دشمن اند چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگراند و لکم و مر شما راست فی الارض در زمین
مستقر قرارگاهی و آرام جایی و متاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر باره به بهشت نخواهد رسید
قال گفت خدای فیها تحیون در زمین می زیید و فیها تموتون و در زمین میمیرید و منها تخرجون و از زمین بیرون آورده می شوید برای حساب و جزا
آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عام است به همه فرزندان آدم علیه السلام را میگوید قد انزلنا بدرستی که ما
فرستادیم علیکم بر شما لباسا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل است و انزل لکم من الانعام پس
بیان فایده لباس میکند و میفرماید یواری می پوشد آن لباس سوآتکم عورات شما را و ریشا و دیگر فرستادیم لباسیکه بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس
آنست که عورت را بپوشد آنچه ورای آن است از جامه‌ها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد فرموده که لباس آن است که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم و کتان
بود و گفته اند ریش امتعه خانه بود و لباس التقوی و پوشش تقوی یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینه‌ها و جامه‌های درشت ذلک خیر آن بهتر است
از لباسهای نرم و متکلف که متجبران می پوشند و گفته اند لباس پرهیز جامه‌های حرب است چون زره و خفتان که وقایه محارب باشد از تیغ و نیزه و تیر و نزد محققان
لباس التقوی طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده می شود چنانچه عورت شخص بدان مستور میگردد و گفته اند که لباس التقوی عفت است یا حیا یا ترس الهی یا التزام
طریقه خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس فتوی
همین بدن بهره مند است که ستر سوءت او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و هر یکی چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی
صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده میشود سوءت طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوءت تعلق

بغیر مولی ونصیب سر این لباس منیت الاشهود وانوار لقاء وبدان پوشیده شود سوءت رویت ماسوی الله وبهره خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق وبدان
پوشیده میگردد سوءت هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل ومتلاشی گردد وحجاب پندار از سر وجودات متکثره درکشیده آید وسر لمن الملک الیوم برعرفه وحدت قهاری جلوه نماید
نظم ملک ملک اوست او خود مالک است ٭ غیر ذاتش کل شیء هالک است ٭ کل شیء ما خلا الله باطل ٭ ان فضل الله غیم ماطل ٭ هالک آید پیش وجهش هست ونیست
هستی اندر نیستی خود طرفه ایست ٭ ذلک من آیات الله آن از لباسهای فضل ورحمت خدای است که بدان سوءآت آدم وحوا را پوشید وایشان را از خصف برگ درخت
مستغنی گردانید لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند وقدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان بر حذر باشید که شما را
فتنه نه اندازد شیطان وبا شما مکر نکند وشما را از راه حق بیرون نبرد کما اخرج چنانکه بیرون آورد ابویکم پدر ومادر شما را من الجنة از بهشت ینزع عنهما بر میکشید
از ایشان لباسهما جامه ایشان را لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند واز بهشت
بیفتادند پس شما از مکر او حذر کنید انه یریکم بدرستی که ابلیس می بیند شما را هو وقبیله او ولشکر او من حیث لا ترونهم از جایی که شما ایشان را نمی بینید یعنی
اجسام ایشان از غایت رقت ولطافت در نظر شما نمی آید وایشان اجسام شما را بواسطه غلظت وکثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم تر است انا جعلنا
الشیاطین بدرستی که ما گردانیده ایم دیوان را اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت ومناسبت دیوان را دوست
کافران ساخته ایم واذا فعلوا وچون کنند کفار ومرتکب شوند فاحشة عمل زشت را چون بت پرستی وتحریم بحیره وسایبه وامثال آن وچون کسی که ایشان را از آن
نهی کند قالوا گفتند از روی تقلید وجدنا علیها یافته ایم برین عمل زشت آباءنا پدران خود را والله امرنا بها وخدا فرموده است ما را باین فاحشه پس
تقلید را همراهی جمع کنند قل بگوی ای محمد ان الله بتحقیق که خدای لا یأمر بالفحشاء نمی فرماید بزشتی وناپسندی در قول وفعل چه سنت الهی بران جاری شده
که امر می کند بمکارم خصال ومحاسن اخلاق اتقولون آیا می گویید شما علی الله بر خدای از راه افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگو امر ربی
فرموده آورید کار من بالقسط بعدل وراستی یا بتوحید که سر همه راستیها است واقیموا وجوهکم وراست کنید روهای خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک
هر زمان سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید وتأخیر مکنید بآن جهت که در مسجد
خویش گذارید وادعوه وبپرستید خدا را مخلصین در حالتیکه پاک کنندگان باشید له الدین برای خدا طاعت را کما بدأکم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدای
خلق تعودون باز خواهید گشت بوی تا بیا تا جزا دهد شما را بر عملها چنانکه شما را از خاک بیافرید باز بخاک عود خواهید کرد فریقا هدی گروهی را راه راست
نمود بآنکه توفیق داد بر ایمان وفریقا وگمراه کرد گروهی را بخذلان وچنان کرد حق علیهم الضلالة که سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق بفعل
الله ما یشاء انهم بدرستی که این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود که فرمان ایشان بردند من دون الله بدون
خدای ویحسبون وگمان برند وپندارند انهم مهتدون که ایشان راه یافتگانند وفی نفس الامر نه چنان اند یا بنی آدم بعضی بر آنند که این خطاب
عام است واکثر مفسران گویند که خاص است به مسلمانان چه بنو ثقیف وجماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد وزن ایشان برهنه طواف کردندی وبدان
تجرد تبری از ذنوب تفاول نمودندی وبنی عامر در ایام احرام از خوردنی حیوان مجتنب بوده وباندکی از طعام قناعت کرده آن را طاعت دانستندی وتعظیم کعبه خیال
بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیاء این تعظیم وتکریم سزاوارتریم حق تعالی ایشان را تحذیر فرمود وگفت خذوا فرا گیرید زینتکم جامهای خود را که بدان آراسته اید
عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که آن را طواف میکنید یا در آن نماز می گذارید ومراد ازین جامه نیکوترین وپاکیزه ترین لباس هاست که در وقت نماز پوشند وگفته
زینت شانه کردن محاسن است وامام قشیری قدس سره میگوید مراد از زینت سرایر است نه آرایش ظواهر یعنی خشوع واخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه در همه اماکن
ومساجد باید ودر کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز وبلسان کشف حضور دل است برای عرض راز ونیاز ٭ بیت
ذوق طاعت بحضور دل نیابد هیچکس ٭ طالب حق را دل حاضر درین درگاه بس ٭ وکلوا وبخورید یعنی در ایام احرام گوشت وچربی وغیر آن از ماکولات واشربوا و
وبیاشامید شیر وسایر مشروبات طیبات ولا تسرفوا واز حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط تمام ومشروبات در خوردن انه بدرستی که خدای لا یحب
المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را آنها که زیادت از سیری بخورند ودر کتاب قوة القلوب فرموده که دوبار خوردن در یک روزی اسراف است واز بعضی
سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که هرچه آن را آدمی آرزو کند بخورد وذلیل ترین ومیشوم ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام وشراب ودر ابیات حقایق
سمات سلسلة الذهب مذکور است نظم خواجه را بین که از سحر تا شام ٭ دارد اندیشه شراب وطعام ٭ شکم از خوشدلی وخوشحالی ٭ گاه پر میکند گهی خالی
فارغ از خلد وایمن از دوزخ ٭ جای او مزبله است یا مطبخ ٭ شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی ودر دهان درویشی

نهی اسراف نباشد واسراف نباشد که بی رضای حق سبحانه صرف کنی مثنوی یک جوانی که خیر دایم داشت : پند میداد راهبی در دیر : کی پسر خیر نیست در اسراف
گفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است زِينَةَ اللّٰهِ آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ
بیرون آورد لِعِبَادِهِ برای بندکان خود از نباتات چون پنبه وکتان واز حیوانات چون ابریشم وحریر واز معادن چون زره وخود وَالطَّيِّبَاتِ ودیگر که حرام کرده است
از پاکیزها مِنَ الرِّزْقِ ط از روزی یعنی مستلذات ماکول ومشارب از لحوم ودسوم والبان با حلالات آن چون بحیره وسائبه وجزء آن قُلْ هِيَ بگو این زینت وطیبات
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانی است که ایمان آورده اند یعنی آیت باصالت برای مومنان است فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا اما کفار وفجار به تبعیت شریک
ایشانند دران لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه وبی شریک يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط روز رستخیز كَذَلِكَ همچنانکه تفصیل کردیم این حکم را نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام ودیگر یا دلایل توحید را مبین می سازیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ط برای گروهی که فهم دارند ومی دانند قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا حَرَّمَ جز این
نیست که حرام کرد رَبِّيَ آفریدکار من الْفَوَاحِشَ گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیدا است از ان چون کفر وَمَا بَطَنَ وانچه نهان است
چون نفاق وَالْإِثْمَ وحرام کرد گناهی را که بران حد مقرر نیست چون صغایر وَالْبَغْيَ وحرام ساخت ستمکاری یا کبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق واین تاکید است چه ظلم وکبر
بحق نخواهد بود وَأَنْ تُشْرِكُوا ودیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید بِاللّٰهِ بخدای وشریک کیرید بعبادت او مَا لَمْ يُنَزِّلْ آن چیز را که خدای نفرستاده است بِهِ بر پرستش
او سُلْطَانًا حجتی وبرهانی وَأَنْ تَقُولُوا وآنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ وافترا کنید عَلَى اللّٰهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید از تحریم حرث وانعام
وبرهنه شدن در طواف بیت الحرام وَلِكُلِّ أُمَّةٍ ومر هر گروهی راست أَجَلٌ ج مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مرحیات ایشان را وگفته اند مهر امتی را غیر از مومنان
وقتی است که دران عذاب استیصال بر ایشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب وهلاک ایشان یا چون آن مدتی مقرر بسر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ
سَاعَةً واپس نپایند از ان اجل ساعتی ساعت در عرف قصر اوقات را گویند ومراد نه ساعت منجمان است وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ط وپیشی نگیرند بران اجل یعنی
اجل چون فرود آید از پیش وپس : پس وپیش نگذارد یک نفس يَا بَنِي آدَمَ خطاب بامشرکان عرب است إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیایند بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ
پیغمبران از شما بزبان شما واصح آنست که خطاب عام دارند یعنی ای فرزندان چون بیایند فرستادکان بشما از انواع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي ج آیتهای
کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فَمَنِ اتَّقَى پس هر که پرهیزد از شرک وتکذیب وَأَصْلَحَ وباصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست
بر ایشان یعنی از هر چه میترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ط ونه ایشان اندوهناک کردند بلکه بهرچه امید میدارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا وآنانکه دروغ شمردند
بِآيَاتِنَا آیتهای مارا یعنی تکذیب رسل کردند بر آیات ما وَاسْتَكْبَرُوا وکبر آوردند وتعظیم نمودند یعنی سرکشی کردند عَنْهَا از ایمان بدلایل وحدت ما أُولَئِكَ
آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ج ملازمان آتش اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان دران آتش باقی اند ببقای ابدی فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ
افْتَرَى از کسی که بر بندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی با آنکه گوید زن وفرزند وشریک دارد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ط یا بدروغ شمرد آیات منزله او را واین انکار نبوت
هست أُولَئِكَ آن گروه مفتریان ومکذبان يَنَالُهُمْ برسد بدیشان نَصِيبُهُمْ بهره ایشان مِنَ الْكِتَابِ ط از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب
ونکال ایشان بدیشان یا بیابند جزای آنچه نوشته شده در دفتر عمل ایشان یا بهره که بر ندازروی نوشته شده برای ایشان حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتیکه بیایند
رُسُلُنَا فرستادکان ما که ملک الموت واعوان اویند يَتَوَفَّوْنَهُمْ ج قبض کنند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قَالُوا کویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ
وتقریع أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ کجا اند آن بتان که پیوسته بودید که میخواندید ومی پرستیدید ایشان را مِنْ دُونِ اللّٰهِ ط بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را
از شما قَالُوا کویند کافران که آنها ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند وهیچ مددی از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا وگواهی دهند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود
أَنَّهُمْ كَانُوا بانکه ایشان بودند كَافِرِينَ ع ناگرویدگان قَالَ کوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشان را ادْخُلُوا در آئید فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان امتهان
که درگذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما هم بر دین وآئین شما مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از پری وآدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که حق سبحانه وتعالی گوید در آئید
باهم فِي النَّارِ ط در آتش دوزخ هر گرا از ایشان عناد وتکبر بیشتر باشد اورا بیشتر بآتش در آرند كُلَّمَا دَخَلَتْ هر گاه در آیند أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَعَنَتْ أُخْتَهَا ط لعنت
کنند گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند وهر یک کیش وملت مرده باشند چنانچه جهودان جهودان را لعنت میکنند وترسایان ترسایان را وگبران گبران را وعلی هذا القیاس
حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا تا وقتیکه بیکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا همه ایشان در آتش قَالَتْ أُخْرَاهُمْ کویند آنها که پس روانند واز پی در آمدکان لِأُولَاهُمْ برای آنها که
پیشوایان اند یعنی درباره ایشان کویند رَبَّنَا ای پروردکار ما هَؤُلَاءِ این گروه أَضَلُّونَا گمراه کرده اند مارا فَآتِهِمْ پس بده ایشان را عَذَابًا ضِعْفًا عذاب دو چندان
که مار است مِنَ النَّارِ ط از دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان ویک قسم برای گمراه ساختن دیگران قَالَ کوید خدای لِكُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دوباره است

پیشوایانرا جهت ضلال و ضلال و پس روانرا بواسطه کفر و تقلید ولکن لا تعلمون ٥ ولیکن ایشان نمیدانند حقیقت خطاب میخواهند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید
وقالت اولاهم و گویند پیشروان لاخریهم مر پی روانرا فما کان لکم پس نیست شمارا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته
باشند بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون ٥ بسبب آنکه بودید که کسب میکردید از کفر اکنون حواله عذاب بدیگری مکنید
ان الذین کذبوا بدرستی و راستی آنهاکه بدروغ داشتند بایاتنا آیتهای مارا از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا عنها و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمان
برداری آن لا تفتح گشوده نشود لهم برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان درهای آسمان
نگشایند بلکه آنهارا بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است ولا یدخلون الجنة
و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتیکه در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت
نرود وکذلک و مانند این پاداش متکبر نجزی المجرمین ٥ جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی که بر آن
نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد کذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظالمین پاداش دهیم
جمیع کافرانرا والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است
و ارتکاب بتمام آن فوق طاقت بشر است میفرماید لا نکلف تکلیف نمی کنیم و نمیفرمائیم نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجا آوردن آن
و این جمله معترضه بود میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و جزا آنکه اولئک آنگروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها
خالدون ٥ ایشان در بهشت باقی و دایم اند ونزعنا بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه و حسد و آنچه بهاء عداوت
باشد تجری میرود من تحتهم الانهار جویها از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الحمد
لله الذی حمد و ثنا مر آن خدایرا که بفضل خود هدینا لهذا راه نمود مارا بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه
می توانستیم یافت لولا ان هدینا الله اگر نه خدای مارا راه نمودی و این شکری است که بهشتیان به نعمت هدایت او کنند زیراکه بی توفیق رفیق آلهی سلوک این
طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت الهی نا متناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد رباعی گر بدرقه لطف تو ننماید راه ✻ از راه تو هیچکس نگردد آگاه ✻ و آنانکه
بره رسند و باید رفتن ✻ توفیق رفیق ار نشود واویلاه ✻ لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق
براستی و ما بهدایت ایشان راه بتوحید یافتیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشت است که وعده داده شده بودید اورثتموها
میراث داده شدید آنرا بما کنتم تعملون ٥ بآنچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیراکه عطای بی رنج است و دیگر آنکه
میراث گرفتگان اند از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنانرا میراث گیرند در دوزخ
و منازل کافران میراث بمومنان رسد در بهشت ونادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند
ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود مارا پروردگار ما از مثوبتها حقا راست بی شبهه فهل وجدتم پس آیا شما یافتید
ما وعد ربکم آنچه وعده کرده بود شمارا آفریدگار شما از عقوبتها حقا راست و درست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه
خدای گفته بود فاذن پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند هر افیل باشد که ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت
خدای علی الظالمین ٥ بر کافران است که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میداشتند و مردمانرا عن سبیل الله از راه
خدای ویبغونها و میطلبیدند از برای راه حق عوجا کجی و نا راستی یعنی عیب می جستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت کافرون
ناگرویدگان بودند وبینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزی است چون سور باره شهر که اهل دوزخ به بهشت
نخواهند رفت کما قال فضرب بینهم بسور آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی است از مشک سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف
مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون بشناسند این رجال کلا همه اهل بهشت و دوزخ را بسیماهم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید
روی و دوزخیان سیاه روی باشند و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و اینها انبیا علیه السلام باشند یا شهدا
یا افاضل مومنان یا ملائکه بر صورت رجال ٥ بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند
و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر ثعلبی رح منقولست از ابن عباس رض که اعراف موضعی بلند است از صراط

که عباس وحمزه وعلی وجعفر طیار رض بر انجا باشند ودوستان خدا ایشانرا بشناسند بتازکی وسفید رویی ودشمنان خدا ایشانرا دانند به تیرگی وسیاه رویی وگویند بر اعراف کسانی باشند
که حسنات وسیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین ایشان رضی بود ویکی نه ویا موحدان باشند مقصر درعمل وبدین قول بودن ایشان بر اعراف به جهت نقص نوا
ایشان باشد نه از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا وندا میکنند اصحاب اعراف أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت
گویند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدای بر شما باد یا خوشحالی شما که بدار السلام بسلامت رسیدید که لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند
وَهُمْ يَطْمَعُونَ ۝ و ایشان طمع می دارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسان که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان
حسنات وسیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت ملنگرند وهم در دوزخ ودخول هیچکدام را مرجحی نبود پس چون خلق را بسجود خوانند وآن آخرین تکلیفی است
روز قیامت اهل اعراف سجده کنند ومیزان حسنات ایشان راجح گردد وبه بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای ایشانرا بگردانند
و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه وتعالی فرشته را فرماید تا روی ایشانرا بگردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا ایشان پناه گیرند بخدای
وگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ مدار ما را باگروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ
وآواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانی را که بشناسند ایشان بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان از سواد وجه وزرقه عین وآن شناختگان روسای کفره
باشند چون ولید مغیره وابوجهل وعاص بن وایل وامثال ایشان از مشرکان که در دنیا می گفتند که خدای امثال بلال وعمار وصهیب که فقرای صحابه رض اند به بهشت
بر د ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد وسوگند می خوردند که خدای بندگان وشبانان ما را بر ما تفضیل نخشد قَالُوا گویند ایشانرا اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ
دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ مالی که جمع میکردید یا کثرت انصار واعوان شما وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ۝ وآنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار
شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال وعمار وسلمان وخباب وصهیب وامثال ایشان رض کافران را گویند أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروه
الَّذِينَ آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ط خدای هرگز نرساند بدیشان بخشایش خود را حالا برحمت حق ایشان به بهشت اند و چون
اصحاب اعراف این سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشانرا گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف وشدائد
وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ ۝ و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطالب ومقاصد ابن عباس رض فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید
گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند وخویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان
متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند وبنام وکنیت ایشانرا بخوانند از ایشان شراب وطعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ
وآواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا که بریزید بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام وشراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا لهو
وبازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه جمع می آمدند ودست می زدند وبازیچه میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۚ وبفریفت مر ایشانرا زندگانی دنیا وطول مهلت تا از
حق فراموش کردند ونمی دانستند که دنیا غداری است فریبنده ومکاری است بازی دهنده مثنوی در دیده اعتبار خوابی است ؛ در رهگذر اجل سرابی است
مشغول مشو بسرخ وزردش ؛ اندیشه مکن ز گرم وسردش ؛ سرمایه آفت است زنهار ؛ خود را ز فریب او نگهدار فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ پس امروز فرو گذاریم ایشانرا
در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند وبر خاطر نگذرانیدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا وچنان بودند که از روی عناد
بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۝ انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُم وهر آینه آوردیم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ بکتابی
که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در او عَلَىٰ عِلْمٍ واین بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى وآوردیم این کتاب را راه نماینده وَرَحْمَةً
وخداوند بخشش لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ برای گروهی که میگروند هَلْ يَنظُرُونَ ۝ آیا انتظاری می برند کافران یعنی نمی برند ومنتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب
وحقیقت آنرا از وعد ووعید یعنی منتظر اند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب وعقاب تا به بینند که راست میشود یا نی يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزیکه بیاید
عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده ووعید وآن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِن قَبْلُ پیش از این در دنیا
یعنی چون کافران که بقرآن بگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستی که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ
براستی وبدرستی وما تکذیب کردیم وآن خطائی عظیم بود فَهَل لَّنَا پس آیا هستند ما را مِن شُفَعَاءَ در خواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز

او نرد یا بازگردانیده شویم بدنیا فنعمل پس عمل کنیم غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه بشرک لیس کسی
ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا ایشان را باز آرند قد خسروا انفسهم بدرستی که زیان کردند در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف بر پرستش بتان کردند وضل عنهم و گمشد
از ایشان ما کانوا یفترون ۵ آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای بیت دی روز بدی ولم امیدی میداشت
امروز برفت و ما امید بگذاشت ان ربکم بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق الله خداوندی است جامع جمیع صفات کمال الذی خلق السموات اوست
آنکس که بیافرید آسمانها والارض و زمین را فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که عبارتست از مدتی معین از زمان طلوع شمس
تا زمان غروب او نبوده و بعضیان گویند که شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیا است وان یوما عند ربك كالف سنة مما تعدون ۵
و قول اول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیل است بر اختیار قادر مختار و اشارت است بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت
و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن مؤید این سخن است و فی المثنوی المعنوی نظم مکر شیطان است تعجیل و شتاب ؛ خوی رحمن است صبر و احتساب
با تانی گشت موجود از خدا ؛ تا به شش روز این زمین و چرخها ؛ ور نه قادر بود کز کن فیکون ؛ صد زمین و چرخ آوردی برون ؛ صبر کن در کار دیر آیی و درست ؛ این
تانی از پی تعلیم تست ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بر آفریدن عرش یا مستولی شد مراد بدان یا مستولی گشت بر آن و تخصیص عرش باستیلای حق بروجهت
آن باشد که عرش عظیم مخلوقات است و حقیقت آنست که استواء بر عرش صفتی است مر خدای را بلا کیف و بلا وصف و این از جمله متشابهات قرآن است ما بدو ایمان داریم
و تاویل آن بحق میگذاریم یغشی اللیل در میکشد خدای شب تاریک را النهار در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این نگفت
اکتفاء باحد الضدین یطلبه می جوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حثیثا شتاب کننده و روز نیز بسرعت طالب شب است والشمس والقمر و بیافرید آفتاب
و ماه را والنجوم و ستارگان را مسخرات بامره رام شدگان بفرمان او الا له الخلق والامر بدانید که خدای راست آفریدن بدایع مخلوقات و فرمان نافذ یا مر او راست
هرچه آفریده شده و تصرف در آنها است تبارک الله بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رب العالمین ۵ آفریدگار همه عالمیان است
ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را تضرعا بزاری وخفیة ۵ و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را ثنا سپید و او را پرستید تضرع نشانه احتیاج انسان است
و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست مصرع نومید نیم که ناامیدی کفر است ؛ انه بدرستی که خدای لا یحب المعتدین ۵
دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق ناحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشند چون رتبه
انبیا و صعود بر مدارج سما ولا تفسدوا و فساد مکنید فی الارض در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وادعوه و بخوانید
خدای را خوفا از بیم عقاب او وطمعا ۵ و بامید ثواب او ان رحمت الله بدرستی که رحمت خدای قریب من المحسنین ۵ نزدیک است به نیکوکاران و ایشان
با محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بیغایت و فضل بی نهایت او است در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو
امیدوارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند بیت من اگر جفاست کارم بتو بس امیدوارم ؛ بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی ؛ وهو الذی و اوست آنکه
یرسل الریاح میفرستد بادهای چهارگانه را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از آمدن باران حتی اذا اقلت تا چون بردارند بادهای
سحابا ثقالا ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا ابر را از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباراندن قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن
همه را متفرق سازد و برهر تقدیر چون ابر را بردارند سقناه براندیم ما آن ابر را لبلد میت برای حیات زمین مرده فانزلنا پس فرو فرستیم به الماء بدین ابر
آب را بران زمین فاخرجنا به پس بیرون آریم بدان آب من کل الثمرات از هر نوع میوها کذلک همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نخرج الموتی زنده کنیم
و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان و احیای ارض که بمنزله احیای اموات است بیان کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما دریابید و بقیامت گروید و بدین صورت
بدان معنی استدلال کنید والبلد الطیب و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون می آید رستنی او باذن ربه بفرمان
خدای و مشیت او که بیرون می آرد بآسانی و خوبی والذی خبث و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی که دران هیچ
نفعی نباشد این مثلی است که حق سبحانه و تعالی ایراد فرموده در شان مومن و کافر و تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه
که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات و عبادات به جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کنند زمین دلش تخم نصیحت قبول
نکند و از وی هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید بیت زمین شوره سنبل بر نیارد ؛ درو تخم عمل ضایع مگردان کذلک همچنانکه این مثل بیان کردیم نصرف الآیات میگردانیم این آیتها
امثال در فنون احوال می کنیم لقوم یشکرون ۵ برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجا آرند و درین مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لقد ارسلنا

بدرستی که

بدرستی که ما فرستادیم نوحاً نوح بن مالک بن متوشلخ بن ادریس علیه السلام را وقتیکه پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند
و بت می پرستیدند فقال یا قوم پس گفت نوح علیه السلام ای گروه من اعبدوا الله پرستید خدا را بیگانگی ما لکم نیست مر شما را
من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف بدرستی که من میترسم
علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز قیامت قال الملأ
گفتند بزرگان من قومه از قوم او انا لنریک بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از
پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة
نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب ولکنی رسول ولیکن من رسولم من رب العالمین از پروردگار عالمیان
ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خویش وانصح لکم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما واعلم
و میدانم من الله از وحی خدای که بمن آمده ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند
نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح علیه السلام گفت اوعجبتم آیا شگفت میدارید و عجب
می نمایید ان جاءکم از آنکه بیاید بشما ذکر پیغامی و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم
از جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت ولتتقوا و تا بپرهیزند شما
از خشم خدای ولعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما به بخشند به سبب آن پرهیز کردن از شرک فکذبوه پس دروغ داشتند
قوم نوح علیه السلام و نوح علیه السلام دعا کرد به هلاکت قوم خود خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی در آمد حق تعالی
طوفان فرستاد و همه کافرانرا هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید فانجیناه پس نجات دادیم
نوح را از غرق شدن والذین معه و آنانرا که با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل زن و
اغرقنا و غرق ساختیم بطوفان الذین کذبوا بایاتنا آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح علیه السلام
بر نبوت انهم کانوا بدرستی که قوم نوح علیه السلام بودند قوماً عمین گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند
و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی آیات و سور خواهد آمد انشاء الله تعالی والی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هوداً برادر ایشان
در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود علیه السلام را عاد که قبیله را باز آرد و بدو خوانند چهارم پدر هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح
است و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است و برین قول از انبیای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم
بلند بالا و توانا بودند و از ایشان در تمام روی زمین دران زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بتان
میگذرانیدند حق تعالی هود علیه السلام را بر ایشان فرستاد تا میان قبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت کرد قال یا قوم گفت ای قوم
اعبدوا الله پرستید خدا را و بیگانگی او قایل شوید ما لکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز وی و بتان مستحق عبادت نیستند
افلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قال الملأ گفتند گروهی از بزرگان پیشوایان الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه
از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و متابعان او و اما کافران گفتند ای هود انا لنریک بدرستی که ما ترا می بینیم
متمکن فی سفاهة در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدث می آری وانا لنظنک و بتحقیق گمان میبریم ترا من الکاذبین از دروغ
گویان در آنچه میگویی قال یا قوم گفت هود علیه السلام که ای گروه من لیس بی سفاهة نیست مرا خفت عقل و حماقت ولکنی رسول و لکن
من فرستاده ام من رب العالمین از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای آفریدگار خود را وانا لکم و من
مر شما را ناصح امین نصیحت کننده ام راست گوی و بی خیانت اوعجبتم آیا عجب می آید شما را ان جاءکم آنکه بیاید بشما ذکر
پندی یا بیانی من ربکم از پروردگار شما علی رجل منکم بر زبان مردی از جنس شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند و بسبب
فرود آمدن ذکر بر وی لینذرکم تا بیم کند شما را از عقوبت الهی واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم خلفاء چون گردانید شما را
پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان من بعد قوم نوح از پس هلاک قوم نوح علیه السلام وزادکم فی الخلق

و بیفزود شما را در آفرینش بسطة چه قوتی باز یادت داد شما را بر آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسطه طول قامتست که مقدار کوتاه ترین قدها
ایشان شصت گز بوده و دراز ترین صد گز فاذكروا آلاء الله پس یاد کنید نعمت های خدای را لعلكم تفلحون تا شاید که شما رستگار شوید
قالوا گفتند آن گروه مر هود علیه السلام را أجئتنا آیا آمده بما لنعبد الله تا بفرمائی که بپرستیم ما خدای را وحده یگانه و یکتا و بنه
دوست بداریم و پرستش فرو گذاریم ما كان يعبد آباؤنا آن چیز را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان و ما هیچ وجه ترک عبادت
ایشان نمی کنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را بوی وعید می کنی إن كنت من الصادقين اگر هستی تو
از راست گویان در نزول عذاب قال گفت هود علیه السلام قد وقع بدرستی که واجب شد عليكم من ربكم رجس وغضب
بر شما یا فرود آمد بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی أتجادلونني آیا مجادله میکنید با من في أسماء در کار این نامها یعنی این بتان که
هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان می بارد و برخی را حافظه میخواندند بمظنه آنکه در سفر
نگاهبان ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی احوال از ایشان هست و این الفاظ اسماء بودند بی مسمی چه اصنام که جماد
بودند قدرت بر اینها نبود پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید در چیزها که از روی جهالت سميتموها أنتم شما نام نهاده اید ایشان را وآباؤكم
و پدران شما ما نزل الله بها نه فرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره
اصرار می نمائید فانتظروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إني معكم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرين از منتظرانم مراد آورده اند که خدای تعالی
سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمان هر گاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا تلی از ریگ
سرخ رنگ بود که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی و از محنها خلاص
یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق
بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب باران بصوب
معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و به هود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود علیه السلام
نمائید و از در توبه و استغفار در آئید تا حق تعالی از سحاب عنایت بر شما باران رحمت باراند پس قیل و اصحابش از معاویه درخواستند تا او را بند
کرده نگه داشت و نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفت گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهند فی الحال سه پاره ابر برآمد
یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه اختیار کرد که باران
او بیشتر می باشد و از مکه بیرون آمده با قوم خود روی به بلاد قوم خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر بمردم
قبیله رسانید عادیان خوشدل شده بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آن باد
صرصر گویند در هفت روز و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و حق تعالی از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فأنجيناه پس نجات دادیم ما هود علیه السلام
والذين معه و آنانکه باوی بودند یعنی در دین متابعت اوی مینمودند برحمة منا آن رهانیدن بخششی و بخشایشی بود از ما بر ایشان
وقطعنا و ببریدیم دابر الذين كذبوا بآياتنا آنرا که تکذیب کردند و نگرویدند به نشانهای قدرت ما یعنی ایشان را استیصال ساختیم و از
بیخ و بنیاد بر انداختیم وما كانوا مؤمنين و نبودند قوم عاد گرویدگان بوحدت معبود و برسالت هود علیه السلام وإلى ثمود
و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی می شد
و مساکن ایشان در زمینی بود که آنرا حجر میگفتند مابین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه و تعالی بدیشان فرستاد
أخاهم صالحا برادر ایشانرا در نسب که صالح علیه السلام بود و صالح به پنج پشت به ثمود میرسید قال گفت صالح علیه السلام چون برسالت ایشان
آمد يا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را بی شریک ما لكم من إله غيره نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد
بجز وی قوم ثمود به سبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند که ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم برسالت تو
صالح علیه السلام فرمود چه آیت میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود

چيزي درخواه و ما از خدايان خود چيزي درخواهيم پس دعاي هر كه بمحل اجابت رسد ديگري را متابعت او بايد كرد بر ينصورت قرار داده روز ديگر بيرون رفتند
و هر نوع حاجتيكه از بتان طلبيدند اثر نجاح بظهور نه آمد پس خجلت زده و رسوا شده سر با طلال در پيش افكندند جندع بن عمرو كه يكي از اشراف قبيله ثمود
بود اشارت بسنگي كرد كه منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا كاثبه ميگفتند و گفت اي صالح بيرون آر ازين سنگ از براي ما ناقه مشابه شتري بختي بسيار موي
آبستن باشد صالح ع م فرمود كه اگر خداي من بقدرت كامله خود كه عجز را بدان راه نيست چنين شتري ازين سنگ بيرون آرد شما چه مي كنيد گفتند ميگرديم
و پرستش خداي تو ميكنيم و برين شرط سوگند ياد كردند صالح ع م دو ركعت نماز بگذارد و بدعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن معجزه طلب نمود في الحال
صخره در حركت آمد چون ماده شتري كه بوقت زادن ناله كند بناليد و بشكافت و ناقه بدان درجه كه مدعاي قوم بود بيرون آمد و در غايت بزرگي چنانچه از
يك پهلو تا پهلوي ديگر صد و بيست گز بود و در عظمت جثه چون كوهي نمود في الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در ان مي نگريستند جندع را مدد توفيق رفيق
شده في الحال ايمان آورد و بواقي اشراف قبيله ثمود در باديه خذلان سرگردان مانده دست انكار از آستين استكبار بيرون كردند قطعه

يكي بنور عنايت ره هدايت يافت ، يكي بوادي خذلان بماند سرگردان ، يكي بوسوسه ديو رفت سوي سقر ، يكي ز پيروي حق گرفت ملك جنان

القصه آن شتر ميان قوم بماند و در مرعاي ايشان مي چريد و آب چاه هاي ايشان بطريق نوبت او را مي رسيد و صالح ع م بعد از ظهور اين معجزه گفت اي قوم
قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستي كه آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ معجزه روشن از پروردگار شما كه دليل بر كمال قدرت او و صحت نبوت من هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ اين شتر خداي
است اضافت از جهت تخصيص خواهد بود يعني خداي بيرون آورده اين ناقه را از صخره كاثبه تا باشد لَكُمْ آيَةً مر شما را برهاني بر پيغمبري من فَذَرُوهَا پس بگذاريد
اين ناقه را تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللّٰهِ تا بچرد گياه در زمين خداي و شما را در خوردن او هيچ مؤنتي نباشد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانيد بوي هيچ بدي فَيَأْخُذَكُمْ
پس فرا گيرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابي دردناك كه استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلكه با قامت ايشان بر كفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دليل عتو
ايشان است در كفر وَاذْكُرُوا و ياد كنيد نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ چون گردانيد شما را خُلَفَاءَ جاي نشينان در زمين مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاك قوم عاد
وَبَوَّأَكُمْ و جاي داد شما را فِي الْأَرْضِ در زمين حجر تَتَّخِذُونَ فرا ميگيريد مِنْ سُهُولِهَا از زمين هاي نرم قُصُورًا كوشكهاي براي تابستان
وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ و سوراخ ميكنيد در كوهها يعني ميسازيد در سنگ بُيُوتًا خانهاي براي زمستان فَاذْكُرُوا پس ياد كنيد آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهاي
خدا را از تمكن در زمين و قوت كندن كوهها وَلَا تَعْثَوْا و در تباهي نهايت مجوئيد فِي الْأَرْضِ در زمين حجر مُفْسِدِينَ در حالتيكه قاصدان فساد
باشيد ايشان از جواب صالح عليه السلام اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه ميفرمايد قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروه بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
آنانكه تكبر و سركشي كردند مِنْ قَوْمِهِ از قوم صالح عليه السلام لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنكسانرا كه ضعيفان شمرده بودند يعني بيچارگان لِمَنْ
آمَنَ مِنْهُمْ مر آنكسانرا كه گرويده اند از ضعيفان و فقيران أَتَعْلَمُونَ آيا شما ميدانيد أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آنرا كه صالح ع م فرستاده شده است
مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او و اين سخن بر سبيل استهزا ميگفتند قَالُوا گفتند آن ضعفا إِنَّا بدرستي كه ما بِمَا أُرْسِلَ بِهِ بر آنچيز كه صالح عليه السلام
بدان فرستاده اند يعني توحيد و عبادت مُؤْمِنُونَ گرويدگانيم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانكه سركشي ميكردند از ايمان بخداي و به پيغمبر او إِنَّا بتحقيق
بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ ما بآن چيزيكه شما گرويده ايد بدان كَافِرُونَ ناگرويدگان و منكرانيم آورده اند كه قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزي كه نوبت
او بود تمام آبهاي چاه ايشان را مي آشاميد و در روزيكه نوبت قوم بود آب چاهها بچارپايان ايشان وفا نميكرد و ديگر تابستان بظهر وادي ميرفت چه ظهر
وادي سردتر بود و انعام قوم از و هراسان شده ببطن وادي ميرفتند و زمستان ببطن وادي توجه مي نمود و بطن وادي گرمتر بود و چهارپايان بظهر
وادي رفتندي و ازينجهت ضرر بديشان ميرسيد و دو زن كه ايشانرا عنيزه و صدوقه مي گفتند و مواشي بسيار داشتند اينصورت بديشان شاق بود قدار بن سالف
و مصدع بن دهر را بران آوردند كه ناقه را پي كردند چنانچه تفاصيل آن مذكور خواهد شد ان شاء الله العزيز و كشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بديشان چنانچه
حق سبحانه و تعالى ميفرمايد فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پي كردند و بكشتند ناقه را وَعَتَوْا و سركشي كردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال فرمان پروردگار خويش
وَقَالُوا و گفتند از روي استهزا يَا صَالِحُ ائْتِنَا اي صالح بيار الخبر براكه بِمَا تَعِدُنَا وعده ميكني مارا از عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستي تو
از فرستادگان براستي فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ايشانرا بسبب كشتن ناقه زلزله بعد از شنيدن صيحه عظيمه فَأَصْبَحُوا پس بامداد كردند
يعني گشتند فِي دَارِهِمْ در سراهاي خويش جَاثِمِينَ مرده بر روي در افتادگان و بر جاي مردگان فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روي بگردانيد صالح ع م از ايشان
وقتيكه ناقه را بكشتند خدا تعالى فرمود كه من قوم ثمود را بصيحه جبرئيل عليه السلام و بزلزله هلاك خواهم كرد وَقَالَ و گفت صالح ع م از روي تحسر يَا قَوْمِ

ای گروه من لقد ابلغتکم بتحقیق که برسانیدم بشما رسالات ربی پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم ونصحت لکم ونصیحت کردم شما را
بوقت دعوت ولکن لا تحبون ولیکن دوست نمیدارید شما وپیروی نمی کنید الناصحین نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان دعوت
واز اتباع نفس وشیطان منع کنند ولوطا ویاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آزر بن ناحور که برادر زاده ابراهیم علیه السلام بود آورده اند چون ابراهیم علیه السلام از بابل
متوجه شام شد برادر زاده او یعنی لوط با وی بود خدای تعالی ویرا پیغمبری داد وباهل مؤتفکات فرستاد وآن پنج شهر بوده است سدوم وآن اعظم مداین
بوده ودیگر عامورا واودوما وصابورا وسعوا وگویند صعوه ودر هر شهری چهار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بسدوم آمد وخلق را بخدا دعوت کرد وبیست
ونه سال در میان ایشان بود وبخیرات امر میفرمود واز فحش نهی میکرد ویکی از فحش ایشان لواطت بود وحق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد
وفرمود ای محمد یاد کن قصه لوط علیه السلام را اذ قال چون گفت لقومه مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام میان ایشان بود أتأتون آیا می آیید شما
الفاحشة بدین عمل زشت یعنی لواطت ما سبقکم بها سبقت نگرفته بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند من أحد هیچ کس
من العالمین از عالمیان انکم آیا شما وحفص انکم بطریق خبر خوانده یعنی بدرستی که شما ای قوم لتأتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی شهوت
من دون النساء بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بطریق حق نیستید بل انتم بلکه هستید شما قوم مسرفون گروهی
اسراف کنندگان واز حد در گذشتگان وما کان ونبود جواب قومه جواب قوم لوط علیه السلام بار ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم
سدوم را مر بعضی را اخرجوهم بیرون کنید لوط را ودختران او وآنها را که ایمان آورده اند من قریتکم از دیه شما یعنی سدوم انهم بدرستی که لوط
ومتابعان او اناس یتطهرون مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه وتعالی این جواب از ایشان نه
پسندید وعذاب بر ایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید ان شاء الله تعالی وچون عذاب نازل شود فانجیناه پس نجات دادیم لوط علیه السلام را
ازان واهله وکسان او را از اهل بیت ومؤمنان الا امرأته مگر زن او را که واعله نام داشت وکفر خود پنهان میکرد وکفار را بر انکار لوط علیه السلام
اغوا می نمود کانت من الغابرین بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد ودر میان قوم لوط هلاک شد وامطرنا وباراندیم
علیهم بر کفار قوم لوط علیه السلام مطرا بارانی وچه بارانی یعنی عجب آن سنگ بود که بر سر قوم لوط علیه السلام بارید فانظر پس بنگر ای بیننده که کیف کان
چگونه بود عاقبة المجرمین آخر کار گنهکاران والی مدین وفرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم علیه السلام بود اخاهم شعیبا برادر ایشان
شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قال گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را ما لکم نیست مر شما را من اله غیره هیچ معبودی
بحق جزوی قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم معجزه روشن از پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست ودر احادیث
نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیاء می کند میگوید که معجزه شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوهی بلند بر آمدی کوه
سر خود را فرود آوردی تا شعیب علیه السلام بآسانی بر وصعود کردی وهر یک از قوم او را دو مکیال ودو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر بدان بزرگ
تر خریدندی وبدان خورد تر فروختندی با وجود کفر در کیل ووزن خیانت کردند شعیب علیه السلام ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم وآیتی روشن بشما
می نمایم فاوفوا الکیل پس تمام ودرست سازید اهل کیل را والمیزان وآله وزن را یا در کیل ووزن راستی کنید ولا تبخسوا الناس وکم مکنید
مردمان را اشیاءهم در چیزهای ایشان یعنی در خرید وفروخت خیانت مکنید ولا تفسدوا وفساد مکنید بکفر وخیانت فی الارض در زمین
بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن زمین ببعثت انبیا وانزال کتب ذلکم این عمل که میفرمایم خیر لکم بهتر است مر شما را ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما گروندگان چون قوم شعیب علیه السلام در شهر بوقت کیل ووزن خیانت کردندی ودر صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد
از قطع طریق نیز نهی فرمود وگفت ولا تقعدوا ومنشینید بکل صراط بهر راهی که بجهت اخذ اموال توعدون بترسانید مردمان را وگفته اند
ایشان بر سر راهها نشستندی هر که خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید
که وعید کنید طالبان حق را وتصدون وباز دارید عن سبیل الله از راه خدای من آمن آنکس را که ایمان آورده است به بخدای وتبغونها
وبجوئید برای خدای عوجا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید واذکروا ویاد کنید منت خدای را بر خود اذ کنتم چون بودید قلیلا اندکی از جهت عدد
وعدد فکثرکم پس بسیار گردانید خدای شما را یا آنکه برکت کرد در اموال واولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط علیه السلام را بخواست
وخدای ایشان را فرزندان بسیار داد وتوانگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را یاد ایشان داد وگفت وانظروا وبنگرید کیف کان چگونه

بود عاقبة المفسدين ٥ آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بمؤمنان کرد و گفت
وان کان طائفة و اگر چنانچه گروهی منکم از شما امنوا بگرویدند بالذی بآن چیزیکه براستی ارسلت به فرستاده شده ام بآن و طائفة
و گروهی دیگر از معاندان لم یؤمنوا نگرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست
نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی شعیب علیه السلام فرمود اگر شما دو
دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبائی کنید حتی یحکم الله تا وقتیکه حکم کند خدای بیننا ج میان ما دو گروه وهو خیر الحاکمین ٥
و خدای بهترین حکم کنندگان است که در حکم او میل و مداهنت نیست

قال الملأ ۹

گفتند بزرگان الذین استکبروا آنانکه گردنکشی کردند و در پرستش خدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت
لنخرجنك یشعیب هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب والذین امنوا و آنانرا که گرویده اند بیرون میکنیم معك با تو من قریتنا
از دیه خویش او لتعودن یا عود خواهید کرد شما فی ملتنا ط در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا و آنها که ایمان
آورده اند بیرون می کنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده و آنان مؤمنان بوده اند بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید بملة
ما لهذا شعیب ع م جواب بدین وتیره داد و قال گفت شعیب ع م اجبار می کنید ما را بعود او لو کنا و اگر چه باشیم ما کارهین ٥ ناخواهان یعنی چگونه
در آئیم بدین شما و ما آنرا کارهیم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوئیم مر خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قد افترینا بدرستی که افترا کرده باشیم
و بربسته علی الله کذبا بر خدای دروغی در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که بدان طریق
باشید و بدین سبب از ملت میگفتند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بها است افترا
باشد بر خدا ان عدنا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردند و بیایند فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجنا الله منها
بعد از آنکه برهانید خدای ما را از ملت شما پس مفتریان باشیم وما یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود فیها آنکه باز گردیم بملت کفر
الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدا ربنا ط آفریدگار ما از ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وسع ربنا
و رسنده است پروردگار ما کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار همه
پس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جزء آن و شما در تهدیدیکه می نمائید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه علی الله توکلنا ط بر خدای
توکل کردیم و کار خود را بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت
ربنا افتح خدایا حکم کن بیننا میان ما و بین قومنا میان قوم ما بالحق براستی وانت خیر الفاتحین ٥ و تو بهترین حکم کنندگانی وقال الملأ ۹
و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند
لئن اتبعتم و اگر شما متابعت کنید شعیبا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید انکم بدرستی که باشید شما اذا لخاسرون ٥ آنهنگام
از زیان زدگان که آئین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان
افتید زیرا که مدار نفع شما در کم فروشی است و او شما را از آن منع میکند پس پند شعیب ع م نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة
پس فرا گرفت ایشانرا زلزله و در سوره هود مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره در آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه
زلزله است چه مقرر شد که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمد
فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و منزل خود جاثمین ٥ بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الذین
کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب کردند شعیب ع م را هلاک شدند کان لم یغنوا فیها گویا هرگز نبوده اند در آن شهر الذین کذبوا
شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب علیه السلام را کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت
و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب ع م مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج کرد فتولی عنهم پس روی بگردانید
از کافران وقال یا قوم و گفت از روی تحسر که ای قوم من لقد ابلغتکم بدرستی که برسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار

خود و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته‌اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام با کفار
قریش خطاب کردند بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تأسف و تحسر بر قوم خود در تسلیه دل خود گفت فکیف آسی پس چگونه
تأسف و اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافرین بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم ماضیه و هلاک ایشان
به تکذیب پیغمبران تهدید می نماید کفار قریش را و می فرماید وما ارسلنا و نفرستادیم ما فی قریة در شهری و دیهی من نبی هیچ پیغمبری که او را تکذیب
نکردند الا اخذنا مگر آنکه بگرفتیم اهلها اهل آن شهر و دیه را بالبأساء به سختی و تنگی والضراء و برنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که ایشان
زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و زحمت متنبه نشدند ایشان را بغنا و راحت مبتلا کردیم ثم بدلنا
پس بدل کردیم مکان السیئة الحسنة بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حتی عفوا تا وقتیکه بسیار شدند هم مال
و هم رجال این جانب آغاز کفران کردند و قالوا و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قد مس
بدرستی که رسید آباءنا پدران ما را نیز الضراء والسراء شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی
و وقتی بیماری زمانی غم بودی و زمانی شادی این بسبب کفر و ایمان است پس ما بر همان طریق می باشیم که می بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر
رسوخ ورزیدند فاخذناهم پس ما بگرفتیم ایشان را بغتة ناگهان یعنی در حالتیکه ایمن بودند وهم لا یشعرون و ایشان نمیدانستند
که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آنرا دانسته ولو ان اهل القری
و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او امنوا بگرویدندی بخدای واتقوا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام لفتحنا هر آینه بگشادیمی علیهم بر ایشان و میدادیم ایشان را برکات برکتها و زیادتها من السماء از آسمان بقبول
دعوات ایشان یا باریدن باران والارض و از زمین بر روا شدن حاجات یا رستن نباتات ولکن کذبوا و لیکن ایشان تکذیب کردند
رسولان ما را فاخذناهم پس بگرفتیم ما ایشان را بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده
که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من حذر کردندی از مخالفت امر من و بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که
برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از آن است

نظم

در زمین و آسمان درهای جود :: می گشایند از پی اهل سجود :: از زمین پر عبادت باز کن :: بر سمای معرفت پرواز کن

افامن آیا ایمن شدند اهل القری اهل مکه و حوالی آن بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم ان یأتیهم بأسنا از آنکه بیاید بدیشان عذاب
ما بیاتا در شب وهم نائمون و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان اوامن اهل القری آیا ایمن
شدند اهل آن شهرها ان یأتیهم بأسنا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضحی در وقت چاشت وهم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی میکنند
یعنی به تصرف در مهمات دنیا که بازیچه غافلان است مشغول باشند ملخص سخن آن است که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود بر ورونه
افامنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از ناگاه گرفتن خدای مکر استعارت است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فلا یأمن پس ایمن نشود
مکر الله از مکر خدای الا القوم الخاسرون مگر گروهی زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند اولم یهد آیا بیان نکرد و راه ننمود
للذین یرثون الارض برای آن کسانیکه میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن من بعد اهلها از پس هلاک آن مراد کفار زمان حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدا اتعاظ بر ایشان بیان کرد ان لو نشاء آنرا که اگر خواهیم اصبناهم بگیریم ایشان را بذنوبهم به جزای گناهان
ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم ونطبع و ما مهر می نهیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یسمعون پس ایشان
نمی شنوند از روی فهم و عبرت به جهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می شنوند در می یابد پس گوش دل از استماع کلام حق فایده دارد نه گوش آب و گل

نظم

این سخن از گوش دل باید شنود :: گوش گل اینجا ندارد هیچ سود :: گوش سر با جمله حیوان همدم است :: گوش سر مخصوص نسل آدم است
گوش سر چون جانب گوینده است :: گوش سر سهل است اگر آگنده است

پس بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میفرماید تلک القری
آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نقص علیک خواندیم بر تو من انبائها بعضی از خبرهای آن ولقد
جاءتهم و بدرستی که آمدند با اهالی آن رسلهم پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب علیه السلام بالبینات بمعجزات روشن یا دلایل واضح

فما كانوا ليؤمنوا پس نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن که رسل بما كذبوا من قبل بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت
قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان كذلك مانند آن مهر سخت که بر دلهای کفار گذشته بود يطبع الله مهر می نهد خدا تعالی
على قلوب الكافرين بر دلهای ناگرویدگان مراد آنها اند از کفار قریش که خدا تعالی میدانست که ایمان نیارند وما وجدنا و نیافتیم لاكثرهم
مر بیشتر امم مذکوره را من عهد هیچ وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وان وجدنا و بدرستی
که یافتیم ما اكثرهم بیشتر از ایشان را لفاسقين شکنندگان عهد و پیمان ثم بعثنا پس برانگیختیم و فرستادیم ما من بعدهم بعد از این پیغمبران مذکور
موسى موسی بن عمران را بآياتنا بمعجزاتی که او را اعطا کرده بودیم الى فرعون بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان لقب
فرعون لقب ملوک مصر بوده و چون قیصر و کسری و خاقان و تبع که القاب سلاطین فارس و روم و چین و یمن است وملائه و بسوی اکابر قوم او فظلموا بها
پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بآن بگروند فانظر
پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق كيف كان چگونه بود عاقبة المفسدين آخر کار تباه کاران که غرق شدند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
چون از مصر فرار نموده در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح در آورده باز عزم مراجعت بمصر فرموده و در اثنای طریق بوادی
ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سوره آینده مذکور است حق سبحانه حکم
فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدا تعالی دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون
دست داد آغاز دعوت کرد وقال موسى و گفت موسی علیه السلام يا فرعون انى رسول ای فرعون بدرستی که من فرستاده ام من رب العالمين
از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حقيق سزاوارم برسالة یا بآنکه تصدیق تو من کنی و مستقرم و سختم على ان لا اقول بر آنکه نگویم على الله بر خدا تعالی
الا الحق مگر سخن راست قد جئتكم بدرستی که آمده ام بشما ببينة بحجتی روشن من ربكم از پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت
من گواه است فارسل پس بفرست معى با من بنى اسرائيل فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبای
ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد بهمانجا قرار
قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیه السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف علیه السلام بود بمرد پسر مصعب
بنی اسرائیل احترام میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بسلطنت نشست و زبان بلاف انا ربكم الاعلى
بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدران شما بندگان درم خریده کسان ما بوده اند شما بنده زادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا چنگک
موسی علیه السلام مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا با وطن آبای خویش بروند قال گفت فرعون ان كنت اگر هستی تو که در دعوی خود
جئت باية آورده معجزه و حجتی فأت بها پس بیار آنرا ان كنت من الصادقين اگر هستی از راستگویان تمامی معجزه خود را فالقى عصاه
پس بیفکند موسی علیه السلام عصا را از دست خود فاذا هى پس آنجا عصا بعد از القا ثعبان مبين اژدهائی شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نمانده در آن
که آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدها شد دهن گشاده ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود و فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون کرد
و روی بجانب تخت وی آورده ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلائق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون
نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدائی که فرستاده اوئی که عصای خود را بگیر که من بتو ایمان می آرم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلام قفای
ثعبان را گرفت همان عصا شد فرعون آمده باز بر سر خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری پس دست راست بگریبان زیر
بغل چپ در آورد ونزع يده و بیرون کشید دست خود را فاذا هى پس آنجا بود دست او بيضاء سفید که بیاض او در غایت سفیدی بود
و کمال نورانیت للناظرين مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه السلام مردی گندم گون بود و چون دست در گریبان کشیدی
و بیرون کردی نورانیت او بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست راست خود بفرعون نمود بعد از آن در
گریبان کرده بیرون آورد بیضای نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول شد القصه چون
فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسی علیه السلام با ایشان مشاورت کرد قال الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون
از گروه فرعون ان هذا بدرستی که این موسی لساحر هر آینه جادوئی است عليم دانا است بفن سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها می سازد و دست گندم گون را

ید وبیضا بیرون می آرد تو بید میخواهد این ساحران ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است وحکومت بہ
بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید گفت فماذا تامرون پس چه چیز میفرمائید مرا و تدبیر این چیست قالوا گفتند ارجه حبس کن ورا واخاه وبرادر
او هارون علیه السلام را یا تاخیر کن مهم او را و شتاب زدگی منمای وارسل فی المدائن و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین گروه
فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان یاتوک بکل ساحر بیارند بتو هر ساحری که باشد علیم دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرن
چندین ساحر نبوده که در قرن موسی ع رؤسای سحره یا قصی مداین صعید بودند و در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان
در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما بسر قبر پدر خود بر مادرش همچنان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند
جواب ایشان باز داد و گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سپاه و صلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشانرا عصائی
است که چون می افکنند اژدهائی میشود و هر چه پیش او می آید میخورد فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید
بپرسید که وقتیکه ایشان در خواب می شوند آن عصا همان اژدها می گردد یا نه اگر می گردد بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتیکه در خواب باشد
اثری ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شما را بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود والقصه برادران با شاگردان و مصاحبان
که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر گوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وجاء السحرة و آمدند جادوان
فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشانرا طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند ان لنا آیا باشد ما را لاجرا مزدی ان کنا
اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر موسی قال نعم گفت فرعون آری مژده باشد وانکم و شما باشید لمن المقربین از
نزدیکان من هر گاه که خواهید نزدیک من در آئید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عاذور می گفتند و دیگر حطط
ومصفی و در شرح لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عاذور واقعه سوال جواب پدر خود با قوم گفتند
ایشان از قصه خواب و بیداری موسی علیه السلام و اژدها شدن عصا استفسا و تبلیغ نمودند معلوم شد که هر گاه که موسی ع در خواب است عصا اژدها
شده پاسبانی میکند ایشانرا ترددی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و نهان میداشتند تا وقتیکه فرعون لعین موسی ع را طلبید و مقرر
که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند در میدان آوردند و فرعون بالای تخت خود بتفرج بنشست و مردم
مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحران یک طرف صف برکشیدند و موسی و هارون علیه السلام بیک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب
پیش آمدند قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آن است که تو می افکنی عصای خود را واما ان نکون و یا آنکه باشیم
نحن الملقین ما افکنندگان حبال و عصای خود را قال گفت موسی ع از روی کرم و تسامح و تخلق که انبیا علیه الصلوة والسلام را باشد که القوا شما بیفکنید
فلما القوا پس آنهنگام که بیفکنند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین الناس جادوئی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی که تخیل
حقیقتی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردمان را وجاءو بسحر عظیم و آوردند جادوئی بزرگ آورده اند که رسنهائی اگرا مجوف
تافته و بافته بودند و بقیر مطلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اجواف همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در
حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل ماران بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین راهی کرده بودند و آتش برافروخته پس
حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمودند که همه میدان پر از مار اند واوحینا و ما وحی کردیم الی
موسی بسوی موسی ع ان الق عصاک آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی ع عصا بیفکند اژدها شد دهان گشاده فاذا هی پس آنجا که عصا
اژدها شده بود تلقف فرو می برد ما یافکون آنچه تزویر میکردند بدروغ بخلق می نمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون
چوبها و رسنهای ایشانرا فرو برد روی بنظاره کیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در آن انبوهی هلاک گشتند پس موسی ع او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه و
تعالی آن عصا و حبال را معدوم گردانید فوقع الحق پس ثابت و پدید آمد راستی موسی ع و بطل و زائل شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل
میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای حبل ما را باطل نگردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک
آنجا که موسی ع غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وانقلبوا و بازگشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان و ناامیدان و بی
مرادان والقی السحرة و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود ساجدین سجده کنندگان مر خدا را که قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم

برب العالمين ٥ به پروردگار عالميان فرعون گفت بدين پروردگار مرا ميخواهيد ايشان گفتند تو كي باشي رب العالمين رب موسى وهارون
پروردگار موسى وهارون وهمه عالميان است قال فرعون گفت فرعون با جادوان آمنتم به آيا ايمان آورديد بموسى وتصديق نموديد او را قبل
ان آذن لكم پيش از آنكه دستوري دهم شما را وران ان هذا بدرستي كه اين عمل لمكر آميزي خفي است كه شما مكرتموه ساخته ايد آنرا في المدينة
در شهر مصر پيش از بيرون آمدن بوعدگاه يعني شما با موسى قوم مواضعت كرده ايد واين حيله ساخته لتخرجوا منها تا بيرون كنيد ازين شهر اهلها اهل آنرا
كه قبطيانند واين ملك شمارا وبني اسرائيل را خالص شود فسوف تعلمون ٥ پس زود باشد كه بدانيد نتيجه اين مقدمه كه ترتيب داده ايد اين تهديدي بود مجمل آنگه تفصيل
كرده گفت لاقطعن هرآينه ببرم ايديكم دستهاي راست شما را وارجلكم و پاهاي چپ شما را من خلاف بخلاف يكديگر يعني از هر شقي عضوي
ثم لاصلبنكم پس بردار كنيم اجمعين ٥ همه شما را براي تفضيح شما وعبرت گرفتن ديگران قالوا گفتند جادوان كه ما را از مرگ چه ترس باشد و وعيد كشتن
چه دهي كه بمرگ مشتاق تريم از تشنه باب زلال زيرا كه بسبب موت انا الى ربنا منقلبون ٥ بدرستي كه ما بسوي پروردگار خود باز گرديم پس چرا
خواهان او نباشيم وفي المثنوي المعنوي نظم جانهاي بسته اندر آب وگل : چون رهند از آب وگلها شاد دل : در هواي مهر حق رقصان شوند
همچو قرص بدر بي نقصان شوند : چون نقاب تن برفت از روي روح : از لقاي دوست يابد صد فتوح : في زندگان در جهان آب گون : نعره
ياليت قومي يعلمون : وما تنقم وتو كه فرعوني منكر نمي شوي منا از ما وعيب نمي كني ما را الا ان آمنا مگر آنكه ما گرويديم بآيات ربنا
بنشانهاي قدرت آفريدگار ما لما جاءتنا آنهنگام كه آمد بما ومشاهده كرديم بردست موسى عليه السلام پس روي از فرعون بگردانيده متوجه حق شده
گفتند ربنا اي پروردگار ما افرغ علينا بريز بر ما وافاضت كن صبرا شكيبائي درين بلا تا جزع نكنيم وتوفنا مسلمين ٥ وبميران ما را مسلماني ثابت
قدم دار بر ايمان وقال الملأ وگفتند مهتران من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون اتذر موسى وقومه آيا ميگذاري ودست باز ميداري
موسى وقوم او را ليفسدوا في الارض تا تباهي كنند در زمين مصر ومردم را بر تو متغير گردانند ويذرك و بر پرستش ترا بگذارند والهتك واز عبادت
معبودان وخدايان تو دست باز دارند گفته اند كه فرعون خلق را بپرستش خود ميفرمود وخود پرستنده كواكب بود واصح آنست كه او صورت خود بتان ساخته بود و
هريك از قوم را بتي داده بود كه اين را پرستيد تا او شما را بمن نزديك گرداند وازين جهت ميگفت انا ربكم الاعلى ايشان خدايان خورد ترند من خداي بزرگترم القصه
اعيان بخدمتگاه فرعون از حد تحريص وترغيب كردند بر قتل موسى عليه السلام وقوم او وفرعون دانست كه او بر قتل موسى قادر نيست قال گفت فرعون سنقتل
ابناءهم زود باشد كه بكشيم پسران ايشان را چنانچه پيش ازين ميكرديم تا نسل ايشان منقطع گردد ونستحيي نساءهم وزنده بگذاريم دختران ايشان را تا خدمت
ما كنند وانا فوقهم قاهرون ٥ وما بر ايشان غالبانيم وايشان مقهور زير حكم مااند چون اين تهديد بسمع بني اسرائيل رسيده مضطرب شده بطريق استغاثه بموسى عم
روي آوردند بعد اضطراب ايشان قال موسى لقومه گفت موسى مر گروه خود را استعينوا بالله ياري خواهيد از خداي واصبروا وصبر كنيد بر آنچه ناخوش
كنند ان الارض لله بدرستي كه زمين مر خداير است يورثها ميراث ميدهد آنرا من يشاء هر كرا ميخواهد من عباده از بندگان خود درين سخن وعده اهلاك
قبطيان است و در آمدن ولايت ايشان بتصرف بني اسرائيل والعاقبة وعاقبت نيكو با ظفر ونصرت يا بهشت للمتقين ٥ مر پرهيزكاران راست بني اسرائيل اين
كنايت را كه مشتمل بر بشارت ايشان بود درنيافتند وباز آغاز شكايت فرموده قالوا گفتند اوذينا ما را رنجانيدند يعني قبطيان ما را ايذا ميكردند من قبل ان
تاتينا پيش از آنكه تو بيائي بمدين يعني از روز ما را خدمت خود ميفرمودند ونيم روز ديگر ما را آزاد ميكردند ومن بعد ما جئتنا و ايذا ميكنند ما را پس
از آنكه تو آمدي وتمام روز ما را بكار ميفرمايند پيش ازين ابناء ما را مي كشتند وحالا نيز ميخواهند كه بهمان طريق اشتغال نمايند قال گفت موسى عم از روي تصريح
عسى ربكم شايد كه پروردگار شما عسى از براي اطماع است يعني طمع ميدارم از خداي ان يهلك عدوكم آنكه هلاك كند دشمن شما را كه فرعون است
با قوم او ويستخلفكم وخليفه گرداند شما را بعد از هلاك ايشان في الارض در زمين مصر يا در ارض مقدسه فينظر پس ببيند خداي كه بوقت حشمت
ودولت ورحت كيف تعملون ٥ چگونه عمل ميكنيد وچه خبر بجاي آريد از كفر وشكر وطاعت ومعصيت تا شما را بران جزا دهد آنكه حق تعالى بعد از وعده هلاك دشمنان
مقدمات آنرا بيان ميكند ولقد اخذنا وهرآينه كه ما گرفتيم آل فرعون تبع وخدم فرعون را بالسنين بقحط وتنگي وخشك سالي ونقص من الثمرات
وبنقصان بعضي از ميوهاي ايشان لعلهم يذكرون ٥ تا باشد كه ايشان پند گيرند واز كفر باز ايستند ايشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون
آمد بديشان الحسنة نيكوئي از فراخي وارزاني قالوا لنا هذه ٥ ميگفتند براي ماست نيكوئي وما مستحق آنيم وان تصبهم واگر رسيدي بديشان
سيئة بدي چون قحط وبلا يطيروا فال بد گرفتندي بموسى ومن معه ٥ موسى وآنانكه بلوي بودند از مومنان وميگفتند اين رنج ومحنت

وشامت ایشان بامیرسد الا بدانید اِنَّمَا طٰٓئِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشان است که کرام الکاتبین نبشته
بحضرت برده اند شامت آن عملها بدیشان رسیده وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشترین ایشان یعنی قبطیان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال
بواسطهٔ شومی اعمال است وَقَالُوْا وگفتند فرعونیان موسی عم را مَهْمَا تَاْتِنَا بِهٖ هرگاه که بیاری با هر چیز که بیاری بما مِنْ اٰيَةٍ از نشانه که بزعم تو آن است که معجزه
تو است مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را با آن فَمَا نَحْنُ لَكَ پس نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِيْنَ گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان
به نهایت انکار رسیدند فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَيْهِمُ الطُّوْفَانَ بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر آنهم و فرا گیرد همه آن را چون باران
و سیل وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا سبوسه وَالضَّفَادِعَ و بزغ وَالدَّمَ و خون اٰيٰتٍ مُّفَصَّلٰتٍ در حالتیکه این اشیا
آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه بود و امتداد هر آیتی یک هفته فَاسْتَكْبَرُوْا پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری
وَكَانُوْا و بودند قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد
و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ بر فرعونیان عذابی از آنها که مذکور شد قَالُوْا گفتند از روی تضرع يٰمُوْسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار
خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تو است یعنی خدای با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ اگر باز
بری و زایل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ
بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنوقت که ما بردیم بدعای موسی عم و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را
و تاخیر کردیم اِلٰٓى اَجَلٍ تا مدتی که از زمان که بی شبهه هُمْ بٰلِغُوْهُ ایشان رسند کانند بدان تا معذب گردند در آن اِذَا هُمْ يَنْكُثُوْنَ پس ایشان عهد را
می شکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و به ظلمت ابرهای متراکم در ماندند و آب بخانهای قبطیان در آمده مردان و زنان برپای ایستادند
و کودکان را بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطرهٔ آب بدان خانها در نیامد القصه چون تنگ
آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی عم آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی عم
مندفع شده آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و گفتند این خود چنین
می بایست حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخوردند دیگر باره پناه بموسی عم آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد
بخدای تو بگرویم حضرت موسی علیه السلام بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشاره بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخ ها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری
از مزروعات مانده گفتند که این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کرده
آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را متحقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر بزغ را بدیشان
فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد
دیگر باره با سر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خوناب می شد و اگر از یک طرف
خوردندی به نسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند که بعد از کشف بلا بشرط متابعت بجا نیاوردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انصاف ستدیم و داد
انتقام کردیم از ایشان فَاَغْرَقْنٰهُمْ پس غرق ساختیم ایشان را فِى الْيَمِّ در دریای قلزم نزدیک مصر بِاَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا بدروغ داشتند
آیات قدرت ما را وَكَانُوْا عَنْهَا غٰفِلِيْنَ و بودند از تامل در آن بیخبران وَاَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم ما قوم را الَّذِيْنَ كَانُوْا يُسْتَضْعَفُوْنَ
آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل را که بدست قبطیان در مانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مَشَارِقَ
الْاَرْضِ جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی از آن زمین الَّتِيْ بٰرَكْنَا فِيْهَا آن زمینی که برکت نهادیم در وی بافزونی و بسیاری
محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا و عم وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ و تمام شد و بوفا رسید وعدهٔ پروردگار تو الْحُسْنٰى وعدهٔ نیکو عَلٰى بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ
بر بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بِمَا صَبَرُوْا وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد و مکاره وَدَمَّرْنَا
و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و درست کرده بود فرعون وَقَوْمُهٗ و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو وَمَا
كَانُوْا يَعْرِشُوْنَ و آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناهای چون صرح هامان وَجٰوَزْنَا بِبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت
فَاَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلٰى قَوْمٍ بر گروهی از قبیلهٔ لخم که در ولایت رقه يَّعْكُفُوْنَ اقامت میکردند عَلٰٓى اَصْنَامٍ لَّهُمْ بر پرستش بتان که مر ایشان را

الربع

بود وچون بني اسرائيل قومي راجاي بتكده ديدند قالوا گفتند يا موسى اجعل لنا اي موسى بساز براي ما الها خدايي يعني تمثالي بساز كه آنرا پرستيم
كما لهم آلهة چنانچه ايشانرا خدايان هستند كه مي پرستند قال انكم گفت موسى ع م بدرستي كه هستيد شما قوم تجهلون گروهي كه ناداني ميكنيد
وجهل مي ورزيد درين كه توهم جواز عبادت غير خدا داريد ان هؤلاء بدرستي كه اين گروه بت پرستان متبر هلاك شده اند ما هم فيه آنچه
ايشان درانند يعني خداي دين وآيين ايشانرا درهم خواهد شكست وبتان ايشانرا ابر دست وپا پاره خواهد كرد وباطل وزايل ومضمحل است ما كانوا
يعملون آنچه هستند ايشان كه ميكنند از عبادت اصنام قال اغير الله گفت موسى ع م آيا جز خداي ابغيكم الها طلب كنم براي شما معبودي وهو
فضلكم وحال آنكه او فضل داد شمارا على العالمين بر عالميان زمان شما وبانواع نعم تخصيص فرمود واذ انجيناكم وياد كنيد چون رهانيديم
شمارا من آل فرعون از تبع فرعون يسومونكم ميچشانيدند شمارا سوء العذاب سختي عذاب يقتلون ابناءكم ميكشتند پسران شمارا
بجهت انقطاع نسل شما ويستحيون نساءكم وزنده مي گذاشتند زنان شمارا بجهة خدمتكاري وبندگي خود وفي ذلكم ودرين رهانيدن
بلاء نعمتي بود يا دران عذاب محنتي بود شمارا من ربكم عظيم از پروردگار شما محنتي بزرگ آورده اند كه موسى ع م وعده كرده بود بني اسرائيل را
كه بعد از هلاك فرعون كتابي بيارم بشما از نزديك حق تعالى كه هرچه شمارا بايد دران مبين ومفصل باشد پس چون از دريا نجات يافتند وفرعون غرق
شد طلب آن كتاب نمودند وموسى ع م از خداي درخواست تا آن كتاب بدو فرستد حكم شد كه سي روز بروزه باش پس از ان بطور آي تا با تو
سخن گويم موسى ع م سي روز روزه داشت ورو بسوي كليم بطور توجه نمود وكراهيت داشت ازانكه با حق سبحانه سخن گويد وازدهن او بوي
روزه آيد پس براي دفع آن رايحه مسواك كرد ملائكه گفتند ما از تو بوي مشك مي شميديم آنرا بمسواك دفع كردي حق سبحانه فرمود تا جريمه آنرا
ده روز ديگر روزه داشت چنانچه ميفرمايد وواعدنا موسى ووعده داده بوديم موسى را براي دادن كتاب ثلثين ليلة سي شبانروز از ماه ذو القعدة
چون مدار حساب شهور عرب بر رويت هلال است وآن بشب مرئي ميشود تاريخ از شب مقيد كرد واتممناها تمام كرديم آن سي بعشر
بده ديگر از ماه ذي الحجه فتم پس تمام شد ميقات ربه وقتيكه پروردگار او مقرر كرده بود اربعين ليلة چهل شبانروز وقال موسى
وگفت موسى لاخيه هارون مر برادر خود هارون را كه من بطلب كتاب بجانب طور سينا مي روم اخلفني تو خليفه من باش في قومي
درميان قوم من واصلح وبصلاح آر هر كاري كه شايسته صلاح باشد از امور ايشان ولا تتبع وپيروي مكن سبيل المفسدين
راه تباه كاران را ولما جاء موسى وآنهنگام كه آمد موسى ع م لميقاتنا بوقتي كه ما مقرر ومعين كرده بوديم وكلمه ربه وسخن گفت
باوي پروردگار وي يعني بشنوانيد او را كلام خود بي واسطه در تبيان آورده اند كه چون حق سبحانه خواست كه با موسى عليه السلام سخن گويد بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد
طور ظلمت فرو گرفت وچون موسى ع م قدم در ظلمت نهاد شيطان او را ازوي براندند وملكين كاتبين را ازو دور كردند وآسمانرا بنظر وي در آوردند وملائكه
را ديد در هوا ايستاده وعرش عظيم بروي ظاهر گشت پس حق سبحانه با وي سخن گفت ودر ينابيع آورده كه او را بيست وچهار هزار كلمه بشنوانيد وبروايتي هفصد هزار
وصد ونود وچهار هزار است ودر كشاف گفته كه حق تعالى چهل شبانروز با موسى ع م سخن گفت چون موسى ع م سخن حق شنيد وازجام كلام بي ملام رباني جرعه ذوق
محبت چشيد فراموش كرد او راكه در دنياست خيال بست كه در فردوس اعلى است وچون جنت جاي مشاهده لقاست قال گفت موسى ع م رب ارني
اي پروردگار من بنماي مرا نفس خود يعني مرا متمكن بساز در رويت خود تا بديده سر انظر اليك نظر كنم بسوي تو قال گفت خداي لن تراني نتواني ديد مرا
در دنيا چه حكم ازلي بدان وجه واقع شده كه هر بشري كه در دنيا بمن نظر كند بميرد ودر مدارك آورده كه بعين فاني مرا نه بيني بلكه جمال باقي بديده باقي مشاهده
بايد كرد وآن ديده در بهشت خواهد بود بدانكه طلب موسى ع م رويت را دليل جواز رويت است چراكه اگر رويت محال بودي موسى ع م اين سوال نكردي
چه طلب مستحيل از انبياء ع م روا نيست بيت اي بسا بلبل كه پيش از نوبهار : مي سرايد بهر گل بر شاخسار : صاحب كشف الاسرار گويد كه مقام
موسى ع م دران ساعت كه خطاب لن تراني شنيد عالي تر بود از ان وقت كه گفت ارني زيرا كه اين ساعت در عين مراد حق بود وآن وقت در قيد مراد
خود قايم بمراد حق بودن كاملتر است از قيام بمراد خود نمودن بيت لن تراني مي رسد از طور موسى را جواب : هرچه آن از دوست آيد سر بنه
گردن متاب : اگرچه زخم لن تراني رسد في الحال مرهم احتي فرستاد كه تو باضعف بشريت طاقت ديدار نداري ازان گفتم كه لن تراني ولكن
انظر وليكن نگاه كن الى الجبل بكوه زبر كه بلند ترين جبال ولايت مدين است وقوت تحمل او از تو بيشتر است فان استقر پس اگر كوه قرار گيرد وثابت ماند مكانه
درجاي خود بهنگام تجلي من فسوف تراني پس زود باشد كه تو نيز به بيني مرا وطاقت ديدار من باشد واگر كوه را طاقت ديدار نباشد تو هم در دنيا

ازتمنای این کار درگذر فَلَمَّا تَجَلّٰی پس آنهنگام که تجلی کرد رَبُّهٗ پروردگار موسی ع‌م یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ
برای آن کوه بعد از آن که حیات و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای
هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد و دران ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود باهوش آمد و هر بیماری که سر ببالین مرض داشت شفا یافت و عرصهٔ
زمین رقم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت و بتان بروی درافتادند و نیران مجوس فرو مردند و بسبب آن تجلی جَعَلَهٗ گردانید
خدای مر آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وجدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی
بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه وَخَرَّ مُوسٰی صَعِقًا ج و بیفتاد موسی ع‌م بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن
کوه و از عشیهٔ خمیس یوم عرفه تا عشیهٔ روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّآ اَفَاقَ پس آنوقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحٰنَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق
حضرت تو است یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ اِلَيْكَ بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْنَ
و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو یا بانکه هیچ بشر را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای بیک لمعه تو کوه بصد پاره شود : چه عجب مستکلی عاجز و بیچاره
شود : عجب سری است که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان را به حکم ولکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آن است که تجلی بر کوه
بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور می سازد بیت دل پذیرفت آنچه گردون بر نتافت :
دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت : پس حق سبحانه جهت تسلی دل موسی ع‌م و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ گفت خدای يٰمُوْسٰٓی
ای موسی اگر ترا ضعیف گردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوه ناک مباش اِنِّی اصْطَفَيْتُكَ بدرستی که من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ
بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند بِرِسٰلٰتِیْ به پیغامهای من که به خلق رسانی وَبِكَلَامِیْ و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن
من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فراگیر مَآ اٰتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِّنَ الشّٰكِرِيْنَ ۝ و باش از شکرگویندگان بران عطا
وَكَتَبْنَا لَهٗ و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل ع‌م را گفتیم که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی ع‌م فِی الْاَلْوَاحِ در لوحهای که هفت
یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و این موافق اهل کتاب است و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره بهشت
یا از سنگی سخت که ارقام در روی کنده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر روی نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج
الیه باشد مَّوْعِظَةً پندی وَّتَفْصِيْلًا و بیان کردنی لِّكُلِّ شَیْءٍ مر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی ع‌م که فراگیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام
و عزم درست وَّاْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بصدق و عزیمت يَاْخُذُوْا فراگیرند بِاَحْسَنِهَا ط به نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن
بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود و قولی آنست که احسن عزائم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر
فرموده که احسن جمع است بین الفرایض و النوافل سَاُورِيْكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفٰسِقِيْنَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه
ایشان که دوزخ است یا شما را بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دایرهٔ فرمان من بیرون رفته اند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون
و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان نظم چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرند :
تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب : پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت : جغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب سَاَصْرِفُ زود باشد که بگردانم
که بگردانم عَنْ اٰيٰتِیَ از قبول آیتهای من که قرآن است یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِيْنَ يَتَكَبَّرُوْنَ آنانرا که تکبر میکنند فِی الْاَرْضِ
در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذوالنون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای
باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده بیت حیف است چنین گنج دران ویرانه : حکمت نکند فهم نقیض دیوانه :
وَاِنْ يَّرَوْا و اگر به بینند این سرکشان كُلَّ اٰيَةٍ هر نشانیکه ما بنمائیم بر صدق نبوت محمد ع‌م یعنی معجزات آن حضرت یا بدانند هر پیغامی که فرستیم لَّا يُؤْمِنُوْا بِهَا
نمیگروند بدان از جهت ستیزه و عناد وَاِنْ يَّرَوْا و اگر به بینند این سرکشان سَبِيْلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت لَا يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا ج آنرا راه نگیرند
یعنی متابعت نکنند وَاِنْ يَّرَوْا و اگر به بینند این سرکشان سَبِيْلَ الْغَيِّ راه بیراهی و گمراهی يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا ج آنرا راه گیرند و پیروی کنند ذٰلِكَ این
گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را وَكَانُوْا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و عمل بدان غٰفِلِيْنَ
ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند وَالَّذِيْنَ و آنانکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِنَا آیتهای ما که قرآن است

وَلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ ط باطل و تباه گشت عملها که درین جهان کردند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند
یعنی نشوند اِلَّا مَا كَانُوْا مگر جزای آنکه بودند در دنیا يَعْمَلُوْنَ عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوْسٰى و فرا گرفتند قوم موسی ع م یعنی بمباشرت سامری و متابعان
او مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس رفتن موسی ع م بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجْلًا گوساله جَسَدًا
بدنی بی روح لَّهٗ خُوَارٌ مر او را آوازی بود چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند
بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم و بدان اشتغال می نمائیم و هر یک از دوستان خود که درمیان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت ستدند و بعد از عبور دریا
غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی ع م عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون ع م آمد و گفت این پیرایهای
عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام است هارون ع م بفرمود که تمام او را جمع کردند و سامری را گفت
که تو اینها را با مانت نگاهدار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورده و در زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت و شخصی بهیات گوساله
بساخت اما بدنی بی روح بود پس عملی کرد که از و آوازی بدر آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل ع م را دیده بود بر اسپی
سوار و از زیر سم اسپش قبضهٔ خاک برگرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را
زنده گردانید و بفریاد آمد ابن عباس رض میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند اَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند اَنَّهٗ
لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید وَلَا يَهْدِيْهِمْ سَبِيْلًا م و نه نماید ایشانرا راهی که بجای رسند اِتَّخَذُوْهُ فرا گرفتند او را بخدائی وَكَانُوْا
ظٰلِمِيْنَ ه و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمه الله علیه مذکور است که چه دور است میان امتی که مصنوع
خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که تو ساختی نه سازد کارت : سازنده تو است در دو عالم یارت وَلَمَّا سُقِطَ
و آنهنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِيْٓ اَيْدِيْهِمْ در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچو یافتن کسی که چیزی در دست خود در آرد
و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او وَرَاَوْا اَنَّهُمْ و دیدند آنکه ایشان
قَدْ ضَلُّوْا ا به تحقیق گمراه شدند قَالُوْا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَّمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه ما وَيَغْفِرْ لَنَا و
نیامرزد ما را لَنَكُوْنَنَّ بخدای که باشیم مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ه از زیان کاران و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوْسٰٓى و آنهنگام که بازگشت موسی ع م از طور
اِلٰى قَوْمِهٖ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین بغایت اَسِفًا ه اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی ع م در محل رجعت ازین قصه خبر یافت
و اصح آن است که حق سبحانه و یرا اخبار کرده بود در طور و از خشمناک با اندوه تمام درمیان قوم آمد و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُوْنِيْ
بد نیابت کردید مرا مِنْۢ بَعْدِيْ از پس مفارقت من اَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل اَمْرَ رَبِّكُمْ ج بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید
تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَاَلْقَى الْاَلْوَاحَ و بیفکند موسی ع م لوحها را که احکام الهی بر ان نوشته بود و آن غضب نیز برای خدای بود در تبیان آورده
که الواح را بیفکند اما از دو دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفکند و جمهور بر آنند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هرچه بران مکتوب بود
باسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی ع م بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد وَاَخَذَ بِرَاْسِ اَخِيْهِ
موی سر برادر خود را یعنی هارون را ع م يَجُرُّهٗٓ اِلَيْهِ بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبت نه از روی اهانت گمان موسی ع م آن بود که هارون ع م در منع
ایشان تقصیر فرموده قَالَ ابْنَ اُمَّ گفت هارون ع م که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی ع م مادر را یاد
کرد پس گفت اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِيْ بدرستی که قوم تو مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وَكَادُوْا يَقْتُلُوْنَنِيْ ز
و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ ط پس شادمان مگردان بِيَ الْاَعْدَآءَ بمن دشمنان را و چنان مکن که از روی اهانت
حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِيْ و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ه با گروه ظالمان یعنی مرا در عدد گوساله پرستان مشمار قَالَ گفت موسی ع م
بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِيْ ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر بزرگتر کردم یا در آنکه الواح را بیفکندم وَلِاَخِيْ و بیامرز برادر مرا اگر
تقصیری کرده باشد در منع ظلم وَاَدْخِلْنَا و در آر ما را فِيْ رَحْمَتِكَ ز در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و ریاض جنت خود در آخرت
وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ ه و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو مثنوی
تو بر اهل سخا انعام کردی : که بر بیچارگان انعام کرد : بهر جا جوی از رحمت روانست : که دریاهای جودت وام کردند : اِنَّ الَّذِيْنَ

که آنانکه از روی جهالت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را بخدائی سینالهم زود باشد که برسد ایشان را غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن خشم آن
بود که حق تعالی امر فرمود که بکشند یکدیگر را وذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وکذلک و همچنین
که پاداش داده ایم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویان و بستد عاران والذین و آنانکه عملوا السیئات بدیها کردند از صغایر و کبایر یا کفر
آوردند ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعدها از پس وقوع آن عملها وآمنوا و گرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری واگر مراد
از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کنندکان را قبول میکند ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه
لغفور آمرزنده است مر گناهان ایشان را رحیم مهربان بر ایشان بر قبول توبه از ایشان ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت عن موسی الغضب
از موسی ع م خشم او تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی ع م بود بدان فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و بدان اغوا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود با آنکه
غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی
علیه السلام فرو نشست اخذ الالواح فرا گرفت بقیه الواح را که بشکسته بود وفی نسختها و در آنچه مکتوب بود در آن هدی راه نمودن بود از
گمراهی ورحمة و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه للذین هم برای کسانیکه ایشان لربهم مر عقاب پروردگار خود را یرهبون ترسکاری
می کنند یعنی از عذاب خدای میترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی ع م که جمعی از اخیار بنی اسرائیل با خود بطور برو تا از عبادت
عجل اعتذار کنند موسی ع م با قوم گفت و قبول کردند واختار موسی و برگزید موسی علیه السلام قومه از قوم خود سبعین رجلا هفتاد مرد
لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح کلام موسی ع م
است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب ع م را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بر آن گواه باشند موسی ع م هفتاد تن را با خود برد و چون
بطور رسید ابری پدید آمد و میان موسی ع م و ایشان حایل شد موسی ع م بپرده غمام در آمد و اختیار قوم او بسجده در افتادند و حق سبحانه با موسی ع م
سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی ع م بیرون آمد و گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم
نه بود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی ع م مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر
میدهد فلما اخذتهم پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرجفة صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را آوازی مهیب و همه
از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی ع م بترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل
بقتل ایشان متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از بیرون آمدن ما
از میان قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی فرموده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی اتهلکنا آیا هلاک
میکنی ما را بما فعل السفهاء بسبب آنچه کردند بیخردان منا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رویت ان هی نیست این کردار ایشان
الا فتنتک مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشان را کلام خود شنوانیدی تا طمع رویت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا روی بوی آوردند در کتاب
فصل الخطاب خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه موسی ع م را در مقام بسط بداشت بکمال حال انس رسیده از وی دلال بر این جرأت اقدام فرمود و
دلال که در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده و من ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ العبد الاسود الی قوله یضحکنی
کل یوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادب است

مثنوی

گفتگوی عاشقان در کار رب ؛ جوشش عشق است نی ترک ادب ؛ هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش ؛ نی ادب ماند در او نی عقل و هوش ؛ و هم
از مقام بسط است این سخن موسی ع م تضل بها من تشاء گمراه میگردانی بدان فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی که گمراه می شود و تهدی من
تشاء و راه می نمائی هم بدان که راه یابد انت ولینا توئی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و به بخشای بر ما وانت
خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی واکتب لنا و بنویس برما یعنی ثابت کن یا عطای حلال ده ما را فی هذه الدنیا درین سرای حسنة
نیکوئی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال یا صدق مقال وفی الاخرة و در آن سرای هم نیکوئی ده ما را که مغفرت است یا جنت یا سعادت
رویت انا هدنا الیک بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو قال گفت خدای عذابی عذاب من از صفت او آن است که اصیب به میرسانم او را
من اشاء هر کرا میخواهم یعنی کفار و رحمتی وسعت و رحمت من از صفت او آن است که رسنده است کل شیء بهمه چیز یعنی شامل است در دنیا

مومن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطف است که حق تعالی به خلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی می ورزیدند
یا رحمت توبه است که علی العموم درین رحمت بر همه گشاده و همه را باتصاف برین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا ❊ نزد محققان رحمت یا رحمت اسمیه است
ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادن است بی سابقه سؤال سائل
حاجت محتاج یا بی ثبوت استحقاق معطی که بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی بیت ای بداده رایگان صد چشم و گوش ❊ بی ز رشوت بخش کرده عقل و
هوش ❊ در عدم ما مستحقان کی بدیم ❊ که بدین جان و بدین دانش شدیم ❊ ما نبودیم و تقاضا ما نبود ❊ لطف تو ناگفته ما می شنود ❊ دوم رحمت وجوبیه
که مقیده نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت در نظر
دعوت استحقاق وجود ارزانی فرموده و بعد از فیض وجود استعداد و استفاده و قابلیت استفاضه داده و رحمت وجوبیه را مقید از جهت آن گویند که مقید است
بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده فسأکتبها پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک
و یؤتون الزکوة و بدهند زکوة مفروضه والذین هم و برای آنانکه ایشان بآیاتنا بآیات منزله ما یؤمنون میگروند قتاده رح میگوید
که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند که ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشان را
منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان می نویسم الذین آنانند که از روی صدق یتبعون
الرسول پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الامی پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و صفت آنحضرت علیه السلام برین صفت تنبیه است
بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او می تواند بود بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ❊ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
و در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشاء را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبداء و منشای همه شهرها و دیهها است و لوح را ام الکتاب
خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل همه موجودات و اول همه مکونات اوست و نکته لولاک
لما خلقت الافلاک موید این معنی است بیت تو اصل وجود آمدی از نخست ❊ دگر هرچه موجود شد فرع تست الذی آن پیغمبری که یجدونه می یابند
صفت و را مکتوبا نوشته عندهم نزدیک ایشان فی التوریة در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة یاخذ والانجیل
و در انجیل آنجا که از قول عیسی ع م میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء تا آخر یأمرهم میفرماید این پیغمبر امی ایشانرا که می داوند
بالمعروف بنیکوئی که توحید است وینهیهم و باز میدارد ایشانرا عن المنکر از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاق است یا صله رحم یا انصاف
و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف ویحل لهم و حلال میگرداند بر ایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سایبه
و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم ویحرم و حرام میسازد علیهم الخبائث بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای
نا وجه چون رشوت و ربوا ویضع و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بار گران ایشانرا یعنی سبک میگرداند بر امت خود اوضاع شرع
و گویند مراد آن حبرها است که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از وی صادر شود و قطع آنمقدار از جامه که نجاست
بدو رسد و جز آن والاغلال و بر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها التی آنکه بوقت موسی ع م کانت علیهم بود بر ایشان و آن قتل
نفس بوده است در توبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فالذین امنوا به پس آنکسانیکه بگروید بدین نبی امی از بنی اسرائیل
وعزروه و تعظیم کردند او را ونصروه و یاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا و پیروی کردند النور الذی آن نوری را که انزل معه فرو فرستاده
اند با نبوت او مراد قرآن است و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی
علیه السلام فرود آمد و اکثر آنرا باز بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآنرا نور گفت بغایت روشن است چه امور دین و دنیا ازو مفصل است و مؤید اولئک آن گروه
که ایمان آوردند بتعظیم و نصرت و متابعت پیغمبر کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب و فائز برحمت و ثواب قل بگوای محمد بر سبیل عموم
یا ایها الناس ای همه مردمان انی رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر
بودند الذی آن خدایی که به تحقیق له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لا اله
الا هو هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یحیی زنده گرداند ویمیت و میراند فامنوا بالله پس ایمان آرید بخدایی که صفت او شنود
ورسوله و بگروید بفرستاده او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن آن پیغمبر که میگرود بالله بوحدانیت خدای وکلماته بسخنان

وفرستاده او برا بیاوا وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمائید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ و از قوم موسی ع م
أُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان يَهْدُونَ راه می نمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشان هست وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق و راستی عدل میکنند در میان
خلق گفته اند مراد ازین امت عبد الله بن سلام و اصحاب وی اند رض و مشهور آن است که بعد از وفات موسی ع م و فوت خلیفه وی یوشع ع م هرج و مرج در میان قوم
بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیاز تمام از حضرت ملک العلام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی
افکند حق سبحانه راهی در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه درآمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ع م شب معراج
ایشانرا دیده و ده سوره از قرآن برایشان خوانده و ایشان بوی ایمان آوردند و حالا مسلمان اند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند
و این آیت در صفت ایشان است پس حق سبحانه از احوال قوم موسی ع م اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثْنَتَيْ
عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند یعنی اولاد فرزندان یعقوب علیه السلام اند أُمَمًا
گروه گروه بدل است از اسباطا یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم بسوی موسی ع م إِذِ
اسْتَسْقَاهُ چون آب خواستند قَوْمُهُ گروه او یعنی بنی اسرائیل چون در تیه جباران سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی برایشان
غلبه کرد از موسی ع م طلب آب نمودند و وحی کرد خدای بموسی ع م أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ط بعصای خود آن سنگ را که چون در تیه در
آمدی با تو بسخن در می آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی ع م عصا برداشت و بران سنگ زد فَانْبَجَسَتْ
پس شگافته شد و گشاده گشت مِنْهُ از ان سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ط دوازده چشمه بعدد سبطها قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان
از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ ط آبشخور خود را و بآبشخور غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایبان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب
متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ برایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَالسَّلْوَىٰ و مرغی مشابه بسمانی و گفتیم كُلُوا بخورید
بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ط از پاکیزه های آنچه بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان بخلاف فرمان کرده از من و سلوی
ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود
يَظْلِمُونَ ۝ ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر برایشان که اسْكُنُوا ساکن شوید هَٰذِهِ
الْقَرْيَةَ درین دیه اریحا یا ایلیا وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا از میوه ها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید در خواست
حطه است یعنی وضع کن گناهان ما از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان
از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطِيئَاتِكُمْ ط گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران یعنی زیاد
دهیم ایشانرا ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه برخود ستم کردند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مامور به
غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشانرا یعنی بدل حطه گفتند حنطة فيها شعير و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا
پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ۝ بسبب آنچه
بودند و ستم کردند یعنی لفظی را بغیر موضع آن وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ و بپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از جزویه واقعه الَّتِي كَانَتْ
آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ ۝ و نزدیک دریا و آن دیه ایلیه بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر شربه و گفته اند نام آن دیه مقنا بوده در میان
مدین و علینو بهر تقدیر مردم این دیه متشرع بشریعت توریت بودند و از جمله فرایض ایشان تعظیم سبت بوده که در آنروز صید ماهی نکنند
و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود ع م ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال
ذمیمه یهود با حضرت رسالت پناه علیه السلام خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد و اوامر الهی
و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند
برایشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که منتهی بود در آن شکار ماهی ماهیان می آمدند شرعا
ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که بسبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آنروز مامور نبودند چون یکشنبه و باقی
ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند برایشان ماهیان و این ابتلائی بود از حضرت عزت مر ایشانرا که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی

آب و بازی گردندی و چون روز شنبه بگذشتی بر فتندی و تا شنبه دیگر ماهی ندیدی کذٰلک نبلوهم همچنان بیازمائیم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم
بما کانوا بآنچه هستند که از سر جهل یفسقون ه بیرون میروند از دایرهٔ فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار می دیدند و صید کردن مشکل بوده و صبر کردن
دشوار متردد گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جسته در طلب چارهٔ آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها
بران حوضها بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا بدان حوضها راندندی و دهانها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان انجا بماندندی
و روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت درگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این
فعل بودند و گروهی ایشانرا نهی می نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت می کردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد
واذ قالت و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند امة منهم گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه نهی را لم تعظون چرا پند
میدهید قوما گروهی را که بی شبه ن الله مهلکهم خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بنا فرمانی و ترک تعظیم سبت او معذبهم
یا عذاب کننده ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قالوا گفتند فرقه ناهیه معذرة این وعظ ما عذر خواستنی
از ما و حفص معذرة بنصب خوانده یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ما الی ربکم بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجب
است ما ایشانرا پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم ولعلهم یتقون ه و تا باشد نیز که ایشانرا بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فلما
نسوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان ما ذکروا به آنچه پند داده می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا برهانیدیم
الذین ینهون آنانرا که نهی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی واخذنا و بگرفتیم الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بعذاب
بئیس بعذابی سخت بما کانوا بآنچه بودند که از روی عناد یفسقون ه خارج می شدند از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلاف است
که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فلما عتوا پس آن هنگام که گردن کشیدند عن ما نهوا
عنه از آن چیز که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قلنا لهم گفتیم مر ایشانرا که کونوا قردة گردید بوزنگان خاسئین
دور شده گان و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانها حجی و ایشان
دیواری کشیدند و دری بمحلهٔ خود نشانده راه آمد و شد بمساکن ایشان دربستند وزی از محلهٔ خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود
در تفحص افتادند همه را یافتند بوزنه شده و هر بوزنه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روجای در جامه ایشان می مالید سه روز زنده بودند و روز
چهارم مردند واذ تاذن و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد ربک آفریدگار تو یا سوگند خورد لیبعثن علیهم که برانگیزد بر یهود الی یوم
القیمة تا بروز رستخیز من یسومهم کسی را که بچشاند ایشانرا سوء العذاب ه عذابی سخت چون قتل و اجلاء و ضرب جزیه گفته اند بخت
نصر اول بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوک فرس ایشانرا میرنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مبعوث
شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا بقیامت باقی هست ان ربک بدرستی که پروردگار تو لسریع العقاب
زود عقوبت کننده است مر کافر را وانه و بدرستی که او لغفور آمرزگار است هر گرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رحیم مهربانست که بعد از
توبه بگناه نگیرد وقطعنهم و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض امما در زمین جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی
نباشد منهم الصالحون ه بعضی از ایشان شایستگانند بدین موسی علیه السلام متدین شده تغییر بحال ایشان راه نیافته یا مراد آنهااند
که بحضرت پیغمبر ما علیه السلام ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج با نحضرت علیه الصلوة والسلام گرویدند ومنهم و از ایشان ستند دون
ذٰلک فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وبلونهم و بیازمودیم ایشانرا بالحسنت به نیکوئیهای چون عیش و غنا و صحت والسیئات
و بدیها چون شدت فقر و مصایب نفس و مال لعلهم یرجعون ه شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت
شکر میبایست کرد بطر و استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر بایست کرد آغاز نا سزا کرده گفتند ید الله مغلولة
پس محک اعتبار تمام عیار نکو بیرون نیامدند بیت خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد فخلف
من بعدهم پس از پس در آمدند صالحان را خلف پس آیندگان ورثوا الکتب میراث گرفتند توریت را یعنی چون بیاموختند علم آن را
از پدران یاخذون فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع این چیز فروتر که در دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه

علیه الصلوة والسلام اند حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگیرند و یقولون سیغفر لنا و میگویند زود باشد که بیامرزند ما را و عاصی ایشان آن بود که گناه روز ایشان
شب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه می دانستند و ان یاتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواستنی
از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یاخذوه فرا میگیرند آنرا و از آن توبه نمیکنند یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام
الم یؤخذ علیهم آیا گرفته نشده است ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریت ان لا یقولوا آنکه نگویند علی الله بر خدای الا الحق
مگر سخن راست و ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند و میدانستند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشان است
و درسوا و خوانده اند ما فیه آنچه در وی است و این حکم در وی دیده اند والدار الآخرة و سرای دیگر که عقبی است خیر بهتر است از متاع
دنیا للذین یتقون مر آنانرا که پرهیز دارند از استحلال محارم و دروغ بر خدای افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی در نیابید
که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا والذین یمسکون بالکتاب و از آنکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مؤمنان اهل کتاب اند و کتاب
درین ما آیت قرآن است و اقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که
نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن نظم خانه دین خویش را چو خدای ⁘ بر ستون نماز کرد بپای ⁘ بیشکی تا ستون بجای بود
خانه دین حق بپای بود انا بدرستیکه ما لا نضیع ضایع نمیکنیم اجر المصلحین مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه بتمام بدیشان رسانیم
واذ نتقنا الجبل و یاد کن ای محمد برای یهود زمان خود چون برکندیم و برداشتیم کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة گوئی که کوه سایه
بانی است بر سر ایشان وظنوا و دانستند انه آنکه کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند چه خدای تعالی ازین خبر داده
بود خذوا و گفتیم که بگیرید ما آتیناکم آنچه دادیم شما را از احکام بقوة بجد تمام واذکروا و پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه در وی است از اوامر و
نواهی لعلکم تتقون شاید که پرهیزکاری کنید و از جمله متقیان باشید واذ اخذ ربک و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو من بنی آدم
از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشان را واشهدهم و گواه گردانید ایشان را علی انفسهم بر نفسهای ایشان
باقراری که کردند تا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی حق سبحانه تعالی
ذریت آدم ع را بیرون آورد و بعضی را از اصلاب بعضی همچون توالد ابناء از آبا و ذکر آدم ع نکرد چه همه کس را معلوم است که پدر بشر او است و همه از صلب او
بیرون آیند حاکم ابو عبد الله در صحیح خود از ابن عباس رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه السلام فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان
و آن وادی است نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینی است
در ولایت هند و بعد از خروج آدم ع بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده بر قضائیکه بر در بهشت
است و عرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریت آدم را علیه السلام از صلب او بیرون آورد بر مثاله مورچهای خرد و زرد و بعضی میگویند که سفید یا سرخ
و گروهی بر آنند که از جانب راست مورچه سفید و از جانب چپ مورچه سیاه و بعضی بر آنند که توالد و تناسل از پشت آدم ع یکبارگی بوده نه بر وجه توالد
و تناسل روی نموده و حیات و عقل و نطق بدیشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند شهدنا گواه شدیم
ما بر اقرار خود و گفته اند چون ذریت آدم ع بلی گفتند حق سبحانه ملایکه را گفت گواه باشید ملایکه گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبری است که حق
سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریت آدم ع گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگویند روز قیامت که انا کنا
بدرستی که ما بودیم عن هذا ازین اقرار غافلین بی خبران او تقولوا یا آنکه نگویند انما اشرک بجز این نیست که شرک آوردند آباؤنا
پدران ما من قبل پیش از ما و کنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی
ما را و معذب می سازی بما فعل المبطلون بانچه کردند آن کجروان و بی راهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند
این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی جل و علا بر هر احدی از ذریت آدم علیه السلام واقع شده پس تقلید دیگری در شرک
عذر نشود درویش این آیه مذکر عهد الست است تا بیخبران سرکوچه غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سؤال و جواب غافل نیستند
بیت الست از ازل همچنانش بگوش ⁘ بفریاد قالوا بلی در خروش ⁘ در نفحات مذکور است که علی سهیل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی
یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رح فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز

شب

شب در نیامده وصوفی در همان روز است **نظم** روز امروز است ای صوفی وشان ؛ کی بود از وی وار فردا نشان ؛ انکه از حق نیست غافل
یکنفس ؛ ماضی ومستقبلش حالست وبس ؛ از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست چگونه جواب دهد
پس سر مخاطب ومجیب بغایت نازک است **بیت** تو درمیانه هیچ نه هرچه هست اوست ؛ هم خود الست گوید وهم خود بلی کند وكذلك وچنانکه
بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآيات تفصیل میکنیم وپیدا می سازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در ان ولعلهم يرجعون وشاید
که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل وبخوان ای محمد عليهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذي خبر انکس که آتيناه دادیم اورا آياتنا علم
آیتهای ما یعنی کتب منزله وآنکس که امیه بن ابی صلت بود که کتب سماوی مطالعه نموده معلوم کرده که دران زمان رسولی مبعوث خواهد شد وداعیه داشت
که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت پناه عم مبعوث شد امیه از روی حسد کافر گشت واین آیتها که خوانده بود دبر طرف نهاد كما قال فانسلخ منها
پس بیرون آمد از آن آیت بواسطه کفر وعناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشيطان پس بدو پیوست شیطان یا او را پی وی خود
فرمود فكان پس گشت آن داننده آیات من الغاوين از گمراهان وگفته اند آنکس ابو عامر راهب بود که پیغمبر علیه الصلوة والسلام او را فاسق لقب
نهاد واو ساعی بنای مسجد ضرار است صفت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در کتب الٰهی دیده بود واو را شناخته وبوی ایمان آورده آخر انکار کرد
و کافر شد واشهر آنست که این کس بلعم باعور بوده از کنعانیان وجباران که صحف ابراهیم علیه السلام خوانده بود واسم اعظم میدانست ودر محلی که موسی عم
بالشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوات بود والتماس نمودند که بر موسی عم وقوم او دعای بد کند واو اول
ابا کرد ودر آخر باغوای زن خود فریفته گشت ورشوت از قوم قبول کرده بر موسی عم وقوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد وایمان با وی نماند
ولو شئنا واگر میخواستیم لرفعناه بها بر آینه بر میداشتیم او را بها بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه ودرجات سنیه
که منازل ابرار ومساکن اخیار است ولكنه ولیکن او بواسطه دناءت همت اخلد میل کرد الى الارض بسوی زمین یعنی بحضیض ضلالت واتبع
وپیروی کرد هواه آرزوی خود را القبول رشوت واستماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست كمثل الكلب مانند صفت سگ است در خساست اگر او
ان تحمل اگر حمله کنی عليه بر وی وبرانی او را يلهث زبان از دهن بیرون افکند او تتركه یا اگر بگذاری او را ونرانی يلهث همان زبان از دهن بیرون کند
یعنی آنست که راندن سگ ونا راندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دناءت وخساست
خود برنگشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن نزجر نشد ودر وقتیکه متوجه لشکر موسی عم بود که بر ایشان نفرین کند دراز گوشی که بر وی سوار بود
با وی بسخن در آمد که ازین راه بر گرد واز مثل این عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید وچه بو العجبی نماید اگر از
جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمر بند عشق بازی راه دین گرداند واگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را بر انداخته با سگ خسیس برابری دهد ونعم ما قال
رباعی آزاری را ز صومعه در دیر گبران افکنی ؛ وین را کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی ؛ چون وچرا در کار تو عقل بو بزرگی رسد ؛ فرمانده مطلق تو ئی حکمی که
خواهی آن کنی ذلك این مثل گفته شد مثل القوم الذين مثل آن گروهی است که از روی جحود واستکبار كذبوا بآياتنا دروغ می شمردند
آیتهای ما را که قرآن است واین گروه کفار مکه اند فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این خبر را وگفته اند مراد ازین قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت
کردند ودر کتمان نعمت حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بودند پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان
مر آیات ما را لعلهم يتفكرون تا شاید که ایشان تفکر نمایند وفکر ایشان با آن وفا کند که پند پذیر شوند ساء مثلا القوم بد مثلی است مثل قوم
الذين كذبوا بآياتنا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان وقیام حجت بر ایشان وانفسهم وبر نفسهای خود كانوا يظلمون
بودند که ستم میکردند تقدیم مفعول دلالت بر ان میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من يهد الله هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود
فهو المهتدي پس او راه یافته است ومن يضلل وهر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فاولئك پس آنگروه هم الخاسرون ایشانند
زیان کاران در هر دو سرای ولقد ذرأنا وبدرستی که آفریدیم لجهنم برای دوزخ كثيرا من الجن والانس بسیاری از دیوان وآدمیان
که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده وبر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر وموت ایشان بر شرک پوشیده نیست لهم قلوب مر ایشان راست دلهائی
که مطلقا لا يفقهون بها در نیابند بدان هیچ حقیقتی ودر نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند وآن آینه را از زنگار انکار وغفلت بصیقل تصدیق و
انابت پاک نمیسازند ولهم اعين ومر ایشان راست چشمها لا يبصرون بها که بهیچ وجه هیچ روی حقی نمی بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات

بی نگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و موعظهٔ قرآنی را استماع
نمیکنند أُولَئِكَ آنگروه در آنکه متاع خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذت فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایانند که همت ایشان خور و خواب
است ملتفت به نعیم باقی و لذت والهی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف ایشان که مکلف
امر نیز متصف نیستند أُولَئِكَ آنگروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که
مأمور با فروگذاشته معذور مساوی نیست چه آدم هم روحانی است و هم جسمانی هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه فضیلت
و اگر خروش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل است و درین معنی گفته اند بیت بهرهٔ از ملکت هست نصیبی از دیو: ترک دیوی کن و بگذر
بفضیلت ز ملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى و مر خدایراست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است
که من احصاها دخل الجنة دران باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی خدایرا در نماز باسم الله یاد کرد و باسم رحمن
نیز بخواند ابوجهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدایرا می پرستیم پس این مرد چرا دو خدایرا میخواند این آیت نازل شد که اسمای الهی بسیار است
همه نیکو است و او را بدان اسمای بخوانید صاحب کشاف گفته که خدایرا صفات نیکو است چون عدل و احسان و خیر و رحمت بی مثلی و امثال آن پس او را بدان
اوصاف بستائید و گفته اند تخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنها که از روی جهل يُلْحِدُونَ
میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم
و یا ابیض الوجه می گفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از
الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون
ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و می گوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی هستند
اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه می نمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و متابعان ایشان
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی
اندک اندک ایشانرا بهلاک نزدیک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند یعنی هر گاه که گناهی میکنند نعمت مر ایشانرا زیاده میگردانیم
تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج عطای بر بهت و انسای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس داری بر دل
ایشان فراموش میگرداند تا وقتیکه مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم مر ایشانرا مدتی پس بگیریم ایشانرا إِنَّ كَيْدِي بدرستیکه فن من
مَتِينٌ سخت است کید علمی را گویند که خفیه باشد پس استدراج را جهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلان است کید گفت و روایت
که شبی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بکوه صفا بر آمده یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای جلیل جبار می ترسانید یکی از صنادید قریش صدیق
و فاروق و مرتضی را رض دید گفت آیا این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه
نه نمودند در اینکه مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست یار ایشانرا یعنی محمد ع م را مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی این همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوی
محمد امین میگفتند بعد از آن که دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانند إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ
پیدا و هویدا بیم کردن او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیدهٔ استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت
زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبال و اشجار وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و ننگریستند در آنچه آفرید خدای مِنْ شَيْءٍ
از هر چیزیکه تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَأَنْ عَسَى و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید أَنْ يَكُونَ آنکه باشد
قَدِ اقْتَرَبَ به تحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید که اجل ایشان نزدیک رسیده باشد که پیش از
وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش کاجل فرا رسد تنگ
و ایام عنان بستاند از چنگ: بر مرکب فکر خویش نه زین: مردانه در آی در ره دین: فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از
قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجامع میامن صورت و معنی است
مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند و بقرآن نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَيَذَرُهُمْ

و میگذارد

ومیگذارد خدای تعالی گمراهان را فی طغیانهم در گمراهی ایشان تا پیوسته یعمهون ۵ سرگردان شده وآن و متحیر میگردند بیت تا نکرد مدد هادی توفیق رفیق
مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند ٭ گروهی از قریش و صح آنست که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم کی خواهد بود و این سوال امتحان
بود زیرا که میدانستند که بجز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد که یسئلونك می پرسند ترا عن الساعة از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون نجم
واطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قایم شود یا حساب خلایق در وی بکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک خدای ساعتی
باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند که ایان مرسٰها کیست بپای کردن و پدید آوردن او قل بگوی ای محمد انما علمها جز این نیست که دانستن ظهور ساعت
عند ربی ج نزدیک پروردگار من است که هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لا یجلیها آشکارا نکند مر قیامت را لوقتها در وقت او
الا هو ط مگر او که داناست بدان ثقلت پوشیده است علم قیامت یا گران و عظیم است و نشستن آن فی السموات والارض ط در آسمانها و زمینها یعنی
وانس قیامت بر اهل آسمانها از ملایکه و ثقلین گران است از جهت هول و هیبت آن گویا که حکمت در خفای او این است لا تاتیکم نمی آید شما را قیامت الا
بغتة ط مگر ناگهان یسئلونك می پرسند از تو کون آن را و وقت آن را بدان وجه که کانك گویا که ترا حفی عنها ط مهربان و دوست میداری سوال از آن
وحال آنکه تو کارهی از آن سوال چه معرفتی بآنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قل بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه انما علمها جز این نیست که علم قیامت
عند الله نزدیک خدای است ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که آن را جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل
مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد بنرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی بخریم و در گرانی بفروشیم و بدان سود کنیم آیت آمد که قل لا املك
بگو نمیتوانم لنفسی از برای خود نفعا جر منفعتی و لا ضرا و نه رفع مضرتی الا ما شاء الله ط مگر آنچه خواهد خدای و مراد از آن تعلیم دهد و لو کنت و اگر
بودمی من که بی تعلیم حق اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت هر آینه بسیار طلب کردمی من الخیر از مال و منفعت و فتح و غنیمت و ما مسنی
السوء ج و نرسیدی بمن از بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده منکران و معاندان و بشیر و مژده دهنده
لقوم یؤمنون ع برای گروهی که بگروند بمن و آنچه با من است هو الذی خلقکم او است یعنی خدای تعالی آنکس است که بیافرید شما را من نفس واحدة
از یک تن که آدم علیه السلام است و جعل منها و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زوجها جفت او را که حوا است و این آفریدن جهت آن بود
که لیسکن الیها تا آرام گیرد آدم ع بوی و الفت پذیرد باوی فلما تغشٰها پس آنهنگام که پوشید آدم علیه السلام حوا را یعنی خلوت کرد باوی حملت
بار گرفت حوا حملا خفیفا باری سبک که آن نطفه آدم علیه السلام بود بر رحم او در آمده فمرت به پس میگذشت با آن بار یعنی می آمد و میرفت فلما اثقلت
پس آنهنگام که گران شد حوا ع با آن باری که در شکم وی بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا ع گران بار گشت دعوا الله بخواندند آدم و حوا خدا را ربهما که پروردگار
ایشان است و گفتند خداوندا لئن اتیتنا اگر بدهی ما را صالحا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لنکونن هر آینه باشیم ما من
الشاکرین ۵ از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجدد و قولی آن است که چون حوا ع حامله شد ابلیس بر صورت مجهول بر حوا ع ظاهر گشت و گفت در شکم
تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا ع گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت
شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا ع بترسید و صورت حال ماجرا با آدم ع در میان آورد آدم ع نیز اندیشه
ناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بر صورت دیگر بر ایشان ظاهر کرده و از سبب ملال حال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم
و مستجاب الدعوتم از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند و خروج او باسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس
درمیان ملایکه حارث بود و حوا ع این فریب را قبول کرد فلما اتٰهما پس آنهنگام که عطا کرد خدای تعالی بدیشان صالحا فرزندی صالح الجسم و تندرست
جعلا له گردانیدند آدم و حوا ع برای خدای شرکاء خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله بعبد الحارث
بعضی در اینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی فلما اتاهما اولادهما صالحا جعل اولادهما شرکاء و بعضی بر آنند که آنوقت که داد حق تعالی آدم و حوا ع را فرزند شایسته
ایشان غیر را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکاء میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فیما اتٰهما ط در آنچه داد اولاد آدم
و حوا ع را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد پیغمبر ع که خدای او را زوجه از جنس او یعنی قرشیه و عربیه کرامت
فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندان شایسته دهد بشکرگذاری و سپاسداری قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند ارزانی
داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را و عبد عزی و عبد قصی و عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فتعالی الله پس بزرگ است خدای و پاک عما

یشرکون آنرا که برای او انباز میگیرند در عبادت او قصی و اولاد او و بر قول اول ضمیر یشرکون شامل است مر همه مشرکانرا أیشرکون آیا انباز میگیرند در عبادت
من ما لا یخلق شیئاً آنچیز را که نیافرید چیزی و قدرت ندارد بر خلق شیئا وهم یخلقون و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق
خالق نتواند بود بی شبهه ولا یستطیعون و نمیتوانند بتان لهم برای پرستندگان خود نصراً یاری دادنی در جر منفعت ایشان و یا فریاد رسیدنی در دفع
از ایشان ولا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون یاری میدهند وقتیکه کسی ایشانرا میشکند یا بالوات و اوراث آلوده می سازد و ان تدعوهم
و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی نمیکنند شمارا سواء علیکم یکسان است بر شما ادعو
تموهم آنکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص است بقومی از کفره چون ابو جهل
و متابعان او که از قبول دعوت حق محروم شدند ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان من دون الله بجز خدای و ایشانرا
آلهه نام نهاده اید عباد بندگانند یعنی مملوک و مسخر و مانند امثالکم مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند فادعوهم
پس بخوانید ایشانرا چون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شمارا ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان
آلهه اند چه اله بحقیقت آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند الهم ارجل آیا مر این بتانرا پایهاست که در مهمات خود یمشون
بها میروند بآن چنانچه شما میروید ام لهم اید یا ایشانرا دستهاست که چیزها را یبطشون بها فرا گیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید
ام لهم اعین یا ایشانرا دیدهاست که مرئیات را یبصرون بها به بینند بدان چنانچه شما می بینید ام لهم آذان یا مر ایشانرا گوشهاست
که مسموعات را یسمعون بها بشنوند بدان چنانچه شما می شنوید و خود واقفید که ایشانرا پای روان و دست گیران و چشم بینا و گوش شنوا نیست
و شمارا هست پس شما از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهل است که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفره است و ایشان بعد از الزام حجت
بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را بآلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قل
ادعوا بگو ای محمد که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را که برای خدای ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من ثم کیدون پس بکوشید بران
مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فلا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما
نمی اندیشم بیت اگر هر دو جهانم خصم گردند ، نترسم چون نگهبانم تو باشی ان ولیی الله بدرستی که یار و متولی کار من الله است الذی
آن الهی که نزل الکتاب فرو فرستاد قرآنرا که حامی بندگان حق است وهو یتولی الصالحین و خدای دوست دارد و کارساز بندگان
شایسته را والذین تدعون و آنانرا که شما میخوانید و می پرستید من دونه بدون خدای لا یستطیعون نمیتوانند نصرکم یاری دادن شمارا
ولا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان و ان تدعوهم و اگر بخوانید ای مومنان کافرانرا الی الهدی
بدین راست که راه انبیا و اولیاست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول و تریهم و می بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدهای ظاهر ینظرون الیک مینگرند
بسوی تو وهم لا یبصرون و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا به بصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند
سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید از
دوزخ بروی حرام شد و حضرت علیه الصلوة والسلام این سخن نگفت و او را کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر رویت
ظاهر نکن معلوم است که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت بایزید نیز چند کس دیده باشند و بجمال او بینا شده باشند
بیت برای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید ، که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید خذ العفو این آیت جامع مکارم اخلاق است میفرماید که فرا
گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گنهکاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل
باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوة بوده باشد وامر بالعرف و بفرمای دیگرانرا به نیکوئی بود از اقوال و افعال گفته اند عرف خصلتی
است که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند واعرض و روی بگردان عن الجاهلین از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره
فرموده که نفس جاهلترین جاهلان است و او سزاوارتر است بآنکه از و اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت
از جبرئیل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی
که بر تو ستم کند و فی نفس الامر حصول مکارم اخلاق همین است حکیم سنائی میفرماید بیت هر که زهرت دهد بدو ده قند ، و انکه از تو برد بدو پیوند ، واما

يَنْزَغَنَّكَ هرگاه كه برانگيزاند واز جاي ببرد ترا صورت خطاب بآنحضرت عليه الصلوة والسلام هست واما مراد امت اند هر يك از امت را ميگويد كه چون
از جاي برانگيزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت ديو نَزْغٌ از جاي بردني وآن در حالت غضب ميتواند بود يا اگر شيطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ
پس پناه گير بخداي از شر او اِنَّهُ سَمِيعٌ بدرستي كه خداي شنونده است آنرا كه بزبان گويي عَلِيمٌ داننده است آنرا كه در دل داري اِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا
بدرستي آنانكه پرهيز كردند از شرك ومعاصي يا بترسيدند از حق اِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بديشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از ديو سركش تَذَكَّرُوا
ياد كنند خدايرا واز وعيد او براندیشند فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ايشان بينندگان باشند راه صواب را وبدان منافي وسوسه شيطان از خود دفع
كنند وبطريق حق گرايند وَاِخْوَانُهُمْ وبرادران كفار كه شياطين اند يَمُدُّونَهُمْ ميكشند كافرانرا فِي الْغَيِّ در گمراهي وغوايت را در چشم ايشان
مي آرايند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس بازنمي ايستند از اضلال ايشان ودست تصرف از ايشان كوتاه نميكنند وَاِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ وچون نياري تو
اي محمد بكافران بِاٰيَةٍ بآيتي از قرآن مقارن طلب ايشان قَالُوا گويند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتي وبرنگزيدي آن آيت را از پيش خود ونياوردي
آورده كه اهل مكه بر سبيل تعنت آيتهاي قرآني ميطلبيدند چون در نزول آن تاخيري واقع شدي از روي استهزا گفتندي چرا احداث وانشا نكردي
چنانچه ديگر آيتها را اين آيت نازل شد وامر آمد كه قُلْ بگوي اي محمد اِنَّمَا اَتَّبِعُ جز اين نيست كه من پيروي ميكنم مَا يُوحٰى اِلَيَّ آن چيزيرا كه وحي كرده
ميشود بمن مِنْ رَبِّي از آفريدگار من ومن بافنده وسازنده قرآن نيستم هٰذَا اين قرآن بَصَائِرُ دليلها وحجتها است كه بدان حق وديده
وصواب دريافته شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى وراه نماينده است وَرَحْمَةٌ وبخشاينده يا هدايت ورحمت است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
براي گروهي كه ميگروند بخداي ورسول وي در اسباب نزول آورده كه جواني انصاري در عقب رسول صلى الله عليه وسلم نماز ميگذارد وهرچه آنحضرت عم قراءت
ميفرمود او نيز ميخواند آيت آمد كه وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ وچون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنويد مر آنرا وَاَنْصِتُوا وخاموش
باشيد وبا امام تلاوت مكنيد لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شايد كه رحمت كرده شويد ظاهر لفظ مقتضي وجوب استماع قراءت قرآنست هر جا كه خوانند اما
علما بر آنند كه در خارج صلوة مستحب است وگفته اند مراد انصات هست براي خطبه امام در روز جمعه وخطبه مشتمل مي باشد بر آيتي از قرآن وَاذْكُرْ وياد
كن اي محمد رَبَّكَ پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاري وَخِيفَةً وبترسكاري زاري باميد فضل او وترسكاري از بيم عدل او
وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ وبخوان او را خواندني فروتر از آواز بلند وآشكارا يعني ميان سر وجهر بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْاٰصَالِ وشبانگاه مراد
دوام ذكر است يا آنكه اين دو وقت فضل واشرف ترين اوقات شبانروز هست وَلَا تَكُنْ ومباش خطاب با حضرت رسالت پناه عم است ومراد امت اند يعني مباشيد
مِنَ الْغَافِلِينَ از جمله بيخبران از ذكر خداي اگرچه ظاهر خطاب بآنحضرت عم است اما در حقيقت خطاب بجميع امت اوست كه ميفرمايد كه از من غافل مباشيد
وبعضي ازين امت در تحت اين خطاب درآمده در نيمه شبها از خداي تعالي التماس باين ذكر نموده بسعادت شعور وحضور مع الله مستسعد گشته بدوام آگاهي مشرف شده
اند وذكر وطاعت ايشان دايم در دل است وظاهر نيست چون طريقه سينه خواجهاي نقشبند قدس اسرارهم آورده اند كه كفار مكه تعظيم ميكردند از سجده نمودن مر خدا را
ونفور مي نمودند ميگفتند اَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا حق سبحانه ميفرمايد كه اي محمد اگر كافران از سجود من سركشي ميكنند اِنَّ الَّذِينَ بدرستي كه آنانكه از ملائكه ملاء اعلي كه هستند
عِنْدَ رَبِّكَ نزديك آفريدگار تو يعني مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نميكشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُوْنَهُ وتنزيه ميكنند
او را از آنچه لايق آنحضرت نباشد وَلَهُ يَسْجُدُوْنَ ومر او را خاص سجده ميكنند تعريض مشركان است وتنبيه مومنان ولهذا بعد از تلاوت اين آيت سجده مي بايد كرد وسجده تلاوت
در چهارده موضع است از قرآن واختلاف در دو موضع يكي در آخر سوره حج وبمذهب امام شافعي وامام احمد رح سجده هست وبمذهب امام اعظم رح سجده نيست
ودوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رح هست وبمذهب باقي ائمه ني ونزد امام اعظم رح سجده تلاوت بر خواننده وشنونده در نماز وغير نماز واجب
است در حال واگر فوت شود قضا لازم است وبمذهب ائمه ديگر سنت است وبعد از فوت قضا لازم وحضرت شيخ قدس سره در فتوحات اين را
سجده ملائكه گفته وفرموده كه ساجد را بايد كه درين سجود از خصايص ملكي فيضي خاص حاصل گردد تا حقيقت اين سجده را دريافته باشد چنانكه اقرب ما
يكون العبد من ربه وهو ساجد بر منصه ظهور چهره ميگشايد واعني علي نفسك بكثرة السجود از منظره شهود رو مينمايد سجده طاعتي است
خاص اهل افسري است زيبنده بر مفارق اهل اخلاص بيت زينت تو بس كمربندگي :: تاج تو در سجده سرافكندگي :: شرم تو باد كه بالا
وپست :: سجده طاعت بردش هرچه هست :: تو كني از سجده او سركشي :: به كه ازين شيوه قدم دركشي :: وحضرت شيخ الاسلام قدس سره
فرموده كه سري كه در سجودي نيست سفچه به از اوست وكفي كه در وجودي نيست كفچه به از اوست ونعم ما قال رح بيت

هرکه این هردو ندارد عدمش به ز وجود ❀ سورة الانفال مکیة وهی خمس وسبعون آیة ❀ شرف بجود است وکرامت بسجود

بسم الله الرحمن الرحیم

یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن الانفال از حکم غنیمت های کفار که آیا این غنیمت حلال است یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان ادعی آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و معاون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار داعیه احراز غنیمت داشتند بالآخره از جناب نبوت مآب علیه الصلوة والسلام استفسار نمودند جواب آمد که قل الانفال بگو ای محمد که حکم غنیمت ها لله مر خدا راست والرسول و فرستاده او را که بامر او قسمت میکند بر هر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمایید واصلحوا و بصلاح آرید ذات بینکم آنچه میان شماست بمواساة بایکدیگر عبادة بن الصامت رض فرموده که این آیت در باب ما اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم اختلاف ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آنرا برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما اختلاف های خود را باصلاح آوردیم واطیعوا الله و فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم و غیر آن که ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان کامل الذین آنانند که اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت بترسد قلوبهم دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال و واذا تلیت و چون خوانده علیهم بر ایشان آیاته آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا افزایده کرده اند آن آیت ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بنهایت منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوری است که بقدر وسعت روزنه دل در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وعلی ربهم و بر پروردگار خویش یتوکلون توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس که در تحت سطوات غلبه نورانیت حق مضمحل و مغمور شد و مقهور شد او را پروای ما سوی نماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی آید بیت هر که در بحر مستغرق شود ۞ فارغ از کشتی و از زورق شود ۞ غرقه دریا بجز دریا ندید ۞ غیر دریا هستیی ناپدید الذین و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب دارند از وجل و توکل و یقین با عمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا بایمان درست و راست ابن عباس رض فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم مر این مؤمنان را درجات مرتبها عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است یا درجات بهشت ومغفرة و آمرزش مر تقصیرات ایشان را ورزق کریم و روزی پاک که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف زوال حساب امام قشیری رح فرموده که رزق کریم آن است که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد مثنوی تو ز روزی ده بروزی واحمان ۞ از سبب بگذر مسبب بین عیان ۞ از مسبب میرسد هر خیر و شر ۞ نیست از اسباب و وسایط ای پسر ۞ اصل بیند دیده چون اکمل بود ۞ فرع بیند دیده چون احول بود ۞ آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمود جبرئیل ع م بیامد و حضرت علیه الصلوة والسلام را خبر داد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام صورت حال بمؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندک رجال مایل شدند بانکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از پی راه رو بمکه نهاد و ابوجهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در وادی ذفران بود که جبرئیل ع م بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام صحابه را فرمود که خبر اینست که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوستر میدارید یا مقاتله کافران بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود گویا که بمقتلگاه قوم نظر میکنیم و نشان داد که ابوجهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را برین قیاس و از آنچه آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد برد

كما اخرجك ربك چنانكه بيرون آورد ترا پروردگار تو من بيتك از خانهٔ تو كه مدينه است براى جنگ با كفار بالحق براستى وصواب وان
فريقا وبدرستى كه گروهى من المؤمنين از گروندگان لكارهون هر آينه كارهند رفتن بدر را وآن كراهت طبع بود از جهت سفر ولى به كى نه كراهت
مر طريق مخالفت يجادلونك جدال ميكنند با تو في الحق در اختيار حق كه جهاد است بعد ما تبين بعد از آنكه روشن شده بر ايشان كه جهاد واجب
است يا دانسته اند باعلام تو كه بر دشمن ظفر خواهند يافت وباوجود آن ميروند كانما يساقون گوييا رانده مى شوند الى الموت بسوى مرگ وهم ينظرون
وگوييا كه ايشان مى نگرند باسباب وعلامات مرگ وآن صورت بجهت قلت عدد ومدد واستعداد ايشان بوده چه تمام لشكريان سيصد وسيزده نفر بوده
وهفتاد شتر داشتند ودو اسب وشش زره وهشت شمشير واذ يعدكم الله وياد كنيد آنرا كه وعده داد شما را خداى احدى الطائفتين يكى را
از دو گروه يا كاروان يا لشكر كافران كه انها لكم آن طايفه شما راست وتودون وشما دوست ميداريد ان غير ذات الشوكة
آنكه غير خداوند شوكت وصلاح يعنى كاروان تكون لكم باشد شما را چه شنيده ايد كه در كاروان چهل سوار بيش نيست واين لشكر كفار نهصد وپنجاه
مرد اند پس شما آسان تر را ميخواهيد ويريد الله وميخواهد خداى ان يحق الحق آنكه ثابت گرداند حق را بكلماته با آياتى كه در باب محاربه ذات
الشوكت فرستاده يا بوعدهاى فتح وظفر كه پيغمبر خود را داده يا بكلمات ازلى كه در قتل واسر ايشان در لوح محفوظ نوشته ويقطع وببرد وبر كند دابر
الكافرين بنياد كافران ومستاصل سازد معاندان را ليحق الحق تا ظاهر كند دين اسلام را بقتل ايشان با نصرت دادن پيغمبر خود را ويبطل الباطل
وزائل گرداند كفر را يا ضعيف سازد معاندان را ولو كره المجرمون واگر چه نخواهند وكاره باشند آنرا كافران اذ تستغيثون ربكم
وياد كنيد آنرا كه فرياد رسى ميخواستيد از پروردگار خود وميگفتيد اغثنا يا غياث المستغيثين رب انصرنا على عدوك وگفته اند حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام دعا
كرد كه خدايا اگر اين گروه مؤمنان را هلاك كنى ديگر كسى نباشد كه ترا پرستد فاستجاب لكم پس اجابت كرد خداى مر شما را انى ممدكم بآنكه من مدد كننده
ام شما را بالف من الملائكة بهزار تن از فرشتگان مردفين از پى يكديگر در آيندگان مراد ازين الف آنها اند كه مقدمه لشكر ملائكه بودند يا وجوه واعيان
ايشان ودر تفسير ثعلبى از مجاهد نقل ميكند كه بجز اين هزار فرشته در روز بدر قتال نكردند وآن ثلثه وخمسه كه در سوره ال عمران مذكور شده جهت بشرى بوده ودر مسطح
ميگويند كه الفى بودند بعد از الفى تا پنجهزار شدند وما جعله الله ونگردانيد خداى اين امداد را الا بشرى مگر براى مژدگانى مر شما را بنصرت ولتطمئن
به وتا آرام گيرد بآن قلوبكم دلهاى شما واز ترس قلت وذلت از شما دور شود وما النصر ونيست نصرت وظفر يافتن الا من عند الله مگر از نزد
خداى نه از ملائكه وغير ايشان ان الله عزيز بدرستى كه خداى غالب است ودوستان خود را نصرت ميدهد حكيم راست كار است دشمنان را مقهور سازد
اذ يغشيكم النعاس وياد كنيد آنرا كه پوشيد بر سرهاى شما خوابى سبك اصحابه كرام رض در آن شب كه روز التقاى فريقين خواست بود دغدغه عظيم دست داد جهت
آنكه منزل ايشان در ريگستانى بود كه رونده را قدم در خاك فرو ميرفت وآب نيز نداشتند حقتعالى خواب بر ايشان گماشت امنة منه براى ايمنى حاصل از نزديك
او ودران خواب اكثر صحابه محتلم شدند على الصباح شيطان لعين آغاز وسوسه كرد كه شما را نماز ميبايد گذارد وبعضى محدث شده وبرخى جنب وآب نداريد وپاى تا زانو
بريگ فرو ميرود وكافران در زمين سخت وبر آب قادر وشما ميگوييد كه ما فرستادگان خداييم وپيغمبر در ميان ماست اين چگونه باشد حقتعالى در آن محل باران فرستاد
چنانچه فرمود وينزل عليكم وفرو فرستاد بر شما من السماء از ابر يا از طرف آسمان ماء آبى ليطهركم به تا پاك گرداند شما را بآن آب از حدث وجنابت ويذهب
عنكم وببرد از شما رجز الشيطان وسوسه شيطان را كه ميگفت نصرت وجنابت با هم جمع نشوند آورده اند كه باران چنان باريد كه رودهاى روان شد پس صحابه كرام
رض غسل كردند ووضو ساختند وچهارپايان خود را آب دادند وريگها كه در ميان ايشان وكفار بود بر هم نشست ووسوسه زايل گشت وليربط وتا بندد على
قلوبكم بر دلهاى شما اميدوارى بلطف حضرت بارى ويثبت به وبراى آنكه ثابت گرداند بدان باران الاقدام قدمهاى شما را يعنى چون باران
بر زمين ريگ آميز باريد آنرا استحكام داد پس قدمگاه مومنان مستحكم شد ودر زمين سخت منزل كفار بود ولاى عظيم پديد آمد وگفته اند مراد اثبات قدم است در معركه حرب
اذ يوحى ربك ياد كن اى محمد چون وحى كرد پروردگار تو الى الملائكة بسوى فرشتگان كه بامداد مؤمنان آمده بودند مضمون وحى آن بود كه انى معكم بدرستيكه من
با شما ام در امداد واعانت يا ناصر ونگاهدار شماييم كه از شر دشمن فثبتوا الذين آمنوا پس استوار سازيد يعنى دلدارى كنيد مؤمنان را به تكثير سواد ايشان يا محاربت
با كافران واصح آنست كه به بشارت چه در مدارك آورده كه فرشتگان بر صورت آدميان در پيش صف لشكر مؤمنان مى رفتند وميگفتند بشارت باد كه شما غالب
شديد وخداى يار شماست ومردانه باشيد كه دشمنان شما اندك اند ونصرت شما راست پس معنى آيت اين باشد كه اى فرشتگان شما بشارت دهيد كه من سالقى
زود باشد كه در افكنم في قلوب الذين كفروا در دلهاى آنانكه حق را پوشيدند الرعب ترس وبيم را فاضربوا پس بزنيد اى ملائكه كافران را مشتمل

فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بزبر گردنهاي ايشان يعني بر مذابح يا رؤس ايشان امام واحدي از امام ابن الانباري رح نقل ميكند كه چون ملايكه بقتال مامور شدند ندانستند
كه در ضرب قصد كدام عضوي مي بايد كرد حق سبحانه فرمود كه بزنيد بر سرهاي ايشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنيد از ايشان يعني بر سرهاي ايشان يعني هر يك از
كافران كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پاي است ذٰلِكَ اين ضرب بديشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست كه ايشان شَاقُّوا اللّٰهَ مخالفت
كردند خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هر كه خلاف كند خداي و رسول و را فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستي كه خداي
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفت كنندگان در دنيا بگرفتاري و بآخرت بخواري ذٰلِكُمْ اين است عقوبت شما اي كافران فَذُوقُوهُ
پس بچشيد آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستي كه مر كافرانراست آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي آنانكه گرويده اند
إِذَا لَقِيتُمُ و چون به بينيد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا كه كافر اند زَحْفًا انبوه و درهم پيوسته براي حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانيد بر ايشان پشتها
يعني هزيمت مكنيد اين حكم در اول اسلام بود كه يك مومن را از ده كافر و زياده نشايستي گريختن و بآيت الآن خفف الله عنكم منسوخ شده چنانچه عنقريب مذكور گردد
انشاء الله تعالى وَمَنْ يُوَلِّهِمْ و هر كه بگرداند بر ايشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر بر گرديده باشد براي جولان يا براي كر و فر
لِقِتَالٍ مر جنگ را يعني خود را چنان نمايد كه ميگريزد و خصم را بازي ميدهد تا غافل شود پس بازگردد بوي أَوْ مُتَحَيِّزًا يا پناه جوي باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوي
گروهي هم از مسلمانان يعني از ميمنه بميسره رود و بر عكس آن و هر كه بغير ازين دو وجه پشت بر خصم كند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستي كه بازگردد بِغَضَبٍ
مِنَ اللّٰهِ بخشمي بزرگ از خداي وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وي در دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جاي بازگشتني است دوزخ آورده
اند كه چون آتش حرب مشتعل شد و لشكر كفار بيكبار حمله كردند حضرت پيغمبر عليه السلام در عريش و آنخانه بود كه از چوب و خاشاك ساخته بودند آغاز دعا
كرد و گفت اللهم انجز لي وعدتني خدايا وعده كه در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئيل ع م فرود آمد و گفت كف خاك بردار و بر طرف دشمن
افكن آنحضرت عليه الصلوة والسلام كف خاك و سنگريزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روي لشكر كفار افكند حق سبحانه آنخاك و سنگ را در چشمهاي
مشركان ريخت تا بخود مشغول شدند و ملايكه آغاز حرب كردند و مومنان بكار در آمدند هفتاد كس از صناديد عرب كشته شدند و هفتاد ديگر را اسير كردند
پس ازان اهل بدر تفاخر ميكردند اين ميگفت من كشتم و آن ميگفت من اسير كردم آيت آمد كه فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نكشتيد دشمنان را بقوت خود
وَلَٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ وليكن خداي تعالى ايشانرا بكشت بانكه شما را نصرت داد و بر ايشان مسلط گردانيد بامداد ملايكه وَمَا رَمَيْتَ و نيفكندي اي
تو اي محمد آن مشت خاك را بر روي ايشان إِذْ رَمَيْتَ چون بيفكندي تو و افكندن تو بمثابه نبود كه در چشم تمام لشكر رود وَلَٰكِنَّ اللّٰهَ رَمَىٰ
وليكن خداي بيفكند او را يعني بچشم همه كفار رسانيد و اضافت فعل بعبد از راه كسب است و بحق از روي خلق صاحب تاويلات فرموده كه حق سبحانه را نمود
صحابه را رض بفناي افعال در سلب فعل از ايشان و اثبات آن مر خود را كه فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام
در مقام فنا بالحق بود سلب كرد فعل را از وي كه وما رميت و نسبت داد آن فعل را بوي كه اذ رميت اثبات كرد خود را كه ولكن الله رمى تا افاده
معني تفصيل كند در عين جمع فيكون الرامي محمد عليه الصلوة والسلام بالله ولا نفسه در فتوحات مكي آورده كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام سبب بود
و در مي بحكم كنت سمعه وبصره و يده پس از الله سبب در ما رميت بحسب حكم باشد نه بسبب عين و اين كلام در مرتبه قرب نفلي است در نفحات الانس [illegible]
انفاس جامعه مذكور است كه بنا بر كلام حال مصطفى عليه الصلوة والسلام استغراق او در حالت فنا قوي تر از همه انبيا و اوليا رح بوده و چون حضرت عليه الصلوة والسلام
مستغرق مقام فنا في الله بود حق سبحانه در كلام قديم خود نسبت فعل از وي دفع كرد و هر چند نشانه فعل از وي بود حيث قال وما رميت اذ رميت آن مشت خاك
بر روي دشمن تو نه انداختي خداي انداخت و هم ازان جنس فعل از داود عليه الصلوة والسلام حاصل آمد و فرمود كه وقتل داود جالوت اي داود جالوت
را بكشتي تا فرق باشد ميان مرتبه مصطفى عليه الصلوة والسلام و ديگر پيغمبران ع م فرق بسيار است ميان آنكه فعل بنده را بوي اضافت كند و بنده محل آفات
و حوادث و ميان آنكه فعل بنده را بخود اضافت فرمايد و وي حق سبحانه قديم و منزه از آفات و حوادث نظم ما رميت اذ رميت گفت حق
كار حق بر كارها دارد سبق : گر بپرانيم تيران ني ز ماست : ما كمان و تير اندازش خداست : تا نشد مغلوب كس اين سر نيافت : گر تو خواهي آن طرف بايد شتافت
و از مثنوي مولوي چنان مفهوم مي شود كه حقيقت ما رميت اذ رميت در مقام قرب فرضي بوده و اين سخنان در جواهر التفسير به بسطي لايق سمت تحرير يافته
وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ و كرد خداي آنچه كرد تا دين را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنانرا مِنْهُ از نزديك خود بَلَاءً حَسَنًا عطايي نيكو كه آن نصرت است و
غنيمت و در حقايق سلمي از امام جعفر صادق رض نقل ميكند كه بلاي حسن آنست كه ايشانرا از نفوس ايشان فاني گرداند و بعد از فناي بهويت خود بستان

باقی سازد امام قشیری رح گوید بلای حسن آن است که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین بلا بیت چو دانستی که این درد تو از کیست :: ز رنج خویشتن میباش خرم
گر او زهرت دهد بهتر ز شکر :: ور او زخمت زند خوشتر ز مرهم :: إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنوا است استغاثه و دعای شما شنود عَلِيمٌ ه
دانا است به نیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذَٰلِكُمْ اینست کار که دیدید وَأَنَّ اللَّهَ و آن نیز هست که خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل
سازنده هست كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر و حیله کافران آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه با ستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد
داریم نصرت ده ازین دو لشکر انرا که راه یافته تر هست و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز ابوجهل همین دعا کرد اللهم انصر احب
الفئتين اليك پس حق سبحانه خطاب میکند باهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید إِن تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ
پس آمد شما را یعنی فتح آن دین که بمن دوست تر هست وَإِن تَنتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول
فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ج پس آن بهتر هست مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم وَإِن تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نَعُدْ باز گردیم
ما بنصرت ایشان وَلَن تُغْنِيَ و دفع نکند عَنكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما شَيْئًا چیزی را از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ ط و اگرچه بسیار باشند این جماعت وَأَنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان است بنصرت و معونت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید
خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَلَا تَوَلَّوْا و بر مگردید و اعراض مکنید عَنْهُ از امر بطاعت یا از جهاد و یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول علیه الصلوة
والسلام چه مراد آیه امر هست بطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه هست بر آنکه شما می شنوید طاعت حق تعالی در طاعت رسول او است
پس از امر رسول او سر متابید وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ ج و حال آنکه شما می شنوید که من میگویم او پیغمبر من هست یا می شنوید مواعظ قرآن را وَلَا تَكُونُوا و مباشید
كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا مانند آنانکه گفتند شنودیم ما مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی
که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند بیت مگو که می شنوم هرچه گفته سعدی :: چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بد
ترین جنبندگان بر روی زمین عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنانکه
در نمی یابند حق را بدترین از بهایم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات هست روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته
در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نه آوردند مصعب بن عمیر و بن حرمله رض وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ و اگر دانستی
خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکوئی که انتفاع هست با آیات قرآنی لَّأَسْمَعَهُمْ هر آینه شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع داری وَلَوْ
أَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوا هر آینه برگشتندی از ایمان وَّهُم مُّعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگان اند از قبول حق قولی
آن است که کفار مکه میگفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد حق سبحانه میفرماید
که اگر خدای بشنوانیدی ایشانرا کلام قصی هم ایمان نمی آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر خدای را وَلِلرَّسُولِ
و مر فرستاده او را إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول لِمَا يُحْيِيكُمْ بآن چیزیکه شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از و است یا عقاید صحیحه
و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه هست در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شما است که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیات
است نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب مومنان است وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَحُولُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ
میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی حق سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند
تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم یا حث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل
او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدائی افکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب هست تصرف کند در دل چنانکه خواهد در کشف الاسرار
فرموده که علما دل را یابند طوبی و لمن کان له قلب اشارت بر آن است و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء و قلبه عبارت از آن است در بدایت احوال حاجب است و در
نهایت دل حجاب و دیدار است بیت زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش :: دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش وَأَنَّهُ و آنرا نیز بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود وَاتَّقُوا فِتْنَةً بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
نرسد بکسانیکه ستم کردند مِنكُمْ خَاصَّةً ج از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه
و ظهور بدعتها و مداهنت در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای چون عقوبت کند شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥

سخت عقوبتست مر کسی که مصر ظلم و متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ آنرا که شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ
سخارکان فِي الْاَرْضِ در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ می ترسیدید اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه بربایند شمارا کفار قریش یا بیم داشتید که از مکه
بیرون آیند مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَآوٰيكُمْ پس جای داد شمارا خدای در مدینه وَاَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شمارا بِنَصْرِهٖ بیاری دادن خود یا بمظاهرت
انصار یا بامداد ملایکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شمارا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنایم پاکیزه که پیش از شما حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاس [illegible]
کنید بر این نعمتها امام ثعلبی رح فرموده که بعضی اصحابه رض سخنان از پیغمبر عم می شنیدند و در فتنهای آن می کوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند
حق سبحانه آیت فرستاد یَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدای و با رسول وی در اظهار اسرار
و تحیان آمده است چون پیغمبر عم ابولبابه را بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند که محمد علیه السلام با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم
ابولبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شمارا خواهد کشت فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار فرود آمد و بمسجد پیغمبر عم درآمد و خود را بر ستون مسجد بست تا قبول
توبه او رقم قبول یافت و این آیت نازل شد و گفته اند که خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُونُوا اَمَانَاتِكُمْ و خیانت مکنید
در امانتها که میان یکدیگر دارید وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجب است وَاعْلَمُوا
اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ و بدانید آنکه مالهای شما وَاَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شمارا می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزندان شمارا
بر وقوع در اثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزند از فتنه گفت تا از فتنه یکسو رویم و ما پیوسته بخلاف حکم خداوندان فتنه را زیاد میخواهیم
بیت چون همه درپند مال و فرزند اند : نه عاقلند که طفلان با خردمند اند وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای عِنْدَهٗ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِيمٌ
مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب ولد را بگذارید یَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باوردارندگان اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اگر بترسید از خدای و تقوی
را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ بسازد برای شما یعنی بدهد شمارا فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان
حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محظورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد
و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما با سرار جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بقا [illegible] وجود
و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آن است که حق سبحانه و تعالی را وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال
که در افعال حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته بیت کم شده چون سایه اندر آفتاب : یا چو بوی گل در اجزای گلاب
وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و درگذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شمارا وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شمارا یعنی گناهان کبیره شمارا بتوبه یا بمشیت خود از سر جرایم
شما درگذرد وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه رض عزم مدینه فرمودند و جز ابوبکر
و علی رض کسی در خدمت سید عالم علیه السلام نماند قریش از این حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر عم
استشاره نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آورده و از روزنه آب و نان بوی می باید داد تا بمیرد ابلیس این رای را نه پسندید
و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بشیر انجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند
دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد رود ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فریفته وی میشوند جمعی کثیر را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله
نماید ابو جهل لعن الله علیه گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و خلفای ایشان یک کس بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم
با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود بالضرورت بدیت رضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل لعن الله علیه از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که در آن شب
حضرت علیه الصلوة والسلام را بقتل آرند جبرئیل عم آنحضرت علیه السلام را خبر داد و آنحضرت علیه السلام علی کرم الله وجهه را بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رض
بغار رفت و حق سبحانه و تعالی مر پیغمبر خود را ازان نعمت یاد میدهد و میفرماید وَاِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند
لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا اَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف اَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بد می سگالیدند
وَيَمْكُرُ اللّٰهُ و جزا میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشان وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا دهندگان است مر مکاران را
و جزا آن نیست که مکر ایشانرا بدیشان رد میکند و ایشانرا در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند بیت هرکه در راه کسی چاهی کند : خویشتن آخر دران چه
افکند : آورده اند که نضر بن حارث لعن الله علیه بتجارت ببلاد فارس آمده بود و قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته برد و گفت اینک افسانها آورده ام بهتر از افسانهای محمد که بر منبر میخواند

حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی
که ما شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم ما لَقُلْنَا هر آینه بگوئیم مِثْلَ هَٰذَا مانند این و این لاف کذاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فأتوا بمثله
و ایشان عاجز شدند پس غرض این اظهار عناد و مکابره بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگر میگفت إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ مگر قصهای که پیشینیان نوشته اند و من نیز از این قصص یاد دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود
که وای بر تو این کلام خدای است و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت
نضر و متابعان او که با و متفق بودند که ای بار خدایا إِنْ كَانَ هَٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو
فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگها از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باراندی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذابی مؤلم
غرض از این دعا اظهار یقین است از ایشان به بطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشانرا و اگرچه بدعا میطلبند و استعجال
میکنند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت
عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان
مستغفرانند از مؤمنان پس ببرکت ایشان بلای نمیرسد یا بفرض اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان است از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است
که فرمود در زمین دو امان بوده اند یکی برفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر علیه السلام است و آنچه باقی ماند استغفار است پس استغفار مانع
از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال او است پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فاستغفروني اغفر لکم چنانچه در قدسیات وارد است که حق تعالی
فرمود که آمرزش از من طلب کنید مثنوی گفت حق کامرزش از من مطلب ؛ کان طلب مر عفو را باشد سبب ؛ از پی زهر گناه از مثنوی ؛ هست
استغفار تریاق قوی ؛ وَمَا لَهُمْ و چیست ایشانرا و چه جای آنست أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آنکه خدای عذاب نکند ایشانرا وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه
ایشان باز میدارند رسول و مؤمنانرا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وَمَا كَانُوا و نیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر
مسجد حرام رد قول کفار است که میگفتند نحن ولاة المسجد الحرام ما ایستکار و صاحب اختیار مسجد حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را
نشایند إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار بتولیت مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدای إِلَّا مُكَاءً
مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی از کفاران آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم
میکوفتند و قولی آنست که وقتیکه حضرت رسول الله ع م نماز میگذارد ایشان برای تغلیط آنحضرت ع م این عمل میکردند و بدین تقدیر مراد از صلوة نماز ماموره است
فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بآنچه هستید که کفر
میورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را
طعام دهد پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر يُنْفِقُونَ نفقه
میکنند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که متابعت
رسول است و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار از عرب بمزد گرفته برای جنگ احد سوای لشکری که بخود همی آمدند با اصحاب آن کاروان که اعیان
گرفتند سود بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَيُنْفِقُونَهَا
پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده
ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب کردند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلائل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی که قبل از وقوع آن است وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه ثابت باشند بر کفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ بسوی دوزخ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کند
خدای الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافر است از پاک که مؤمن است وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و با هم افکند کافرانرا بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی بر برخی فَيَرْكُمَهُ
جَمِيعًا پس بر هم جفا نهد همه را فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آرد همه را در دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه خبیث یا منفقان بدر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران
در احوال یا در اموال خود قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو برای آنها که کافراند چون ابو سفیان و اصحاب او إِنْ يَنْتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول

لهم بیامرزیده شود مر ایشان را ما قد سلف آنچه گذشته باشد از گناهان ایشان و ان یعودوا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغمبر
فقد مضت پس بدرستی که گذشته است سنت الاولین سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبر لشکر کشیدند و با آخر مستاصل گشتند گو با ایشان
نیز همین چشم دارند و قاتلوهم و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حتی لا تکون تا وقتیکه نباشد فتنة شرک یعنی مشرک نباشد از قومی اهل الکتاب
و یکون الدین کله لله و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدا را و بس فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ
با اهل ایمان یا قبول جزیه فان الله پس به تحقیق که خدای بما یعملون آنچه شما میکنید بصیر بینا است و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد
و ان تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز ایستند باک مدارید فاعلموا ان الله پس بدانید آنکه خدای مولیکم ناصر و مددگار
شما است نعم المولی نیکو یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد و نعم النصیر و نیکو یاری دهنده است که مومنان را بر کفار غالب ساخت

واعلموا انما غنمتم

و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هر چیز که اسم شی بر آن اطلاق توان کرد فان لله پس بدرستی که مر خدا راست
خمسه پنجیک آن و للرسول و مر رسول او را و لذی القربی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب و الیتامی و یتیمان
مسلمانان را که فقیر باشند و المساکین و درویشان محتاج را از اهل اسلام و ابن السبیل و مسافر مسلمانان یا قومیکه بر مسلمانان نزول کنند جمهور
علما بر آنند که ذکر خدای برای تیمن و تعظیم است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک پنجیک دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول الله علیه الصلوة
و السلام و چهار طایفه مذکوره مقدر است و حالا سهم رسول الله علیه الصلوة و السلام بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا با امام باید داد یا با سهام
اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر علیه السلام سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است و تمام را بثلثه باقیه صرف کنند و نزد
امام مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه و ربیع رح متفرد اند درین قول که خمس غنیمت به شش قسم
باید کرد قسمی مر خدا را و قسمی مر پیغمبر و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف
باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدای و رسول و طوایف
مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمائید ان کنتم اگر هستید شما که از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده اید
بخدای و ما انزلنا و بآنچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملایکه یا مدد فتح و نصرت علی عبدنا بر بنده ما که محمد است علیه الصلوة و السلام یوم الفرقان
روز بدر که جدا شدن حق از باطل در و بود یوم التقی الجمعان روزیکه روبروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه هفدهم رمضان در
سنه ثانیه از هجرت بود و الله و خدای علی کل شیء بر همه چیزها قدیر توانا است لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد
اذ انتم یاد آرید آنرا آنکه بودید شما بالعدوة الدنیا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب
نداشتند و هم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بالعدوة القصوی بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند
و الرکب و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند اسفل منکم زیرتر از مکان شما سه فرسنگ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق
تفرقه عزیمت ساحل نمودند و لو تواعدتم و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدوه قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت
اسلحه ایشان خبر می یافتید لاختلفتم هر آینه خلاف میکردید فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح
و لکن و لیکن خدای جمع کرد میان شما و میان ایشان بی میعاد لیقضی الله تا حکم کند خدای یا تمام سازد امرا کاریرا که آن کان مفعولا
بود کاین در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیا است و قهر اعدا لیهلک برای آنکه تا هلاک شود من هلک هر که هلاک میشود
عن بینة از حجت روشن قایم بحق و یحیی من حی و بزید هر که بزید عن بینة از حجتی هویدا و مشهور یعنی واقعه روز بدر از آیات
عظیمه است هر که مشاهده نموده اگر بمیرد و اگر بزید و او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام یعنی صدور کفر
و اسلام از ایشان بر حجتی واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین و ان الله و بدرستی که خدای

لَسَمِيعٌ شنوا است مر اقوال مؤمن و کافر را عَلِيمٌ دانا است باحوال ایشان و در ترجمه رشف مذکور است که گوهر شب افروز عقل را همچنان که در حقه سینه دوستان
می سپارند در آستین دشمنان نیز می نهند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق
لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان استضاعت پذیرد بسبب خفتاب بصار بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا و
یهدی به کثیرا نظم خنک آنکس که عقل رهبر اوست : هر دو عالم بطوع چاکر اوست : عقل کان رهنمای حیله نست : آن نه عقلست کان عقیله
نست : نقل است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در آن شب که روز جنگ بدر واقع شده در واقعه دید که لشکر قریش را در غایت
قلت و ذلت و تاویل فرمود بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این رؤیا و تعبیر آن بغایت فرحان و مسرور شدند و حق تعالی
تذکار آن نعمت می فرماید و میگوید ای محمد یاد کن إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ آن را که چون بنمود خدای ایشان را فِي مَنَامِكَ در خواب تو قَلِيلًا اندکی تا چون صحابه را خبر
دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا و اگر خدای بنمودی ایشان را بسیاری و تو خبر دادی لَفَشِلْتُمْ هر آینه بد دل شدید
ای صحابه وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر آینه نزاع میکردید فِي الْأَمْرِ در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای سَلَّمَ بسلامت داشت شما را
از بد دلی و تنازع یا از مضرت اعادی إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستیکه او دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانچه در سینها است از جرءت و بیم و جزع و تسلیم وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ
و آن را یاد کنید ای صحابه که بنمود خدا تعالی دشمنان را بشما إِذِ الْتَقَيْتُمْ چون ملاقات کردید فِي أَعْيُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِيلًا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق
سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر علیه الصلوة والسلام آورده اند که ابن مسعود رض در وقت التقای صفتین
با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آنمرد گفت که صد تن نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَيُقَلِّلُكُمْ و اندک گردانید شما را
نیز فِي أَعْيُنِهِمْ در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از ان حسابی بر نداشتند و تهیه اسباب حرب کما ینبغی نکردند نقل است که ابو جهل گفت با ایشان
بسلاح جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر سینها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان بنمود و یرونهم مثلیهم رأی
العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت غرایب آیات است چه بصر اگر چه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این
حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صد تن ببیند و نزدیک بسیصد نفر را بهزار و نهصد و هر آینه قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی و بعضی علی ما هو علیه
با وجود تساوی در شروط رویة لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا براند خدای حکمی را که آن كَانَ مَفْعُولًا هست بودنی در علم او وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ
باز گردانیده شود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِذَا لَقِيتُمْ چون به بینید فِئَةً گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فَاثْبُتُوا [illegible]
و از مقاتله ایشان روی متابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را كَثِيرًا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر یابید که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد
از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار برین وجه اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم درین آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ
شغل از ذکر خدای باز ندارد : نظم تو بهر حالی که باشی روز و شب : یکنفس غافل مباش از ذکر رب : در خوشی ذکر تو شکر نعمت است : در بلاها التجا با حضرت است
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر جهاد و ثابت قدم در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفْشَلُوا که از مخالفت
بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولت است چه دولت در بستن امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ
و گفته اند مصرع اذا هبت ریاحك فاغتنمها بعضی برآنند که مراد حقیقی است چه نصرة نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و
ریح النصرت میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور وَاصْبِرُوا و شکیبائی نمائید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای
مَعَ الصَّابِرِينَ با صابران است بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای
خویش بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت
از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل گفت لا بد است از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازه ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم
شجاعت و شوکت ما حسابی گیرند پس خدا تعالی مؤمنان را امر فرمود که شما از دیار خود چون کفار بیرون میائید که ایشان عجب میورزند و ریا میکنند وَيَصُدُّونَ
و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بآنچه ایشان میکنند مُحِيطٌ عالم است و بر آنها جزا خواهد داد آورده اند
که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهة کینه قدیمی که در میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه
بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت

مرعی میداریم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند وحق سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ
الشَّيْطَانُ برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را در دشمنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و در حقایق سلمی فرموده که قوت بسیار در نظر
ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وَقَالَ و گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما
آراستگی ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ ۚ و من فریادرس و زنهار دهم مر شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنهنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را
نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر دو پاشنه خود و این عبارت است از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که روز بدر چون ملایک فرود آمدند ابلیس ایشان را
دیده روی بفرار نهاد و دران محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه درچنین حالی که ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد
وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ بدرستی که من بیزارم از زنهار شما إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که مدد
مؤمنان می آیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ۚ بدرستی که من میترسم از خدای ابن عباس رض گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او
بدینجا نرسیدی وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است بر کسیکه از و نترسد نقل است که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند
که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم از عزیمت شما وقوف نیافتیم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را بصورت
سراقه نموده إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان است
شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آن است که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرفراز نشدند و در وقت
خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکر که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون ترک هجرت نافرمانی کرده بودند و در روز بدر
شامت آن در ایشان رسید و قلت مؤمنان را مشاهده نموده گفتند غَرَّ هَٰؤُلَاءِ فریفته است این گروه مومنان را دِينُهُمْ ۗ دین ایشان که با وجود
قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود را
باو گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالب است متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ ﴿٥﴾ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی
ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا که چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی
از منافقان مکه چون علی بن امیه و نبیه و منبه و ابناء الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح
ایشان يَضْرِبُونَ میزدند بعمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ ۚ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید
عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است هرآینه میدیدی امر منکر و کار بس هولناک و دیگر ملائکه میگفتند ذَٰلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ
بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آن است که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ
نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ ﴿٥﴾ مر بندگانرا که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عدل است پس برای تسلیه حضرت رسالت پناه ع م میگوید عادت
مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ ۙ همچون عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی علی نبینا و ع م وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۚ و
عادت آنها که پیش از فرعون بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای خدای یعنی
بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بود و یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ ۗ بگناهان ایشان
که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرت شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥﴾ سخت عقوبت است بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ این
گرفتن و عقوبت ایشان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تغییر دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است
عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۙ آن حال را که در نفسهاء ایشان است بحال بدتر از آن و این
تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردارخواری بود بمعادات حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و تکذیب قرآن و استهزا و ابدان و ایذا
آزار مؤمنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و بدرستی که خدای شنوا است سخنهای ناهنجار مشرکانرا عَلِيمٌ ﴿٥﴾ داناست بعقاید باطله ایشان
دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ ۙ همچون عادت قوم فرعون است وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۚ و آنانکه پیش از
ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیتهای پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان
ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ ۚ اتباع فرعون را وَكُلٌّ

وبگروهي از غريقان قبط و قتيلان قريش كانوا بودند ظالمين ستمكاران بر نفسهاي خود بكفر و عصيان ان شر الدواب بدرستي كه بدترين جنبندگان
بر روي زمين عند الله نزديك خداي الذين كفروا آنانند كه راسخ شدند در كفر مراد معاندان قريش اند چون ابو جهل و عتبه و نضر و امثال ايشان يا
مكاران يهود چون كعب بن اشرف و حيي بن اخطب و جدي و احزاب ايشان فهم لا يؤمنون پس ايشان ايمان نمي آرند و ديگر بدترين دواب
الذين عاهدت آنانند كه عهد بستي با ايشان منهم از كفار و ايشان بني قريظه بودند كه پيغمبر عم با ايشان معاهده فرموده بود ثم ينقضون
پس مي شكنند عهدهم عهد خود را في كل مرة در هر باري كه عهد ميكنند و در تبيان آورده كه بنو قريظه عهد كرده بودند كه دشمنان رسول را ياري ندهند
و روز بدر مشركان را بسلاح مددكاري نمودند و بعد از ان گفتند فراموش كرديم و ديگر باره عهد بستند كه در روز حرب خندق با ابو سفيان اتفاق نمود(ه)
عهد بشكستند وهم لا يتقون و ايشان پرهيز نميكنند از نقض عهد يا نمي ترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دريابي ايشان را في
الحرب در جنگ فشرد بهم پس رميده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ايشان من خلفهم آن را كه از پس ايشان فرا رسند از اعداي شما يعني
چون بر ايشان ظفر يابي چندان از ايشان بكش كه هيبت تو آن كافران ديگر را از مقاتله تو برماند لعلهم باشد كه آن رمندگان يذكرون پند گيرند
و عبرت پذيرند و اما تخافن اگر بداني و دريابي من قوم از گروهي كه با تو عهد دارند خيانة نقض آن عهد به علامتها كه بر تو روشن رود فانبذ
اليهم پس بيفكن بسوي ايشان عهد ايشان را يعني اعلام كن پيش از قتال با ايشان كه من عهد شما را برانداختم تا تو و ايشان باشيد على سواء برابر در
علم به نقض عهد ان الله بدرستي كه خداي لا يحب الخائنين دوست نميدارد خيانت كنندگان را و نمي پسندد عمل ايشان را و لا يحسبن الذين
كفروا و مپندار اي محمد آنان را كه كافر شدند كه ايشان سبقوا پيشي گرفتند بر عذاب ما مراد گريختگان بدراند يا شكنندگان عهد ميفرمايد كه مپندار كه ما عاجز
گشتيم از عقوبت ايشان انهم لا يعجزون بدرستي كه ايشان عاجز نميكنند ما را از عذاب خود حفص و لا يحسبن بغيبت ميخواند يعني بايد كه كافران
نه پندارند كه ما از تعذيب ايشان عاجزيم واعدوا لهم و آماده سازيد اي مؤمنان براي ناقضان عهد يا منهزمان بدر ما استطعتم آنچه
توانيد من قوة از ساز و برگ حرب كه لشكر بدان قوت مي يابد و عقبه بن عامر رض ميفرمايد كه ما شنيديم از پيغمبر عم كه بر منبر ميفرمود الا ان القوة الرمي
يعني آگاه باشيد كه مراد از قوة تير انداختن است بعضي از علما گفته اند تخصيص مي بذكر دليل است بر آنكه تير و كمان قوي ترين سلاحهاست شيخ الاسلام ابو القاسم
نصير آبادي قدس سره فرموده كه درين آيت گفته اند قوت رمي است بلي همچنين باشد اما رمي بر سه گونه بود رمي ظاهر به تير و كمان و رمي باطن به تير آه صبحگاه
از كمان خضوع و رمي سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوي ابو علي رودباري قدس سره فرموده كه قوت اعتماد است بر حمايت حق و وثوق
بودن بعنايت او بيت كر اعتماد تو بر اسب و لشكر است و سلاح : مرا است بر كرم دوست اعتماد تمام : و گفته اند كه مراد از قوت حصارهاست ميفرمايد كه آماده
سازيد قلعها بجهت دفع كفار و من رباط الخيل و ديگر آماده كنيد از اسپان بسته ترهبون به تا بترسانيد بدين استعداد عدو الله دشمن
خدا را و عدوكم و دشمن خود را كه كفار مكه اند و آخرين و ديگر بترسانيد باسپ و سلاح كافران ديگر را من دونهم جز كافران مكه كه لا تعلمونهم
شما نميدانيد ايشان را الله يعلمهم خداي ميداند ايشان را و ايشان بقول مفسران يهود اند يا منافقان يا مجوس و در مدارك آورده كه يا كفره جن
اند چه صهيل اسپ جن را مي ترساند و ما تنفقوا و آنچه نفقه ميكنيد من شيء از چيزي كه داريد في سبيل الله در راه خداي يعني ترتيب سلاح نفقه اسپ
يوف اليكم تمام كرده خواهد شد بشما جزاي آن و انتم لا تظلمون و شما ستم ديده نخواهيد شد به نقصان ثواب و ان جنحوا و اگر ميل كنند
مشركان للسلم بصلح و استسلام فاجنح لها پس تو هم ميل كن بمصالحه و توكل على الله و توكل كن بر خداي يعني مترس از آنكه به مكر و حيله طرح
صلح انداخته باشند انه هو السميع بدرستي كه خداي شنوا است مر اقوال ايشان را العليم دانا است بدروغ و راست آن اگر در مقام مكر باشند ترا
نگاه دارد و وبال مكر را بر ايشان گمارد چنانچه فرموده و ان يريدوا و اگر خواهند ايشان ان يخدعوك آنكه بفريبند ترا و بصلح از جنگ خود را
باز دارند فان حسبك الله پس بدرستي بسنده است ترا خداي هو الذي ايدك او است آنكه قوت داد ترا بنصره بياري كردن خود و فرستادن
ملايكه و بالمؤمنين و به همه مؤمنان و صحيح آنست كه بانصار و الف بين قلوبهم و پيوند افكند بدوستي ميان دلهاي ايشان يعني اوس و خزرج كه صد
و بيست سال ميان ايشان تعصب و ستيزه بود و همواره بقتل و غارت اشتغال مي نمودند حق تعالى به بركت تو دلهاي ايشان را با يكديگر الفت داد
لو انفقت اگر خرج ميكردي بجهة صلاح احوال ايشان ما في الارض جميعا همه آنچه در زمين است از مال و متاع ما الفت تاليف نميدادي
و قادر نبودي بر الفت بين قلوبهم ميان دلهاي ايشان از غايت عداوت و نهايت كينه و ستيزه كه با هم داشتند و لكن الله و ليكن خداي بحكمت

بالغه حق والّف بينهم ايقاع الفت كرد ميان ايشان انّه عزيزٌ بدرستي كه او قادر و غالب است هرچه خواهد بكند حكيمٌ ٥ و دانا است بحكمت آنچه ميكند يا
ايّها النبيُّ اي پيغمبر حسبك الله و بسنده است ترا خداي تعالى ومن اتّبعك و آنانكه پيروي تو كرده اند من المؤمنين ٥ از گرويدگان اين آيت در غزوه
بدر قبل از قتال نازل شده براي تقويت حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام و تسليه خاطر اصحابه رض و گفته اند سي و سه مرد و شش زن به پيغمبر عم ايمان آورده
بودند چون امير المؤمنين عمر رض شرف اسلام دريافت و عدد اربعين تمام شد و اين آيت نازل گشت و ابن عباس رض فرموده كه سبب نزول آيت اسلام
فاروق است رض و برين تقدير آيت مكي باشد يا ايّها النبيّ اي رفيع قدر يا خبر كننده حرّض المؤمنين تحريض كن مومنانرا يعني برانگيز و گرم ساز
ايشانرا على القتال بر كارزار كردن با كفار ان يكن منكم اگر باشد از شما عشرون بيست تن صابرون ٥ صبر كنندگان در معركه قتال يغلبوا
مائتين غالب شوند بر دويست تن از مشركان شرط بمعنى امر است يعني بايد كه يكي از شما در مقابله ده تن از مشركان شكيبائي ورزند و فرار نكنند وان
يكن منكم و اگر باشد از شما مائة صد تن يغلبوا الفا ٥ غالب شوند به تائيد الهي بر هزار تن من الذين كفروا از آنانكه كافر شدند و اين غالبيت
شما بر ايشان بانّهم بسبب آنست كه ايشان قومٌ لا يفقهون گروهي اند كه نميدانند خداي و روز قيامت را نمي شناسند لاجرم از نجات و
درجات غافل مانده در زمان مقابله قوت ثبات و شكيبائي مومنان ندارند بعد از نزول اين آيت مومنان از مقابله يكي با ده تن اندوهناك شدند
و بديشان گران آمد حق سبحانه وتعالى اين آيت را منسوخ گردانيده فرمود الئن اكنون كه اين حكم شمارا گران بار ساخت خفّف الله عنكم سبك
گردانيد خداي از شما وعلم و ديد و دانست انّ فيكم ضعفا انكه در شما سستي هست يعني ضعف بدن فان يكن منكم پس اگر باشد از شما
مائة صابرة صد تن شكيبا يغلبوا مائتين ج غالب شوند بر دويست تن اين شرط نيز بمعنى امر است يعني يكي از شما بايد كه در مقابله دو تن
صبر كند و نگريزد وان يكن منكم و اگر بود از شما الفٌ هزار كس يغلبوا الفين غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خداي و ياري وي
والله مع الصابرين ٥ و خداي با صابران است باعانت و مددكاري پس هركه صبر كند ظفر يابد الصبر مطيّة الظفر

قطعه

صبر و ظفر هر دو دوستان قديم اند :: صبر كن ايدل كه بعد از ان ظفر آيد :: از چمن صبر رخ متاب كه روزي :: باغ شود سبز و شاخ گل بر آيد :: آورده اند كه روز
بدر هفتاد تن اسير شدند و حضرت رسالت پناه عم در باب ايشان با اكابر صحابه رض مشورت نمود از قوم مهاجران ابوبكر صديق رض فرمود كه اكابر
و اصاغر اين قوم اقارب و عشاير تواند اگر هر يك بقدر طاقت و استطاعت فداي بدهند باشد كه روزي بدولت هدايت رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان
زيادت شود و فاروق رض گفت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اينان ائمه كفر اند همه را بفرماي تا گردن زنند و بحمد الله كه حق تعالى ما را از فدا مستغنى
گردانيده و از گروه انصار عبد الله بن رواحه رض و صح آن است كه سعد بن معاذ رض فرمود كه اشارت كن تا اين اشرار را در آتش تيغ بسوزيم
حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام بقول حضرت صديق رض ميل نموده فديه مقرر فرمود حق تعالى آيه فرستاد ما كان نسزد و نشايد لنبيٍّ
ان يكون هيچ پيغمبري را كه باشد له اسرى مر او را اسيران كه از ايشان فدا گيرد حتّى يثخن تا آنگاه كه بسيار را بكشد از ايشان في الارض
در زمين چه اين صورت سبب ذلت و قلت كفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوكت ابرار است تريدون ميخواهيد شما عرض الدنيا خواسته
دنيا كه عريض سريع الزوال است والله يريد الآخرة ٥ و خداي ميخواهد براي شما ثواب آخرت كه بهشت و نعمت لا يزال است والله عزيزٌ و خداي
غالب است دوستانرا بر دشمنان غلبه دهد حكيمٌ ٥ دانا است در آنچه با بندگان كند لولا كتابٌ اگر نبودي حكمي و فرماني من الله از خداي سبق
پيشي گرفته است و در لوح محفوظ مكتوب گشته كه بي نهي صريح عقوبت نكند يا بنادانى مواخذه ننمايد يا اهل بدر را عذاب نفرمايد يا غنايم بر شما حلال سازد
لمسّكم هر آينه ميرسيد شمارا فيما اخذتم در آنچه فرا گرفتيد از خداي عذابٌ عظيمٌ ٥ عذابي بزرگ و در روايت آمده است كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام
فرمود كه اگر عذاب فرود آمدي غير عمر و سعد بن معاذ رض از ان نجات نيافتندي زيرا كه اين هر دو بقتل كفار راضي بودند نه باخذ فدا و صحابه رض بعد از نزول اين آيت
از غنايم بدر دست باز كشيدند آيه آمد كه فكلوا پس بخوريد ممّا غنمتم از آنچه غنيمت گرفتيد و فديه از الجمله است حلالاً طيّباً ٥ خوردني حلال و پاك واتّقوا
الله و بترسيد از خداي در مخالفت امر وي انّ الله بدرستي كه خداي غفورٌ آمرزنده است عفو كرد گناه شمارا رحيمٌ ٥ مهربان است كه غنيمت بر شما حلال كرد
و بر امم ديگر حرام بوده و در اسباب نزول آورده كه حضرت رسالت پناه عليه السلام عباس رض را كه از جمله اسيران بود باداي فديه نفس خود و دو برادر زاده او عقيل بن ابي طالب
و نوفل بن حارث و حليف او عتبه بن جحدم تكليف كرد عباس گفت اي محمد عم روا ميداري كه عم تو بگدائي و استكاري درويش وار در پيش خويش و بيگانه دست بيرون كند
من اينهمه مال از كجا آرم حضرت رسالت پناه عم فرمود كه كو آن بدرهاي زر كه بوقت خروج از مكه بام فضل دادي چنين و چنان سخنان گفتي عباس گفت اي محمد عليه الصلوة

والسلام من این سخنان را نهفت گفته بودم پس را که خبر داد فرمود که آوید کار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم
پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لمن فی ایدیکم بگو مر انکسانرا که در دست شمااند من الاسری از اسیران ان یعلم الله
اگر داند خدا و به بیند فی قلوبکم در دلهای شما خیرا نیکوی از ایمان و اخلاص یؤتکم خیرا بدهد شما را بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفته است از شما
یعنی زری که برای فدا داده اید و یغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان شرک واقع شده است رحیم مهربانست
که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رض گفت خدای تعالی مرا دو وعده داد یکی انکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد برین وعده وفا کرد حالا بیست
بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایهٔ زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست ترمیدارم وعده دوم مغفرتست امیدوارم
که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعدهٔ کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست کو کریم آید : لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید وان یریدوا
و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردند با خدای
من قبل پیش ازین بکفر فامکن منهم پس خدای توانائی داد ترا بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا متمکن گرداند
والله علیم و خدای داناست بمال بندگان حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین امنوا بدرستی آنانکه ایمان آورده اند وهاجروا و هجرت
کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش وجاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند وانفسهم
و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و ایشان قوم مهاجرانند والذین اووا و آنانکه جای دادند مهاجرانرا ونصروا
و نصرت کردند حضرت رسول علیه الصلوة والسلام را مراد گروه انصارانند اولئک آن گروه بعضهم بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند
و متولی در میراث در مبداء کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند والذین امنوا و آنانکه ایمان آوردند ولم یهاجروا
و هجرت نکردند ما لکم نیست مر شما را من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتیکه هجرت کنند وان
استنصروکم و اگر مؤمنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم
النصر پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروهی مشرکان که باشد بینکم و بینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی
یعنی نقض عهود و معاهد مکنید والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر
شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگراند در مظاهرت و معاونت الا تفعلوه و اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر
و تعاون و دوستی تکن فتنة فی الارض و جه فتنه در زمین وفساد کبیر و فسادی بزرگ در دین یعنی مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را
یاری نکنند هم ایشان روی بخمول نهند و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر تواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بزرگ
آن نهاد فرمود و دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید والذین امنوا و آنانکه میگروید بخدای و رسول وهاجروا و هجرت
نمودند وجاهدوا و جهاد کردند فی سبیل الله در راه رضای خدای والذین اووا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را ونصروا
و یاری کردند مر پیغمبر را در قتال مشرکان اولئک آن گروه هم المؤمنون حقا ایشانند مؤمنان براستی لهم مغفرة مر ایشانرا آمرزشی از خدا
ورزق کریم و روزی نیکو بی رنج و منت والذین امنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد پس از صلح حدیبیه وهاجروا و هجرت کردند چون ابن العاص
و ابو جندل و غیر ایشان وجاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولئک منکم پس آن گروه از جملهٔ شمااند یعنی لاحقان با سابقان
یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد واولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوارترند به بعضی در میراث
گرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند ان الله بدرستیکه خدای
بکل شیء بهمه چیزها از موارثت با حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا علیم داناست کسی را که بر آن چون و چرا نرسد

سورة التوبة مدنیة مائة و تسع و عشرون آیة

بیت نه در احکام اوست چون و چرا — نه در افعال او چگونه و چند

این سوره را سورهٔ برات و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهة آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای دفع امان
نازل شده و گفته اند صحابه رض اختلاف کردند در انکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله
ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمهٔ اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رح نقل میکند که ثقات مشایخ بعضه از ذی النورین رض روایت کرده

اعوذ بالله من النار ومن شر الکفار ومن غضب الجبار العزة لله

الربع

كه كاتب خاتمه سيلونك عن الانفال و فاتحه براءة من الله من يوم حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام ميان اين دو سوره املاي تسميه نفرموده
آورده اند چون اين سوره نازل شد حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام سي يا چهل آيه از اوايل اين سوره بابوبكر رض داده او را امير حاج ساخت
و فرمود كه بر اهل موسم خواند و بعد از چند روز از رفتن صديق رض مرتضى على را رض طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابوبكر رض فرستاد
و امر كرد كه آيات را از وي گرفته خود قراءة كند و چون ازين حال پرسيدند جواب داد كه جبرئيل عليه السلام بمن آمد و گفت اداي اين پيغام نكند مگر تو يا كسي
از تو باشد پس على رض با ابوبكر رض لاحق شد و در روز ترويه صديق رض خطبه خواند و مردمان را تعليم مناسك فرمود و در روز نحر على رض نزديك جمره
عقبه آيت ها را بر اهل موسم خواند براءة من الله اين بيزاري است از خداي ورسوله و از فرستادۀ او إلى الذين عاهدتم بسوي
آنانكه پيمان بسته اند با ايشان من المشركين از شرك آرندگان آورده اند كه حضرت عليه الصلوة والسلام با بعضی از مشركان عرب عهد ها بسته بودند
هر قومي را تا وقتي معين همه ايشان غير از بني ضمرة و بني كنانه عهد بشكستند حق سبحانه اين آيت فرستاد كه مضمونش بر آن است بفسخ عقد و نقض عهد مشركان
يعني چنانچه ايشان عهد خدا و رسول بشكستند رسول نيز بفرمان خدا نبذ عهد كرد بر ايشان و حكم شد كه اي سيد بگو ايشان را فسيحوا پس سير كنيد في الارض
در زمين يعني بيائيد و برويد ايمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عيد نحر كه روز تبليغ است تا دهم ربيع الآخر قولي آنست كه آيت در
اوايل شوال فرود آمده است پس مدت او تا آخر محرم است امام ثعلبي رح آورده كه اجل بعضي معاهدان كه نقض عهد كرده بودند از چهار ماه كمتر بوده و از آن
برخي بيشتر آنانرا كه اجل ايشان كمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در كار خود فكري كنند و آنانرا كه بيشتر بود بر چهار ماه اختصار كرد تا در مهم خود تدبيري نمايند و آنانرا
كه عهد نشكسته بودند ايشانرا تا انقضاي مدت ايشان امان داد و ناكثان عهد را گفت واعلموا انكم و بدانيد كه شما غير معجزي الله نه آئيد كه عاجز
كنندگان خدا باشيد از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وان الله و اين را نيز بدانيد كه خداي مخزي الكافرين رسوا كننده كافران
است در دنيا بكشتن و در عقبي بسوختن واذان و اعلام است و آگاه ساختن من الله ورسوله از خداي و رسول او إلى الناس بسوي
مردمان يوم الحج الاكبر روز حج بزرگ يعني عيد نحر كه تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمي درو ست يا اكبر باعتبار آن بود كه اعياد
اهل كتاب موافق افتاده بود با آن روز يا در آن روز عزت مسلمانان و خواري كافران ظاهر شد و بر هر تقدير مضمون اعلام كرام است ان الله بريء انكه
خداي بيزار است من المشركين از مشركان و عهود ايشان ورسوله و پيغمبر او عليه الصلوة والسلام نيز بيزار است فان تبتم پس اگر باز گرديد از كفر و غدر فهو خير
لكم پس آن بازگشت بهتر است شما را از اقامت بر آن وان توليتم و اگر برگرديد از توبه و ترك كفر نكنيد فاعلموا انكم پس بدانيد كه شما غير معجزي الله عاجز كنندگان
خدا را يعني نتوانيد كه از وي بگريزيد يا با وي ستيزيد وبشر الذين كفروا بجاي بشارت بيم كن كافران را بعذاب اليم بعذابي دردناك در آخرت و چون حكم عهود ناكثان فرمود
در باب بني ضمره و بني كنانه كه در حديبيه عهد كرده بودند و نقض عهد ننموده ميگويد الا الذين ليكن آنانكه عاهدتم عهد كرديد با ايشان من المشركين از شرك آورندگان
ثم لم ينقصوكم پس ايشان كم نكردند شيئا چيزي از عهدهاي شما يعني نشكستند پيمان شما را ولم يظاهروا و ياري و هم پشتي نكردند عليكم بر قتال
شما احدا يكي را از دشمنان شما فاتموا اليهم پس تمام كنيد بسوي ايشان عهدهم عهد ايشانرا الى مدتهم تا مدتي كه مقرر شده و ايشان را
چون ناكثان بر چهار ماه و پس مهلت مدهيد ان الله بدرستي كه خداي يحب المتقين دوست ميدارد متقيان را و از جمله تقوي وفا بعهد است
و اتمام شرائط ان شيخ ابو القاسم نصرآبادي قدس سره فرمود كه متقي را چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود و الوفاء بالعهود و القناعة بالموجود
و برين وجه ترجمه يافته است مثنوي متقي را بود چهار نشان ؛ حفظ احكام شرع اول آن ؛ ثانيا آنچه دست رس باشد ؛ بر فقيران و بيكسان پاشد
عهد را با وفا كند پيوند ؛ هر چه باشد بدان شود خرسند ؛ و چون حكم معاهدان مشرك مبين شد در باب مشركان غير معاهد ميفرمايد فاذا انسلخ
الاشهر الحرم پس چون بگذرد ماههاي حرام يعني بيست روز ذي الحجه و تمام محرم و قولي آنست كه آيت در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم
چهار ماه مذكور است و حرم باعتبار تغليب گفت كه ذي الحجه و محرم درواست يا آنكه حرام بود درين چهار ماه تعرض كفار معاهد و بقولي از زمان نزول
سوره گيرند نه از وقت تبليغ انقضاي مدت بعد از انسلاخ ماههاي حرام است يعني ذو القعده و ذي الحجه و محرم و بر هر تقدير چون اين ماهها منقضي
گردد فاقتلوا المشركين پس بكشيد مشركانرا كه عهد نكرده ايد با ايشان يعني آنانكه عهد شما را شكسته اند حيث وجدتموهم هر جا كه بيابيد در حل و حرم
وخذوهم و بگيريد ايشانرا باسيري واحصروهم و باز داريد شان از طواف مسجد حرام واقعدوا لهم و بنشينيد براي ايشان كل مرصد بر هر
ممري يعني بسته گردانيد بر ايشان راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قرى فان تابوا پس اگر باز گردند از شرك بايمان واقاموا الصلوة و بپاي دارند نماز را

واٰتوا الزكوة و بدهند زکوة اموال خود را وازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشان را
یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند روند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را
رحیم مهربان است بدادن ثواب بی حساب بدیشان وان احد و اگر یکی من المشرکین از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد
بعد از انقضای اشهر حرم استجارک زینهار خواهد از تو فاجره پس ایمن ساز او را و زینهار ده حتی یسمع تا بشنود کلام الله
سخن خدای را که قرآن است ثم ابلغه پس اگر اسلام نیارد برسان او را مامنه بجائی او که موضع امن اوست و بعد از ان با وی
مقاتله نمای ذلک این امان دادن بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که نمیدانند خدای را و سخن او نشنوده
اند پس امان باید داد تا بشنوند کلام خدای را و در ان تدبیر و تفکر نمایند کیف یکون چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی
و چگونه تواند بود للمشرکین مر مشرکان را عهد عهدی عند الله نزدیک خدای وعند رسوله و نزدیک رسول وی بعد از
ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل الا الذین عاهدتم مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر علیه السلام
عهد بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فما استقاموا لکم پس مادامی
که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما فاستقیموا لهم پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان ان الله بدرستیکه خدا
یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشد بر عهد مشرکان وان یظهروا و حال
که اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا فیکم نگاه ندارند در باب شما الا ولا ذمة حق قرابتی و نه وفا و عهدی یرضونکم
خشنود میگردانند شما را بافواههم بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت یا سخنان شیرین میگویند وتابی و سر باز میزنند قلوبهم
دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست بیت دل در خیال غدر و زبان در ادای شکر ای من غلام آنکه دلش
با زبان یکی است واکثرهم و بیشتری از ایشان فاسقون بیرون روندند از دایره فرمان یا سرکشانند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب
بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند اشتروا بدل کردند و برگزیدند بآیات الله بقرآن ثمنا قلیلا چیزی را که بها اندک دارد از متاع دنیا ابوسفیان
بعضی از مشرکان را بتطمیع حطام دنیا گرد کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتال مسلمانان آمدند
فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء
ما کانوا یعملون بد کاری است که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر علیه الصلوة والسلام را شکسته و آیات تورات را
باندک چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لا یرقبون نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فی مؤمن در شان هیچ مومنی
الا ولا ذمة قرابت یا سوگند و نه عهد واولئک آن گروه هم المعتدون ایشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغیان فان تابوا پس اگر
باز گردند از کفر واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را وآتوا الزکوة و بدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام
ایشان را است آنچه شما را بوده و بر ایشان است آنچه بر شما باشد ونفصل الآیات و بیان میکنیم آیتها را لقوم یعلمون برای گروهی که فهم کنند و در ان
تفکر نمایند وان نکثوا و اگر بشکنند مشرکان ایمانهم سوگندان و پیمانهای خود را من بعد عهدهم پس از آنکه عهد کنند با شما وطعنوا و طعن
کنند فی دینکم در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان
لهم بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون
شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین الا تقاتلون آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که بشکستند ایمانهم پیمانها که با شما بسته بودند
در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر علیه الصلوة والسلام و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را
که حلفای ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول علیه الصلوة والسلام بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود
یهود و بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان و قوم او را مددکاری کردند وهموا و قصد کردند مشرکان باخراج الرسول به بیرون کردن رسول
علیه الصلوة والسلام از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول علیه الصلوة والسلام
را جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت علیه الصلوة والسلام

هردوکون نیز ۞ وینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ
در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نظیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و حرب
آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ۙ و در موطن روز حنین و آن وادیی است میان مکه و طایف که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام دران موضع با لشکر هوازن
و ثقیف محاربه فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسید با دوازده
یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لن نغلب اليوم من قلة امروز ما از قلت لشکر مغلوب
نخواهیم شد بحضرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت علیه الصلوة والسلام رسیده نه پسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد
پس حق سبحانه این قصه را یاد مؤمنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما
فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَيْئًا چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بر شما زمین آن وادی
بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن گردیده و برگشتید از حرب مُدْبِرِينَ ۚ در حالتیکه هزیمت کنندگان بودید
آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام چهار تن بماندند علی و عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبدالله بن
مسعود رض و حضرت در آن روز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بآنحضرت علیه الصلوة والسلام آوردند ایشان استر
خود را نهیب میداد ند و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب و انا ابن عبد المطلب و عباس و ابوسفیان رکاب و لجام
استر را گرفته منع میکردند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بمیان دشمن در آید و ازین صورت بکمال شجاعت سید عالم علیه الصلوة والسلام استدلال میتوان کرد
که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مدد کار متوجه حرب کفار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس
رض آنحضرت علیه الصلوة والسلام را نگذاشت که محاربه نماید حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که اصحاب را باز خوان چون عباس رض
مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله یا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة مردم آواز عباس رض باز گشتند و جمعی که
عدد ایشان بصد نمیرسید بملازمت حضرت پیوسته بدیرای حمله کفار شدند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که الآن حمي الوطيس و بتلاوت دعای
موسی که در روز فلق بحر خوانده بود اللهم لك الحمد واليك المشتكى وانت المستعان ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان
سواره مشت خاک و سنگ ریزه از آن زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب
محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمنان افتاده دلهای مؤمنان آرام
پذیرفت کما قال الله تعالی ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است عَلَىٰ رَسُولِهِ
بر فرستاده خود تا که به تنهایی داعیه حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا بندای عباس رض باز گشتند
وَأَنْزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا ندیده شما ایشانرا اما کفار میدیدند و آنها ملایکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ
علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنجهزار یا هشت یا شونزده هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ و عذاب
کرد خدای آنانرا که کافر بودند بآنکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار
اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۞ پاداش کافران است ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ
و پس توبه میدهد خدای و فضل میکند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق اسلام عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۚ بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان
از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید الثقلین علیه الصلوة والسلام آمده بتشریف اسلام مشرف شدند
وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رَحِيمٌ ۞ مهربان است که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور
دارندگان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند
یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رض فرمود که نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام
که محیط بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا ۚ پس ازین سال که سنه برأت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره
بود امام اعظم رح گفت مراد منع کفار است از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس

به مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد حرام منع میکند خاصة وَاِنْ خِفْتُمْ و اگر می ترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان
مرا و آنست که جمعی از کفار در موسم بمکه خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق تعالی میفرماید ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع
تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيْكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شمارا مِنْ فَضْلِهٖ از فضل و رحمت خود اِنْ شَآءَ اگر
خواهد و انجاز این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه صنایف
مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارات الخامیره وند اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستیکه خدای داناست باحوال بندگان حَكِيْمٌ حکم کننده است
به تحقیق آمال ایشان اگر دری در بندد دیگری بگشاید قطعه کمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب بروی من در احسان
اگر تو بر بندی دری دگر بگشاید مفتح الابواب بعد از ذکر مقاتله وثنی بمحاربه کتابی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ بکشید ای
مومنان و کارزار کنید با آنکه ایمان ندارد بخدای یعنی یهود که به تثنیه قایل اند و نصاری که تثلیث را معتقد اند وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و منکر و ندبروز قیامت
یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی را اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُوْنَ و حرام
نمیدانند و نمیشمارند مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُوْلُهٗ و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت او
بکتاب و سنت ثابت شده است وَلَا يَدِيْنُوْنَ دِيْنَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنکه داده شده
اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتیکه بدهند
جزیه یعنی آنچه از خراج بنسبت هر کس که از ایشان مقرر شود بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صٰغِرُوْنَ و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند
یعنی جزیه بدست خود آرند و نه نشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را سیلی فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است
باهل کتاب و مجوس که آتش پرست اند چون شبه کتاب است ملحق اند باهل کتاب و امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند امام اعظم رح فرموده
که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رح گفته از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ
و گفتند جهودان عُزَيْرُ ابْنُ اللّٰهِ عزیر پسر خدا است عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب عم است از سبط لاوی و نسب
وی بهارون بن عمران علیه السلام میرسد و مجمل قصه وی آن است که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت
بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر علیه السلام از جمله اسیران بود و توریت میخوانده اما چون خرد سال
بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی او را در اثنای طریق در قریه سایر آباد
او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سورهٔ بقره گذشت و چون عزیر علیه السلام بمیان قوم آمد تصدیق وی نمودند و او را بخواندن و نوشتن
توریت امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی ببستند و بهر پنج انگشت کتابت توریت میکرد از ظهر القلب
تا باتمام رسید دیگرباره شبهه کردند که چون کسی توریت داند و خواند در میان ما نیست چون دانیم که این توریت هست یا نه مردی در میان ایشان گفت
که من از پدر خود شنیده بودم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکافته کوه نهاده ام جمعی با آن مرد
برفتند و توریت را از آن محل برداشته بمجمع آوردند با آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی
توریت بعد از صد سال در دل عزیر وام انداخت مگر بسبب آنکه پسر اوست پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان
حضرت رسالت پناه علیه السلام این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصٰرَى و گفتند ترسایان الْمَسِيْحُ ابْنُ اللّٰهِ عیسی پسر خدای است و این نیز سخن جمعی است از ایشان
که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از ابرای اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده نموده بدین جرئت اقدام کردند ذٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ
گفتن ایشان است بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان نه که برهانها اقرار میکنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد يُضَاهِئُوْنَ مشابه میسازند
سخن خود را قَوْلَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی بنو مدلج که گفتند ملایک دختران خدایند یا بعضی از کفار
عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخوانند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ لعنت کناد خدای بر ایشان اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ چگونه برگردانیده میشوند از راه حق
بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اِتَّخَذُوْا فرا گرفتند یهود و نصاری اَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عباد خود را اَرْبَابًا خدایان
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده میکنند ایشان را وَالْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را

بخدایی میگیرند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدایی مامور نیستند در همه کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا مگر آنرا که فرمان
برند و بپرستند إِلَٰهًا وَاحِدًا یک خدایرا که در وحدانیت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مگر او سُبْحَانَهُ پاک است او عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝
از آنچه باوی انباز میگیرند يُرِيدُونَ میخواهند جهود و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا که فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدایرا که قرآن است یا نبوت محمد
مصطفی علیه الصلوة والسلام را یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِأَفْوَاهِهِمْ بباد دهنهای خویش یا به تکذیبی که بر زبان خویش
میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ و نمیخواهد خدای و نمی پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ دین روشن خود را باعلای اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
واگرچه کاره باشند آنرا کافران و درین معنی گفته اند شعر يريد الجاهدون ليطفئوه ؛ ويأبى الله الا ان يتمه بیت
چراغی را که ایزد بر فروزد ؛ کسی کش پف کند سبلتش بسوزد ؛ پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بفضل
شامل خود أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد فرستاده خود را که محمد علیه السلام است بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست
که اسلام است و ارسال برای آن بود لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد
نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ واگرچه کراهت دارند مشرکان مر این صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اند إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ هر آینه میخورند
أَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردان را بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع
میکنند از دخول در اسلام وَالَّذِينَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج می نهند زر را وَالْفِضَّةَ
و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمیکنند آن گنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که مَا أُدِّيَ زَكَوٰتُهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ آنچه زکوة
و داده اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد و وعید آن است که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش عَلَيْهَا بر آن گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَىٰ
پس داغ کرده شود بِهَا بدان دینارها و درمهای سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشانرا که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند وَجُنُوبُهُمْ
و پهلوهای ایشانرا که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضای ظاهره این سه عضو
اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل است و جگر دارند این هر سه را در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه نهاده
بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ۝ وبال آنچه بودید که ذخیره
میکردید و ذخیره که وبال بدان متفرع نباشد اعمال صالح است در امالی امام ظهیر الدین و لواحی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزانه اعمال کن و اگر دیگران
کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی قطعه بگذرم کان رهی بدرویشی ؛ بهتر از گنجهای مدخر است ؛ زانچه داری بمستحق بردار ؛ کان دگر روزی کسی دگر است
چون اعیاد و متعبدان اهل کتاب دائر بر ماه قمری نیست و سال شمسی است سیصد و شصت و پنج روز و خمس روز و ربع روزی تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار
روز و کسری پس در هر سال سنه ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج
و زکوة و عدت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماههای که پسندیده است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا
عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در کتاب یا در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزیکه بیافرید
آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب است ذَٰلِكَ الدِّينُ
الْقَيِّمُ اینست حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ درین چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات
جمهور علما برآنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه شهر ترک معاصی لازم است
اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهة شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً با همه ایشان
در شهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت
و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند و چون سه ماه متصل حرام بود دلتنگ شدند و گفتند سه ماه
پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد و وایستاده شده خطبه خواند که یا معشر العرب خدای شما درین سال

نصف الجزو

محرم را حلال کردانیده حرمت اورا تاخیر کرده بماه صفر مردان قول اورا قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد که خدای تعالی درین سال محرم را حرام ساخت
وصفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشدی حرمت اورا تاخیر کردندی بماهی بعد از و واورا حلال داشتندی و در
هر سال چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اختیار کردندی و اعتبار داشتندی واین عمل را نسی میگفتند
حق سبحانه فرمود اِنَّمَا النَّسِیْٓءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیگر زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله وتحریم ما
احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد یُضَلُّ گمراه میکردانند وحفص یضل بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده می شوند بِهٖ
بدین عمل الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت یُحِلُّوْنَهٗ حلال میدارند نسی را از شهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر
حرام میکنند وَیُحَرِّمُوْنَهٗ وحرام میدارند نسی را عَامًا در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و دران سال که تحلیل
ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لِّیُوَاطِـُٔوْا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد
که ایشان اشهر حرم را چهار ماه میدانستند فَیُحِلُّوْا پس حلال میکنند برای موافق عدد مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُیِّنَ
لَهُمْ آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوْٓءُ اَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللّٰهُ
و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ توفیق رشد و هدایت ندهد ناگرویدگان را در ینابیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند
خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مومنان مؤدب بدان سزاوار ترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار
خلق بزبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار قطعه آزار دل خلق مجوی بی سببی : تا بر نکشند یارب
بی نیم شبی : بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن : کانرا بشبی برند و این را به تبی : نقل است که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالتپناه
علیه الصلوة والسلام عازم غزوهٔ تبوک شده هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی مقل الحال میگذرانیدند چون فرمان
رسید که اصحاب بکمر جهاد بر میان اجتهاد دبسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدای و قلت
زاد و گرمی هوا کراهیت طبعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید مَا لَکُمْ چیست شمارا
که برای اعلای کلمه دین اِذَا قِیْلَ لَکُمُ چون گویند مر شمارا که بجدی تمام اِنْفِرُوْا بیرون روید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا جهاد کنید با عدو
دین اثَّاقَلْتُمْ گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید اِلَی الْاَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن اَرَضِیْتُمْ
آیا راضی شدید و خورسند گشتید بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا بزندگانی دنیا مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت اینچنین مکنید و دنیا را با آخرت مگزینید
فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا برخورداری از زندگانی دنیا فِی الْاٰخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن اِلَّا قَلِیْلٌ مگر اندکی محقر و هیچ
عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خردتر نظم متاع اینجهان فانی و معیوب : نعیم آنجهان باقی و مرغوب : چرا کس دولت باقی گذارد
بنعمتهای فانی سر در آرد اِلَّا تَنْفِرُوْا اگر بیرون نروید بحربی که بشما فرمان شده یُعَذِّبْکُمْ عذاب کند خدای تعالی شمارا عَذَابًا اَلِیْمًا عذابی دردناک
بانکه دشمن شمار بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شمارا هلاک کند وَیَسْتَبْدِلْ و بدل کند شمارا قَوْمًا غَیْرَکُمْ بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن
و ابنای فارس وَلَا تَضُرُّوْهُ شَیْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدای را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت او است وَاللّٰهُ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل توانا است اِلَّا تَنْصُرُوْهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری
کند در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشته فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق تعالی او را دستوری خروج داد ثَانِیَ اثْنَیْنِ در حالتیکه دوم دو تن بودند و نصرت داد اِذْ هُمَا
آنوقتیکه بودند هر دو فِی الْغَارِ در غار ثور و آن غاری است بر اعلی جبل ثور واطحل در جانب یمنی از مکه به نیم ساعتی از ساعات زمانی و دران وقت
کسی بدانجا نمیرسید و رعات و اهل صحاری از نزول دران فارغ بودند پس حضرت رسالتپناه علیه الصلوة والسلام شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول از شهر
مکه از خانه صدیق رض برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و سه شب در انجا بیتوتت فرمود و روز دیگر کفار بطلب آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بیرون آمده پی بدر غار آوردند و حق سبحانه درهمان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته اند جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا انجا آشیانه گرفته
بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار ببندد کما قیل شعر ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم

القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر علو مقام ازسید انام علیه الصلوة والسلام داشت متعرض غار نشدند وصدیق رض میگفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را بیند خواجه کائنات علیه افضل الصلوة والتسلیمات فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما یکی از دلایل وبراهین افضلیت صدیق رض این حدیث واین صحبت ویاری است وحق سبحانه ازین حال خبر میدهد اذ یقول چون گفت پیغمبر لصاحبه مریار خود را یعنی ابو بکر صدیق رض را لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستی که خدای معنا با ما است بنصرت براعادی وعصمت از عوادی فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول واشهر آن است که بر صدیق رض بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود شیخ فرید الدین عطار قدس سره العزیز در باب نزول سکینه بر صدیق رض فرموده نظم خواجه اول که اول یار اوست :: ثاني اثنین اذ هما في الغار اوست :: چون سکینه شد ز حق منزل برو :: گشت مشکلهای عالم حل برو :: وایده وقوت داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملایک که شما کم تروها ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان فرستاد تا در غار حارس است وحفاظت نمودند یا مراد ملایک منزله اند در بدر واحزاب وحنین وجعل وگردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها را که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر می شد خوار وبی مقدار ساخت وکلمة الله وکلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هي العلیا آن بلندتر ورفیع قدر وعالی تر است والله عزیز وخدای غالب است عزیز گردانید اهل توحید را حکیم دانا است خوار ساز اهل شرک را ومقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آن است که اگر شما ای کاهلان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه دران محل که با او یک کس بیش نبود وتمام صنادید قریش بقصد او برخواسته بودند من او را یاری کردم واز میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت من است ومن نصر الا من عند الله نظم یاری از من جو نه از خیل وسپاه :: راز با من گوی نه با میر وشاه :: هر کرا یاری کنم برتر شود :: هر کرا دور افکنم ابتر شود :: انفروا بیرون روید بغزوه تبوک خفافا سبک باران وثقالا وگران باران ومفسران را در خفاف وثقال اقوال است حاصلش آن است که مراد سواران اند وپیادگان یا تندرستان وبیماران یا جوانان وپیران یا درویشان وتوانگران یا بی سلاحان ومتسلحان یا عزبان وکدخدایان یا لاغران وفربهان یا متفردان وخدمتکاران وسلمی رح میگوید سبکروحان باز نگار طاعات وگرانباران از مباشرت مخالفان امام قشیري رح میگوید که خفاف آنانند که از بند شهود ماسوی آزادند وثقال ایشانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت برراه سلوک در آمده وثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبه حقاني شده هر دو طایفه در راه اند یکی ببال کشش می پرد ویکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپا میرود در هر قدمی عالمی زیر پا میکند وآنکه ببال اقبال می پرد بدم بساط مشاهده ماسوی را طی میکند نظم مرد عارف چون بدان پر می پرد :: در دمی از نه فلک می بگذرد :: سیر زاهد آدمی یکروزه راه :: سیر عارف هر زمان تا تخت شاه :: در اسباب نزول مذکور است که جمعی به بهانه ضایع شدن ضیاع وپریشانی کارهای این جهاني داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد وفرمود که بیرون آیند آنها که سبکید از بار مال ومنال وآنها که گرانید با جمال اثقال وجاهدوا وجهاد کنید باموالکم بمالهای خود وتهیه زاد وسلاح کنید وانفسکم وبنفسهای خود که مناسب که مباشرت کارزار کردید في سبیل الله در راه خدای ذلکم این بیرون رفتن وحرب کردن خیر لکم بهتر است مر شما را از تخلف وترک جهاد ان کنتم تعلمون ه اگر هستید که بدانید ثواب جهاد وعقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مردمان را بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند وفرمان را بالسمع والطاعة تلقی نمودند وآن اکابر مهاجران وانصار بودند وبعضی ضعفای مومنان را گران آمد اما فرمان خدای وحکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند وبرخی دست وستوری اقامت وتخلف طلبیده وآنها منافقان بودند ودر شان ایشان نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عرضا خواسته دنیوي قریبا نزدیک بفرا گرفتن وسفرا قاصدا وسفری میانه وآسان لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله وزود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا اگر توانستمی سفر کردن واستطاعت داشتمی لخرجنا هر آینه بیرون می آمدیم معکم با شما ودر مرافقت موافقت می نمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ

یعني مستحق عذاب میسازند والله یعلم و خدای میداند انهم لکاذبون بدرستی که ایشان هر آینه دروغ گویانند عفا الله عنک و عادت است
حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را علیه الصلوة والسلام میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بالعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطای
از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او گوید غفر الله لک یا در جواب عاطس حامد میگوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
بعضی مستاذنان را اجازت تخلف داد حق سبحانه ترا عفو کرد و برین تقدیر خطاب با پیغمبر علیه الصلوة والسلام باشد یعنی در گذراند خدای از تو لم اذنت لهم چرا
دستوری دادی و باز ایستادن مر ایشان را و عذرهای حیل آمیز ایشان را شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی نمودی حتی یتبین تا وقتیکه روشن شدی
لک مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار و تعلم الکاذبین و تا تو میدانستی دروغ گویان را لا یستاذنک دستوری نمی
طلبند از تو الذین یؤمنون آنکسانیکه به تحقیق و یقین ایمان دارند بالله و الیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین ان یجاهدوا ازانکه جهاد کنند
باموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود والله علیم و خدای داناست بالمتقین به پرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک جز این
نیست که دستوری میخواهند از تو و تخلف الذین لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله و الیوم الآخر بخدای و بروز قیامت و ارتابت و در شک افتاده
است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام مترود شده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان
و متحیر میگردند و لو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه لاعدوا له هر آینه آماده میکردند برای خروج عدة
از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند و لکن کره الله انبعاثهم لیکن کراهت داشت و نه پسندید خدای برانگیختن ایشان را
درین سفر فثبطهم پس باز داشت ایشان را و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت و قیل اقعدوا و گفته شده ایشان را که بنشینید در خانها مع القاعدین
با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گوینده این سخن حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و بصحت
رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل ذباب نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل تا منزل دیگر
که حرف کوچ کردندی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی
منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم
نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی و بدی و غدر و لاوضعوا و هر آینه در می ساختند خلالکم در میان شما سخن چینی و غمازی و فساد ذات
البین یبغونکم الفتنة میجستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ می ترسانیدند و فیکم و در میان شما
سماعون لهم جاسوسان مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران یعنی منافقان
لقد ابتغوا الفتنة و هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرق اصحاب و پریشانی امر ترا من قبل پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند
یا اهل یثرب لا مقام لکم و قلبوا و بگردانیدند لک الامور برای تو کارها را یعنی مکائد و حیل در ابطال امور تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیامد
نصرت الهی و ظهر و غالب شد امر الله کار خدای بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت و هم کارهون و ایشان ناخواهند کانند نصرت
و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست بیت چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه : از نفیر پرده دار و طعن دربان
غم مخور : آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شاید
بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریتهای خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشعوفم به زنان می ترسم که چون زنان بنی
الاصفر را به بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که و منهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری
ده مرا در تخلف ازین غزوه و لا تفتنی و مرا در فتنه میانداز الا فی الفتنة بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشان است و ان
جهنم و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لمحیطة فرا گیرنده است و احاطه کننده بالکافرین بناگرویدگان ان تصبک اگر برسد بتو ای محمد
در بعضی از غزوها حسنة نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند و ان تصبک و اگر
بتو در برخی از جنگها مصیبة جراحتی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع شد یقولوا گویند از روی خود رستی قد اخذنا بدرستی که بگرفتیم امرنا
احتیاط کار خود را من قبل پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم و یتولوا و برگردند از مجلسهای خود و هم فرحون و ایشان
شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگوای پیغمبر لن یصیبنا هر آینه نرسد ما را الا ما کتب الله لنا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما

ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلٰنَا او است یار ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که توکل کنند مومنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قُلْ بگوای محمد
مر ایشان را هَلْ تَرَبَّصُوْنَ بِنَا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمیبرید که بما میرسد اِلَّا اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است
اگر بکشیم و شهادت است اگر کشته شویم وَنَحْنُ و ما نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم میداریم بشما یکی از دو چیز اَنْ يُّصِيْبَكُمُ اللّٰهُ آنکه برساند بشما خدای
بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهٖ عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید اَوْ بِاَيْدِيْنَا یا برساند بشما عذابی بدستهای ما که شما
را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید اِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُوْنَ ه بدرستی که ما با شما منتظر ایم آنرا که
میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت مرا اجازت تخلف مطلقم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر
متعذر است اما لشکر ترا بمال خود مدد کاری مینمایم آیه آمد که قُلْ بگوای محمد در جواب او اَنْفِقُوْا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنند
طَوْعًا خواه بطوع و رغبت اَوْ كَرْهًا خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما اِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستی که شما هستید قَوْمًا فٰسِقِيْنَ ه گروهی
بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافران قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشانرا اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقٰتُهُمْ
نفقهای ایشان اِلَّآ اَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر شدند بخدای وَبِرَسُوْلِهٖ و بفرستاده وی وَلَا يَاْتُوْنَ الصَّلٰوةَ و نمی آیند بنماز و جماعت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى مگر که ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنْفِقُوْنَ و نفقه نمیکنند در
راه خدای اِلَّا وَهُمْ كٰرِهُوْنَ ه مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب عتاب نمی ترسند فَلَا
تُعْجِبْكَ پس باید که ترا در شگفت نیارد خطاب بآنحضرت است و مراد امتند مومنانرا میفرماید که متعجب نکرداند شما را اَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَآ اَوْلَادُهُمْ
و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبال است مر ایشانرا اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا تا عذاب کند خدا تعالی
ایشانرا بدانها فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا به سبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان و
مال وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ كٰفِرُوْنَ ه و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند
ایشانرا دست گیر دو نه فرزندان بفریاد ایشان رسند رباعی چون مرگ کشند گردن گردان در بند : نتوان بستیزه جست از آن خم کمند : وان لحظه
که دست اجل از پای افکند : نی مال بفریاد رسد نی فرزند : وَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ و سوگند میخورند بخدای اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جمله شما
اند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر وَلٰكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَّفْرَقُوْنَ گروهی اند که می ترسند
از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنند که با مشرکان میکنید پس به تبعیت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُوْنَ مَلْجَاً اگر بیابند پناهی که بدان التجا
توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره اَوْ مَغٰرٰتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها اَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید لَّوَلَّوْا اِلَيْهِ هر آینه
روی میکردانند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُوْنَ ه و ایشان می شتابند شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند که چون حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان
می برید که عدل میکند آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ يَّلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا فِى الصَّدَقٰتِ در قسمت صدقها و گفته اند
این آیت در شان ابن ابو الخویصره یعنی چون حرقوص ابن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت علیه الصلوة والسلام بجهت تالیف
قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد و او بران طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت علیه الصلوة
والسلام تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت که اعدل یا رسول الله و حضرت علیه الصلوة
والسلام در جواب او گفت وَيْلَكَ ان لم اعدل فمن يعدل و آنحضرت علیه الصلوة والسلام او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است
که مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی رح در تفسیر خود از ابو سعید خدری رض نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم
که مرتضی علی رض با ایشان قتال کرد و تفسیر این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بود که در قسمت
غنایم طعن میکرد غرضش جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید فَاِنْ اُعْطُوْا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد رَضُوْا
به پسندند آن قسمت را وَاِنْ لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَآ و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان که داعیه دارند اِذَا هُمْ يَسْخَطُوْنَ ه آنگاه ایشان

خشم گیرند و ناخوشنود باشند وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان به پسندند مَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ آنچه دهد ایشانرا خدای وَرَسُوْلُهٗ و فرستادهٔ او از غنیمت
و صدقه و بدان خورسند گردند وَقَالُوْا و گویند حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است ما را فضل خدای سَیُؤْتِیْنَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهٖ از
فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُوْلُهٗ و فرستادهٔ او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا اعطا فرموده اِنَّآ اِلَی اللّٰهِ بدرستی که ما بخدای رٰغِبُوْنَ بازگردندگانیم
و امید دارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع دران موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکند
که هر که بقضا و برخورسند شد از غم و ملال باز رست بیت رضا بداده بده وز جبین گره بگشای : که بر من و تو در اختیار نگشاده است : و در همین معنی
فرموده بیت بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی : خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی : پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در قسمت غنایم کرد عین صواب بوده اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَآءِ مر
درویشانراست وَالْمَسٰکِیْنِ و بیچارگانرا امام اعظم رح میفرماید که فقیر آن است که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال
کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعی رح برعکس این است وَالْعٰمِلِیْنَ عَلَیْهَا و دیگر عمل کنندگانراست بران یعنی جمعی که سعی کنند در
تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است که دلهای ایشان یعنی باسلام آورده اند که امانیتهای ایشان هنوز خالص نیست بجهت
تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا محظوظه باید ساخت و مولف قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام نظر بر الفت دلهای
ایشان بدین حق و ترقب اسلام امثال ایشانرا از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابوسفیان و عتبه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر آن چون سهم مولف قلوب
برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبهٔ مسلمانان باجماع صحابه رض ساقط شده است وَفِی الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن است
در گشادن گردنهای بندگان از رقبهٔ بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز میخرد و در ادای نجوم کتابت او از زکوة مدد گردد و امام مالک و امام احمد رح
بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَالْغٰرِمِیْنَ و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ
و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای تا آنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط ازین جمله است وَابْنِ السَّبِیْلِ
و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برین جماعت فرض کرده است فَرِیْضَةً فرض کردنی مِّنَ اللّٰهِ ثابت از نزدیک خدا وَاللّٰهُ
عَلِیْمٌ و خدای داناست بمستحقان حَکِیْمٌ حکم کننده است بقسمت بروجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چون در قسمت گشاد : هر کسی را آنچه میبایست
داد : نیست واقع اندران قسمت غلط : بنده را خواهی رضا خواهی سخط : آورده اند که جلاس و صحاب و چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر
ایمان آورده بودند و سینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم علیه الصلوة والسلام خالی نبود در خلای آنحضرت عم را بچیزهایی که زبان را ادای آن نیست نسبت میکردند
یکی گفت خاموش باشید اگر بسمع آنحضرت علیه الصلوة والسلام رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد علیه الصلوة والسلام گوش شنوا دارد ما هر چه میخواهیم میگوییم و چون پیش او
رویم و سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند یا نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانانرا با منافقان درمیان نهادی و چون او را منع کردندی
گفتی محمد مردی سخن شنوا است ما بنفی و اثبات هر چه میگوییم قبول میکند آیت آمد وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ النَّبِیَّ آنانند که می آزارند
پیغمبر را وَیَقُوْلُوْنَ هُوَ اُذُنٌ و میگویند او مردی سخن شنوا است که هر چه با او میگویند استماع میکند قُلْ بگو ای محمد ایشانرا اُذُنُ خَیْرٍ لَّکُمْ شنونده
خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کنندهٔ نیکو است یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ تصدیق میکند خدا را در هر چه
گفته و میگوید وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِیْنَ و تصدیق میکند مؤمنانرا و سخن ایشانرا بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او سبب رحمت است
لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ مر آنکسانرا که اظهار ایمان کردند از شما یعنی نه آن است که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما میداند اما پرده از روی کار شما بر
نمیدارد و از روی رحمت رفق بر شما می نماید وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستادهٔ خدایرا لَهُمْ مر ایشانراست
عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک در آخرت یَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای لَکُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستید لِیُرْضُوْکُمْ
تا شما را خوشنود سازند از خود وَاللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ و خدای و رسول او اَحَقُّ سزاوارترند اَنْ یُّرْضُوْهُ آنکه خوشنود سازند از خود منافقان ویرا یعنی رسول را
چه سخن در ایذای او رضای رسول است و گفته اند خدا را و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خوشنودی خدای وابستهٔ خوشنودی رسول او است
پس خدا و رسول خدا را خوشنود باید ساخت اِنْ کَانُوْا مُؤْمِنِیْنَ اگر هستید مؤمنان چنانچه گمان میبرند اَلَمْ یَعْلَمُوْٓا آیا نمیدانند اَنَّهٗ مَنْ یُّحَادِدِ
اللّٰهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُوْلَهٗ و با رسول او و از حد در گذراند فَاَنَّ لَهٗ پس سزاوار است آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ

خالدا فيها ط در حالتيكه جاويد باشند در ان ذلك آن خلود در دوزخ الخزي العظيم ه رسوائي بزرگ است در اسباب نزول آورده اند از قول مجاهد كه
منافقان درميان يكديگر پيغمبر خدارا سخن آزمائي ومتردد وراي ميگفتند وبفسوس واستهزا سخنان او را ادا ميكردند وبعضي از ايشان تمنّا مي بردند كه چه
بودي كه مارا صد تازيانه زدندي واز آسمان آيتي نيامدي كه سبب فضيحت ما شدي اين آيت نازل شد يحذر المنافقون حذر ميكنند منافقان
ان تنزل عليهم ازانكه فرود آمده شود بر مومنان سورة سوره از قرآن تنبئهم كه بيا گاهاند آن سوره وخبر دهد مومنانرا بما في قلوبهم
بآنچه در دل منافقان است از كفر ونفاق قل استهزءوا بگوي اي محمد ايشانرا كه فسوس داريد امر تهديد وتوبيخ است يعني استهزا بكنيد وجزا خواهيد
يافت وجزا آنست كه بدان تفضيح شما ان الله مخرج بدرستي كه خداي ظاهر كننده است ما تحذرون ه آنچيز را كه حذر ميكنيد از اظهار آن يعني مساوي
اخلاق واوصاف كه شمارا است آورده اند كه در غزوه تبوك وديعت بن ثابت با جمعي از منافقان پيش حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام
ميرفتند وميگفتند به بينيد اين مرد يعني محمد صلى الله عليه وسلم را كه مي خواهد حصارهاي شام را بگيرد ودر قصور ملوك آن ديار مقام سازد واين سخن بنور
نبوت بر باطن آنحضرت عليه الصلوة والسلام ظاهر شد با عمار ياسر رض فرمود كه آن قوم را درياب كه بسوختند وايشان استفسار نماي كه چه ميگفتند اگر انكار
نمايند بگو چنين وچنين گفتند عمار رض پيغام رسانيد وايشان پيش آنحضرت آمده اعتذار نمودند كه ما سخني بر سبيل هزل وبازي چنانچه داب رهگذريان باشد
ميگفتيم آيت آمد كه ولئن سألتهم واگر بپرسي اي محمد منافقانرا كه چه ميگفتند ليقولن هر آينه گويند انما كنا جز اين نيست كه بوديم ما هيچ مسافران
نخوض ونلعب خوض ميكرديم در هر نوع از سخنان وبازي ميكرديم در آنچه ميگفتيم قل بگو ايشانرا بر سبيل توبيخ ابالله آيا بخداي وآياته وبسخنان
وي ورسوله وبفرستاده وي كنتم تستهزءون ه هستيد شما كه استهزا ميكنيد واستهزا با اينها نشايد لا تعتذروا عذر مگوئيد كه عذر شما دروغ محض
است قد كفرتم ه بدرستي كه اظهار كفر كرديد شما بطعن در رسول عليه الصلوة والسلام بعد ايمانكم ط بعد ازانكه اظهار ايمان كرده بوديد ان نعف اگر عفو كنيم
عن طائفة منكم از گروهي از شما كه توبه كنند وآن مخشي بن حمير بود از ايشان كه توبه كرد واز حق تعالى درخواست كرد كه شرف شهادت دريابد ودر حرب يمامه
شهيد شد نعذب طائفة عذاب كنيم طايفه ديگر را بانهم كانوا بسبب آنكه ايشان هستند مجرمين ه گناهكاران باصرار بر نفاق المنافقون
مردمان منافقان كه سيصد نفر بودند والمنافقات وديگر زنان منافقه كه صد وهفتاد بودند بعضهم من بعض ه برخي از ايشان از برخي ديگر اند يعني
همه مشابه يكديگر اند در نفاق وشقاق يأمرون ميفرمايند بالمنكر بكار زشت كه كفر است يا معصيت يا تكذيب پيغمبر عليه الصلوة والسلام وينهون
وباز ميدارند عن المعروف از نيكوئي كه ايمان است يا طاعت يا تصديق ومتابعت حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام ويقبضون وفرا ميگيرند ايديهم
دستهاي خود را يعني فرو مي بندند از خيرات وصدقات يا از رفع براي دعا ومناجات سلمي رح فرموده كه از معاونت ضعفا وارباب حاجات نسوا الله
ترك كردند فرمان برداري خدارا فنسيهم پس فرو گذاشت خداي ايشانرا وباز داشت فضل خود از ايشان ان المنافقين بدرستي كه منافقان زن
ومرد ايشان هم الفاسقون ايشانند بيرون رفتگان از دائره ايمان وعد الله المنافقين وعده داده است خداي مردان منافق را والمنا
فقات وزنان منافقه را والكفار وناگرويدگان از مرد وزن نار جهنم آتش دوزخ خالدين فيها ط جاويد باشند در ان هي حسبهم آن
آتش بس است مر ايشانرا براي عقوبت ولعنهم الله ج ودور كرده است خداي ايشانرا از رحمت خود ولهم ومر ايشانرا است در آخرت عذاب
مقيم ه عذابي پاينده كه انقطاع نيابد يا در دنيا عذابي پيوسته دارند كه آن تعب نفاق ورنج حسد است

رباعي

اي آنكه زتيره حالي وبد روزي ** در باطنت آتش نفاق افروزي ** در هر نفست شعله غم بيشتر است ** ميسوزد ازان شعله كه خوش ميسوزي

كالذين اي منافقان هستيد شما مانند آنانكه بودند من قبلكم پيش از شما يعني امم ماضيه كانوا اشد منكم بودند سخت تر از شما
قوة از روي قوت يعني بتن از شما قوي تر بودند واكثر وبيشتر بودند از شما اموالا واولادا ط از روي مال واولاد يعني مال وفرزندان ايشان
بيش از شما بود فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلاقهم بنصيب خود از لذتهاي دنيا واز مال وفرزند بهره بر داشتند فاستمتعتم بخلاقكم
پس شما نيز تمتع گرفتيد بنصيب خويش از آرزوهاي فاني كما استمتع الذين همچنانكه تمتع يافته بودند آنانكه بودند من قبلكم پيش از شما بخلاقهم
به بهره خويش وخضتم وخوض كرديد وشروع نموديد در باطل كالذي خاضوا همچو خوضي كه گذشتگان خوض نمودند وبران رفتند اولئك آنگروه
حبطت نابود شد وتباه گشت اعمالهم كردارهاي ايشان في الدنيا در دنيا كه مال وفرزند ايشان با ايشان وفا نكرد والآخرة ودر آخرت كه
ثوابي بران عملها مترتب نگشت واولئك وآنگروه هم الخاسرون ايشانند زيان زدگان در هر دو جهان الم يأتهم آيا نيامد بديشان

یعنی منافقان که بلذات دنیا مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجورند نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قوم
نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند و عاد و گروه عاد بباد صرصر هلاک گشتند و ثمود و قوم ثمود که برجفه و صیحه بمردند و قوم ابراهیم و گروه ابراهیم
که بانواع عذاب مبتلا شده اند و نمرود به نیش پشه زهر هلاکت چشید و اصحاب مدین و اهل مدین که قوم شعیب علیه الصلوة والسلام بودند که بعذاب
یوم الظله هلاک گشتند والمؤتفکات و اهل دیها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام که بچند نوع هلاک شدند اتتهم رسلهم آمدند بهمه
ایشان فرستادگان ما بالبینات باحجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای لیظلمهم که ستم کند بر ایشان یعنی
یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون ۵ که برنفسهای خود ستم کردند بر کفر و تکذیب تا مستحق
عقوبت گشتند والمؤمنون و مردان مؤمن والمؤمنات و زنان مؤمنه بعضهم برخی ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگر اند
در تعاون و تناصر یأمرون بالمعروف میفرمایند به نیکو که ایمان و فرمان برداری است وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر
و گنهکاری است ویقیمون الصلوة و بپای میدارند نماز را با شرایط آن ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان
ویطیعون الله ط و فرمان می برند خدا را ورسوله و پیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند
خدای بر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است هرچه خواهد کند حکیم ۵ داناست بوضع هر شیء در موضع آن وعد الله
وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنات مردان مؤمن و زنان مؤمنه را جنت تجری بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود من تحتها از زیر
الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید مانند دران ومساکن طیبة و دیگر وعده داد که ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوش
فی جنت عدن در بهشتهای پاینده جنات عدن نام شهری است در بهشت که چشمه تسنیم دران می باشد یا اعلی درجات بهشت است
امام ثعلبی رح میگوید که نهری است در جنت که بوستانهای او بر هر دو کناره اواست ورضوان من الله و خوشنودی از نزدیک خدای
مومنان را اکبر ط بزرگ تر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبداء جمیع سعادات و منشای تمام کرامات رضای حضرت عزت است و مؤدی
بنیل وصال و فوز لقای ذوالجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله و مطلوبی نیست مثنوی

یکی میخواهد از تو جنت و حور :: یکی خواهد که از دوزخ شود دور :: ولیکن ما نخواهیم این و آن جست :: مراد ما همان خشنودی تست ::
چو تو خوشنود گردی در دو عالم :: همین مقصود بس والله اعلم ::

در احادیث صحیحه آورده است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند
لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خوشنود شدید گویند چیست ما را که خوشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنکه هیچ از
مخلوقات خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا ندهم شما را فاضلتر ازین عطا بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر باشد
خطاب رسد که فرود آرم بر شما خوشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان
الهی فاضلتر نیست ذلک آن خوشنودی هو الفوز العظیم ۵ اوست فیروزی بزرگ که نعمت دنیا در جنب آن محقر بلکه
نعیم بهشت بازای آن مختصر است یا ایها النبی ای پیغمبر علیه الصلوة والسلام جاهد الکفار جهاد کن با کافران
بشمشیر والمنافقین و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم و درشت باش بر ایشان
در جهاد و محاجا مکن وماواهم جهنم ط و بازگشت اینها همه دوزخ است وبئس المصیر ۵ و بد بازگشتی است دوزخ آورده اند
که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تنفیر مردم از ان سفر گفت اگر آنچه محمد علیه الصلوة
والسلام آورده است حق باشد ما ازین دراز گوش که بر و سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب این سخن را بعرض حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام رسانید
آنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب از ان مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که من نگفته ام مصعب مناجات کرد خدایا رسول خویش
آیتی نازل گردان که صدق سخن من از ان معلوم گردد حق سبحانه آیت فرستاد ویحلفون بالله سوگند میخورند بخدای تعالی که مطلق ما قالوا
نه گفته اند آن سخن را ولقد قالوا و هر آینه که گفتند کلمة الکفر کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین علیه الصلوة والسلام
وکفروا و کفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام خود وهموا و قصد کردند بما لم ینالوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج
پیغمبر علیه الصلوة والسلام و اجلای مهاجران رض بوده از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و بپادشاهی بردارند وما نقموا

وکینه نداشتند با رسول و مؤمنان اِلَّآ اَنْ اَغْنٰىهُمُ اللّٰهُ مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای تعالی ایشان را وَرَسُوْلُهٗ و فرستادهٔ او مِنْ فَضْلِهٖ از فضل
وکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک سید عالم علیه الصلوة والسلام بدانجا رسید به برکت قدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غنائم بسیار بدست ایشان آمد و توانگر شدند پس موجب عداوت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند مولای جلاس
کشته شده بود حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا دوازده هزار درهم بدو دادند توانگر شد و دو هزار درم زیادت بر دیت از فضل و کرم
رسول علیه الصلوة والسلام بود اینجا به تعریض میگوید سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگر فَاِنْ یَّتُوْبُوْا پس اگر توبه کنند از نفاق یَكُ باشد
آن بازگشت خَیْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشان را وَاِنْ یَّتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا اَلِیْمًا
عذابی دردناک فِی الدُّنْیَا در دنیا بکشتن وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِی الْاَرْضِ و نیست مر ایشان را در زمین مِنْ وَّلِیٍّ دوستی که
دست گیرد وَّلَا نَصِیْرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول این آیت توبه کرد و از جملهٔ مخلصان این امت محسوب شد
آورده‌اند که ثعلبه انصاری که از جملهٔ زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام آمده التماس نمود که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
از خدایتعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه حضرت او را پند داد که ازین مدعا درگذر سودمند نیفتاد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
از خدایتعالی درخواست تا او را بدل خواه او مال دهد القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسیده حق تعالی بر گوسفندان او برکت کرد تا حدیکه در حوالی
مدینه ایشان را جای چراگاه نماند روی ببادیه آورد و از اقامت نماز جماعت محروم شده و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد و بالاخره از آن
نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کائنات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات نزدیک وی رفت و زکوة وی طلبید محبت مال او را
بدان داشت که از فرمان نبی سر کشیده گفت اینکه محمد علیه الصلوة والسلام از ما میطلبید جزیه است پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر علیه الصلوة والسلام رسید صحابه
رض متعجب ماندند و این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ کسی هست که با خدایتعالی عهد کرد لَئِنْ اٰتٰىنَا اگر بدهد ما را خدای
تعالی مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَكُوْنَنَّ و هر آینه باشیم که به تصدیق مِنَ الصّٰلِحِیْنَ از جملهٔ نیکان
و شایستگان فَلَمَّآ اٰتٰىهُمْ پس آنهنگام که بداد ایشان را مال بسیار مِّنْ فَضْلِهٖ از فضل و کرم خود بَخِلُوْا بِهٖ بخیلی کردند بآن و حق خدایتعالی ندادند وَتَوَلَّوْا
و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَّهُمْ مُّعْرِضُوْنَ و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَاَعْقَبَهُمْ پس از پی در آورد و منع زکوة ایشان را
نِفَاقًا فِیْ قُلُوْبِهِمْ نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد اِلٰی یَوْمِ یَلْقَوْنَهٗ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای
آنرا روز قیامت بِمَآ اَخْلَفُوا اللّٰهَ بسبب آنکه خلاف کردند با خدای تعالی مَا وَعَدُوْهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وَبِمَا كَانُوْا
و بسبب آنکه بودند که در وعده یَكْذِبُوْنَ دروغ گفتند اَلَمْ یَعْلَمُوْٓا آیا نمیدانند مخالفان وعده اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ آنکه میداند خدای تعالی سِرَّهُمْ
آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوٰىهُمْ و آنچه را میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است وَاَنَّ اللّٰهَ و آیا نمیدانند
که خدایتعالی عَلَّامُ الْغُیُوْبِ دانندهٔ نهانها و پوشیدها است در این آیت تهدیدی عظیم است بیت مکن اندیشهٔ عصیان چو میدانی
که میداند ؛ مبین در روی این و آن چو میدانی که میداند ؛ نقل است که حضرت رسالت پناه صحابه را بر اتفاق و اعانت در تجهیز لشکر
تبوک تحریض فرموده و صدیق رض از دنیا هرچه داشت بیاورد و فاروق رض نصف از اموال خود تصدق کرد و عثمان رض سیصد شتر مکمل
جهاز بسته بداد و مرتضی علی کرم الله وجهه هزار مثقال طلا نقد نزد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آورد و عبد الرحمن بن عوف رض چهل اوقیه طلا یا چهار
هزار درهم نقره صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن سلمه رض مبلغی مال آوردند و اینهمه نزد حضرت علیه الصلوة والسلام
مجتمع شد و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما آورد که ده هزار و چهار هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری
صاعی از خرما آورد و گفت امشب تا صباح از جهت مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما باجرت بمن داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته ام
و یکی آورده حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه رض آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز
کرده گفتند که عبد الرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول از صاع ابو عقیل بی‌نیاز اند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات
چیزی بستاند آیت نازل شد که اَلَّذِیْنَ آنانکه یَلْمِزُوْنَ الْمُطَّوِّعِیْنَ عیب میکنند افزون دهندگان را مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گرویدگان بخدا
فِی الصَّدَقٰتِ در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت می دهند وَالَّذِیْنَ لَا یَجِدُوْنَ و آنانرا نیز [?] ترغیب میکنند که نمی یابند

اِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فَیَسْخَرُوْنَ مِنْهُمْ پس افسوس میدارند
از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ جزا دهد خدایتعالی ایشان را وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ مر ایشانرا باشد عذابی دردناک بدان سخریه
و استهزاء که میکنند در انوار آورده که پسر عبد الله ابن ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مومنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت رسالت پناه برای ابن ابی استغفار کرد
آیت آمد اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار بکن برای ایشان که منافقان اند اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر
در عدم افاده مساوی اند اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِیْنَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ پس نمی آمرزد
خدایتعالی ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم استغفرت لهم
ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرده از اینجا معلوم میشود
که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذٰلِكَ آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر
شدند بخدایتعالی وَرَسُوْلِهٖ و برسول او وَاللّٰهُ و خدایتعالی لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردانرا
در کفر خویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُوْنَ شاد گشتند باز پس ماندگان از غزوه بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خویش خِلٰفَ رَسُوْلِ اللّٰهِ بر خلاف رسول خدایتعالی
وَكَرِهُوْٓا و کراهت داشتند بکراهیت عقیده اَنْ یُّجَاهِدُوْا آنرا که جهاد کنند بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالهای و نفسهای خود فِیْ
سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدایتعالی بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوْا و گفتند مر مومنانرا لَا تَنْفِرُوْا بیرون مروید بدین غزوه فِی الْحَرِّ
در گرما خود بر فتند و خواستند که مومنانرا نیز متنفر کنند قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ بگو ایشانرا که آتش دوزخ اَشَدُّ حَرًّا سخت تر است از جهت حرارت نسبت
باین گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند دران حرارت لَوْ كَانُوْا یَفْقَهُوْنَ اگر باشند که دانند که مآل ایشان دران جهان آتش است فَلْیَضْحَكُوْا
پس باید که بخندند قَلِیْلًا اندکی وَّلْیَبْكُوْا كَثِیْرًا و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغه امر وارد شده است تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در
قیامت خندهٔ ایشان اندک و گریهٔ ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی
باشد بی فرح و اندوهی بودی سرور جَزَآءًۢ پاداش دهد ایشانرا خدای پاداش دادنی بِمَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق
و مساوی اخلاق فَاِنْ رَّجَعَكَ پس اگر باز آورد ترا خدای بمدینه اِلٰی طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان متخلف فَاسْتَاْذَنُوْكَ
پس دستوری طلبند از تو لِلْخُرُوْجِ برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوْا پس بگو بیرون هرگز نمی آئید خبر است معنی نهی یعنی
بیرون می آئید مَعِیَ با من اَبَدًا هرگز وَّلَنْ تُقَاتِلُوْا مَعِیَ و کارزار مکنید در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را اِنَّكُمْ بدرستی که شما رَضِیْتُمْ
خورسند شدید بِالْقُعُوْدِ به نشستن و تخلف کردن اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزوه تبوک فَاقْعُدُوْا پس بنشینید دیگر باره مَعَ الْخٰلِفِیْنَ با باز
پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از هر تردامنی این کار نیاید و نامرد
نبیرد و مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید بیت یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیشه گیر : یا چو مردان اندرای و گوی در میدان فکن : آورده اند
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن خود سازم و
بدفن من حاضر شده و مرا نماز گذارده و مرا آمرزش طلب حضرت علیه الصلوة والسلام دو پیراهن پوشیده بود پیراهن بالینه مبارک خود بوی داد و بجنازه
وی حاضر شد و خواست که نماز گذارد فاروق رضی دران باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او با یاد حضرت میداد و چون منع بسیار میکرد آخر آنحضرت
علیه الصلوة والسلام از کمال لطفی که داشت عازم شد بر آنکه نماز بر و گذارد آیت آمد و گویند بعد از آنکه نماز گذارده بود نازل شد وَلَا تُصَلِّ
و نماز مگذار عَلٰٓی اَحَدٍ بر هیچ یک مِّنْهُمْ مَّاتَ از منافقان که بمیرد اَبَدًا هرگز ابدا ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی چون
کسی بر کفر بمیرد و احیای او برای تعذیب است نه برای تمتع پس گویا نه که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ و بایست عَلٰی قَبْرِهٖ
بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار اِنَّهُمْ بدرستی که منافقان كَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر شدند بخدایی که شرک آوردند وَرَسُوْلِهٖ
و بفرستادهٔ وی و فرمان برداری نکردند وَمَاتُوْا و بمردند وَهُمْ فٰسِقُوْنَ و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ
و باید که ترا متعجب نسازد و مراد امت است و خطاب بآنحضرت علیه الصلوة والسلام است یعنی در عجب نه اندازد شما را اَمْوَالُهُمْ مالهای

ع

منافقان اگرچه بسیار است وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتدار اند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ
بِهَا آنکه عذاب کند ایشانرا بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج و تعب باشند برای رونق احوال اولاد و تهیه
اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت میکشند وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ ۝ و ایشان
کافران باشند یعنی بر کفر از ین جهان بروند در وسیطی میگفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند
باصناف بلیت و مشقت و بآخرت میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت قطعه دراول چو خواهی کنی مال جمع ۞ بسی رنج بر خویش
باید گماشت ۞ پس از بهر آن تا بماند بجای ۞ شب و روز میباید پاس داشت ۞ وزین جمله آن حال مشکلتر است ۞ که آخر بحسرت بباید گذاشت
وَإِذَا أُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُورَةٌ سورتی از قرآن به تمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل
گردد أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ بانکه ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَأْذَنَكَ دستوری جویند از تو
در باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانائی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و گویند ذَرْنَا بگذار ما را و با خود بلشکر مبر نَكُنْ تا باشیم مَعَ
الْقَاعِدِينَ با نشستگان در خانها رَضُوا خرسند شدند و راضی گشتند بِأَنْ يَكُونُوا بانکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و بازپس ماندگان
وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان از نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند آن چیز را که در جهاد است
از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لَكِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند
مَعَهُ با او یعنی در خدمت و جَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالهای و بنفسهای خود وَأُولَئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ
مر ایشان راست نیکوئیهای هر دو سرای یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ و
ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن اهالی آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان اند در آن ذَلِكَ آن است الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ
و فیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ ۝ و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیه نشینان یعنی اسد
و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل اعتذار کردند بانکه اگر ما بغزوه آئیم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذر میگفتند
لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهد مر ایشان را در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ و بنشستند آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند با خدای وَرَسُولَهُ ۝ و با رسول او
در دعوای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝
عذابی مولم بقتل در دنیا یا حرق در آخرت لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَى و نه بر بیماران و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ
و نه بر آنانکه نمی یابند مَا يُنْفِقُونَ چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و بنو عذره و مزینه یعنی بر این سه طایفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستند
از غزوه إِذَا نَصَحُوا چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ۝ بر خدای و رسول او و نصح صلاح فعل است با اخلاص نیت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ
نیست بر نیکوکاران که ناصح اند مِنْ سَبِيلٍ ۝ هیچ عتابی و ملامتی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزوه باز ماند رَحِيمٌ ۝ مهربان است آنکه معذور را
رخصت قعود دهد وَلَا عَلَى الَّذِينَ و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از در ماندگی إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیایند بسوی تو و درخواست کنند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا مرکبی دهی با
خود بحرب بری قُلْتَ گفتی تو که در نوقت لَا أَجِدُ نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ ۝ چیزی که شما را سوار کنم بران تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان
تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی دیدهای ایشان پر میگشت حَزَنًا از روی اندوه أَلَّا يَجِدُوا و بجهت آنکه نمی یافتند مَا يُنْفِقُونَ ۝ آنچه نفقه کنند در این غزو این
قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه علیه الصلوة والسلام آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بر آن
سوار شده بغزوه آئیم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که آنچه میجوئید نمی یابم ایشان گریه کنان از پیش سید انس و جان بیرون آمدند و ابن عمرو و عباس
و عثمان رض ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حقتعالی میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست
که معاتبت و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنان است که يَسْتَأْذِنُونَكَ ایشان از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ ۝ و حال آنکه ایشان توانگر انند و زاد و مرکب
ایشان آماده است رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا راضی شدند بانکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ ۝ با زنان و کودکان وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر نهاده است خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ پس ایشان نمیدانند خاتمه عاقبت خود را و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است

یعتذرون

الغای عذر خواهند کرد منافقان اِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید از تبوك اِلَيْهِمْ ط بسوی ایشان و بمدینه باز آ
قُلْ بگو ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر میخواهید بمعاذیر کاذبه برای انکه لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد برای انکه قَدْ نَبَّأَنَا
اللّٰهُ به تحقیق خبر داده است ما را خدای مِنْ اَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بوده و وَسَيَرَى اللّٰهُ و زود ببیند خدای
عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بدان ثابت میورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده خواهید شد در روز قیامت
اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا که مطلع است بر ضمائر و ظواهر همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ط بانچه بوده که میکرد
از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ عقاب خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای شما اِذَا انْقَلَبْتُمْ اِلَيْهِمْ چون باز گرد
از سفر بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی آن بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر علیه الصلوة والسلام و اصحاب او رض بمسجد آمده
قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه تعالی میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ ط تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فَاَعْرِضُوا عَنْهُمْ
پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان اِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده توبیخ بلاعبت که سبب میل توبه و انابت است در حق ایشان مفید نیفتد
زیرا که خبث اینها پذیرند تطهیر نیست وَمَاْوٰهُمْ جَهَنَّمُ ج و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جَزَاۤءً برای پاداش بِمَا كَانُوْا
يَكْسِبُوْنَ بانچه بوده اند که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُوْنَ سوگند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ ج تا بدان خشنود شوید از ایشان نهایت
از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت علیه الصلوة والسلام سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدا علیه الصلوة والسلام تخلف نکند و عبد الله بن ابی سرح نزد
حضور فاروق رض بدین نوع سوگند یاد کرد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای فَاِنْ تَرْضَوْا پس اگر خوشنود
شوید ای مؤمنان عَنْهُمْ از منافقان دروغ گویان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای لَا يَرْضٰى خوشنود نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ از گروه فاسقان یعنی
رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را سود ندارد و مراد از آیت نهی مؤمنان است که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نشوند اَلْاَعْرَابُ بادیه نشینان
مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از
اهل حضر بیشتر است و بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خاست نکرده اند وَّاَجْدَرُ و سزاوارترند اَلَّا يَعْلَمُوْا بانکه ندانند حُدُوْدَ مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ
اندازه های حکم که خدای تعالی فرو فرستاده عَلٰى رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بر احوال ایشان حَكِيْمٌ حکم کننده است
از روی حکمت با مهال ایشان وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَنْ يَّتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکند بدو صدقه
مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غنیمت و غرامتی میشمارد چه بران امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند وَّيَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِكُمُ الدَّوَاۤىِٕرَ
بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَاۤىِٕرَةُ السَّوْءِ ط بر ایشان باد گردش
بد و روزگار ایشان منقلب شود وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ و خدای شنواست آنرا که بزبان می آرند عَلِيْمٌ داناست بانچه در دل نهان میدارند وَمِنَ الْاَعْرَابِ
و از اهل بدو مَنْ يُّؤْمِنُ کسان هستند که میگروند بِاللّٰهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد الله ذی البجادین و رهط
اویند که بخدای و قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ و فرا میگیرند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قُرُبٰتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی
میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی وَصَلَوٰتِ الرَّسُوْلِ ط و بدعای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش
میطلبد که اللهم صل علی آل ابی اوفی اَلَاۤ اِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قُرْبَةٌ لَّهُمْ ط سبب نزدیکی است مر ایشان را ببارگاه عنایت ربانی
سَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که در آرد خدای ایشان را فِيْ رَحْمَتِهٖ ط در بهشت خود که محل نزول رحمت است اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
مر متصدقان را رَّحِيْمٌ ع مهربان است بر متقربان وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر جماعه مؤمنان مِنَ الْمُهٰجِرِيْنَ
از میان مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده اند و بمدینه آمده اند مراد اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت
رضوان وَالْاَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه اند که اهل یاری داده اند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی شش کس و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند

یا آنها که بدست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقانرا بِإِحْسَانٍ با ایمان وطاعت مراد صحابه
رضی الله عنهم اند از مهاجر و انصار که به پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمرهٔ متابعان است رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خوشنود شد
خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخل اند وَرَضُوا عَنْهُ و خوشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعیم دینیه و دنیویه
وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای مر ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا جاوید
باشند دران همیشه تا که خلود ثابت ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ آنست فیروزی بزرگ و رسیدن تمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند
مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بوادی مُنَافِقُونَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قیام مینمایند وَمِنْ أَهْلِ
الْمَدِینَةِ و از اهل شهر شما مَرَدُوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود
لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا یعنی کفر او در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و جهان بظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ
ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَیْنِ دو نوبت یکی به فضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا اخذ زکوة
از ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ یُرَدُّونَ پس بازگشت شوند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِیمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است و بحقیقت عذابی عظیم بعد ایشان آنست
از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و رؤیت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگ تر نیست **بیت** از فراق تلخ میگوئی سخن
هر چه خواهی کن ولیکن آن مکن : تلختر از زهر هجران هیچ نیست : در فراغت غیر پیچاپیچ نیست : صد هزاران مرد تلخ از سوی تو : نیست مانند فراق روی تو
جور دوران و هر آن رنجی که هست : سهلتر از بعد حق و غفلت است : زانکه آنها بگذرد وین بگذرد : ای خوشا آن دل که جان آگه بود : از فراق این خاکها
شوره شود : وز فراق این آبها تیره بود : دوزخ از فرقت چنان سوزان شده است : بید از فرقت چنان لرزان شده است : گر بگویم از فراقت یک شرار :
تا قیامت یک بود آن از هزار : آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بعذر تخلف ورزیده بودند چون آثار تهدیدات ربانی که درباره متخلفان نازل شد
بو و خبر یافتند هفت تن از ایشان یا سه تن خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نموده بر عادت معهوده بمسجد در آمد وایشانرا دیده فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض
رسانیدند سید عالم علیه الصلوة والسلام بر زبان گهربار گذرانید که منهم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتیکه امر در رسد آیت آمد که وَآخَرُونَ و قومی دیگر
غیر منافقان که نزد پیغمبر علیه الصلوة والسلام اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند عَمَلًا صَالِحًا
کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از ایشان در وجود آمده بود وَآخَرَ سَیِّئًا و بعملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عَسَى
اللّٰهُ شاید که خدای أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ آنکه توبه ایشان در پذیرد إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر تائبانرا رَحِیمٌ مهربان است بتفضل و
در تأویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهة بقای نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیئات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف
را دیده بصیرت گشاده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و نور زائل و در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب سلب
آن زشت نبیند و در عذاب خذلان باشد حکیم سنائی قدس سره فرموده **نظم** چون بدی گناه را دانی : گشتت جانب پشیمانی : ور ندانی گناه را که بدست
آن نشان شقاوت ابدیست : القصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا ایشانرا بگشادند آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت
الهی اموال خود در حضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدای تصدق کن
خواجه عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که من باخذ اموال شما مأمور نیستم این آیت نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیر از مالهای ایشان صَدَقَةً
زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان یا از حب مال که مؤدی بطغیان و عصیان است یا از نجاسات بخل وَتُزَكِّیهِمْ و زیادت گردانی و نشو
و نما دهی حسنات ایشانرا بها یعنی بدان صدقه وَصَلِّ عَلَیْهِمْ و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستیکه دعای تو سَكَنٌ لَهُمْ
آرامش بود دلهای ایشانرا وَاللّٰهُ سَمِیعٌ و خدای شنوا است دعای ترا عَلِیمٌ دانا است باستحقاق ایشان مر آنرا أَلَمْ یَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تائبان یا آنها
که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ او است که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَیَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ
و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وَأَنَّ اللّٰهَ و بدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ او است پذیرنده توبه الرَّحِیمُ مهربان است بر توبه
کننده وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میگوید ای گروهی که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدید است

فسيرى الله پس زود باشد كه بيند خداي عملكم كار شمارا از خير و شر ورسوله و فرستادهٔ او والمؤمنون وگرويدگان نيز ببينند وستردون و زود
باشد كه بازگردانيده شويد بمرگ الى عالم الغيب والشهادة بسوى داناي نهان و آشكارا فينبئكم پس آگاه سازد شمارا بما كنتم تعملون بآنچه
بوديد كه عمل ميكرديد و آگاهي مجازات باشد بدان قبل ازين مذكور شد كه متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت وسه كس ديگر كعب بن مالك و هلال
بن اميه و مرارة بن ربيع ايشان خودرا نه بسته بودند اما پيش حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت عليه الصلوة والسلام
حكم فرموده كه ايشان مجالست و مكالمت نكنند و در شان ايشان نازل شد كه وآخرون و ديگران از متخلفان مرجون تاخير كرده شده كانند و باز داشتگان
لامر الله براي فرمان خداي در بارهٔ ايشان اما يعذبهم يا عذاب كند خداي ايشانرا اگر اصرار كنند بدان گناه واما يتوب عليهم و يا توبه دهد
ايشانرا اگر ندامت ورزند آن عمل ترديد براي عباد است و اگر نه عند الله ترديد نيست والله عليم و خداي داناست بر جاي ايشان حكيم حكم كننده است
بار جاي ايشان آورده اند كه دوازده منافقان چون ثعلب بن حاطب و نبتل ابن حارث و وديعة بن ثابت و اضراب ايشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا
مسجد بنا كردند و ابو عامر راهب از اشراف قبيلهٔ بني خزرج بود و در علم توريت و انجيل مهارتي داشت و پيوسته نعت و صفت سيد عالم عليه الصلوة والسلام بر اهل
مدينه ميخواند چون آنحضرت عليه الصلوة والسلام بمدينه هجرت كرد و اهل آن خطه شيفتهٔ جمال و كمال وي شده از صحبت ابو عامر برميدند و كسي بروای او نكرد بيت
با وجود لب جان بخش تو اي آب حيات ✽ حيفم آيد سخن از چشمهٔ حيوان گفتن ✽ ابو عامر را عرق حسد در حركت آمده بنفي آنحضرت عليه الصلوة والسلام مشغول
شد و بعد از غزوه بدر از مدينه گريخته بكفار مكه پيوست و در حرب احد حاضر شده اول كسي كه تير بر لشكر اسلام انداخت وي بود و حضرت ورا فاسق لقب نهاد و در
حرب حنين نيز حاضر شد و از انجا فرار نموده نزد هرقل كه ملك روم بود رفت و ميخواست كه از روم لشكري ساز كرده بجنگ مسلمانان آيد نامه نوشت بمنافقان
كه شما در مقابله مسجد قبا در محله خويش براي من مسجدي بسازيد كه چون بمدينه آيم انجا بافادهٔ علوم اشتغال نمايم ايشان مسجدي ساختند و حضرت رسالت پناه
عليه الصلوة والسلام چون عازم غزوهٔ تبوك شد بانيان مسجد آمده گفتند يا رسول الله ما براي ضعيفان و بيچارگان در وقت سرما و باد و باران مسجدي ساخته ايم
والتماس ميرود كه در ان مسجد نماز گذاري غرض ايشان آن بود كه بواسطه نماز آنحضرت عليه الصلوة والسلام فتنه خود را استحكام دهند چنانكه در مثنوي معنوي هست
مثنوي ✽ مسجد و اصحاب مسجد را نواز ✽ اي مهي ما شب دمي با ما بساز ✽ تا شود شب از جمالت همچو روز ✽ اي جمالت آفتاب دلفروز ✽ اي دريغا كان سخن از دل بدي
تا مراد آن نفر حاصل شدي ✽ القصه حضرت رسالت پناه عليه السلام در جواب ايشان فرمود كه حالا متوجه غزوه ايم تا باز آييم و چون وقت باز گشتن بمنزل ذي اوان
كه قريب مدينه است رسيد اهل مسجد همان استدعا نمودند جبرئيل عليه السلام اين آيت فرود آورد والذين اتخذوا مسجدا و آنانكه فرا گرفتند و بنا نهادند
مسجدي ضرارا براي ضرر مومنان و ستيزهٔ ايشان وكفرا و براي تقويت كفر كه اضمار آن ميكنند وتفريقا و براي تفرقه افكندن بين المؤمنين
ميان مومناني كه در مسجد قبا مجتمع مي باشند وارصادا و براي انتظار لمن حارب الله مر آنكس را كه حرب كرد با خداي ورسوله و با رسول او
من قبل پيش از بناي اين مسجد مراد ابو عامر راهب است كه در احد و حنين بجنگ حاضر شد وليحلفن و هر آينه سوگند ميخورند كه چون كسي گويد چرا اين مسجد
ساختيد ان اردنا نخواستيم از بناي اين مسجد الا الحسنى مگر خصلتي نيكو كه نماز است و ذكر و توسعت بر ضعفا والله يشهد و خداي گواهي ميدهد
انهم لكاذبون كه ايشان دروغ گويانند در سوگند خود لا تقم فيه نايستي براي نماز فيه در ان مسجد ابدا هرگز لمسجد هر آينه مسجدي كه اسس بنا نهاده شده
است على التقوى بر پرهيزگاري من اول يوم از روز نخستين مراد مسجد پيغمبر عليه الصلوة والسلام است و اشهر و اظهر آنست كه مسجد قبا است و در محله بني عمرو بن عوف حضرت
رسالت پناه عليه الصلوة والسلام اول كه بحوالي مدينه رسيد بمسجد قبا فرود آمده چهارده روز انجا اقامت فرموده و در آن ايام اساس مسجد قبا افكند و آن اول مسجدي است در مدينه
كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام انجا نماز گذارده و در تشويق الحرمين از ابن عمر رض نقل ميكند كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام هر روز شنبه سوار يا پياده بمسجد
قبا رفتي و در انجا دو ركعت نماز گذاردي و در روايت آمده كه دو ركعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است حق سبحانه ميفرمايد كه مسجدي كه اساس او بر تقوى است احق سزاوارتر است
ان تقوم فيه آنكه قيام كني در وي براي نماز فيه در ان مسجد مؤسس بر تقوى رجال مردانند كه از اكره طبيعي يحبون دوست ميدارند ان يتطهروا آنكه پاكي ورزند از
الانجاس والخبائث يعني پيوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نكنند منقولست كه بعد از نزول اين آيت حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام از اهل مسجد قبا پرسيد
كه آن كدام طهارت است كه حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند كه آب از پي در مي آوريم احجار ثلثه را يعني در استنجا و نزد جمعي مراد تطهر است از معاصي و خصال مذمومه والله يحب
المطهرين و خداي دوست ميدارد پاكي ورزندگانرا افمن اسس آيا هر كس كه اساس افكند بنيانه بناي امور دين خود را على تقوى بر ترس كاري من الله
از خداي ورضوان و طلب خوشنودي او خير بهتر است ام من اسس يا آنكس كه اساس نهد بنيانه بناي امر دين خود را على شفا جرف بر كناره رود

که زیرش مرد سیل تهی شده و ظاهرش بجای ایستاده باشد هار شکافته شده و نزدیک افتادن رسیده و این چنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون بر آن
بنا کنند فانهار بِهِ پس آن زمین سست گردد و در افتد به آنها یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و این مثل است از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور
باطله نهند و مال مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را بر آنچه مقصود ایشان است
لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنائی که بنیاد نهاده اند آن را از اغراض فاسده رِيبَةً سبب شک و نفاقی فِي قُلُوبِهِمْ
در دلهای ایشان زائد بر شک و نفاقی که دارند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشان است که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت علیه الصلوة
والسلام بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد آیت آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که مسجد را بکنند و بسوختند
و حکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل مدینه باشد بیت پس نبی فرمود کان را بر کنید : مطرح خاشاک و خاکستر کنید : حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد
خرابی بنای ایشان واسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب که چرا ما این بنا کردیم که فائده
نداشت و این حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید اِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک
در آن نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که پیوسته بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن امور وَاللّٰهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حَكِيمٌ حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت و در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند
که چون در لیلة العقبه هفتاد یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بیعت میکردند عبد الله بن رواحه رض گفت یا رسول الله شرط
کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را بپرستید و بدو شریک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالها
خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که جزا شما بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع
لا نقیل ولا نستقیل خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از آن بیع و شرا خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی
بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان اَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند وَاَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند
بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشان را باشد جنت این تمثیل است برای اثبات مؤمنان به بهشت به بذل اموال و انفس ایشان و حقیقه اشترا نیست زیرا که بیع و شری
جای وقوع پذیرد که تبایع مالک بود و وجود هر که هست و هر چه هست همه از آن حق است العبد و ماله لمولاه پس این تحریض است که بر غزوه و جهاد یعنی ای بنده از تو
بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس سرمایه شر و شورست و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت
باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بینداز و گهر می ستان : خاک زمین می ده و زر می ستان : در عوض فانی خوار و حقیر : نعمت پاکیزه باقی بگیر
در کشاف و عین المعانی و غیر آن منقول است که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میگذشت آنحضرت علیه الصلوة والسلام این آیت را
میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که هذا کلام من حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که هذا کلام الله سؤال کرد
که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانید نداء اعرابی گفت والله بیع مربح
لا نقیل ولا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید در عوض آن بهشت باقی میدهد هرگز آن بیع را نه اندازیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم
بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم : اصلا درین حدیث اقالت نمیرود : عزیزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد
نتواند کرد حق سبحانه ما را خرید و بعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند بیت امید که از فضلت مردود نگردم من : چون شد همه عیبی
لطف تو خریدارم : و در نفحات الانس مذکور است از ابوذر بوزجانی نقل میکند رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی : دیدی آنگه بعیب بخریدی : تو بعلم آن و
من بعیب همان : رد مکن آنچه خود پسندیدی : در حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بذکر خصاص داد و دل
درین مبایعه داخل نکردند مذکران و محققان را عبارتی عجیب و اشارتی غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافت بیت
هر که خواهد گزین بود دلوئی : گو تماشای آن گلستان کن : و بعد از اشترا و بیان ما لاجله الشری میگوید يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند این مؤمنان که نفس ایشان
خریده شده است فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای و طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ پس گاهی میکشند دشمنان را وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوند بر دست
ایشان وَعْدًا عَلَيْهِ وعده داده است خدای ایشان را برین بیع و شرا وعده دادنی حَقًّا ثابت و باقی که خلاف در آن نیست فِي التَّوْرٰىةِ وَالْاِنْجِيلِ
وَالْقُرْاٰنِ درین کتابها دلیل است بر آنکه اهل تورات و انجیل مامور بوده اند بقتال وَمَنْ اَوْفٰى و کیست وفا کننده تر بِعَهْدِهٖ بعهد خود مِنَ اللّٰهِ

از خدای که کریم است و کریم خلف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان باشید بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ آنکه مبایعه کردید بآن
وَذَٰلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ او رستگاری بزرگ است در مدارک از امام جعفر صادق رض نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس
مفروشید خویشتن را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم جاودانی باقی است در مثنوی معنوی آورده
مثنوی
خویشتن نشناخت مسکین آدمی ؛ از فزونی آمد و شد در کمی ؛ خویشتن را آدمی ارزان فروخت ؛ بود اطلس خویشتن بر دلق دوخت ؛ التَّائِبُونَ این مومنان
باز گردندگانند از معاصی با رجوع بکمند کاشند بحق سبحانه به تمامی الْعَابِدُونَ پرستندگان حق باخلاص با قایم بشرایط خدمت الْحَامِدُونَ ۝
ستایندگان حق بدانچه بر ایشان رسد از سرا و ضرا یا ستایندگان نعیم الهی در هر لحظه و طرفه السَّائِحُونَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون
آیندگان از بادیه نفس و روندگان بسر منزل انس الرَّاكِعُونَ رکوع کنندگان در نماز با خشوع آرندگان بدرگاه بی نیاز السَّاجِدُونَ سجده کنندگان
در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و چون هفت عدد کامل است دخول واو مشعر است بر آنکه واو ثمانیه است یا برای
تضاد میان امر و نهی چون ثبوت و انکار آیا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شیء واحدند و هر یکی با دیگری منضم باشند وَالْحَافِظُونَ و نگاه
دارندگان لِحُدُودِ اللَّهِ امر احکام خدا را سلمی گوید نگاهدارندگان اوامر و بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و بشارت ده مومنان را
که بدین صفات موصوف اند وضع مظهر بر موضع مضمر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشان است بدین فضائل و حذف مبشر به با بشارت است بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت داد و چون در استغفار او اجازت
خواستم مرا باز داشتند این آیت آمد مَا كَانَ صحیح نباشد و روا نبود لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند أَن يَسْتَغْفِرُوا آنکه طلب
آمرزش کنند لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندگان و گفته اند پیغمبر علیه الصلوة والسلام با ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نا امید شد وعده فرموده
بود که آمرزش خواهم از برای تو مادامی که مرا نهی کنند از آن و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه رض چون دانستند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بجهت ابوطالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار
کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست که پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند آن
مشرکان أُولِي قُرْبَىٰ خداوندان قرابت مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ مر ایشانرا أَنَّهُمْ آنکه ایشان أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان
دوزخ اند ۝ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه الصلوة والسلام لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ مگر از برای
وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و در تبیان آورده که وعده داده بود پدر
ابراهیم مر او را که من ایمان آورم پس استغفار ابراهیم علیه الصلوة والسلام آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو وقتیکه بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس
آنهنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ بدرستی که پدر او دشمن است مر خدا را یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا او را بوحی معلوم شد که از راه
ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود کنایت است از رقت قلب
و کثرت ترحم او حَلِيمٌ ۝ بردبار بوده بحدیکه پدر میگفت لَأَرْجُمَنَّكَ و او جواب میداد سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي پس در آید تا آیه تمهید عذر رسل و مومنان
میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بدان مواخذه نخواهد بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه گرداند یا ایشانرا
بکبیره و چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ پس آنکه راه نمود ایشانرا باسلام حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم تا وقتی که روشن گرداند بر ایشان مَّا يَتَّقُونَ آنچه
واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیت در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند پیغمبر را یدکه بر ایشان از آن
کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ ۝ داناست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای که
مر او راست لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده گرداند مرده کان را وَيُمِيتُ و میراند
زندگانرا وَمَا لَكُم و نیست مر شمارا ای مومنان مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِن وَلِيٍّ کارسازی وَلَا نَصِيرٍ ۝ و نه یاری و مددکاری وی شاید که حفظ
با کفار باشند پیغمبر را باید که خدا را پرستش کنید که شما بغیر او متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاوری نی که عذاب از شما باز دارد لَّقَد تَّابَ اللَّهُ
بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهه اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تربیه ذمه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام

میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر تا آخر باعث است بر توبه یعنی هیچ نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد
حتی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و اصحاب وجه هر کس را مقامی است که مادون آن بنسبت وی منقص خواهد بود پس توجه بمادون گناهی است که از آن توبه لازم است
و پیش معصی و انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت باین است و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت علیه الصلوة والسلام نیست چه آنحضرت
علیه الصلوة والسلام بغیر حق متصور نبود و پس سلمی رح میگوید ذکر توبه نبی از آن است تا که مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر در
پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر علیه الصلوة والسلام والمهاجرین والانصار و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبع
بعنا د الذین اتبعوه آنانکه پیروی کردند مر پیغمبر علیه الصلوة والسلام را فی ساعة العسرة در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند
بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که هر ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس روزی بیک خرما بسر می بردند و هم در آب که با وجود قلت مر آب
شتر را میکشتند و برطوبات اجواف و امعای آن دهن خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که در این زمان
تنگی متابعت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام میکردند من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یزیغ میل کند و از جای برود قلوب
فریق دلهای گروهی منهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا از متابعت رسول علیه الصلوة والسلام دست باز دارند بواسطه شدت
و مشقت ثم تاب علیهم پس خدای درگذاشت از آنانکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود انه بهم بدرستی که خدای بر ایشان رءوف
بسیار رافت است چون توبه کردند رحیم مهربان است بتفضیل بر ایشان وعلی الثلثة الذین خلفوا و دیگر توبه داد و ببخشید بر آن سه تن که باز
پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل از این ذکر یافت که هم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی آمد که مردی
پیر ضعیف بود با مردکشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان بتنگ آمد حتی اذا ضاقت تا وقتیکه تنگ شد علیهم الارض بر ایشان
زمین بما رحبت با وجود گشادگی و وسعت و این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی است وضاقت علیهم و تنگ شد بر ایشان
انفسهم دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود وظنوا و دانستند ان لا ملجا آنکه پناهی نیست من الله
از خشم خدای الا الیه مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس چون درماندند و به بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای
ایشان را لیتوبوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مقرر است که تا او بتوبه توفیق ندهد و سهم قبول نکشد توبه هیچ تائب درست نبود   رباعی

گر لطف تو یاری ننماید بخت : هم توبه شکسته است و هم پیمان سست : چون توبه بامید پذیرفتن تست : تا تو نه پذیری نشود توبه درست

القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت ان الله بدرستی که خدای هو التواب اوست قبول کننده توبه از تائبان الرحیم
متفضل است برحمت بر ایشان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای و بمثل این فعل که مخالفت امر باشد مبادرت
مکنید وکونوا مع الصادقین و باشید با راستان که در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب
راستی که من صدق نجا دولت نجات یافتند نظم از کجی افتی بغم و کاستی : از همه غم رستی اگر راستی : راستی خویش نهان کس نکرد : بر سخن راست زیان کس نکرد
و گفته اند خطاب باهل کتاب این است یعنی ای گرویدگان بموسی و عیسی علیه السلام بترسید از مخالفت محمد علیه الصلوة والسلام و باشید با صادقان که اصحاب
اخیار و امت بزرگوار اویند ما کان روا نیست و نشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را ومن حولهم و آنانکه گرداگرد ایشانند من الاعراب
از بادیه نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عن رسول الله از حکم رسول خدای علیه الصلوة والسلام مراد نهی است در صیغه نفی و تخصیص
باهل مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت علیه الصلوة والسلام بطرف تبوک ولا یرغبوا بانفسهم و نرسد ایشان را که رغبت
کنند بنفسهای خود عن نفسه از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد مروی است که ابو خیثمه انصاری
رض در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بگذشت روزی بخانه خود درآمد و آن روز بغایت گرم بود
او دو زن داشت زنان وی هر یکی در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب نموده و ابو خیثمه بر در
عریش بایستاد و در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت رد ابالله که رسول خدای علیه الصلوة والسلام در بیابان بشدت حرارت و باد گرم
درمانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و [illegible] بخدای سوگند خورد که در هیچ عریش در نیایم تا وا

آب وطعام محروم ثار زمانیکه بدان حضرت علیه الصلوة والسلام ملحق شوم پس اندک زادی برداشت وروی براه آورده ودر منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذلک
این دعوت متابعت وترک مخالفت بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا یصیبهم نرسد ایشان را ظمأ تشنگی ولا نصب ورنجی ولا
مخمصة وگرسنگی فی سبیل الله در راه خدای ولا یطئون ونسپرند موطئا مکانی از آنکه کفار را بسم اسب یا بکف شتر یا بپای خود سپردن که آن
یغیظ الکفار وخشم آرد کافران را ولا ینالون ونیابند من عدو نیلا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل واسر ونهب وکسر وهزیمت وجراحت الا کتب لهم
مگر نوشته شود برای ایشان به عمل صالح بآن کرداری شایسته یعنی هر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رض فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل
ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند ان الله لا یضیع بدرستی که خدای ضایع نمیگرداند وتباه نمیکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را
یعنی مجاهدان را ولا ینفقون ونفقه نکنند نفقة صغیرة نفقه اندک وخورد چون علاقه تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمائیکه بدهند چون ابو عقیل رض ولا
کبیرة ونفقه بزرگ چنانچه ذی النورین رض وعبد الرحمن بن عوف رض ولا یقطعون وقطع نکنند در مسیر خود وادیا هیچ ممر آب وسیل مراد زمین است یعنی
هیچ زمین را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب وآن نوشتن برای چیست لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای تعالی ایشان را احسن ما کانوا
نیکوترین آنکه در راه حق یعملون عمل میکردند وچون حسن را جزا دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر وتکثیر آن در ینابیع فرموده که اگر مثلا غازی
هزار طاعت باشد ویکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا ثوابی عظیم دهد ونهصد ونود ونه دیگر را بطفیل آن قبول کند وهر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او نسبت
مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد بیت مجاهدان شرف انچنین ازان دارند که در غزا کمر جهد بر میان دارند آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان
نازل شد مومنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد در آید بتمامی عازم حرب شوند این آیت آمد وما کان المؤمنون ونیست ونشاید مومنان را لینفروا
آنکه بیرون روند بغزا کافة همه ایشان چه امر معیشت مختل میماند فلولا نفر پس چرا بیرون نروند یک کس یا دو تن یا بیشتر من کل فرقة منهم از هر جمعی کثیر
از ایشان مراد قبیله واهل بلده اند طائفة گروهی اندکه بجهاد روند وباقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین وفقه آموزند عبد الرزاق
بن همام مروی است که مراد اصحاب حدیث اند ولینذروا وتا بیم کنند فقها قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز گردند از غزوه بسوی ایشان لعلهم
یحذرون تا باشند که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده می شدند از آن یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنانکه یلونکم
نزدیک شمااند من الکفار از کافران گروه بدکان مثل یهود که در حوالی مدینه میباشند وگفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند وشام قریب مدینه است وبر هر بعد [illegible]
با دشمنان نزدیک ولیجدوا وباید که بیابند کافران وفهم کنند فیکم غلظة درشتی به نسبت خود یعنی عنف در مقاتل قبل از وقوع قتال باشد تا صبری بر مقاومه
یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله وبدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکاران است بحفظ واعانت ونصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه
وتعالی مومنان را از قتال کفار اقرب بفرماید وهیچ دشمنی از نفس اماره کافر نعمت بد تر نیست ونزدیکترین دشمنان بتو او است که اعدی عدوک نفسک التی بین
جنبیک پس اشتغال بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است اولی وانسب می نماید والیه الاشارة فی المثنوی المعنوی مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند از وخصمی بتر اندرون قد رجعنا من جهاد الاصغریم این زمان اندر جهاد اکبریم سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آنرا دان که خود را بشکند
واذا ما انزلت وچون فرستاده شود سورة پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که گوید با منافقان ومکرر از روی انکار واستهزا
یا با ضعفای مومنان گویند ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود او را هذه این سوره ایمانا گرویدنی یعنی آنکس کدام است که این سوره ایمان او را زیادت کرد
فاما الذین امنوا پس اما آنانکه گرویده اند براستی فزادتهم ایمانا پس زیادت کرد این سوره ایشان را یقین وثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان
بواسطه تدبر در این سوره ایمان بر این سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر وهم یستبشرون وایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی
کمال ووسیله ارتفاع حال ایشان است واما الذین فی قلوبهم مرض واما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک ونفاق وحسد وحقد وبغض اهل اسلام است
فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رجسا الی رجسهم پلیدی مذموم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان در این سوره
انضمام یافت بدان شک یا بکفر ودکفر ایشان بر کفر وماتوا ومردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتیکه بمردند وهم کافرون وایشان
کافران بودند اولا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون بدرستیکه ایشان مبتلا می شوند باصناف بلیات از مرض وقحط وغیر آن یا نفاق وکذب
ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق ولا هم یذکرون وپند
میگیرند واذا ما انزلت وچون فرود آید سورة سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود نظر بعضهم نظر کنند بعضی از ایشان الی بعض

بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم بسخت یا استماع عیوب
خود یا استماع عیوب ایمائی کنند بفرار از مجلس و با هم گویند هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس
بیرون روید پس اگر کسی میدید اقامت کنند و اگر نه بیند برخیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر علیه الصلوة والسلام
صَرَفَ اللَّهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که از همه نیکوییها
این کلام خبریست و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشانرا از خیرها بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان
قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که فهم نمیکنند و درنمی یابند حق را لَقَدْ جَاءَكُمْ هر آینه بدرستی و راستی که آمد شما را ای آدمیان
رَسُولٌ فرستاده که بحکم خدای تع آمد مِنْ أَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطت نمائید
و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس رض فرموده که هیچ
قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قرائت شاذه مِنْ
أَنْفَسِكُمْ بفتح فا خوانده یعنی فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِيزٌ عَلَيْهِ دشوار و سخت بود برو
مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آن را صفت رسول دانند و معنی علیه ما عنتم
برین فرود آرند که بروست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بروی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن
خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت نماند بعصیان کسی در گرو :: که دارد چنین سیدی پیشرو :: اگر دوقرت از گنه
پاک نیست :: چو او عذرخواهت بود باک نیست :: حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ صفت دیگرش آن است که حریص است
بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان رَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربان است بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را اینجا بدو نام
از اسمای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را علیه الصلوة والسلام خود فرموده که إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ
و دو باره او گفت بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ و یک وجه تفضیل آن حضرت بر انبیای دیگر علیه الصلوة والسلام است
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمائید از فرمان برداری فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ
پس بگو تو که بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی
بحق نیست مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل کردم و کار خود را باوی گذاشتم وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
و او است خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت
و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده
از قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه و همه آن مملو از حافات بقدرت کامله نگاه دارد قادر است که مرا نیز از شر
منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر سرافکندگان او است

بیت

از و خواه یاری که یاری ده او ست :: بدو التجا کن که ز ایشان به او ست :: کسی را که او آورد در پناه
چه غم دارد از فتنه کینه خواه :: مطالعه لطائف و اشارات این دو آیت حواله است با وراق جواهر
التفسیر والله نعم المولی و نعم النصیر

سورة يونس مكية وهي مائة وتسع آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الر حروف مقطع بقول ابن زید رض اسامی سوراند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره
را بهر چه خواهد و گفته اند الر بمعنی انا الله الرحمن و در بحر الحقایق آورده که هر حرفی اشارتی است از حق بحبیب وی
علیه الصلوة والسلام میگوید سوگند میخورم بآلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برافت من بر تو در ابد
جواب قسم چیست تلک این سوره آیات الکتاب الحکیم آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم که در وی
تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رض فرموده که چون اساس
نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام تاکید یافت و حضرت عزت جل شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش
اظهار انکار نموده گفتند عجب است که حق تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله ایشان یتیم ابوطالب را
اختیار کند حق سبحانه فرمود اکان للناس آیا هست مر مردمان را عجبا شگفتی ان اوحینا آنکه ما وحی کردیم
الی رجل منهم بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان بمضمون وحی ما چیست ان انذر الناس
آنکه بیم کنی مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله
وتخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که بسبب بشارت باشد متلبس فرمود و بشر الذین آمنوا
و مژده ده آنها را که گرویده اند ان لهم آنکه مر ایشان راست قدم صدق پیش و نیک عند ربهم نزد
خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه ازلی است که حق سبحانه تعالی وعده رحمت داد
در نجات مؤمنان و سلمی گوید که مقام صدق آن است که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله
یا دعای ملائکه در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که ببرکت ایشان بخلف صدق رسید یا ولد صالح
که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را بطاعت چنانچه فحوای نحن الآخرون السابقون از آن خبر میدهد
یا شفیع صدق که حضرت رسالت پناه است علیه الصلوة والسلام در عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
را از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیله
برای آمرزش برابر شفاعت آن حضرت علیه الصلوة والسلام نیست شعر گفتی کنم شفاعت عاصی عذر خواه
دل را امید آن کرم افتاد در گناه قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر ایشان
و نمودن خوارق عادت ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوی است آشکارا ان ربکم الله
بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالمند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا
ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات است یدبر الامر میسازد امر کائنات را

بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بود و نبودها بروجهی که میخواهد مَا مِنْ شَفِيعٍ نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستور
دادن خدای مر او را در شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت ماذون ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خداوندی که موصوف است بصفات خلق و تدبیر
و استیلا رَبُّكُمْ پروردگار شما است نه غیر او که او را درین صفتها شرکت نیست فَاعْبُدُوهُ پس او را بیکانکی پرستید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید یا تفکر
نمیکنید که مستحق عبادت او است نه معبودان شما إِلَيْهِ بسوی اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب
سؤال او را وَعْدَ اللَّهِ وعده داد شما را خدای وعده دادنی حَقًّا راست و درست إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ بدرستی که خدای تعالی که در اول بیافرید خلق را
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد از مردن زنده گرداند و برا و مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده است لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد
آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده اند بِالْقِسْطِ بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل یعنی برعایت عدل که در امور
فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قوی است و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله او چه است چه ارداف میکند این کلام را بقوله
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ مر ایشانراست آشامیدن از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشاء امعای ایشان
پاره پاره گردد وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و دیگر ایشانرا بود عذابی دردناک که تخفیف نیابد بِمَا كَانُوا به سبب آنکه بودند بخدا و رسول يَكْفُرُونَ کافر میشدند
هُوَ الَّذِي او است آن خداوندی که بقدرت کامله جَعَلَ الشَّمْسَ گردانید آفتاب را ضِيَاءً خداوند روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور علما بر آنند
که اگر روشنی بالذات باشد ضیا است و اگر بالعرض باشد نور است و در انوار آمده است که حق سبحانه درین آیت تنبیه فرموده بآنکه آفتاب بذات خود نیر است
و قمر نیر بعرض نیر میشود و آن بمقدار مقابله او است با شمس چنانچه در علم هیئت مبین شده وَقَدَّرَهُ و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر مَنَازِلَ منزلها از فلک
بقدر مسیر ایشان و اشهر آن است که تقدیر کرد برای قمر منزلها بیست و هشت کانه که معین و مشهور است و قمر قریب بیست و هشت روزی قطع منزلی میکند لِتَعْلَمُوا
تا بدانید شما عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات
و مهمات خود مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ نیافرید خدای آنچه مذکور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی نه ببازی و گویند با معنی لام است یعنی برای بیان حق يُفَصِّلُ الْآيَاتِ
روشن میکنیم و حفص يُفَصِّلُ میخواند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند یعنی دران اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند
إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستی که در آمد و شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و در آنچه آفرید
خدای فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمین ها از انواع بود و نبودها لَآيَاتٍ هر آینه نشانها است بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم
و نفاذ قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال مآل و معاد و مر اندیشند و از رسوائی حشر ترسان کردند چه آن
اندیشه و خوف باعث بود مر ایشانرا بر تفکر و تدبر إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يَرْجُونَ امید ندارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی منکر اند آخرت را که محل لقا است
وَرَضُوا و خوشنود شوند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و پسندیدند آنرا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بلذات محسوسه و زخارف فانیه
مقصور گردانیدند و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بروجهی که گویا هرگز ایشانرا از اینجا رحلت نخواهد بود و ندانستند
که لحظه بلحظه دست اجل طلب رحیل فرو خواهد کوفت رباعی آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست * پنداشت که مهلتی و تاخیری هست * گو خیمه مزن که میخ
می باید کند * گو رخت منه که بار می باید بست * وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیات کتاب یا از دلایل صنع ما غَافِلُونَ نا آگاهان
و بیخبرانند أُولَٰئِكَ آن گروه که یاد کرده شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای بودن ایشان دوزخ است بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ با آنچه بودند که کسب
میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ
رَبُّهُمْ راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان راه نماید بسلوک سبیلی که
مؤدی بادراک حقایق باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت
دَعْوَاهُمْ خواندن بهشتیان مر خدای را فِيهَا در بهشت وقتیکه آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آن است که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بپاکی یاد میکنیم
ترا بار خدایا و این ذکر بجهت [illegible] نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه اشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ایشان
بر یکدیگر فِيهَا در بهشت یا درود حق یا تحیت ملایکه بر ایشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آنست که
گویند مر حمد خدای را رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مؤمنان به بهشت در آیند انوار عظمت و کبریائی حضرت عزت متجلی

کنند

کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بکشایند و ملایکه یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر گردند و وظائف حمد و ثنای
الهی بجای آورده ختم کلام به صفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید بیت ذوق نام من عاشق مشتاق را
از بهشت جاودانی خوشتر است ؛ گرچه در فردوس نعمتها بسی است ؛ وصل او از هر چه دانی خوشتر است ؛ در عین المعانی آورده که یکی از بردگیان حرم محترم سید
عالم علیه السلام بند اسیری را سست گردانید و آن اسیر بگریخت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیت فرستاد
که وَلَوْ یُعَجِّلُ اللّٰهُ و اگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَیْرِ چنانچه شتافتن ایشان است بسرعت
اجابت دعای خیر لَقُضِیَ اِلَیْهِمْ هر آینه رانده شود و بسوی ایشان اَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر دعاهای بد ایشان را بزودی اجابت
کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشانرا مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیک تو
عهدی که بر آن خلافی نخواهی فرمود بدرستیکه من بشرم پس هر مومنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا در باره او دعای خیر گردان سبب
پاکی او ساز از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران بر آنند که کفار نزول عذاب استعجال مینمودند این آیت آمد که ما
در عذابیکه ایشان مطلبند تعجیل نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِیْنَ پس میگذاریم آنانرا که لَا یَرْجُوْنَ امید نمیدارند لِقَآءَنَا دیدار ما را یعنی بحشر منکرند و در جامع بمعنی خوف نیز می آید
یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فِیْ طُغْیَانِهِمْ در سرکشی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت یَعْمَهُوْنَ سرگردان
میروند وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد
دَعَانَا بخواند ما را باخلاص لِجَنْۢبِهٖ و وقتیکه تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج اَوْ قَاعِدًا یا نشسته اَوْ قَآئِمًا یا ایستاده و فایده
تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام و مضار فَلَمَّا کَشَفْنَا پس چون برداریم و ببریم عَنْهُ از وی ضُرَّهٗ رنج و مضرت او را بجهت خلاص
او در دعا مَرَّ بگذرد و بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند کَاَنْ لَّمْ یَدْعُنَا گویا که او نخوانده است ما را اِلٰی ضُرٍّ
مَّسَّهٗ بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کَذٰلِکَ زُیِّنَ همچنین آراسته شده است لِلْمُسْرِفِیْنَ مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند مَا کَانُوْا
آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یَعْمَلُوْنَ عمل میکنند وَلَقَدْ اَهْلَکْنَا الْقُرُوْنَ و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را
مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوْا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وَجَآءَتْهُمْ و حال آنکه آمده بودند بدیشان رُسُلُهُمْ
رسولان ایشان بِالْبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وَمَا کَانُوْا لِیُؤْمِنُوْا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده
ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشان را کَذٰلِکَ همچنین که ایشان را جزا دادیم بهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِی الْقَوْمَ
الْمُجْرِمِیْنَ جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام میکنند ثُمَّ جَعَلْنٰکُمْ پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما
مبعوث است خَلٰٓئِفَ فِی الْاَرْضِ خلیفهای گذشتگان در زمین مِنْۢ بَعْدِهِمْ پس از قرونی که هلاک شدند لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت شهادت
بعد از آنکه دانسته ایم در غیب کَیْفَ تَعْمَلُوْنَ که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم اِنْ خَیْرًا فَخَیْرٌ وَّاِنْ شَرًّا فَشَرٌّ
قطعه جزا آئینه مثل است گوئی ؛ که در وی هر چه کردی مینماید ؛ اگر کردی نکوئی نیک بینی ؛ وگر بد کرده بد پیشت آید ؛ در خبر است که بعضی از کفار قریش بحضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم ایشان در آن نبود حق سبحانه فرمود وَاِذَا تُتْلٰی
عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان مکه اٰیَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَیِّنٰتٍ در حالتی که واضح است قَالَ الَّذِیْنَ گویند آنانکه لَا یَرْجُوْنَ لِقَآءَنَا
امید ندارند برسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر علیه الصلوة والسلام را ائْتِ بِقُرْاٰنٍ بیار قرآنی غَیْرِ هٰذَآ
بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و سب آلهه ما نباشد اَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآنرا یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت
وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت علیه الصلوة والسلام متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ بگو
با ایشان مَا یَکُوْنُ لِیْ و نمیسزد و روا نیست مرا اَنْ اُبَدِّلَهٗ آنکه تبدیل کنم قرآنرا مِنْ تِلْقَآئِ نَفْسِیْ از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآنرا
تغییر کنم بی وحی و در آن بزیادت و کم تصرف نمایم اِنْ اَتَّبِعُ متابعت نمیکنم و از پی نمیروم اِلَّا مَا یُوْحٰٓی مگر آن چیزی را که وحی کرده شود اِلَیَّ بسوی من از حق
تعالی بی زیادت و نقصان اِنِّیْٓ اَخَافُ بدرستی که من میترسم اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ اگر عاصی شوم پروردگار خود را به تبدیل قرآن عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ
عذاب روزی بزرگ را که قیامت است قُلْ لَّوْ شَآءَ اللّٰهُ بگو اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهٗ نخواندمی آنچه بر من نازل شده است عَلَیْکُمْ بر شما

وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ و نه نیز شما را نه با گروید بخدای بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ پس بدرستی که
درنگ کردم فِيكُمْ در میان شما عُمُرًا عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم من قرآن نمی
میخواندم و نه شما بدان دانا بودید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا خرد ندارید یا بیاد تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی
مصاحبت نفرموده این زمان کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از جهان بلاغت آن حیرانند و بلغاء دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر
در دندان گیرند و هر آینه بنا طرد [illegible] بصورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ابداع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت است پس قرآن معجزه رسالت و وسیله
سعادت است مثنوی امی دانا که بعلم لدن * راند رقم بر ورق کاف و نون * بی قلم و کاغذ و آب سیاه * معجزه آورد ز وحی اله * بی خط و رقم
ز علم ازل * مشکل لوح و قلمش گشت حل * مضمون این آیة آنست که من افترائی [illegible] در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن را کلام
من میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که افترا کند و بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب
کند آیتهای او را [illegible] إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که رستگار نباشند جرم کاران یعنی کافران وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ
بدون خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ چیزی که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات بپرستش
ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب
متعلق بود و تا بندگان بامید طلب نفع و دفع ضرر او را پرستند وَيَقُولُونَ و میگویند عبده اصنام هَؤُلَاءِ این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت کنند از خدای تعالی در خواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کنند یا اگر بعث و حشر باشد
چنانچه معتقد مؤمنان است ما را از خدای تعالی در خواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدای را استفهام توبیخ است
بِمَا لَا يَعْلَمُ بآن چیز که نمیداند فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین [illegible] نفی علم بجهت انتفای معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را
شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات این نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود
و گویند که کلمه لا یعلم صله است و معنی آنکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باوی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى
و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان شریک وی میسازند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی متفق بودند
بر دین اسلام در زمان آدم علیه الصلوة و السلام یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت
ابراهیم خلیل الله علیه السلام فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا بر دین
اسمعیل علیه السلام متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه است سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ
پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که تا [illegible] شد میان محققان و متخلفان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا فِيهِ در آنچه ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی
و محق بماندی وَيَقُولُونَ و میگویند معاندان آیات [illegible] لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ معجزه مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او
از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سماء و دیگر آیات در سوره بنی اسرائیل مذکور است [illegible] فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که
آیتهای از عالم غیب است [illegible] إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ جز این نیست که علم غیب مر خدای راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه مفسده باشد که ما
[illegible] فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم [illegible] تا ببینیم که عذاب
می آید یا آیتهائی که مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ از پس بیماری
مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ [illegible] مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن
و در باره پیغمبر علیه الصلوة و السلام [illegible] کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال مبتلای قحط و غلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی از آن بلیه
بقدح کلام الهی جل و علا و قصد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام مشغول شده [illegible] تمسک می جستند حق سبحانه فرمود قُلِ اللَّهُ بگوای محمد که خدای
أَسْرَعُ مَكْرًا زود تر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما [illegible] شما را بنزول عذاب [illegible] إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملائکه
يَكْتُبُونَ می نویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید [illegible] بعد از آنکه [illegible] مضمون این کلام تحقیق

انتقام است هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ ميراند و قدرت ميدهد و قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکي بمرکب چون اسب و شتر وَالْبَحْرِ و در دريا بمرکب
چون کشتي و زورق حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشيد شما فِي الْفُلْكِ در کشتي وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتيها ميروند بآنانکه در وي‌اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ ببادي خوش که نرم ميوزد
فايده عدول از خطاب بغيبت مبالغه است يعني گويا اين صورت تذکره است مر غير مخاطبان را نيز تا متعجب شوند از احوال اين قوم که در کشتي نشسته‌اند و کشتي ايشان را
بادي راست که باندازه صلاح کشتي ميوزد و ميبرد وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده‌اند ايشان بآن باد جَاءَتْهَا ناگاه آيد بدان کشتي رِيحٌ عَاصِفٌ بادي سخت
و ناموافق که دريا را بشور آرد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بيايد بديشان موج دريا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکاني يعني از چپ و راست و پيش و پس کشتي موج در آيد وَظَنُّوا و گمان کنند
أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلا هلاک ايشان را از همه جوانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدا را بکشف آن بلا از ايشان مُخْلِصِينَ در حالتي که پاک کنندگان باشند
لَهُ الدِّينَ براي خداي دين را يعني از خوف دين خود را خالص سازند و فطرت اصلي ظهور کند و عوارض نفسانيه و شيطانيه زايل کرده و گويند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهي
مِنْ هَذِهِ ازين احوال و بلاها لَنَكُونَنَّ هر آينه باشيم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از جمله سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهاند ايشان را از آن
حيرت يعني خداي ايشان را ازين ورطه نجات دهد و از غرق شدن نگاه دارد إِذَا هُمْ چون ايشان يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم ميکنند در زمين و مشتابند بهمان کارها
که بدان بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکيد است يعني فساد ايشان بغير حق است هم باعتقاد ايشان چه ميدانند که در آن عمل مبطل‌اند يَا أَيُّهَا النَّاسُ اي مردمان
إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز اين نيست که ستم شما عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهاي شما است يعني وبال آن راجع است بشما مصراع هر که او بد ميکند بي شبهه با خود ميکند و گفته‌اند
بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مبتدا است و خبر او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا يعني آنکه ستم و بيدادي شما برخورداري زندگاني دنيا است يعني دو سه روزه منفعت ناپايدار را
لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقي ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر را فعل محذوف داند يعني روزي چند برميخوريد برخورديي از زندگاني دنيا ثُمَّ إِلَيْنَا پس
بسوي ما مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما است در روز قيامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنيم شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستيد که عمل ميکنيد و مناسب آن پاداش خواهيم داد إِنَّمَا
مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز اين نيست که مثل زندگاني دنيا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبي است يعني باران که أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستاديم
آن را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان با ابري فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بياميخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گياه رسته از زمين مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه ميخورند آدميان
چون حبوب غاذيه و ثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از آنچه ميخورند چهارپايان چون گياه تر و خشک حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتيکه فرا گرفت زمين زُخْرُفَهَا
پيرايه خود را وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان برند اهل زمين أَنَّهُمْ قَادِرُونَ آنکه ايشان قادراند عَلَيْهَا
بر درودن گياه و چيدن ميوه‌هاي آن أَتَاهَا ناگاه آمد بر آن زمين أَمْرُنَا عذاب ما يعني فرمان ما بجزاي آن در رسيد لَيْلًا در شب أَوْ نَهَارًا يا روز فَجَعَلْنَاهَا
پس گردانيديم آن کشت و زرع را حَصِيدًا شبيه بآنچه درووده باشند يا از اصل برکنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گويا که هيچ نبود بِالْأَمْسِ دي روز كَذَلِكَ همچنين که درين مثل
تفصيل کرديم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا ميکنيم و روشن ميسازيم دليل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ براي قومي که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گيرند اين تشبيه
مرکب است حال دنيا را در انقراض نعيم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبيه ميکند بحال گياه زمين که بعد از تازگي و طراوت خشک و تيره و بي رونق
مي شود چنانچه اول گياه را صفت صفوت است و آخر سمت کدورت مبداء دنيا نيز نوازش و دولت است و منتهاي آن گدازش و نکبت و حسرت بيت
بنگر بآنکه روي زمين فصل نوبهار : مانند نقش خامه ماني مزين است : وقت خزان ببرگ رياحين چو بنگري : منصف شوي که لايق برباد داد دست : گفته‌اند که مثل
بآب باران است و ممثل اليه مال جهان و در وجه شبه مال دنيا با آب باران سخنان گفته‌اند و در کشف الاسرار آورده که تشبيه اموال دنيا و حظوظ آن بآب باران از آن
روي است که باران بحيله و تدبير آدمي از ابر فرو نيايد بلکه بتقدير سبحاني و مشيت رباني روي نمايد مال دنيا نيز بجهد و تلبيس و مکر و تزوير مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلي و قسمت
لم يزلي بدست آيد قطعه رزق مقسوم است و از اول مقرر کرده‌اند : هيچکس را بيش از آن حاصل نميگردد بجهد : هر چه مي آيد ز بيش و کم بدان خورسند باش : کانچه خواهي
ز آسمان نازل نميگردد بجهد : ديگر آنکه آب باران ما دامي که جاري بود بسمت پاکي و پاکيزگي موسوم باشد اما چون در موضعي مکث نمايد و مدتي يکجا بماند رنگ و بو
و طعم آن متغير گشته مواد انتفاع از آن انقطاع يابد مال دنيا نيز اگر بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسنديده و مقبول باشد و چون در مضيق بخل و
امساک خسيسان بماند نکوهيده و مذموم بود و در مثنوي فرموده نظم مال چون آبست و تا شد روان : فيضها يابند از آن اهل جهان : چند روزي چون
يکجا درنگ : گنده و بيحاصلست و تيره رنگ : و در عشيرات حميدي فرموده که وجه مماثلت آن است که چون آب باران باندازه آيد و بقدر حاجت نازل گردد
سبب آسايش آدميان و آلايش عالميان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نمايد واسطه خرابي عالم و سرگراني بني آدم شود مال دنيا نيز بمقدار
احتياج بدست آيد مقاصد دين و دنيا بنجاح مقرون گردد و فوائد آن بدور و نزديک برسد اما چون روي باز دياد نهد و خزانه و انبار بسيار شود موجب آن کار

معاصی و وسیلهٔ تفاخر برادنی و اقاصی شود کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بیت توانگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز تخوش آنست
فقر که دارد ز هر اسوز و نیاز ؛ و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخار بن گذرد حدت و شوکت او زیادت کند مال دنیا نیز چون
بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجال الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهد مثنوی از محک امتحان آمد گران
نقد حال هر کسی گردد عیان ؛ چون کریمی را بدست افتد زری ؛ از زرش آسوده گردد کشوری ؛ عام باشد کار ساز بهای او ؛ روح بخشد دلنواز بهای او
سفله کر راه یابد سوی گنج ؛ خلق را از وی نباشد غیر رنج ؛ گفته اند چون آب باران بر زمین قرار نگیرد بلکه با طراف جوانب روان گردد مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد
دنیا یک کس آرام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد هر شب باکی عهد مواصلت بندد نه عهد او را وفائی و نه وفائی او را بقائی نظم گنج امان نیست درین خاکدان
مغز وفا نیست درین استخوان ؛ کهنه سرایست بصد جا گرو ؛ کهنه و اندر گرو نو به نو ؛ و در تیسیر فرموده که حق تعالی بندگان خود را میخواند بدنیا که محل آفات است
بلکه بسرای آخرت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات است چنانچه فرموده وَاللّٰهُ یَدْعُوا و خدای میخواند بندگان خود را اِلٰی دَارِ السَّلٰامِ بسوی سرای
سلامت و آن بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه بر اهل آن با تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است
یا سلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافت بهشت بدان بجهت تعظیم جنان چون اضافت بیتی در آن طهر ابیتی باشد برای تکریم آن در فصول آورده که حق سبحانه
بنده را میخواند از سرای که اولش بکا است و اوسطش عنا و آخرش فنا بسرای که مبدأش عطا و میانه اش رضا و منتهایش بقاست نظم
والله یدعوا آمده آزادی زندانیان ؛ زندانیان غمگین شده کوئی بزندان میکشی ؛ شاهان سفیها را همه در بند و زندان میکشند ؛ تو ازچه و زندانشان سوی گلستان میکشی
همه را بهشت میخواند وَیَهْدِیْ و راه می نماید مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است
یا طریق سنت سید انام علیه الصلوة والسلام ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت خاص است و استه بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس
سره فرموده که همه را میخواند اما تا کرا بر مسند قبول نشانده مصرع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد ؛ لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوا مر آن کسان را که نیکوئی کردند
یعنی ایمان آوردند اَلْحُسْنٰی مثوبهٔ حسنی و پاداش نیکو است یعنی بهشت وَزِیَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه است
یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرت است و زیاده خوشنودی حضرت حق است در مدارک آورده که زیاده محبت است در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا
کند و در آخرت حساب ننماید و گفته اند سحاب است که بر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بدیشان ببارد و جمهور محققان بر آنند که زیاده لقای حق تعالی است
که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد وَلَا یَرْهَقُ و نپوشیده نکرداند وُجُوْهَهُمْ رویهای بهشتیان را قَتَرٌ گردی و غباری وَّلَا ذِلَّةٌ و نه خواری و رسوائی
یعنی از مذلت به بشرهٔ ایشان نباشد اُولٰٓئِکَ آن گروه محسنان اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ اهل بهشت اند هُمْ فِیْهَا ایشان در آن بهشت خٰلِدُوْنَ جاوید مانندگان اند
نه نعمت از ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ غرور او که در صدد فنا و زوال است وَالَّذِیْنَ و پاداش آنانکه کسبوا
السَّیِّئٰتِ کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جَزَآءُ سَیِّئَةٍ پاداش بدی هست بِمِثْلِهَا بمانند سیئه که کرده اند نه زیادت بر آن وَتَرْهَقُهُمْ و بپوشد
ایشان را ذِلَّةٌ خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاهدارنده یعنی هیچکس
عذاب را از ایشان باز ندارد کَاَنَّمَآ اُغْشِیَتْ گوئیا که پوشیده شده است وُجُوْهُهُمْ رویهای ایشان قِطَعًا مِّنَ الَّیْلِ پارهای از شب مُظْلِمًا
در حالتیکه تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اُولٰٓئِکَ آن گروه که کاسب سیئات اند یعنی مشرکان و منافقان اَصْحٰبُ
النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیْهَا ایشان در آن آتش خٰلِدُوْنَ جاوید باشندگان اند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
و بترسید از آن روز که حشر کنیم نیکان و بدان را جَمِیْعًا همه ایشان را ثُمَّ نَقُوْلُ پس گوئیم لِلَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا مر آنان را که شرک آورده اند مَکَانَکُمْ بایستید بر جایهای خود
اَنْتُمْ وَشُرَکَآؤُکُمْ شما و شریکان شما که بدون من را پرستیده اید یعنی بتان تا ببینید که با شما چه میکنیم فَزَیَّلْنَا پس جدا کنیم بَیْنَهُمْ میان کفار و معبودان ایشان
و بترسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه بتان را بسخن آرد وَقَالَ شُرَکَآؤُهُمْ و گویند شریکان ایشان یعنی
اصنام مَّا کُنْتُمْ اِیَّانَا تَعْبُدُوْنَ نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید افرأیت من اتخذ الهه هویه در تبیان آورده است
که کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین است بلکه شما را پرستش خود امر کرده اید بتان گویند فَکَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا پس بسنده خدای گواه بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ میان
ما و شما اِنْ کُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ عِبَادَتِکُمْ از پرستش شما لَغٰفِلِیْنَ هر آینه بی خبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نمیداشتیم هُنَالِکَ در
مقام تَبْلُوْا بیازماید یعنی بیابد و بچشد کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَّآ اَسْلَفَتْ جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آن را بمعاینه ببیند وَرُدُّوْا و باز

گردانيده شوند چه نفسها إِلَى اللَّهِ بسوي ثواب وعقاب خداي مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند ايشان درحقيقت يا متولي امور ايشان براستي وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم گردد از ايشان
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه هستند که افترا ميکنند از شفاعت بتان وحال آنکه بتان از ايشان بيزاري مي نمايند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو کيست که شما را روزي ميدهد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران مي باراند وَالْأَرْضِ وازرمين گياه وحبوب ميرويانند أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ آيا کيست که خداوندي کند گوشها را وَالْأَبْصَارَ وديدها
را يعني که تواند که سمع وبصر بيافريند واز آفتها نگاه دارد وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ وکيست که بيرون آرد زنده را که حيوان است يا نبات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است
يا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ وبيرون آرد مرده را که نطفه است يا دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که حيوان است يا نبات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ وکيست که تدبير کند کارهاي عالم سما
وآسمان کند دشوار بهاي مردها از التعميم است بعد از تخصيص وچون اين سؤالها کي از کافران از غايت وضوح وظهور نتوانند که عناد ومکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ
پس زود باشد که گويند در جواب اين همه که پرسيدي الله است وچون اين اقرار برگزين حجتي است در بطلان طريق ايشان که اتخاذ اصنام است فَقُلْ پس بگواي محمد مر ايشان
را بعد از اين اقرار أَفَلَا تَتَّقُونَ آيا پس حرامي ترسيد از عقوبت چنين خداوندي وبتان را شريک او ميسازيد فَذَلِكُمُ اللَّهُ پس آنکه او را اين صفتها باشد الله است
رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شما است که ثابت است ربوبيت او ونه ماني که شک را در آن مدخل بود فَمَاذَا پس چه چيز است شما را بَعْدَ الْحَقِّ بعد از راستي وبيان حق إِلَّا
الضَّلَالُ مگر گمراهي فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس از کجا گردانيده ميشويد از حق بباطل واز توحيد بشرک كَذَلِكَ همچنانکه ربوبيت حق را سزاوار است حَقَّتْ سزاوار است
كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو يعني واجب شد عذاب الهي عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بيرون رفتند از دائره صلاح وتمرد ورزيدند در کفر خود أَنَّهُمْ براي آنکه
ايشان لَا يُؤْمِنُونَ ايمان نمي آرند قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آيا هست از شريکان شما يعني بتاني که بشرکت خداي پرستيد مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ کسي که آغاز
کند يعني بيافريند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند يعني زنده کند او را بعد از موت وچون کفار ابدا را مقر واعاده را منکر بودند واز روي لجاج وجهاد بدان اعتراف نمي نمودند
حق سبحانه فرمود قُلِ اللَّهُ بگواي محمد که خداي يَبْدَأُ الْخَلْقَ آغاز بيافريند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس زنده سازدش بعد از فنا فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس از کجا
گردانيده مي شويد از راه راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آيا هست از بتان شما که شريک نام نهاده ايد مَنْ يَهْدِي کسي که راه نمايد بارسال رسل وانزال کتب
وتوفيق نظر در دلائل قدرت يعني نصب حجج وبراهين کند ما را يا بند إِلَى الْحَقِّ بسوي حق که دين اسلام است قُلِ اللَّهُ بگو که خداي يَهْدِي لِلْحَقِّ راه نمايد خلق را بجانب
حق أَفَمَنْ يَهْدِي آيا هر که راه نمايد إِلَى الْحَقِّ بسوي حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي يا آنکس که راه نيابد بخود
إِلَّا أَنْ يُهْدَى مگر آنکه راه نمايند او را در تفسير زاهدي آورده است که بت پرستان بتان را بر چهار پايان مي بستند واز جاي بجاي نقل ميکردند پس حق سبحانه فرمود
که ما بر بود آنکه ترا راه نمايد يا کسي که تو او را راه نمائي فَمَا لَكُمْ پس چيست وچه بوده است شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم ميکنيد در برابري ميديد کسي که شما بوي محتاج
باکسي که او بشما محتاج است ويکسان ميشماريد عاجز وقادر را حکيم فرموده نظم عجز وقدرت که هردو ضد اند: عقل کي گويدت که يکسانند: عجز سر خلق
ميدواند بوست: قادر بر کمال حضرت اوست: وَمَا يَتَّبِعُ وپي روي نميکنند أَكْثَرُهُمْ بيشتري از کفار يعني رؤساي ايشان در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا
مگر گماني را که مستند است بخيالات واهيه وقياسات فاسده چون قياس غايب بر شاهد وخالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستي که گمان لَا يُغْنِي بي نياز نگرداند کسي را
مِنَ الْحَقِّ از علم واعتقاد درست يعني ظن وتخمين بجاي حق ويقين نتواند بود وگفته اند ظن کفار آن بود که بتان ايشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان
ايشان سود نکند وباز ندارد از عذاب حق شَيْئًا چيزي إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستي که خداي تعالی دانا است بِمَا يَفْعَلُونَ بانچه ايشان ميکنند از متابعت بتان بگمان وعرض
درجحت وبرهان وَمَا كَانَ ونيست ونشايد هَذَا الْقُرْآنُ اين قرآن با وجود دلائل اعجاز أَنْ يُفْتَرَى آنکه بر بافته شود وکسي تواند گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا
يعني نه آنست که اين سخن مفتري بشر بود وَلَكِنْ وليکن فرستاد خداي تعالی او را تَصْدِيقَ الَّذِي براي تصديق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پيش از وي از کتب متقدمه يعني با وجود
اعجاز گواه کتب منزله ميرهست وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ وبراي بيان آنچه بر شما نوشته شد از اوامر ونواهي لَا رَيْبَ فِيهِ نيست شکي درو ونشايد که باشد چه آن منزل
است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالميان اما کفار باين منکر بودند أَمْ يَقُولُونَ بلکه ميگويند افْتَرَاهُ بر بافته است اين کلام را محمد از خود قُلْ بگو اگر اين
سخن را خود بر ميتوان بافت فَأْتُوا پس بياريد شما و بر بافيد بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره مانند او در بلاغت وفصاحت چه شما در نظم بليغ ونثر فصيح مشهور زمان وسرآمد
دورانيد واگر بخود شما معارضه مي توانيد کرد استعانت نمائيد وَادْعُوا وبخوانيد براي معاونت خود بتان را وانسان سوره بمثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر که را توانيد
که از وي ياري خواهيد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداي تا شما را مددکاري کنند وبسازيد مانند قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستيد راست گويان که محمد عليه الصلوة
والسلام از خود ميسازد کافران يک سوره نياوردند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذيب کردند ونگرويدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بآن چيزي که فرا نرسيده اند بدانش آن يعني
ساعت نشنوده مندر تکذيب آنچه در نيافتند آنرا مراد آن است که بعد از سماع قرآن وقبل از تدبير در آيات آن بتکذيب وانکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ وهنوز نيامد

بديشان يعني منكشف نگشت برايشان تأويله معني وحقيقت قرآن وذهن ايشان باسرار ودقايق آن نرسيد با تكذيب كردند انچه ندانستند در قرآن از ذكر بعث
وجزاء ووعيد وعقوبت ونيامد بديشان انچه از عذاب وعده كرده بودند وهر آينه خواهد آمد وبعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهند داشت وآن ندامت نفع
نخواهد كرد بيت پس از ديدن پشيمان گردي اما : پشيماني ترا سودي ندارد : كذلك همچنين تكذيبي كه كفار زمان تو دارند كذب الذين تكذيب كردند
انبياي خود را آنانكه بودند من قبلهم پيش از اينها فانظر پس درنگر وببين كيف كان چگونه بود عاقبة الظالمين ه انتهاي كار ستمكاران
ومكذبان واينها نيز مثل آنها معذب خواهند شد درين آيت تسليه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام وتهديد اهل كفر وضلالت مندرج است ومنهم واز ايشان
كه تكذيب ميكنند من يؤمن به وكسي باشد كه ميگرود بقرآن وتصديق ميكند در نفس خود وميداند كه حق است وليكن از روي عناد اظهار نميكند ومنهم من لا يؤمن
واز ايشان كسي بود كه نگرود بآن از فرط جهل وغايت ناداني وربك اعلم وپروردگار تو داناتر است بالمفسدين به تباه كاران يعني معاندان كه مصراند بر تكذيب وگفته
معني آيت اينست كه بعضي از قوم تو ايمان آورند بقرآن واز كفر توبه كنند وجمعي آن باشند كه از اين سعادت محروم مانده بر شقاوت كفر بميرند وان كذبوك واگر تكذيب
كنند ترا يعني بر آن اصرار نمايند وتو از اجابت ايشان نا اميد شوي فقل پس بگوي لي عملي مراست جزاي كردار من ولكم ومر شماراست عملكم جزاي عمل شما انتم
بريئون شما بيزاريد يعني ذمه شما بريست مما اعمل از انچه من ميكنم شمار العمل من مواخذه نخواهند كرد وانا بريء ومن بيزارم مما تعملون ه از انچه شما ميكنيد يعني
ما خود بعمل شما نخواهيم شد نزد بعضي از علما اين آيت السيف منسوخ است ومنهم واز ايشان يعني كفار ودر زاد المسير گويد از يهود من يستمعون كساني هستند كه گوش
فرا ميدارند اليك بسوي تو وقتي كه قرآن ميخواني وامت را احكام شرعي آموزاني تا استهزا كنند بآن افانت آيا تو تسمع الصم مي شنوائي كران را استفهام بمعني
نفي است يعني بر اسماع ايشان قادر نيستي ولو كانوا واگرچه هستند كه با وجود كري لا يعقلون ه در نمي يابند يعني با صمم ايشان عدم تعقل انضمام يافته مراد آن است كه اصم
عاقل بطريقه تفرس از طنين صوتي كه بصماخ او رسد استدلال بر چيزي مي تواند كرد چون سمع وعقل هر دو مفقود باشد پيداست كه حال بر چه منوال بود ومنهم واز ايشان
من ينظر كس باشد كه نظر كند اليك بسوي تو ودلائل نبوت ونشانهاي صدق ترا مشاهده نمايد واز غايت عناد چنان فرا نمايد كه هيچ چيز از آيات رسالت نديده
افانت آيا تو تهدي العمي راه مي نمائي كوران را يعني قادر نيستي بر هدايت ايشان ولو كانوا واگرچه هستند كه با وجود عدم بصر لا يبصرون ه نمي بينند بديده
بصيرت يعني مقصود از ديدن چشم سر مشاهده دلائل اخبار است بچشم سر وايشان از آن محروم آند ملخص سخن آنست كه مي شكنند چه عمي وجهالت در ايشان جمع شده وممكن است كه اعمي صاحب
بصيرت دريابد چيزي را كه اعمي احمق از ادراك آن محروم بود ان الله بدرستي كه خداي لا يظلم الناس شيئا ظلم نكند بر مردمان بهيچ چيز يعني سلب نكند حواس وعقول ايشان را
ولكن الناس وليكن مردمان انفسهم يظلمون ه ستم كنند بر نفسهاي خود وحس وعقل كه آله ادراك آيات قدرت است در ملاهي استعمال نمايند ومنافع وفوائد آن [illegible]
از ايشان فائت گردد نظم چشم از براي ديدن آيات قدرت است : گوش از پي شنيدن اخبار حكمت است : هر كه كه حق نه بيند وحق نشنود كسي : كور وكر است بلكه از انهم بتر بسي :
ويوم يحشرهم وياد كن روزي را كه جمع كنيم وحفص بغيبت ميخواند يعني خداي جمع ميكند كفار را واز هول آن روز مدت بودن در دنيا ودر قبر مر ايشانرا كوتاه نمايد كان لم يلبثوا
گويا درنگ نكرده اند الا ساعة مگر زماني اندك من النهار از روز در تفسير امام زاهدي آورده كه معتزله در نفي عذاب قبر بدين آيت استدلال نموده گويند كه اگر كفار در قبر معذب
بودندي مدتي بدين درازي ايشانرا ساعتي ننمودي وجواب ميگويند كه اين صورت بسبب صعوبت اهوال وشدت احوال قيامت است كه مدتي عذاب قبر در جنب آن يكساعت نمايد
وچون از قبر برانگيخته شوند يتعارفون بينهم آشنائي دهند ميان يكديگر يعني همه را بشناسند گويا كه زمان مفارقت اندك بوده واين در اول بعث باشد پس از آن بسبب
اهوال قيامت آن آشنائي وتعارف انقطاع يابد واز يكديگر فراموش كنند قد خسر الذين بتحقيق زيان كردند در حظوظ خيرات آنانكه كذبوا بلقاء الله
تكذيب كردند مر لقاي خدا را يعني بعث وجزا را منكر شدند وما كانوا مهتدين ونبودند راه يافتگان واما نرينك واگر بنمائيم ترا بعض الذي
بعضي از انچه نعدهم وعده داديم كفار را از عذاب وآن هلاكت جمع از ايشان بود در روز بدر او نتوفينك يا متوفي سازيم ترا قبل از اراءت آن بتو بدان كه
خواست وواقع خواهد شد يعني اگر انتقام نكشيم از ايشان در دنيا وتو نبيني فالينا پس بسوي ماست مرجعهم بازگشت ايشان وترا در آخرت بنمائيم عذاب ايشان
ثم الله پس خداي بعد از اراءت آن يا پس از توفي تو شهيد گواه است على ما يفعلون ه بر انچه ايشان ميكنند وفرا خور عمل جزا خواهند يافت و
لكل امة ومر هر گروهي را از امم ماضيه رسول فرستاده بود كه ايشان را بحق دعوت ميفرمود فاذا جاء پس چون آمد بديشان رسولهم رسولي كه
مبعوث بود بديشان وتكذيب او كردند قضي بينهم حكم كرده شد ميان رسول ومكذبان او بالقسط براستي يعني رسول نجات يافت واهل تكذيب هلاك
شدند وهم لا يظلمون ه وايشان يعني رسول ومكذبان ستم ديده نشوند يعني ثواب رسول كم نكنند ودر عذاب مكذبان زيادت از استحقاق حكم نفرمايند
آورده اند كه بعد از نزول آيت واما نرينك الاية كفار مكه استعجال عذاب موعود نمودند اين آيت آمد كه ويقولون وميگويند كفار از روي استبعاد

واستهزا متی هذا الوعد کی باشد این موعود چرا باما فرود نمی آید ان کنتم صادقین ه اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
است و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل لا املک بگو مالک نیستم لنفسی برای نفس خود ضرا زیانی را ولا نفعا ه و دفع زیانی را ولا نفعی قادر نیستم بر دفع
ضرری و جر نفعی برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنیم در طلب ضرری برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل امة مر هر گروهی را
اجل وقتی است که برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان فلا یستاخرون پس واپس نیایند از اجل خود ساعة اندک
زمانی ولا یستقدمون ه و پیشی نگیرند بدان تهدید مشرکان است بآنکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از
حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد بیت تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا ؛ هرچند که فریاد کنی سود ندارد ؛ قل بگوای محمد ارأیتم آیا دیدید
و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتاکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که نزول آن تعجیل میکنید بیاتا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز
که زمان اشتغال شما به طلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چه حال بر بن منوال است ماذا چه چیز را یستعجل شتابی میکنند منه از عذاب
یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند المجرمون ه گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون این آیت نازل شد کفار گفتند باور
نمیداریم غذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر که فرود آید آن ایمان آریم آیت آمد که اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید آمنتم به
ایمان آورید بوی پس بگوی بدیشان الئن آیا اکنون ایمان می آورید وقد کنتم و بدرستی که بودید شما که از روی استهزا و تکذیب به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون
شتاب می نمودید ثم قیل پس گفته شود بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان با بس مقبول نیست ذوقوا بچشید
عذاب الخلد عذاب جاودانی را که الم آن بر دوام بود هل تجزون آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمیدهند شما را الا بما کنتم مگر بآنچه بودید که همه عمر تکسبون ه
کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آن حضرت علیه الصلوة والسلام تجارت بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد آیا دانتم هازل این دعوت که میکنی بجد است یا بهزل و این کلام که میخوانی بر سبیل ایا ماریا
حق سبحانه آیت فرستاد که ویستنبئونک و خبر میپرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت احق هو آیا حق است این و گفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن میپرسیدند که حقست
یا نی جواب آمد قل ای وربی بگوای محمد آری بحق پروردگار من انه لحق بدرستی که دعوت من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حقست و راست و درست وما انتم
و نیستید شما بمعجزین عاجز کنندگان خدا را از عذاب کردن یعنی عجز بحضرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت ولو ان و اگر باشد لکل نفس ظلمت
مر هر نفسی که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را باشد ما فی الارض آنچه در زمین است از مال و متاع لافتدت به هر آینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد واسروا
الندامة و پوشیده سازند پشیمانی خود را از یاران و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در بار
الم حسرت و ندامت در درونهای خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده است مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لما راوا العذاب آنهنگام که ببینند
عذاب را وقضی بینهم و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بالقسط بداد و راستی وهم لا یظلمون ه و ایشان ستم دیده نشوند به نقصان ثواب
و افزونی عقاب الا ان لله بدانید آنکه بدرستی که مر خدا راست ما فی السموات آنچه در آسمانها است والارض و آنچه در زمین است پس بفدای کافران احتیاج
ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است الا ان وعد الله بدانید آنکه وعده خدای در مثوبت و عقوبت حق ثابت است و در آن خلاف ممکن نیست ولکن
اکثرهم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور اند و از شناختن عقبی دور مثنوی مانده در تنگنای این مجلس ؛ غیر دنیا ندید دیده حس
چشم دل کو که پرده ها بدرد ؛ جانب ملک آخرت نگرد ؛ مرغ کو در قفس بود باشد ؛ چه شناسد که باغ چون باشد ؛ هو یحیی او است که زنده گرداند
ویمیت و میمیراند والیه ترجعون ه و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث یا ایها الناس ای مردمان ندا عام است قد جاءتکم
بدرستی که آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردگار شما وشفاء و شفائی و دوائی لما فی الصدور مر آنچیز را که در دلها است از امراض جهالت و غوایت
وهدی و راه نمونی بسوی حق ورحمة للمؤمنین و مهربانی مر گرویدگان یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابی است جامع که موعظ او که بمحاسن
اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر مینماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و سقام عقائد فاسده باز میرهاند و منطوی بر حکمت
نظری و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود نظم زهی کلام تو محض هدایت و حکمت ؛ زهی پیام تو عین عنایت و رحمت ؛ کشاده کند کلام تو اهل
عرفان را ؛ ز شور زار خباست به گلشن بهجت ؛ و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفای صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا مواعظ است مر عوام را و صفای
مر خواص را و هدی است مر اخص خواص را و رحمت است برای همه که بدان رحمت هر یک بمرتبه خود رسیده اند قل بگوای محمد شادی کنید بفضل الله بفضل خدای که قرآنست

وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او که دين اسلام است وگفته اند فضل قرآن است ورحمت انکه مارا از اهل آن گردانيد يا رحمت حضرت رسالت پناه است عليه الصلوة
والسلام يا فضل توفيق است ورحمت عصمت ودر حقايق سلمي قدس سره آمده که فضل معرفت است ورحمت توفيق دريافت آن ودر عين المعاني آورده که فضل
نعم ظاهره است ورحمت نعم باطنه يا فضل دخول جنان است ورحمت نجات از نيران يا فضل کشف غطا است ورحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روي
اشارت ميگويد که اي بنده من بر فضل ورحمت من اعتماد کن نه بر طاعت وخدمت خود که اعتماد نيست جز بر فضل من که آسايش نيست جز برحمت من وهر کس را سرمايه است
سرمايهٔ مؤمنان فضل من وهر کسي را خزانه ايست وخزانهٔ مؤمنان رحمت من بيت گر شاه را خزانه نهادن بود هوس ؛ درويش را خزانه همين لطف دوست بس
بعضي برآنند که معني آيت اينست که بفضل ورحمت من فرود آمده موعظه وشفا فَبِذٰلِكَ پس بدين که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوا بايد که شاد شوند مؤمنان براي انکه هُوَ خَيْرٌ
او بهتر است مِمَّا يَجْمَعُونَ از انکه جمع ميکنند کافران از حطام دنيا که در معرض زوال وفنا است قُلْ بگو مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهيد مرا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه
فرستاد خداي لَكُمْ براي شما مِنْ رِزْقٍ از روزي يعني چهار پايان که خوردن آن حلال است فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختيد ونام نهاديد مِنْهُ از ان روزي حَرَامًا
وَحَلَالًا حرامي وحلالي يعني بعضي از ان گفتيد حلال است وبعضي را حکم کرديد که حرام است چون بحيره وسائبه ومانند آن وبعضي را گفتيد که بر جمعي حرام وبر جمعي حلال
که گفتيد مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا قُلْ بگو آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ آيا خداي دستوري داد مر شمارا در تحريم وتحليل
أَمْ عَلَى اللّٰهِ يا بر خداي تَفْتَرُونَ افترا ميکنيد وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ وچيست گمان آنها که يَفْتَرُونَ بر بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خداي دروغ را در تحليل
حرام وتحريم حلال يعني چه گمان دارند که خداي با ايشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخيز که روز مکافات است درين ابهام تهديدي بزرگ ووعيدي عظيم است
إِنَّ اللّٰهَ بدرستي که خداي لَذُو فَضْلٍ هر آينه خداوند رحمت است عَلَى النَّاسِ بر مردمان بانزال کتب بر ايشان وارسال رسل بديشان وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ وليکن بيشتر ايشان
لَا يَشْكُرُونَ سپاس داري نميکنند اين نعمت را وَمَا تَكُونُ ونباشي تو اي محمد فِي شَأْنٍ در هيچ کاري از کارهاي خود وَمَا تَتْلُو مِنْهُ ونخواني هيچ آيتي وسورتي
از آنچه فرستاد خداي مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ ونکنيد شما اي آدميان مِنْ عَمَلٍ هيچ کاري از کارها إِلَّا مگر انکه كُنَّا هستيم مَا عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه
يا نگاهبان إِذْ تُفِيضُونَ آنوقت که خوض ميکنيد ودر مي آئيد فِيهِ دران کار وَمَا يَعْزُبُ وپوشيده نميشود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ مِثْقَالِ
ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خرد يا مقدار فِي الْأَرْضِ در زمين وَلَا فِي السَّمَاءِ ونه در آسمان وَلَا أَصْغَرَ ونه خردتر مِنْ ذٰلِكَ از ان ذره وَلَا أَكْبَرَ ونه بزرگ تر از آن
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر انکه مکتوب است در کتابي روشن يعني لوح محفوظ ملخص آيت آنست که هيچ فعلي وقولي بر حق سبحانه پوشيده نيست ومکافات اقوال وافعال
مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن اين کلام وعده باشد مؤمنانرا بکمال مثوبت ووعيد بود مشرکانرا بغايت عقوبت پس از مجازات اهل ايمان خبر ميدهد ومي فرمايد
أَلَا إِنَّ بدانيد بدرستي که أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ دوستان خداي لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ هيچ ترسي نيست بر ايشان از رسيدن مکاره وشدايد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونيستند ايشان
اندوهناک باشند از فوت مطالب ومقاصد ودر عين المعاني آورده که اوليا جماعتي اند که لقاي ايشان موجب ياد کردن خداي باشد ودر بحر الحقايق آورده که مراد از
اولياء الله آنانند که اعداي نفوس خود باشند ودر کشف الاسرار صفت اوليا برين وجه ميکند که عنوان شريعت اند وبرهان حقيقت ظاهر ايشان باحکام شرع آراسته است
وباطن ايشان بانوار فقر پيراسته مثنوي رخش زميدان ازل تاخته ؛ گوي بچوگان ابد باخته ؛ معتکفان حرم کبريا ؛ شسته دل از صورت کبر وريا ؛ راه نوردان
شکسته قدم ؛ راز گشايان فرو بسته دم ؛ گفته اند اولياء الله جماعتي باشند که با يکديگر دوستي از براي خدا کنند ومؤيد اين قول همين کلام بس که وجبت محبتي للمتحابين
فيّ واين قوم را خوف نيست در مواقف عظام واندوهگين نشوند از اهوال يوم القيامه ونزد بعضي اوليا مؤمنان پرهيزکار اند بدليل انکه حق سبحانه در صفت ايشان ميگويد که
الَّذِينَ آمَنُوا اوليا آنانند که گرويده اند بما جاء مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَكَانُوا يَتَّقُونَ وهستند که پرهيزکاري کنند مما حرم الله لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ايشانراست
مژدگاني فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگاني دنيا يعني بشارتي که از زبان پيغمبر عليه الصلوة والسلام درباب ايشان گذشته بقول جمعي مراد رؤياي صالحه است که مؤمن بيند
مر آنرا مبشرات گويند يا بشارت ملائکه مر ايشانرا در وقت نزع ودر تبيان گويد بشري آنست که مؤمن جاي خود را در بهشت بيند پيش از مرگ ودر مدارک آورده که بشري
محبت مردمان است با ايشان ونام نيکو وَفِي الْآخِرَةِ ومر ايشانراست مژده است دران سراي وآن سلام ملائکه باشد بر ايشان سلمي رح فرموده که بشارت دنيا وعده
لقا است ومژده آخرت تحقيق آن وعده حضرت شيخ الاسلام قدس سره فرموده که ولي را دو بشارت است در دنيا شناخت ودر عقبي نواخت درين سراي مجاهده ودر آن سراي
نور مشاهده اين جهان صفا ووفا وآنجا رضا ولقا شعر از نعمت اين جهان تنهاي تو بس است ؛ وز دولت آنجهان لقاي تو بس است لَا تَبْدِيلَ نيست بدل کردن
لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ مر سخنان خداي را يعني در وعده او خلاف نيست ذٰلِكَ آن تبشير موعود هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن است رستکاري بزرگ که فهم هيچ کس در نيابد
وعقل هيچ زيرک بکنه آن نرسد وَلَا يَحْزُنْكَ وبايد که اندوهگين نکند ترا اي محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار از شرک ربوبيت وتکذيب نبوت ومشاورت بر قتل

تو یا سخنانی که در خوار داشت تو میگویند بیت بانگ سگ دان حدیث بدگویان ؛ قرص مه را ز بانگ سگ چه زیان إِنَّ الْعِزَّةَ بدرستی که غلبه لِلَّهِ
جَمِيعًا ط همه مر خدای راست و دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد وَهُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا مر اقوال ایشان را هرچه بجد و هزل میگویند الْعَلِيمُ ه دانا باحوال ایشان در
هر عزیمت و نیت که دارند و فراخور آن ایشان را جزا خواهد داد أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید که بتحقیق مر خدای راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانها است از ملایکه
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ ط و هر که در زمین است از جن و انس چون اینها که اشراف ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس از ایشان نرسد که دعوی
شرکت کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت
است وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ و چه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ ط بجز خدای شریکان را یا متابعت
میکنند آنانکه جز خدای را می پرستند و مخلوق حق را شریک حق تعالی می سازند زیرا که شرکت در ربوبیت محال است بلکه إِنْ يَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنند در عبادت
شرکا إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را که به بتان گمان شرکت حق برده اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ه نیستند مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت
تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانکه میگوید هُوَ
الَّذِي اوست آن کسیکه بقدرت کامله جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت برای شما شب را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید در آن و از تعب تردد روز بر آسائید
وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ط و گردانید روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمائید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لَآيَاتٍ
هر آینه نشانها است بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ه مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و در آن تدبر و تفکر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند جمعی
از بنی مدلج که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملایکه را بفرزندی گرفت سُبْحَانَهُ ط پاک است حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ ط اوبی نیاز است اتخاذ ولد
چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری کم نام تا بولد اسمی و سمعی پیدا
کند و بعد از وی وارث امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از منفی بود یا گوییم که ولد بعضی از والد است
پس اینصورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد بیت
بود کمال غنا از صفات ذاتی او ؛ کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج ؛ و اشارت ببیان غنای حق این است لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست از روی
مالکیت آنچه در آسمانها است و از نفائس علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از بدایع سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شما ای
مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ از هیچ حجتی و برهانی بِهَٰذَا ط باین که خدای فرزند فرا گیرد أَتَقُولُونَ آیا میگویید عَلَى اللَّهِ بر خدای بدروغ و افترا مَا لَا
تَعْلَمُونَ ه آنچه نمیدانید قُلْ بگوای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ به تحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را با تجاذ
ولد و اضافت شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ ه رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند مَتَاعٌ مر ایشان راست برخورداری اندک فِي الدُّنْيَا
در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت دارند و سهل فرصتی را نگذرانند و بگذارند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ
پس بچشانیم ایشان را الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت یعنی دائم و بی انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر ما يَكْفُرُونَ ه کافر میشدند
وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ م خبر نوح پیغمبر إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند
يَا قَوْمِ ای قوم من إِنْ كَانَ كَبُرَ اگر هست که بزرگ شده و گران گشته عَلَيْكُمْ بر شما مَقَامِي اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی است
از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و آزار ایشان را تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت
رسید و گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد درنگ من در میان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت حق و تصدیق نموده
مرا می رنجانید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فَأَجْمِعُوا پس گرد آرید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن با جمع
کنید خداوندان امور را مر اد امرا و روسای قوم اند وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکای حق میدانید لمحض سخن آنکه شما هم بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ
لَا يَكُنْ پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید
از مکاره آنچه اراده شما است وَلَا تُنْظِرُونِ ه و مرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان دلیل است بر آنکه نوح ع در مقام توکل ثابت قدم بوده
و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشان را خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود مِنْ أَجْرٍ مزدی که باعراض شما از من فوت

شده باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برای دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای و او مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض کنید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام
أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۞ از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس خلاف امر نکنم و اجر رسالت از غیر حق نخواهم فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند
بر تکذیب او و بعد از الزام حجت فرستادیم بر ایشان طوفان فَنَجَّيْنَاهُ پس ما نجات دادیم نوح علیه السلام را از غرق شدن وَمَنْ مَعَهُ و آنها را که با وی بودند فِي الْفُلْكِ
در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و اناث وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل کشتی را خَلَائِفَ باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
و غرق کردیم بطوفان آنان را که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او فَانْظُرْ پس بنگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین كَيْفَ
كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیت هم تسلیه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام و هم
تهدید اهل کفر و ضلالت است ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِ از پس نوح علیه السلام رُسُلًا فرستادگان را إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقوم وی
هود علیه السلام را بقوم عاد و صالح علیه السلام را بقوم ثمود و ابراهیم علیه السلام را بقوم بابل و شعیب ع را باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان من بایشان بِالْبَيِّنَاتِ
بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبر فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند
یعنی نگرویده بودند بِهِ بدان مِنْ قَبْلُ پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعث بر همان تیره سلوک نموده بودند با ایمان نیاوردند با آنکه
تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق كَذَٰلِكَ مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ
بر دلهای از حد درگذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ
موسی بن عمران و برادر او هارون علیهما السلام را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا بآیتهای
ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت نه نمودند وَكَانُوا و بودند ایشان قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی
جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا علیهم الصلوة والسلام و تهاون بآیات کبیر فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا
از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه برایشان نمود قَالُوا گفتند از فرط عناد و تمرد إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه تو آورده
و معجزه نام کرده لَسِحْرٌ مُبِينٌ ۞ هر آینه جادویی است آشکارا قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مر قائلان این قول را أَتَقُولُونَ آیا میگوئید لِلْحَقِّ مر سخن راست
و معجزه روشن لَمَّا جَاءَكُمْ آن هنگام که بشما آمد که این سحر است أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر است اینکه من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی این جادویی نیست وَلَا
يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران بمراد نرسند قَالُوا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی علیه السلام را أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو بما لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا
وَجَدْنَا از آنچه یافته ایم عَلَيْهِ بران آبَاءَنَا پدران خود را مراد عبادت فرعون است یعنی آمدی تا ما را از پرستش فرعون باز داری وَتَكُونَ و باشد لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ
مر شما هر دو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَكُمَا و نیستیم ما مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون
جمعی را از ملازمان خود ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف
گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی ع قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ
گفت مر ایشان را موسی ع أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما افکنندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا چون بیفکندند جادوان حبال و عصای خود را
و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم شکل مار نمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی ع مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ آنچه آورده اید شما جادویی است نه آنچه من
آورده ام و فرعونیان او را سحر میگویند إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و نا چیز سازد إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستیکه
خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ۞ کار تباه کاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده ام از
احکام الهی بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۞ و اگرچه کراهت دارند کافران
آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارت بدین معنی است مثنوی
حق تعالی از غم و خشم و خصام ۞ کی گذارد اولیا را در غرام ۞ مه فشاند نور و سگ وع وع کند ۞ سگ ز نور ماه کی مرتع کند ۞ خس خسانه میرود بر روی آب ۞
آب صافی میرود بی اضطراب ۞ مصطفی مه میشکافد نیم شب ۞ ژاژ میخاید ز کینه بولهب ۞ آن مسیحا مرده زنده میکند ۞ وان جهود از خشم سبلت میکند
فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی ع در مبداء امر إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی ع و آنچنان بود که چون موسی ع از مدین بمصر آمده
بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نه نمودند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ با وجود ترس مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ

و ترس از گروه خود یعنی از پدران و رؤسای قوم و مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود اَنْ یَّفْتِنَهُمْ
آنکه عذاب کند فرعون مر ایشانرا یا رجوع کنند آبای ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشانرا بکفر وَاِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی فِی الْاَرْضِ
در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَاِنَّهٗ و بدرستی که بود لَمِنَ الْمُسْرِفِیْنَ هر آینه از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت
وَقَالَ مُوْسٰی و گفت موسی علیه السلام مر آن مؤمنان را وقتیکه آثار خوف از ایشان مشاهده نمود یٰقَوْمِ ای گروه من اِنْ كُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ اگر هستید شما که گرویده اید
بِاللّٰهِ بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَیْهِ تَوَكَّلُوْٓا پس برو توکل کنید و کار خود باو گذارید اِنْ كُنْتُمْ مُّسْلِمِیْنَ اگر هستید
شما گردن نهادگان مر احکام قضای او را و انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه متعلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول
آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند
توکل تعلق دل است بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تأثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابهٔ میت در پیش غاسل
نظم
هر که در بحر توکل غرق گشت ۔ همتش از ماسوی الله درگذشت ۔ این توکل گرچه دارد رنجها ۔ فهو حسبه بخشد از وی گنجها ۔ و چون موسی علیه السلام
ایشانرا بتوکل فرمود فَقَالُوْا پس گفتند عَلَی اللّٰهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرون است
بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشانرا بر ما مسلط
مساز تا بدست ایشان معذب شویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشایش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكٰفِرِیْنَ از گروه ناگرویدگان یعنی از کید
و قصد ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون بفرمود
تا مساجد و معابدی که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشانرا از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی علیه السلام را فرمود تا درون خانهای
ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید وَاَوْحَیْنَآ و وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰی وَاَخِیْهِ بموسی و برادر او هارون علیهما السلام
اَنْ تَبَوَّاٰ لِقَوْمِكُمَا آنکه فرا گیرید جای باز گشت برای قوم خود بِمِصْرَ بُیُوْتًا در شهر مصر خانها که رجوع کنند بآن جهت پرستش خدای تثنیه ضمیر ایشان اشارت
است بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبلهٔ آن متعلق است بامام قوم چه دران محل امام ایشان موسی و هارون علیهما السلام بود وَّاجْعَلُوْا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما برادر و
قوم شما بُیُوْتَكُمْ خانهای خود را که فرا گرفته اید قِبْلَةً مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گذاردی وَّاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز
را دران موضع جمع ضمیر بجهت آن است که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ و بشارت ده ای موسی مؤمنانرا بنجات دنیا و درجات عقبی
توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت است و آن موسی علیه السلام بود وَقَالَ مُوْسٰی و گفت موسی علیه السلام در دعای خود که رَبَّنَآ ای آفریدگار ما
اِنَّكَ اٰتَیْتَ بدرستی که تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَاَهٗ فرعون و گروه او را زِیْنَةً چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَّاَمْوَالًا و داده ایشانرا
مالها از نقود و انعام و ضیاع فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا ابن عباس رض فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوههای که دران معادن ذهب و فضه و زبرجد
بود و همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او دران مواضع روان بود و بدین سبب مال بسیار بجوده تصرف قبطه در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان
گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار دعا کرده گفت رَبَّنَا
ای آفریدگار ما ایشانرا داده لِیُضِلُّوْا تا گمراه کنند بندگان ترا عَنْ سَبِیْلِكَ از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما
محو فرست عَلٰٓی اَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منقلب ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رح گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ
شد بر همان شکل و نقش که داشت و سدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شده و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام
دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ و سخت گیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فَلَا یُؤْمِنُوْا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی الهی دانسته
بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حَتّٰی یَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ تا به بینند عذاب دردناک
که آن غرق است در دریای قلزم قَالَ گفت خدای قَدْ اُجِیْبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَّعْوَتُكُمَا دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی دعا میکرد و
هارون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک است ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِیْمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام
حجت و تعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعٰٓنِّ و پیروی مکنید در تعجیل سَبِیْلَ الَّذِیْنَ راه آنانکه
از فرط جهالت لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که وعدهٔ حق سبحانه بوفا می انجامد در وقت آن ۔ مصرع ۔ کارها موقوف وقت آمد نکهداندید و ۔ و چون وقت عذاب قوم در رسید

وحي آمد بموسى عليه السلام كه با قوم خود از مصر بيرون رو كه قبطيان را هنگام عذاب آمد موسى عليه السلام با جمعي بني اسرائيل متوجه شام شدند و بجنيد درياي قلزم رسيده فرعون
با لشكر از عقب رسيد و بدعاي موسى عليه السلام دريا شكافته شد و تفاصيل اين واقعه در سوره شعرا سمت ذكر خواهد شد ان شاء الله تعالى القصه بني اسرائيل بسلامت
از دريا بگذشتند چنانچه حق سبحانه ميفرمايد وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانيديم ما فرزندان يعقوب را الْبَحْرَ از درياي قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پي در آمد
ايشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشكريان او بَغْيًا براي ستم كردن بر بني اسرائيل وَعَدْوًا و از جهت از حد بيرون بردن در جفاي ايشان پس چون بكنار
دريا رسيدند و اسب فرعون سوي ماديان كه جبرئيل عليه السلام بران سوار بود بدريا در آمد و لشكر متابعت نموده همه مر خود را بدريا افكندند و فرعون همچنانست كه بدريا در آيد اما
مركب وا او را مي برد حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دريافت او را غرق شدن و دانست كه هلاك خواهد شد قَالَ آمَنْتُ گفت ايمان آوردم من و بگرويدم
أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ بآنكه نيست معبودي مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مگر آن خداي كه بدعوت موسى عليه الصلوة والسلام آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرويده اند بدو بني اسرائيل وَأَنَا
مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگان باشم مر حكم او را و در مدارك آورده كه فرعون معني واحد را سه نوبت بسه عبارت تكرار كرد از غايت حرصي كه بر قبول آن داشت
چون ايمان باس بود بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت ديگر مره واحده كافي باشد و بعد از آنكه فرعون اين سخن گفت حق تعالى با جبرئيل عليه السلام در جواب او فرمود
كه آلْآنَ آيا ايمان مي آري اكنون كه اختيار نماند وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنكه تو نافرماني كردي قَبْلُ پيش از اين و فرمان پيغمبر من نشنودي وَكُنْتَ و بودي تو
مِنَ الْمُفْسِدِينَ از جمله گمراه كنندگان هم در مدارك و در تبيان و غير آن از تفاسير آورده اند كه روزي جبرئيل عليه السلام بديوان مظالم فرعون آمد و اين صورت فتوي
بوي نمود كه حكم امير چيست در شان بنده كه نشو و نما در ميان مال و نعمت خداوند يابد و بتربيت او از ساير مماليك ممتاز گردد پس كفران نعمت پيش آورده و دعوي خواجگي
آغاز كرده فرمان مولاي خود نبرد و فرعون بدست خود در ذيل فتواي او نوشت كه ميگويد ابو العباس وليد بن مصعب كه سزاي بنده كه بر سيد خود بيرون آيد و در نعمت او
كافر گردد آن است كه او را در دريا غرق سازند جبرئيل عليه السلام آن خط را فرا گرفت و در آن محل كه فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ايمان مي نمود جبرئيل عليه السلام
آن خط را بدو نمود و گفت هم بفتواي تو با تو عمل كرده اند پس جبرئيل مشتي از لوث دريا برداشت و در دهان آن لعين انداخت از آن جهت كه ايمان نياورد چه ميدانست
كه اين ايمان باس است و مقبول نيست بلكه براي زيادتي اهانت و خواري وي و گفت كه اكنون ميگوئي كه زمام اقتدار تو از قبضه اختيار تو در رفت وقت ايمان آوردن
تو گذشت بيت وقت هر كار نگهدار كه نافع نبود : نوشدارو كه پس از مرگ به بيمار دهند : فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز برهانيم ما بِبَدَنِكَ از
آب يعني قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا بر روي آب آريم آورده اند كه چون فرعون و قوم او غرقه گشتند بني اسرائيل را دغدغه شد كه فرعون هلاك نشده و دم بدم
سازكرده لشكر را از دريا بگذرانند و از عقب ما در آيد حق سبحانه و تعالى تن فرعون را بر روي دريا آورد و باز هي كه در بر داشت و بدن او را چي شناختند تا بني اسرائيل تن فرعون
بي روح ديده تسلي يافتند و از اين است كه بعضي از علما بدن بمعني درع داشته اند و آمدن آن بر بالاي آب با آنكه طبع او مقتضي رسوب در آب است آيتي باشد از آيات قدرت
رباني و در زاد المسير آورده كه بقيه قوم فرعون كه در مصر بودند غرقه شدن او مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزاير بصيد مرغ و ماهي مشغول است حق سبحانه وحي كرد
بدريا كه فرعون را بكناره افكند تا مصريان به بينند پس دريا او را بر زمين بلند چنانچه همه كس او را ديدند و از اينجا است كه در معني ننجيك ببدنك فرموده اند كه نلقيك
على نجوة من الارض و بر هر تقدير بدن ترا از دريا بر آريم لِتَكُونَ تا باشي لِمَنْ خَلْفَكَ براي كسي كه از پس تو آيد آيَةً نشانه كه بتو عبرت گيرد و دانند كه مملوك و مقهور بوده است
از دعوي مالكيت و قاهريت بنده كه خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند چرا صداي انا ربكم الاعلى بسمع جهانيان رساند نظم عاجزي كو اسير خواب و خورست
لاف قدرت زند چو بيخبرست : صاحب اقتدار چون باشد : آنكه در نفس خود زبون باشد : وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستي كه بسياري مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا
از آيات قدرت ما لَغَافِلُونَ بيخبر اند ايشان را نه در آن فكري و نه از آن عبرتي وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستي كه ما جاي داديم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان يعقوب عليه السلام
بعد از هلاك فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جاي بسزا و شايسته چنانچه از وعده صدق ما بسر بد و آن ولايت شام بود و بعد از آن مصر وَرَزَقْنَاهُمْ و روزي داديم
ايشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاكيزها و چيزهاي لذيذ و بقول جمعي اينجا مراد از بني اسرائيل يهود عصر پيغمبر آخر الزمان عليه السلام اند كه ايشان را در يثرب جاي داد و خرماي خشك
و تر بر ايشان ارزاني داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نكردند در امر دين خود يا در شان حضرت محمد مصطفى عليه الصلوة والسلام حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتي كه آمد
بديشان علم تورات و احكام آن و در آن اختلاف كردند بتاويل تا زماني كه عالم شد بمبعوث احمدي و صفات محمدي عليه الصلوة والسلام و به تحريف و تغيير آن مشغول
گشتند و گفته اند آن علم قرآن است كه فرود آمد و سبب اختلاف يهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستي كه پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حكم كند ميان ايشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخيز فِيمَا كَانُوا در آن چيز كه بودند كه از روي عناد يا جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن چيز اختلاف ميكردند از حكم تورات يا امر پيغمبر عليه الصلوة والسلام فَإِنْ
كُنْتَ پس اگر هستي تو فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ از آنچه ما فرستاديم بر تو از قصص و احكام فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس از آنانكه يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ

ميخوانند كتاب را مراد جنس كتب است مِن قَبْلِكَ پيش از تو يعني از اهل كتاب چه اين منزل محقق است نزد ايشان و مثبت در كتب ايشان مخاطب حضرت پيغمبر
عليه الصلوة والسلام است و مراد امت‌اند و در زاد المسير آورده كه اِن بمعني ماي نافيه است يعني تو در شك نيستي اما براي زيادتي بصيرت سوال كن از اهل كتاب
لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستيكه آمد بتو بيان راست و درست مِنْ رَّبِّكَ از آفريدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شك آورندگان
اصح اقوال آن است كه در امثال اين مخاطبان صورت خطاب بتوجه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام معصوم و محفوظ است از شكوك و شبهات و در انچه بروي
منزل شده و از همين قبيل است اين خطاب ديگر كه وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا از كسانيكه تكذيب كردند بِآيَاتِ اللهِ مر آيتهاي خدا را كه قرآن است
فَتَكُونَ پس باشي اگر تكذيب كني مِنَ الْخَاسِرِينَ از زيان زدگان اِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ بدرستي كه آنانكه واجب شده است عَلَيْهِمْ بر ايشان كَلِمَتُ رَبِّكَ
قول پروردگار تو يعني قولي كه در لوح محفوظ نوشته كه ايشان بر كفر ميرند و ملائكه را بدان خبر داده و گفته اند كلمه آنست كه لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ يا هؤلاء في النار ولا
ابالي و بر هر تقدير كه چون كلمه در شان ايشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُونَ ايمان نمي آرند زيرا كه كلام حق سبحانه دروغ نيست و چون سبب اصلي مر كافران ايشان را
تعلق اراده الله باشد بدان مفقود است مطلقا ايمان نميارند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ و اگرچه آيد بر ايشان هر آيتي كه اقتراح ميكنند حَتَّى يَرَوُا تا ببينند
الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب دردناك را كه نامزد ايشان باشد و بعد از نزول عذاب ايمان ايشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و ساير امم ماضيه را سود ني
داشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبيان آورده كه اكثر نحويان بر آنند كه لولا اينجا بمعني ماي نافيه است يعني نبودند اهل ديهي از ديه هاي عاصيه كه بوقت نزول
عذاب آمَنَتْ ايمان آوردند فَنَفَعَهَا پس سود رسانيد اهل آن ديه را اِيمَانُهَا ايمان ايشان در آنوقت اِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم يونس عليه السلام كه ايشان
لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ آن هنگام كه ايمان آوردند برداشتيم و بيرون برديم از ايشان در آن وقت عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائي را فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا در
زندگاني دنيا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار گردانيديم ايشان را اِلَى حِينٍ تا هنگام رسيدن اجلهاي ايشان و بر هر تقدير اين معني كه گفته شد استثنا در الا قوم يونس
متصل بود و نفع بايمان بأس مخصوص باشد باين قوم و مستثني باشد از حكم آن آيت فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا و جمعي بر آنند كه معني
آيت اينست چرا اهل قريه ايمان نياوردند قبل از معاينه عذاب و تعجيل نكردند پيش از حلول آن تا نفع كردي ايشان را ايمان ليكن قوم يونس عليه السلام چون امارات
عذاب مشاهده نمودند تاخير نكردند ايمان خود را تا بوقت حلول عذاب بايمان آوردند بر اين تقدير استثنا منقطع باشد و قصه يونس عليه السلام بر سبيل ايجاز چنان بود
كه حق سبحانه او را باهل نينوي فرستاد از ارض موصل و مدتي ايشان را بخداي دعوت كرد و ابا نموده وي را ميرنجانيدند آخر تنگ آمد و گفت الهي قوم من مرا تكذيب
كردند فَانْزِلْ عَلَيْهِمْ نقمتك حق سبحانه اجابت فرموده گفت خبر ده قوم خود را كه بعد از سه روز يا چهل روز عذاب بشما فرود آيد يونس عليه السلام ايشان را خبر داد
و از ميان قوم بيرون رفته در شكاف كوهي پنهان شد چون زمان موعود نزديك رسيد حق تعالي بمالك دوزخ خطاب كرد كه بمقدار شعيره از سموم دوزخ بر آن
قوم فرست مالك فرمان الهي بجا آورد و آن سموم بصورت ابر سياه با دود غليظ و شرارت آتش همه گرد مدينه نينوي را فرا گرفت اهل شهر دانستند كه يونس عليه السلام
راست گفته روي بملك خود آوردند و او مرد عاقل بود فرمود كه يونس عليه السلام را طلب كنيد چندانچه طلبيدند نيافتند ملك گفت اگر يونس عليه السلام برفت خدائيكه
ما را بدو دعوت ميكرد باقي است و دانا و شنوا اكنون هيچ چاره نيست الا آنكه بعجز و شكستگي و تضرع بدرگاه او بريم پس ملك سر و پا برهنه پلاسي در پوشيد
و رعايا بهمين صورت روي بصحرا نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فرياد در گرفتند كودكان را از مادران جدا كردند و بيكبار نيتها خالص ساخته آواز برداشتند
كه آمنا بما جاء به يونس عليه السلام و از اول ذي حجه تا عاشر محرم بدين وجه مي ناليدند و درين چهل روز از فغان و ناله نياسوده درماندگي و بيچارگي بموقف
عرض ميرسانيدند مثنوي چاره ما ساز كه بي ياوريم ؛ گر تو براني بكه رو آوريم ؛ بي طرفيم از همه سامان شده ؛ جز تو نداريم نوازنده ؛ پيش تو گر بي سر و پا آمديم
هم باميد تو خدا آمديم ؛ قومي گفتند خداوندا يونس عليه السلام ما را گفته كه بندگان بخريد و آزاد كنيد ما بندگان توايم تو كريم خود ما را از عذاب آزاد كن جماعتي ديگر
مي ناليدند كه آشنا يونس عليه السلام ما را خبر داد كه تو خداوند فرموده كه بيچارگان و درماندگان را دست گيريد ما بيچاره و درمانده ايم بفضل خود ما را دستگير بعضي ديگر
بعرض ميرسانيدند كه اي پروردگار ما يونس عليه السلام از قول تو بما ميفرمود كه هر كه بر شما ستم كند از وي در گذرانيد خدايا ما بگناه بر خود ستم كرده ايم از ما عفو كن برخي
ديگر بدين گونه ادا ميكردند كه خدايا يونس عليه السلام ما را ميگفت كه پروردگار من گفته است كه سائلان را رد مكنيد ما سائلان روي بدرگاه كرامت آورده ايم ما را رد
مكن بيت ما تهيدستان بر آورديم دستي در دعا ؛ نقد فيضي نه برين دستي گنهكار همه ؛ قاضي حاجات درويشان و محتاجان توئي ؛ پس روا كن از
از كرم حاجات بسيار همه ؛ القصه روز چهلم كه آدينه بود و عاشوراء دعاي شان از اثر مناجات دلسوز ايشان ظهور نموده برات نجات از ديوان رحمت
نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت مائده رافت بر مفارق ايشان افكنده يونس عليه السلام بعد از چهل روز متوجه نينوي گشته ميخواست كه از حال قوم خبر گيرد

چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود گفت من ایشان را از عذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت اگر من
برین شهر روم مرا کذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصهٔ رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ انبیا و صافات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آورده
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی‌آوردند غبار ملال بر آئینهٔ دل بی‌غل مبارک آنحضرت می‌نشست حق
سبحانه این آیت فرستاد و ایمان خلق را به مشیت خود باز بست و فرمود أَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمان را حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
تا گردند مومنان بی مشیت من این آیه منسوخ است بآیهٔ قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
مگر باراده و توفیق و قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و می‌گماریم عذاب را یا خشم میکنیم یا مسلط میکنیم شیطان را حفص بیاء میخواند یعنی خدای غضب میکند
عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمیکنند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگوای محمد مشرکان را که طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیدهٔ
سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیز هست در آسمانها از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع
الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ
قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکمت من واقفه است که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس آیا چشم میدارند این مشرکان إِلَّا مگر ایامی یعنی
وقعهارا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذاب است
قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذاب را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي
پس ما برهانیدیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را هر گاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آید وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان
كَذَٰلِكَ همچنین که نجات دادیم رسل و متابعان ایشان را حَقًّا عَلَيْنَا وعده راست و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ
نجات میدهیم گرویدگان را که محمد علیه الصلوة والسلام و اصحاب وی و متابعان او قُلْ بگوای محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است
إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من بیان کنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نمی‌پرستم
آنانرا که تَعْبُدُونَ شما می‌پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و ملایکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ ولیکن پرستش میکنم خدای را الَّذِي
يَتَوَفَّاكُمْ آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشان است وَأُمِرْتُ و مامور شده‌ام
أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان با حکام الهی و اخبار انبیا علیهم السلام وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بمن که
بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین یعنی خالص ساز آنرا حَنِيفًا در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ
و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام است وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
مَا لَا يَنْفَعُكَ آن چیزی را که سود نکند ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فروگذاشتن آن فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی آنچنین
چیزی را فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آنهنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ
واگر برساند خدای بتو مرضی یا سختی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا إِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو
صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق سبحانه متفضل است
بارادت خیر بر بندگان خود بی استحقاق از ایشان بیت درویش تو در مصلحت خویش چه دانی : خوش باش کرت نیست که بی مصلحتی نیست يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل
خود را مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربان است پس بطاعت
امید در رحمت او بندید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما
و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت با ایمان و طاعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي جز این نیست که راه می‌یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منفعت او
عاید بدو است وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس همین است که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدو است وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُمْ
بِوَكِيلٍ بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد و مباطی فرموده که آیهٔ السیف ناسخ این آیت است وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آن چیزی
که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ آن وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و در ایذائیکه بتو رسد شکیبائی ورز حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتیکه حکم کند

ع ۱۵

خدای بنصرت تو یا امر کند بقتال و ثنی و جزیه کتابی وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ، و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرایر و محتاج
بحجه و گواه ندارد
بیت
ای نسبیدی تا سیاهی کرده تا لوح و قلم : یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سورة هود علیه السلام مائة و ثلاث و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓر وقف و احقاف فرموده که حروف مقطعه بنسبت اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و موید این قول است انکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود
که سر الله فلا تطلبوه بعضی بر آنند که معنی الٓر آن است که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد
پس این کلمه مشتمل است بر وعده و وعید كِتَابٌ این کتابی است صفت و انکه أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است آيَاتُهُ آیتهای او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است بنظم محکم
چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیة آیة یا تفصیل یافته است در انچه بندگان بدان محتاج اند یعنی
مبین شده است مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک حکم کننده یا حکمت کننده خَبِيرٍ دانا بهمه چیزها است أَلَّا تَعْبُدُوا برای انکه تا نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را إِنَّنِي لَكُمْ بدرستیکه
من شما را مِنْهُ از وی یعنی با مروی نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر احکام
و تفصیل آیات برای آن است تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ
تا برخورداری دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و خرسندی إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی
نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضا است بانچه دوست دهد از نعمت و صبر بر انچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری قدس سره مذکور است که بر
خورداری نیکو آن است حاجت به دوستان بر دست وی گزارده شود وَيُؤْتِ و بدهد خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند فضلی را در دین فَضْلَهُ ثواب و جزای فضل
او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او جرجانی قدس سره گفته که ذو فضل آن است که در دیوان ازل نام
و نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصرع آنرا که بداده اند و بازنگیرند : وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض
کنید از متابعت من فَإِنِّي پس بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت است و در تیسیر گوید که روز بدر گفته اند
بمزید شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا مدیکه مرده و مردار میخوردند إِلَى اللَّهِ بسوی مجازات خدا است مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
و او بر همه چیزها از احیاء و اماته و تعذیب قَدِيرٌ توانا است آورده اند که جمیع مشرکان بی باک که عداوت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام می ورزیدند بجهت
مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده ها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراگیریم در عداوت محمد علیه الصلوة
و السلام کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق سبحانه آیت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم میگیرند سینهای خود را بر عداوت
حبیب من یا دو تا میگردانند آنرا و تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند مِنْهُ
از خدا أَلَا حِينَ بدانید آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند يَعْلَمُ میداند خدای مَا يُسِرُّونَ انچه پنهان
میکنند در سینه وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند انچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان به نسبت علم وی یکسان است إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او دانا است بِذَاتِ
الصُّدُورِ ه باسراری که در سینها است و گویند ذات الصدور دلها اند حق سبحانه مضمرات آن را می داند
بیت
ایکه در دل نهان کنی سری : انکه دل آفرید میداند
در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام
آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی و لاف یکجهتی و هواداری زدی اما ظاهرش بخلاف باطنش بود درونش تیره و برونش روشن می نمود و حق سبحانه خبث عقیدت او را
بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مار است درونش زهر و بیرونش نقش و نگار
بیت
صورت ظاهر ندارد اعتبار : باطنی باید مبرا از هر غبار

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ

و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانات اند إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای است رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت یا در لفظ علی که مفید وجوب
است در شرع بجهت تحقیق اصول رزق است بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدا است یا بمعنی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر خواهد
بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند خدای تعالی مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوان در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات اصحاب

کشاف آورده است مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کُلٌّ همه که یاد کرده شده از دواب از
مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمینها را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخر او آدینه وَكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش
او بر آب در برخی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبداء آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی باد را بیافرید و
بر بالای او بداشت و عرش او بر زبر آب جای داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش
و آب و باد را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود أَيُّكُمْ کدام شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است بدین
نعمت یا تصدیق که کاملتر است در قرار عرش بر آب و تفوق آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گوئی تو ای محمد مر قوم خود را إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته
شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند إِنْ هَذَا نیست این سخن که در باب بعث میگوئید إِلَّا سِحْرٌ
مُبِينٌ مگر مانند سحری آشکارا در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذابی که وعده کرده‌ایم إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا
آن هنگام که شمرده شود یعنی وقت معلوم لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزا مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید روزی
که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدر است لَيْسَ مَصْرُوفًا نباشد آن عذاب باز داشته عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد
و سلمی فرموده است که این عذاب قتل جبرئیل ع مر مستهزیان راست چنانچه مضمون إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ از ان خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است جهات ایشان را مَا كَانُوا آنچه بودند
از روی جهل بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بدان استهزا میکردند و بر وقوع آن استعجال می‌نمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً
از نزد ما نعمتی و رحمتی که دریابد لذت آن را ثُمَّ نَزَعْنَاهَا پس باز ستانیم آن را مِنْهُ از وی إِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستیکه او ناامید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما كَفُورٌ
ناسپاس است در نعمت گذشته وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را نَعْمَاءَ نیکوئی چون صحت و غنا بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر
لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بد می آمد و دور شد از من إِنَّهُ بدرستی که انسان لَفَرِحٌ شادمان است
بنعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت و قیام بحق آن إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه شکیبائی نمودند
در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و بلا أُولَئِكَ آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند لَهُمْ
مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ العالم فرموده که در جنت نعیمی است که همه نعیم بهشت در جنب آن
محقر و مختصر باشند یعنی مشاهده انوار لقا بیت ما را بهشت بهر لقا بود در خور است :: بی پرتو جمال تو جنت محقر است :: آورده‌اند که کفار عرب از روی تعصب
و عناد اقتراح آیات حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوة والتسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب قدیم بطریق تهاون و استهزا سلوک می‌نمودند از جمله اقتراح
ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداد یا ملکی را بتصدیق تو نفرستاد و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل میشد
حق سبحانه و تعالی برای تهییج آنحضرت در ادای رسالت و عدم موالات هر دو انکار ایشان آیت فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی
امام ماتریدی رح میگوید استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَى برخی از آنچه وحی کرده شده إِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکان است
از سب آلهه وَضَائِقٌ بِهِ و تنگ است باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو أَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ
كَنْزٌ بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوت او بسبب این مقالات
از ادای رسالت باز ممان إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ جز این نیست که تو بیم کننده‌ای بر تو انذار است و بس تو در آن تقصیر نمی‌نمائی پس چیز از رد و انکار ایشان تنگدل مباش
شد بیت در شب مهتاب مه را ز سماک :: از سگان و وعوع ایشان چه باک :: وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ و خدای بر همه چیزها گواه است یا نگهبان
یا کارگزار که کارها او گزارد و نگهدار آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کافران افْتَرَاهُ
محمد بر می‌بافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم
مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته از نزدیک خود یعنی زعم شما آن است که قرآن را از خود بر میتوان بافت و من این کلام بسبب آنکه از خود میسازم شما فصحای عرب اید پس باید که شما
نیز قادر باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادرتر باید جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشای اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید هر که را

معاونت بر معارضه هرگز توانید مِن دُونِ اللهِ بجز خدای اِن کُنتُم صَادِقِینَ ه اگر هستید شما راستگویان که این کلام مفتری و مختلف است و چون ایشان از
معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیت دیگر آمد فاتوا بسورة من مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فَاِن لَّم یَستَجِیبُوا لَکُم پس اگر اجابت
نکردند مر شما را و آنچه گفتند از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مومنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای
حمایت پیغمبر علیه السلام و میگفتند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را مفتری میگویند شما نیز با مفترای او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیایند فَاعلَمُوا
پس بدانید که اَنَّمَا اُنزِلَ آنچه فرو فرستاده شد بِعِلمِ اللهِ بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاصه اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید بمعاش
و معاد وَاَن لَّا اِلٰهَ و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا اِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بآنچه غیر او نداند و قادر است بدانچه غیر او نتواند فَهَل اَنتُم پس آیا هستید شما
مُسلِمُونَ ه ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز میتواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شده مَن کَانَ هر که باشد از روی همت
یُرِیدُ الحَیٰوةَ الدُّنیَا خواهد زندگانی دنیا وَزِینَتَهَا و آرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام است
مر جمیع مردمان را هر که از ایشان باحسان و اعمال که از و صادر شود برخورداری دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد نُوَفِّ اِلَیهِم به تمام باز گذاریم بدیشان
اَعمَالَهُم جزای کردارهای ایشان را فِیهَا در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُم فِیهَا و ایشان در دنیا لَا یُبخَسُونَ ه کاسته نشوند
یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اُولٰئِکَ الَّذِینَ آن گروه آنانند که لَیسَ لَهُم نباشد ایشان را فِی الاٰخِرَةِ در آن سرای دیگر اِلَّا النَّارُ ه مگر آتش دوزخ چه ایشان را
استیفای مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و بعزائم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده وَحَبِطَ و تباه گشت
مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند فِیهَا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان عمل خالص نبوده اند وَبَاطِلٌ و ناچیز است فی النفس الامر مَا کَانُوا
یَعمَلُونَ ه آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن اَفَمَن کَانَ آیا هر که باشد عَلٰی بَیِّنَةٍ بر برهانی مِّن رَّبِّهِ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق حق
وَیَتلُوهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِّنهُ گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد با کسی که زینت دنیا
طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند و گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند یا هر مومن مخلص و شاید پیغمبر علیه السلام است گفته اند صاحب بینه پیغمبر علیه الصلوة والسلام است
و تابع اوست شاهدی که آن جبرئیل ع است یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی رض یا صورت آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هر که بدیده انصاف در و نگریستی انوار حق
و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده نمودی شعر ای صبح سعادت جبین تو هویدا :: آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی :: بعضی بر آنند که بینه قرآن است و تلوه
یعنی یقروه و شاهد جبرئیل علیه السلام است با لسان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام یا اعجاز نظم او و اگر تلوه بمعنی یتبعه دارند شاید انجیل است و در زاد المسیر
آورده که انجیل قرآن است بتصدیق و بشارت اگرچه قبل از و نازل شده است وَمِن قَبلِهِ و پیش انجیل یا قرآن تابع او بوده کِتَابُ مُوسٰی کتاب موسی
یعنی توراة چه او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق است مر قرآن را اِمَامًا در حالتیکه توریت پیشوا بوده مر اهل دین را وَّرَحمَةً
و سبب بخشایش بر منزل علیهم که مومنان اند اُولٰئِکَ آن گروه که صاحب بینه اند یُؤمِنُونَ بِهٖ میگروند بقرآن وَمَن یَّکفُر بِهٖ و هر که کافر شود بقرآن
مِنَ الاَحزَابِ از گروهی چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشان است در عداوت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فَالنَّارُ مَوعِدُهٗ پس آتش دوزخ وعدگاه اوست
و لامحاله بدان رسد فَلَا تَکُ پس مباش فِی مِریَةٍ مِّنهُ در گمان از این موعد اِنَّهُ الحَقُّ بدرستی که این وعده درست و راست است مِن رَّبِّکَ از پروردگار تو
وَلٰکِنَّ اَکثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر از مردمان لَا یُؤمِنُونَ نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند وَمَن اَظلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افتَرٰی از آنکس که بر بندد
عَلَی اللهِ کَذِبًا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند برای او اُولٰئِکَ آن گروه مفتریان یُعرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف
عَلٰی رَبِّهِم بر پروردگار خود وَیَقُولُ الاَشهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی
دهند که هٰؤُلَاۤءِ الَّذِینَ این گروه آنانند که از روی عناد کَذَبُوا عَلٰی رَبِّهِم دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک اَلَا لَعنَةُ اللهِ
بدانید که لعنت خدای عَلَی الظّٰلِمِینَ بر ستمکاران است یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید الَّذِینَ
یَصُدُّونَ آنانکه باز میدارند مردمان را عَن سَبِیلِ اللهِ از راه خدای یعنی از دین او وَیَبغُونَهَا عِوَجًا و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدای
را بکجی و انحراف از راستی وَهُم بِالاٰخِرَةِ و ایشان بدان سرای باقی هُم کٰفِرُونَ ه ایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشان است بآخرت
اُولٰئِکَ آن گروه کافران لَم یَکُونُوا نباشند مُعجِزِینَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب خود فِی الاَرضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا کَانَ لَهُم و نیست مر ایشان را
مِّن دُونِ اللهِ بغیر از خدای مِن اَولِیَاۤءَ هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه یُضٰعَفُ افزون کرده شود لَهُمُ العَذَابُ

براي ايشان عذاب يعني دوباره معذب كردند بجهت ضلال و اضلال مَا كَانُوا نبودند كه در دنيا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستندي شنيد يعني سخن حق را چه
از شنيدن آن كر بودند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ۝ و نبودند كه ببينندي يعني آيات قدرت را چه از ديدن آن كور بودند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند كه در بازار
معامله خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ زيان كردند نفسهاي خويش را يعني زيان ايشان بديشان باز گردد وَضَلَّ عَنْهُمْ و گمشد از ايشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند
كه افترا ميكردند از شفاعت بتان و درخواست ملايكه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بي شك و بي شبهه ايشان فِي الْآخِرَةِ در آن سراي هُمُ الْأَخْسَرُونَ ايشانند زيانكار
تر از همه زيانكاران چه پرستش بتان را به پرستش خداي خريده اند و متاع دنياي فاني را به نعيم عقباي باقي اختيار كرده و درين سودا غبن فاحش است

نظم
مايهٔ دين را بدنيا دادن از بي همتي است ؛ زانكه دنيا جملگي رنج است و دين آسايش است ؛ نعمت فاني ستاني دولت باقي دهي ؛ اندرين
سودا خردواند كه غبن فاحش است إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستي آنانكه از روي اخلاص گرويده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كرده اند عملهاي شايسته
از اداي فرايض و تعبد بنوافل وَأَخْبَتُوا و آرام گرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذكر پروردگار خود و يا تواضع كرده اند مر او را يا براي او از ما سوى الله منقطع شده
اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه ملازمان بهشت اند هُمْ فِيهَا ايشان در بوستان جنان خَالِدُونَ ۝ دايم و باقي اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ
صفت اين دو گروه كه مؤمنند و كافر كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند كور و كر نه وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ و مانند بينا و شنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ آيا برابرند
اين دو فريق مَثَلًا در صفت و شبه يعني برابر نيستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آيا پس پند نميگيريد بدين مثلها و تامل نمي نماييد در ان تشبيه كرده است كافران را
به نابينا بجهت عدم مشاهده او مر آيات قدرت را و به ناشنوا بجهت تصامم او از استماع كلام الهي و تشبيه مؤمنان بسميع و بصير جهت آن است حال مؤمنان و سمع
و بصر بر ضد احوال كافران است و در بحر الحقايق فرموده كه اعمى آن است كه حق را باطل و باطل را حق بيند و اصم آنست كه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصير
كسي است كه حق را حق بيند و پيروي كند و باطل را باطل بيند و اجتناب نمايد و سميع آنكه حق را حق شنود و بدان عمل كند و باطل را باطل شنود و از ان حذر نمايد و بالتحقيق
بصير كسي است كه ديده بصيرتش تكحل و في يبصر جلا يافته باشد و سميع كسي است كه گوش هوشش بگوشوارهٔ و بي يسمع آراسته بود و هر كه بخدا بيند جز به خدا نه بيند و هر كه بخدا
شنود جز از خداي نشنود رباعي گوشي كه بحق باز بود در همه جاي ؛ او هيچ سخن نشنود الا از خداي ؛ وان ديده كز و نور پذيرد او را ؛ هر ذره بود آئينه دوست نماي
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا و بدرستيكه ما فرستاديم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوي گروه او پس گفت مر ايشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستي كه من شما را نَذِيرٌ بيم كننده ام مُبِينٌ ظاهر
هويدا سازنده يعني موجبات عذاب و وجه خلاص را بيان ميكنم يا نذيرم أَنْ لَا تَعْبُدُوا باآنكه نپرستيد إِلَّا اللَّهَ مگر خداي را كه اگر پرستش نماييد إِنِّي أَخَافُ
بدرستي كه من ميترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزي را كه مولم است آن عذاب در وصف يوم بالاليم از قبيل اسناد مجازي است از براي وقوع
الم در و فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف و رؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانكه كافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح ع مَا نَرَاكَ نمي بينيم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر بشري
مانند ما يعني فضل مزيتي كه ترا بر ما باشد كه سبب تخصيص تو بوده به نبوت و بر ما واجب كرده اطاعت ترا از تو در نمي يابيم ايشان هياكل بشريه ديدند و از درك
حقايق انساني غافل ماندند مثنوي همسري با انبيا برداشتند ؛ اوليا را همچو خود پنداشتند ؛ گفته اينك ما بشر ايشان بشر ؛ ما و ايشان بسته خوابيم و خور
اين ندانستند ايشان از عمي ؛ درميان فرقي بود بي منتهي ؛ هر دو گون زنبور خوردند از يك محل ؛ زين يكي شد زهر و زان ديگر عسل ؛ هر دو گون آهو گيا
خوردند و آب ؛ زان يكي شد خون و زو ديگر مشك ناب ؛ آن دو ني خوردند از يك آب خور ؛ اين يكي خالي و ديگر پر شكر ؛ صد هزاران همچنين اشباه
بين ؛ فرق شان هفتاد ساله راه بين ؛ وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نمي بينيم كه متابعت كرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانكه هُمْ أَرَاذِلُنَا ايشان
فرودان و فرومايگان مانند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر راي يعني بتو ايمان آوردند بي تفكر و تاملي بدو متابعان تو همه اراذل اند در بادي الراي يعني
هر كه در ايشان بيند صفت و ذات در ايشان مشاهده كند وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ و نمي بينيم شما را يعني ترا و پيروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزوني كه بدان
ما را متابعت شما بايد كرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلكه گمان مي بريم شما را كَاذِبِينَ ۝ دروغ گويان يعني ترا در دعوي نبوت و پيروان ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت
نوح عليه السلام يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ اي گروه من خبر دهيد مرا إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتي هويدا مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من كه بر صحت
دعوي من گواهي دهد وَآتَانِي و بدهد خداي مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشايش از نزد خود كه نبوت است فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشيده بماند بر شما
و حفص بضم عين و تشديد ميم خوانده يعني پوشيده گردانند آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع علم شما از ان أَنُلْزِمُكُمُوهَا آيا بر شما نهيم آن را
يا الزام كنيم شما را بقبول آن و گفته اند استفهام بمعني نفي است يعني الزام نكنيم شما را ابتدا بر آن وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ۝ و حال آنكه شما مر آن حجت را
كارهان و ناخواهنده كانيد قتاده رح فرموده كه اگر نوح ع توانستي الزام كردي اما زمام اختيار در قبضهٔ مشيت پروردگار است تا حاجت جدال و اكراه

ونائب فضل او گرا خوانند بیت یکی را ز انجا نی که مقبول ماست * یکی را ز انی که مخذول ماست * بد و نیک امر ترا بنده اند * بتسلیم حکمت سرافکنده اند * ویا قوم وای گروه
من لا اسألکم نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه غیر مذکور است مالا مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ایمان آرید یا مرا بود سخت
اگر ایمان نیارید ان اجری نیست مزد من الا علی الله مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم نوح علیه السلام میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم
نوح ع در جواب ایشان فرمود وما انا بطارد الذین آمنوا و نیستم من راننده آنها که گرویده اند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کنندگانند خدای خود را
خود را و بقرب وفا ز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را ولکنی اریکم ولیکن می بینم شما را قوما تجهلون گروهی نادان که نمیدانید قدر ایشان را ویا قوم وای گروه
من ینصرنی کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را افلا تذکرون آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان
می نمائید گفتند تو از همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح علیه السلام فرمود که ولا اقول لکم و نمیگویم شما را که
عندی خزائن الله نزدیک من خزینهای علم خداوند است ولا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم ولا اقول و نمیگویم انی ملک بدرستی که
من فرشته ام تا شما گوئید که ما انت الا بشر مثلنا ولا اقول و نمیگویم للذین تزدری مر آنان را که بخواری در ایشان می نگرد اعینکم چشمهای شما و بجهت فقر
ایشان را اراذل میگویند لن یؤتیهم الله خیرا که نخواهد داد خدای ایشان را نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است بهتر از آنست که شما را در دنیا
داده الله اعلم و خدای داناتر است بما فی انفسهم بآنچه در نفسهای ایشان از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر انی اذا لمن الظالمین بدرستی که
من آنهنگام باشم از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار گردانیدی
جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه مرا وعده دادی از عذاب ان کنت اگر هستی من الصادقین از راستگویان در وعید خود قال
گفت نوح ع انما جز این نیست یأتیکم به الله بیارد بشما خدای تعالی عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز
کنندگان خدای را از تعذیب خود با آنکه بگریزید یا مکر ورزید ولا ینفعکم و سود نمیدارد شما را نصحی نصیحت کردن من ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم
آنکه نصیحت کنم مر شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای که میخواهد ان یغویکم آنکه شما را گمراه سازد در این کلام تقدیم و تاخیر هست تقدیرش آنکه اگر خدای
اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند هو ربکم اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بر وفق ارادت والیه ترجعون
و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون بلکه گفتند قوم او افتریه طبرجی یافد نوح ع وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتیم قل ان
افتریته بگو اگر بر بافته وحی را فعلی اجرامی پس بر من است وبال گناه کردن من وانا بریء و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن
می نمائید واوحی و وحی کرده شد الی نوح بسوی نوح ع انه لن یؤمن آنکه ایمان نخواهند آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکس که ایمان
آورده فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فایده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب
در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد دربند واصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت ما یا با عین ملائکه که مددکار و موکل تواند و وحینا و وحی کردن
ما بتو در ساختن آن ابن عباس رض فرمود که نوح ع نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من
فی الذین ظلموا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من در مخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرقه شدگانند یعنی محکوم علیهم اند
بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال
قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح ع ابا کردند پس نوح ع بساختن کشتی اشتغال فرموده و یصنع الفلک و بود که می ساخت کشتی را
وکلما مر علیه و هر گاه که گذشتندی بر او ملأ من قومه گروهی مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بروی چه کشتی را در بیابان میساخت دور از آب گفتندی
میاری آب کوه و دیگر طعنه زدندی که با اول نبی بودی و آخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح ع گفت اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم کرد
بر شما کما تسخرون هم چنانکه شما افسوس میدارید با ما فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را
رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است ویحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقیم عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح ع کشتی ساخت در مدت دو سال
طول او سیصد گز و گفته اند هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز و گویند ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه ذرع و غیر اینها نیز گفته اند و آنرا سه طبقه مرتب ساخت
و بقیر مطلی گردانید و بحکم الهی زوجی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سفلی و سباع و بهایم را در وسطی و آدمیان با امتعه و اغذیه در علیا جای مقرر فرموده
تهیه اسباب تمام این مهام مشغول می بود حتی اذا جاء امرنا تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وفار التنور و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا

وران نان بختی و بمیراث نوح علیه السلام رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از ان تنور بر جوشید پس چون علامت عذاب پدید آمد قلنا احمل گفتیم ما نوح را که بردار
فیها در کشتی من کل زوجین از هر جنسی و جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند اثنین دو تا نر و ماده و حفص بتنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت
بکشتی بر واهلك و کسان خویش را که مسلمانانند بکشتی در آور الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است علیه القول بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعان است
و واعله که پسر و زن نوح ع اند و من آمن و بردار در کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده و ما آمن و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده معه با نوح ع الا قلیل
مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان هفتاد و دو تن از زن و مرد و غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح ع هشتاد
تن پس نوح علیه السلام ایشانرا بانواع کشتی در آورد و سر نوشتی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی بوشید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب فرو
آمدن آغاز کرد و قال و گفت نوح ع ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی در حالتیکه گوئید بسم الله یعنی نام خدای بر وید مجریها در وقت راندن کشتی و مرسیها و هنگام
باز داشتن آن و گفته اند بنام خداست رفتن و ایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله
گفتندی باز ایستادی پس نوح ع ایشانرا بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت ان ربی بدرستی که پروردگار من لغفور آمرزنده مؤمنان است رحیم ه مهربان بدیشان که از بلای
طوفان نجات میدهد وهی تجری بهم و کشتی میبرد ایشانرا فی موج در موجها که از عظمت بود کالجبال مانند کوهها ونادی و آواز داد نوح ابنه نوح علیه السلام
مر پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بود وکان فی معزل و حال آنکه بود بر کرانه آن کشتی و پدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت یا بنی ارکب
معنا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی ولا تکن و مباش مع الکافرین با ناگرویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی با
کافران در کفر ایشان متفق بودی قال گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که باز گردم و پناه برم الی الجبل بسوی کوهی که از غایت رفعت یعصمنی نگاه دارد
مرا من الماء از غرق شدن در آب قال گفت نوح ع لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز که منع کند چیزی را من امر الله از عذاب خدای الا من رحم مگر
آنکس که می بخشد خدای گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق عیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر وی بخشد و در اثنای این
مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وحال و حایل شد بینهما الموج میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المغرقین ه پس گشت از جمله غرق شدگان
القصه نوح ع از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعی است بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار
غرق شدند امر الهی در رسید وقیل و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت یا ارض ابلعی ای زمین فرو بر ماءك آب خود را که بیرون آورده و یا سماء اقلعی ای
آسمان باز گیر آبی را که فرو گذاشته و غیض الماء و کم کرده شد آب بر روی زمین و قضی الامر و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاک شدن و نجات
ایشان و استوت و قرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود و قیل و گفتند بعدا دوری
و هلاکت باد للقوم الظالمین ه مر گروه ستمکاران یعنی کافرانرا و چون نوح ع با قوم از کشتی بیرون آمدند آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا از سنت
شد این آیه در غایت فصاحت و بلاغت است در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم
غریب و اسلوب عجیب نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخن وری سعت ایراد آن ندارد حواله و توقف دقایق
و حقایق این حال بمطالعه این محل از جواهر التفسیر میرود و من الله التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللآلی مصرع گوهر طلبی روی سوی دریا کن : ونادی

ربع

نوح و بخواند نوح ع ربه پروردگار خود را فقال پس گفت رب ای آفریدگار من ان ابنی بدرستی که پسر من کنعان من اهلی از اهل من بوده و تو فرموده
بودی که اهل ترا نجات دهیم و او هلاک شد و ان وعدك الحق و بدرستی که وعده تو راست است وانت احکم الحاکمین ه و تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت
درین چیست امام ماتریدی در تاویلات آورده که نوح ع از کفر پسر خبر نداشته چه اگر خبر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق سبحانه تعالی فرموده بود ولا تخاطبنی فی الذین
ظلموا و چون این سوال فرمود جواب او رسید قال گفت خدای یا نوح انه ای نوح بدرستی که پسر تو لیس من اهلك نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستی که او خداوند
عملی است غیر صالح نه نیک و شایسته فلا تسألن پس مپرس از من ما لیس لك آنچه نیست ترا به علم بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه در ان از پرسیدن آن ترا دانش نی
مپرس یا چیزیکه ترا بآن علمی نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن انی اعظك بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم ان تکون از آنکه باشی من الجاهلین از نادانان
بسوال غیر جایز قال رب گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من انی اعوذ بك بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد از این ان اسألك از آنکه بپرسم از تو ما لیس لی
آنچه نباشد مرا به علم بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال از ان والا تغفرلی و اگر نیامرزی مرا و ترحمنی و نبخشائی بر من اکن من الخاسرین ه باشم از زیانکاران
قیل یا نوح گفته شد ای نوح اهبط فرود آی از کشتی بسلام منا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو و برکات و برکتها و زیادتیها علیك بر تو یعنی

در نسل نوح تا آدم ثانی باشی و در انتساب آدمیان بنوح قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسبت اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود و سام
پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترک و حام پدر هند و عَلَىٰ أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِّمَّن مَّعَكَ از آنها که با تو اند یعنی آنها که ناشی میشود از جمعی
که با تو اند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از آنها که با تو اند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخورداری دهیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش و وسعت
رزق ثُمَّ يَمَسُّهُم پس برسد ایشانرا مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ از نزد ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفار اند و وسیط از قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مومن و مومنه
نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنبَاءِ
الْغَيْبِ از خبرهای غیب که ما بواسطه جبرئیل علیه السلام نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو ای محمد عم مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی آنرا أَنتَ وَلَا
قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِن قَبْلِ هَٰذَا پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ رسالت همچنانکه نوح ع
صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرموده که
صبر کلید بستگیها است و شکیبائی علاج خستگیها است نتیجه شکیبائی ظفر است و کار بی صبران هر روز بتر است نظم صبر است کلید گنج مقصود : بی صبر در مراد کشود
گر صبر کنی مراد یابی : وز مایه دراقبی ارشتابی : گر صبر کنی بصبر بشک : دولت بتو آید اندک اندک : وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا
برادر ایشان هود را و اخوت بجهت نسبت است چنانچه در سوره اعراف گذشت قَالَ گفت هود علیه السلام يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را بیگانگی
مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز وی و شما او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنتُمْ نیستید شما إِلَّا مُفْتَرُونَ مگر افترا کنندگان بر خدای
باتخاذ شرکا يَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ أَجْرًا بر تبلیغ رسالت مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند
از ازالت تهمت و خلوص نصیحت از اغراض دنیوی چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظت آنزمان فائده رساند که بطمع فاسد آلوده نباشد بیت
طمع بند و دفتر حکمت بشوی : طمع بگسل و هرچه خواهی بگوی : لاجرم پیغمبران مزد دعوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا
عَلَى الَّذِي مگر آنکسی که بمحض قدرت فَطَرَنِي بیافریدمرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید
و بدانید هر که مالی نجوید دروغ برای چه گوید آورده اند که عادیان دعوت هود علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه بر شامت آن سه سال باران از ایشان گرفت و مردان
و زنان ایشانرا عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود
علیه السلام فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا پس باز گردید إِلَيْهِ بدو از
عبادت غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد آسمان عَلَيْكُم بر مزروعات شما مِّدْرَارًا بارانی پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید شما را و یاری کند قُوَّةً إِلَىٰ
قُوَّتِكُمْ قوت با قوتی شما یعنی فرزندان دهد شما را تا مدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و مگردید از من و اعراض منمائید از نعم
الهی مُجْرِمِينَ در حالتیکه مصر باشید بر گناهان قَالُوا گفتند يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال
آنکه هود ع معجزات بدیشان نموده بود و ایشان آنرا در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِكِي آلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت
خدایان خود عَن قَوْلِكَ از سخن تو که گوئی یک خدا را پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ گروندگان إِن نَّقُولُ ما نمیگوئیم در شان تو
إِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ برنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنون است عادیان گفتند که تو چون دشنام
میدهی خدایان ما را از آن ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان که نه بر طبق عقل است از تو شنیده میشود قَالَ گفت هود ع إِنِّي بدرستیکه من أُشْهِدُ اللَّهَ
گواه میسازم خدا را وَاشْهَدُوا و شما نیز گواه باشید بر آنکه أَنِّي بَرِيءٌ بآنکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما انباز میگیرید مِن دُونِهِ بدون خدای
یعنی در عبادت او دیگر از شریک میسازید فَكِيدُونِي پس اجتماع کنید بر کید نسبت من جَمِيعًا همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمائید
ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و هرچه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشیم و این
از جمله معجزات هود ع بوده که تن تنها در مواجه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بجون او تشنه بودند اینهمه مبالغه نموده
که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در اهلاک من سعی نمائید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز
شدند و نعم ما قیل بیت تو خدا را شو اگر جمله عالم در پاست : بخدا گر سر موئی قدمت تر گردد : و چون هود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بکرم
الهی وثوق تمام داشت و گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ بدرستی که من توکل کردم عَلَى اللَّهِ بر خدای رَبِّي وَرَبِّكُم که پروردگار من و پروردگار

من وپروردگار شما است وهیچ خود را بوی باز گذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ بناصیتها مگر خدای فرا گیرنده است موی
پیشانی او را یعنی مالک اواست وقادر وغالب بر واخذ بنواصی تمثیل مالکیت وقدرت وتصرف ست ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی
صراط مستقیم بر طریق حق وعدل است هر کس که برو توکل کند او را راه راست نماید وضایع نگذارد ودر بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم
آن است که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال جل جلاله وان الی ربک المنتهی ودر نقد النصوص جامی مذکور است در باب احدیت افعال
وبیان تاثیرات ومؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال ومؤثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب هر یکی را جذب
قابلیات بسوی حضرت خود می کشاند این است سر اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم بیت کر کشاید میکشد کانا الیه راجعون
چون روی جای دگر فکر غلط باشد جنون: وازین مقولها ست قول قایل شعر چون همه راه او ست از چپ وراست: تو بهر ره که میروی او راست
چون ازو بود ابتدای همه: هم بدو باشد انتهای همه فان تولوا پس اگر برگردید از من واعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشید فقد ابلغتکم
پس بدرستی که من رسانیدم بشما ما ارسلت به آنچه را که فرو فرستاده شده ام با آن الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم وبر شما حجت
کردم چون قبول حق نکنید حق تعالی شما را هلاک کند ویستخلف ربی وجانشین شما گرداند آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما ولا
تضرونه شیئا وزیان نتوانید رسانید چون حق را چیزی باعراض از من وآبا از قبول دعوت حق ان ربی بدرستی که پروردگار من علی کل
شیء حفیظ بر همه چیزها نگاهبان است یعنی افعال واقوال واحوال همه را نگاه میدارد ومجازات آنها که از وفات نمیشود وچون کفار قوم هود علیه السلام
بدین سخن متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت ولما جاء امرنا وآنهنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم
هود علیه السلام را والذین آمنوا وآن کسانیکه گرویده بودند معه با او وایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم از عذاب برحمة منا
ببخشش وبخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان ونجیناهم وبرهانیدیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذاب درشت وآن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان
درآمده واز دبار بیرون شده واعضای ایشان را پاره پاره می ساخت وتلک عاد وآن عاد است یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینند آثار قبیله عاد است جحدوا
انکار کردند وکافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود وعصوا رسله وعاصی شدند در فرستادگان او وعصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبران است
واتبعوا وپیروی کردند امر کل جبار فرمان هر سرکشی عنید ستیزکار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد ومطیع گشتند آنرا که روی گرداند
که ایشان را بکفر وضلالت میخواندند واتبعوا وازپی درآمده شده اند فی هذه الدنیا لعنة درین سرای لعنت را که بعد از هلاکت است ویوم القیمة
ودر روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است الا ان عادا بدانید که قوم عاد کفروا ربهم کافر شدند به پروردگار خود الا بعدا لعاد بدانید که دوری است
مرعاد را یعنی از رحمت دور اند بعضی گفته اند دوری باد مرعاد را یعنی هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب وعقاب است قوم هود عطف بیان
عاد است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بر ایشان مبعوث بود عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند
والی ثمود وفرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قال گفت صالح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله
ای قوم من پرستید خدای را وبوحدانیت او بگروید ما لکم نیست مر شما را من اله غیره معبودی بجز وی هو انشاکم او بیافرید شما را من الارض
از زمین یعنی آدم علیه السلام را که پدر شما است ومواد نطفها را که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد واستعمرکم فیها وزندگانی وبقا داد شما را در زمین
در مدارک مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود علیه السلام از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل منزه ساختند وبحفر انهار وغرس اشجار
اشتغال نمودند فاستغفروه پس آمرزش خواهید از حضرت وی یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر او
ان ربی بدرستی که آفریدگار من قریب نزدیک است بامیدواران برحمت مجیب اجابت کننده واعیان است بفضل ومنت قالوا یا صالح گفتند
قوم که ای صالح قد کنت بدرستی که بودی تو فینا در میان ما مرجوا امیدوار یعنی نشانه رشد وسداد در جبین حال تو میدیدیم قبل هذا پیش ازین که دعوی
نبوت کنی ومیخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید داشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که تو میگوئی امید از تو بریده ایم اتنهانا آیا نهی
میکنی ان نعبد از آنکه می پرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بودند پدران ما که میپرستیدند واننا لفی شک وبه تحقیق ما در شکیم مما تدعونا از آنچه تو
ما را میخوانی الیه بسوی آن توحید وترک عبادت اصنام مریب بشکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب می سازد ودل را آرام نمیدهد وعقل را شوریده میگرداند
قال یا قوم گفت صالح علیه السلام که ای گروه من آیا دیدید خبر دهید مرا وفرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی بینة بر حجتی روشن من ربی از پروردگار خود

واتانی

وَآتَانِي مِنْهُ وداده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و بازدارد مرا مِنَ اللهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی
کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله مینمائید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی‌افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز زیانکاری
یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود علیه السلام بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت تحریر یافت و بدعای
ناقه از سنگ بیرون آمد بامر خدای تعالی صالح ع حجت گرفت در باب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت وَيَا قَوْمِ ای گروه من هَذِهِ نَاقَةُ اللهِ این ناقه ایست که خدای خلق کرد
او را لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتی که نشانه است بر قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست
و نفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد وی کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ عذابی نزدیک یعنی
متعاقب آزار او معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفسیر آن در سوره قمر بیاید انشاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچه او به بالای کوه بر آمده
سه بار بانگ کرد و صالح علیه السلام در آن وقت در میان قوم ثمود چون بیامد و حال را تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت تمتع برید و برخورید از حیات خود فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
در سراهای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذَلِكَ وَعْدٌ این وعده است غَيْرُ مَكْذُوبٍ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه
روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا
نجات دادیم صالح را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که با او بودند از مؤمنان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضل و بخشش از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مؤمنان را از ان
بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوائی آن روز میباید که مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مؤمنان الْعَزِيزُ
غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و فرا گرفت آنان را که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ آوازی عظیم مراد صیحه جبرئیل ع است در زاد المسیر آورده که در آن
روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده فرا کندیدند منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شده و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را
میخواندند و استهزا میکردند که ناگاه جبرئیل ع بر صورت اصلی خویش پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خویش نشر کرده از مشرق تا بمغرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای
سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و قوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند و روی بمساکن
نهاده بقعرها در آمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده و سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس گشتند
فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ در آن سراهای خود مردگان بر زمین خفته كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا که هرگز نبوده اند در آن سراها در وسیط آورده که خدا تعالی
در آن صیحه هلاک کرد آنان را که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت پناه علیه السلام پرسیدند که
ابو رغال کیست فرمود که پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ بدانید بدرستی که قوم ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است از رحمت لِثَمُودَ
مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و بر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و میاطی گوید سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه بِالْبُشْرَى بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی
مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت و در کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل ابنو اخت که وَاتَّخَذَ اللهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطعیت این ساخت
و هم در حقایق سلمی آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید کائنات علیه الصلوة والسلام از صلب وی با آنکه او خاتم انبیا و صاحب لوای حمد است و چه بشارت در مقابله این تواند بود
که پدری را چنین پسری باشد رباعی خوشوقت آن پدر که چنین باشدش پسر: شادباش از آن صدف که چنین پرورد گهر: آبا ازو مکرم و ابنا ازو عزیز: صلوا علیه
ما طلع الشمس والقمر: و دمیاطی فرموده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط علیه السلام آمده بود و اسرافیل علیه السلام به بشارت ولد ابراهیم ع و میکائیل بمحافظت
لوط ع و اهل وی و اخراج ایشان از موتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابراهیم که جواب من سلام است
بر شما ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در همان حالت نشانید فَمَا لَبِثَ پس هیچ درنگ نکرد أَنْ جَاءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم
بر خوان بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فَلَمَّا رَأَى پس آنهنگام که دید ابراهیم علیه السلام أَيْدِيَهُمْ دستهای ایشان را که مطلقا لَا تَصِلُ إِلَيْهِ
نمی‌رسید بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نَكِرَهُمْ انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد وَأَوْجَسَ و در دل آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد
کسی داشتی از طعام تناول نه نمودی و چون ایشان طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند و ضرر بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند قَالُوا گفتند ای ابراهیم
لَا تَخَفْ مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرشتگانیم فرستاده شده إِلَى قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم وَامْرَأَتُهُ و زن ابراهیم ع ساره بنت هارون قَائِمَةٌ
ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع می نمود یا برای خدمت مهمانان استادگی داشت چه ساره عمر یافته بوده و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید

فضحکت پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم ع بود یا برای هلاک اهل فساد گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط ع با وجود قرب عذاب
بدیشان یا متعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شکفته میماند از خوف ابراهیم ع از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم
ما او را بزبان ملایکه باسحاق بوجود فرزند اسحق نام ومن وراء اسحاق یعقوب و از پس اسحاق یعقوب علیه السلام تخصیص بشارت بساره جهة آن بود که بهجت و سرور
زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم علیه السلام از هاجره پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا أألد آیا
من بزایم وانا عجوز و حال آنکه من پیره زنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوهر من شیخا در حالتیکه پیر است صد و بیست ساله یا صد و
دوازده ساله ان هذا بدرستی که این خبر که میگوئید لشیء عجیب چیزی عجیب است استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان ساره را
اتعجبین آیا شکفت میداری من امر الله از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت
قدرتی را که بر کمال بود ... کی چنین ها از و محال بود .. رحمت الله بخشایش خدای وبرکاته و برکتها یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما
ای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم علیه السلام و از ساره رض پیدا شدند انه بدرستی که خدای حمید
ستوده است باعطای نعم مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما ذهب پس آنوقت که برفت عن ابراهیم الروع از ابراهیم علیه السلام ترسی و فزعی که داشت
وجاءته البشری و آمد بوی بشارت ولادت یجادلنا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شأن قوم او آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که
در آن صد مومن باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشد گفتند نی هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و بپنج پس یکی ملایکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد ما را باهلاک ایشان فرمان
نیست ابراهیم ع فرمود که ان فیها لوطا که لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستیکه ابراهیم بردبار
بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت فی الجمله این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم
با ملایکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند و باز گردند از بدی ملایکه گفتند یا ابراهیم اعرض ای ابراهیم روی بگردان و در گذر
عن هذا ازین جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب هلاک ایشان وانهم آتیهم و بدرستی که ایشان آینده است بدیشان عذاب غیر
مردود عذابی باز ناگردیده بجدال و دعا پس ملایکه ابراهیم علیه السلام را وداع نموده روی بموتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بودند
چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط علیه السلام در انجا می بود نگاه کردند و یرا دیدند که در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند ولما جاءت رسلنا و آنهنگام
که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط علیه السلام سیئ بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگ دل گشت بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری
بلکه بسبب آنکه ایشان را دید با رویهای خوش و صورتهای دلکش از بدی و بیباکی قوم اندیشید وقال و گفت هذا یوم عصیب این روز سخت است بر من
آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار نوبت ببدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط علیه السلام مهمانان را دید گفت شما را خبر رسیده است
خبر اهل شهر و کار ایشان گفتند چیست لوط علیه السلام را شرم آمد که تلفظ بعمل ایشان کند گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند یعنی غلام بازیها میکنند جبرئیل
میکائیل را اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن اتکرار فرمود چون بشهر رسیدند دیگر باره
اعاده نمود چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادات اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط علیه السلام را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند یا زن لوط علیه السلام
که کافره بود اکابر قوم را خبر کرد و گفت جوانان خوب روی در خانه ما مهمان شده اند قوم روی بدر خانه لوط علیه السلام نهادند وجاءه قومه و آمدند با لوط علیه السلام قوم او
یهرعون الیه شتاب دوانیده شده بسوی او ومن قبل و پیش ازین وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتر بازی
و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط علیه السلام آمدند و طلب مهمانان کردند قال یا قوم گفت ای گروه من هؤلاء
بناتی اینک دختران من ایشان را بخواهید هن اطهر لکم ایشان پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا بشریعت ایشان تزویج مومنان
با کافران میتوانست کرد حضرت لوط علیه السلام از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد از بنات نسای ایشان بوده چه هر نبی پدر امت
خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی
ضیفی در شأن مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد شما را باز دارد قالوا لقد علمت
گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست ما را فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم و تو بتحقیق تو میدانی ما نرید آنچه
ما میخواهیم از اتیان بغلامان خواسته قال گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لو ان لی بکم قوة کاشکی باشد مرا بدفع شما قوتی یا اگر قوتی باشد در نفس من او آوی

شما را دفع کنم اَوْ آوِي یا پناه گیرم و باز گردم اِلىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحیح وارد است که
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرموده که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجای درماندگان جز
درگاه او نیست مثنوی آستانش که قبله گاه همه است ؛ از همه آفتی پناه همه است ؛ هرکه دل در حمایتش بست ؛ از غم هر دو کون وارست ؛ آورده اند که لوط ع
در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط ع بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملائکه او را بدان اضطراب
و خروش و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ گفتند ای لوط اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ
يَصِلُوا اِلَيْكَ نمیرسند باضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل ع بپیش ایشان باز شد و پر خود را
بر روهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط ع بیرون دویده میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل ع فرمود که فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ پس ببر کسان
خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ اَحَدٌ و باید که التفات نکند و از پس ننگرد از شما یکی پس همه را با خود
ببر اِلَّا امْرَاَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است اِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستی که رسنده است او را مَا اَصَابَهُمْ آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون ما فی کفار هلاک
خواهد شد لوط ع از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل ع فرمود اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام
فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل ع فرمود اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا پس آن وقت که آمد
فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و برداشت و بر بالا برد تا بجائیکه اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان
می شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَاَمْطَرْنَا و بارانیدیم
بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً سنگ مِنْ سِجِّيلٍ از سنگ سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی با آتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان
یا نام آسمان دنیا است یا سجین است که نام او جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده یا پی در پی
مُسَوَّمَةً نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و برو نقطهای سیاه و برخی سیاه
و برو نقطهای سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی اینها سفید و برو نقطهای سیاه و برخی سیاه و برو نقطهای سفید یا نام هر کسی
که بر وی باران می شد بر آن نوشته بود یا آماده گشته عِنْدَ رَبِّكَ در خزائن پروردگار تو برای عذاب ایشان و در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خرد
او مساوی سبوئی قولی آنست که سنگ بر سر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود که سنگی مقرر بنام وی بود بر سرش آمد و هلاک
شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمده و تا چهل روز آن سنگ که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون آمد بروی فرود آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ
مِنَ الظَّالِمِينَ و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان بِبَعِيدٍ دور چه ایشان را استحقاق آن است که بر ایشان سنگ بارد بیت چو عالم از ستمگر تنگ دارد
عجب نبود که بروی سنگ بارد ؛ سگان را سنگ در خورد هست بسیار ؛ چو ظالم را ببینی سنگ بردار ؛ و گفته اند ضمیر هی راجع بقری است کنایت غیر مذکور یعنی
دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران مکه دور نیست و در اثنای اسفار بر آن دیار میگذرند پس اولی و انسب آنکه بنظر اعتبار و اعتذار در آن نگرند و از عذاب عقوبت
ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آرند وَاِلىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلده مدین اَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب ع
را که اخوت نسبی داشت قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ گفت ای قوم من بپرستید خدای را به یگانگی مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای بجز وی
وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید و مکاهید پیمانه را در پیمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات اِنِّي اَرٰيكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که من میبینم شما را
با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را الخیانت بلکه مردم متنعم و توانگرید رسم حق گذاری آن است که مردم را از مال خود بهره مند سازند نه
از حقوق ایشان باز گیرید وَاِنِّي و بدرستی که من اَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما با این خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی گرد در آینده لو وصف
یوم باحاطه که صفت عذاب است به جهت وقوع آن است در آن یعنی در آن روز عذابی گرد شما در گیرد که هیچ کس را رهائی نباشد مراد عذاب قیامت است یا عذاب
استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ و ای گروه من اَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام پیمائید مکیل را به پیمانه
وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هرچه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند و حرف
دینار و درم را تیر می بریدند و در آن باب میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را اَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای هرچه میخرید یا قراضه که از دینار و درم
را میبرید وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْاَرْضِ در زمین بلده خود مُفْسِدِينَ در حالتیکه تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللّٰهِ آنچه خدای باقی گذارد برای

شمارا حلال بعد از ترک حرام خیر لکم بهتر است مر شمارا از انچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین ۵ اگر هستید باور دارندگان قول مرا وما انا علیکم ومن نیستم بر شما
بحفیظ ۵ نگاهبان بر شما که شمارا از قبائح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده ونصیحت کننده بر من رسانیدن است وبس ❊ بیت
من انچه شرط بلاغست با تو میگویم ❊ تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال ❊ آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی انکه ایشانرا فرمان حرب بود چون موسی
وداود وسلیمان علیهم السلام وبرخی از ایشان را بحرب نفرموده اند وشعیب علیه السلام ازان جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت وخود همه شب
نماز میگذارد وقالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلوتک تامرک آیا نمازهای تو ترا میفرماید ان نترک بتکلیف انکه ما ترک کنیم ما یعبد
اباؤنا انچه پرستیده اند پدران ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم انچه ما میکنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشاء انچه ما میخواهیم از نقصان کیل ووزن
یا باز گرفتن بخس یا قطع اطراف دراهم ودنانیر انک لانت الحلیم بدرستی که تو بردباری الرشید ۵ راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تهکم میگفتند ومراد
ایشان اضداد این سخنها بود وصفها یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بحلم ورشد موسوم وموصوفی چرا این سخنان میگوئی قال یا قوم گفت شعیب که ای قوم من
ارایتم خبر میدهید وچه میگوئید ان کنت علی بینة اگر باشم من به بصیرتی وحجتی من ربی از نزد پروردگار خود ورزقنی وروزی داده باشد مرا منه
از نزدیک خود رزقا حسنا روزیکه نیکو بود یعنی نبوت ورسالت یا مال حلال بی خیانت بخس وتطفیف یا مراد ولت کمال وتکمیل ارزانی داشته باشد وسعادت روحانی
وجسمانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وما ارید ان اخالفکم ونمیخواهم که من مخالفت کنم شمارا ازان وبیایم الی ما انهٰکم عنه بسوی آن
چیزیکه شمارا ازان نهی میکنم یعنی شمارا از چیزی منع میکنم تا خود مرتکب او شوم بلکه از هرچه شمارا باز میدارم خود ازان نیز باز می ایستم ان ارید نمیخواهم من الا الاصلاح مگر اصلاح
آوردن کارهای شما ما استطعت مادامی که توانم وما توفیقی ونیست توفیق من در اصلاح امور شما یا رسیدن بسر منزل صواب وصلاح الا بالله مگر بهدایت وعونت
خدای علیه توکلت بر او توکل میکنم که قادر است بر همه چیز وغیر او عاجز اند والیه انیب ۵ وبسوی او باز میگردم در هرچه نیت میکنم ویا قوم وای گروه من
لا یجرمنکم وشمارا بران ندارد شقاقی دشمنی من وستیزه کاری با من ان تصیبکم واگر برسد شمارا مثل ما اصاب مانند انکه برسید قوم نوح گروه نوح
علیه السلام از طوفان او قوم هود یا قوم هود علیه السلام از باد صرصر او قوم صالح یا گروه صالح علیه السلام از رجفه وما قوم لوط ونیستند گروه لوط علیه السلام
منکم ببعید ۵ از شما دور یعنی در مکان وزمان بشما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید واستغفروا ربکم وطلب مغفرت کنید از پروردگار
خود بایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت از پرستش غیر او ان ربی بدرستیکه پروردگار من رحیم بخشنده بر مستغفران است ودود ۵ دوست دار
تائبان است وودود فعول است بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد وبمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره
در شرح اسماء الله معنی الودود در این وجه آورده است که دوست دارنده نیکی بهمه خلق ودوست در دلهای بحق یعنی او نیک را دوست میدارد ونیکان او را دوست
میدارند وفی الحقیقت دوستی ایشان فرع دوستی او است زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن واحسان که سبب محبت می باشد کسی غیر او را ثابت نیست پس
خود خود را دوست میدارد وازین باب نکته چند در آیت یحبهم ویحبونه بر منظرهٔ عیان جلوه نموده وللولد الاعز زیدت حقایقه صفیا ❊ رباعی
ای حسن تو داده یوسفان خوبی ❊ در عشق تو کرده عاشقان یعقوبی ❊ گر رنگ نظر کنی کسی غیر تو نیست ❊ در مرتبهٔ محبی ومحبوبی ❊ قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب
ما نفقه فهم نمیکنیم کثیرا مما تقول بسیاری از انچه میخواهی ومیگوئی تو از وجوب توحید وحرمت تطفیف واین بواسطه قصور عقل وعدم تفکر ایشان بود یا این سخن
از روی عناد میگفتند واگر نه چرا فهم کلام او نکردندی واو خطیب الانبیا علیه السلام بود ودیگر گفتند وانا لنریک وبدرستی که ما هر آینه می بینیم ترا فینا در میان ما ضعیفا
بی قوت در دفع ما یا ان یا ضعیف البصر ولولا رهطک واگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند وما ایشان را عزیز میداریم لرجمناک هر آینه ما ترا سنگسار میکردیم وما انت
ونیستی تو علینا بر ما بعزیز ۵ عزیز ومکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود قال یا قوم گفت شعیب علیه السلام که ای گروه من ارهطی آیا عشیره وقوم من
اعز علیکم عزیزترند بر شما ودوست ترند شما من الله از خدای واتخذتموه وگرفته اید شما امر خدای را وراءکم از پشت خود ظهریا همچون متروک وفراموش
شده یعنی خویش وتبار من نگاه میدارید وفرمان پروردگار من پس پشت می افکنید ان ربی بدرستی که آفریدگار من بما تعملون ۵ بانچه شما میکنید محیط آگاه است
بروجهیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست وبران شمارا مجازات خواهد فرمود ویا قوم اعملوا وای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر جاهای خود که دارید از شرک وبخس انی عامل
که من نیز عمل کننده ام ومتمکن در کار خود سوف تعلمون ۵ زود باشد که بدانید من یاتیه انکس را که بیاید برو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک
سازد ومن هو کاذب وانکس را که آن دروغ گوست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من در حقم یا شما وارتقبوا وانتظار برید آنرا که من میگویم که انی معکم رقیب
که من نیز با شما منتظرم ولما جاء امرنا وآنهنگام که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب علیه السلام را والذین امنوا معه وآنانرا که ایمان آورده بودند

با او برحمة منّا به بخشایشی از فضل ما واخذت الذین ظلموا وفرا گرفت آنها را که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل علیه السلام که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فاصبحوا فی دیارهم
پس گشتند در سرایهای خود جاثمین مردگان و بر زمین افتاده کان لم یغنوا فیها گویا که هرگز اقامت ننموده اند در آن دیار الا بعدا لمدین بدانید که بدانست
قوم مدین را دوری و دوری از رحمت من کما بعدت ثمود چنانچه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیلهٔ ثمود تشبیه کرد مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و نیز آورده
که ابن عباس رض فرموده که هر دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیه السلام اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان ولقد
ارسلنا و به تحقیق ما فرستادیم موسی بآیاتنا موسی علیه السلام را با معجزاتی که نشانهای صحت نبوت او بود وسلطان مبین و حجتی قاهر و واضح که آن عصا
است و افراد عصی بذکر جهت وضوح او است الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند آن گروه امر فرعون فرمان
فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلام وما امر فرعون و نبود کار فرعون برشید برهنمای رشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند یقدم
قومه پیش روی کند فرعون قوم خود را یوم القیمة روز رستخیز فاوردهم النار پس در آرد ایشان را آتش وبئس الورد المورود و بد مکانیست در آمده شده
یعنی آتش دوزخ چه مورد که بآبشخور است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آن موردی است برضد او واتبعوا و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة
درین سرای لعنت را ویوم القیمة و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است بئس الرفد المرفود بد عطایی است داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک
من انباء القری این خبر از اخبار دیههای هلاک شده که نقصه علیک قصه آن را بر تو میخوانیم منها قائم بعضی از آنها باقی است یا آباد و چون زرع قایم ایستاده
وحصید و برخی مفقود است یا خراب چون کشت درو ده گفته اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح
وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر اهل این دیهها با هلاک ایشان ولکن ظلموا انفسهم ولیکن ایشان ستم کردند بنفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فما اغنت
پس هیچ سود نکرد و ندیا قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان الهتهم التی آن خدایان باطله که از روی جهل یدعون بودند که میخواندند و می پرستیدند من دون الله
بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند ایشان را
بتان غیر تتبیب جز زیانکاری و هلاکت وکذلک و مانند این گرفتن است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها را وهی ظالمة
و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت است و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست
قطعه کسی کز صرصر ظلمش دما دم : چراغ عیش مظلومان بمیرد : نمیترسد از آن کایزد تعالی : اگرچه دیر گیرد سخت گیرد ان فی ذلک بدرستی که درین چه یاد کردیم از
قصص لآیة هر آینه عبرتی است لمن خاف مر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک آن روز قیامت یوم روزی است مجموع له
الناس جمع کرده شده از برای وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وذلک و آن روز یوم مشهود روزی است حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین
وما نؤخره و باز پس نمیداریم آن روز را الا لاجل معدود مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در رسد قایم نکرده یوم یأت روزی
که بیاید آن روز مشهور لا تکلم نفس سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند الا باذنه مگر بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در وی رخصت
سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس از اهل موقف شقی بدبخت باشد بمقتضای وعید دوزخ جای او باشد
وسعید و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت جای او باشد در حقائق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی
دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانهٔ شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیائی و شیخ ابو سعید خراز
قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی درین سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار بر آورده و دیگر حکم ازلی که بسعادت
و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه علیه السلام از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود

قطعه

این یکی را از ازل لوح سعادت برکنار : وان یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین : عدل او میراند آنرا سوی اصحاب الشمال : فضل او میخواند این را سوی اصحاب الیمین
فاما الذین شقوا اما آنانکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ اند لهم فیها مر ایشانراست در آتش زفیر فریادی سخت وشهیق و ناله زار زفیر
صوت شدید را گویند و استعمال او در مبداء صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق مستعمل میباشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکه اصوات
که صوت حمیر است و این بدبختان با این ناله و افغان خالدین فیها جاویدان باشند در آن آتش ما دامت السموات والارض همیشه تا آسمانها
و زمین بر جا است این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید خلود است پس دوام اهل النار بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص واله بر
تابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفاری که اشقیا عبارت از ایشان است جاوید در دوزخ خواهند بود الا ما شاء

رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است
یکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنای از خلود باشد و عذاب نار نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ
کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خَالِدِينَ فِيهَا
جاودان در آن مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین و آسمان
بدل این آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته
مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه بالای سر باشد آن را آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آن را ارض خوانند پس مادامی که تحت و فوق باشند سعداء در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ
رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که او را از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت از آن که آن رتبهٔ رویت است و رضوان یا بنعمتی که کنه وی را کس نداند مگر حضرت وی
که عالم است بجمیع معلومات و نکتهٔ فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قول است و شمهٔ ازین باب در سورهٔ توبه در تفسیر آیت و رضوان من الله اکبر سمت گذارش یافته
بباید دانست که علمای تفسیر درین استثنای سخن بسیار گفته و در زاد المسیر آورده که استثناء لا یفعله و در معالم فرموده که خدای تعالی درین استثنا دانا تر است و اگر اقوال همه آورده
شوند شرط اختصار که در اول سفر رشته باقی نماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عَطَاءً عطا داد ایشان را عطا دادنی غَيْرَ مَجْذُوذٍ نامنقطع یعنی ممتد الی غیر النهایه
فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است و حقیقت خطاب راجع بامت است میفرماید که در شک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ
هَٰؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است مودی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه
سبب هلاک و عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک بتان را إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر بروجهی که می پرستیدند آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین
یعنی بباطل وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که ما تمام رسانندهایم بدیشان نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشان را از عذاب غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتیکه آن نصیب ناکاسته باشد وَلَقَدْ
آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بروگرویدند و بعضی برو کافر شدند
همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنی است پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی
میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی وَإِنَّهُمْ بدرستی که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمانی اند از قرآن مُرِيبٍ
گمانی در ریب افکننده یعنی نفس خود را مضطرب و عقل را شوریده کنند وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که هر یک از مختلفان لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ از آن جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد
رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان بعضی آن را نافیه میدارند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدای تعالی که جزای عملهای ایشان بروجهی که باید بدو رساند
صاحب ایجاز البیان فرموده که چون در لما معنی ظرف است اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه و ان کلا لما بعثوا لیوفینهم
و بدون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار ربط مناسب نمود و این وجه بر تقدیر تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه
قسم است و تنوین کلا عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیرش چنین بود که و ان کلهم لیوفینهم إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرٌ دانا است
و چیزی از و فوت نشود تا توفیه جزا نتواند کرد بیت همه کار بنده دانا اوست : بمکافات هم توانا اوست : فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش كَمَا أُمِرْتَ
همچنانکه فرموده شدی وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند یا بفرمای که مستقیم گردند آنانکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو استقامت آن است
که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری قدس سره گفته که مستقیم آن کس است که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند
که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضیل رح فرموده که آن چیز که ببود وی همه نیکوئیها نیکو شود و به نابود وی همه زشتیها زشت شود استقامت
است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بشنید و گفت که وی بسیار نیکو گفته است و دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضل تر است گفت استقامت
بوعلی سمعکی رح فرموده که حضرت علیه السلام را در واقعه دیدم گفتم که یا رسول الله سبب شیبتنی از سورهٔ هود چه چیز است فرمود که فاستقم کما امرت ای عزیز هر کرا قدم
بر شیخ نباشد رنجش ضایع است شیخ ابو علی دقاق قدس سره گفته است که استقامت آنست که سر خود را از ماسوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رح در صفت
اهل استقامت فرموده نظم کسی را دائم اهل استقامت : که باشد بر سر کوی ملامت : ز اوصاف طبیعت پاک مرده : باطلاق هویت جان سپرده : تمام
از گردن دامن فشانده : رفته سایه و خورشید مانده : وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ بینا است
وَلَا تَرْكَنُوا و میل مکنید إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمائید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد ایشان
سفیان ثوری قدس سره فرموده که هر که قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تو مپندار در ظلم ایشان شریک باشد هم

ازایشان پرسید ندکه اگر ظالمی دربیابان تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود او را آب توان داد فرمود نی گفتند اگر آتش نه دهیم بمیرد فرمود که دعه یموت مصرع
ایجان بدزندگانی مرده به • پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فتمسکم النار پس برساند شمارا آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ وما لکم و نیست
شمارا من دون الله بجز خدای تعالی من اولیاء از دوستان که عذاب را از شما بازدارند ثم لا تنصرون پس شما یاری داده نشوید واقم الصلوة وبپای دارید
نماز را طرفی النهار در دو طرف روز وزلفا من اللیل ودر ساعتها از شب نماز طرف علی از روز نماز بامداد است ونماز طرف اسفل ظهر وعصر ونماز زلف
اللیل مغرب وعشا آورده اندکه عمرو بن غزیه رض خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوب تر در خانه است چون بخانه
او در آمد عمرو او را التقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد وگریان گریان حال گذشته را بعرض رسانید آیت فرود آمد
ان الحسنات یذهبن السیئات ه بدرستی که نکوئیها یعنی نماز پنجگانه ببرند ومحو کنند بدیها را که غیر کبایر باشند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری فرمود که هی کفارة آن نماز کفاره این گناه است گفتند یا رسول الله این حال مر او راست خاصه گفت فی برای عموم مردم است
ومؤید این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناهانی که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند سلمی قدس سره فرموده که انوار طاعات
ظلمت معاصی را محو میسازند ودر بحر الحقایق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار وزلفا من اللیل ظلمات آفاقی را که بجوارح نفسانی صرف شده باشد دفع میکنند وبعضی
برآنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذلک این فرمان واین وعده ذکری للذاکرین پندیست مر یاد
کنندگان را واصبر وصبر کن بر امتثال اوامر واجتناب از نواهی فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نکرداند اجر المحسنین اجر نیکوکاران را عمل
بصبر اشارت بآن است که شکیبائی از احسان است فلولا کان پس چرا نبود ولولا بمعنی نفی است یعنی نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بود
اولو بقیة خداوندان عقل ورای که از روی حزم ینهون باز داشتندی مفسدانرا عن الفساد فی الارض از تباهکاری در زمین تا عذاب فرود نیامدی
الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا منهم از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات گذشتگان که ایشانرا نهی میکردند واتبع الذین ظلموا
آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آن چیز را که منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده وتمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده
واز ما ورای آن اعراض نمودند وکانوا مجرمین ه وبودند کافران وما کان ربک ونخواست پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دهها را بظلم
بشرک واهلها مصلحون ه وحالانکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد وظلم بآن منضم نگردد واز اینجا گفته اند
الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک واگر خواستی پروردگار تو لجعل الناس هر آینه گردانیدی مردمانرا امة واحدة همه یک گروه
یعنی هر یک دین ویک آیین ولا یزالون وهمیشه باشند مختلفین ه اختلاف کنندگان در حق وباطل چون یهود ونصاری ومجوس الا من رحم ربک مگر
آنکه رحمت کند پروردگار تو بر وی واورا بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلفند در روزی یکی توانگر است ویکی درویش مگر آنکه خدای
تعالی اورا قناعت دهد ولذلک وازبرای این اختلاف خلقهم ط آفریده است خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده راه یافتگانرا وتمت وتمام شد کلمة
ربک سخن پروردگار تو یعنی کلمه که بملایک گفته وآن اینست که لاملان هر آینه پرسازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان وآدمیان
که از ایشان کفر وکافری روی نموده اجمعین ه همه ایشان وکلا نقص وهر چیزی که میخوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران وآن چیز
ما نثبت به آنچه ثابت میگردانیم وبرجای میداریم بآن فوادک دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آن است که دل ترا بیارامد ویقینت بیفزاید وبر ادای رسالت
ثبات نمائی وبر ایذای کفار شکیبائی کنی وجاءک وآمده است بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه درست وراست است در معالم فرموده که تخصیص این سوره
برای تشریف است والا حق در همه سور قرآنی هست وگفته اند هذه اشارت باخبار مذکور است درین سور یعنی این خبرها راست وموعظة وپند است وذکری
ویادکردن است للمؤمنین مر گرویدگانرا وقل وبگوی ای محمد للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آرند اعملوا عمل کنید علی مکانتکم ط بر حالتیکه
بدان متمکنید انا عاملون بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم وانتظروا وچشم دارید بما انقلاب زمانرا انا منتظرون ه بدرستیکه ما نیز منتظریم بر شما
عذاب شمارا ولله ومر خدای راست غیب السموات والارض علم آنچه غائب است از آسمانها وزمینها والیه وبسوی او یرجع الامر باز گردد وحفص
یرجع مجهول میخواند یعنی باز گردانیده شود کله همه کارها فاعبده پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست وتوکل علیه وتوکل کن بروی تقدیم عبادت
بر توکل اشارت است بآنکه نفع توکل بعابدان رسد وتوکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود وما ربک ونیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه بندگان
میکنند وحفص بخطاب میخواند ومخاطب همه مردمانند ودر تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحه تورات آیه اول از سوره انعام است وخاتمه آن آیه آخر

سورة يوسف عليه السلام نه از سورة هود والحمد لله اولا واخرا مائة واحدى عشرة آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

الر در كشف الاسرار آورده كه اين حروف از متشابهات قران است لا يعلم تاويله الا الله وگفته اند مراد تركيب اسماي حسنى است اگر كسي واند چنانچه از الر وحم ونون
الرحمن حاصل شود يا مختصرات است از اسماي الهي چنانچه الف نامه الله ولام از لطيف ورا از رؤف يا از صفات او چنانچه الف از انفراد است ولام از لطف ورا
از رحمت گويا قسم ياد ميكند برين وجه كه انفراد من بر ربوبيت من وبلطف من بر عارفان لطايف احديت وبرحمت من بر كافه بريت جواب قسم حذف است
تلك آيات الكتاب المبين اين آيات آيتهاي كتاب مبين است يعني سوره كه ظاهر است اعجاز آن يا هويدا است معاني آن بر متامل يا روشن كننده است
قصه را كه يهود سوال كرده بودند چه در روايت آمده كه علماي يهود بعضي اشراف عرب را گفتند كه از محمد عليه الصلوة والسلام سوال كنند كه سبب انتقال يعقوب ع
از شام بمصر واز قصه يوسف عليه السلام چه بوده اين سوره نازل شد انا انزلناه بدرستي كه ما فرو فرستاديم كتاب را مراد اين سوره است قرانا عربيا قرآني تازي
وبعضي از قرا آنرا قرآن گفته اند يعني ما اين سوره بلغت عرب فرستاديم لعلكم تعقلون تا باشد كه شما فهم كنيد وبمعني آن برسيد وحجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت
ديگر فرستيم شما در فهم آن عذر آريد نحن نقص ما ميخوانيم عليك احسن القصص بر تو بهترين قصه كه خوانده ميشود ودر معالم گويد كه بهتر است بجهت اشتمال
او بر عجايب وغرايب وحكمتها وعبرتها ودر عين المعاني آورده كه اين قصه از قصه هاي ديگر احسن است چه صاحبش بهتر آدميان حسن بوده ودر منير العجب
القصص گويد وصاحب بحر الحقايق گويد كه احسن است بجهة آنكه مشابهتي تمام دارد باحوال انسان اگر تاويل كنند يوسف عليه السلام را بدل ويعقوب عليه السلام را
بروح وزليخا بنفس وقوي وحواس را به برادران يوسف ع وحضرت شيخ قدس سره برين منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبيق داده وچون
ترجمه طريق اختصار مرعي است مجموع اخبار وروايات اين قصه وتاويلات او با نكات ودقايق كه در هر آيتي گفته اند حواله بجواهر التفسير ميرود واين جا بمجرد ايراد قصه
وترجمه الفاظ اكتفا مي نمايد آورده اند كه بعضي از صحابه رض گفتند يا رسول الله عليه الصلوة والسلام لو قصصت علينا اين آيت نازل شد كه ما بر تو ميخوانيم بهترين كلامي كه بعضي
باشد يا خبر ميدهيم ترا بهترين خبري بما اوحينا اليك بوحي كردن ما بسوي تو هذا القرآن اين سوره مقرر را وان كنت وبدرستي كه بودي تو من قبله
پيش از نزول اين سوره لمن الغافلين يعني از دانستن قصه غافل بودي واين غفلت غير مذمومه است اذ قال يوسف ياد كن وقتي را كه گفت يوسف ع
لابيه مر پدر خود يعقوب ع را گويند يوسف در سن دوازده سالگي شب آدينه در كنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسيمه از خواب در آمده يعقوب ع گفت اي پسر ترا
چه پيش آمد گفت يا ابت اي پدر خوابي عجب ديدم اني رايت بدرستي كه من ديده ام در خواب خود احد عشر كوكبا يازده ستاره را والشمس والقمر
وآفتاب وماه را ومن بر سر كوهي بلند بودم كه در حوالي آن انهار جاري واشجار سبز بود كه از آسمان اين ستارگان وشمس وقمر فرود آمدند ومن در ايشان مي نگريستم
رايتهم ديدم ايشان را لي ساجدين مرا سجده كنندگان بودند يعقوب ع دانست كه يوسف ع مرتبه رفيع يابد وبرادران يازده گانه او كه ستارگان اشارت
بديشان است يعقوب ع وزوجه او كه خاله يوسف عليه السلام است وشمس وقمر عبارت از ايشانست تعظيم وتكريم او بجا آرند وفكر فرمود كه اگر برادران او اين
واقعه بشنوند وايشان در تعبير خواب وقوف دارند هر آينه قصد هلاك او كنند قال يا بني گفت اي پسرك من تصغير از روي شفقت ومحبت است لا تقصص
مخوان ومگو رؤياك خواب خود را على اخوتك بر برادران خود فيكيدوا لك كه حيله كنند براي هلاك تو كيدا حيله كردني بسبب وسوسه شيطان
ان الشيطان بدرستي كه ديو سركش كه ابليس است للانسان مر آدميان را عدو مبين دشمني است آشكارا كه او بر كيد ومكر ميدارد وكذلك
وهمچنانكه ترا بر گزيد بدين چنين خوابي كه دليل شرف ونشانه تفوق است بر اخوان يجتبيك ربك بر خواهد گزيد ترا پروردگار تو بفرمان فرمايي وپادشاهي
ويعلمك وخواهد آموخت ترا من تاويل الاحاديث از تعبير خوابها يا بتاويل غوامض كتب منزله ويتم نعمته وتمام خواهد كرد نعمت خود را كه نبوت
است عليك بر تو وعلى آل يعقوب وبر فرزندان يعقوب يعني برادران تو بقولي ايشان را پيغمبر ميگويند يا بر نسل يعقوب عليه السلام كه انبيا عليهم السلام از وي بيرون
آوردگما اتمها همچنانكه تمام كرد نعمت را على ابويك بر دو پدر تو من قبل پيش ازين يعني از تو مراد جد است وپدر جد ابراهيم واسحاق بر ابراهيم واسحاق ع
يعني بر ابراهيم عليه السلام بخلت ورسالت ونجات از نار نمرود وبر اسحق عليه السلام باخراج يعقوب عليه السلام واسباط از صلب وي ان ربك بدرستي كه پروردگار تو
عليم دانا است بانكه استحقاق اجتبا دارد حكيم استوار كار است ودرست كردار كه بكند آنچه بايد لقد كان به تحقيق كه هست في يوسف در قصه يوسف عليه السلام
واخوته ودر حكايت برادران او آيات نشانهاي قدرت يا دلايل حكمت للسائلين مر پرسندگان وغير ايشان را يوسف ع را يازده برادر بود ونزديكي بنيامين
آن برادر اعياني بود دختر ديگر علاتي وايشان پسران خاله يوسف عليه السلام بودند نام ايشان يهودا وروبيل وشمعون ولاوي وزبالون ويشجر وچهار ديگر علاتي وايشان

دو سه بود و بنده ان ویفشالی وجا و وانتم آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت فرمود و اما حبیبا و اتمام نعمت او افزوده
داد و بعضی از زنان برادران او شنودند و نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با شوهران باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمده به تدبیر مهم او مشغول شدند
اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر لیوسف واخوه هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین احب الی ابینا دوست ترند بسوی پدر ما
منا از ما ونحن عصبة و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم ایشان خرد سال و بی کفایت پس بایستی که پدر ما را دوستر داشتی چون دو عاجز ضعیف ایشان را بر ما ده
مرد قوی اختیار کرده ان ابانا لفی ضلال مبین هر آینه پدر ما در خطا و دور افتاده است آشکارا از راه صواب یعنی برای او درین کار خطا واقع شده و در تیسیر
آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را بندگی فرا گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که
اقتلوا یوسف بکشید یوسف علیه السلام را و گوینده گوینده این سخن را آن بود گفت او اطرحوه ارضا یا بیفکنید او را در زمینی دور از عمارات یا موضعی که در آن
سباع باشد یعنی او را غائب کنید یخل لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی توجه بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند
وتکونوا و باشید من بعده پس از یوسف علیه السلام یعنی بعد از ساختن کار او قوما صالحین گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید شیطان است
که ناشکیبایان بادیه آرزو را از روی تسویف میگوید مصرع امروز گنه کنید و فردا توبه : آخر تامل نمی نماید که عذر فردا را عمر فردا که می باید و بر عمر اعتماد نیست
شعر کار امروز بفردا مگذاری زنهار : که چو فردا برسد نوبت کار دگر است : قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لا تقتلوا یوسف
مکشید یوسف را که قتل بیگناهان گناهی عظیم است والقوه و بیفکنید او را فی غیابت الجب در قعر چاه یلتقطه تا فرا گیرند او را بعض السیارة
بعضی از رهگذریان که بدانجا رسند و ببرندش بناحیتی دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بدین وجه می باید کرد ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کار کننده
مشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده : گل دست برو دراز کرده : سیرابی سبزه
نوخیز : از لؤلؤ تر زمرد انگیز : چه شود که یوسف را با ما به صحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون
بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار خار هجران گرفتار باشم نظم حریفان در بهار عیش خندان : من اندر کنج غم چون دردمندان
فرزندان یعقوب علیه السلام ناامید شده پیش یوسف علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آورده گفتند بیت
موسم گل دو سه روز است غنیمت دانید : که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود : یوسف علیه السلام نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش
پدر آمده والتماس اجازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید بیت زین تنگنای خلوتم خاطر به صحرا میکشد : کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را
یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز افتاده قالوا گفتند برادران یوسف علیه السلام یا ابانا ای پدر ما ما لک لا تامنا چیست ترا که امین نمیداری ما را علی
یوسف بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او وانا له و حال آنکه ما مر او را لناصحون نیک خواهانیم و بغایت مهربان ارسله معنا بفرست
او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع تا در سعت و فراخی معیشت میوها و نقلها خورد و یلعب و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن وانا له و بدرستی که ما
مر او را لحافظون هر آینه نگاه بانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب علیه السلام انی لیحزننی بدرستی که مرا اندوهگین میکند ان تذهبوا به آنکه شما
ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده وی دشوار واخاف و دیگر میترسم ان یاکله الذئب از آنکه او را بخورد گرگ
چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده بسیار اند مبادا که گرگی قصد وی کند وانتم و شما عنه غافلون از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال شما به تماشا
یا قلت اهتمام در محافظت او نظم از آن ترسم کز و غافل نشینید : ز غفلت صورت حالش نه بینید : درین ویرانه دشت محنت انگیز : کهن گرگی بود
دندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لئن اکله الذئب بخدای که اگر بخورد او را گرگ ونحن عصبة و حال آنکه ما گروه توانا
و قوی میگوئیم که هر یک از ما با ده شیر در محاربه مقاومت میتواند کرد انا اذا لخاسرون بدرستی که ما آنوقت که او را بگرگ دهیم هر آینه زیانکاریم
پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف علیه السلام بگشت دشت و تماشائی کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای الهی
رضا داده بفرمود که تا سر و تن یوسف علیه السلام را بشستند و مویش شانه زده جامهای نو بپوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن و سلامه علیه که جبرئیل علیه السلام
از بهشت آورده بود و بوقت القای در آتش بر وی پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب علیه السلام رسیده چون تعویذی بر بازویش بست و بمشایعت
فرزندان تا شجرة الوداع که بر دروازه کنعان بود بیرون آمده یوسف علیه السلام را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد بیت روزی وداع گریه نه در خورد دیده
بود : طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود : یوسف علیه السلام چون پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید

ثلث

و سیلاب بالماس مژه سفتن آغاز گرفت مصرع ژاله از نرگس فرو بارید گل را آب داد ؛ و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب علیه السلام
مضمون این قصه بسمع آن نور بصر رسانید بیت میان بعزم سفر بسته بر راهست ؛ سرشک دیده من هیرود که ره گیرد ؛ ای یوسف از رفتن تو را اندوهی
عظیم بمشام دل من می رسد و نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری لا تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد و فراموش
فراموشی نه شرط دوستان است ؛ پس فرزندان را در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف علیه السلام را بر دوش گرفته روی براه آوردند
بیت بچشمان پدر تا می نمودند ؛ زیک دیگر بمهرش سیر بودند ؛ یعقوب علیه السلام در ایشان مینگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند میگریست بیت
هنوز سرو روانم ز چشم نا شده دور ؛ دل از تصور دوری چو بید لرزانست ؛ چون فرزندان از پیش نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما
ذهبوا به پس آنهنگام که برادران به بردند یوسف را کردند با او آنچه کردند و عصاهای پدر را هر یک طرف نهاده یوسف علیه السلام را بر زمین زدند و آغاز
طعن نموده میگفتند ای صاحب رویای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را
چه شد یکی از حال پدر پیر کنعانی بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید بیت یاری دهید گر ز او دور گشته ایم ؛ رحمی کنید گر ز غم او زار مانده ایم
القصه بسخن او التفات نکردند و طپانچه بر روی او زدند و در خاک و خواری گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت حال مشاهده
نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید غضب ایشان تسکین یافت و از سر قتل او در گذشتند
واجمعوا و جمع شدند و رای خود را مستحکم ساختند ان یجعلوه بآنکه بیفکنند او را فی غیابت الجب در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی از کنعان یا در حوالی بیت
المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق یا زیاده پس یوسف علیه السلام را بر سر چاه آوردند و چون شنید که در چاه می اندازند دست
هر یکی از ایشان می زد دستش را بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و پیراهنش بر سنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش بکشیدند و چون بمیان چاه
رسید رسن را ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر آشیانه سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف علیه السلام بتک چاه رسد
بوی رسید و او را بانچه مقدمه خود گرفته بر بالای سنگی که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در و پوشانید واوحینا
الیه و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل علیه السلام یا بالهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادران ترا بحاجتمندی
نزدیک تو آریم لتنبئنهم هر آینه خبر دهی تو ایشان را بامرهم هذا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده وهم لا یشعرون و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی
بجهت علو شان و رفعت مکان تو و بعد اندک زمانی را این صورت دست داد و بخدمت او آمدند و او را نشناختند وهم له منکرون اما چون یوسف علیه السلام در قعر
چاه افتاد و برادران بازگشته بسر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیراهن او را آلوده بخون ساختند وجاءو اباهم و آمدند نزدیک پدر خود عشاء شبانگاه و بدروغ یبکون
میگریستند یعقوب علیه السلام چون گریه آواز فرزندان را شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان چه میشود شما را و یوسف من کجاست که نمی بینم او را
قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما انا ذهبنا نستبق ما به صحرا رفتیم و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افکندن وترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را تنها
عند متاعنا نزدیک رخت و بار ما فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ وما انت بمؤمن لنا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی ولو
کنا صادقین و اگرچه ما راست گو باشیم در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که به نسبت ما داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را
و آن پیراهن وست وجاءو و آمدند علی قمیصه بر پیراهن یوسف بدم کذب بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف علیه السلام را نزد پدر بخون آلوده ساخته
بدروغ یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلوده دید و غدغه هلاک یوسف علیه السلام در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیرهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده
و تعرض به پیراهن نکرده پس از روی عتاب قال گفت با فرزندان که نه چنین است که شما میگوئید بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم نفسهای
شما و آسان ساخته امرا کاری بزرگ از هلاک یوسف علیه السلام فصبر جمیل پس کار من صبری است نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای
والله المستعان و خدای یاری خواسته شده یعنی یاری ازو میخواهم علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف علیه السلام آورده اند که سه روز یوسف
علیه السلام در آن چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید وجاءت سیارة و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند
فارسلوا پس فرستادند واردهم وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر الخزاعی بود از اهل
مدین چون بسر چاه آمده فادلی دلوه پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را چون رسید بیوسف علیه السلام که در دلو نشین مصرع ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده
یوسف علیه السلام در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه در فراق یوسف علیه السلام میگریستند و در انیس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران ماند چه دلو را

بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَى گفت ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب وی بوده او را برای اعانت طلبید
و گفت هَذَا غُلَامٌ این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمددکاری او یوسف علیه السلام را از چاه برآورد نظم چو آن ماه جهان آرا برآمد ٭ ز جانش بانگ یا بشری
برآمد ٭ بشارت شکر چنین تاریک چاهی ٭ برآمد بس جهان افروز ماهی ٭ وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً ط در حالتیکه متاع تجارت بود
یا پنهان ساختند امر او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر بریم و بفروشیم و گفته اند که ضمیر اسروه راجع ببرادران است یعنی برادرانش
حال او را پنهان داشتند و گفتند که او بندهٔ ماست و آن چنان بود که چون برادران از حال یوسف علیه السلام خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام ماست از ما
گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ ه بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر با کاروانیان از اخفای امر یوسف علیه السلام آورده
اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوئیم اگر خلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلام خاموش بایستاد و ایشان مالک را
گفتند این بندهٔ ما گریز پاست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد و اگر بفروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری نقد که
داشته ام ببضاعت خریده ام و با من درمی چند نا سره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما با تو بسپاریم بهر چه داری پس دست یوسف
بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ به بهای اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ ج درمهای چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار
چنان بود که مادون چهل درم را می شمردند و ما فوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود یا بیست هر برادری دو دو درم برداشتند
و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف علیه السلام را بخرید وَكَانُوا فِيهِ و بودند برادران در شان یوسف علیه السلام مِنَ الزَّاهِدِينَ ه از بی
رغبتان یعنی بمیل نیستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه
مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام تصرف امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و گماشتگان
عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف علیه السلام را دیدند از لمعهٔ جمال او شیفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام و یا فکا و مشهور آنست
که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در المنه بفتح زا و کسر لام شهرت وارد القصه چون عزیز خبر غلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را
به نخاس آرد و روز دیگر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد و بجلوهٔ الجمال شیرین شور از مصریان برآمد بیت آراسته آن یار ببازار برآمد ٭ فریاد و فغان از در و
دیوار برآمد ٭ خریداران بمزید ثمن در آمده هرکس در بهای او چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که بهم سنگ او زر و نقره و مشک و حریر بیارند عزیز مصر قدم خریداری
پیش نهاد شعر خریداران دیگر لب به بستند ٭ پس زانوی خاموشی نشستند ٭ عزیز بهای آن داد و یوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت
آنکس که خرید یوسف علیه السلام را مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را یعنی بیت
نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع
و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم وی را بفرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشرهٔ او ظاهر است وَكَذَلِكَ
و همچنانکه محبت یوسف را در دل او جای دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم
او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای غالب است عَلَى أَمْرِهِ بر کار خود هیچکس چیزی را از آن رد نتواند
کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالب است بر امر یوسف علیه السلام که برادران را در خواهش بود بهلاک و خواری و خدای را خواهش بود بعزت
و سرداری و واقع نشد الا آنچه خدای خواسته بود بیت بود هر کسی را دگرگونه رای ٭ نباشد مگر آنچه خواهد خدای ٭ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ ه نمیدانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنگام که رسید یوسف علیه السلام أَشُدَّهُ ه بقوت خود هژده سالگی یا
بیست سالگی و گویند میان سی و چهل آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا وَعِلْمًا حکمی که آن نبوت است یا حکمت و آن علمی باشد با مؤید بعمل و دیگر دادیم او را بینشی در دین وَكَذَلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ه و همچنین پاداش میدهیم نیکو کاران را آورده اند که چون یوسف علیه السلام بخانهٔ عزیز در آمد و سلطان عشقش رخت بخانهٔ دل زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر
و سکون او را غارت داده بیت زلیخا چون برویش دیده بگشاد ٭ بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد ٭ ز لطف صورت و حسن شمایل ٭ اسیرش شد
بیکدل نی بصد دل ٭ بعد از آن که عشقش بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ و درخواست یوسف را
الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراودت کرد با یوسف علیه السلام عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف
و او را بمنزلی که هفت خانه در یکدیگر ساخته در آورد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و به بست درها را وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت بشتاب و بیا که من ترا ام

یوسف علیه السلام که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی إنّه ربّي هر آئینه خدای پروردگار من است أحسن مثوای نیکو ساخت
است منزل مرا نزدیک مارکاه قرب با عزیز که شوهر تست وترا بنیکو داشتن من امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز
نکنیم إنّه بدرستی که او لا یفلح الظالمون رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمها است واز
زبان حال یوسف علیه السلام که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند نظم زهی خجلت که در روز قیامت ٭ که افتد بر زناکاران غرامت ٭ جزای آن جفا کیشان
نویسند ٭ مرا سر دفتر ایشان نویسند ولقد همّت به و بدرستیکه قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف علیه السلام بزنا وهمّ بها و قصد کرد یوسف علیه السلام
بدفع وی بطریق فرار لولا أن رأی اگر ندیدی یوسف برهان ربّه برهان پروردگار خود را هر آئینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور
عصمت الهی ولمعه نبوت یوسفی بود که حائل شد میان یوسف علیه السلام و میان آنچه سبب خشم خدا تعالی باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد
فتوت در آن حال خود را نگاه داشت کذلک همچنین او را اثبات دادیم بر عصمت و عفت لنصرف تا بگردانیم عنه السوء از وی بدی یعنی خیانت
در حرم عزیز والفحشاء و عملی زشت یعنی زنا إنّه بدرستی که من عبادنا المخلصین از بندگان خالص ما است یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته
و نابایسته آورده اند که چون یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده میشد زلیخا از عقب او میدوید واستبقا الباب و سبقت کردند
یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید وقدّت و بدرید در کشیدن قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از قفا والفیا
سیّدها و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را لدی الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف علیه السلام و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که مرد را شگفته
اندیشید از آنکه بتجسس مشغول گردد و زلیخا پیش دستی نمود و دلیرانه بسخن در آمد قالت گفت زلیخا ما جزاء من أراد چیست جزای کسی که خواهد بأهلك سوءا بکسان تو بدی
مرادش نفس خود است درین سخن خواست که ابرای ذمه خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم یوسف علیه السلام است پس گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إلّا أن
یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندان است أو عذاب ألیم یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن و بتازیانه چون یوسف علیه السلام این سخن بشنید که بزندان
و عقوبت و تهدید میکند قال هي راودتني گفت یوسف علیه السلام او درخواست کرد مرا عن نفسي از نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی میگریختم عزیز گفت
این سخن بچه دانم و هیچکس ازین واقعه خبر دار و یوسف علیه السلام گفت در آنخانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من او است و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک
چار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید با ما هزل و مسخرگی میکنی یوسف علیه السلام گفت خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن آرد و بر بی گناهی من گواهی دهد و لطایف سبعین آورده
که عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف علیه السلام راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داده درین کلمات که وشهد شاهد
من أهلها و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز إن کان قمیصه اگر هست گریبان پیراهن یوسف
قدّ من قبل دریده شده از پیش فصدقت پس زلیخا راست میگوید وهو من الکاذبین و یوسف از دروغ گویان است چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا قصد
دفع یوسف ع میکرده از خود که گریبان از پیش دریده شده وإن کان قمیصه و اگر هست پیراهن یوسف ع قدّ من دبر از پس دریده شده فکذبت پس زلیخا
دروغ میگوید وهو من الصادقین و یوسف علیه السلام از راست گویان است چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف ع از وی گریخته و او در پی آمده و او را بخود کشیده که
پیراهنش از پس دریده فلما رأی آن هنگام که بدید عزیز قمیصه پیراهن یوسف را که قدّ من دبر دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قال إنّه گفت
بدرستی که این کار من کیدکنّ از مکر و حیله شما زنان است إنّ کیدکنّ عظیم بدرستی که کید شما عظیم بزرگ است زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف ع
شده و از روی اعتذار گفت یوسف أعرض ای یوسف درگذر و اعراض کن عن هذا ازین مهم و پنهان دار واستغفري و ای زلیخا تو آمرزش طلب
لذنبك برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذرخواه از یوسف که غریب است و تو او را بیازردی إنّك کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از گروه
گناهکاران تذکیر از برای تغلیب است آورده اند که عزیز اگرچه این را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی بماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان
ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آئینه عشق را غوغای ملامت در کار است نه سودای سلامت نظم نسازد عشق را کنج سلامت ٭ خوشا رسوائی و کوی ملامت ٭ غم عشق
از ملامت تازه گردد ٭ وزین غوغا بلند آوازه گردد ٭ وقال نسوة و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی زن حاجب
و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند في المدينة در شهر مصر بموضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان
این که امرأت العزيز زن عزیز یعنی زلیخا تراود فتاها طلب کرده است غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی درخواسته است از وی که کام او بدهد قد
شغفها بدرستی که بشکافته است غلاف دل او حبّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده إنّا لنراها بدرستی که ما می بینیم آن زن را

والفیا

فِي ضَلٰلٍ مُّبِينٍ ۝ در گمراهي هويدا و خطاي روشن كه با وجود شوهري مانند عزيز شيفته و فريفته درم خريده خود ميگردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنيد زليخا بِمَكْرِهِنَّ
مكر ايشان را يعني سخني كه در خفيه ميگفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوي ايشان و استدعاي آن نمود كه بدعوت وي حاضر شوند آورده اند كه چهل زن را طلبيد و آن هيچ زن
ملامت گو در ميان ايشان بودند پس چون بمنزل وي آمدند مراسم اعزاز بجاي آورد وَأَعْتَدَتْ و آماده كرد لَهُنَّ براي ايشان مُتَّكَأً تكيه گاهي از بالشهاي لطيف تا بهنا
كردند ايشان طعامي پاكيزه يا بساخت مجلس طعام چه در خبر است كه ايشان تكيه زده طعام ميخوردند وَآتَتْ بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ هر يكي را ازين زنان سِكِّينًا
كاردي تا گوشت ريزه كرده تناول نمايند و نزديك يوسف آمده جامهٔ مرصع در وي پوشانيده و تاج مكلل بر سرش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بيرون آي عَلَيْهِنَّ برين
زنان يوسف عليه السلام ابا نمود و زليخا در مبالغه افزود تا وقتيكه يوسف عليه السلام را بيرون آورد بيت ز خلوتخانه آن گنج نهفته ۝ برون آمد چو گل ناشگفته
فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آنهنگام كه زنان او را ديدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ يافتندش در جمال و كمال يكبار همه شيفته ديدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش كردند وَقَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ و بريدند دستهاي خود را و بالم آن مخبر نشدند در حقايق سلمي مذكور است كه حق سبحانه بدين آيت مدعيان محبت خود را سرزنش ميكند كه مخلوقي در رويت
مخلوقي بدان مرتبه ميرسد كه احساس الم قطع يد نميكند شما در شهود پرتو جمال خالق بايد كه از هيچ بلا و عنا متالم نشويد بيت گر با تو دمي دست در آغوش توان كرد ۝
بيداد تو سهل است فراموش توان كرد ۝ القصه زنان مصر از بيخودي با خود باز آمده زبان آفرين بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاكست خداي از صفت عجز
در آفريدن چنين مخلوقي مَا هَٰذَا بَشَرًا ۝ نيست اين غلام آدمي زيرا كه چنين جمال معهود بشري نباشد و كسي نديده شعر تو از سلالهٔ سفلي ز آب و خاك نزادي ۝
كه از قبيلهٔ روحانيان حور نژادي ۝ إِنْ هَٰذَا نيست اين شخص إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۝ مگر فرشتهٔ گرامي نزديك خداي چه جمال بدين زيبائي و كمال بدين رعنائي و عصمت
بدين مرتبه جز از خواص ملكيت نيست بيت چو ديدندش كه خرو الاكهر نيست ۝ برآمد بانگ از ايشان كين بشر نيست ۝ نه چون آدم ز آب و گل سرشتست ۝ ز بالا
آمده قدسي فرشتست ۝ صاحب وسيط باسناد خود از جابر انصاري رض نقل ميكند كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرمود كه جبرئيل عليه السلام بمن فرود آمد
و گفت خداي ترا سلام ميرساند و ميگويد كه اي حبيب من حسن روي يوسف عليه السلام را از نور كرسي كسوت داده ام و كسوت حسن ترا از نور عرش معزز كرده ام و ما خلقت
خلقا احسن منك يوسف را جمال بود و آن حضرت را كمال در شهود جمال يوسفي دستها بريده شد و در ظهور كمال محمدي عليه السلام زنارها قطع يافت بيت
از حسن روي يوسف دست بريده سهل است ۝ در پاي دلبر ما سرها بريده باشد ۝ از عايشه رض نقل ميكند كه در صفت جمال حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرمود
شعر لواحي زليخا لو رأين جبينه ۝ لآثرن بالقطع القلوب على اليد ۝ زنان مصر بهنگام جلوه يوسف ۝ ز روي بيخودي از دست خويش ميبريدند
مقرر است كه دل پاره پاره ميكردند ۝ اگر جمال تو اي نور ديده ميديدند ۝ القصه چون زليخا حيرت زنان و شيفتگي ايشان مشاهده كرد قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي
گفت زليخا اين آن كس است كه شما لُمْتُنَّنِي فِيهِ ملامت كرديد مرا در دوستي او اكنون دانستيد كه حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ و بدرستي كه من مراودت
كردم و او را عَن نَّفْسِهِ از نفس او و در خواستم كه آرزوي من بدهد فَاسْتَعْصَمَ پس خويش را نگاه داشت و سر من در نياورد وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ و اگر چنانچه نكند مَا آمُرُهُ
آنچه بفرمايم او را از انجاح مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آينه بزندان كرده شود وَلَيَكُونًا و هر آينه باشد مِّنَ الصَّاغِرِينَ ۝ از خوار شدگان يعني داخل دزدان و بي باكان گردد يوسف عليه السلام
اين سخن بشنيد روي از آن مجلس بر تافت و زنان در عقب وي بيرون رفته در لباس آنكه ما او را ملامت ميكنيم هر يك جدا جدا او را بخود دعوت كردند يوسف عليه السلام
از مقالات ايشان به تنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت يوسف عليه السلام اي پروردگار من السِّجْنُ زندان أَحَبُّ إِلَيَّ دوستر است بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ از آنچه
ميخوانند اين زنان مرا بسوي آن از مطاوعت زليخا يا ميل بديشان شعر عجب درمانده ام در كار ايشان ۝ مرا زندان به از ديدار ايشان ۝ وَإِلَّا تَصْرِفْ و اگر نگرداني
عَنِّي از من كَيْدَهُنَّ مكر و فريب ايشان را يعني اگر مرا در پناه عصمت خود نگيري أَصْبُ إِلَيْهِنَّ ميل ميكنم بسوي ايشان يعني اجابت كنم سخن ايشان را وَأَكُن
مِّنَ الْجَاهِلِينَ ۝ و باشم از نادانان بارتكاب آنچه نشايد فَاسْتَجَابَ لَهُ پس اجابت كرد مر دعاي او را رَبُّهُ آفريدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانيد
از او كَيْدَهُنَّ مكر ايشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستي كه او شنونده است مر دعاي كسي را كه بدو پناه برد الْعَلِيمُ ۝ داناست بحال كسي كه از همه در و گريز آورده اند
كه جدا از تو ميدي زنان از روي زليخا را گفتند صلاح آنست كه او را دو سه روزي بزندان باز داري شايد كه بسبب رياضت رام گردد و قدر نعمت و راحت را
دانسته سر بتسليم بر خط فرمان تو نهد بيت چو كوره سازد زندان را بر و گرم ۝ بود زان كوره گردد آهنش نرم ۝ زليخا اين سخن را قبول كرده نزد عزيز آمد و گفت اين غلام
مرا بدنام گشته ام و طبع از خدمت او نفرتي پديد آمد صلاح آن است كه او را در زندان كني تا مردم گمان برند كه او گناه كار است و من از ملامت باز رهم عزيز آنرا
سخن قبول افتاد حكم كرد كه بزندانش كنند ثُمَّ بَدَا لَهُم پس ظاهر شد مر ايشان را و در دل افتاد مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ پس از آنكه ديدند دلائل عصمت و شواهد
براءت يوسف را چون شهادت صبي و چاك پيراهن او از قفا و قطع دستها يعني با وجود مشاهده اين نشانها راي ايشان بران قرار يافته كه براي صلاح لَيَسْجُنُنَّهُ

هرآینه در زندان کنند او را حَتّٰی حِیْنٍ تا هنگامی که مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را بدان سرو قامت گل چهره رشک گلستان کردند بیت
چو آن دل زنده در زندان در آمد • بجسم مرده گوئی جان در آمد • دران محنت سرا افتاده جوشی • برآمد زان گرفتاران خروشی وَدَخَلَ و در آمدند مَعَهُ السِّجْنَ با او
بزندان فَتَیٰنِ دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که او را یونا گفتندی و دیگر طباخ که او را مجلث خواندندی ملک بر ایشان گمان برده بود که او را زهر میدهند
و حکم بزندان کرده اتفاقاً با یوسف علیه السلام بزندان در آمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی و تا روزی این دو
زندانی نیز خوابها دیدند گویند ساقی دیده و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب نا دیده یوسف علیه السلام را امتحان کردند قَالَ اَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان یعنی ساقی اِنِّیْ اَرٰنِیْ
بدرستی که من می بینم خود را در خواب که در باغی یک اصل تاک است و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست من است اَعْصِرُ خَمْرًا می فشارم در وانگور را تسمیه عنب
بخمر باعتبار ما یؤل الیه است وَقَالَ الْاٰخَرُ و گفت دیگری یعنی طباخ اِنِّیْ اَرٰنِیْ بدرستی که من می بینم خود را که در مطبخ ملک اَحْمِلُ بر میدارم فَوْقَ رَاْسِیْ بر زبر سر خود
خُبْزًا نان را و آن سه سفره نان بود فَتَاْكُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ میخورند مرغان از آن نان و میربایند نَبِّئْنَا بِتَاْوِیْلِهٖ خبر ده ما را بتعبیر این هر دو خواب اِنَّا نَرٰىكَ بدرستیکه ما می بینیم ترا
مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بتاویل رؤیای ما یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان را بزودی بازگوید چه دران مکروهی متوجه بود
بیکی پس از جواب ایشان اعراض فرمود قَالَ گفت یوسف علیه السلام لَا یَاْتِیْكُمَا نیاید بشما طَعَامٌ تُرْزَقٰنِهٖٓ خوردنی که روزی داده شوید بوی اِلَّا نَبَّاْتُكُمَا مگر خبر دهم
شما را بِتَاْوِیْلِهٖ بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قَبْلَ اَنْ یَّاْتِیَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان
امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام گفت که این معجزه من است نه عرافت و کهانت ذٰلِكُمَا این که گفتم بشما مِمَّا عَلَّمَنِیْ از آن چیزی است که بیاموخت مرا رَبِّیْ پروردگار من بالهام
و وحی اِنِّیْ تَرَكْتُ بدرستی که من دست بداشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا یُؤْمِنُوْنَ کیش گروهی را که نمیگروند بِاللّٰهِ بخدای وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت هُمْ كٰفِرُوْنَ
ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشان است بآخرت وَاتَّبَعْتُ و پی روی کرده ام مِلَّةَ اٰبَآءِیْٓ کیش پدران خود را اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ
ابراهیم و اسحق پسرش و یعقوب که پدر ما است اظهار ذکر آبا بجهت آنکه از اهل بیت نبوت است با جهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی مَا كَانَ لَنَآ روا نیست
و نشاید ما را که پیغمبرانیم اَنْ نُّشْرِكَ آنکه انباز گیریم بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ بخدای چیزی را الکه او را اسیر سنیم بیگانگی ذٰلِكَ این توحید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدا است
عَلَیْنَا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده است وَعَلَی النَّاسِ و این فضل او است بر سایر آدمیان که انبیا علیه الصلوة والسلام را بارشاد ایشان فرستاده وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ
النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لَا یَشْكُرُوْنَ سپاس داری نمیکنند آن فضل و موهبت را یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان ءَاَرْبَابٌ
مُّتَفَرِّقُوْنَ آیا خدایان متفرقه که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ با اعلی و اوسط و ادنی خَیْرٌ بهتر است اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه در ذات
و صفات الْقَهَّارُ غالب بر همه مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستید شما مِنْ دُوْنِهٖٓ بدون خدای اِلَّآ اَسْمَآءً مگر نامهائی یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت
و برهان سَمَّیْتُمُوْهَآ نام نهاده اید آنها را اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ شما و پدران شما مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا و نفرستاده است خدای بپرستش آنها مِنْ سُلْطٰنٍ از هیچ حجتی که دلالت
کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما می پرستید الاسمی چند بی مسمی را اِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت اِلَّا لِلّٰهِ مگر خدایرا که مستحق پرستش است اَمَرَ فرمان داده بزبان پیغمبران
مر خلق را اَلَّا تَعْبُدُوْٓا آنکه مپرستید اِلَّآ اِیَّاهُ مگر او را ذٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ این است دین حق و روشن و درست و راست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند راه حق را و در بادیه ضلالت سرگردان میشوند یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان اَمَّآ اَحَدُكُمَا اما یکی از شما که ساقی ملک است نسبه روز
دیگر خلاص یابد فَیَسْقِیْ رَبَّهٗ پس بیاشامد مربیت کننده خود را خَمْرًا شراب چنانچه پیشتر می بوده وَاَمَّا الْاٰخَرُ و اما آن دیگری که طباخ است فَیُصْلَبُ پس او را بیاویزند
شود بر دار و مدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَاْكُلُ الطَّیْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَّاْسِهٖ از کله سر وی پس ایشان یا یکی از ایشان گفتند دروغ گفته ایم و هیچ
خواب ندیده بودیم یوسف ع گفت قُضِیَ الْاَمْرُ الَّذِیْ حکم کرده شده و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما فِیْهِ تَسْتَفْتِیٰنِ دران از من طلب تاویل کردید و خلاف
آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ و گفت یوسف ع لِلَّذِیْ ظَنَّ مر آنکس را که دانست اَنَّهٗ نَاجٍ مِّنْهُمَا که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از آن هر دو یعنی ساقی را
گفت اذْكُرْنِیْ یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند نظم بگو هست اندران زندان غریبی
عدل شاه دوران بی نصیبی • چنین شد بی گنه بنشسته بر خود • که هست این از طریق معدلت دور • آورده اند که چون سه روز برآمد ملک کس را فرستاده تا طباخ را
که خیانت او ثابت شده بوده بردار کردند و مرغ چشم او کاسه سر او بیرون آوردند و ساقی را که صفت امانت او تحقق یافته بود بهمان منصب نخستین بوی دادند اما چون
او بمرتبه تقرب برسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شده فَاَنْسٰىهُ الشَّیْطٰنُ پس فراموش گردانید بروی شیطان ذِكْرَ
رَبِّهٖ یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف در زندان بِضْعَ سِنِیْنَ چند سال بضع عددی است مبهم میان

سنه و ٤ گویند یوسف علیه السلام بعد ازین واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالم التنزیل از حسن بصری رح
نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان درآمد یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گنهکاران جبرئیل علیه السلام گفت
یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا چند
سال در زندان بدارم یوسف علیه السلام گفت درین حال از من راضی هست یا نی گفت آری از تو خوشنود است گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی است از من هیچ
باک ندارم و فی المثنوی المعنوی نظم پس جزای آنکه دید او را معین : ماند یوسف حبس در بضع سنین : کرده تقصیر آمد از تجری و سحاب : تا تو خواهی یاری از ریگ و سراب
اما چون مدت محنت بسر آمد و ملک ریان خوابی دید عجیب و بامداد آن تمام حکما و ندما را طلبید وقال الملک و گفت ملک انی اری بدرستی که من خواب دیدم
سبع بقرات سمان هفت گاو فربه که از نهر یابس بیرون آمدند و پس از آن یاکلهن بخوردند و فرو بردند ایشانرا سبع عجاف هفت گاو لاغر و در
شکمهای ایشان هیچ زیادت نشد و سبع سنبلات و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود و اخر و هفت خوشه دیگر
دیدم یابسات خشک یعنی رسیده و بدرو درآمده پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیده و در خاک زیر کردند ایشانرا و ناپدید شدند یا ایها الملا ای گروه
کاهنان و معبران و اشراف قوم افتونی فتوی دهید مرا یعنی جواب دهید مرا فی رؤیای در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما که از روی دانش للرؤیا
تعبرون مر خواب مرا تعبیر میکنید قالوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند اضغاث احلام این خوابها شوریده است وما نحن و نیستیم ما بتاویل
الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بعالمین دانایان چه ما تعبیر رؤیای صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطله است ملک ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشته در دریای
تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید و راه تعبیر این واقعه که بمن نماید مصرع یارب این خواب پریشان را تعبیر چیست : ساقی که ملک ریان را متحیر و متفکر دید از حال یوسف
بیاد آمد وقال الذی نجا منهما و گفت آنکسی که نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی یعنی ساقی وادکر و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بعد
امة پس از زمانی دور و دراز انا انبئکم من خبر دهم شما را بتاویله بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر انیکو داند
ملک ازین خبر شادمان گشته فرمود که زود برخیز و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان درآمد و زمین خدمت ببوسید و گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق ای نیک
راست گوینده افتنا فتوی ده ما را فی سبع بقرات سمان در هفت گاو فربه یاکلهن بخورند ایشانرا سبع عجاف هفت گاو لاغر و سبع سنبلت
خضر و هفت خوشه سبز و اخر یابسات و هفت خوشه خشک دیگر که بر ایشان بپیچد و خشک سازد همه حکما دران حیرانند توجه جواب بگوی لعلی ارجع تا باشد
که باز گردم با جواب تمام الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لعلهم یعلمون شاید که ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را تا مشرف فضل تو معلوم
کنند و بسوی خویش بخوانند قال گفت یوسف علیه السلام که شما تزرعون کشت کنید سبع سنین هفت سال که بقرات سمان اشارتست بدیشان دابا
زراعتی بعادت مستمره خود فما حصدتم پس انچه بدرو کنید از غلات فذروه پس بگذارید آنرا فی سنبله در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از سوسه و از آفات ایمن باشد
و غلات را با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا مگر اندک یعنی بقدر حاجت مما تاکلون از انچه بخورید که آنرا پاک سازید ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک پس از این
سالها سبع شداد هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشان است یاکلن بخورند اهل سالها یعنی کسانیکه دران زمان باشند ما قدمتم لهن آنچه
از پیش فرستاده باشند یعنی ذخیره نهاده باشید برای آن سالهای قحط الا قلیلا مگر اندکی مما تحصنون از انچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثم یاتی
پس بیاید من بعد ذلک از پس این سالهای قحط عام فیه عامی که دران یغاث الناس فریاد رسیده شوند مردمان بباران داده و فیه یعصرون و در آن
سال که بفشرند انچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت است از کثرت ثمار و گفته اند اشارتست بدوشیدن شیر بسیاری از پستان گاو و گوسفند
و این عبارتست از فراخ سالی است چون یوسف ع التعبیر تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخن را بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد و ملک را پسندیده افتاد و خواست
که بگوش خود از زبان یوسف ع بشنود بطلب وی فرستاد وقال الملک و گفت ملک ائتونی به بیارید مرا یوسف را فلما جاءه الرسول پس آنوقت که آمد بدو
فرستاده ملک قال ارجع گفت باز گرد الی ربک بسوی مهتر خود فاساله پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید ما بال النسوة اللتی چه بود حال
آن زنانی که در مجلس زلیخا قطعن ایدیهن ببریدند ایشان دستهای خود را ان ربی بدرستی که پروردگار من بکیدهن علیم بمکر زنان و کید ایشان داناست
یوسف علیه السلام خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و این پیغام یوسف علیه السلام
رسانید ملک بفرمود تا آن زنانرا جمع کردند زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم قال گفت ملک با ایشان ما خطبکن چه بود حال شما اذ راودتن یوسف
چون طلب میکردید یوسف علیه السلام را عن نفسه از نفس وی یعنی کام دل خود از وی میجستید قلن گفتند آن زنان حاش لله پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن

مردی پاکیزه مانند یوسف علیه السلام مَا عَلِمْنَا ندانستیم عَلَیْهِ مِنْ سُوْٓءٍ بر یوسف هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد و عشق بکمال
رسیده بود او نیز بپاکی یوسف علیه السلام اقرار کرد قَالَتِ امْرَاَتُ الْعَزِیْزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا اَلْئٰنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است
اَنَا رَاوَدْتُّهٗ من جستم یوسف علیه السلام را عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس او و آرزوی وصال صحبت او کردم وَاِنَّهٗ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ و بدرستی که او از راستگویان است
آنجا که با عزیز گفت که هی راودتنی عن نفسی نظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق : برآمد زو صدای حصحص الحق : بگفتا نیست یوسف را گناهی : منم در عشق او گم کرده راهی
نخست او را بوصل خویش خواندم : چو کام من نداد از پیش راندم : ملک بیوسف علیه السلام پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند بیا بالحضور تو ایشان را عقوبت
کنم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذٰلِکَ این درخواست برای آن کردم لِیَعْلَمَ تا بداند عزیز اَنِّیْ لَمْ اَخُنْهُ آنکه من خیانت نکرده ام او را بِالْغَیْبِ در غیبت
وی و حرمت اهل او و حق تربیت وی نگاه داشتم وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر معلوم کند که خدای لَا یَهْدِیْ راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش در نگذرد کَیْدَ الْخَآئِنِیْنَ
مکر خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند برای آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آورده ام بلکه شکر گذارده ام بر نعمت عصمت و توفیق الهی
در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات تازی در آورد :

وَمَآ اُبَرِّئُ نَفْسِیْ ١٣

و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل بآرزو ها مبرا و معرا است اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بدرستی که نفس من فرماینده است بِالسُّوْٓءِ به بدی یعنی معصیت
اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّیْ لیکن آنرا که بخشد پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که آفریدگار من غَفُوْرٌ آمرزنده است قصدی را که بفعل نیاید رَّحِیْمٌ
مهربان است که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف علیه السلام باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف علیه السلام زیادت گشت وَقَالَ
الْمَلِکُ ائْتُوْنِیْ بِهٖ و گفت ملک مصر بیارید یوسف علیه السلام را نزد من اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِیْ تا خالص کنم او را برای خود و مهمات ملک بوی فرمایم در تیسیر آورده
که هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هرچه تمامتر یوسف علیه السلام را از زندان ببارگاه آوردند در خبر است
که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند خروش برآوردند و یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد که
اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و قصو علیهم النار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود نظم
ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت : باستقبال او چون بخت بشتافت : کشیدش در کنار خویشتن تنگ : چو سرو گل برخ شمشاد گلرنگ : بپهلوی خودش بر تخت بنشاند
بپرسشهای خوش با وی سخن راند : فَلَمَّا کَلَّمَهٗ پس آنهنگام که ملک با وی سخن راند و از تعبیر خواب خود بپرسید و جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت ملک ای یوسف
اِنَّکَ الْیَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَیْنَا نزدیک ما مَکِیْنٌ با جاه و قدری اَمِیْنٌ مؤتمن بر همه چیزها هرچه میخواهی از مناسب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ
اجْعَلْنِیْ گفت یوسف علیه السلام گردان مرا حاکم کننده عَلٰی خَزَآئِنِ الْاَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل از ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن
گردان اِنِّیْ حَفِیْظٌ بدرستی که من نگاه دارنده و ضبط کننده ام چیزی را از آن ضایع نکنم عَلِیْمٌ دانا بمصالح ملک هرچه سازم خالی از اصلاح نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا
بلغتها هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف
علیه السلام مقرر کرده تاج مکلل بجواهر بر سر وی نهاد و کلیدهای خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهده یوسف
علیه السلام واگذاشت اندک زمانی عزیز از رشک و حسد در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف علیه السلام درآورد و حق سبحانه یوسف علیه السلام را از وی دو پسر داد
نیشا و افرایم و تفصیل این حالات حواله بجواهر التفسیر است وَکَذٰلِکَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان گردانیدیم مَکَّنَّا جای دادیم لِیُوْسُفَ فِی الْاَرْضِ مر یوسف را
در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم یوسف علیه السلام را بحکومت یَتَبَوَّاُ مِنْهَا تا بود که جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرض داشت حَیْثُ یَشَآءُ هرجا
که میخواست نُصِیْبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم بنعم خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَّشَآءُ هرکرا میخواهیم وَلَا نُضِیْعُ و ضایع و باطل نمیگردانیم اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ
اجر نکوکاران وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَیْرٌ بهتر است لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنانرا که گرویدند بخدای وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ و بوده اند که پرهیز میکردند از
فواحش چون یوسف علیه السلام باحسان و تقوی از قعر چاه به تخت و جاه رسید بیت بدنیا و عقبی کسی قدر یافت : که او جانب صبر و تقوی نشتافت : القصه یوسف علیه السلام
مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال زهر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی
را با خوشه مضبوط می ساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردم مصر روی بیوسف علیه السلام آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان
فروخت سال دوم بحلی و پیرایه در سال سوم بغلام و کنیزک و در سال چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی دادند

الجزء ١٣ ع

یوسف علیه السلام ملک صورت حال عرض کرد ملک گفت همه بنده تواند و اختیار پیش تواست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه
از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف علیه السلام را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی
او در گردن نهاد تا کسی را که درباره او سخنی ناشایسته نرسد و نتواند گفت آورده اند که از قحط بکنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شده پسران یعقوب علیه السلام گفتند
ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بلطف او ایشان می سازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر ؛ وز و گشته خوشدل غریب و فقیر
به بخشش ز ابر بهاری فزون ؛ صفات کمالش ز غایت برون ؛ اگر فرمائی برویم و طعامی از بهر گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود بنیامین را بجهت
خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ
و آمدند برادران یوسف علیه السلام از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند بر و و رسم خدمت بجا آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف
ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف علیه السلام
از پس پرده با ایشان سخن گفت و او را نشناختند پس یوسف علیه السلام از ایشان پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را میمانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم
که یعقوب است اسرائیل الله یوسف علیه السلام گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی از در صغر سن گرگ بخورد و یکی را پدر بجهت خدمت خود نگاه داشت
و ماده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند نی مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف علیه السلام گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید
و آن برادر را بیارید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس وی باستاد و یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم
بدیشان دادند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آنهنگام که بساخت یوسف علیه السلام کار ایشان را و هر یک را یک شتر بار گندم داد و گفتند یک شتر وار دیگر بجهت برادر ما که در
خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتران مبالغه نمودند قَالَ گفت یوسف علیه السلام ائْتُونِي بیارید بمن بِأَخٍ لَكُمْ
مِنْ أَبِيكُمْ برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنکه من تمام می پیمایم پیمانه را و حق کسی نمی کاهم
وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در اکرام مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نمی آرید بمن آن
برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من میائید قَالُوا سَنُرَاوِدُ
عَنْهُ أَبَاهُ گفتند زود او را بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستی که ما کنندگانیم این خیر را که گوئیم وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا
بِضَاعَتَهُمْ مر غلامان را که کیل غلات که تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده بودند و آن ادیمی و کفشی چند بود یوسف علیه السلام نخواست که گندم بها
بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فِي رِحَالِهِمْ در بار و بارهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون بیتن
گندم بوده باز آرند و این جهت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انْقَلَبُوا چون باز گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بار بگشایند
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند و برادر را بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام إِلَىٰ أَبِيهِمْ بسوی پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند
ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر این بار بنیامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا
برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گیریم کیل از برای خود و برای او وَإِنَّا لَهُ و بتحقیق ما او را لَحَافِظُونَ نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب علیه السلام که ای فرزندان
هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را امین دارم عَلَيْهِ برو یعنی بر بنیامین إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ مگر همچنانکه امین ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او مِنْ قَبْلُ پیش ازین که گفتند وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ پس خدای بهتر است حَافِظًا از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا خواند یعنی او است بهتر در حالی که نگاه دارنده است
پس توکل برو کنم و کار خود را بدو گذارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشنده ترین بخشندگان است شاید که بمحافظت او من به بخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نگرداند وَلَمَّا
فَتَحُوا و آنهنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف علیه السلام
رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده بود بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز می طلبیم از احسان وری این که هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا اینست بهای ما که غله بدین
بضاعت بما فروخته اند رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاهبانی کنیم
برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیادتی بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن شتری یعنی یک شتر وار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذَٰلِكَ این یک شتر وار كَيْلٌ يَسِيرٌ
کیل اندک است و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب علیه السلام لَنْ أُرْسِلَهُ هرگز نفرستم بنیامین را مَعَكُمْ با شما حَتَّىٰ تُؤْتُونِ تا بدهید مرا
مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ پیمانی موکد بذکر خدای تعالی و بنیان فرموده که او را بشما ندهم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین علیه الصلوة والسلام و آله و صحابه اجمعین

لتأتنني به که بیارید بمن اورا إلا أن يحاط بكم مگر آنکه بگرد شما در آورده شود عذاب و همه هلاک شوید ایشان قبول نموده بمنزلت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام سوگند خوردند که در
مهم بنیامین غدر نکنند فلما آتوه موثقهم چون دادند پدر را موثق خود پیمان و عهد خود قال گفت یعقوب علیه السلام الله که خدای علی ما نقول برآنچه ما میگوییم از عهد و پیمان
وكيل نگاهبان و گواه مطلع است وقال و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت یا بني ای فرزندان من لا تدخلوا در میائید در شهر مصر من باب واحد
از یک در یعنی همه برادران از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد بشما نرسد چون شما را با این جمال و هیات و شوکت و ابهت به بینند وادخلوا و در آئید هر دو سه من أبواب
متفرقة از درهای متفرقه و آن شهر را چهار دروازه بود و در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت وما أغني
عنكم و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از قضای خدای من شيء چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمیکند بیت من جهد همیکنم قضا میگوید:
بیرون ز کفایت تو کاری دگر است إن الحكم نیست حکم و فرمان إلا لله مگر مر خدای را در هر چه خواهد عليه توكلت برو توکل کردم من وعليه فليتوكل المتوكلون
و برو باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکل است برو ومن يتوكل على الله فهو حسبه ولما دخلوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب
علیه السلام من حيث أمرهم از آنجا که فرموده بود ایشان را أبوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما كان يغني نبود که دفع کند عنهم از ایشان را یعقوب علیه السلام من الله
از قضای خدای که درباره ایشان واقع شده بود من شيء چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت
یعقوب علیه السلام فایده نداد إلا حاجة مگر آنکه حاجتی بود في نفس يعقوب در نفس یعقوب علیه السلام یعنی شفقتی بود در اولاد که در آن وقت قضاها ظاهر کرد آنرا و وصیت
کرد آن وإنه لذو علم و بدرستی که یعقوب علیه السلام خداوند دانش بود بقضا و قدر میدانست لما علمناه مر آن چیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت
وما أغني عنكم ولكن أكثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا يعلمون نمیدانند مر قدر را یا جاهل اند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد بیت
تدبیر کند بنده و تقدیر نداند : تقدیر خداوند بتدبیر نماند : ولما دخلوا على يوسف و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام بر یوسف و ببارگاه او رسیدند یوسف
بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید و او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف علیه السلام گفت
که دانستیم بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف علیه السلام گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشید
بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بر روی او زدند و چون
بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشینند مرا برادری پدری و مادری بود که یوسف
نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من بر سر این خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق این حال بیطاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف علیه السلام
گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه آوى إليه جای داد بسوی خود
أخاه برادر خود را و یوسف علیه السلام نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف علیه السلام افتاد باز بگریست یوسف علیه السلام گفت باز این چه گریه
است گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف همین که یوسف علیه السلام این کلمه شنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین
قال گفت إني أنا أخوك بدرستی که منم برادر تو فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما كانوا يعملون بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف علیه السلام
بدید و این سخن شنید دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمده دست در گردن یوسف علیه السلام کرد و بزبان حال گفت بیت آنچه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب
خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب : آنگه دست در دامن یوسف علیه السلام زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام پدر
در باب تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیادت میشود اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف علیه السلام
فرمود که نزد برادران رو و این امر را مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند فلما جهزهم بجهازهم پس آن هنگام که کارسازی
کرد ایشان را جعل السقاية بنهاد سقایه را آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی و درین وقت بجهت عزت و نفاست طعام
آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف علیه السلام بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کردند في رحل أخيه در باروان برادر او و بارهای دیگران را مکمل کردند و ایشان را اجازت رفتن داد
چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثم أذن مؤذن پس ندا کرد ندا کننده که أيتها العير ای کاروانیان
إنكم لسارقون بدرستی که شما دزدانید یا آن معنی یوسف علیه السلام را از پدر بدزدیدید و گفته اند ندا کننده این سخن را بفرمان یوسف علیه السلام گفت القصه چون این
ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلام رسید قالوا گفتند وأقبلوا عليهم و روی آوردند بدان جمع که شما ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید که میجویید
قالوا نفقد گفتند میجوییم صواع الملك مشربه ملک را که پیمانه غله بوده ولمن جاء به و برای هر کس که بیارد آنرا حمل بعير شتر واری طعام مقرر است

وانا به زعيم ه و من که منادیم بآن کفیلم و پایندان آن قالوا تالله گفتند بخدای لقد علمتم هر آینه شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بود دیدیم باز آوردیم
چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما جئنا نیامدیم ما از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض
در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم وما کنا و نیستیم ما سارقین ه دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف علیه السلام که
چیست جزاء دزدان ان کنتم کاذبین ه اگر باشید شما دروغ گویان در ابرای ذمه خود یعنی میگوئید که ما دزد نیستیم اگر جهت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود
قالوا جزاؤه گفتند جزاء سرقه سارق من وجد فی رحله گرفتن آنکس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او فهو جزاؤه پس همون است جزای او یعنی او را
به بندگی باید گرفت و در دین پدر ما کذلک همچنین نجزی الظالمین ه پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را گردانیده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف علیه السلام
باز داشتند فبدأ پس آغاز کرد موذن و گفته اند یوسف علیه السلام باوعیتهم بجستن بارهای ایشان قبل وعاء اخیه پیش از باردان برادر او برای نفی تهمت
ثم استخرجها پس بیرون آورد سقایه را من وعاء اخیه از باردان برادر و کذلک همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف علیه السلام را با لهام برادران
یوسف علیه السلام از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین کشادند ما کان نبود یوسف علیه السلام یعنی شایسته و سزاوار نبوده او را که لیأخذ اخاه فرا گیرد برادر خود را
فی دین الملک در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب دزد ضرب و تغریب بوده نه استرقاق پس بگرفت یوسف علیه السلام برادر خود را الا ان یشاء الله مگر بخواست خدای
و بدستوری او نرفع درجات بر میداریم از روی درجات بعلم و حکمت من نشاء هر کرا میخواهیم و فوق کل ذی علم و زبر هر خداوند دانشی علیم دانا است که درجه او بلند
تر است آنکه یوسف علیه السلام فرمود که این چه عمل است که از شما صادر شد می گفتید که ما پیغمبر زادگانیم قالوا ان یسرق گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فقد
سرق پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له برادر عینی که او را بوده من قبل پیش ازین یعنی یوسف علیه السلام در معالم و کشاف و مدارک آورده که در خانه
خاله یوسف علیه السلام ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف علیه السلام آن مرغ بسائل داد و برادران او را به دزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست
فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف علیه السلام آن مقاله را فی نفسه در نفس خود ولم یبدها لهم و ظاهر نکرد آنرا برایشان قال گفت با خود یوسف
علیه السلام که انتم شما شر مکانا بدترید از جهت منزلت دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید والله اعلم و خدای داناتر است بما تصفون ه بآنچه شما صفت
میکنید پس یوسف علیه السلام بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه سخن گفتند بجائی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موهای تن وی
سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و گرنه فریادی میکنم که هر جا حامله باشد درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف علیه السلام بدید که روبیل در غضب است
پسر خود را گفت برو و دست به پشت وی فرود آر چون دست او بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافت روی به برادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نی فرمود که بخدای
درین بلده مصر تخمی از آل یعقوب علیه السلام کسی هست چه هر گاه یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب علیه السلام او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر
باره در غضب شد آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد یوسف علیه السلام نقاب بسته از تخت فرود آمد او را در ربود و بر سر دست آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان
شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت خدائی که بالا و پست آفرید ز بر دست هر زیر دست آفرید ایشان
چون دیدند که مهم بزور از پیش نمیرود از در زاری در آمده قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین را ابا شیخا کبیرا پدری است پیر بزرگ
سال و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف علیه السلام بدو انس و الفت دارد فخذ احدنا پس فرا گیر یکی از ما را مکانه بجای او و او را رها کن انا نراک بدرستی
که ما می بینیم ترا من المحسنین ه از نیکوکاران بنسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان فما الاحسان الا بالاتمام قال معاذ الله گفت یوسف علیه السلام پناه
میبرم بخدای پناه گرفتنی ان ناخذ از آنکه بگیریم الا من وجدنا مگر آنرا یافتیم متاعنا عنده ه متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم انا اذا
بدرستی که باشیم ما آنگاه لظالمون ه ستمکاران در مذهب شما فلما استیأسوا پس آنوقت که نومید شدند منه از یوسف و دانستند که برادر را با ایشان نمیدهد
خلصوا نجیا ه بایک کناره شدند از مصریان راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهودا
الم تعلموا آیا نمیدانید شما ان اباکم ازانکه پدر شما قد اخذ علیکم به تحقیق فرا گرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از عهد خدای یعنی بدستوری
وی در محافظت بنیامین و شما سوگند خوردید به محمد آخر الزمان علیه السلام که شما در شان وی غدر مکنید و اکنون این صورت واقع شد و من قبل ما فرطتم و پیش از
این تقصیر کردید فی یوسف در شان یوسف علیه السلام فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یأذن لی ابی
تا وقتیکه دستوری دهد مرا بآمدن پدر من او یحکم الله لی ه یا خدای حکم کند برای من برجوع به پدر یا به تخلیص برادر وهو خیر الحاکمین ه و او بهترین حکم کنندگان
که براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا الی ابیکم بازگردید بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بگوئید ای پدر ما ان ابنک بدرستی که پسر تو

بنیامین سرق دزدی کرد وما شهدنا و گواهی نمیدهیم ما الا بما علمنا مگر بانچه میدانیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد وما کنا و نیستیم للغیب مر باطن
حال را حافظین نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر او خبر نداریم که فی الواقع بر و تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود او مباشر این امر
بوده واسأل القریة التی و بپرس از اهل آن دیهی که کنا فیها بودیم ما دران یعنی مصر مراد آن است که بفرست و از مصریان بپرس والعیر التی و از آن کاروان
نیز سوال کن که ما اقبلنا فیها روی نهاده بودیم از مصر بکنعان درمیان کاروان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام وانا لصادقون
و بدرستی که ما راست گویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم روبیل با یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه مراد و گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب
علیه السلام بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم امرا نفسهای شما کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگرنه ملک چه میداند که جزای سارق
استرقاق است فصبر جمیل پس بر من است شکیبائی نیکو عسی الله ان یأتینی شاید که خدای بیارد بهم جمیعا همه ایشانرا بمن یعنی یوسف و بنیامین
و آن برادر دیگر را که در مصر است انه هو العلیم بدرستی که او دانا تر است بحال من الحکیم راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه به بیت
الاحزان فرمود وتولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان خود وقال یا اسفی و گفت ای اندوه من علی یوسف بر فراق یوسف علیه السلام صاحب کشاف آورده
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف علیه السلام جبرئیل علیه السلام فرمود که اندوه
هفتاد مادر پسر مرده حضرت علیه السلام فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچکس در آتش مفارقت آن برابر یعقوب علیه السلام نسوخت که چهل سال
و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف علیه السلام تا زمان وصال او چشم یعقوب علیه السلام از گریه خشک نشده و از با فراق جگرگوشه پشت مبارک وی خمیدگی
گرفت وابیضت و سفید شد عیناه هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو کظیم پس پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد
بیت ورد دلیست درین سینه که گفتن نتوانم ۞ وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم ۞ اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قالوا
گفتند تالله تفتؤ بخدای که همیشه باشی بناله و زاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتیکه بیماری شوی بیماری مشرف بر موت او
تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت یعقوب علیه السلام ای فرزندان من انما اشکو جز این نیست که شکایت میکنم بثی و حزنی
غم و اندوه خود را الی الله بخدای شما و نه بغیر شما زیرا که کس بیکسان و چاره کن بیچارگان اوست نظم حاجتی را که از تو میجویم ۞ با کسی نه که با تو میگویم ۞
راز گویم بخلق خوار شوم ۞ با تو گویم بزرگوار شوم ۞ در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت انما اشکو بثی و حزنی الی الله حق سبحانه
و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساخته بتو باز رسانیدمی
و ازین قرار بود که یعقوب علیه السلام گفت واعلم من الله ما لا تعلمون و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف علیه السلام
و رسیدن وی بمن گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام بر و سوگند داد که روح یوسف مرا قبض کرده گفت نی یعقوب علیه السلام بدان
امیدواری گفت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه از حال یوسف و برادر او ولا تیأسوا و نومید
نباشید من روح الله از رحمت و فضل خدای انه لا ییأس بدرستی که نومید نشوند من روح الله از رحمت و فرج خدای تعالی الا القوم الکافرون
مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما
آن اهل بیتیم که بلا را موکل گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پای بر بسته در آتش نمرود افکندند حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند خدا تعالی
برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوست ترین همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آورده گفتند او را گرگ خورد من در فراق او
چندان گریسته ام که چشمم سفید شده او را برادر اعیانی بود که من بروی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته نگاه داشته و ما نه از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی
بر آید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها و الا بر تو دعائی کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام پس نامه را بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر
و امثال آن ترتیب داده ایشانرا بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق برادر روی بدرگاه یوسف علیه السلام نهادند
فلما دخلوا علیه پس آنهنگام که در آمدند برادران یوسف علیه السلام بروی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را واهلنا
الضر و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگی وجئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی چند مزجاة اندک و بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن
برای ما کیل را وتصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا بزیادت از بهای متاع ما ان الله بدرستی که خدای تعالی یجزی المتصدقین
پاداش دهد به نیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصدق مینمایند آنگه نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند چون یوسف علیه السلام نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد

وعنان ممالک از دست رفته قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ آیا میدانید مَا فَعَلْتُمْ آنچه کردید بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ بیوسف و برادر او و بسبیل اجمال گفت
نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین آنست که او را خوار و بی اعتبار میداشتند تا بمرتبه که با هیچیک سخن نمیگفتی الا از روی عجز و مذلت پس یوسف
علیه السلام فرمود که آیا شما دانسته اید قبح آنرا که با یوسف و برادر او کردید و آیا از آن توبه فرموده اید إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ آنوقت شما نادان بودید یعنی نو رسیده و شوخ
و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس کردید یوسف علیه السلام این سخن از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت انگه نقاب را فکند و تاج از
سر برداشت چون ایشان را که نظر بر آن شکل و شمایل افتاد قَالُوا گفتند أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ استفهام تقریر است یعنی البته تو یی یوسف علیه السلام که این جمال و کمال
و بکبر امیست بیت که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری ؛ تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری ؛ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي گفت منم یوسف
و این برادر من بنیامین است قَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستی که منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بسلامت و کرامت إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ بدرستی که هر که بترسد از خدای وَيَصْبِرْ
و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است
بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف علیه السلام را بشناختند روی بتخت در آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف علیه السلام
از تخت فرود آمده ایشان را در کنار گرفت قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ هر آینه برگزید خدای تعالی عَلَيْنَا بر ما وَإِنْ كُنَّا
و بدرستی که ما هستیم لَخَاطِئِينَ گناه کاران بدان عملها که کرده ایم قَالَ گفت یوسف علیه السلام در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ سرزنش نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ امروز بر شما
من دیگر باره هرگز گناه شما را بر روی شما نیارم يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشنده ترین بخشندگان است بیت
بآهی بسوزد جهانی گناه ؛ باشکی بشوید درون سیاه ؛ بدرماندهٔ تخت شاهی دهد ؛ بدرماندگان هرچه خواهی دهد ؛ پس چون بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت
بکار پدر دل افکار پرداخت و گفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص ابراهیم بود که جبرئیل علیه السلام در قعر چاه بوی پوشانید و وحی بدو رسیده بود
که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ پس بیفکنید آنرا عَلَى وَجْهِ أَبِي بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز گردد بینایی او و چشمش بحال اول باز رود
وَأْتُونِي و بیائید شما بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ بهمه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف علیه السلام پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام
این پیراهن بمن حواله کن که ببرم که شاید فرح این قمیص تدارک غم آن قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن بوی داده اسباب راه بجهت پدر و متعلقان مهیا ساخته
به برادران تسلیم کرد و یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر بفضای
صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف علیه السلام را بمشام یعقوب علیه السلام رسانید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند
از نبیرگان او إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من می یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف علیه السلام را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر شما بنقصان عقل مرا نسبت نکنید و نگوئید
که پیر شده و بخرافت رسیده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ گفتند آنها که حاضر بودند بخدای بدرستی که تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ هر آینه در همان حیرت قدیمی که در افراط محبت
یوسف علیه السلام از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با
برادران نه ایستاد و سر و پا برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمده أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف علیه السلام را عَلَى وَجْهِهِ بر روی پدر فَارْتَدَّ
بَصِيرًا پس بازگشت بینا و با اعتقاد قَالَ گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ که من میدانم مِنَ اللَّهِ از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید
و آن حیات یوسف علیه السلام بود و پیوستگی میان من و او پس تهیه راه نمود و هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه شدند و برادران دیگر رسیده بر دست و پای
پدر افتاده قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنَا گناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما خَاطِئِينَ گناهکاران
قَالَ گفت یعقوب علیه السلام سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهیم برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده تائبان است
بمحو ذنوب الرَّحِيمُ مهربان است بر بندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه وقت سحر که مظنهٔ اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف علیه السلام از ایشان عفو کرد
یا نی و صحیح آن است که تاخیر کرد تا وقتیکه بمصر رسید شب برخاسته نماز و بعد از تهجد روی بقبله با بنیاد و یوسف علیه السلام را در قفای خود بداشت و برادران را در عقب او
و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان و تمامی اشراف
مصریان لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکردند و تعجب مینمودند جبرئیل علیه السلام
فرود آمد و یعقوب علیه السلام را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری ببالای نگر که جنود ملک از زمین تا بفلک به تفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورند چنانچه درین مدت
از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف علیه السلام چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل علیه السلام گفت بگذار تا پدرت سلام کند و خبر

که یعقوب علیه السلام پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف علیه السلام افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها را در گردن یکدیگر آورده از شادی
میگریستند نظم چو خوش حالیست روی دوست دیدن ٭ پس از عمری بیکدیگر رسیدن ٭ شراب خوشدلی را نوش کردن ٭ بشادی دست در آغوش کردن ٭ بکام دل
زمانی آرمیدن ٭ بهم گفتن سخن وز هم شنیدن ٭ ز دلبر حال عجز آغاز کردن ٭ ز عاشق دفتر غم باز کردن ٭ پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف علیه السلام و قصری
رفیع در انجا ساخته بودند یوسف علیه السلام در انجا نزول فرمود فلما دخلوا پس آنهنگام که در آمدند علی یوسف بر یوسف علیه السلام در آن منزل آوی الیه جای داد
بسوی خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر بار پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادرزادگان را نوازش نمود و قال ادخلوا مصر و گفت در آیید
بمصر ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای در حالتیکه ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا داخل است در امن نه در دخول و چون بمصر آمدند ایشان را بمنزل
خود فرود آورد و رفع ابویه و بر داشت پدر و خاله خود را یعنی بالا برد علی العرش بر تخت خود و خروا و بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران له مر او را سجدا
در حالتیکه سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان بسجده بود و یوسف علیه السلام که این حال را مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود و قال و گفت یوسف
علیه السلام یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما تاویل رؤیای تعبیر خواب منست که دیدم من قبل پیش ازین در ایام صبا قد جعلها بدرستیکه
گردانید آنرا ربی حقا پروردگار من راست و قد احسن بی و بدرستی که نیکویی کرده است بمن آوند کار من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان
ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند و جاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه و آن موضعی بود میان فلسطین ابولایت شام که یعقوب علیه السلام در انجا نشستی
و آن نزدیک کنعان بود و یوسف علیه السلام جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان به تخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا بایکدیگر نشستیم من
بعد ان نزغ الشیطان از پس آنکه فساد کرد شیطان و مخالفت افکند بینی میان من و بین اخوتی و میان برادران من ان ربی بدرستی که پروردگار
من لطیف رساننده نیکی است لما یشاء بهر کرا خواهد انه هو العلیم بتحقیق اوست دانا بوجود تدبیرات الحکیم محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده
اند چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام را وفات رسیده و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید که ای
یوسف بغایت مشتاق لقای توام شتاب تا سه روز دیگر نزد من آی یوسف علیه السلام از خواب بیدار گشت و برادران را طلبیده وصیتها کرد و یهودا را ولی عهد خود ساخت
فرزندان را بدو سپرده و بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من قد اتیتنی بدرستیکه دادی مرا من الملک پادشاهی و مملکت داری و علمتنی و بیاموختی
مرا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر السموات و الارض ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولیی تویی یار من و متولی
کار من فی الدنیا و الآخرة در این سرای و در آن سرای توفنی بمیران مرا مسلما در حالتیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران و الحقنی و در
رسان مرا بالصالحین بپدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی در قصه یوسف
و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف علیه السلام برین نمط ذکر میفرماید نظم
بکف جبریل حاضر داشت سیبی ٭ که باغ خلد از ان میداشت زیبی ٭ چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد ٭ روان آن سیب را بوئید و جان داد ٭ بلی زان نکهت آن باغ
بقا یافت ٭ از ان نکهت بسوی باغ بشتافت ذلک الخ یاد کرده شد از قصه یوسف علیه السلام من انباء الغیب از خبرهای غیب است که ما بجهت ظهور
دلائل اعجاز نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو و ما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم آن هنگام که جمع کردند رایهای خود را
برافکندن یوسف علیه السلام بچاه و هم یمکرون و ایشان مکر میکردند به یعقوب و یوسف علیه السلام و چون تو انجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده
و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته و ما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان و لو حرصت و اگر چه حرص میورزی بر ایمان ایشان
بمؤمنین گروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد و ما تسئلهم و نمیخواهی تو از ایشان علیه بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص
قرآنی من اجر مزدی چنانچه قصه گویان مزد میخواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از خدای للعالمین مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه را از
معجزه نبوی میگردانند و کاین من آیة و بسا نشانها ای قدرت و دلایل واله بر وجود صانع و حکمت او هست فی السموات و الارض
در آسمانها و زمین ها که آن معاندان یمرون علیها میگذرند بران و هم عنها و ایشان از ان آیتها معرضون روی گردانندگانند نه در ان تفکر
کنند و نه از ان عبرت گیرند و ما یؤمن اکثرهم و نه گرویده اند بیشترین ایشان بالله بخدای تعالی الا و هم مشرکون مگر ایشان که شرک آرنده
باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند و بنات الله و از پی در آورند که الملائکة بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله
یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله افأمنوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تأتیهم از آنکه بیاید بدیشان غاشیة عقوبتی پوشنده یعنی فرو

کبرنده ایشانرا من عذاب الله از عذاب خدای او تأتیهم الساعة یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند
آمدن آنرا و کارسازی نکرده باشند قل بگوای محمد هذه این دعوت بتوحید سبیلی راه منست و برین راه ثابتم ادعوا میخوانم خلق را الی الله بخدا
علی بصیرة بر بینائی هویدا و حجتی روشن انا تأکید ضمیر مستتر است در ادعوا و من اتبعنی و میخواند بخدای هر که پیروی کرده است مرا و سبحان الله
و پاکست خدای از شریکی که شما او را بدان وصف میکنید وما انا و نیستم من من المشرکین از شرک آرندگان امام زاهدی آورده که کافران گفتند خدای را
فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستید اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وما ارسلنا و نه فرستادیم ما من قبلک پیش از تو برسالت
الا رجالا مگر مردانرا که نوحی الیهم وحی فرستاده شد بدیشان و حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان من اهل القری از اهل شهرها و
دیهها و در وسیط از امام حسن بصری رح نقل میکند که حق تعالی هرگز پیغمبری نفرستاده از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب ما نحن فیه کاهنه که دعوی
که دعوی نبوت میکرد و گفته اند شعر اصبحت نبیتنا انثی نطوف بها : ولم انبیاء الله ذکرانا : افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند کافران فی الارض
در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود میگذرند یعنی باید که بگذرند فینظروا پس ببینند بنظر عبرت کیف کان که چگونه بود عاقبة الذین آخر کار آنان که از
منکران و مکذبان بودند من قبلهم پیش از ایشان پس ایشان هم بر داشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند ولدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت
و نعمت او خیر بهترست از لذت فانیه دنیا للذین اتقوا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانند
که آن بهتر است بیت چه نسبت جاه سفلی را به نزهتگاه روحانی : چه ماند گلخن تیره بکاشانهای سلطانی : پس باید که معاندان زمان تو به تمادی
ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیأس الرسل تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان
وظنوا انهم و گمان بردند رسولان که ایشان قد کذبوا بدرستی که مکذوب شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل
با ایشان میگویند در وعده و وعید جاءهم نصرنا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فنجی پس رهانیده شد من نشاء هر کرا خواهیم
یعنی پیغمبر و متابعان ولا یرد و باز گردانیده نشود بأسنا عذاب ما عن القوم المجرمین از گروه کافران و فتنه که بدیشان فرود آید لقد کان بدرستی که هست
فی قصصهم در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام و برادران ایشان عبرة اعتباری و پندی لاولی الالباب مر خداوندان عقول خالصه را
سلمی رح از جعفر صادق رض نقل میکند که مراد از اولوا الالباب ارباب اسرار اند پس اعتبار ازین قصه ها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آینه دل بسیقل ایشان
روی نماید بیت ولی در باب اسرار معانی : که روشن شد بنور جاودانی : ما کان نیست قرآن حدیثا یفتری سخنی که بر بافته باشند ولکن
ولیکن هست تصدیق الذی تصدیق آن چیز که بوده بین یدیه پیش از وی از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی و تفصیل کل شیء
و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشند در دین و دنیا وهدی و راه نماینده است مر سالکان را ورحمة و بخشش است لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند
بتوحید خداوند و بنبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و علی آله وصحبه اجمعین

سورة الرعد ثلث واربعون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

المر حروف مقطعه مختصر اند از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در الموکفه آمده که الف آلای اوست و لام لطف وی منتهای او و میم ملک وی و را
رافت بر کمال و قولی آنست که بعضی از آن دلالت باسمای الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در المر معنی انا الله اعلم و اری تلک این آیات آیات الکتاب
آیات قرآن است والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست است چنگ در آن زن
و بدان عمل کن ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یؤمنون ایمان نمی آرند و منکر شوند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله خدای الذی
رفع السموات آن است که بر داشت آسمانها را یعنی بیافرید و بر داشته بغیر عمد ستونی که بر آن قائم باشند ترونها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون
و گفته اند بر داشته است آسمانها را بی ستون که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی شما نیست و آن قدرت است که آسمان بدان مرفوع است
در فوائد السلوک آورده که حضرت باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قائمه که ادراک توانید نمود بر افراشت و بی ستونی که مشاهده توانید فرمود
بلند بر داشت یعنی ستونی هست المخفی است و قائمه موجود است ولیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات والارض یعنی آسمان و زمین
بعدل بر پا هستند نظم آسمان و زمین بعدل بپاست : حق ز شاهان بغیر عدل نخواست : گر نباشد ستون خیمه بجای : کی بود خیمه بی ستون بر پای ثم استوی
پس قصد کرد علی العرش با فریدن عرش یا مستولی باشد بر او با قتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر و سخر الشمس والقمر و رام گرد

آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بانچه خواسته از حرکات ایشان بر حدی معین كُلٌّ هریکی از ایشان يَجْرِي میرود و حرکت میکند لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه نام
برده شده یعنی مدتی معین که دور خود باتمام رسانند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند خدای کار ملکوت
خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد بامر و نهی یا احداث دلائل قدرت میکند
یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزای که خواهد داد در قیامت تُوقِنُونَ بی گمان گردید و بدانید که هر که قادر
است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط گردانید بطول و عرض تا منقلب
حیوانات باشد وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید دران رَوَاسِيَ کوههای محکم پایرجا تا که منبع زمین بود وَأَنْهَارًا و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ
كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوها جَعَلَ فِيهَا بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف مثلا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و
بارد و بحری و بوستانی و خشک و تر و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو داب العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می پوشاند و درمیکشاند
شب را بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک می شود و از اینجا درمیتوان یافت تغشیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از ان است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای روشن است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند دران و دانند که تکون این اشیاء و
تخصیص این هر یک بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارها است پیوسته بیکدیگر این نیز یکی از دلائل قدرت
است که قطعهای زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان وَجَنَّاتٌ و دیگر در زمین بوستانها
مِنْ أَعْنَابٍ از انگور بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرما بنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصول
یعنی هر یک و شاخ از یک بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده می شوند این همه اشجار و زروع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را
از ان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوها بحسب شکل و لون و رایحه و طعم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که دران چه ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای
واضح است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نتواند بود الا بارادت قادر
مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدمست در اختلاف الوان و اشکال و هیأت و اصوات و اخلاق و اطباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکی است و در مدارک گفته که مثل
اختلاف قلوب است در آثار و انوار و اسرار هر ولی را صفتی و نتیجه دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون و باز دلی بود آرمیده بذکر
پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله مصرع به بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا وَإِن تَعْجَبْ و اگر عجب بداری ای محمد از ناگرویدن کافران بدلایل وحدت
فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شگفت است قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا آنوقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک
شده باشیم أَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کردانید و محل تعجب آن است که ایشان خدا را خالق آسمان و زمین میدانستند علی
آنکه هیچ اثر از اینها نبود و هیچ فکری میکردند که هر که بر ابداء قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود شعر آنکه پیدا ساختن کارش بود • زندگی دادن چه دشوارش بود •
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که ایشان كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ نگرویدند بپروردگار خود بجهت ناگرویدن ایشان بقدرت بحشر و نشر وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ و آن گروه اند
که غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان است یعنی مقید اند باغلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت
کفار در دوزخ این باشد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان دران خَالِدُونَ جاوید باشند در خبر است که چون حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة و السلام کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید که
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای ایشان را مقدر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عاقبت حق سبحانه عذاب استیصال از ایشان
صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت علیه السلام را تاخیر فرموده و تا روز قیامت افکنده و آن تاخیر حسنه است و این استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال
میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان
عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکنند و برای خود مثل این میطلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو
مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدا تعالی بیامرزد ایشان را عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته
یعنی کفر چه ایمان هادم جرائم زمان کفر است وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ هر آینه سخت عقوبت است بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب
و گفته اند و مغفرت است بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران بانکار و استکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت است و مغفرت

که آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت وی ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارا نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی بیت ز حق میترس تا غافل نگردی ‧ مشو نومید تا بد دل نگردی ‧ و یقول الذین کفروا و میگویند آنان که کافر شدند لولا انزل چرا فرستاده نمیشود علیه بر محمد آیة من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی پس حق تعالی پیغمبر را فرماید که ای محمد انما انت منذر جز این نیست که بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغ است و بس ترا در اظهار آیات چه اختیار ولکل قوم هاد و مر هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجزه موسی و عیسی علیه السلام که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین معجزه من قرآن است فاتوا بسورة من مثله الله یعلم خدای میداند ما تحمل آنچه میدارد کل انثی هر زنی از فرزندان نر و ماده و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن و ما تغیض الارحام و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهد در رحم از کودکی که بتمام خلقت بیرون نیاید و ما تزداد و آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثه ولد از اعضای زائده و گفته اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد اعظم رح و در نوادر از امام شافعی رح نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطن پنج فرزند والله قادر علی ما یشاء یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثر نزد امام اعظم رح دو سال است و نزد امام شافعی رح چهار سال است و پیش امام مالک رح پنج سال وکل شیء و هر چیزی عنده بمقدار نزدیک او باندازه است که از آن کم و زیاده نشود عالم الغیب و است داننده پوشیده از حس والشهادة و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الکبیر بزرگ المتعال برتر از همه سواء منکم یکسان است از شما در پیش علم او من اسر القول هر که پنهان سخن را در نفس خود و من جهر به و هر که آشکارا کند آن را بر دیگری و من هو مستخف و هر که طلب خفا میکند و می پوشد عمل خود را باللیل بشب و سارب بالنهار و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر او علانیه بر وی پوشیده نیست له مر خدای راست معقبات ملائکه در پی آن کس که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی اقوال و افعال او روز و شب من بین یدیه از پیش روی او و من خلفه و از پس او یحفظونه نگاه میدارند او را من امر الله بفرمان حق و آنچه از وی صادر می شود می نویسند و ایشان را بررة و کرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آن است که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملایکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام یعنی مر خدای را فرشتگانند که محافظت آنحضرت علیه الصلوة والسلام می کنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و عنقریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی ان الله بدرستی که خدای لا یغیر تغییر نمیکند ما بقوم آنچه بگروهی باشد از عاقبت و نعمت حتی یغیروا تا وقتیکه آن گروه تغییر دهند ما بانفسهم آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از سر و فکر با او چه دلها با او راست دارند و غفلت نورزند تا فیض با ایشان متصل بود شعر گرت هواست که دل از تو نگسلد پیمان ‧ نگاه دار سر رشته تا نگهدارد ‧ و اذا اراد الله و چون خواهد خدای بقوم سوء بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فلا مرد له پس رد کرده نشود مر آن را یعنی کسی نتواند که او را رد کند از خود یا از دیگری و ما لهم و نیست آن قوم را من دونه بجز خدای من وال کسی که متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشان را هو الذی او است آنکه یریکم البرق می نماید بشما برق را و آن لمعه است سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را بر شما می نماید خوفا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند و طمعا و برای طمع مقیم و جمعی بباران محتاج باشند و ینشیء و بر دارد در هوا السحاب الثقال ابرها که آب گران بارند و یسبح الرعد و تسبیح میگوید رعد بحمده ملتبس بحمد خدا یعنی تسبیح را با تحمید مقترن می سازد و رعد ملکی است موکل بر ابر که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن یمانی نقل میکند که رعد صعقه فرشتگان است و برق آه پرسوز و باران گریه ایشان والملائکة و تسبیح میگویند مجموع فرشتگان با آنها که اعوان رعد اند من خیفته از ترس خدای و یرسل الصواعق و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فیصیب بها پس میرساند آن را من یشاء هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه گفت که بدیدن محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی در آیی و بشمشیر مقتول وی زن چون بمجلس در آمدند عامر بن طفیل آنحضرت علیه السلام را بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالات بسیار گفت که ای محمد

ولشکر بسیار چرا از پیاده وسوار بر سر تو آریم این بگفت وبازآرید بیرون آمد حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اللهم اکفهما بما شئت پس عامر بازآمد گفت که این همه
وصیت کجا رفت وچرا تیغ نزدی آربد گفت که هرگاه اراده تیغ زدن میکردم تو میان من واو حایل میشدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد واربد را
بسوخت وعامر نیز دران راه ببدترین صورتی بمرد وگویند یهودی بجناب نبوت مآب علیه الصلوة والسلام آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مارا که خدای تو از چه چیز است از مروارید
یا از زمرد یا از یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد واورا بسوخت وحق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهرکه خواهد فرستد از کافران وهم
یجادلون فی الله وایشان جدل میکنند در حق وکه او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در انچه خدای را وصف میکند بکمال علم وقدرت وتفرد در الو
وهو شدید المحال و خدای تعالی سخت عقوبت است بر مجادلان له مر خدای راست دعوة الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مراد این است سزای که
بعبادت او خوانند مر اوراست دعوت مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند والذین یدعون وآنان را که میخوانند من دونه بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند
لا یستجیبون لهم اجابت نمیکنند مر ایشان را بشیء بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر چون اجابت کسی که گشاده باشد هر دو کف خود را الی الماء
بسوی آب یعنی تشنه که بر چاهی رسد ودلو ورسن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید وبفریاد وزاری ودعا آب را میطلبد لیبلغ فاه تا بدهن او برسد
وما هو ونیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است وادانیست بخواننده وقدرت ندارد بر اجابت او وبه خلاف طبع نمیتواند که از مرکز محیط
حرکت کند واصنام نیز بنسبت داعیان همین حال دارند وما دعاء الکافرین ونیست خواندن کافران مرتبان را الا فی ضلال مگر در گمراهی وبطلان
ونا امیدی وضایع بودن ولله یسجد ومر خدای را سجده کند من فی السموت هرکه در آسمانها است والارض وهرکه در زمین است طوعا از روی فرمان برداری
مراد مومنانند که در آسانی ودشواری فرمان برند وسجده کنند وکرها واز روی کراهت وناخواهندگی مراد کافرانند که در وقت شدت ومحنت بضرورت سجده کنند
وظلالهم وسجده میکنند سایهاء اهل آسمان وزمین مر خدای را بتبعیت اشخاص بالغدو بامداد بسوی مغرب والاصال وشبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است
وتخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده دویم است از سجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود
قرآنی میکند این را سجود الظلال وسجود العام گفته وفرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدای را درین خبر وسجده آرد ودر باب دهم از سفر ثانی آورده که از
اسرار این آیه یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه است وآن سایه ساجد است مر حق را وقائم است بعبادت او در هر حال خواه آن حادث مطیع باشد
وخواه عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود دران سجده یکی اند واگر مخالف است ظل او دران طاعت نائب مناب اوست وحقیقت آن است که طوع
ورغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده ونفرت وکراهیت در دل خاصیت آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان
ایشان نشانده شعر بران مرهم که مسکین دل نوازیست : بران زخمی زندگان بی نیازیست : قل بگو ای محمد من رب السموت والارض کیست
آفریدگار آسمانها وزمین ها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان وزمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قل الله بگو خدا است چه ایشان را جز این جوابی نیست
وچون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قل افاتخذتم بگو آیا فرا گرفتید من دونه اولیاء بجز از وی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون
میدانید که آفریننده آسمان وزمین اوست چرا غیر اورا می پرستید ومیگیرید دوستان که ایشان لا یملکون نمیتوانند ومالک نیستند لانفسهم برای نفسهای خود
نفعا سودی ولا ضرا ونه زیانی یعنی برای خود جز نفعی نمیتوانند وبرای دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سودی بدیگری چگونه توانند رسانید وبچه نوع زیان از او
باز توانند داشت قل هل یستوی الاعمی بگو آیا برابر می باشد نابینا که عابد صنم است والبصیر وبینا که پرستنده خدای است ام هل تستوی
الظلمت آیا برابری کند تاریکیهای شرک وانکار والنور وروشنی توحید ومعرفت پروردگار ام جعلوا لله آیا کافران ساختند برای خدای شرکاء
خلقوا انبازانی که بیافریدند کخلقه مانند آفریدن خدای فتشابه الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است
وآفریده شرکای کدام حاصل آنکه ایشان شرکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشد وکار بر ایشان مشتبه شود وگویند ایشان نیز آفریننده چنانچه
خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست قل الله بگو خدای خالق کل شیء آفریننده همه چیزها است وشرکی ندارد در آفریدن تا
شریک او باشد در پرستیدن وهو الواحد القهار واوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها انزل فرو فرستاد من السماء از سحاب یا از
جانب آسمان ماء آبی فسالت اودیة پس رفت رودخانها از ان آب بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی وبزرگی وتنگی وفراخی
برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند وزیان نکند فاحتمل السیل پس برداشت این آب روان زبدا رابیا کف بلند را یعنی بر زبر
آورد ومما یوقدون وبعضی از انچه در کوبانند وآتش میافروزند وحفص بغیبت میخواند یعنی مردمان می افروزند علیه فی النار بر وی در آتش یعنی میگدازند

از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابتغاء حلیة از برای طلب پیرایه او متاع یا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات محارثت زبد مثله
کفی است مثل آن کفک که بر روی آب هست کذلک همچنین که ذکر کرده شد یضرب الله مثل میزند خدای الحق والباطل حق و باطل را تشبیه میکند حق
را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطله را در قلت و سرعت زوال بکفی که
بر روی آب است و بر زبر فلزی باشد فاما الزبد اما کفی روی آب و خبث بالای فلز فیذهب جفاء پس برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد
واما ما ینفع الناس و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلزی گداخته بی غش فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا خلق از آن منتفع
شوند کذلک همچنین یضرب الله الامثال میزند خدای مثلها را برای تعقل و تامل در آن و درین آیت علمای تنزیل و ارباب تاویل را لطایف بسیار
است بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآن است که حیات دل اهل ایمان است و اودیه دلهای مؤمنانند که فراخور استعداد خود از ان فیض میگیرند و زبد هواجس
نفسانی است و وساوس شیطانی و آب صافی منتفع بسخن حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیت باشد ممکن که در
مطالعه همین محل در جواهر التفسیر بدان معانی فایز تواند بود والله الموفق للذین استجابوا مر آنان را که اجابت کنند لربهم مر فرمان پروردگار خود را
الحسنی پاداشتن نیکو است یا مراد از حسنی بهشت است والذین لم یستجیبوا له و آنانکه اجابت نکردند مر خدای را لو ان لهم اگر باشد مر ایشان را
ما فی الارض آنچه در زمین است جمیعا همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع ومثله معه و مانند اینها همه دیگر معه با آن باشد یعنی بآن قدر که نقود و امتعه
و ضیاع و بنا که هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لافتدوا به هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند اولئک
آن گروه لهم مر ایشان راست سوء الحساب بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزد وماویهم
و باز گشت ایشان جهنم دوزخ باشد وبئس المهاد و بد جایگاه است دوزخ افمن یعلم آیا کسی که میداند انما انزل آنکه فرو فرستاده
الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست است یعنی حمزه بن عبد المطلب رض کمن هو اعمی همچو کسی است که نابینا
باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه الله انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن اولوا الالباب خداوندان خردهای صافی
شده از معارضه و مجادله وهم الذین یوفون آنانکه وفا میکنند بعهد الله به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق
و نمی شکنند آن پیمان را والذین یصلون و آنانکه پیوند میکنند ما امر الله به آنچه امر کرده است خدای بآن ان یوصل آنکه پیوند کرده شود یعنی
رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدائی میان ایشان ویخشون ربهم و می ترسند از عذاب پروردگار خود ویخافون و خوف میکنند
سوء الحساب از سختی روز حساب والذین صبروا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم
از برای طلب رضای پروردگار خویش واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز مفروضه را وانفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم بعضی از آنچه روزی ایشان
داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بدیشان سرا پنهان وعلانیة و آشکارا ویدرءون و دفع کردند بالحسنة السیئة به نیکوئی بدی را یعنی
در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت
چنانچه در حدیث آمده که اتبع الحسنة السیئة تمحها و بعضی ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند
و اگر کسی از ایشان ببرید در وی پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فکن ؛ هر که سنگت زند ثمر بخشش ؛ از صدف یاد گیر نکته حلم ؛ هر که برد سرت گهر بخشش
اولئک آن گروه که بدین صفات موصوف اند لهم مر ایشان راست عقبی الدار سر انجام نیکو یعنی جزای عمل در دنیا و در عاقبت و آن چه چیز است جنات
عدن بوستانها پایدار که همیشه در آن باشند یدخلونها در آیند در آن ومن صلح و در آید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت من آبائهم از پدران
ایشان وازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان والملئکة یدخلون و فرشتگان در آیند علیهم بر ایشان من کل باب از هر دری
از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سلام علیکم بشارت است بر شما بدوام سلامت
یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بآنچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوست ترین صفتی است نزد خدای چنانچه در اخبار آمده
که حضرت رسالت پناه علیه السلام بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی مصرع کانجا فقر از همه محبوب ترند فنعم عقبی الدار پس نیک است
سرانجام آن سرای که ایشان یافتند والذین ینقضون و آنانکه میشکنند عهد الله پیمان خدا را که ایشان گرفته اند من بعد میثاقه از پس محکم
کردن آن بعد از اعتراف و قبول ویقطعون و آنانکه برند ما امر الله به آنچه خدای فرموده است بآن ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجا

آمده باایمان بهمه پیغمبران وکتابها ویفسدون فی الارض وتباهی در زمین بکفر یا ظلم ومعصیت یا فتنه انگیزی اولئک آنگروه لهم اللعنة مرایشانراست
دوری از رحمت ولهم ومر ایشانراست سوء الدار بدی عاقبت در دنیا وآخرت الله یبسط الرزق خدای گشاده میگرداند روزی لمن یشاء
برای هرکه میخواهد ویقدر وتنگ میسازد بر کسی که ارادت میکند وفرحوا وشاد شده اند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا وآنچه از متاع او بدیشان
داده اند وما الحیوة الدنیا ونیست زندگانی این سرای فی الآخرة در جنب آن سرای الا متاع مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که [illegible]
ندارد چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا ومیگویند آنانکه نگرویده اند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردگار
او بر آن وجه که ما میخواهیم قل ان الله بگو بدرستیکه خدای یضل من یشاء گمراه میکند هرکرا خواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات باکر
خواهد با وجود مشهود هزار آیة گمراه سازد ویهدی الیه وراه نماید بسوی خود من اناب هرکه بازگردد بوی وآنها چه کسانند الذین
امنوا آنانکه گرویدند وتطمئن وآرام می یابد قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند وآرام یابند یا دل ایشان بتوحید
او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزه است ودر فصول از ابن عیینه رح نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه علیه السلام است که دلهای مؤمنان بدو
آرام وارد الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تطمئن القلوب وآرام می یابد دلهای مؤمنان مجاهد رح فرموده که مراد اصحاب رسول علیه الصلوة والسلام رض سلمی رح
درحقایق آورده که آرام دل عوام به تسبیح وثنا باشد واطمینان دل خواص بصفات اعلی وآرام دل علمای ربانی بحقایق اسمای حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده
لقاء هو المقصود الاقصی الذین امنوا آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته طوبی لهم زندگانی خوش است مرایشانرا وحسن مآب
ونیکو بازگشت طوبی بشارت است بشادی وخرمی وراحت وفرح ونعمت وخوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه واشهر آنست که طوبی درختی است در بهشت عدن
که بیخ آن در منزل حضرت رسالت پناه علیه السلام ودر هیچ غرفه وقصر نباشد که شاخی از طوبی نبود ودو چشمه سلسبیل وکافور از اندرآن منفجر باشد کذلک همچنانکه رسل پیش از
تو فرستادیم ارسلناک فرستادیم ترا فی امة در امتی قد خلت که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلو تا خوانی علیهم بر ایشان
الذی اوحینا الیک آن چیزی را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وهم یکفرون وحال آنکه ایشان منکر شوند بالرحمن بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه
اند که چون گفتند ایشانرا که سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن ودر صلح حدیبیه نیز حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مرتضی علی کرم الله وجهه را فرموده که بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما ندانیم ما الرحمن قل هو ربی بگوای محمد رحمن آفریدگار من است لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او
علیه بروی نه بر غیر او توکلت توکل کردم در یاری دادن ومرا بر شما غالب ساختن والیه متاب وبسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند
ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن کوههارا از حوالی مکه بردار تا زمین برما گشاده گردد ودیگر زمین را بشکاف تا چشمهها وجویها پدید آید وزراعت کنیم وقصی بن
کلاب را زنده گردان تا بدو ازان مادر باب تو باما سخن گویند آیت آمد ولو ان قرآنا واگر کتابی بودی درین عالم سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها
در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی او قطعت به الارض یا شکافته شدی بدو زمین چون برو خواندندی او کلم به الموتی یا سخن آوردندی بدو مردگان ببرکت
آن مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایت است در اعجاز ونهایت است در تذکیر وانذار بل نه چنان است که کافران میگویند بقرآن تو بفرمان تو باید که ایشانرا
واقع شود لله الامر جمیعا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیزها دارد هرگاه که بخواهد این آیتها ظاهر گرداند افلم ییأس الذین امنوا آیا نومید نشدند آنها
که گرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته اند ان لو یشاء الله اگر آنرا که خواهد خدای لهدی الناس جمیعا هر آینه راه نماید
همه مردمانرا صاحب کشاف گفته یأس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت باز بسته است ولا یزال الذین کفروا وهمیشه آنانکه
کافر شدند تصیبهم برسد ایشانرا بما صنعوا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب وعناد قارعة عذابی کوبنده وداهیه از بلیات برکننده او تحل یا فرود آئی تو که
محمدی قریبا بموضعی نزدیک من دارهم از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب آن حضرت علیه الصلوة والسلام پیوسته در بلا بودی
وسرایای آن حضرت علیه الصلوة والسلام بحوالی ایشان رفته اموال ومواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حتی یأتی
وقتیکه بیاید وعد الله وعده خدای که موت است تا قیامت یا فتح ان الله بدرستیکه خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده را پس برای تسلی آن
حضرت علیه السلام میگوید ولقد استهزئ وبدرستیکه استهزا کرده اند برسل بپیغمبران من قبلک پیش از تو چنانکه این قوم در حق تو میکنند فاملیت
پس مهلت دادم للذین کفروا مر آنانرا که نگرویدند ومدتی ایشانرا بگذاشتم در راحت وتن آسانی ثم اخذتهم پس گرفتم ایشانرا بعقوبت فکیف کان
پس چگونه بود عقاب عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تهدید وتهویل است افمن هو آیا هرکسی که او باشد قائم علی کل نفس نگاهبان بر هر نفسی

یا پاداش و بنده بما کسبت هر که کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده و سازنده کار بندگان است برابر نیست با آنکه
عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی بتان وجعلوا و می سازند کافران لله مر خدای را شرکاء انبازان یعنی اصنام را که می پرستند قل سموهم بگو نام نهید و صفت کنید
این شرکا را با سماء و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و الهیت عبادت دارد یا نی مراد آنست که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند
و اطلاق هیچیک ازین اسماء بر اصنام نمی توان کرد ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدا را بما لا یعلم بآنچه نمیداند فی الارض در زمین یعنی شریک خود را او را نیست
نفی علم از برای انتفای معلوم است ام بظاهر من القول یا نام مینهید بتان را شریک بظاهر سخن یعنی بمجرد التسمیه بی اعتبار معنی چون التسمیه زنگی کافور بل زین بلکه آراسته شد
للذین کفروا از برای آنانکه نگرویدند مکرهم کید و کذب ایشان وصدوا و باز داشته اند عن السبیل از راه راست و دین درست ومن یضلل الله و هر که
فرو گذارد خدای او را در ضلالت افکند فما له من هاد پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لهم مر کافران را است عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی
دنیا بقتل و اسر و قحط و سائر مصائب ولعذاب الاخرة اشق و هر آینه عذاب آن سرای سخت تر و دشوارتر است بر ایشان وما لهم و نیست ایشان را من الله از عذاب
خدای من واق نگاه دارنده که نگاه دارد تا معذب نشوند مثل الجنة التی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت وعد المتقون وعده
داده شده اند پرهیزکاران که بوی در آیند تجری میرود پیوسته من تحتها الانهار از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها اکلها میوه آن بهشت
دائم همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا وظلها و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه سایه دنیا بلکه ممدود باشد و امام قشیری رح فرموده که اهل ایمان امروز در ظل
رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته در ظل ظلیل اند بیت سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده
که این سایه فتد بر سر او تلک آن بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا مآل حال و منتهای کار آنان است که پرهیزکاری کرده اند وعقبی الکافرین و عاقبت
مهم کافران النار آتش و دوزخ است والذین آتیناهم الکتاب و آنانرا که عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتاب اند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او
از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت یفرحون شاد میشوند بما انزل بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن
ومن الاحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و اسید و عاقب و اتباع ایشان از نصاری
من ینکر کسی هست که انکار کند بعضه بعضی از آن را که مخالف شریعت ایشان است قل انما امرت بگو مر ایشان را که جز این نیست که من مامور شده ام ان اعبد الله
بآنکه پرستم خدا را بیگانگی ولا اشرک به و شریک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید عزیر و مسیح علیه السلام را بخدای الیه بخدای نه بغیر او ادعوا میخوانم خلق را
والیه مآب و بسوی وست بازگشت من وکذلک و همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم ایشان انزلناه فرو فرستاده ایم بتو قرآن را
حکما کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عربیا مترجم بلغت عرب تا آنرا احفظ و فهم وی آسان باشد ولئن اتبعت و اگر متابعت
کنی اهواءهم آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودان که ترا رجوع بقبله خود میخوانند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دلایل
یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صخره بقبله یهود اگر پیرو ایشان شوی ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ یاری
که نفع رساند ولا واق و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر علیه السلام را و میگفتند همت این مرد همه با مر نکاح مصروفست
همواره با ازواج و امتزاج با زنان مشعوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بنسوان باز داشتی آیت آمد ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم رسلا
من قبلک پیغمبران پیش از تو وجعلنا لهم و بدادیم مر ایشان را ازواجا زنان وذریة و فرزندان وما کان و نباشد و نشاید لرسول مر فرستاده را
یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بایة آنکه بیارد معجزه که از و اقتراح کنند الا باذن الله مگر بامر خدای یا به تقدیر او این جواب مشرکان است که بتحکم طلب معجزات میکردند
میفرمایند که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح داند لکل اجل مر هر وقتی را کتاب حکمی است نوشته شده که چون او
برسد حکم بظهور آید یا مر اجلی را از آجال خلایق کتابی است نزدیک خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد یمحوا الله محو میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد بحکم ویثبت
و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وعنده و نزدیک وست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاینی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی از آنچه شده است
و میشود و خواهد شد بتفصیل و تشریح بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد بگذارد غیر آن یعنی چون حفظه هر چه از بنده صادر شود از اقوال و افعال
و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را موقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیئات تائب را محو کند
و بدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از احکام شرائع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی و اثبات کند پژمردگی و ضعف
پیری را علمای دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتاب

غير از ام الكتاب كه محو و اثبات تعلق بدان ندارد و كتاب ارواح ما تغيير را بام كتاب راه نبايد و ابو الدرداء رض از حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام نقل ميكند چون سه ساعت
از شب باقي ماند حق سبحانه تعالى نظر كند در كتابي كه غير او هيچكس در ان نظر نمي‌كند هرچه خواهد از و محو كند و هرچه خواهد در و ثبت كند در فصول آورده كه محو كند رسوم انكار از قلوب
ابرار و اثبات كند بجاي او رموز اسرار سلمي رح از محمد رازي نقل ميكند كه شنيدم از شبلي قدس سره كه محو كند انچه خواهد از شهود عبوديت و لوازم آن و اثبات كند انچه خواهد
از شهود ربوبيت و لوامع آن در كشف الاسرار فرموده كه از دل خائف ريا مي برد و خلاص مينهد شك ميبرد و يقين مي آرد و بخل محو ميكند وجود ثابت ميسازد تيره ميبرد
و قناعت مي آرد و حسد مي سترد و شفقت مي نهد و از دل راجي اختيار ميبرد و تسليم مينهد و تفرقه محو ميكند و جمع اثبات ميكند از دل محب رسوم انسانيت مي سترد و نعوت
ربانيت مي نهد امام قشيري رح فرموده كه محو حظوظ نفساني ميكند و اثبات حقوق رباني مي نمايد يا شهود خلق مي برد و شهود حق مي آرد يا آثار بشريت محو ميكند و انوار
احديت ثابت مي سازد و از ان بنده ميكاهد و از ان خود مي افزايد تا چنانچه با دل خود بود با آخر هم خود شد حضرت شيخ الاسلام قدس سره فرموده كه الهي جلال عزت تو
هماي اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از ان من ميكاست و از ان تو مي افزود تا با آخر همان شد كه با اول بود رباعي محنت همه در نهاد آب و گل ماست
پيش از دل و گل هرچه بود آن حاصل ماست :: در عالم غيب خانه واشته ايم :: رفتيم بدان خانه كه سر منزل ماست :: وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمائيم ترا بَعْضَ الَّذِي برخي از آنچه
نَعِدُهُمْ وعده كرده ايم كافران را از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ يا ترا بميرانيم پيش از ان فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز اين نيست كه بر تو رسانيدن پيغام و تبليغ
احكام است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و حساب و پاداش ايشان أَوَلَمْ يَرَوْا يا نمي بينند اهل مكه و نميدانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ بدرستي كه ما
مي آئيم يعني فرمان مي آيد بر زمين كفار نَنْقُصُهَا مي كاهانيم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از كرانهاي آن يعني از تصرف ايشان بيرون ميكنيم و بحوزه تسخير مسلمانان در مي آريم
و ميگويند اين سخن راجع است بيهود حق سبحانه فرمود كه ما زمين ايشان را يعني حصارها و ضياع و عقار يهود را بمسلمانان ميدهيم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خداي حكم ميكند بنقصان
اراضي يهود و ادبار ايشان و ازدياد دولت اهل اسلام و اقبال ايشان لَا مُعَقِّبَ هيچ رد كننده و باز پس گرداننده نيست لِحُكْمِهِ مر حكم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
و اوست زود شمار يعني بزودي حساب كند ايشان را در آخرت بعد از عذاب ايشان در دنيا بالقتل و الاجلاء وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستي كه مكر كردند آن جهودان كه پيش
از يهود يا كفره زمان تو بودند با پيغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدا راست يعني نزديك اوست جزاي همه مكرهاي ايشان يَعْلَمُ ميداند مَا تَكْسِبُ كُلُّ
نَفْسٍ هرچه ميكند هر نفسي از خير و شر و جزاي او آماده ميسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد كه بدانند كافران از يهود و عبده اصنام كه فرداي قيامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ
مر كرا باشد عاقبت پسنديده در ان سراي وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا و ميگويند آنانكه نگرويدند از مشركان مكه يا از رؤساي يهود كه تو محمد نيستي فرستاده
از من خداي به نبوت و دعوت قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بگو خداي بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ميان ما و شما بآنكه من پيغمبرم وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
و ديگر آنكه نزديك او است علم كتاب يعني لوح محفوظ و آن جبرئيل عليه السلام است كه وحي از لوح محفوظ فرا ميگيرد يا علم قرآن و آن مؤمنانند در زاد المسير آورده كه علي مرتضى رض
است يا علم تورات و آن عبد الله بن سلام است و احزاب او رضي الله عنهم اجمعين

سُورَةُ إِبْرَاهِيمَ اثنان و خمسون آية مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر در شرح تاويلات از امام ماتريدي رح مذكور است كه حروف مقطعه ابتلا است مر تصديق مومن و تكذيب كافران و خداي بندگان را بهرچه خواهد امتحان
كند و جمعي بر آنند كه اين حروف اسماي قرآن اند و برين وجه توان گفت كه الر يعني قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ كتابي است كه فرستاديم آن را إِلَيْكَ بسوي تو
لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بيرون آري مردمان را بسبب دعوت كردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاريكيهاي كفر يا نفاق يا شك يا بدعت إِلَى النُّورِ بروشني ايمان
يا اخلاص يا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفيق و تيسير پروردگار ايشان امام قشيري رح فرموده كه از ظلمت تدبير بنور شهود تقدير در بحر گويد كه از ظلمات خلقت
بنور تجلي صفت ربوبيت و صاحب تاويلات فرموده كه از ظلمات كثرت بنور وحدت يا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقيقت
آنست كه هيچ ظلمات برابر پندار هستي نيست چون زنگار اين تيرگي از آئينه دل بصيقل نفي خاطر و تجريد از مشاغل زدوده گردد نور هستي حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو
افكند و سالك را از دوام مزاحمت غير او باز رهاند تا نه بخود دستور ماند و نه عدم شعور بخود نيز داند بيت يا رب مددي كن ز خودي خود برهيم :: و ز بدبدي
آيم و زبدي خود برهيم :: در هستي خود مرا ز خود بيخود كن :: تا از خودي و بيخودي خود برهيم گفته اند كه انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدايت
و اشامل يعني بدعوت قرآن مردمان از گمراهي برهاني و براه راست برساني و ازين است كه ميگويد إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ بيرون آري ايشان را از ظلمات بروشنائي
يعني براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده و آن راه دين اسلام است پس در صفت عزيز و حميد مقرر باشد اللَّهِ الَّذِي معبودي بحق آنكه لَهُ مر او راست

ما فی السموات آنچه در آسمانها است از موجودات وما فی الارض وآنچه در زمین است از مبدعات وویل للکافرین ورنج ومشقت است مر کافرانرا
بقرآن من عذاب شدید از عذابی سخت که بدیشان رسد الذین کافران آنانند که از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند وبرمیگزینند
زندگانی دنیا را علی الآخرة بر آن سرای ویصدون عن سبیل الله وباز میدارند مردمان را از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر وقرآن ویبغونها
ومیطلبند برای راه حق عوجا کجی یعنی میگویند این راه کج است بمنزل مقصود نمی رسد اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از حق
بعید فی الحقیقه صفت ضال است وصفت ضلال بود از قبیل اسناد مجازی است در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حال است که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده و
وکتابی که بمحمد می آید عربی است آیة آمد که وما ارسلنا ونفرستادیم من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان قومه مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از
ایشان بوده ودرمیان ایشان زاده ومبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لیبین لهم
تا بیان کند برای ایشان اوامر ونواهی را وایشان فهم کنند وعذر نگویند که سخن این نبی را درنمی یابیم وگفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است چه جمیع
کتب بلغت عرب منزل شده وجبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی برای فهم هر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزل علیهم ودر لباب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر بزبان
قومی که بدیشان مبعوث بوده وترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان ودر جواب کسی که گوید پیغمبر که مبعوث باُمم مختلفه است بایستی که بر وکتب متعدده بر السنه ایشان
فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه است واضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ ومعانی لغتی که نه بزبان ایشان است وحرمان از علوم متشعبه
از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضل است وعین حکمت فیضل الله پس گمراه کرداند خدای من یشاء هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود ویهدی
من یشاء وراه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وهو العزیز واو است غالب در حکم خود الحکیم راست کار که اضلال وهدایت او بروجه حکمت است
ولقد ارسلنا موسی وهر آینه ما فرستادیم موسی علیه السلام را بآیاتنا بدلائل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا وید بیضا وگفتیم ان اخرج آنکه بیرون آر
قومک گروه خود را که بنی اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیهای جهالت وشبهت الی النور بروشنائی علم ویقین یا بیرون آر قوم قبط را که برایشان مبعوثی
از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وذکرهم وپند ده ایشانرا بایام الله بروزهائی که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزها
که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان ان فی ذلک بدرستی که در آنچه یاد کردیم لآیات هر آینه دلالتها است بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلا
شکور وشکر گوینده را بر آلاء واذ قال موسی ویاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل اذکروا ای گروه من یاد کنید
نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجیکم چون برهانید شما را من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم میچشانیدند شما را
سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند وبه بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند ویذبحون ومیکشتند ابناءکم پسران شما را که منجمان
گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد ویستحیون وزنده میگذاشتند نساءکم دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند
وفی ذلکم ودران محنت وشدت بلاء آزمایشی بود شما را من ربکم از آفریدگار شما یا دران نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عظیم بزرگ وبی نهایت واذ تاذن
ویاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد وآگاه گردانید شما را ربکم پروردگار شما لئن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمای من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را
ولئن کفرتم واگر ناسپاسی نمائید بر آن ان عذابی بدرستی که عذاب من لشدید هر آینه سخت است بر ناسپاسان وشدت عذاب سلب نعمت
بود در دنیا ووقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان واگر سپاس داری
کنید بر ایمان افزون کنم باحسان واگر بر آن شکر کنید زیادت سازم بمعرفت واگر بر آن شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واگر آنرا شکر گوئید بالا برم بدرجه
قربت وبشکر آن نعمت در آرم بخلوتگاه انس ومشاهدت واز این کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی ومعراج تصاعد بر درجات است و
فی المثنوی المعنوی بیت شکر نعمت نعمتت افزون کند : کس زبان بر شکر گفتن چون کند : شکر باشد دفع علتهای دل : سود دارد شاکر از سودای
دل : وقال موسی وگفت موسی علیه السلام که ای گروه من ان تکفروا انتم اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما
ومن فی الارض جمیعا وهر که هست در زمین همه ایشان از پری وآدمی فان الله لغنی پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از عبادت وشکر شما
حمید ستوده است بی ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات بشکر نعمت او ناطق اند ودانسته جمیع اشیا به تسبیح وحمد او جاری بیت
بذکرش جمله موجودات گویا : همه او را از روی شوق جویا الم یاتکم آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی علیه السلام است یا ابتدای سخنی است از حق سبحانه با اهل
زمان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نبؤ الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح گروه نوح

علیه السلام وَعَادٍ وقبیله عاد وَثَمُودَ وقوم ثمود وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وآنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری إِلَّا اللَّهُ
مگر خدای در تبیان آورده که خدای بسیار امم از عرب وعجم هلاک کرده وآثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد ودر معالم از ابن عباس رض
نقل میکند که میان عدنان وابراهیم خلیل الله سی قرن گذشته واز اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه وتعالی جَاءَتْهُمْ آوردند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که کتاب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ پس باز گردانیدند دستهای خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی انگشتان
دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید وگفته اند که ایدی خود را
بر افواه رسل نهادند که سخن مگوئید وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا وگفتند که ما کرویده ایم بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآن چیزی که شما فرستاده شده اید بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ وبدرستیکه
ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَنَا از انچه میخوانید مارا إِلَيْهِ بسوی آن از توحید وایمان مُرِيبٍ شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک رسولانرا متهم میداشتند
باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ گفتند رسولان ایشان که ما شمارا بخدای دعوت میکنیم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ آیا در وجود خدای شکی هست وحال آنکه از کثرت
ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که آفریننده آسمانها وزمینها است يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ میخواند شمارا بایمان
تا بیامرزد شمارا چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی گناهان شمارا یعنی آنکه قبل الایمان بوده وَيُؤَخِّرَكُمْ وتا باز پس دارد وعذاب
نکند بلکه مهلت دهد شمارا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه نام برده شده از آخر اعمار شما بوده قَالُوا گفتند ایشان در جواب رسولان إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا
بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مثل ما در صورت وهیئت وهیچ فضلی نیست شمارا بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوصید بنبوت از میان ما تُرِيدُونَ میخواهید آن
تَصُدُّونَا که باز دارید مارا بدعوی پیغمبری عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ از انچه بودند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ پس بیارید
حجتی مُبِينٍ روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بر فضیلت نبوت ومرتبت رسالت گویا که ایشان معجزه میدیدند واعتبار نمی نمودند واز روی لجاج وعناد
اقتراح دیگر آیات میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ گفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان إِنْ نَحْنُ نیستیم ما
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ ولیکن خدای منت مینهد بنعمت نبوت وکرامت رسالت عَلَى مَنْ يَشَاءُ
بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَمَا كَانَ لَنَا ونیست مارا ونمی توانیم أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ آنکه بیاریم برای شما حجتی یا معجزه که میطلبید
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای ومشیت وی یعنی ما از پیش خود بیخواست خدای تعالی کاری نتوانیم کرد وهیچ نتوانیم ساخت

نظم

ناتوانی وعجز لازم ماست ٭ قدرت واختیار از ان خداست ٭ کارها را الحکم راست کند ٭ او توانا است هرچه خواست کند ٭

وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گروید گان وَمَا لَنَا وچیست مارا یعنی چه عذر داریم أَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ بر خدای وَقَدْ هَدَانَا
وحال آنکه راه نموده مارا سُبُلَنَا راههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم اورا ومیدانیم که همه امور بدست قدرت او است وَلَنَصْبِرَنَّ وهر آینه
که صبر خواهیم کرد عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا بر انچه ایذا میرسانید مارا بتکذیب ومخالفت وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که ثابت باشند توکل
متوکلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خودرا لَنُخْرِجَنَّكُمْ هر آینه بیرون کنیم شمارا مِنْ أَرْضِنَا از زمین دیار خود
أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از ان قوم فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ
پس وحی کرد بپیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان وسوگند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ هر آینه هلاک کنیم ستمکارانرا یعنی کافرانرا وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ وهر آینه
ساکن سازیم شمارا در زمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ پس از هلاک ایشان ذَلِكَ این امر مقرر واین وعده راست است لِمَنْ خَافَ برای کسی که بترسد مَقَامِي از
ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت اورا در موقفی که حکم میکنم بر بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ وبرای کسیکه ترسان گردد از وعید من بعذاب
وَاسْتَفْتَحُوا وطلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم میطلبیدند میان خود واعادی ما انبیا وامم طلب حکم کردند یعنی گفتند
هر که از ما بر باطل است عذاب بر وی فرود آید خدای حکم فرمود وانبیا ومؤمنان نجات یافتند وَخَابَ ونومید ماند وبی بهره گشت از خلاصی كُلُّ جَبَّارٍ هر گردنکشی
عَنِيدٍ ستیزنده با حق یا معرض از طاعت مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود وبر ان وجه که او در ان
افکند وَيُسْقَى وبیاشامند مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از آبی که مخلوط با ریم وزرداب که از تن دوزخیان چکد وگویند آبی مثل صدید يَتَجَرَّعُهُ بتکلیف ورنج تمام
جرعه جرعه میخورند آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ ونتوانند که بگلو فرو برند از تلخی وگندگی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ ومی آید بدو آلام وشداید مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
از هر جایی یا از هر جانبی از اعضای او تا آنکه از بیخ مویها وانگشتها وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ونیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره

او ماند، باشد نه بیرون آید تا او بمیرد نه تن باز گردد تا زنده ماند بلکه به حکم لا یموت فیها و لا یحیی میان مردگی و زندگی میگذراند وَمِن وَرَآئِهِ و در پس او است تا وجود
محنتی عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت یعنی ازان بدتر و آن خلود است در دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا ازانچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانکه کافر
شدند بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود و صفت او این است که أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ خاکستریست که سخت بگذرد به الرِّيحُ
بد و باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزیکه سخت باشد باد و عصوف اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد ملخص سخن آنست که عملهای کافران
که در صورت خیر می نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن مانند توده خاکستریست که بادی سخت بر وزد و بهوا برده در اطراف پراکنده
سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نبود و نتواند بود و ازان نفع نگیرد و همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا ازانچه کسب کرده اند
در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز چه همه حبطه شده باشد و هباءً منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ذَٰلِكَ آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ او گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ آن را که خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ بروجهی که حق است و آفرینش إِن يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیارد
آفریده نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد وَمَا ذَٰلِكَ و نیست اعدام و ایجاد عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او
اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسان است شعر کار اگر دشوار اگر آسان شود پیش قدرت جملگی یکسان بود وَبَرَزُوا
و ظاهر شدند ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگرنه مراد آن است که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرهای خود لِلَّهِ برای امر خدای و محاسبه او جَمِيعًا همه مردمان
از کفار و مؤمنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه سر
ایمه کفر کرده باشند ایشانرا گویند إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ أَنتُم پس هیچ هستید شما مُّغْنُونَ
عَنَّا دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید
و بردارید از ما قَالُوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای ما را بنمودی راه نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ هرآینه ما نیز شما را راه نمودیم
بدان اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت ما بدین درگاه مردود و ایشان نومید شده گویند بیائید تا باتفاق تجزع و تشیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما گشایند
و راه خلاصی بما نماید پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد و گویند بیائید تا صبر کنیم شاید بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبائی
ورزند مژده نجات نرسد پس گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسان است بر ما أَجَزِعْنَا اگر جزع و تشیم و جزع نمائیم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمیرسد
مَا لَنَا نیست ما را مِن مَّحِيصٍ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گوید دیو سرکش لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آن هنگام که گذارده شود کار
یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد تا آنکه اهل بهشت در آیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس
بمنبری از آتش بر آید و گوید با شقیای انس که ای ملامت کنندگان من إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستی که وعده داد خدای شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست و راست
که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدتُّكُمْ و من وعده داده بودم شما را وعده بدروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد
فَأَخْلَفْتُكُمْ پس من وعده کج دادم شما را تلبیس خلف وعده را خلف میگویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ و نبود مرا عَلَيْكُم بر شما
مِّن سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب
بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما مرا اجابت کردید بزودی و تامل ننمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بجهت وسوسه که کردم
زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه ازان بدتر نباشد در حق دشمن میکند وَلُومُوا أَنفُسَكُم و ملامت کنید
نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدای را که گفت یا بنی آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ نشنودید مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ من نیستم رهاننده و فریادرس شما
از عذاب وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ و شما نیستید رهاننده و فریادرس إِنِّي كَفَرْتُ بدرستی که من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ بآنچه شریک میکردید
مرا با خدای در فرمان برداری مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مر ایشانراست عذابی دردناک موصوف بدوام وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا و در آورده شوند آنانکه گرویدگان باشند بما جاء من عند الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید
دران باشند و در آرنده مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ایشانرا باکرام و تعظیم تمام برياض دار السلام در آرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری و فرمان پروردگار ایشان

تحیتهم تحیت ملایک بر ایشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی خطاب
با هر مستحق خطاب است میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم مؤمنان شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی و گردانید
کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت اسلام کشجرة طیبة مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره است در بهشت اصلها ثابت
بیخ او در زمین استوار و محکم وفرعها و شاخ آن فی السماء در بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین در هر وقتیکه خدای حکم کرده بمیوه دادن
و بدان تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماه است از وقت شکوفه تا وقت پخته شدن و بریدن یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد
باذن ربها باراده و تکوین آفریننده خود ویضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون
شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معاینه است و آینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس ومثل کلمة خبیثة و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است
یا دعوت عبادت اصنام کشجرة خبیثة مانند درختی ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طبایع سلیمه و با وجود جنایت و کراهت
اجتثت جنبان شده و بریده و برکنده شده من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین
و نه شاخی در هوا نظم که بیخی گران باشد او را مدار ∴ نه شاخی که گردد بدان سایه دار ∴ گیاهی است افتاده بر روی خاک ∴ پریشان و بی‌اصل و خارناک ∴
حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت
خرما که بیخ او مستقر است در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر
بجهت عدم حجت و برهان بر آن ثباتی ندارد و عملی که نیز بمقصد قبول رسد از و صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراری است و نه فرع او را اعتباری بیت
نهال سایه وری شرع میوه دارد ∴ چنان لطیف که هیچ شاخساری نیست ∴ درخت زندقه شاخیست خشک و بی سایه ∴ که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست
یثبت الله ثابت میگرداند خدای الذین آمنوا آنان را که ایمان آورده اند و استحکام میدهد بالقول الثابت به سخن راست و محکم که به حجت قاطع نزد ایشان
ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ است که خدای بر آن ثابت میدارد مر مؤمنان را
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و شمعون و امثال ایشان از انبیا
علیه الصلوة والسلام و گویند ثبات دهد مؤمنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بکلمه باشد وفی الآخرة و ثابت دارد ایشان را در آن سرای
که منزل اول است از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق ثواب باز دهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سؤال ویضل الله الظالمین
و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سؤال قبر ویفعل الله خدای ما یشاء آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال
جمعی الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بسوی آنانکه بدلوا تبدیل کردند نعمت الله کفرا شکر نعمت خدا را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر
یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را مسکن
حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده بنعمت وجود حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی کردند و قدر آن نعمت
ندانستند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را از مکه بیرون کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و بیمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر
مقتول و مغلوب شدند و از عمر فاروق و مرتضی علی رض منقول است که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبائل قریش بودند یعنی بنو مغیره و بنی امیه که
نعمت حق را تغییر دادند واحلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دار البوار سرای هلاک جهنم عطف بیان او یعنی دار البوار
دوزخ است یصلونها در آیند بدان وبئس القرار و بد قرارگاهی است دوزخ وجعلوا و فرا گرفتند لله برای خدای اندادا مانندها یعنی
در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام نهادند لیضلوا تا گمراه کنند مردمان را عن سبیله از راه خدای که طریق توحید است قل تمتعوا
بگو بر خوردار آرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فان مصیرکم پس بدرستی که بازگشت شما
الی النار بآتش دوزخ است قل بگوای محمد یعنی امر کن لعبادی الذین آمنوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گذارند و نفقه کنند
یقیموا الصلوة تا ایشان بامر تو نماز گذارند وینفقوا و نفقه دهند مما رزقناهم از آنچه عطا دادیم بایشان سرا نفقه کردنی نهان مراد تطوع است
وعلانیة و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد محصل سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گذارند و زکوة بدهند من قبل
ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه روزیکه در وی خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزیکه بدان تدارک تقصیر تواند نمود ولا خلال و در آن

روز دوستی نیز نبود که از دوستان نیز طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اَللّٰهُ خدای الذی
خلق آنست که بیافرید السموات والارض آسمان و زمین را وانزل من السماء ماءً و فرستاد از آسمان آبی مراد باران است فاخرج به پس
بیرون آورده بدان آب من الثمرات از میوه‌ها رزقا لکم روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وسخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی
لتجری فی البحر تا میرود در دریا بامره بفرمان او هر جا که میخواهید وسخر لکم الانهار و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع
و تصرف شما وسخر لکم الشمس والقمر و مسخر گردانید برای انتفاع و استضاءت شما آفتاب و ماه را دائبین در حالتیکه مستمراند در سیران خود یا مجدّ و متعب
در سیران و انارت خود میکوشند و فتور و قصور در آن ندارند وسخر لکم اللیل والنهار و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی
برای نوم و راحت و دیگری بهر کسب و معیشت وآتاکم و بداد شما را من کل ما سألتموه از هر چه خواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته یا ناخواسته
بشما ارزانی داشت وان تعدوا و اگر خواهید که شمار کنید نعمت الله نعمت خدا را که بفضل و کرم بی نهایت بشما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد
آن را و طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست علیه الصلوة والسلام که شفیع بزرگتر و واسطه نزدیک
میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت علیه الصلوة والسلام از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل فرود
شعر: بر ذروه مدارج قدر رفیع تو : نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد : ان الانسان بدرستی که آدمی لظلوم ستمکار است کفار ناسپاس که ظلم میکند
بر نعمت که از شکر آن غافل است و کفران می ورزد که به حقیقت منعم جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع میکند و شکایت نماید کفار است که در نعمت بخل
ورزد و در خیر نگشاید واذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم ع در مناجات رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا البلد این شهر مکه را آمنا
ایمن از مکاره و مخاوف واجنبنی و دور گردان مرا وبنی و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه بپرستیم بتان را ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل ع
بجهت دعای خلیل الرحمن علیه السلام بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود آن را وثن نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجر است پس هر جا حجری
نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسماعیل بوده و بت پرستی ایشان مشهور است رب انهن ای پروردگار
من بدرستی که بتان اضللن گمراه کردند کثیرا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند من الناس از آدمیان فمن تبعنی پس هر که پیروی کند
مرا در دین من فانه منی پس او از من است یعنی از اهل ملت من ومن عصانی و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فانک غفور پس بدرستی که
تو آمرزنده رحیم مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستی که
من ساکن گردانیدم من ذریتی بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل علیه السلام است که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره خاتون را که زن
خلیل الرحمن ع بود رشک آمد و ابراهیم ع را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را ببری بموضعی که در و آب و آبادانی نباشد خلیل علیه السلام
متامل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشسته و هاجره و اسمعیل علیه السلام را سوار کرده باندک
زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من اینها را ساکن ساختم بواد غیر ذی
زرع بر وادی بی زرع یعنی آب ندارد که در و کشت و کار توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وی صید
و قتال یا حرام است تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانه صراح است که در زمان آدم علیه السلام بوده و اگر نه بوقت دعای ابراهیم علیه السلام خانه نبود
پس تکرار ندا فرموده که ربنا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن گردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فاجعل
پس بگردان افئدة من الناس دلهای بعضی از مردمان را بکشش محبت تهوی الیهم بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت علیه الصلوة
والسلام را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله علیه السلام باندک زمانی چشمه زمزم بر کف جبرئیل علیه السلام یا باثر قدم اسمعیل ع پدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه
اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان خانه در تزاید است محققان بر آنند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری
در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد : گر دل ببرد حلال باشد : وانکس که بر آن چنان
جمالی : عاشق نشود وبال باشد : و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا فرمود وارزقهم و روزی ده اهل این بلده را من الثمرات از میوه‌ها لعلهم
یشکرون شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتها را این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در و
پیدا میشود و در تفسیر انوار مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا و نیل تضرع و نیاز است دیگر

بار فرمود ربنا ای پروردگار ما انک تعلم بدرستی که تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم وما نعلن وآنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان وآشکار تو میدانی
وما یخفی وپوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای از هیچ چیز فی الارض در زمین ولا فی السماء ونه در آسمان برای آنکه عالم است فانی ونسبت
آن علم بهمه معلومات یکسان است بیت آنچه پیدا وآنچه پنهان است ٭ همه با دانش تو یکسان است الحمد لله الذی ثنا وستایش آن خدای راکه بمحض
فضل خود وهب لی وبه بخشید وعطا کرد مرا علی الکبر بر سن پیری وبزرگ سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم وناامید از فرزندان بمن بخشید دو فرزند اسمعیل
واسحاق اسمعیل را در شصت وچهار سالگی ٭ در نود ونه سالگی واسحاق را در نود سالگی یا صد ودوازده سالگی ان ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء هر آینه
شنونده اجابت کننده دعاست واین کلمات اشعار است بآنکه فرزند ازو بدعا از خدا خواسته اند رب اجعلنی ای آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة بپای دارنده
نماز ومن ذریتی وفرزندان مرا نیز مواظب ساز به نماز از ابن عباس رض منقول است که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده خواهند بود
تا قیامت ربنا ای پروردگار ما کرم نمای وتقبل دعاء وفراپذیر یعنی اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا ولوالدی
ومر پدر ومادر مرا چون ایمان آرند یا بتو دعای غفران مر ایشان را قبل از نهی بوده وهنوز یاس از ایمان نداشته وبعضی گفته اند مراد از والدین آدم وحوا علیهما السلام
وللمؤمنین وبیامرز مومنان را یعنی هر که بتو آید مومن یوم یقوم الحساب روزی که قایم شود حساب خلایق ابن عباس رض فرموده که مراد مومنان
امت محمد رسول علیه الصلوة والسلام ولا تحسبن الله وپندار ای محمد خدای را غافلا بی خبر عما یعمل الظالمون از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت
باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشان است جه این انی شبه بدیشان خواهد رسید واصل آن است که در امثال آن نواهی دانند که صورت خطاب متوجه
آنحضرت علیه السلام است ومراد غیر او بیند انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشان را لیوم تشخص برای روزی که خیره شود فیه
الابصار دران دیدها از مشاهده اهوال مهطعین در حالتیکه خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشان را بعرصه
محشر خواند مقنعی رؤسهم برداشتگان سرهای خود را بالا لا یرتد الیهم باز نمیگردد بدیشان طرفهم چشمهای ایشان یعنی خیره بوده باز
مانده بر وجهی که نتوانند در خود نگریستن وافئدتهم هواء ودلهای ایشان خالی بود از فهم وخرد بواسطه غلبه وحشت وحیرت وانذر الناس
وبیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را وبترسان یوم یأتیهم العذاب آن روز که بیاید بدیشان عذاب وآن روز مرگ است یا روز قیامت فیقول الذین
ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک وتکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار یعنی عذاب ما را تاخیر کن وما را بدنیا فرست ومهلت
ده الی اجل قریب تا زمانی نزدیک نجب دعوتک تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکس را که بتو خواند ونتبع الرسل وپی روی کنیم فرستادگان
اولم تکونوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید
بود مالکم من زوال نباشد شما را هیچ زوالی مراد آن است که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود وبستری دیگر نقل خواهیم نمود وسکنتم وساکن بودید شما
فی مساکن الذین در مسکنهای آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود چون عاد وثمود وتبین لکم وظاهر شد مر شما را که کیف
فعلنا بهم چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آثار نزول عذاب را وضربنا لکم الامثال ومثلها زدیم برای شما از احوال
ایشان وقد مکروا مکرهم وبدرستی که کوشش کردند در حیله گری آنچه نهایت مکر ایشان بود وعند الله ونزدیک خدای است مکرهم جزای مکر ایشان
وان کان مکرهم وبدرستی که بود مکر ایشان در سختی وهول ساخته وپرداخته لتزول تا از جای برود منه الجبال از آن مکر کوهها جبال مثل احکام شرع
حضرت پیغمبر علیه السلام است یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات ورسوخ چون جبال راسیات است زائل گردانند واین محال است بیت
هست با د مکر ایشان کهربای ٭ کی تواند کوه را بردن ز جای ٭ در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی
ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرده گفت بزرگ خدایی دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم که بر آسمان روم واورا ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان
بغایت مرتفع است وبر رفتن بآسمانی میسر نشود ونمرود نشنید وبفرمود تا صرحی بساختند بمدت سه سال بغایت بلند وچون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید
که از زمین میدید بر روز دیگر آن بنا بیفتاد وساختن وافتادن آن در سوره نحل عنقریب ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه چون آن صرح از پای درآمد وخلق بسیار
هلاک شد نمرود خشم گرفت وگفت بآسمان روم وبا خدای ابراهیم که بنا را مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند صندوقی
چهار گوشه بساختم ودر یکی فوقانی ودیگری تحتانی در وراست کرده وبر چهار طرف او چهار نیزه که زیر وبالا توانستی شد تعبیه نمود وپس کرکسان را چند روز گرسنه
داشتند وچهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را برتن کرکسان بر بستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند وصندوق را که نمرود

باملکی سخن ویکدانه اینجا نشسته بود وهوا ابر بود بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی کشاده نگاه کرد آسمان را بهمان حال دید که بر زمین بود رفیق بود را گفت تا در تحتانی بکشاید وبنگرد

صحمی بینی انکس نگاه کرد وجواب داد که غیر از آب چیزی دیگری نبینم بعد از شبان روزی دیگر که باب فوقانی بکشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نمود ورفیق وی

که باب تحتانی بکشاد بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود تیر بسیه تیر بارا با مردار سرنگون ساخت وکرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب

از جثه کرکسان ظاهر شد که کوه ها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل کردند فلا تحسبن الله پس مپندار خدا را مخلف وعده رسله خلاف کننده وعده

خود مر پیغمبر انرا یعنی وعده نصرت که رسل علیه السلام را فرموده انجا که گفت انا لننصر رسلنا کتب الله لاغلبن انا ورسلی خلاف نکرده ونخواهد کرد وترا

بر دشمنان مظفر ومنصور خواهد ساخت ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهد کشید کینه اولیا از اعدا یوم

تبدل الارض در روزی که بدل کرده شود زمین غیر الارض بزمینی دیگر والسموات وآسمانها مبدل کرده باسمانی دیگر وبتیسیر کوید تبدیل الارض تسویه جبال است

وانهار واشجار وتبدیل سما تکویر شمس وتناثر ستارکان ودر معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند وزمینها را دوزخ واز حضرت مرتضی علی رض نقل کرده اند

که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره وآسمانرا باسمانی از زر وقول ابن مسعود رض آنست که روز قیامت بر آرند زمینی را از نقره پاک که بر ان هیچ گناه نکرده باشند مؤید این

سخن است وبرزوا وظاهر شوند مردمان از گورهای خود لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین وببینی گنه کاران یعنی

مشرکانرا یومئذ دران روز مقرنین باهم بسته وجمع کرده بحسب مشارکت در عقاید واعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فی الاصفاد

در بندها یا غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران از قطران است وآن چیزی باشد سیاه وغلیظ وکویند صمغ ابهل است که بپزند وبر شتر کرگین

طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندازند تا بحدت وشدت آن ووحشت لون ونتن رایحه وسرعت اشتعال آتش دران معذب

کردند وگفته اند تفاوت میان قطران دوزخ وقطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ وآتش دنیا پس این قطران بر اعضای ایشان طلا کنند وتغشی

وجوههم النار وفرو گیرد وبپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی دران بپوشد لیجزی الله متعلق است ببرزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد خدای

کل نفس هر تنی را ما کسبت جزای انچه کرده است ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب است هر بنده کان را زیرا که حساب یکی

او را از حساب دیگری باز نمیدارد هذا این قرآن یا انچه درین سوره است از مواعظ بلاغ للناس کفایتست مردمان را تا پند داده شوند بآن ولینذروا

به وتا بیم کرده شوند بآن ولیعلموا وتا بدانند بتامل در دلائل قدرتی که در وی مذکور است انما هو آن که او است اله واحد خدای یکتا است ولیذکر

وهر آینه باید که پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خردها از آلیستن ازمنا ... و قیام کنند ما و امر ا...

سورة الحجر تسع وتسعون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحیم

الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا دران باب سخن گفتن سلوک سبیل جرات است ودر ینابیع آورده که عمر فاروق رض را از معنی

این حروف پرسیدند فرمود که اگر دروی سخن کویم متکلف باشم وخدای پیغمبر خود عم را فرمود که بگو ما انا من المتکلفین وبعضی کویند هر حرفی اشارت باسمی است

چنانچه در الر الف اشارت است باسم احد ولام باسم جبرئیل علیه السلام ورا باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل علیه السلام برسول علیه السلام رسیده

تلک این آیتها که می آید ایات الکتاب آیتهای سوره است وقران مبین وآیتهای قرآن روشن یا بیان کننده حق را از باطل وگفته اند کتاب

وقرآن هر دو یکی است اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنیی دارد وتنکیر قرآن بجهة تعظیم

ربما

ای بسا وقت یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه نگرویدند وآرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان واین آرزو در دنیا باشد

بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ گفته اند یا از بر ایشان یا در قبر در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که حساب موحدان را از دوزخ بیرون آرند ودر

جهنم بر ایشان عرضه بندند ودانند که خروج از ان میسر نیست متلهف شوند که کاشکی از اهل اسلام میبودیم ذرهم بگذار ایشانرا امر تهوین وتحقیر است یعنی کافران

در چه باشند دست از ایشان بدار تا در دنیا یاکلوا بخورند ویتمتعوا وبرخورداری نمایند از مال ومنافع آن ویلههم الامل ومشغول کرداند ایشانرا

امل یعنی توقع طول عمر واستقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد وتفکر در مآل فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند خامت وعاقبت کردار وکفتار

خود را وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم ما مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دیهی را إِلَّا وَلَهَا مگر آنکه مر هلاک ایشان را كِتَابٌ مَعْلُومٌ زمانی مقدر بوده و نوشته شده در لوح
محفوظ که مهلت چند باشد و بلاکی بود مَا تَسْبِقُ پیشی نگرفتند مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نماندند
ازان یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت مقدور نه بعد از اجل مقرر وَقَالُوا و گفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ ای آن کسی که فرود آمده است :
عَلَيْهِ الذِّكْرُ برو قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ه بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد بنسبه میخوانی این کلام بطریق تحکم و استهزا بود چه عقاد و بنزول ذکر و نسبت
مجنون با هم است نباید لَوْ مَا تَأْتِينَا و دیگر گفتند چرا نمی آری بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگان را گواهی رسالت خود إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ ه
از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که مَا نُنَزِّلُ
الْمَلَائِكَةَ فرود آمده نشوند ملائکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه میخواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوجهی با لعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی فی
توا مدید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه که قوم ثمود جبرئیل علیه السلام را دیدند در زمان صیحه یا در وقت مرگ چنانچه همه کس می بینند وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند هنگام
که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم مُنْظَرِينَ ه از مهلت داد کان یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن
مؤمنان است و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ه و بدرستی که ما مر او را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان
نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهدار او یم از تطرق خلل بدو نگهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر له عاید بحضرت رسالت پناه
علیه الصلوة و السلام است یعنی نگهبان اویم از مضرت اعادی نظم اگر جمله جهانم خصم گردند : نترسم چون نگهدارم تو باشی : ز شادی در همه عالم نگنجم
اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی : وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ ه در گروهای پیشینیان وَمَا يَأْتِيهِمْ
و نیامد بدیشان مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که از روی کبر و عناد با آن پیغمبر يَسْتَهْزِئُونَ ه استهزا میکردند چنانچه این معاندان
تحیر میکنند مراد تسلیه حضرت رسالت پناه علیه السلام است یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدان مبتلا بوده كَذَلِكَ همچنانکه در آوردیم
استهزای انبیا را در دلهای مکذبان پیشین نَسْلُكُهُ در می آریم همان را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان نمی آرند
بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و بدرستی که گذشته است سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده
و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر علیه السلام نمودند و بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که وَلَوْ
فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ و اگر بگشائیم برین مقترحان بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا دری از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فِيهِ يَعْرُجُونَ ه در
در شده بالا میروند و ازان در بزیر می آیند لَقَالُوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند إِنَّمَا سُكِّرَتْ جز این نیست که بر بسته اند أَبْصَارُنَا چشمهای ما را
و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار از رفته بالا عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ بلکه ما
قَوْمٌ مَسْحُورُونَ گروهی جادو کرده کانیم یعنی محمد علیه السلام ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات میگفتند و یقولوا سحر مستمر وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستی که ما
آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا در آسمان برجهای دوازده گانه را بهیات و صفات و خواص مختلف یکدیگر وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آنرا بصورتهای ماه
راه نیرین و سایر کواکب لِلنَّاظِرِينَ برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا و نگاه داشتیم آسمان را
مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ از هر دیوی رانده تا نتوانند که بران صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان
رود و بدزدد واز وی سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان بشنود فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را و بدو رسد و بسوزدش شِهَابٌ مُبِينٌ ستاره روشن و درخشان
و از ابن عباس رضی منقول است که از زمان آدم تا وقت عیسی علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که از اخبار لوح محفوظ درس میشنودند بران اطلاع یافته سخنان میربودند
و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله علیه السلام متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند تا چهارم آسمان میرفتند و چون ولادت با سعادت
حضرت خاتم النبیین علیه السلام دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقبه مقرر شد ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت
مهی بر آمد و بازار پری بشکست : گلی شکفت و هیاهوی خار آخر شد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه یعنی از بلندی
که در آنمکان بنای کعبه بود وَأَلْقَيْنَا و در افکندیم و پیدا کردیم فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوههای سر افراخته های بر جای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ه از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت بعلت است یا آنچه وزن کنند و بپیمایند
یا موزون بمعنی مستحسن یا یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ و بساختیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ

اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملابس وَمَنْ لَسْتُمْ لَهٗ و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر اورا بِرٰزِقِيْنَ روزی دهندگان
یعنی خدام و ممالیک و گفته اند انعام و مراکب وَاِنْ مِّنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد اِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما
خَزَآئِنُهٗ خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار که تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیای مخزونه که در
اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهٗ و فرو نمی فرستیم آنرا اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ مگر باندازهٔ دانسته شده که نه کم ازان شاید و نه زیادت بران
باید وَاَرْسَلْنَا الرِّيٰحَ و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستن بار یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختان را بمیوه فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ پس فرو فرستادیم
از آسمان مَآءً آبی که آن باران است فَاَسْقَيْنٰكُمُوْهُ پس خورانیدیم شمارا ازان آب و تصرف دادیم دران وَمَآ اَنْتُمْ لَهٗ و نیستید شما مر آن آب فرو فرستاده
را بِخٰزِنِيْنَ نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظانیم امام ماتریدی رح در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزاین او بر دست
شما نیست و آنچه شما در خزانه نهید همه ازان او است وَاِنَّا لَنَحْنُ نُحْيٖ و بدرستی که ما زنده میکردانیم اجسام فانیه را بایجاد حیات در او وَنُمِيْتُ و میمیرانیم
اجسام حیه را بازاله حیات ازان در لطایف قشیری رح مذکور است که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و میمیرانیم نفوس را در مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت
طاعت و مرده میکردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق رح فرموده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان مینمائیم
بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس وَنَحْنُ الْوٰرِثُوْنَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری
بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف است بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِيْنَ و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان را مِنْكُمْ از شما در اسلام وَلَقَدْ
عَلِمْنَا الْمُسْتَاْخِرِيْنَ و بدرستیکه ما میدانیم واپس افتادگان را ازان یا میدانیم پیشینیان را و پسینیان را از شما که آدمیان اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام
تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد علیه الصلوة والسلام
یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که مؤخر است از اینها در اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
نماز میگذارد در صفوف نسای بعضی از صحابیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق
سبحانه فرمود که مقدم و مؤخر را از اهل صفوف میدانم و بر من پوشیده نیست وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و
متاخرین را و جزای هر یک را بدو رساند اِنَّهٗ حَكِيْمٌ بدرستیکه او راست کار است عَلِيْمٌ دانای پنهان و آشکار وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم
انسان را یعنی آدم علیه السلام مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بروی زنند مانند سفال پخته آواز کند مِنْ حَمَاٍ و آن گل کائن بوده از گل سیاه مَّسْنُوْنٍ
بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در رنگ حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم علیه السلام را از خاک آفرید بران وجه که آب لطف بر خاک
بارانید تا گل شد مدتی گذاشت تا حما گشت پس آنرا باحسن تقویم تصویر کرد و مسنون بمعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید وَالْجَآنَّ
خَلَقْنٰهُ و جان که پدر پریان است بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَّارِ السَّمُوْمِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق
ازان آتش متکون میگردد و ابن مسعود رض فرمود که سموم دنیا جزوی است از هفتاد جزو از سمومی که جان ازان آفریده شده وَاِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت
رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین اِنِّيْ خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کائن است
مِّنْ حَمَاٍ مَّسْنُوْنٍ از لای مصور فَاِذَا سَوَّيْتُهٗ پس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَنَفَخْتُ فِيْهِ و در آرم در وی مِنْ رُّوْحِيْ از روحی
که آفریده من است و او بدان زنده گردد فَقَعُوْا لَهٗ پس بیفتید مر او را سٰجِدِيْنَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ
همه ایشان تمام یکبار اِلَّآ اِبْلِيْسَ مگر ابلیس که از روی استکبار اَبٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ سر باز زد و سرکشی کرد از آنکه باشد مَعَ السّٰجِدِيْنَ از سجده کنندگان
مر آدم علیه السلام را قَالَ يٰٓاِبْلِيْسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض تو چه بوده اَلَّا تَكُوْنَ در آنکه نباشی مَعَ السّٰجِدِيْنَ با سجده کنندگان
قَالَ گفت ابلیس لَمْ اَكُنْ لِّاَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهٗ مر آدمی را که آفریده او را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِنْ حَمَاٍ مَّسْنُوْنٍ از لای سیاه
بوی ناک یعنی ورا از اخس عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان بر جسمانی کثیف را ابلیس نظر ظاهر بر آدم علیه السلام
داشت نه بباطن او غافل بود و صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون است نظم گنجیست درین خانه که در کون نگنجد ؛ آن گنج جراز
ازلی این گنج نهان است ؛ فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت ؛ سلطان زمین است و سلیمان زمان است ؛ قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع
او از سجده آدم علیه السلام که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ پس بدرستی که تو

رانده شده از خیر و کرامت وَاِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تو است دوری در اندکی اِلٰی يَوْمِ الدِّيْنِ ٥ تا روز جزا و در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت
کنند و بعد از ان عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَاَنْظِرْنِیْ پس مهلت ده مرا اِلٰی يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ ٥ تا روزیکه
برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که بهیچ وجه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قَالَ گفت فَاِنَّكَ پس بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ ٥ از مهلت
مهلت داد کان اِلٰی يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ تا روز وقتی معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آن است که نفخه اولی نفخه موت است
و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان دو نفخه بقول شهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِمَا
اَغْوَيْتَنِیْ سوگند میخورم باغوای تو مرا لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِی الْاَرْضِ در زمین و دنیا که دار غرور است در مدارک آورده
که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی به صفت ذات که فَبِعِزَّتِكَ لَاُغْوِيَنَّهُمْ و یکی بفعل که بِمَا اَغْوَيْتَنِیْ و فقها فرق کرده اند میان هردو
و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال این یمین نیست و صحیح آ
که ایمان مبنی بر عرف باشد هرچه بعرف مردمان آن را سوگند میگویند یمین است و لا لا و برخی بر آنند که با در بما اغویتنی بای سببیه است یعنی بسبب آن که مرا گمراه کردی
من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِيْنَ و هر آینه ایشان را بر گمراهی دارم اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِيْنَ خالص شدگان
از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد قَالَ گفت خدای هٰذَا این اخلاص و ایمان صِرَاطٌ راهی است که حق است عَلَیَّ بر من رعایت آن
مُسْتَقِيْمٌ راست است یعنی کجی ندارد و بمنزل میرساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهی است راست بسوی من اِنَّ عِبَادِیْ بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان
لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان تسلطی و قوتی در اغوا و اضلال اِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر کسی که متابعت تو کند مِنَ الْغٰوِيْنَ ٥ از گمراهان که تو بمو تسلط
توانی شد وَاِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو اَجْمَعِيْنَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ اَبْوَابٍ هفت در است
لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ مَّقْسُوْمٌ ٥ بهره است قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقه قومی مقرر و معین شده جهنم
جای گنهکاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایان است حطمه ماوای جهودان است سعیر از آن صابیان است سقر مقر گبران است جحیم محل مشرکان است
هاویه که درک اسفل گویند نامزد منافقان است امام ابو منصور ماتریدی رح در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقات است چون مؤمنان در دوزخ جاوید
نیستند ایشان را طبقه مقرر نباشد پس طبقه اولی نامزد دهریه است دوم از آن ثنویه و مشرکان عرب سیوم از آن براهمه که منکر مطلق رسالت اند چهارم از آن یهود پنجم از آن نصاری
ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان و در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد و حرمان هفت در است حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه کشف مذکور است
که دوزخ را هفت در از آن است که اعضای هفت گانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت در بدان گشوده میشود بگناهی که لایق آن صفت
هر عضو مرا از پای مورد طریق گردانیده اند نظم هفت در دوزخ اند در تن تو ٭ ساخته نفس شان در و در بند ٭ بین که در دست تست قفل امروز ٭ در هر هفت
محکم اندر بند اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ بدرستی که پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فِیْ جَنّٰتٍ وَّعُيُوْنٍ در بوستانها و چشمها اند در باغها که در آن چشمها روان بود از
خمر ادْخُلُوْهَا گویند فرشتگان متقیان را که در آئید بدین بوستانها بِسَلٰمٍ اٰمِنِيْنَ مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامتی از خدا در حالتیکه ایمن باشند
از زوال نعمت وَنَزَعْنَا و بیرون کنیم مَا فِیْ صُدُوْرِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِّنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند حضرت مرتضی علی رض
منقولست که گفت امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا درجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند اِخْوَانًا در آیند در بهشت
در حالتیکه همچو برادران باشند مر یکدیگر را در مهربانی و دوستی عَلٰی سُرُرٍ برادران نشسته بر تختها از زر و مکلل بجواهر مُّتَقٰبِلِيْنَ روبها بر یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای
یکدیگر را نه بینند چو هر جا که میروند روی بدان جانب میکنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد ایشان را فِيْهَا
در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحت است وَّمَا هُمْ مِّنْهَا و نیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِيْنَ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند
آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه رض را دید که میخندیدند فرمود که مالی اریکم تضحکون هیچ
که شما را خندان همی بینم صحابه رض را چه عتابی ازین سخن استشمام نمودند و آنحضرت علیه السلام در گذشت و هنوز بحجره نارسیده بازگشت و گفت جبرئیل علیه السلام بمن پیغام
آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِیْ خبر ده بندگان مرا اَنِّیْٓ اَنَا الْغَفُوْرُ بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيْمُ بخشنده ام بر کسی که توبه
کند وَاَنَّ عَذَابِیْ و آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرف است هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِيْمُ آن عذابی است دردناک محققان گفته اند در توصیف
ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطف است و تاکید صفت عفو بیت گرچه جرم من از عدد بیش است ٭ سبقت رحمتی از آن بیش است

چه عجب

چه عجب که عذاب ننماید: بر که پیشکان بنخشاید: وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته یا ده یا دوازده که به بشارت ابراهیم علیه السلام و هلاک قوم لوط علیه السلام بروی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند برو فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ بدرستی که ما از شما ترسیم و جهه ترس آن بود که بی اذن و بیوقت آمده بودند یا آنکه ما حضر وی نخورده بودند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ به پسری اسحق نام عَلِيمٍ دانا یعنی وقتیکه ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگ سالی متعجب شد از آنکه بزرگ سال را پسر بر چه وجه باشد یعنی باز جوان کرده یا برهمان پیری که هست این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چگونگی تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی بی شک و شبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ از نا امیدان یعنی ازین مژده امیدوار باش که آنکه قادر است بر خلق بشر بی ابوین هر آینه توانا است بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوزه عاقره قَالَ گفت ابراهیم من نا امید نیستم از رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که نومید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریقت معرفت را نشناخته اند و سعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را نادانسته و چون ابراهیم علیه السلام: فرشتگان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن اینهمه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده و در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ و گفت پس چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان و کجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط علیه السلام یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا إِنَّهَا قضا کرده ایم ما آن را که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص توانند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانواده لوط علیه السلام الْمُرْسَلُونَ فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهی بیگانه ناشناسید یعنی نمی شناسم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما بیگانه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بآن چیزیکه بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن خبر که شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابیکه ایشان را وعده داده بودی و ایشان در آن شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان که حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم درین خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ در پاره از شب که بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنْكُمْ از شما أَحَدٌ یکی تا هول عذاب نبیند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ در آنجا که فرموده شده آید یعنی بشام یا مصر یا صغوه که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کرده ایم ما یا وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و بر کنده است مُصْبِحِينَ در حالتیکه بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبر هست که چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر سدوم در خانه لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فاسد داشتند با ایشان قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عَنِ الْعَالَمِينَ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی مر امت خود را بمنزله پدر است تا بنات خود را بنکاح ایشان دهم بشرط اسلام إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فَاعِلِينَ کنندگان این کار را که من میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی که بودند قوم لوط علیه السلام لَفِي سَكْرَتِهِمْ که در گمراهی خود يَعْمَهُونَ سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای سوگند خورد و در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که خدا انبیا و غیر هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر علیه السلام و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او سلمی قدس سره فرموده که سوگند یاد کرد بحیات محمد علیه الصلوة والسلام زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضه حق بود

نظم

چون نبی از هستی خود سر بتافت :: فرق پاکش از لعمرک تاج یافت :: داشت از حق زندگی در بندگی :: شد لعمرک جلوه آن زندگی ::

آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را بانگ هائل مهلک مُشْرِقِينَ در حالتیکه داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل علیه السلام شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا پس ما گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آن را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند هر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد حِجَارَةً سنگی مِنْ سِجِّيلٍ

از گل محکم شده یا سنگی بر آن نوشته شده نام هر کس که نام زد او بوده اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانها است برای عبرت
لِلْمُتَوَسِّمِينَ ه مر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند و حقیقت اشیا را بسیمات آن بشناسند و این صفت مؤمنان است چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن
فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق عجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان
خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرموده که اتقوا فراسة المؤمنین فانه ینظر بنور الله
سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمود که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آوری جوان گفت نعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه اشارت فرمود
و خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود که ای یاران بیائید تا بر موافقت این عهد که زنار ظاهر ببرید ما
نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بر آمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند نظم تو چه باشد پشیمان آمدن :: بر در حق نو مسلمان آمدن :: عام را توبه زگناه
بد بود :: خواص را توبه ز دید خود بود :: وَاِنَّهَا و بدرستیکه شهرستانهای موتفکه لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ه برای دایم السلوک یعنی بر راهی است که قافلها میروند و آثار آنرا می
بینند اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در انچه یاد کردیم لَاٰيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانه است مر گروید گان را بر قدرت ربانی وَاِنْ كَانَ و بدرستی که بودند اَصْحٰبُ
الْاَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظٰلِمِينَ ه هر آینه ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم گرفته را گویند و بلده ایشان را باعتبار انکه در میان بیشها
و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب
ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان ایشان را بعذاب یوم الظله و آن در سوره شعرا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَاِنَّهُمَا و بدرستی
که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِاِمَامٍ مُّبِينٍ بر راهی روشن و هویدا است که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب نمودندی اَصْحٰبُ الْحِجْرِ
اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را یعنی صالح علیه السلام را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَاٰتَيْنٰهُمْ و دادیم ما ثمود را اٰيٰتِنَا آیهای
کتاب ما بر بنی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست
مشتمل بر بسیاری غرایب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر دادن که همه قوم ثمود علیه السلام را کافی بوده و بسر
چاه آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را در یک نوبت حاصل سخن انکه این همه نشانها به ثمود دادیم فَكَانُوْا پس بودند عَنْهَا از آن آیات
مُعْرِضِينَ روی گردانندگان وَكَانُوْا يَنْحِتُوْنَ ه و بودند که می بریدند و میتراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوْتًا خانها اٰمِنِيْنَ در حالتیکه ایمن
بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشان را از عذاب در ان خواهند بود فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت
ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِيْنَ در حالتیکه در آینده گان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فَمَآ
اَغْنٰى عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَّا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ه انچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا انچه میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم ما آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَآ و انچه میان ایشان است اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق
وَاِنَّ السَّاعَةَ و بدرستی که قیامت لَاٰتِيَةٌ هر آینه آینده است و خدای انتقام از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ پس درگذر درگذشتن نیکو
یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات خود مباش بعضی بر آنند که این حکم بآیت السیف منسوخ است اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلّٰقُ
اوست آفریننده خلایق و اخلاق الْعَلِيْمُ دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در اوذعات هفت کاروان
دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر امتعه و جامهای فاخر با زواشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه در آمدند با مطاعم
بسیار و ملابس بیشمار و بر هر تقدیری برخی از صحابه رض گفتند اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر
مبارک حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام خطور فرموده و بسیار دشواری نمود که مؤمنان گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان را اینهمه مالها باشد آیه آمد
وَلَقَدْ اٰتَيْنٰكَ و بدرستی که ما دادیم ترا سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِيْ هفت آیت از مثانی که قرآن ست و این هفت آیت فاتحه است و گفته اند مراد
هفت سوره است از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند و قرآن را مثانی گفت بجهت انکه احکام و قصص در وی مثنی
شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِيْمَ ه و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قراءت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع
المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ مکش و باز مکن عینیک هر دو چشم خود را اِلٰى مَا مَتَّعْنَا
بِهٖ بسوی انچه که ما برخورداری دادیم به اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ اصنافها را از کفار نهی از رغبت است نه از نظر یعنی بانچه اصناف کفره را از یهود

ع

ربع

ونصاری و مجوس و عبده اصنام داده‌ایم این متوکه آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبار است بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته‌ایم از فضائل و کمالات (رباعی)
پیش دریای قدر حرمت تو :: نه محیط فلک حبابی نیست / داری آن سلطنت که در نظرت :: ملک کونین در حسابی نیست ولا تحزن و اندوه مخور علیهم
بر یاران خود به بی نوائی و درویشی واخفض جناحک و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن للمؤمنین مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان در کشف
الاسرار گفته که خفض جناح کنایه است از خوش خوئی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای حضرت علیه الصلوة والسلام راست نیامده (نظم)
ذات ترا وصف نکوخوئی است :: خوی تو سرمایهٔ نیکوئی است / روز ازل دوخته حکم قدیم :: بر قد تو خلعت خلق عظیم وقل و بگوی انی انا النذیر و بدرستی
که من بیم کننده‌ام المبین هویدا یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید بخدای عذابی بشما فرستم کما انزلنا مثل
عذابی که فرستادیم علی المقتسمین بر بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن آنانکه ساختند قرآن را عضین پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را چندین
وصف بازنمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن من دیگری نمل را میگرفت دیگری عنکبوت
بجهة تخصیص میدادند و اینهمه از روی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستادی تا با هر قافله از حاج که ملاقات
کنند ایشان را از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فوربک پس
بحق پروردگار تو لنسئلنهم اجمعین که هر آینه همه ایشان را سؤال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند که عمل میکردند از تقسیم و تکذیب
نقل است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد
که فاصدع پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بما تؤمر بآنچه ترا فرموده‌اند از اوامر و نواهی واعرض و روی بگردان عن المشرکین از مشرکان و التفات
مکن بدیشان آورده‌اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم علیه الصلوة والسلام بسیار کوشیدندی و هر جا که ویرا دیدندی بفسوس و استهزا
پیش آمدندی روزی آنحضرت علیه الصلوة والسلام در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم محترم
مشغول شدند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده‌اند که شر ایشان از تو کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل
و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و به چشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و
پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر بهر زیر نگرد که از جامه بازکند آن پیکان ساق ویرا مجروح ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدوزخ رفت
و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون و قیح روان شده جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک
میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بر آمد و این آیت نازل شد که انا کفیناک المستهزئین بدرستی که
ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الذین یجعلون آنانکه میسازند و شریک میکنند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر بباطل فسوف
یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و به بینند مکافات کردار خود را ولقد نعلم و بدرستی که ما میدانیم انک یضیق صدرک آنکه تنگ
می‌شود سینهٔ تو بما یقولون بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار می‌آید ترا گفتار کفار فسبح بحمد ربک
پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی سبحان الله و بحمده وکن من الساجدین و باش از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار
فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان خبرداریم تو بحضور دل بنماز در آی که میدان مشاهده است و با مشاهدهٔ دوست بار بلا کشیدن
آسان بود یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوانمرد چندین زخم خوردی و ننالیدی گفت ای
شیخا معذورم دار که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند از نظارهٔ وی بالم زخم شعور نداشتم (بیت) تو تیغ میزن و بگذار تا من بیدل :: نظاره
میکنم آن چهرهٔ نگارین را :: واعبد ربک و پرستش کن پروردگار خود را حتی یأتیک الیقین تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است
چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادامی که زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار

سورة النحل مائة و ثمان و عشرون آیه مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

اتی امر الله نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده‌اند که معاندان
تعجیل می‌نمودند در آنچه پیغمبر علیه الصلوة والسلام ایشان را وعیدی فرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند

ع

اگر انچه تو میگوئی واقع شود شریکان حق که بتان اند ما را از ان خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ و برتر است
از انچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگ تر است از انکه او را شریکی باشد که دفع مرا د اتند کنند یعنی منع عذاب توانند کرد يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد فرشتگان را بالروح
بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملائکه را با روح میفرستد و گفته اند روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت و تبیان می گوید که هیچ ملکی فرود نیاید الا انکه روح
با او است و رقیب بر وی چنانچه بر آدمیان حفظه می باشند و بر بهر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هرکه خواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزبان ملائکه منزل با انبیا گویم أَنْ أَنْذِرُوا انکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ انکه
نیست خدای مستحق عبادت إِلَّا أَنَا مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه مخلوقات هستم فَاتَّقُونِ پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید بیت
مرا بندگی کن که دارا منم ۞ تو از بندگانی و مولی منم ۞ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را بِالْحَقِّ بحکم درست و راست یا بحکمت یا بجهت بیان
حق تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ برتر است خدای و بزرگتر از انچه انباز میگیرند برای وی خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادی است بی
حس و فهم و هیولائی که صنع و شکل پذیرد پس او را عقل و فهم داد فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ ۝ جدل کننده است آشکارا یعنی مغالطه میکند و میخواهد
که سخن خود را به حجت ثابت سازد مراد ابی ابن خلف است که استخوان کهنه و ست شده را بحضرت پیغمبر علیه السلام آورده و گفت من يحيي العظام وهي رميم حق سبحانه
این آیت فرستاد که او در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمی کند از ابدا برا عاده که هرکه بران قادر بود هر آینه برین نیز قدرت
دارد وَالْأَنْعَامَ و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا لَكُمْ بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی مر شما را فِيهَا دِفْءٌ در ایشان پوشیدنی است
گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرما را باز دارد وَمَنَافِعُ و دیگر شما را در ایشان منفعتها است از نتاج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ ۝ و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان انچه توان خورد چو لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر و بحر گویا غیر معتد به است
وَلَكُمْ فِيهَا و شما را است دران چهارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشی است یعنی در بهای خانه شما در وقت ایستادن بدین انعام زینت می یابد حِينَ تُرِيحُونَ
هنگامی که باز می آیند از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِينَ تَسْرَحُونَ ۝ و وقتی که بیرون میبرند بمراعی خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ و برمیدارند
بارهای گران یا ابدان شما را إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بشهری که نباشید شما بَالِغِيهِ رسنده بدان به بارهای گران یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و سختی
که به بدنهای شما رسد اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت خود را بهیچ شهری از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام فرمود
إِنَّ رَبَّكُمْ بتحقیق که آفریدگار شما لَرَءُوفٌ هر آینه مهربان است نعمت دادن بی سابقه خدمت رَحِيمٌ ۝ بخشاینده است که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان
کرد وَالْخَيْلَ و بیافرید اسپان را وَالْبِغَالَ و استران را وَالْحَمِيرَ و خران را لِتَرْكَبُوهَا تا برنشینید بر آنها وَزِينَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان
آرایش کردنی وَيَخْلُقُ و بیافرید چنانچه اینان را آفرید مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ انچیزی را که شما نمی دانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم
بهشتی است یا ملائکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای کوه قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر انچه حق سبحانه تعالی میفرماید که ما لا تعلمون اولی است وَعَلَى اللَّهِ
و بر خدای است یعنی واجب است قَصْدُ السَّبِيلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وجهت صراط مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل
و رحمت یا مرا و راست راه حق یعنی دین اسلام وَمِنْهَا و هست بعضی از ان راه که خلقان روند جَائِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر و شرک یا هوا و بدع وَلَوْ شَاءَ
و اگر خواستی خدای لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سایران بقصد السبیل رسیدندی هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ او ست آنکه
فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بسحاب و از سحاب بر زمین آبی لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ شما را از و آشامیدنی وَمِنْهُ شَجَرٌ و از ان
باران باشد درخت مراد گیاهی است که از زمین بروید نه نباتی که آن را ساق باشد فِيهِ دران نبات رسته تُسِيمُونَ ۝ میچرانید چهارپایان خود را يُنْبِتُ لَكُمْ
میرویاند مر شما را و حفص بیا میخواند یعنی میرویاند خدای برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است که زراعت میکنند وَالزَّيْتُونَ و درخت
زیتون را وَالنَّخِيلَ و خرما بنان را وَالْأَعْنَابَ و تاکها را وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از همه میوه ها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه ها موجود نباشد الا در بهشت
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت حکمت الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ مر گروهی را که تفکر کنند و
تامل کنند در انکه دانه در زمین افتد و آب درو نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای او منشق گشته ساقی از و در هوا متصاعد یابد و اسفل او شکافته بیخی از و در زمین مترسخ شود
و به نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه ازهار و انوار و میوه ها بر وی پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان
و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم روضهٔ جان بخش جهان آفرین ۞ باغچهٔ کون و مکان آفرین ۞ کرد ز هر شاخ و گل و برگ و بار ۞ جلوهٔ او

نقش گرا آشکار وسخر لکم و رام گردانید برای انتفاع شما الیل والنهار شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری آرایش والشمس والقمر و آفتاب
و ماهتاب را بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور والنجوم و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند
در حالتیکه هستند مسخرات بامره رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است ان فی ذلک بدرستی که درینها لایات هر آینه علامتهاست و دلیلها
است بر وحدانیت صانع حکیم لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفایی نیست در آیت اول ذکر تفکر فرموده درین دلالات که نعت
ظاهر است ذکر عقل کرد وما ذرا لکم و دیگر رام گردانید آنچیز را که آفریده است برای نفع شما فی الارض در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت
نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مختلفا الوانه در حالتیکه مختلف است هیأت و اشکال و اصناف آن ان فی
ذلک بدرستی که درین مخلوقات لایة هر آینه دلالتی و نشانه است بر وحدانیت حق لقوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند وهو الذی و اوست
آنکه سخر البحر مسخر گردانید دریا را بجهتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در وصید میکنید لتاکلوا تا بخورید منه از و لحما طریا گوشتی تازه
یعنی ماهی وتستخرجوا و دیگر غوص مینمائید در و تا بیرون می آرید منه از و حلیة تلبسونها پیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه پیرایه از و
میسازید چون لؤلؤ و مرجان و میپوشند آنرا زنان شما و چون تزئین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وتری الفلک و می بینی کشتیها را
رونده و شکافنده آب فیه در دریا ولتبتغوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آن است که بجوئید بر کوب در کشتی من فضله از سود او که سبب وسعت رزق است
ولعلکم تشکرون و شاید که شما شکر گوئید خدا را بر نعمت تسخیر دریا و تربیت کشتی چه این نعمتی عظیم است که ممالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار
آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریا آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها
پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن نیز کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که
بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی زهد نشیند از دریای غفلت
بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خود آن در مهلکه تفرقه
اند و بیخودی آن در مرتبهٔ جمع نظم به حباب خودی قلم در کش ✻ در رهٔ بیخودی علم بر کش ✻ تا بجاروب لا نروبی راه ✻ کی رسی در حریم الا الله
والقی فی الارض و بیافرید و بنهاد در زمین رواسی کوههای بلند و بزرگ ان تمید بکم تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد
و شما را نگرداند در خبر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملایکه گفتند این بساط مقر هیچکس نمی تواند بود حق سبحانه بر روی
کوهها بیافرید تا قرار گرفت در تیسیر آورده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حقتعالی فرشته که او را صاعد نام است گویند بیافرید
تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او برجای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وانهارا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون
نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وسبلا و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا باشد
که شما راه یابید بمنازل و مقصود خود وعلامات و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتهها و غیر آن وبالنجم و ستارگان چون بنات
و بنات النعش و فرقدین و شعرتین و سماک و جدی و مانند آن که در شب بآن هم یهتدون ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند
اگرچه اهتدا بنجوم مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف بآنکه راه بستاره از همه مردم بهتر میشناسند افمن یخلق
آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد کمن لا یخلق باشد همچو کسی که نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان بدون خدای می پرستیدند چون عیسی
و عزیر علیهما السلام و ملایکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجز را بقادر شریک ساختن غایت عناد و نهایت جهل است
افلا تذکرون آیا پس یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را وان تعدوا و اگر خواهید که بشمارید نعمة الله نعمتهای
خدا را که بشما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید شمردن آنرا که چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود ان الله لغفور
بدرستی که خدای هر آینه آمرزنده است و اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رحیم مهربان است که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما باز نمیدارد
والله یعلم و خدای میداند ما تسرون آنچه پنهان دارید از عقاید وما تعلنون و آنچه آشکار کنید از اعمال والذین یدعون و آنانکه
از آلهه باطله میخوانند کفار مکه می پرستند من دون الله بجز خدای لا یخلقون شیئا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید و چگونه آفرینند
وهم یخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود خود بدیگری محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود بس

پس ایشان یعنی بتان که بحق رامی شاید امواتٌ و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غیرُ احیآءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شنوند و نمی گویند وما
یشعرون ط و نمی دانند ایّان یبعثون ۵ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود ندانند چگونه جزا توانند
داد پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر بحال بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدیشان توانا و معاطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند
ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند الٰهکم خدای شما الٰهٌ واحدٌ ج خدای یگانه و یکتا است فالذین لا یؤمنون پس آن کسانیکه نگروند
بالآخرة بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قلوبهم منکرةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را ناپذیرنده وهم مستکبرون
و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لاجرم هرآینه راست و درست است انّ الله یعلم
آن خدای میداند ما یسرّون آنچه پنهان میسازند از مکر و حیله بر رسول خدای علیه الصلوة والسلام وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت
با وی انّه بدرستی که خدایتعالی لا یحبّ المستکبرین ۵ دوست نمیدارد متکبران را از توحید خدای و تصدیق پیغمبر علیه الصلوة والسلام سرکشی کنند واذا قیل لهم
و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله را پرسند از رؤساء و شرفای که ماذا انزل ربّکم چه چیز فرستاده پروردگار شما محمد این سخن بر سبیل استهزا و تحکم است
چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است قالوا گویند اساطیر الاولین ۵ آن فرستاده شده سرگذشتهای
پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرموده که این عمل کردند لیحملوا تا بردارند
اوزارهم بار گناهان خود را کاملةً به تمام یوم القیامة لا روز رستخیز ومن اوزار الذین و بردارند بعضی نیز گناهان آنانکه یضلّونهم
گمراه ساختند ایشان را بغیر علمٍ ط به بی دانشی یا بمقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل
و نادانی ایشان را گمراه کرده اند الا ساء بدانید که بد باری است ما یزرون ۵ آن باریکه ایشان میکشند قد مکر الذین بدرستی که مکر کرده اند آنانکه بودند من
قبلهم پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیا علیهم الصلوة والسلام فاتی الله پس بیامد فرمان خدای بنیانهم بآن بناهای که برافراشته بودند یعنی
امر خدایتعالی بخرابی ابنیه ایشان صادر شد من القواعد از جهة اساس و عمدی که بناها بدان موضوع بود فخرّ پس بیفتاد علیهم السقف بر ایشان سقف خانها
من فوقهم از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارت است بانهدام کلی و هلاک ایشان و بعضی بر آنند که مراد ازین بنا صرح
نمرود است که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنجهزار گز بود و گویند دو فرسنگ طول و عرض داشت که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شده
با وی مقابله نماید بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد برکند در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان
افتاد و آوازی عجیب از آن پدید آمد که زبان قوم بتلبیل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که تا نام و داشته بابل اینست محمد جریر طبری
بیح آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود و چون صرح واقع شد زبانها را اختلال آمد هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچیک زبان آن دیگری ندانست
و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم واتیهم
العذاب و بیامد بدیشان عذاب من حیث لا یشعرون ۵ از آنجا که ندانستند که خدایتعالی نمرود را مبتلا گرداند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از امری که متوقع
نبود و معاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب فرموده که خدای نمرود را مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته و در دماغ جای
گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال در آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فریدالدین عطار در توحید منطق الطیر
آورده نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت ¤ در سر او چارصد سالش بداشت ¤ چون دهد حکمش ضعیفی را مدد ¤ سبلت خصم قوی را بر کند ¤ ثمّ یوم القیمة
پس روز قیامت یخزیهم رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند باتش چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه ویقول و گوید
خدای در آن روز این شرکائی کجااند انبازان من که آنها گمان میبردید که شریکان منند الذین کنتم آنانکه بودید شما که از روی استهزا و ستیزه تشاقّون
خلاف میکردید با پیغمبر و مؤمنان فیهم ط در ایشان قال الذین گویند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید
حق خوانده گویند انّ الخزی الیوم بدرستی که خواری و رسوائی درین روز والسّوء و بدی یعنی عذاب علی الکافرین ۵ بر کافران است الذین آنکه توفّٰهم
الملئکة قبض میکنند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظالمی انفسهم ص در حالتیکه ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود به کفر و چون مرگ را معاینه
دیدند فالقوا السلم پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند ما کنّا نعمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوءٍ هیچ بدی
از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق تعالی فرماید بلیٰ نیست چنین که شما میگوئید یعنی کافر بودید و معصیت کردید انّ الله علیمٌ ۵ بدرستی که خدای

واناست بما كنتم تعملون ٥ بدانچه بوديد كه عمل ميكرديد و بر آسمان را پاداش خواهند داد و پاداش آنست كه گويند فادخلوا پس درآييد ابواب جهنم درهاي
دوزخ را يا هر گاني كه آماده است براي شما خالدين فيها در حاليكه جاويدان باشيد دران فلبئس مثوى المتكبرين ٥ پس هر آينه بد مقامي و بد آرامگاهي است
متكبرانرا جهنم آورده اند كه احياي عرب در موسم حج كسان خود را مي فرستادند كه تا خبر پيغمبر عليه الصلوة والسلام تحقيق كرده بديشان رسانند چون فرستاده از كفار
مي پرسيدند كه بر محمد عليه الصلوة والسلام چه چيز فرود مي آيد ميگفتند افسانهاي گذشتگان چنانكه گذشت وقيل و چون گفتندي للذين اتقوا مر آنانرا كه پرهيز
كردند از شرك يعني مؤمنان ماذا انزل ربكم چه چيز فرستاد پروردگار شما قالوا خيرا گفتند فرستاد نيكوئي مراد قرآن است كه جامع جميع خيرات است و مجمع
جميع حسنات و بركات و نيكوئيهاي دنيا و ديني و خوبيهاي صورتي و معنوي ناشي از و للذين احسنوا مر آنانرا كه نيكوئي كردند در اقوال و افعال يا گفتند كلمه
لا اله الا الله محمد رسول الله في هذه الدنيا درين سراي حسنة ٥ مكافات نيكو از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت ولدار الآخرة و هر آينه ثواب
ايشان در سراي ديگر خير بهتر است ازين ولنعم دار المتقين ٥ و هر آينه نيكو سرايست مر پرهيزكارانرا بهشت و گفته اند نيكو سرايست دنيا كه در وتهيه زاد آخرت
متوان كرد و نكته الدنيا مزرعة الآخرة مؤيد اين قول است بزرگان گفته اند زرع يومك حصاد غدك نظم بكوش امروز تا تخمي بپاشي ٭ كه فردا بر جوي قادر
نباشي ٭ گر اينجا كشت كردن را نورزي ٭ دران خرمن به نيم ارزن نيرزي ٭ جنات عدن سراي متقيان بوستان اقامت است كه روز قيامت يدخلونها
درآيند بدان كه تجري ميرود من تحتها الانهار از زير منازل آن بوستان جويها لهم فيها مر ايشانرا دران بهشت ما يشاءون آنچه خواهند از انواع مشتهيات و درجات
كسي كه گويد شايد هر بهشتي خواهد كه بدرجات انبيا و منازل اوليا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند كه در بهشت غبطه و حسد كه موجب اين تمنا باشد نيست بلكه هر يك از بهشتيان
بدانچه دارند راضي اند كذلك مثل اين جزا يجزي الله المتقين ٥ پاداش ميدهد خداي متقيانرا الذين آنانكه تتوفهم الملائكة ميرانند ايشانرا فرشتگان
بامر خداي طيبين ٥ در حاليكه پاك باشند از شوائب شرك و عصيان يا خوش وقت باشند كه مژده دهند فرشتگان ايشانرا و از روي تعظيم يقولون گويند سلام عليكم
سلام خداي بر شما و شايد كه سلام فرشتگان باشد بر ايشان و بعد از سلام گويند فردا كه مبعوث شويد ادخلوا الجنة درآييد ببهشت كه براي شما آماده است بما
كنتم تعملون ٥ بسبب آنچه بوديد كه عمل ميكرديد از خيرات و حسنات هل ينظرون آيا انتظار ميبرند كافران يعني منتظران نيستند الا ان تأتيهم الملائكة
مگر آنرا كه بيايند بديشان فرشتگان به قبض ارواح او يأتي يا بيايد امر ربك فرمان پروردگار تو بعذاب استيصال ايشان كذلك مانند شرك و تكذيب
ايشان فعل الذين كردند آنانكه بودند من قبلهم پيش از ايشان و بدان سبب با ايشان رسيد آنچه رسيد وما ظلمهم الله و بر ايشان ستم نكرد خداي
بهلاك ايشان ولكن كانوا وليكن بودند ايشان كه بكفر و معصيت انفسهم يظلمون ٥ بر نفسهاي خود ستم ميكردند فاصابهم پس رسيد ايشانرا جزاء
عمل سيئات ما عملوا جزاي آن بديها كه كردند وحاق بهم و فرود آمد بديشان يعني فرو گرفت ايشانرا ما كانوا به آنچه بودند كه بآن يستهزءون ٥
استهزا ميكردند يعني عذاب موعود وقال الذين اشركوا و گفتند آنانكه شرك آوردند لو شاء الله اگر خواستي خداي ما عبدنا من دونه نمي پرستيديم بجز
خداي من شيء هيچ چيز را نحن ولا آباؤنا ما و نه پدران ما ولا حرمنا و حرام نميكرديم من دونه بحكم خداي من شيء هيچ چيز را از بحيره و سائبه و غير آن
مشركان اين سخن را از روي استهزا ميگفتند به خلوص عقيدت و صفاي طويت حسين بن فضل رح گفته كه اگر كفار اين سخن را از روي تعظيم و اجلال و معرفت الهي
گفتندي حق سبحانه ايشانرا بدان عيب نكردي كذلك مانند كردار اهل مكه فعل الذين من قبلهم كردند آنانكه پيش از ايشان بودند از شرك و تكذيب
و تحريم حلال و تحليل حرام فهل على الرسل پس آيا هست بر فرستادگان يعني نيست بر ايشان الا البلاغ المبين ٥ مگر رسانيدني پيدا كننده مر طريق
حق را ولقد بعثنا و هر آينه ما فرستاديم في كل امة در ميان هر امتي و گروهي رسولا پيغمبري چنانچه ترا بدين امت فرستاديم و فرموديم همه را تا بقوم خود گو
ان اعبدوا الله كه بپرستيد خدايرا واجتنبوا الطاغوت و پرهيز كنيد يا يكسو رويد از پرستيدن طاغوت و او چيزيست كه بدون خداي پرستند فمنهم
پس از ايشان من هدى الله كسي بود كه راه نمود خداي او را و توفيق ايمان داد ومنهم من حقت و از ايشان كسي بود كه واجب شد عليه الضلالة بر وي
گمراهي بسبب خذلان الهي فسيروا پس برويد اي مشركان و سير كنيد في الارض در زمين فانظروا كيف كان پس بنگريد كه چگونه بود عاقبة المكذبين
نهايت كار تكذيب كنندگان يعني بر ديار عاد و ثمود بگذريد و بنظر فكرت و عبرت دران بنگريد تا بر شما واضح گردد كه هر كه آن كار
كه ايشان كردند چنان هلاك شود كه ايشان شدند ان تحرص اگر سخت كوشي و حرص ورزي اي محمد على هداهم بر راه يافتن مشركان فان الله پس بدرستي كه
خداي لا يهدي راه نمي نمايد من يضل آنرا كه ميخواهد گمراهي او وما لهم و نيست مر گمراهانرا من ناصرين ٥ هيچكس از ياران كه دفع عذاب كند از ايشان
در بيان آورده كه يكي از مسلمانان را بر كافري ديني داشت بتقاضاي آن رفته در اثناي مكالمه گفت بدان خداي كه بعد از مرگ بلقاي او اميدوارم كافر گفت

تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیت آمد
وَأَقْسَمُوا و سوگند خوردند بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ بسخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند وگفتند لَا يَبْعَثُ اللَّهُ نه برانگیزد خدای تعالی
مَنْ يَمُوتُ کسی را که بمیرد بَلَىٰ ایجاب است بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشانرا وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ که بروست وفا کردن بدان
یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی برمی انگیزد ایشانرا تا بیان کنند
لَهُمُ برای ایشان الَّذِي يَخْتَلِفُونَ آنچیز را که اختلاف میکنند فِيهِ در آن از امور بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند أَنَّهُمْ
كَانُوا آنرا که بودند كَاذِبِينَ دروغگویان در انکار قیامت إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزیرا إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آوریدن أَنْ نَقُولَ
آنست که گوییم لَهُ مر آنچیز را كُنْ که بباش فَيَكُونُ پس بباشد ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیارا متوقف بر ماده و مدد نیست پس کسی که ابتداء بی سبق
ماده قادر باشد بر ابدای چیزی هر آینه قدرت او از اعادهٔ آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند نظم آنکه پیش از وجود جان بخشد : هم تواند که بعد از آن بخشد :
چون در آورد از عدم بوجود : چه عجب باز گر کند موجود : وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه بریدند از اوطان خود فِي اللَّهِ در گذاردن حق خدای و برای رضای او
مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد آنها اند از اصحاب رض که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود
که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشانرا فِي الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا أَكْبَرُ بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که حضرت عمر فاروق اعظم رض هرگاه که یکی از مهاجران
عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهاد هذا ما وعدك الله في الدنيا وما ادخر لك في الآخرة هو افضل لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
اگر باشند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو سرای مزدی میدهد هر آینه ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در جهاد
و مصابرت الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار
خود را بدان تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای از آن بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگانرا مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند
رد قول ایشانرا آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما برسالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نُوحِي
إِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشد و حفص بصیغهٔ متکلم میخواند یعنی وحی میفرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که منت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد
نه ملک را فَاسْأَلُوا پس بپرسید أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشانرا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته همه
بشر بودند و مبعوث شده بامم و فرستاده گشته بِالْبَيِّنَاتِ با معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و بکتابهای نوشته وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو
قرآنرا که سبب یاد کردن خداوند است سبحانه و تعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر
إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ تفکر کنند دران و دانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ
آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که با پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام مکر کرده
اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میپندارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ
یا آنکه بگیرد ایشانرا فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامهٔ خواب از دستی بدستی
فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدایرا از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمنند از آنکه بگیرد خدای ایشانرا عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترس
از هلاک پیشینیان ترسان شوند از عذاب قومیکه پیش از ایشان بوده اند و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار
شما لَرَءُوفٌ هر آینه مهربان است که بردباری میکند با بندگان رَحِيمٌ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران
إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست
و چپ یعنی هر جانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدایرا وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع و تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن
آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدایرا سجده میکنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانها است از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ و آنچه در زمین است از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده میکنند ملائکه و تخصیص ایشان

ع ۱۱
نصف
سجدة ۳

بانکه در علویات واحلند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طواعیت در سجده مؤید این قول است آنکه میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۝ و فرشتگان سرکشی نمی‌نمایند
از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوعست سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجده تذلل
و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلا است درین آیت سجده باید کرد و این سجده سوم است از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس باید که بنده درین دو محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمره
ساجدان گنجایش دهد يَخَافُونَ رَبَّهُمْ می ترسند ملایکه از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از بر ایشان وَيَفْعَلُونَ و در میکنند بطوع
و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ ۝ آنچه فرموده شده اند با آن از پرستش و ذکر وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدا یا دو خدای گرفتن
اثنین برای تاکید است إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودی است یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر نتابد
چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیی از اشیا بلکه اشیا از وظاهر بود و او بی اشیا قایم بذات
بیت از همه در صفات و ذات جدا ۞ لیس شیئ کمثله ابدا ۞ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ۝ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترس
و تخویف وَلَهُ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوک او ست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست
طاعت وَاصِبًا لازم و واجب است یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزای دایم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللَّهِ
آیا بدو حق اگر از کسی دیگر تَتَّقُونَ ۝ میترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و خصب
فَمِنَ اللَّهِ پس از خدا است ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ۝ پس بدو مینالید و تضرع و زاری
بدرگاه او میکنید ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی که ازان مینالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ همین گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ
يُشْرِكُونَ ۝ بخداوند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب غافل شده هر خیر را از وصول عطا و دفع بلا بسببی باز بندند
لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را دادیم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا پس برخوردار شوید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمت و وسعت
روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین وعید است اهل کفر را
وَيَجْعَلُونَ و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه نمیدانند
از شفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرمود وجعلوا لله
مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا الآیه و بیان این کلام در سوره انعام گذشت تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز
قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ۝ ازان چیزی که هستید که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایان ما اند و مایه نصیب زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم
وَيَجْعَلُونَ و میگویند و میسازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خدای را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملایکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت
کرد و ملایکه متولد شدند سُبْحَانَهُ پاک است خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ۝ و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند
و بدان می نازند یعنی پسران وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری
متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم و اندوه شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ ۝ و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زادی
يَتَوَارَىٰ پنهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ از بدی و ناخوشی مَا بُشِّرَ بِهِ آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی
از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری بزاد و در فکر افتد که أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری و ذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را
فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو نظر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بد است مَا يَحْكُمُونَ ۝ آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان
قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که میگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند
و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ایشان وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدای راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه
و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است و قادر بر هلاک کفار الْحَكِيمُ محکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان
یعنی کافران بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس دارد ایشان را
و مهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ

لا يستأخرون ساعة بازپس نباید ساعتی ازان ولا يستقدمون ه و پیشی نگیرند ساعتی بران بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسید ويجعلون
و حکم میکنند لله مر خدا را یعنی برای او ما يكرهون آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران با شرکت در مهتری و سرداری و تصف و با وجود این میگویند
السنتهم الكذب زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنى آنکه ایشان راست بهشت یا داشتن نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما
با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود و ان لی عنده للحسنى حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لا جرم حقا چنین است که فردای قیامت ان
لهم النار بدرستی که باشد ایشان را آتش دوزخ وانهم مفرطون ه و بتحقیق ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعلت
منکران و مآل کار ایشان بجهة تسلیه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میفرماید تالله لقد ارسلنا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران الى امم سوا
امتان که بودند من قبلك پیش از تو فزين پس بیاراست لهم الشيطان برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان را تا تکذیب
انبیا علیه الصلوة والسلام کردند فهو پس شیطان وليهم اليوم دوست ایشان است امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکنند و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان
عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند ولهم و مر ایشان راست یعنی ابلیس و اتباع او را فردا عذاب اليم ه عذابی دردناک وما انزلنا و نفرستادیم ما عليك الكتاب
بر تو قرآن را الا لتبين لهم مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الذي اختلفوا آن چیز را که اختلاف کردند فيه در آن از امر توحید و حال
معاد وهدى و منزل ساختیم کتاب را الا برای راه نمودن ورحمة و برای رحمت لقوم يؤمنون ه مر گروهی را که بگروند والله انزل من السماء
و خدای عز و فرستاده از آسمان یا از ابر ماء آبی فاحيا به الارض پس زنده گردانید بآن آب زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین
باران بعد از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مومنان است پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را ان في ذلك بدرستی که در آنچه
مذکور شد لآية هر آینه نشانه است آشکار لقوم يسمعون ه مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش تدبیر و استماع کنند بسمع انصاف وان لكم و بدرستی که مر شما را
است في الانعام در وجود چهارپایان لعبرة دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نسقيكم می آشامانیم شما را مما في بطونه بعضی از آنچه در شکمهای
الالبان است از جنس نعم من بين فرث ودم از میان سرگین و خون لبنا شیری خالصا پاک از لون دم و رائحه فرث سائغا گوارنده
للشاربين ه مر آشامندگان را ابن عباس رض فرموده که چون بهیمه علفی بخورد و در شکم آمیخته گردد سه طبقه در وی پیدا شود و اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای
آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از مخرج بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رض آن است که اوسط ماده
لبن است و اعلای آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمیشوند بلکه خاصه اشیای ماکوله را بعضی از هضم یافته اند جگر جذب میکند و ثفل آنرا که فرث است میگذارد
و آن کیلوس را در شکنجه هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در او ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد
اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلای رطوبت و برودت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین بر رحم میرود و چون متولد شد آن زاید یا بعضی از
به پستان میریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غددی سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که
یا علف سبز است و خروج آن بدان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی بیت
از خون سرخ شیر سفید آورد بیرون ؛ و ز خارهای خشک گل تر کند پدید ؛ و در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی
یکی از وصفین که فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته
گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای عمل بسبب شوب هوای منتفی و در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر غرض
خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست بیت طاعت آلوده نیاید بکار ؛ مشک جگر سوده نیاید بکار ؛ هرچه نه ز آلودگی افتاد پاک ؛ بیش
نظر با نور ناپاک ؛ ومن ثمرات النخيل والاعناب و مر شما راست از میوه های خرما بنان و تاکهای انگور تتخذون منه آنچه میگیرید از آن
سكرا است کننده این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ است که از خرما و مویز میگیرند و از مفسران ابو عبیده رح فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت
حبشه یعنی سرکه میگیرند ورزقا حسنا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب ان في ذلك بدرستی که درین میوه های تر و خشک و فواید ایشان لآية
هر آینه دلیلی روشن است بر توانائی باری تعالی لقوم يعقلون ه مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در ان نگرند واوحى ربك و الهام فرستاد
پروردگار تو الى النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذي آنکه فرا گیرید من الجبال از شکاف کوهها بيوتا خانهایی مسدس
متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای گیرند وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشند

ع ۱۳

وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و وخانه کیریداز آنچه مردمان بنا می کنند یعنی مالکان شما چون بنا کنند وغیر آن ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوها که خواهید
تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ پس بروید براهها پروردکار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتیکه
منقاد باشید ورام شده مر امر او را چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و کلها بخورند در درون ایشان متحلل کردد بشیره شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیره
زمستان واین است که حق سبحانه میکوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ
خلاف یکدیکر رنکهای او یعنی سفید که عسل نوجوان است و زرد که از ان میانه سال است و سرخ که از ان پیران است و سیاه و سبز نادر باشد و کفته اند اختلاف
الوان عسل بحسب اختلاف فصول است فِيهِ در ان شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفاء مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در
سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبوده باشد قتاده رض فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد و کفت یا رسول الله
برادر من مینالد از درد شکم خود حضرت فرمود اسقه العسل برفت و باز آمد که عسل دادمش و سود نداشت دیکر باره امر بدان فرمود همان حالت اول دست داد
در نوبت سوم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه العسل فقد صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و کویند ضمیر فیه راجع
بقرآن است که در و شفای دلها است چنانچه در جای دیکر فرموده وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و از ابن
مسعود رض منقول است که علیکم بالشفائین القرآن والعسل ای عسل شفای آلام ظاهر است و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی امراض قالب را
زایل کرداند و این دیکر بیماریهای قلب را علاج کند وحقیقت آن است که هر دردی روی نماید صوری ومعنوی دوای آن از قرآن است و هر مرضی که باشد
قلبی و قالبی تلاوت قرآن مر او را شفای عاجل کامل دهد شعر رنج کر بسیار شد کی غم خورم ؛ چون شفای جان بیمارم توئی ؛ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در امر نحل عسل لَآيَةً هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر کروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنائع دقیقه و امور
رقیقه و هر آینه اینها وجود نکیرد الا از الهام توانائی و اکه چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند که هرکز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی که
میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرکز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است خلاف نکنند تمکنی که فرسنکها بروند و باز با وطن
خود رجوع نمایند طهارتی که هرکز بر قاذورات ننشینند و از ان نخورند صناعتی که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس
همچنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر و احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است دست دهد نظم فکر دل را نیک با تمکین کند
کام جان را چون عسل شیرین کند ؛ شربت فکر ار بکام جان رسد ؛ چاشنی آن بماند تا ابد وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد
ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس بمیراند و دیکر باره شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُرَدُّ کسی هست که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندکانی یعنی
پیری وخرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود
در نسیان و سقطی فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیاده نکند طول عمر الا کرامت و عقل إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلِيمٌ داناست و جهل بر دانائی او طاری
نشود قَدِيرٌ تواناست و عجز بتوانائی راه نیابد وَاللَّهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی را از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیکر فِي الرِّزْقِ در روزی
یعنی در مال و دنیا یکی توانکر شده و یکی درویش یکی بهتری یافت و دیکری چاکری فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها
که بسبب مال بهتری یافته و توانکر کشته و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند بِرَادِّي رِزْقِهِمْ باز کرداننده مال خود را یعنی دهنده بخشش کننده
عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان آن کسان را یعنی خواجکان مالهای خود را بر بندکان نمی دهند که اکر مالکان مملوکان
در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند ولات وموالی در مالداری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میکفتند
لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه وتعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندکان شما در مال شما شریک شما باشند پس چکونه روا میدارید
که بتان شریک من باشند در الوهیت أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُونَ انکار میکنند و حفص بصیغه غیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند
وچون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هرکه بت را شریک او کوید منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ
از جنس شما أَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام میکیرید وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد
اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهر دیکر دارند وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها و لذیذها أَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده
يُؤْمِنُونَ میکروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ و به نعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ایشان میکروند باطل عقیده است که به بتان دارند از تحقیق نعمت حق تعالی

ونعمت پرستش حق است بیگانگی یا باطل آن چیزی است که حرام کرده‌اند از بحیره و سائبه ونعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانیده وگفته‌اند که باطل شیطان است
وایشان بدو میگروند ونعمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است وبدو میگروند ویعبدون ومی پرستند من دون الله بدون خدای ما لا
یملک لهم آنچیز را که مالک نیست یعنی توانائی ندارد وبرای ایشان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها یعنی باران والارض واز زمین یعنی
نباتات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شیئا چیزی را پرستندگان خود از مطر ونبات ولا یستطیعون
وهرگز نیز نمیتوانند که روزی دهند ومقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است ورهیچ نعمتی عظیم‌تر از آفریدن وروزی دادن
نیست واین دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را فلا تضربوا پس مزنید یعنی مسازید لله الامثال برای خدای مثلها بر آن وجه که قیاس کنید
بتان را برو وشرکت دهید با او مصرع من لا له المثل لا تضرب له المثل ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را وانتم لا تعلمون
وشما نمیدانید واگر دانید برین اشتراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثلها بزند وشما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرده برای
خود ومعبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی وآن کدام است عبدا مملوکا بنده درم خریده غیر مکاتب وغیر
ماذون که او لا یقدر توانائی ندارد علی شیء بر هیچ چیز از نفع وضرر ومن رزقناه وآنکه روزی دادیم او را منا از نزدیک ما رزقا حسنا روزی
نیکو یعنی بسیار وبی مزاحم که درو تصرف تواند کرد فهو پس این مرزوق ینفق منه نفقه میکند از آن روزی سرا وجهرا پنهان وآشکارا یعنی هر نوع که
میخواهد خرج میکند واز کسی نمیترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با
مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود نظم راه تو بنور لایزالی از شرک وشریک هر دو خالی
آن بنده که عاجز است ومحتاج کی راه برد بصاحب تاج ما للتراب ورب الارباب صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت شیخ
ابوالعباس شقانی رح در آمدم وی را دیدم که این آیت میخواند ومیگریست ونعره میزد وبیهوش شد گفتم که از دنیا بکجا میرفت گفتم ای شیخ این چه حالت است فرمود که یازده
سال میگذرد که ورد من این جا رسیده است وازین جا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید وممکن از کنه واجب خبر نتواند داد بیت
نیست با هست چون زند پهلو قطره با بحر چون کند دعوی وگفته‌اند این ضرب المثل برای مؤمن موفق است وکافر مخذول ومراد از مؤمن ابوبکر صدیق است
رض واز کافر ابوجهل لعین الحمد لله همه ثنا وستایش مر خدای را که مولای تمام نعمتها است بل اکثرهم بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لا یعلمون
نمیدانند نعم او را بغیر او اضافت میکنند پس مثلی دیگر بیان میکند وضرب الله مثلا وزد خدای مثلی رجلین دو مرد که احدهما ابکم یکی از
ایشان گنگ است وبی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نشنود ونگوید لا یقدر وقدرت ندارد علی شیء بر فهم هیچ سخن وتدبیر وهو کل وبا اینهمه گران است علی
مولاه هر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او وبرعایت حال او درمانده اینما یوجهه هر جا که فرستد او را ومتوجه گرداندش بمهمی لا یأت بخیر باز نیاید به نیکوئی
یعنی کاری نسازد وکفایتی نکند نه از ما فی الضمیر خبر تواند داد نه جوابی که گویند در تواند یافت هل یستوی هو آیا برابر باشد این ابکم ومن یأمر وکسی که میفرماید
بالعدل براستی یعنی سخن گوئی باشد با کفایت تمام ورشدی کامل وفهمی درست که امر میکند بعدل وعدل صفتی است جامع جمیع فضائل ومکارم وهو واو در نفس
خود علی صراط مستقیم بر راهی راست است وسیرتی درست وطریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد ومقصود برسد پس چنانچه ابکم
بی حاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار النسب مساوات با حضرت پروردگار نباشد وگفته‌اند این مثل نیز برای مومن وکافر است مومن
حمزه بن عبدالمطلب رض وکافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذوالنورین است رض وکافر سید بن ابی العیص که مولای او بود ذی النورین او را باسلام دلالت میکرد و
او سید ورا از انفاق فی سبیل الله منع میکرد وآورده‌اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد ولله ومر خدای راست غیب
السموات والارض دانستن نهانی آسمان وزمین یعنی او داند وبس آنچه پوشیده است از آن وشمار احسوس نشود یا مراد مطر ونبات است وما امر الساعة
ونیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در سرعت وسهولت الا کلمح البصر مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلای حدقه باسفل آن ودر اصطلاح
آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را باز زنده ساختن اموات را در آن روز آسان‌تر است از آنکه شما دیده بر هم زنید او هو بلکه آن اقرب
نزدیکتر است چه لمح بصر فعل است وضع جفن ورفع آن وایقاع قیامت یا احیای موتی بیک فعل است پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از بعث وحشر قدیر توانا است یعنی توانا بر احیای خلائق دفعة چنانچه قادر است بر احیای ایشان بسبیل تدریج
پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء بر معاد استدلال کنند وفرمود که والله اخرجکم وخدای بیرون آورد شما را من بطون امهاتکم از شکمهای

مادران شما لا تعلمون شيئا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وجعل لكم السمع و داد مر شما را گوش والابصار و چشمها
والافئدة و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدلها مشارکاتی و مباینائی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس
تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و نظر در ان اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که تعلق آن با سماع و ابصار
است ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که میزان مستعاره شما اند لعلكم تشكرون شاید که شما شاکر شوید بدین نعمتها الم یروا آیا که نمی نگرند و میان برای
استدلال بر قدرت الهی الى الطير بسوی مرغان نه بینید ایشان را مسخرات رام شدگان برای پریدن في جو السماء در هوا میان ارض و سما ما یمسكهن نگاه
نمیدارد ایشان را در ان هوا الا الله مگر خدای و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است ان في ذلك بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران لايت هر آینه نشانه‌هاست
لقوم يؤمنون مر گروهی که بگروند یعنی مؤمنان منتفع اند بدانچه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی آفریده که طیران میتوانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق
ساخته که پریدن ایشان در ان ممکن است و ایشان را نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بهال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را باشیان کرامت نشان
تفکر ساعة عبادة ستين سنة میرسانند بیت فکر ازین خانه فرازت کند • سوی سراپرده رازت کشد • والله و خدای جعل ساخت لكم برای شما
من بيوتكم از خانه‌های شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سكنا آرامگاهی که بوقت اقامت در ان ساکن توانید بود وجعل لكم و ساخت مر شما را
من جلود الانعام از پوست چهارپایان بيوتا خانه‌ها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تستخفونها سبک می یابید آن را به برداشتن و با خود بردن يوم
ظعنكم وقت سفر و رحلت شما و يوم اقامتكم و بوقت اقامت یعنی نزول شما در منزل ومن اصوافها و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد
واوبارها و از پشمهای نرم که شتر را بود واشعارها و موهها که بز را بود اثاثا رختها از پوشیدنی و گستردنی ومتاعا و برخورداری از خرید و فروخت آن الى
حين تا هنگامی که آنها برقرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتیکه زنده آید والله جعل لكم و خدای پیدا کرد برای راحت شما مما خلق از آنچه بیافرید از درخت
و کوه و بنا و ابر ظلالا سایه‌های تا در ان از تاب آفتاب پناه می برید وجعل لكم و ساخت برای شما من الجبال از کوهها اكنانا پوششها یعنی غارها و حجرها
که در ان مسکون می ورزید وجعل لكم و کرد برای شما سرابيل پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامه‌ها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که البته تقيكم الحر
باز دارد از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرد و اکتفا باحد الضدین یا آنکه دفع گرما در بلاد عرب اهم است وسرابيل و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن
تقيكم باسكم نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان در کارزار شما كذلك همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کردیم يتم نعمته تمام میگرداند نعمت نیکوئی
خود را عليكم بر شما تمام کردنی و در زمان استقبال لعلكم تسلمون باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام
فانما عليك پس نیست بر تو جز این که البلاغ المبين رسانیدن پیغام است آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان نکند يعرفون
نعمت الله می شناسند مشرکان نعمت خدای را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که آنها از وست ثم ينكرونها پس انکار میکنند آن را بپرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او
ماده شفاعت بتان یا در وقت سختی می شناسند و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و می شاید که نعمت الله نبوت حضرت رسالت پناه علیه السلام باشد و آن را به معجزات
شناخته‌اند که حق است و بعناد منکر شدند واكثرهم الكافرون و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر معاندین جهان ناگرویدگانند ويوم نبعث و بترسان ایشان را از روز
که من كل امة از میان هر گروهی شهيدا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امت اند ثم لا يؤذن پس دستوری ندهند للذين كفروا مر آنان را
که کافر شده اند در عذرخواهی یا در رجوع بدنیا ولا هم يستعتبون و نه ایشان مطالب شوند بارضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدا را یعنی عمل کنید که خدا
از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام ماتریدی رح آورده که ایشان را دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نه پذیرند واذا رأ
و چون به بینند روز قیامت الذين ظلموا آنانکه شرک آوردند العذاب عذاب دوزخ را و در آرند ایشان را بدوزخ فریاد بر آرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند
فلا يخفف پس سبک کرده نشود عنهم از ایشان عذاب ولا هم ينظرون و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند و بعذاب نگذارند
واذا رأى و چون به بینند در آن سرای الذين اشركوا آنانکه شرک آوردند شركاءهم انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای میکنند قالوا ربنا
گویند مشرکان ای پروردگار ما هؤلاء شركاؤنا این گروه اند شرکاء ما الذين كنا ندعوا آنانکه بودیم ما که ایشان را می پرستیدیم من دونك بدون تو و فرمان
ایشان می شنیدیم در دهر فالقوا پس بیفکنند بتان اليهم القول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا زود ایشان را جواب دهند و گویند انكم لكاذبون
بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شما را نفرموده بپرستش خود یا شما را نمی پرستید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی مدلج عیسی و عزیر
و ملایکه را علیهم السلام در بهشت به بینند بوقتیکه خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشان را می پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگوئید

وایشان شرمنده وخوار ومخذول گردند وحجت برایشان لازم شود واندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ وبیفکنند بخدای يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در
صلح در آیند معترف شوند بگناه وگردن نهند حکم خدا را یا اسلام آرند وهیچکدام سود ندارد مصرع چون کار از دست رفت فریاد چه سود ؛ وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم گردد از ایشان
یعنی باطل وزایل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ برمی بافتند از شفاعت بتان ودستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه بگرویدند وَصَدُّوا وباز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام زِدْنَاهُمْ بیفزائیم ایشان را
عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بالای عذاب بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام يُفْسِدُونَ تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشان است
ویکی برای منع دیگران از اسلام وگفته اند زیادتی عذاب آن است که ماران بزرگ خلقت وکژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند وایشان گریزان شده خواهند که خود در میان
آتش پنهان شوند ودر زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش گداخته بطرف ایشان روان گردد وسه جوی از آن معذب شود در مقدار شبی از شبهای دنیا ودو جوی دیگر در مدت اندازه
روزی از روزهای این جهان وگویند زیادتی این عذاب از زمهریر باشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ ویاد کن ای محمد روزی را که برانگیزیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ
گواهی بر گفتار وکردار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَجِئْنَا بِكَ وبیاریم ترا نیز شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ
گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مؤمنان وتکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ بیانی
روشن برای همه چیز از امور دین ودنیا به تفصیل واجمال صاحب مدارک فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشند از شرعیات ودر احکام منصوصه ظاهر است ودر آنچه ثابت
شود بسنت واجماع وقیاس مرجع آنها نیز قرآن است چه در آن ماموریم بمتابعت رسول علیه الصلوة والسلام که واطیعوا الرسول بیان کرده وحث کرده است ما را بر اجماع وتهدید
بر ترک آن که ویتبع غیر سبیل المؤمنین وفرموده عزت واستدلال اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَهُدًى
وراه نمودن بحق وَرَحْمَةً وبخشایش بر همه اگر بدو بگروند وَبُشْرَى ومژدگانی به بهشت لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان را خاصه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ
میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل وتشریک وقایل شدن بکسب که متوسط میان جبر وقدر خواه عمل چون تعبد بادای
فرایض که متوسط است میان بطالت وترهب وخواه در اخلاق که متوسط میان بخل وتبذیر وشجاعت که متوسط است میان جبن وتهور وَالْإِحْسَانِ ومیفرماید بنیکوئی
در طاعات یا بحسب کمیت چون تعبد بتطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه از آن خبر میدهد وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وامر میکند بعطا دادن
خویشاوندان نزدیک ورسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وباز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا
ولواطت وخرآن وَالْمُنْكَرِ واز فعل که انکار کنند بر مباشر آن وآن اجرای قوت غضبی است در غیر موضع چون قتل النفس وغصب اموال وَالْبَغْيِ یعنی واز ستمکاری بصفت
شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا واستیلا برین نوع بنی آدم به تجبر وتکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را با مر ونهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع خیر وشر هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات وهیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات واز جهت آنکه موعظه
جامع جمیع خیر وشر خطبای روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رض منقولست که گفت که من در بدایت حال اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر علیه
الصلوة والسلام وایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت علیه الصلوة والسلام بودم واین آیت نازل شد هر شبهه که داشتم زایل گشت وبدین اسلام تصدیق کردم
واز مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ای پسران له والله لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان
اسفله لمغدق وما هو بقول البشر وابو جهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستی که خدای محمد را بمکارم اخلاق میفرماید ودر زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن
صیفی که از اکابر عرب وحکمای ایشان بود همین آیت است وعلما را در بیان این مامورات ومنهیات سخن بسیار است گویند عدل کلمه شهادتست است یا خلع انداد
یا طاعت در سر وجهر یا انصاف باداء فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق واحسان بذل انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر ونهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض
بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگری آنچه برای خود دوست میدارد وکاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره میشمارد
وایتای ذی القربی صله رحم است ونیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او واگر درویشی است وفضل معیشتی ندارد دو یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان بتن
خود واگر ضعیف وعاجز است وآن نیز نتواند دعا کند در باره ایشان وفحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه
یا آنچه در شرع حدی بر آن مترتب است یا مخالفت میان قول وفعل ومنکر شرک است یا آنچه عقل آن را منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بر آن وعیدی از عند الله
مقرر بود یا آنچه خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه وبغی ظلم است یا کبر یا تعظیم وتطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مؤمنان یا تجاوز از حق بباطل
در لطایف التقریر در تفسیر این آیت آورده که استقامت ملک بسه چیز مامور به است واز اضطراب آن بسه چیز منهی عنه وهر یک از اینها ثمره ونتیجه دارد ثمره عدل ظفر ونصرت است

ع ١٨

ونتیجه احسان ثنا و مدح است و فائده صله رحم انس و الفت اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیا است و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از متمنی و در فصول عبد الوهاب
فرموده که عدل توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و فرستادن صلوة برو و ایتای ذی القربی محبت اهل بیت و دعای صحابه رض و در وسیط
گفته که عدل در افعال و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه رسم احسان بروی راست بود و سلمی قدس سره در حقایق آورده که
فحشا کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقایق آورده که عدل آنست که هر چه بتو داده اند از آلات
جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب رضای حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه هر نوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا با خلق بجا آری و
ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکوئی کنی و نزدیک تر از همه بتو نفس تو است او را از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزی است که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت
حدی بدو مترتب بود و بغی سوء صفات نفسانی است و آثار القوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعدی عدوک نفسک بدترین دشمنان
نفس تو است نعم ما قال نظم این سگ نفس شوم بدکاره ؛ که هم آغوش تست همواره ؛ بدترین قاصد تست جان ترا ؛ میخورد مغز استخوان ترا ؛ پیش از آنکان ترا
به بند د جست ؛ محکمش بند کن که دشمن تست ؛ و باقی وجوه حقایق و نکات و دقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدای
تعالی إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیت در شان جمعی است که با حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا نقض عهد
پیغمبر علیه الصلوة والسلام کنند حق سبحانه بدین آیت ایشان را بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانهای
خود را که کرده بودید بَعْدَ تَوْكِيدِهَا بعد از استواری آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ و حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را عَلَيْكُمْ كَفِيلًا بر پیمانهای خود کفیل و
گواه إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای تعالی میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا و مباشید در شکستن عهد و مواثیق كَالَّتِي نَقَضَتْ
مانند آن زنی که بشکافت و باز گشاد غَزْلَهَا ریسمانهای رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت یعنی استحکام آن أَنْكَاثًا پاره پاره یعنی از هم برکند غزل خود را در حالتیکه
رشتها تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه است و میاطی گوید خطیه نام داشت و ملقب بود بجعقا یا جعرا یا جروقا و او را کنیزان
بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار از شعر و صوف خود میرشت و کنیزان از آن رشتن میفرمود و بعد نصف النهار میفرمود تا آن رسنهای رشته تاب باز میدادند
تا خراب و ضایع میشد پیوسته عادت وی این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رسن تاب داده خود را ضایع
میکرد شما عهد خود را ضایع مکنید مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم و فوا العهد کم جزای وفا یابد بیت گر بخواست که ولد از کسل پیمان
نگاه دار سر رشته تا نگهدارد تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ میگیرید عهد و پیمان خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و مکر و غرور میان شما أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ بسبب آنکه باشند
گروهی یعنی کفار هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را افزون دیدید
میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ بِهِ جز این نیست که خدای تعالی می آزماید شما را بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که چنگ اعتصام
در حبل وفا که میزنند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام که وفا میکنند وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ آنچه
هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه گردانیدی شما را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه
متفق بر اسلام وَلَكِنْ يُضِلُّ و لیکن فرو میگذارد در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و راه مینماید بتوفیق مَنْ يَشَاءُ هر کرا اراده کند وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه
سؤال کرده خواهید شد در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا غدر و مکر بَيْنَكُمْ میان شما
فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا بعد از استواری وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب آنکه باز ایستادید
عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی یعنی از وفا بعهد وَلَكُمْ و مر شما راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ تهدید عظیم است مر ضعفای اهل اسلام را که میخواستند
از عهد پیغمبر علیه الصلوة والسلام برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی میفرماید وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید یعنی بدل
مکنید بِعَهْدِ اللّٰهِ بعهد خدای و پیغمبر او ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی بچیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند إِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ بدرستی که آنچه نزد
خداست برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش وعده میدهند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید
مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه يَنْفَدُ سپری شود و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت بَاقٍ همیشه است
وبی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار هست یکی من حیث الحقیقه و آن عبارتست از ظهور نور حق در صور

طلب حکمت و علم یقین است مهم دیگر بعید داعتبار دوم من حیث التشخص والتعین وازین حیثیت است که ایشان را ممکن میگویند و خلق و بری نامند و جمیع نقایص موجودات
ممکنه ازین وجه منسوب میدارند معنوی از ره صورت نماید غیر دوست :: چون نظر کردی بمعنی جمله اوست :: زان یکی ما عندکم ینفد شود :: جزوی ما عنده باقی شود
ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی است و ما عند الله باق اشارت باعتبار اول نظم ای بوصف بیان ما همه هیچ :: همه آن تو آن ما همه هیچ :: ما کجا و حقیقت
تو ز سیم :: ای یقین و گمان ما همه هیچ :: وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا و هر آینه جزا دهیم آنان را که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی
نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر علیه السلام که بر بینوائی صبر نموده از عهد بر نگشتند بدهیم أَجْرَهُمْ مزد ایشان را که نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا
به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل مینمودند امام زاهدی رح فرموده که اگر یکی از ایشان صد طاعت بود و از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه
و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن بر یکی که نیکوتر است بتمامی بدهیم و باقی را هم بپذیریم و ثواب هر یک با ثواب آن بهتر و تمامتر برابر دهیم مَنْ عَمِلَ
صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد چه عمل تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَوٰةً
طَيِّبَةً پس هر آینه زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت است یا قناعت بکفاف یا عمل
صالح با عافیت یا رضا بقضا قولی آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود و چه زندگانی در دنیا بی شوب تنغیص و تفرقه نیست محققان بر آنند که حیوة طیبه کسی راست
که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقال با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ماسوی خدای در حقایق سلمی مذکور است که حیوة طیبه استغنا است
باحد عما سوی الله مصرع چون تو دارم همه دارم و گرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ و هر آینه دهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
به نیکوترین کاری که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بحضرت الهی تعالی مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیو رانده
یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده این است
و امر باستعاذه وارد شده قبل از قراءت بقول جمهور امر استحباب است و باختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه
بر حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تنها فرض بوده بوقت قراءت و اقتدای امت بدو بر سبیل سنت است و مباحث استعاذه در اوائل جواهر التفسیر مستوفی
آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میگیرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود
در دفع وساوس يَتَوَكَّلُونَ توکل مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنان است که او را دوست میدارند و وسوسه او
را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ و آنانکه ایشان بسبب طاعت شیطان مُشْرِكُونَ شرک آرند کافر شدند بخدای آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که
با یاران خود سخریه میکند امروز ایشان را کاری میفرماید و روز دیگر از آن نهی مینماید غالب آنست که او افترا میکند بخدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیه آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا
آيَةً و چون بدل کنیم آیتی ناسخ را مَكَانَ آيَةٍ بجای آیتی منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو میفرستد از نسخ بجهة حکمت و مصلحت قَالُوا
گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگوئی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
حکمت نسخ و اثبات احکام دیگر را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشان را که فرو آورده او را یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل علیه السلام است مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار
بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثابت کند آنان را که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را راسخ سازند باآنکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ را بشنوند و
رعایت صلاح و حکمت در آن تدبیر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن برای هدایت است وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و بشارت دهنده مسلمانان را
در خبر است که غلامی رومی بود مر عامر بن حضرمی را گویند که دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریت و انجیل خواندندی
و چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر ایشان بگذشتی استماع قراءت ایشان نمودی و گفته اند حویطب را غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام
یا بخنس یا عداس و اصح آنست که او را بو فکیهه گفتندی شنیدی حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتندی محمد ازین غلام کلامی می آموزد و با ما
میگوید آیت آمد وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنرا که ایشان میگویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر یا بو فکیهه
لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را با او نسبت میکردانند یعنی گمان می برند که معلم او است أَعْجَمِيٌّ غیر مبین یعنی فصاحت ندارد وَهَٰذَا
و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر انشای عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید و ناتوان
پس چون کسی که می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آن حضرت علیه الصلوة والسلام را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه
لَا يُؤْمِنُونَ منکر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نمی نماید خدای ایشان را بنجات یا بجنات

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفران ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و حال آنکه مفتری ایشانند
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که برمی بافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه میگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی قرآن و میگویند که بافته محمد است
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که میگویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشان است و در اخبار آمده است که قریش
بعد از تعرض حضرت علیه الصلوة والسلام باله باطله ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه رض که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رض
مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از
بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت بل آمنت بالجبت والطاغوت خبر بحضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام رسید که عمار کلمه کفر
اختیار کرده و از دین خود بیزار شده حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته است یعنی ایمان در
باطن او چنانکه متمکن نشده که بگفت گوئی هر هرزه گوئی تفاوت پذیرد و عمار رض گریه کنان بجناب نبوت مآب آمد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام بدست مبارک اشک وی پاک
میکرد و میفرمود که ان عادوا لک فعد لهم یعنی اگر باز گردند تو باکراه باز گرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیه فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر شود بخدای
مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الهی باشند إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود وَقَلْبُهُ
و دل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار رض وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینه خود را
یعنی آنانکه بکفر خویش بر آیند و بر آن اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشان است غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ
بجهة گناه بزرگ که ارتداد است ذَٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان راست بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آن است که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بجهه آنست که خدای لَا يَهْدِي نمیخواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه کافران را یعنی مرتدان را که
در جبلت ایشان عدم ایمان باشد أُولَٰئِكَ آن گروه کافران الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند وَسَمْعِهِمْ و بر
گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وَأَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نبینند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان بی خبران از حق لَا جَرَمَ
أَنَّهُمْ حقا و در آن هیچ شبهه نیست که ایشان فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان زدگانند چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست
نیاورده و مفلس را در بازار قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود مثنوی قیامت که بازار مینو نهند ‧ منازل باعمال نیکو دهند
بضاعت بچندانکه آری بری ‧ وگر مفلسی شرمساری بری ‧ که بازار چندانکه آگنده تر ‧ تهی دست را دل پراگنده تر ‧ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو
نگهبان‌ده است لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مر آنان را که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رض مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا پس از آنکه عذاب کشیده
بودند از کفار و ایذای تمام یافته ثُمَّ جَاهَدُوا پس جهاد کردند وَصَبَرُوا و شکیبائی نمودند بر جهاد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو مِن بَعْدِهَا از پس هجرت
و جهاد و صبر لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است و عفو کننده از ایشان گناهان گذشته رَّحِيمٌ مهربان است ایشان را توفیق طاعت دهد در زمان آینده يَوْمَ تَأْتِي
یاد کن روزی را که آید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ جدال کند عَن نَّفْسِهَا از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید که چرا معصیت کردم
مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود و گوید نفسی نفسی وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفس را مَّا عَمِلَتْ جزای آنچه
کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای تعالی قَرْيَةً كَانَتْ دیهی که بود آمِنَةً
ایمن از نزول محاصره و قصد جبابره مُّطْمَئِنَّةً آرمیده و اهل آن آسوده يَأْتِيهَا رِزْقُهَا می آمد بدان دیه روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ و بسیار
مِّن كُلِّ مَكَانٍ از هر جای یعنی از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شدند یعنی اهل آن کفران ورزیدند بِأَنْعُمِ اللَّهِ بنعمتهای خدای و شکر نگزاردند فَأَذَاقَهَا
اللَّهُ بچشانید خدای تعالی اهل آن را لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ پوشش گرسنگی و ترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه بودند که میکردند از عملهای بد مستعاده کرده
ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رض فرموده
که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که ببعثت نبوت حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام کافر شدند
خدای مبدل گردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال در جدب و خشک سالی مانده از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آنحضرت علیه الصلوة
والسلام بود که اللهم اشدد وطأتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی
که از هیبت اهل اسلام ترک تردد سفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد بدیشان رَسُولٌ مِّنْهُمْ پیغمبری از ایشان یعنی محمد

عليه الصلوة والسلام فكذبوه پس تکذیب کردند اورا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وهم ظالمون ه و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند
برنفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که زنان قریش کسی را بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان
چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند آیت آمد فکلوا پس بخورید ای زنان و کودکان
مکه مما رزقکم الله از آنچه روزی داد خدایتعالی شمارا بردست فرستادگان پیغمبر حلالا طیبا بی شبه و پاک گویند خطاب با مومنان است ایشانرا میفرماید که حلال خورید
واشکروا و سپاسداری کنید نعمت الله نعمت خدایرا ان کنتم ایاه تعبدون ه اگر هستید که خدایتعالی را می پرستید و فرمان می برید انما حرم جز این نیست
که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک را و آنچه از آن توان خورد وما اهل و آنچه آواز برآورده شود
لغیر الله به برای غیر خدای یعنی بنام بتان بکشند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات غیر باغ نه طالب
لذت ولا عاد و نگذرنده باشد از حد سیری فان الله پس بدرستی که خدایتعالی غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربان است در رخصت او ولا تقولوا و مگوئید
که لما تصف السنتکم برای آنچه وصف میکنند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید الکذب دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد آنرا دروغ مگوئید
و آن دروغ که دماست آنکه گفتند هذا حلال این حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلال است بر مردان ما وهذا حرام و این حرام است یعنی همان که مذکور
شده ناروا است بر زنان ما میگوئید که این حلال است و این حرام لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب ط بر خدای تعالی دروغ را و گوئید خدایتعالی ما را باین فرموده
ان الذین یفترون بدرستی آنانکه بر بندند علی الله الکذب ط بر خدایتعالی دروغ را لا یفلحون ه رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل
آنچه برای او افترا میکنند برخورداری اندک است زود منقطع شود در دنیا ولهم عذاب الیم ه و مر ایشانرا عذابی مولم یعنی دایم باشد در آخرت وعلی الذین
هادوا و بر آنانکه بدین یهودیت در آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سوره
انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیه وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولکن کانوا و لیکن بودند
که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون ه بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء
مر آنانرا که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعد ذلک از پس آن عمل بد
واصلحوا و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو من بعدها از پس توبه رحیم مهربان است که قبول میکند توبه را از بندگان
ان ابراهیم بدرستیکه ابراهیم که خلیل جلیل است علیه الصلوة والسلام کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموعه آن الا
متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد : جانا ترا یگانه ولی ذات تو هست مجموعه آثار کمالات همه
که پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود پس او تنها امتی بوده قانتا لله فرمانبردار مر خدایرا و قایم بامر او حنیفا مایل از ادیان
باطله بدین حق ولم یک و نبود من المشرکین ه از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شاکرا سپاس دارنده لانعمه ط مر نعمتهای خدای را
اجتباه برگزید خدای مر اورا بنبوت وهداه و راه نمود او را در دعوت بخدای تعالی الی صراط مستقیم ه براه راست که طریق توحید است
وآتیناه فی الدنیا و دادیم ما او را در دنیا حسنة نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند
و بر وثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از نسل اوست یا آنکه صلوة بر او مقرون بصلوة سید عالم است علیه الصلوة والسلام اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم وانه و بدرستی که ابراهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین ه از شایستگان
مر درجات عالیه را امام ماتریدی رح فرموده که حسنه او در دنیا کم نخواهد گردد از حسنات او در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بتو ان اتبع آنکه پیروی کنی در
توحید ملة ابراهیم حنیفا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از
دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام مر ابراهیم
علیه السلام را بسبب آن بود که بعد از و مبعوث شده نه بجهة آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین والآخرین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا افضل
و اکمل است و نصیب او فضیلت از مجموع صفیا اجزل و اشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تو اند : تو شاهی و مجموع خیل تو اند : وما کان من المشرکین
و نبود ابراهیم علیه السلام از جمله شرک آورندگان تعریض کفار قریش است که میگفتند ما کیش پدر خود ابراهیم علیه السلام داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی
علیه السلام را که بنی اسرائیل را یکروز آدینه جمعه باشتغال مهمات برطرف شده بپرستش حق بنمایند چون فرمان بدیشان رسیده اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی

نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد و جمعی گفتند که روز شنبه اختیار میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بران رفتند که یکشنبه اولی
است زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش خلق کرده خداوند تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و دران باب تشدیدی عظیم فرموده
چنانچه میگوید اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا بر آنانکه اختلاف کردند فِيهِ
دران روز و تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و بجز پرستش حق سبحانه نه نمایند و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان
و در زاد المسیر آورده که آن روز حضرت موسی علیه السلام یکی را دید که متاعی برداشته جائی می برد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محلی بیفکنند که مرغان مردار خوار
چهل روز از اجزاء احشای او میخوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَيَحْكُمُ هر آینه حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا
كَانُوا در آنچیزی که بودند که از سرکشی و جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ دران اختلاف میکردند یعنی روز مقرر برای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت علیه الصلوة
والسلام نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان دران اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود فلنا الیوم و للیهود
غدا و للنصاری بعد غد اُدْعُ بخوان ای محمد خلق را إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ بسخن محکم یعنی دلیل که حق را ثابت و شبهه را زایل کرداند
وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و به پندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
بطریقی که آن نیکوتر است یعنی برفق و خوشخوئی و ترتیب مقدمات ظاهره و گفته اند که حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان
در ترجمه کشف آورده که حق تعالی دعوت اشارت است بمناهج ثلثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آن را گویند که بنده را بی واسطه
حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت ادب است در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب
حکمت و آن موهبت جزیل بی واسطه جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارت از اسرار گرامی که خلق را دران مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت
مناسب است دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفق و خوشخوئی است اولی مینماید سوم باب مجادله
بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعت است که بنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و حجج و دلایل مفتقر
و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام علیه الصلوة والسلام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار قدس سره است

نظم

نور او چون اصل موجودات بود — ذات او چون معطی هر ذات بود
واجب آمد دعوت هر دو جهانش — دعوت ذرات پیدا و نهانش

إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او دانا تر است بِمَنْ ضَلَّ بآن کس که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ و او دانا تر است بِالْمُهْتَدِينَ
براه یافتگان و بر تو که محمدی علیه الصلوة والسلام غیر از دعوت بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در حرب احد سید الشهدا
حمزه را رض مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که وَإِنْ
عَاقَبْتُمْ و اگر عقوبت کنید و پاداش کسی را که بر شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان
یعنی ایشان یکی را از شما مثله کرده اند شما در برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ هر آینه آن صبر
بهتر است مر صابران را از انتقام و وضع مظهر بجای مضمر مخبر است از ثنای خدای تعالی بر ایشان بر آنکه صابر اند آورده اند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت
ترک عقوبت فرموده کفاره سوگند داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسیده وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبائی تو إِلَّا بِاللَّهِ مگر بتوفیق و عون خدای وَلَا تَحْزَنْ
عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ و مباش در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه می سگالند از بدی إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا با آنان است که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ و با آنانکه ایشان نیکوکارانند
یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارت است به تعظیم امر خدای و احسان عبارت است از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان بدین دو صفت است

نظم

ز احسان خاطر مردم شود شاد — بتقوی خانه دین گردد آباد
بسوی این صفتها گر شتابی — رضای خلق و خالق هر دو یابی

سورة بني اسرائيل مائة واحدى عشر آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم ٥

سبحان الذی

پاکی و بی عیبی آنرا است که بجهت کرامت اسری بعبده برد بنده خود را که محمد علیه الصلوة والسلام ست لیلا شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانهٔ امهانی چه مکه وحرم او همه مسجد اند الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس الذی بارکنا آن مسجدی که برکت کردیم حوله بر گرد اگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را محط وحی و معبد انبیای علیه الصلوة والسلام ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمد علیه الصلوة والسلام را بردیم لنریه تا بنمائیم او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیای علیه الصلوة والسلام را دیده و قوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت علیه الصلوة والسلام از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است مثنوی شاه معراج نبی والا فر است : هر که منکر نیست بدین کافر است : دست که سلطنت این وصال : نیست بیا مردی خیل خیال : عقل چه داند چه مقام است این : عشق شناسد که چه دامست این : معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند و منکر قدرت بیت آنکه سرشت تنش از جان بود : سیر عروجش بتن آسان بود : و در آن شب جبرئیل علیه الصلوة والسلام با جوقی از ملایکه علیه السلام آمده و آنحضرت را بمسجد الحرام برده از حجرهٔ امهانی رض که بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس رسانید نظم شبی رخ تافته زین دیر فانی : بخلوت در سرای امهانی : رسیدش جبرئیل از بیت معمور : براق برق سیر آورد از نور قوی پشت و گران سیر و سبک خیز : براندن دور بین وقت شدن تیز : روایت صحیح آنست که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در بیت المقدس انبیا و ملایکه علیه السلام را دیده ایشان را امامت کرده از صخرهٔ بمعراج بر آمد بر فراق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم علیه السلام را و در دوم عیسی و یحیی و در سوم یوسف و در چهارم ادریس

و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیه السلام را دید و بر ایشان سلام کرد جواب بر وجه اکرام شنید و سدرة المنتهی
و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل علیه السلام نزدیک حجاب نور از مرافقت وی باز ایستاد و گفت
لو دنوت انملة لاحترقت بیت چنان گرم در تبه قربت براند ؛ که در سدره جبریل از و باز ماند ؛ و از انجا هفتاد
حجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار باز ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت
از حضرت حق خطاب ادن منی شنید و هر نوبت آنحضرت علیه السلام را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سر دنی نهاد و
از انجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص مکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع
فرمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید ؛ خداوند جهان را بی جهت دید ؛ بدید انچه از حد دیدن برون بود ؛
مپرس از ما کیفیت که چون بود ؛ و به نقل صحیح ثابت شده که آنحضرت علیه الصلوة و السلام ثنای الهی بکلمات
التحیات لله و الصلوات و الطیبات بجا آورد و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت
و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بیت
چو کرده وعدهای لطف در گوش ؛ نکرده امت خود را فراموش ؛ و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات
آن را بنظر وی در آوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه معظمه شده کاروان
های قریش را دید و مدتی این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود نظم ره از اندازه برون رفت
بی بتوان برد که چون رفته ؛ عقل درین واقعه حاشا کند ؛ عشق نه حاشا که تماشا کند ؛ آورده اند که چون بامداد
همین شب قصه معراج تقریر فرموده مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس
پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشت از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بتصریح
با ایشان گفت و آن را که مدد توفیق رفیق نبود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت علیه الصلوة و السلام
بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت ببیند و خبر آن بعالمیان رساند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر
گردد و منافق از موافق ممتاز شود انه بدرستیکه خدای هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب البصیر
بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مستمع و مبصر است یعنی شنوا ایند محمد علیه السلام را کلام خود
و بنمود او را در آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بدان حضرت دارند در نفحات الانس مذکور است که
بدرستیکه محمد علیه السلام شنوا بود مر آنچیز را که بدان خطاب کردند و بینا بود مر آنچیز را که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده
که نمودیم او را از آیاتی که مخصوص است بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم
چه در مکتب بی نشانی رسید ؛ چه گویم که انجا چه دید و شنید ؛ ورق در نوشتند و کم شد سبق ؛ شنیدن بحق بود و
دیدن بحق ؛ و چون در مرآت الصفا فی معجزات المصطفی قصه معراج بر سبیل استقصا آورده ام و نکات و دقایق عروج
و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته
رجوع نموده شد بتفسیر الله علیم خبیر و آتینا و دادیم ما موسی الکتاب موسی علیه السلام را تورات و جعلنا

وساختیم کتاب یا موسی را هُدًی لِّبَنِیٓ اِسْرَآءِیْلَ راه نماینده مر فرزندان یعقوب علیه السلام را وگفتیم مر ایشان را اَلَّا تَتَّخِذُوْا الا که فرا مگیرید مِنْ دُوْنِیْ
بجز من وَکِیْلًا پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذُرِّیَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریت آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوْحٍ با نوح مراد سام است که از ابراهیم
علیه السلام که جد بنی اسرائیل است از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که بدران شما را ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید اِنَّهٗ کَانَ بدرستیکه
نوح علیه السلام بود عَبْدًا شَکُوْرًا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدای را شکر کفتی این ترغیب
است مر ذریت او را در اقتدای پدر در شکر نعمت الهی که مودی مزید است لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ وَقَضَیْنَآ و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم اِلٰی بَنِیْٓ
اِسْرَآءِیْلَ بسوی بنی اسرائیل فِی الْکِتٰبِ در توریت و بیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد میکنید و تباهی از شما پدید آید فِی الْاَرْضِ در
زمین شام مَرَّتَیْنِ دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن امر ارمیا علیه السلام که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک
عیسی علیه السلام حق سبحانه ایشان را خبر داده که شما دو نوبت فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا کَبِیْرًا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی
خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود با فرزند کاری من فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ اُوْلٰىهُمَا وعده عقاب فساد اول از آن هر دو بَعَثْنَا برانگیزیم
مسلط کنیم عَلَیْکُمْ بر شما عِبَادًا لَّنَآ بندگانی که ما راهستند اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح و گفته اند جالوت بوده
یا سنحاریب یا رئیس عمالقه پس در صفت آنها میگوید اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ خداوندان کارزار سخت و سپاهی که گفته که عیب باشد آواز پای ایشان
چون رعد و چشمهای ایشان چون برق فَجَاسُوْا پس در آیند خِلٰلَ الدِّیَارِ میان سراهای شما برای قتل و غارت و اسیر وَکَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَّفْعُوْلًا
وعده کرده شده یعنی لا بد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز گردانیدیم لَکُمُ الْکَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَیْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده
مغلوب و مقهور سازید ایشان را وَاَمْدَدْنٰکُمْ و مدد دهیم شما را بِاَمْوَالٍ بمالهای از هر نوع وَّبَنِیْنَ و بزیادتی پسران وَجَعَلْنٰکُمْ و سازیم شما را
اَکْثَرَ بیشتر از ایشان نَفِیْرًا از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت نمودن اِنْ اَحْسَنْتُمْ اگر نکویی
کنید اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ نکویی کرده باشید بانفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفس شما را باشد و در
مدارک از مرتضی علی رض نقل میکند که من هرگز با کسی نیکویی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده پس این آیت خوانده اند یعنی هر چه کسی میکند با خود میکند
بیت در جهان گر نیک و گر بد کرده ام :: هر چه کردم جمله با خود کرده ام فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْاٰخِرَةِ وعده عقاب نوبت دیگر یعنی فساد دوم
و بین الفسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی طرطوس رومی و قوم او را برانگیزیم
لِیَسُوْٓءٗا تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد وُجُوْهَکُمْ روبهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا کند و حفص یجمع میخواند تا آن قوم روبهای شما را
بد سازند وَلِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس کَمَا دَخَلُوْهُ چنانچه در آمدند در وی اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنان که اول لشکر بخت نصر در آمدند
و مسجد را خراب کردند لشکر طرطوس نیز در آیند وَّلِیُتَبِّرُوْا و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بر آن تَتْبِیْرًا هلاک کردنی درین
قصه اختلاف بسیار است و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر در مختار القصص و غیر آن از کتبیکه از اخبار انبیای علیهم السلام نوشته اند چنانست
که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسیده از اولاد سلیمان و امردی ضعیف حال اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایشان بسته متوجه آن صوب
شدند اول سنحاریب ملک موصل بیاید متعاقب او سلمان پادشاه آذربایجان رسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال
میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد نظم سپهداران سپید و بهم فگندند :: صلای مرگ در عالم فگندند
ز پیکان عالمی را زار بگرفت :: ز خون روی زمین را لاله بگرفت :: عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان
بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالیه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار گرار همه تیغزن و نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند
و چون رشته سلطنت شرکت برنتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام نمودند بیت در افتادند همچون شیر غران ::
بگرز و نیزه و شمشیر بران :: بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا منهم سالمین غانمین آغاز کردند و بکبای
نکبت غبار ادبار بر دیده آن خاکساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت نه جای قرار و نه جای ستیز
نهادند ناکام رو در گریز :: اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل افتاد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزه تصرف در آمد بحکم اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰٓی اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی
سر بخیل از گریبان عصیان بر آورده دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را بر طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر علیه الصلوة والسلام ایشان را پند

واو وگفت از آنچه در توریت مقرر شده واین فساد اول است مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود و بعد از فوت او
بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریت را بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی
اسرائیل بنده گرفت واین عقوبت اول بود بعد از آن کورش همدانی از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافت مال بسیار برگرفت و سی هزار بنا و سایر عمله
با خود آورد و سی سال بعمارات ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیل خوشوقت شده و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد
نهادند باز سودای این مخالفت از نهاد ایشان سر برزد یحیی معصوم علیه السلام را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید و ططوس رومی
را بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و اندوختهای ایشان را بغارت بردند و حق سبحانه در توریت بعد از وعده این دو عقوبت بدیشان گفته بود عَسٰى
رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است أَنْ يَرْحَمَكُمْ آنکه رحمت کند بر شما باز شما را منعم سازد وَإِنْ عُدْتُّمْ و اگر باز گردید نوبت
دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم تا نوبت سیوم عقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی که در آنجا
بازداشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب
گشتند إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَهْدِي راه نماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که آن راست است و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی
وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد قرآن مرگرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنان را که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست أَجْرًا كَبِيرًا
مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و هم بشارت میدهد مومنان را بآنکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ منکرند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کردیم
برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت است ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند
آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ ببدی بر نفس و اهل و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او به نیکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب از خدا بشتاب
بدعا میخواست که امطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی عَجُولًا شتاب کننده در دعای بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب
از حالی بحالی نه در سر تحمل دارد و نه در ضرا و در گرما شکیبائی است و نه در سرما وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کنند
بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ
و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در و همه چیز بینند لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود
وگفته اند آیت روز آفتاب است و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماه است از بدریت تا محاق در لباب از ابن عباس رض روایت میکند
که پیش ازین آفتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالید و نور
او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی این آیت بدین قول آن است که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا بستانید روزی از اکتساب معاش خود و بروید
وَلِتَعْلَمُوا و تا بدانند از اختلاف و حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را
که بدان محتاجید از جهات دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه
مومن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کردیم او را طَائِرَهُ یعنی عمل او تقدیر کرده اند در روز ازل و از کردار او لازم ساخته ایم فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی او را چاره نیست
از آن و او ملازم او است چنانچه طوق ملازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را کتابی است از گردن او آویخته و در آن جا نوشته که شقی ام سعید
یا بعضی بر آنند که اعراب بر پریدن مرغ از راست یا چپ تفاول میکرده اند که از جانب یمین نشانه یمن می گرفته اند و طرف شمال را نسبت بشامت میداده اند
پس اینجا استعاره کرده است طایر را با آنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طایر آن کتاب است که روز قیامت بر آن بر ان بدست بنده آید
و معنی فی عنقه آنست که عمل او در گردن او است وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت كِتَابًا نوشته که صحیفه عمل او است
يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ببیند آن کتاب را باز گشاده بدست در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچید و چون مبعوث شود باز
گشاده بدست او دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب با هر یک خواهد رسید
که نامه که خود املا کرده بخوان كَفٰى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ حَسِيبًا بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی
عمر بن خطاب رض فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک
اعمال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار فرموده که پدری پسر خویش را گفت که امروز

هرچه با مردم گوئی وهرچه از ایشان شنوی وهر عملی که کنی تا نماز شام با من بگو وحرکات وسکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر نماز شام بکلفت تمام یک روزه
گذارده گفتار خود نیستر ا با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هرچه خواهی از رنج وکلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم
پدر گفت که من ترا درین کار بندی دوام نا بیدار وهشیار باشی واز موافقت حساب غافل نباشی وشنوی که ترا طاقت دادن حساب یکروزه با پدر نیست حساب
عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد نظم تو نمیدانی حساب صبح وشام : پس حساب عمر چون گوئی تمام : زین عملهای نه بر نهج صواب : نیست جز شرمندگی وقت حساب
مَنِ اهْتَدَىٰ هر که راه یابد وبر راه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه رفتن او وانجات خواهد داد و ثواب
وَمَن ضَلَّ وهر که گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او واهلاک خواهد کرد وبس وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وبر ندارد
هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ گناه نفس دیگر ولید مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید من گناه شما را بر دارم حق سبحانه فرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت
نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ونیستیم ما عذاب کننده قومی را حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزیم وبفرستیم رَسُولًا فرستاده بدیشان تا ایشانرا براه راست
خواند وحجت برایشان لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا وچون خواهیم أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری یا دهی را أَمَرْنَا بسیار گردانیدیم مُتْرَفِيهَا متنعمان آن
موضع را یا امر کنیم جباران وسرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند وتمرد کنند
فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس از
بنیاد بر کنیم ایشانرا وخراب سازیم منازل ایشانرا تَدْمِيرًا خراب کردنی واز بنیاد بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا وچه بسیار هلاک کرده ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِن بَعْدِ
نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد وثمود وامثال آن قرنی صد وبیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ
وبسنده است پروردگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِيرًا بینا که خطیات آشکارای ایشانرا
ببیند آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون می رفتند وغرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَّن كَانَ هر که
باشد از روی خساست همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت ولذت او را عَجَّلْنَا لَهُ بشتابانیم برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ
آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَن نُّرِيدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا در آید بدو
مَذْمُومًا نکوهیده مَّدْحُورًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وهر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعَىٰ لَهَا وشتابد برای آن یعنی
سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه او مؤمن باشد بایمان خالی از شائبه شرک فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه
که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت وسعی در اعمال نیکو با ثبات ایمان كَانَ سَعْيُهُم هست شتافتن ایشان مَّشْكُورًا مقبول وپسندیده نزدیک
خدای كُلًّا هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیا وجویندگان عقبی اند نُّمِدُّ امداد کنیم وعطا دهیم هَٰؤُلَاءِ آنگروه را که بمقدار کفایت وَهَٰؤُلَاءِ وآنگروه را
همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو وَمَا كَانَ ونیست عَطَاءُ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو مَحْظُورًا
منع کرده وباز داشته از مؤمن وکافر مؤمن را در هر دو سرای وکافر را همین در دنیا انظُرْ بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی دادیم
بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را وسعت است ودران وجمعی را نه یا تفضیل دادیم برخی را که طالب آخرت اند
بتوفیق بر برخی که جوینده دنیا اند وَلَلْآخِرَةُ وهر آینه آن سرای أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است از روی درجات وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا وبزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت
در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است واز درجه تا درجه برتر از وما بین زمین وآسمان مسافت باشد وتفاوت دوزخ بدرکات است
واز درکه تا درکه زیرتر از وهمین مقدار بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ فرا مگیر ای آدمی مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ پس بنشینی در دوزخ جاودان
مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَّخْذُولًا فروگذاشته یعنی محروم از همه نیکوئیها وَقَضَىٰ رَبُّكَ وحکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان
أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که خدای بحق است چه عبادت غایت تعظیم است ونشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ
ودیگر بآنکه نیکوئی کنید با پدر ومادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی عبادت خود را باحسان والدین مقرون ساخت زیرا که ایشان سبب قریب اند در وجود وتربیت
اولاد إِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر برسد عِندَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگ سالی وکبر سن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا یا هر دو ایشان یعنی پیر شوند تا پیر شوند
ومحتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ پس مگو مر ایشانرا اف وان کلمه زجر است چون کسی از چیزی به تنگ آید تا روگران آید یا بنا بای آلوده
شود این کلمه میگوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشانرا مگوئی یعنی از ایشان به تنگ میا وصحبت ایشانرا گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا وبانگ بر ایشان مزن وسخن

ایشانرا

ایشانرا جواب درشت باز مده وَقُلْ لَهُمَا و بگوی مر ایشانرا قَوْلًا كَرِيمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشانرا بنام مخوان وگفته اند که با ایشان این
سخن گوئی که بنده گنهکار عاجز با خواجه خشمناک درشتخوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان
تکبر و بزرگی منمای بلکه ملاطفت و تلطف کن مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند
در خدمت و تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان كَمَا رَبَّيَانِي همچنانکه پروردند مرا صَغِيرًا در حالتی که خرد بودم و حقیقت
و علامت اولد و حق الدین است که اگر مؤمنند ایشانرا به بهشت رسان و اگر کافرند راه نمای باسلام و ایمان خوشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته
است من رضی عنه والده فانا عنه راض پس سوابق حقوق ایشانرا بلواحق حقوق مقابله باید رفت مثنوی آنکه تنت پاره از جان او ست ؛ قطره از چشمه حیوان
او ست ؛ آب از وی دید و نهال برت ؛ شیر او خورده و لبان ترت ؛ زو شربت چه فتوت بود ؛ خونش خورانی چه مروت بود ؛ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناتر
بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بآنچه در نفسهای شما است از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان بمادر و پدر فَإِنَّهُ
كَانَ پس بدرستی که خدای هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندگانرا از عقوق یا رجوع کنندگانرا بحضرت او غَفُورًا آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند خویشی را
حَقَّهُ آنچه حق او ست از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رح فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی وگفته اند مراد بذی القربی
اقارب حضرت رسول‌اند علیه الصلوة والسلام و حق ایشان عطای خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه بدیشان مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام علی بن
حسین رض مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل نخوانده که وآت ذی القربی حقه مرد جواب داد که خوانده ام و گویا
سائل آن قرابتید که خدای امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذری را
حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی مجاهد رح فرموده که اگر برابر کوه احد زر در وجه
خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنندگان كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ
برادران شیطان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر گاه الزام عادت تقوی کنند و متابعت امور ایشان نماید گویند همواخواهم آورده اند که کفار مکه
اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدده میکشتند حق تعالی ایشانرا نکوهش میکند در تضییع اموال امثال و برادرانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ
و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را كَفُورًا منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبر است که بلال و صهیب و خباب و برخی از فقرای صحابه رض در بعضی
از اوقات از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت علیه الصلوة والسلام از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی
آیت آمد وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه رض ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از نزدیک پروردگار خود
چشم میداری او را فَقُلْ لَهُمْ پس بگو مر ایشانرا قَوْلًا مَيْسُورًا سخنی نرم و نیکو و دعا کن برای ایشان با آسانی کشیدن بار فاقه و فقر یا وعده ایشانرا به نیکوئی
آورده اند که بعد از نزول آیت چون از آنحضرت علیه الصلوة والسلام چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا الله و ایاکم در اسباب نزول آمده که مسلمه
با یهودیه گرو بستند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از موسی کلیم سخی تر است و سخاوت موسی علیه السلام آن بود که سائل را رد نمیکرد
بچیزی که از وی فاضل بوده یا بسخن خوش او را خوشنود می ساخت القصه از جهت آزمایش شخصی دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دختر آمد و گفت که یا رسول الله
مادر من از شما پیراهنی می طلبد حضرت فرمود زمان تا زمان برسد تو ساعتی دیگر باز آئی دختر بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهنی می طلبد که در بر شما است حضرت
بحجره در آمده پیراهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه نشست بلال اقامت صلوة گفت و یاران منتظر خروج آنحضرت علیه الصلوة والسلام بودند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیت آمد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ بر بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا باشی بر بستن دست
کنایت است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادن بسط ید عبارت از عطا و کل البسط اشارت بر اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ
مَلُومًا که بنشینی ملامت کرده شده مَحْسُورًا درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال امر فرموده در صفت سخا و از طرفین او که تقتیر و تبذیر است منع میکند و در
مجمع البحرین از ابو قوسی قطعه در معنی این آیت آمده و هی هذه قطعه مبند از سر امساک دست در گردن ؛ که خصلتی است نکوهیده پیش اهل نهی ؛ مکن تجاوز
اسراف نیز چندان میل ؛ که هر چه هست بیکدم کنی ز دست رها ؛ چو در میانه این هر دو راه چندانی ؛ تفاوت است که از آفتاب تا بسها ؛ پس احتیاط وسط راست در جمیع الامور
بدان دلیل که خیر الامور اوسطها ؛ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ
می سازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند این بسط و قبض از محض حکمت است و کسی زهره اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان

خود خبیرا بصیرا دانا و بینا ولا تقتلوا و مکشید اولادکم فرزندان خود را خشیة املاق از ترس درویشی نحن نرزقهم ما روزی میدهیم
ایشان را و ایاکم و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید مصرع که هر کس که او جان دهد نان دهد ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان هست
خطأ کبیرا خطای بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل و انقطاع نوع ولا تقربوا الزنا و نزدیک مشوید بر زنا و گرد آن مگردید انه بدرستی که زنا کان فاحشة
هست عملی زشت وساء سبیلا و بد راهی است در تفسیر زاهدی آورده که راه کبران و مغان است ولا تقتلوا و مکشید النفس التی آن نفس که حرم الله
حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمان باشند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن الا بالحق مگر بحکم راستی یعنی قصاص بر و لازم شود و مرتد گردد یا زنا کند بشرط
احصان ومن قتل و هر که کشته شود مظلوما در حالتیکه ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فقد جعلنا پس بدرستی که ما دادیم لولیه مر وارث او را
که بعد از قتل متولی امر اوست سلطانا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فلا یسرف پس باید که ولی اسراف نکند فی القتل در کشتن آنکه قصاص
بر و لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه
از آن نهی کرد باید که ولی غیر قاتل را نکشد انه بدرستیکه ولی کان منصورا هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا و حکام ولا تقربوا و نزدیک مشوید
مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا هی احسن آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند
و ربح او بوصله معاش و نستانید و این معنی را التزام نمائید حتی یبلغ اشده تا وقتیکه برسد یتیم بغایت قوت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد در وی ظاهر شود
و اوفوا بالعهد و وفا کنید بعهدیکه بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا به پیمانی که با یکدیگر می بندید ان العهد بدرستی که صاحبان پیمان کان
مسئولا هست سؤال کرده شده یعنی وی را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی رح آورده که خدای را عهدها ست بر جوارح آدمی بملازمت آداب
و بر نفس او بادای فرایض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او بآنکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآنکه مشاهده ماسوی نکند و او از هر عهدی خواهد پرسید
مصرع تا کسی از عهده این عهد چون آید بیرون واوفوا الکیل و تمام بپیمائید کیل را اذا کلتم چون بپیمائید برای دیگری وزنوا و بسنجید بالقسطاس
المستقیم بترازوی راست یا کیان ذلک این تمام پیمودن و راست سنجیدن خیر و احسن تأویلا و نیکوتر است از جهت عاقبت ولا تقف و از پی مرو
ما لیس لک آن چیزی را که نیست ترا به علم بآن چیز دانائی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو تا ندانی مگوئی دانستم تا ندیدی مگو که دیدم تا نشنوی مگو که شنیدم
محمد بن حنفیه رض در معنی این آیت فرموده که گواهی دروغ مده ان السمع بدرستیکه گوش والبصر و چشم والفؤاد و دل کل اولئک هر یک ازین ها
کان عنه باشند از نفس خود مسئولا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی
و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی ولا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا فتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانچه متکبران
خرامند انک بدرستی که تو لن تخرق الارض نتوانی شکافت زمین را بپای درویی کشیدن ولن تبلغ الجبال و نرسی بکوههای طولا از روی درازی قامت
یعنی کسی که زمین را نتواند درید و با کوه همسری نتواند کرد او را تکبر و تعظم چرا باید کرد بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک : پس ای بنده افتادگی کن چو خاک :
کل ذلک همه اینها که شمرده شده یعنی اوامر و نواهی که از آیت ولا تجعل مع الله الها آخر تا این جا که مذکور شد و آن یازده امر و چهارده نهی است و ابن عباس رض
فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده کان سیئه هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه از و است عند ربک نزدیک پروردگار تو مکروها ناپسندیده
ذلک آنچه مذکور شد از احکام مما اوحی از آنچیزی است که وحی کرد الیک ربک بسوی تو آفریدگار تو من الحکمة از علمی که شناخت حق است لذاته و دانستن با
خیر العمل بر ولا تجعل مع الله و فرا مگیر با خدای الها آخر خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است لهذا در مفتتح و مختتم این امور نهی فرمود
از شرک و در اول نتیجه که در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد فتقعد مذموما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در عقبی ایراد فرمود که فتلقی اگر شرک آری
پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در حالتیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملایکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مدحورا در حالتیکه رانده باشی و دور
مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکة بنات الله و میگوید افاصفیکم ربکم آیا برگزید شما را پروردگار شما بالبنین بپسران
واتخذ و فرا گرفت برای خود من الملئکة اناثا از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران ننگ میدارید و بپسران
می نازید انکم لتقولون بدرستی که شما میگوئید قولا عظیما سخنی بزرگ که اضافه بنات میکنید بحق سبحانه و نفس خود در تفضیل می نهید بر وی که محبوب و مکروه را
نسبت میدهید ولقد صرفنا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم براهین خود را از ولد فی هذا القرآن در چند جای از قرآن لیذکروا تا در یابند و پند پذیر شوند
وما یزیدهم و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن الا نفورا مگر رمیدن و از حق دور شدن قل بگو ای محمد لو کان معه الهة اگر بودندی با خدای بحق خدایان

ومگر كما يقولون همچنانكه شماي مشركان ميگوييد وحفص بغيبت ميخواند چنانچه كافران ميگويند إذًا لابتغوا آنگاه خدايان طلب كردندي إلى ذي العرش
بسوي خداوند عرش يا مالك ملك سبيلا راهي كه بدفع آن مشغول شدندي چنانكه ملوك ميكنند يعني سبحانه آيت باتعيب ونكوهش ايشان ميفرستد كه اگر ان
خداي با شريك خدا بودندي بايستي كه راه منازعت جستندي وعيب وعجز را از خود نفي كردندي سبحانه پاك است خداي وتعالى وبرتر است عما يقولون
از آنچه ميگويند ايشان علوا كبيرا برتري بزرگ ودر تيسير نقل ميكند كه يكي از اولاد خباب بن الارت كه مجلس حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام در دست
مبارك وي تسبيح گفت خدا را چنانچه همه قوم شنودند واز روي تعجب گفتند يا رسول الله اين چوب خشك چگونه تسبيح ميگويد آيت نازل شد كه تسبح له تسبيح ميگويد
مر خدا را السموات السبع والأرض هفت آسمان وزمين ومن فيهن وهركه در ايشان است از ملايك وجن وانس وإن من شيء ونيست
هيچ چيز از مخلوقات إلا يسبح بحمده مگر تسبيح ميگويد خدا را تسبيحي ملتبس بحمد او يعني تنزيه ميكند او را از سمات نقصان وستايش مينمايد بصفات كمال امام
قشيري رح فرموده كه تسبيح ميگويند زندگاني از اهل زمين وآسمان بزبان قال وباقي از ايشان بلسان حال يعني دلالت ميكنند بامكان وحدوث خود بر صانع واجب
قديم واين تنزيه است مر او را از لوازم امكان وتوابع حدوث پس همه اشيا مسبح او باشند ولكن لا تفقهون وليكن شماي مشركان درنمي يابيد تسبيحهم تسبيح ايشان را
چه شما را نظري صحيح وعقلي صافي كه بآن فهم تسبيح ايشان توان كرد نيست إنه كان بدرستي كه هست خداي حليما بردبار كه تعجيل عقوبت نميكند بر غفلت شما
غفورا آمرزنده مر آنرا كه تسبيح خداي بايمان آرد در حقايق سلمي از ابو عثمان مغربي قدس سره نقل ميكند كه تمام مكونات باختلاف لغات تسبيح الهي ميگويند
اما نشنود آنرا وفهم نكند مگر عالم رباني كه گوش دل او گشاده بود ونعم ما قال نظم بذكرش هرچه بيني در خروش است ؛ ولي داند درين معني كه گوش است ؛ نه بلبل
بر گلش تسبيح خوانيست ؛ كه هر خاري به تسبيحش زبانيست ؛ ودر فتوحات مذكور است كه اگر مراد ازين تسبيح آنست كه اشيا بلسان حال ميگويند پس ايراد ولكن
لا تفقهون تسبيحهم فايده نباشد ودر باب ثاني عشر از سفر ثاني فرموده كه ما بگوش خود شنيديم كه سنگي بزبان قال ذكر ملك متعال ميگفت وبا ما خطابي كرد چون مخاطبه
عارفان وسخنان او امثال كه هر آدمي آنرا درنيابد ودر بحر الحقايق آورده كه هر ذره از ذرات موجودات را زبانيست ملكوتي كه بتسبيح وحمد حضرت خداوند ناطق است
وبدان زبان عصاي در دست حضرت محمد مصطفى عليه الصلوة والسلام تسبيح گفت وشهادت اعضا كه انطقنا الله الذي انطق كل شيء اشارت است
بدان بهمين زبان خواهد بود وتتمه سخنان درين باب از جواهر التفسير مطالعه توان نمود والتوفيق من الله المنان المعبود آورده اند كه ابوجهل واحزاب او قصد
كردند كه حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام را بوقت قراءت قرآن ايذا كنند حق سبحانه آنحضرت عليه الصلوة والسلام را از چشم ايشان پوشيد وآيت فرستاد وإذا
قرأت القرآن وچون ميخواني قرآن را جعلنا بينك ميسازيم ومي آريم ميان تو وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة وميان آنانكه منكرند بدان
سراي حجابا مستورا پرده پوشيده از چشم تا ترا نه بينند وآزاري بتو نرسانند گويند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگي برداشته بطلب پيغمبر عليه الصلوة
والسلام بيرون آمد وخواست كه بران حضرت زند او را در خانه ابوبكر رض نشان دادند بيامد وحضرت عليه الصلوة والسلام آنجا نشسته بود وقرآن ميخواند ام جميل ابوبكر
صديق رض را گفت صاحب تو كو كه مرا هجو كرده تا از وي انتقام بكشم ابوبكر رض گفت او شاعر نيست كه زبان بهجاي كسي بگشايد پس گفت في جيدها حبل
من مسد چيست واو چه داند كه در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام صديق رض را فرمود كه از وي بپرس كه درين خانه غير تو كسي را
مي بيند صديق رض گفت اي ام جميل درين خانه غير از من كسي را مي بيني گفت با من استهزا ميكني بخداي كعبه كه نمي بينم بجز ابن ابي قحافه پس بازگشت واين آيت
نازل شد كه ما نيز بوقت تلاوت قرآن از نظر كافران مي پوشيم وجعلنا ومي كنيم يعني مي افكنيم على قلوبهم بر دلهاي ايشان أكنة پوششها أن يفقهوه
ونا در نيابند قرآن را وآن پوشش حائل شود ميان دل ايشان وفهم قرآن وفي آذانهم ومي نهيم در گوشهاي ايشان وقرا گراني تا استماع قرآن نكنند
چون قرآن معجزه است از حيثيت لفظ ومعني پس از براي منكران او اثبات كرد آنچه مانع است ايشانرا از فهم معني وادراك لفظ وإذا ذكرت وچون يادكني ربك
في القرآن آفريدگار خودرا در قرآن وحده يگانه ويكتا ولوا على أدبارهم برگردند كافران بر پشتهاي خود يعني باز پس روند نفورا در حالتي گريزندگان باشند
از استماع توحيد چه داعيه ايشان آن است كه آلهه خود ذكر كني نحن أعلم ما دانا تريم بما يستمعون به بآنچه ايشان مي شنوند قرآن را بسبب آن خبر وبراي آن
از سخريه وهزل ومراد آن است كه قرآن را براي استهزا وطعن ور ان مي شنوند إذ يستمعون إليك وقتيكه گوش فرا ميدارند بسوي تو وإذ هم نجوى
ووقتيكه ايشان راز گويندگان يعني پنهان با يكديگر ميگويند كه كلام وي سحر است وشعر ودر عين المعاني آورده كه نضر بن حارث گفت من ميدانم كه محمد صاحبه ميگو
ابوسفيان گفت من بعضي را از سخنان وي راست ميدانم ابوجهل گفت مجنون است ابولهب گفت كاهن خواند وحويطب شاعرش لقب نهاد واين آيت در شان اين
جماعت است إذ يقول الظالمون ياد كن اي محمد چون گفتند ستمكاران يعني مشركان مر صحابه را رض كه شما إن تتبعون متابعت نميكنيد وا بي نميرويد إلا رجلا

مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی اُنْظُرْ كَیْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْاَ
مْثَالَ زدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردند فَضَلُّوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا یَسْتَطِیعُونَ
سَبِیلًا پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده اند و حیران مانده و در وصف تو
سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است وَقَالُوا و گفتند کافران که منکر بعث اند
ءَاِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان ایام عِظَامًا استخوانها وَّرُفَاتًا و خاکهای خورد ریزه شده ءَاِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگان شویم
خَلْقًا جَدِیْدًا آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه چون شود قُلْ كُوْنُوا بگو گردید شما امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید بعد از حِجَارَةً
سنگ اَوْ حَدِیْدًا یا آهن اَوْ خَلْقًا مِّمَّا یَكْبُرُ یا آفریده از آنچه بزرگ است و رفعتی دارد فِیْ صُدُوْرِكُمْ در سینه های شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول
حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند فَسَیَقُوْلُوْنَ پس زود باشد که گویند مَنْ یُّعِیْدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ
قُلِ الَّذِیْ فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت
فَسَیُنْغِضُوْنَ پس زود بود که حرکت دهند اِلَیْكَ رُءُوْسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد
سر خود بجنبانند وَیَقُوْلُوْنَ و گویند مَتٰی هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ بگو عَسٰۤی اَنْ یَّكُوْنَ شاید که باشد قَرِیْبًا نزدیک چه هرچه آینده است
از نزدیک تو انگفت و بعث شما واقع خواهد شد یَوْمَ یَدْعُوْكُمْ در روزیکه بخواند شما را خدایتعالی برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِیْبُوْنَ
پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بِحَمْدِهٖ در حالتیکه قایل باشید بستایش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور بر آمده خاک از سرها می افشانند و میگویند
سبحانک اللهم و بحمدک و تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیت فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیت چنین باشد که خدایتعالی شما را بخواند و با امر او اجابت
کنید او را وَتَظُنُّوْنَ و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه ببینید زندگی خود را در دنیا
اندک شمرید بنسبت با آن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیی را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن
روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند **نظم** بدنیا توانی که عقبی خری * بخر جان من ورنه حسرت بری * کسی گوی دولت ز دنیا برد * که با خود نصیبی بعقبی برد
آورده اند که مشرکان مکه در ایذای صحابه رض قولا و فعلا تقصیری نمی کردند مؤمنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسانیده
بجدال و قتال دستوری طلبیدند آنحضرت علیه السلام فرموده که مرا حق سبحانه تعالی در باره ایشان بدینها نفرموده آیت آمد که وَقُلْ لِّعِبَادِیْ
و بگو مر بندگان مرا یعنی مؤمنان را که با کافران یَقُوْلُوا الَّتِیْ بگویند آن کلمه را هِیَ اَحْسَنُ که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا گویند
که یهدیکم الله و تبیان آورده که یکی عمر فاروق رض را دشنام داد و نیز خواست که در مقابله او ستم کند حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد و العفو فرموده گویند کلمه
احسن شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکوتر آن است که کسی را یاد نکنند مگر به نیکوئی و اگر یکی درشتی کند در برابر او نرمی
سخن گویند که اِنَّ الشَّیْطٰنَ بدرستیکه دیو یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ دشمنی می افگند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی بازای درشتی ستیزه و عناد کرده
و آن صورت باز و یاد و مواد فساد کشد اِنَّ الشَّیْطٰنَ كَانَ بدرستی که شیطان هست لِلْاِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُّبِیْنًا دشمنی آشکارا که هر کس صلاح
او بخواهد و جز بهلاک او نکوشد رَبُّكُمْ پروردگار شما اَعْلَمُ بِكُمْ داناتر است بحال شما بقول مخاطب مؤمنانند که ایشان را میگوید اِنْ یَّشَاْ یَرْحَمْكُمْ اگر خواهد
خدایتعالی که ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند اَوْ اِنْ یَّشَاْ یا اگر خواهد یُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را به تسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند خدای تعالی
بهدایت یا توبه و عذاب نماید با ضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافران است میفرماید که اگر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیا را در تاخیر افکند
و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَاۤ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا ای محمد عَلَیْهِمْ
بر کافران وَكِیْلًا نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا پاینده که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب با مؤمنان است یعنی آیت این باشد
که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ اَعْلَمُ و آفریدگار تو داناتر است
بِمَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بانکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار فرموده
که قریش استبعاد می کردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیت فرستاد که ما دانا تریم باهل
آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بدرستی افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِیّٖنَ بعضی پیغمبران را عَلٰی بَعْضٍ

بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم علیه السلام را به خلت و موسی علیه السلام را بمکالمت و محمد
علیه السلام را بمعراج و رؤیت و شفاعت **وَآتَيْنَا دَاوُودَ** و دادیم ما داود علیه السلام را **زَبُورًا** کتاب زبور پس شرف او به آن کتاب است نه بپادشاهی
و زبور صد و پنجاه سوره است که در و احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظه و صفت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة
والسلام و ستایش امت او است و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت علیه الصلوة والسلام چه در انجا مسطور است که او خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در این
وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ ایمائی بدین معنی است بیت ای وصف تو در کتاب موسی ؛ وی نعت تو در زبور داود ؛ مقصود توئی ز آفرینش
باقی بطفیل تست موجود ؛ آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق تعالی بجهت الزام ایشان این آیت فرستاد که **قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ**
بگوای محمد با کافران که بخوانید آن را که گمان بردید که ایشان خدایانند **مِنْ دُونِهِ** بجز خدای تعالی تا این بلا از شما بگردانند **فَلَا يَمْلِكُونَ** پس
ایشان نتوانند **كَشْفَ الضُّرِّ** برداشتن سختی یعنی قحط **عَنْكُمْ** از شما **وَلَا تَحْوِيلًا** و نمی توانند تغییر دادن آن را یا بردن از قبیله شما بقبائل دیگر آورده
اند که بنو ملیح ملائکه و بنو خزاعه جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر ماندند و آیت آمد که **أُولَٰئِكَ** آن گروه از ملائکه و جن **الَّذِينَ**
يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند **يَبْتَغُونَ** ایشان میجویند **إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ** بپروردگار خود دست آویزی یعنی
تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او **أَيُّهُمْ أَقْرَبُ** هر کدام نزدیک تر اند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن
توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بحضرت آرد ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود بحق اند **وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ**
و امید میدارند بخشش او را **وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ** و میترسند از عذاب او **إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ** بدرستی که عذاب آفریدگار تو **كَانَ**
مَحْذُورًا سزاوار آنکه از و حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیداند هم چون سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد
وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری **إِلَّا نَحْنُ** مگر آنکه ما **مُهْلِكُوهَا** هلاک کننده اهل آنیم بمرگ و فنا **قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** پیش از روز قیامت
أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده آنیم بقتل و قحط و جز آن **عَذَابًا شَدِيدًا** عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب
كَانَ ذَٰلِكَ هست این حکم **فِي الْكِتَابِ** در لوح محفوظ **مَسْطُورًا** نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت پناه عم معجزه ها طلبیدند
از انجمله آنکه کوه صفا را زر خالص گرداند و جبال مکه را محو کند تا زمین کشاده و صالح زراعت پدید آید و جویها روان سازد تا باغ و بوستان سازند
حق تعالی این آیتها بدیشان نه نمود و فرمود که **وَمَا مَنَعَنَا** و باز نمیدارد ما را **أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ** از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش **إِلَّا أَنْ**
كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند **بِهَا الْأَوَّلُونَ** بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنها
تکذیب کردند و ما ایشان را استیصال گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال
بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را استیصال نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد **وَآتَيْنَا** و دادیم **ثَمُودَ النَّاقَةَ**
قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان **مُبْصِرَةً** پیدا و هویدا یعنی از جمله هلاک امم بسبب تکذیب ایشان آن است که ثمود از صالح عم معجزه طلب کردند و خدای تعالی
برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد **فَظَلَمُوا بِهَا** پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و به تمامی هلاک شدند **وَمَا نُرْسِلُ** و نمی فرستیم **بِالْآيَاتِ**
معجزات مقترحه را **إِلَّا تَخْوِيفًا** مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند **وَإِذْ قُلْنَا**
لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب او **أَحَاطَ بِالنَّاسِ** فرا خواهد گرفت مردمان را
یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را التعبیر بلفظ ماضی جهت تحقیق وقوعست **وَمَا جَعَلْنَا** و نگردانیدیم **الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ** آن خواب را که بتو نمودیم **إِلَّا**
فِتْنَةً لِلنَّاسِ مگر فتنه مر آدمیان را یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رؤیای عام حدیبیه که حضرت رسالت پناه عم در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف
نموده سعی و حلق بجا آورد و صحابه رض توجه فرمودند و در ان سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود
که تعبیر واقعه در سنه آینده بظهور رسد و قومی از علمای درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند که این خواب در مکه دیده باشد و درینجا
حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت رسالت پناه عم در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او دویدند و انجا بر می جستند همچون
بوزینه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی روایا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و نمودیم سبب افتتان خلق شد
چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق فرمودند **وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ**

و نكردانيديم درخت لعنت كرده شده را في القرآن در قرآن مگر براي فتنه مردمان آورده اند كه چون مشركان ذكر درخت زقوم شنيدند كه در دوزخ رسته است
متعجب شدند كما قال انها شجرة تخرج في اصل الجحيم ابوجهل گفت كه محمد صلعم ميگويد كه آتش دوزخ سنگ را ميسوزد و باز ميگويد كه درخت از و ميرويد اين بغايت عجيب است
عجب از ايشان بود كه از درخت سبز آتش ميگرفتند كما قال جعل لكم من الشجر الاخضر نارا و هيچ فكر نكردند كه آتش در درخت وديعت نهد چه عجب كه درخت
در آتش برويانند يا قادري كه پر و بال سمندر را در آتش از احراق محافظت ميكند و احشاي شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه ميدارد
توانا است بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنكه خورنده آن كافرانند و لعنت متوجه ايشان است يا آنكه ملعونه بمعني مكروهه و منقوصه
باشد چون طعام ملعون اي ضار و مكروه و بعضي تاويل كرده اند شجره را بابوجهل يا حكم بن عاص كه پدر مروان است و ابن البحر گفته آن شجره يهود اند و نخوفهم
و ميترسانيم كافران را بانواع تخويفات چون نار سعير و زقوم و امثال آن فما يزيدهم پس نمي افزايد آن تخويف ايشان را الا طغيانا كبيرا مگر سركشي بزرگ
يعني گزاف كاري و ستيزه از حد تجاوز و چون اين تكبر ايشان را جهت وسوسه ابليس است از استكبار وي متعاقب اين آيت خبر داد كه و اذ قلنا
و ياد كن چون گفتيم للملائكة اسجدوا امر فرشتگان را كه سجده كنيد لآدم مر آدم را بجهة تعظيم او فسجدوا پس سجده كردند همه ايشان الا ابليس
مگر ابليس كه سجده نكرد و چون خداي گفت چرا سجده نكردي قال ءأسجد گفت آيا سجده كنم يعني نكنم لمن خلقت مر آنكس را كه آفريدي طينا از گل
پس خدا تعالى ابر و لعنت كرد و از درگاه خويش براند قال گفت ابليس ديگرباره أرأيتك خبر ده مرا كه هذا الذي كرمت علي اين را كه گرامي كردي
و فضل دادي او را بر من چرا افضل دادي و او از خاك است و من از آتش لئن أخرتن و اگر واپس داري مرا و مرگ مرا تاخير كني الى يوم القيمة تا روز
قيامت لأحتنكن هر آينه از بيخ بر كنم ذريته فرزندان او را باغواي و چنان كنم كه بعذاب تو مستاصل شوند الا قليلا مگر اندكي كه نه توانم ايشان را
گمراه كردن بسبب عصمت و حمايت تو قال اذهب گفت خداي مر او را كه برو امر اهانت است و ابعاد يعني او را براند از درگاه قرب و گفت در
پي هم خود برو فمن تبعك پس هر كه ترا متابعت كند و فرمان تو برد منهم از ذريه آدم فان جهنم پس بدرستي كه دوزخ جزاؤكم پاداش شما
يعني از آن تو و ايشان تغليب كرده است مخاطب را بر غايب يعني ترا و همه متابعان ترا جزاء و هيم جزاء موفورا اجزاي تمام يعني عذابي بر دوام
و استفزز و از جاي بجنبان و بلغزان من استطعت هر كرا تواني لغزانيدن منهم از ايشان بصوتك بآواز خود يعني خواندن بفساد
و گويند صوت شيطان غنا و مزامير است امام زاهدي رح از ابن عباس رض نقل ميكند كه هر آوازي كه نه در رضاي خدا از دهان بيرون آيد آواز شيطان است
و اجلب عليهم و برانگيزان بر ايشان بخيلك و رجلك سواران و پيادگان خود را يعني ديواني كه معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع كن
در تسلط بر ايشان بر ضلالت و شاركهم و شركت كن با ايشان في الاموال در مالها تا از حرام جمع كنند يا بربوا دهند يا در معصيت صرف نمايند
و الاولاد و در فرزندان نيز شريك شو تا از زنا حاصل كنند يا بعبد العزى يا بعبد الشمس و امثال آن تسميه نمايند و عدهم و در فرزندان وعده ده ايشان را
بمواعيد باطله چون شفاعت بتان يا تاخير در توبه يا انكار بعث و حشر و بهشت و دوزخ و ما يعدهم الشيطان و وعده نميدهد شيطان ايشان را
الا غرورا مگر بفريب يعني خطا را در صورت صواب مي آرد ان عبادي بدرستي كه بندگان خالص من كه بحكم هؤلاء في الجنة براي بهشت آفريده
شده اند بنابت شيخ عطار قدس سره ميفرمايد بيت چو تو در بند صد چيزي خدا را بنده چون باشي كه تو در بند هر چيزي كه هستي بنده آني و كفى
بربك و بسنده است پروردگار تو وكيلا نگهدار بندگان خود را از اضلال ابليس ربكم پروردگار شما الذي او آن است كه بقدرت كامله يزجي
مي راند و روان ميگرداند لكم الفلك براي شما كشتي را في البحر در دريا لتبتغوا تا بجوييد من فضله از فضل او يعني روزي خويش را و گويند فضل سود است
يا متعه كه بدان احتياج افتد و بي عبور دريا بدست نيايد انه كان بدرستي كه او هست بكم رحيما بشما مهربان كه كارهاي مشكل را بر شما آسان ميگرداند
و اسباب ما يحتاج شما مهيا ميكند و اذا مسكم الضر و چون برسد شما را سختي يعني خوف غرقه شدن في البحر در دريا ضل گم شود و برود از خاطر شما
من تدعون هر كه او را ميخوانيد و مي پرستيد الا اياه مگر او كه خداوند است يگانه و يكتا كه در آن محل خبر او را مي خوانيد و نجات خبر از حضرت او نميخواهيد
فلما نجاكم پس آنهنگام كه برهانيد شما را از غرقه شدن و برسانيد الى البر بسوي بيابان اعرضتم بر گشتيد از توحيد و باز روي بپرستش بتان آورديد
و كان الانسان و هست آدمي كفورا نيك ناسپاس مر نعمت خداوند خود را أفأمنتم آيا ايمن شديد كه از دريا بصحرا آمديد يعني ايمن مباشيد
ان يخسف بكم از آنكه فرو برد شما را جانب البر كرانه از زمين يعني آنكه قادر هست با آنكه شما را در آب فرو برد توانا است بر آنكه در خاك نهان كند
او يرسل عليكم يا فرو فرستد بر شما حاصبا بادي كه سنگ بر شما افكند يعني قادر است كه شما را سنگ باران كند ثم لا تجدوا و اين نيابيد لكم

براي خود وكيلاً ٦٩ نگهدارنده كه شمارا ازان محافظت كند أم أمنتم آيا ايمن شديد أن يعيدكم آنرا كه بازگرداند شمارا فيه دروي تارة أخرى باري
ديگر يعني آرزوي در دل شما افكند تا ديگر باره در كشتي نشينيد فيرسل عليكم پس فرستد برشما قاصفا شكننده من الريح از باد يعني بادي براكه هرانچه كشتي
بشكند فيغرقكم پس غرقه گرداند شمارا بما كفرتم بسبب آنچه ناسپاسي كرديد ثم لا تجدوا پس نيابيد شما لكم براي خود علينا برما به بآن غرقه كردن
تبيعا ٧٠ از پس در آينده كه داوري كند وخواهد كه انتقام كشد ازما ولقد كرمنا وهرآينه ما گرامي كرديم بني آدم فرزندان آدم را وحملناهم وبرداشتيم ايشانرا
يعني سوار گردانيديم في البر در بيابان برچهارپايان والبحر ودر دريا بكشتيها ورزقناهم وروزي داديم ايشانرا من الطيبات از طعامهاي
پاكيزه وفضلناهم وافزوني داديم ايشانرا على كثير ممن خلقنا بر بسياري ازانچه آفريده ايم تفضيلا ٧١ افزوني دادني علما در تكريم انسان وتفضيل ايشان سخنان بسيار است
ودرين ترجمه بقول جامع التفاسير وصاحب بحر الحقايق رح فرموده كه كرامت انساني دو قسم است جسماني وروحاني جسماني تمام انسانرا باشد از مومن وكافر وآن
تخمير طينت ايشان است بيدين وتصوير در رحم وحسن صورت ومزاج قريب باعتدال وراستي قامت واخذ بيدين واكل باصابع وتزيين بلحي وذوايب وتمييز
بعقل وافهام بنطق واشارت وخط وراه يافتن باسباب معيشت وتمكن از حرف وصناعات وروحاني دو قسم هست عامه وخاصه اما آنچه عام است مومن وكافر
دران شريكند چون نفخ روح در ايشان واخراج از صلب آدم عليه السلام واسماع قول الست بربكم وانطاق بجواب بلى وعهد برعبوديت وزاييدن بر فطرت
وارسال رسل بديشان وانزال كتب براي ايشان وترغيب بمثوبات جناني وتخويف از عقوبات نيراني واظهار آثار قدرت ودلايل معجزات براي ايشان اما كرامت
روحانيه خاصه آن است كه انبيا عليه السلام واوليا رح ومومنان را بدان گرامي ساخته از نبوت ورسالت وولايت وهدايت وايمان واسلام وارشاد واكمال
واخلاق وآداب وسير الى الله وفي الله وبالله وعبور برمقامات وترقي از مضايق ناسوتي بجذبات لاهوتي وفنا از انانيت وبقا بهويت وگرامي كه در حق
حضر نبايد محمد بن كعب رح گفته كه كرامت آدميان بدان است كه حضرت محمد رسول عليه الصلوة والسلام از ايشان است بيت
اي شرف داده آدم بتو :: روشني ديده عالم بتو :: كيست درانجا نه كه خيل تونيست :: كيست برين خوان كه طفيل تونيست :: از تو صلاي بالسن آمده
نيست مهماني هست آمده :: درحقايق سلمي آورده كه گرامي ساختيم آدميانرا بمعرفت وتوحيد وبرداشتيم ايشانرا وبر نفس وبحر قلب وگفته اند برآن است
كه ظهور دارد از نعوت وصفات وبحر آنچه مستور است از حقايق ذات در تاويلات كاشي مذكور است كه بر عالم اجساد بود وبحر عالم ارواح وبرداشتن ايشان
درهر دو تركيب ايشان است از هر دو وروزي داديم ايشانرا از طيبات علوم ومعارف وتفضيل ارزاني داشتيم بربيشتر مخلوقات بآنكه ايشانرا بعيوب
ايشان بينا ساختيم ومستي همجنس ملايكه اند يا خواص ايشان وعلما را در تفضيل ملك وبشر مباحث دور ودراز است اما آنچه جمهور اهل سنت برآنند كه رسل
بني آدم فاضلتر اند از رسل ملايكه ورسل ملايكه افضل اند از اولياي بني آدم واولياي بني آدم بهتر اند از اولياي ملايكه وصلحاي مومنان را افضل است
برعوام ملايكه وعوام ملايكه بهتر اند از فساق مومنان امام قشيري رح فرموده كه مراد از بني آدم مومنان اند چه كفار ابنص ومن يهن الله فما له
من مكرم از تكريم هيچ نصيبي نيست وتكريم مومنان بدان است كه ظاهر ايشان را بتوفيق مجاهده بيار است وباطن ايشانرا بتحقيق مشاهده منور ساخت چنانچه
كافر مومنانرا تكريم عام ارزاني داشته امت حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام را بتكريم خاص اختصاص داد وازانجمله مرتبه اختصاص رضا است كه
رضي الله عنهم ورضوا عنه ودرجه محبت كه يحبهم ويحبونه وتشريف ذكر كه فاذكروني اذكركم وعلى الجمله اين آيت دليل فضيلت وجامعيت انسان
است كه از همه مخلوقات مرآت صافي جهت انعكاس صفات الهي همه اوست وبس چنانچه از مضمون اين ابيات حقايق سمات فهم توان فرمود مثنوي
آمد آيينه جمله كون ولي :: هيچ آيينه نگرده جلي :: بنمودند درو بوجه كمال :: صورت ذو الجلال والافضال :: زانكه بود اين تفرق عددي :: مانع از
جامع احدي :: گشت آدم جلاي اين مرآت :: شد عيان ذات وجمله صفات :: مظهري گشت كلي وجامع :: سر ذات وصفات ازو لامع :: شد
تفاصيل كون را مجمل :: بر مثال تعين اول :: بوي اين دايره مكمل شد :: آخر اين نقطه عين اول شد :: يوم ندعوا ياد كن روزيرا كه بخوانيم كل
اناس هرگروهي را از مردمان بامامهم بر پيشوائي ايشان يعني نبي كه بديشان مبعوث بوده چنانچه گويند يا امت موسى ويا امت عيسى يا كتابي كه بر ايشان
منزل شده چنانچه خطاب كنند يا اهل القرآن ويا اهل الانجيل يا مقتدي كه در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند كه يا حنفي ويا شافعي يا بدين
وملت باز خوانند چنانچه يا مسلم يا يهودي يا مجوس وگفته اند امام جمع است فرداخلق را بمادران باز خوانند جهت كرامت عيسى عليه السلام واظهار شرف حسن وحسين رض
يا براي آنكه اولاد الزنا رسوا نشوند ودر لباب از مرتضى علي كرم الله وجهه نقل ميكند كه در آن روز هر قومي را بخوانند بامام زمان ايشان وكتاب منزل بر ايشان
وسنت پيغمبر ايشان وقولي آنست كه تعلق انساب بريده گردد ونسبت اعمال بماند پس هر گروهي را بكتاب وعمل ايشان خوانند ودگويند يا صاحب كتاب

فمن اوتي پس هر كرا داده شود كتابه بيمينه نوشته عمل او بدست راست او فاولئك پس آن گروه يقرؤن كتابهم ميخوانند كتاب خود را از روي
بهجت و مسرت نوبتي بعد از نوبتي چه دران نامه عملهاي نيكو مي بينند ولا يظلمون و ستمديده نشوند در مزد خود فتيلا بمقدار فتيله از وسخ كه بين الاصبعين باشد
يعني قصور نباشد در پاداش ايشان بكمتر چيزي و اين آيت دلالت دارد بر آنكه هر كرا نامه در دست چپ دهند از خجالت و حيرت زبانش از خواندن در ماند ومن
كان و هر كه هست في هذه درين دنيا اعمى نابينا يعني ديده دلش راه صواب نه بيند فهو في الآخرة پس او در آخرت اعمى نابينا بود يعني طريق نجات نيابد
واضل سبيلا و گمراه تر از نابينا نيز بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گويند كه هر كه نابينا بود در دنيا از طاعت نابينا بود در عقبي از ثواب
و هر كه اينجا روي توبه نه بيند آنجا جمال مغفرت مشاهده نكند آورده اند كه وفد ثقيف گفتند اي محمد ايمان نياريم بتو تا وقتيكه يكسال ما را بربت پرستي بگذاري و زمين
طائف را كه آرامگاه ماست چون حريم مكه محترم حرم گرداني و ما را در نماز از ركوع و سجود معاف داري اگر از تو پرسند كه چرا چنين كردي بگوي كه خداي من مرا بدين
فرموده است آيت آمد وان كادوا و بدرستيكه خواستند ثقيف ليفتنونك آنكه بگردانند ترا عن الذي اوحينا اليك از انچه بتو وحي كرده ايم
ما بتو لتفتري تا افترا كني و بربندي علينا غيره بر ما غير انچه وحي كرده ايم يعني بگو كه خدا مرا فرموده واذا لاتخذوك و آنگاه كه تو چنين كني فرا گيرند ترا خليلا
دوست و گفته اند كه قريش با آنحضرت عليه الصلوة والسلام گفتند كه نميگذاريم ترا كه استلام حجر كني تا وقتيكه مس كني بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد آنحضرت
عليه السلام را از غايت شوق كه بطواف حرم داشت در خاطر مبارك خطور كرد كه چه شود اگر چنين كنم و خداي ميداند كه من بر اين كارهم اين آيت فرود آمد كه ايشان
ميخواهند كه ترا بگردانند از وحي ما و بدوستي گيرند ولولا ان ثبتناك و اگر نه آنست كه ترا اثبات داديم بر راستي بمدد عصمت خود لقد كدت تركن
بدرستي كه نزديك بود كه ميل كني اليهم بسوي ايشان آرزوي ايشان شيئا قليلا ميل كردني اندك و نزد محققان آن خطور كه مذكور شد محقق نيست بلكه مسكوت عنه
كه معني آنست كه تو در صدد ميل بودي اگر ما ترا ثابت نميگردانيديم اما عصمت ما ترا دريافت و ممنوع شدي از انكه نزديك شوي بميل و اين اصح است تا آنكه ميل نزديك نشده
پس ميل مطلق نبوده و در تبيان گويد كه آنحضرت عليه الصلوة والسلام معصوم بود اما براي تخويف امت است تا بسخن مشركان ميل نكنند اين آيت آمد كه اذا لاذقناك
آنگاه كه ميل كردي تو هر آينه مي چشانيديم ترا ضعف الحيوة عذاب زندگي يعني در دنيا وضعف الممات و عذاب مرگ يعني در آخرت ثم لا تجد پس نيابي
تو لك براي خود علينا بر دفع عذاب ما نصيرا ياري كه بسبب او از ان باز رهي امام ثعلبي آورده كه بعد از نزول اين آيت آنحضرت عليه الصلوة والسلام
فرمود كه اللهم لا تكلني الى نفسي طرفة عين بيت الهي بره خود دار ما را ۰ دمي با نفس ما مگذار ما را ۰ آورده اند كه اهل مكه در اخراج آنحضرت عليه الصلوة والسلام
مشاورت كردند و راي ايشان بر آن قرار گرفت كه در دشمني بجدي افراط نمايند كه آنحضرت عليه الصلوة والسلام بالضرورت بيرون بايد رفت اين آيت نازل شد كه وان
كادوا و بدرستي كه خواستند اهل مكه ليستفزونك تا ترا بلغزانند بدشمنيها من الارض از زمين مكه ليخرجوك منها تا ترا بيرون كنند از ان
واذا لا يلبثون و آنگاه كه چنان شود درنگ نكنند خلافك پس از رفتن تو الا قليلا مگر زماني اندك كه آن چنان بود كه بعد از هجرت باندك زماني واقعه
بدر روي داد و هلاك گشتند و قولي آنست كه يهود را از اقامت آنحضرت عليه الصلوة والسلام در مدينه حسد آمد گفتند اي ابا القاسم مقام انبياي پيشين عليهم الصلوة
والسلام زمين شام بوده و اگر تو پيغمبري و خواهي كه ترا تصديق كنيم بايد كه بشام روي و آنجا ساكن شوي و آنحضرت عليه الصلوة والسلام عزم سفر شام مصمم فرمود و اين آيت
فرود آمد كه يهود ميخواهند كه ترا از زمين يثرب دور افكنند و اگر چنين باشد پس از تو چندي نپايند آنحضرت عليه الصلوة والسلام فسخ عزيمت نمود و اندك زماني را انقضا
يهود بقتل و جلا معذب شدند پس بدين قول اين آيت مدني باشد و بقول مكي پس ميفرمايد كه سنت نهاده ايم ما سنة من قد ارسلنا سنت نهادني براي آنها
كه فرستاده ايم قبلك پيش از تو من رسلنا از فرستادگان ما و آن سنت هلاك امتان است بتكذيب پيغمبران عليهم الصلوة والسلام ولا تجد و
نيابي تو لسنتنا تحويلا مر سنت ما را تغييري و تبديلي اقم الصلوة بپا دار نماز را لدلوك الشمس بعد از زوال آفتاب الى غسق الليل
تا تاريكي شب بعد از زوال نماز پيشين است و پسين و تا غسق الليل نماز شام و خفتن وقرآن الفجر و بپاي دار نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت براي آنكه
قرائت قرآن در وي فرض است ان قرآن الفجر بدرستي كه نماز بامداد كان مشهودا هست ديده شده يعني مي بينند او را ملائكه ليل و نهار فرشتگان
شب او را مشاهده ميكنند و در حضر ديوان اعمال ليل ثبت مينمايند و ملائكه روز او را مي بينند و افتتاح ديوان اعمال نهار بدو ميكنند ومن الليل و بعضي از شب
فتهجد به پس بيدار شو به بقرآن يعني بنماز نافلة لك زيادتي مر ترا بر صلوة مفروضه يا فضيلتي مر ترا يا غنيمتي و كرامتي مخصوص بتو عسى ان يبعثك
ربك شايد البته چنين بود كه بدارد خداي تو ترا مقاما محمودا در مقامي پسنديده يعني مقاميكه قائم در وي ستوده باشد بستايش همه ستايندگان و آن
مقام شفاعت است كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام را در ان مقام ستايش كنند خلق اولين و آخرين و او بر همه مشرف باشد و عده داد المسبر آورده

كه حق

که حق سبحانه وی را روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از عمر فاروق رض نقل میکند که حضرت پیغمبر ع در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدا و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث
این است که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش و معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در آن آیت که ان الذین عند ربك یعنی مراد مکانت است نه مکان
و منزلت است نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش نه بر وجهی نیست که مماس او شود تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش
بوده ازلا و ابدا قائم بذات خود است پس نشاندن مصطفی علیه الصلوة بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خودش یکسان است و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آن حضرت علیه الصلوة
والسلام است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامی است از عرش که پیغمبر علیه الصلوة والسلام را بدو گرامی کنند قول آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت
علیه الصلوة والسلام دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه الصلوة والسلام و خواه غیر از آن که در تحت لوای وی باشند بیت نبی همین زیر لوای وی و لیکن مائیم و بس
آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است :: صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص است
بمقامات آن خاصه حضرت محمد علیه الصلوة والسلام است و باب شفاعت در این مقام گشاده می شود و در بحر الحقایق فرموده که مقام محمود والله اعلم قیام حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام تجلی بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود داشت شعر ای ذات تو در دو کون مقصود وجود :: نام تو محمد و مقامت محمود وَقُلْ رَبِّ
و بگوای پروردگار من أَدْخِلْنِي در آر مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و بی ندامت وَأَخْرِجْنِي و بیرون آر مرا از و مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون
آوردنی ستوده و با کرامت یا در آر مرا بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از و بسوی حنین یا در آر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر
بدعوت نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتی یاری دهنده و قوتی غالب کننده
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآن است و باطل شیطان هر جا که قرآن ظهور کند
شیطان مخفی گردد مصرع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند :: إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستیکه باطل كَانَ زَهُوقًا هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری رح
فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات بر آن است که حق وجود ثابت واجب است عز شانه که ازلی و ابدی است
و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال است و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم هر ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم
همه هر چه هستند از آن کمتراند :: که با هستیش نام هستی برند :: چو سلطان عزت علم بر کشد :: جهان سر بجیب عدم در کشد :: وَنُنَزِّلُ و فرو میفرستیم ما مِنَ الْقُرْآنِ
از قرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ آنچه وی شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آن است که من بیانی دارد یعنی همه قرآن
شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی وَرَحْمَةٌ و بخشایشی است لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را که بدان نفع میگیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمی افزاید قرآن
ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری و هلاکت و تکذیب میکنند و بدو منکر می شوند وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی بصحت و توانگری و بهی أَعْرَضَ
روی بگرداند از یاد ما مراد کافر است چون خدای نعمتی دهد او را یا انزال کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و بنفس خود دور شود و گرانی کند یعنی
تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق بر طرف رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس كَانَ يَئُوسًا باشد نومید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل ما
و واثق نباشد بکرم ما :: متنابی اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت با امید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو که هر کس يَعْمَلُ عمل میکند عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او
باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس وارد و مومن در سرا سپاسداری و در ضرا شکیبائی ورزد و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت
یا سنت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع است بر آنکه بیت هر کسی آن کند کزو شاید :: هر کسی آن کند کزو بسزد :: از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه در قرآن
امیدوار تر است فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند در این آیه از رجا چه خبر است گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی او شاید و از خدای وفا و عطا آید و آنچه از کریمی آن سزد
بیت از من کنه آید و من آنم :: و ز تو کرم آید و تو آنی فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ پس پروردگار شما داناتر است بِمَنْ هُوَ بآنکس که او أَهْدَىٰ سَبِيلًا راه یافته تر ابن خلف علیه ما علیه
ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر ع را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانستیم
که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و از سخنان شما احوال آن نبی استشمام می توان کرد شما بجهة آزمایش از وی پرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان
که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه این سؤال را جواب دهد یا هیچ را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید
پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آنحضرت علیه الصلوة والسلام سوال نموده آن دو سؤال را جواب آمد و در قصه روح این آیت نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ و
می پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ از کیفیت روح که بدن انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگوای محمد که روح از امر پروردگار من است یعنی از مبدعات
که بامر کن کائن شده بی ماده و از آن جمله است که مخصوص است بعلم خدای تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی کسی بدو دانا نیست وَمَا أُوتِيتُمْ و داده نشده اید مِنَ الْعِلْمِ

دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریت است نزدیک ما و بسیاری از آن
نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِن شِئْنَا و اگر خواهیم لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آن چیز را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی
کرده ایم بتو یعنی از سینه‌ها و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی لَكَ برای خود بِهِ بآن یعنی بنابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که آن را استرداد کند و بسینه‌ها و مصحفها
باز آرد إِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتی است مِّن رَّبِّكَ از پروردگار تو که آن را باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرگ و ترا سید ولد
آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد قُل بگوای محمد لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ اگر جمع شوند
آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که تو مبعوث بدیشانی اتفاق کنند عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بر آنکه بیارند بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آن در فصاحت و بلاغت و حسن نظم
و کمال معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند او و اگر بعضها آنکه در میان ایشان فصحا و بلغاء فا بستند این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت لو نشاء لقلنا
مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوئیم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگرچه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی را هم پشت
مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی صفتی
چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سرباز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی را که انکار حق است
آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلده ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت
پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملائکه را برای صدق دعوی تو بفرستد و یا کوهها از زر و نقره پدید تا از درویشی باز رهی
و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت تکرار کردند و بعد الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها در خواستند و عبدالله
ابن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی و بر آسمان روی و من در تو مینگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز
گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه این آیت فرستاد که وَقَالُوا و گفتند متعنتان قریش لَن نُّؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتیکه روان سازی
برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنبُوعًا چشمه پر آب که هرگز کمی نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل
بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان گردانی جویهای آب خِلَالَهَا در میانه آن بوستانی تَفْجِيرًا روان گردانیدنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا وقتیکه بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ چنانچه
گمان بردی و وعید کردی که تسقط علیهم کسفا من السماء عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدا را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را قَبِيلًا در مقابله یعنی
عیان تا بنمائی یا بیاری ایشان را گواهی رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ یا باشد ترا خانه مِّن زُخْرُفٍ از زر که در اکناف نشینی أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ یا بر روی بر
آسمان وَلَن نُّؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن ترا بر آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ تا وقتیکه فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آن را و در آن
تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو پاک است پروردگار من از آنکه بروی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من طلبید بجز وی کسی را
قادر نیست هَلْ كُنتُ آیا هستم من یعنی نیستم إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَّسُولًا فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب
قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود سخنان ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی
و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله و لو انزلنا ملکا و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را
أَن يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آورند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد علیه الصلوة والسلام إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند أَبَعَثَ اللَّهُ آیا بر
انگیخت خدای بَشَرًا رَّسُولًا آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان غلطی کردند زیرا که تجانس موجب توانس است
و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق سبحانه در شان ایشان
رمی فرماید که قُل لَّوْ كَانَ بگوای محمد اگر بودندی بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی يَمْشُونَ سیر کنندی بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ آرامیدگان
در حالتیکه مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم هر آینه میفرستادیم بر ایشان مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا رَّسُولًا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس رسل ایشان
میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از تلقین توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنه زمین آدمیانند پس رسل ایشان آدمی باید
نظم او بشر فرمود خود را مثلکم نا بجنس آیند و کم گردند زانکه جنسیت عجائب جاذبی است جاذب هر جنس است هر جا طالبی است و در لباب آورده که کافران گفتند
که گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست
آنحضرت علیه الصلوة والسلام چه معجزه بزبان حال ناطق است بآنکه محمد علیه الصلوة والسلام رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او وَإِنَّهُ